



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عزیزان
علیهم الصلوات
والتسلیمات

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

دانش نامه امیرالمؤمنین

بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ

فردوسی - مرق

مؤسسه های علمی

۹

بیمکاری، مکارم فیاطبائی، محمود فیاطبائی تراک

تربیتی، عباسی ساری سوری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دانشنامه امیرالمؤمنین علیه السلام بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ

نویسنده:

محمد محمدی ری شهری

ناشر چاپی:

موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۲	دانشنامه امیرالمؤمنین علیه السلام بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ جلد ۹
۱۲	مشخصات کتاب
۱۳	اشاره
۱۹	فصل هفتم : علی از زبان یارانش
۱۹	۱ / ۷ ابو الأسود دُثلی
۲۱	۲ / ۷ أحنف بن قیس
۲۴	۳ / ۷ أم الخیر
۳۱	۴ / ۷ أم بینان
۳۳	۵ / ۷ حُصین بن مُنذر
۳۵	۶ / ۷ خالد بن معمر
۳۵	۷ / ۷ دارمیه حجونی
۴۰	۸ / ۷ ربیع بن حُتیم
۴۳	۹ / ۷ زید بن صُوحان
۴۳	۱۰ / ۷ سوده همدانی
۵۰	۱۱ / ۷ صعصعه بن صُوحان
۵۶	۱۲ / ۷ ضرار بن ضمره
۵۸	۱۳ / ۷ عبد الرحمان بن حُستان
۶۱	۱۴ / ۷ عبیده سلمانی
۶۱	۱۵ / ۷ قنبر
۶۵	۱۶ / ۷ مالک اشتر
۶۷	۱۷ / ۷ نُعیم بن دجاجه
۶۹	۱۸ / ۷ یزید بن قیس
۷۱	فصل هشتم : علی از زبان دشمنانش

- ۱ / ۸ معاویه بن ابی سفیان ۷۱
- ۲ / ۸ عمرو بن عاص ۸۳
- ۳ / ۸ مروان بن حَکَم ۱۰۰
- ۴ / ۸ عبد الرحمان بن خالد بن ولید ۱۰۲
- ۵ / ۸ ولید بن عبد الملک ۱۰۴
- ۶ / ۸ عبدالعزیز بن مروان ۱۰۴
- ۷ / ۸ عَمْرَه دختر عبدِ وَد ۱۰۶
- فصل نهم : علی از زبان بزرگان ۱۰۸
- ۱ / ۹ ابن ابی الحدید ۱۰۸
- ۲ / ۹ ابو جعفر اِسْکافی ۱۱۵
- ۳ / ۹ ابو جعفر حَسَنی ۱۲۲
- ۴ / ۹ ابو علی سینا ۱۳۴
- ۵ / ۹ ابو الفرج اصفهانی ۱۳۶
- ۶ / ۹ ابو قیس اُودی ۱۳۶
- ۷ / ۹ ابو نعیم اصفهانی ۱۳۸
- ۸ / ۹ احمد بن حَنْبَل ۱۴۰
- ۹ / ۹ اَعْمَش ۱۴۴
- ۱۰ / ۹ جاحظ ۱۵۱
- ۱۱ / ۹ حَسَن بَصْری ۱۵۱
- ۱۲ / ۹ خلیل بن احمد ۱۵۷
- ۱۳ / ۹ سُفیان ثُورِی ۱۶۱
- ۱۴ / ۹ شافعی ۱۶۱
- ۱۵ / ۹ شَعْبی ۱۶۳
- ۱۶ / ۹ عامر بن عبد اللّٰه بن زُبَیر ۱۶۵
- ۱۷ / ۹ فخر رازی ۱۶۵
- ۱۸ / ۹ مأمون عتاسی ۱۷۶

- ۲۳۷ مجاهد بن جبر ۱۹ / ۹
- ۲۳۹ مسعودی ۲۰ / ۹
- ۲۴۱ معاویه بن یزید بن معاویه ۲۱ / ۹
- ۲۴۸ نسایی ۲۲ / ۹
- ۲۴۸ نظام ۲۳ / ۹
- ۲۵۰ واقدی ۲۴ / ۹
- ۲۵۰ یوسف بن عبد البز ۲۵ / ۹
- ۲۵۲ فصل دهم : علی از زبان شاعران
- ۲۵۲ بحثی پیرامون امام علی در شعر
- ۲۵۷ قرن اول
- ۲۵۷ ۱ / ۱۰ کعب بن زهیر
- ۲۵۹ ۲ / ۱۰ بشر بن مُنقذ عبدی
- ۲۶۱ ۳ / ۱۰ خشان بن ثابت
- ۲۶۵ ۴ / ۱۰ محمد جُمَیری
- ۲۶۹ ۵ / ۱۰ أم هیثم ، دختر أسود نَخعی
- ۲۷۱ ۶ / ۱۰ أم سنان ، دختر خیشمه بن خرشه مدحجی
- ۲۷۳ قرن دوم
- ۲۷۳ ۷ / ۱۰ کُمیت بن زید اسدی
- ۲۷۷ ۸ / ۱۰ سید جُمَیری
- ۲۸۹ ۹ / ۱۰ عبدی کوفی
- ۲۹۳ قرن سوم
- ۲۹۳ ۱۰ / ۱۰ شافعی
- ۲۹۵ ۱۱ / ۱۰ دَعِبِل خُزاعی
- ۲۹۷ ۱۲ / ۱۰ ابن رومی
- ۳۰۱ ۱۳ / ۱۰ بَکُر بن حَماد تاهرتی
- ۳۰۳ قرن چهارم

- ۳۰۳ ۱۴ / ۱۰ احمد بن علویه اصفهانی
- ۳۰۵ ۱۵ / ۱۰ مُفَجَّع
- ۳۰۷ ۱۶ / ۱۰ احمد صنوبری
- ۳۱۱ ۱۷ / ۱۰ ابو الفتح محمود بن محمد کشاجم
- ۳۱۳ ۱۸ / ۱۰ ابوالقاسم زاهی
- ۳۱۷ ۱۹ / ۱۰ مُتَنَّبِي
- ۳۱۹ ۲۰ / ۱۰ ابو فراس خُمَدَانِي
- ۳۲۱ ۲۱ / ۱۰ ناشئ صغیر
- ۳۲۳ ۲۲ / ۱۰ ابو علی تمیم
- ۳۲۷ ۲۳ / ۱۰ صاحب بن عَبَّاد
- ۳۳۶ ۲۴ / ۱۰ ابن خَجَّاج بغدادی
- ۳۳۸ ۲۵ / ۱۰ ابو محمد عونى
- ۳۴۴ ۲۶ / ۱۰ رودكى
- ۳۴۴ ۲۷ / ۱۰ ابو القاسم فردوسى
- ۳۴۶ ۲۸ / ۱۰ كسایى مروزی
- ۳۴۹ قرن پنجم
- ۳۴۹ ۲۹ / ۱۰ ناصر خسرو قبادیانی
- ۳۵۰ قرن ششم
- ۳۵۰ ۳۰ / ۱۰ سنایی غزنوی
- ۳۵۵ ۳۱ / ۱۰ قوامی رازی
- ۳۵۶ ۳۲ / ۱۰ سوزنی سمرقندی
- ۳۵۷ ۳۳ / ۱۰ عطار نیشابوری
- ۳۵۹ قرن هفتم
- ۳۵۹ ۳۴ / ۱۰ نظامی گنجوی
- ۳۵۹ ۳۵ / ۱۰ جلال الدین مولوی
- ۳۶۴ ۳۶ / ۱۰ بابا افضل کاشانی

- ۳۶۴ ----- ۳۷ / ۱۰ سعدی شیرازی
- ۳۶۵ ----- قرن هشتم
- ۳۶۵ ----- ۳۸ / ۱۰ شاه نعمه الله ولی
- ۳۶۷ ----- ۳۹ / ۱۰ ابن یمین فزومدی
- ۳۶۹ ----- قرن نهم
- ۳۶۹ ----- ۴۰ / ۱۰ عبد الرحمان جامی
- ۳۷۱ ----- ۴۱ / ۱۰ آذری طوسی
- ۳۷۳ ----- قرن دهم
- ۳۷۳ ----- ۴۲ / ۱۰ بابا فغانی
- ۳۷۶ ----- ۴۳ / ۱۰ ملاً حسین کاشفی
- ۳۷۶ ----- ۴۴ / ۱۰ اهلی شیرازی
- ۳۷۹ ----- ۴۵ / ۱۰ وحشی بافقی
- ۳۸۱ ----- ۴۶ / ۱۰ محتشم کاشانی
- ۳۸۴ ----- قرن یازدهم
- ۳۸۴ ----- ۴۷ / ۱۰ فتیاض لاهیجی
- ۳۹۱ ----- ۴۸ / ۱۰ فیض کاشانی
- ۳۹۳ ----- ۴۹ / ۱۰ صائب تبریزی
- ۳۹۵ ----- قرن دوازدهم
- ۳۹۵ ----- ۵۰ / ۱۰ خزین لاهیجی
- ۳۹۸ ----- ۵۱ / ۱۰ هاتف اصفهانی
- ۴۰۰ ----- ۵۲ / ۱۰ آذر بیگدلی
- ۴۰۱ ----- ۵۳ / ۱۰ فقیر دهلوی
- ۴۰۲ ----- قرن سیزدهم
- ۴۰۲ ----- ۵۴ / ۱۰ شیخ رئیس قاجار
- ۴۰۵ ----- ۵۵ / ۱۰ وصال شیرازی
- ۴۰۶ ----- ۵۶ / ۱۰ سروش اصفهانی

- ۴۰۸ ۵۷ / ۱۰ قآنی شیرازی
- ۴۰۹ ۵۸ / ۱۰ هُمای شیرازی
- ۴۱۱ ۵۹ / ۱۰ صبای کاشانی
- ۴۱۳ قرن چهاردهم
- ۴۱۳ ۶۰ / ۱۰ ایرج میرزا
- ۴۱۴ ۶۱ / ۱۰ آسوده شیرازی
- ۴۱۵ ۶۲ / ۱۰ میرزا حبیب خراسانی
- ۴۱۶ ۶۳ / ۱۰ طرب اصفهانی
- ۴۱۸ ۶۴ / ۱۰ حکیم هیذجی
- ۴۱۹ قرن پانزدهم
- ۴۱۹ ۶۵ / ۱۰ غروی اصفهانی
- ۴۲۴ ۶۶ / ۱۰ الهی قمشه ای
- ۴۲۸ ۶۷ / ۱۰ محمّد تقی بهار
- ۴۳۰ ۶۸ / ۱۰ صغیر اصفهانی
- ۴۳۲ ۶۹ / ۱۰ اقبال لاهوری
- ۴۳۴ ۷۰ / ۱۰ مدرّس اصفهانی
- ۴۳۶ ۷۱ / ۱۰ جلال الدین همایی
- ۴۳۹ ۷۲ / ۱۰ محمّد حسین شهریار
- ۴۴۵ ۷۳ / ۱۰ ابو القاسم حالت
- ۴۴۷ ۷۴ / ۱۰ امام خمینی
- ۴۴۸ بخش دهم : ویژگی های امام علی
- ۴۴۸ اشاره
- ۴۵۰ سخنی درباره ویژگی های امام
- ۴۵۴ فصل یکم : ویژگی های اعتقادی
- ۴۵۴ ۱ / ۱ لحظه ای به خدا کفر نورزید
- ۴۵۸ ۲ / ۱ نخستین مسلمان

۴۵۸ اشاره
۴۷۶ ۱۲ / ۱ سنّ وی در زمان ایمان آوردن
۴۸۰ ۲۲ / ۱ روز اسلام آوردنش
۴۸۲ ۳ / ۱ با یقین ترین امت
۴۸۶ ۴ / ۱ خالص ترین مؤمن
۴۸۸ ۵ / ۱ برترین اهل زمین در ایمان
۴۹۰ ۶ / ۱ خداوند ، دل او را به ایمان آزمود
۴۹۲ ۷ / ۱ ایمان با گوشت و خونش عجین شده
۴۹۴ سخنی درباره زمان اسلام آوردن امام
۵۰۲ فصل دوم : ویژگی های اخلاقی
۵۰۲ ۱ / ۲ خوش اخلاقی
۵۰۶ ۲ / ۲ بسیار خندان بودن
۵۰۸ ۳ / ۲ سعه صدر
۵۱۱ ۴ / ۲ شکیبایی با خار در چشم
۵۲۵ ۵ / ۲ بردبارترین مردم
۵۳۱ ۶ / ۲ قدرت اراده و پایداری
۵۳۵ ۷ / ۲ کمال خلوص
۵۳۷ ۸ / ۲ کمال راستی
۵۳۹ ۹ / ۲ کمال از خود گذشتگی
۵۴۵ ۱۰ / ۲ غیرتمندی بسیار
۵۴۷ ۱۱ / ۲ زینت زهد
۵۷۳ ۱۲ / ۲ بخشندگی
۵۹۳ ۱۳ / ۲ فروتنی با وجود بزرگی
۵۹۸ ۱۴ / ۲ شدّت در راه خدا
۶۰۰ ۱۵ / ۲ جمع بین اضداد
۶۱۹ درباره مرکز

دانشنامه امیرالمؤمنین علیه السلام بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ جلد ۹

مشخصات کتاب

سرشناسه: محمدی ری شهری، محمد، ۱۳۲۵ -

عنوان قرارداد: موسوعه الامام علی بن ابی طالب فی الکتاب و السننه و التاریخ. فارسی.

عنوان و نام پدیدآور: دانش نامه امیرالمؤمنین علیه السلام بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ / محمدی ری شهری، با همکاری محمد کاظم طباطبائی، محمود طباطبائی نژاد؛ ترجمه ی مهدی مهریزی.

مشخصات نشر: قم: موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث، سازمان چاپ و نشر، ۱۳۸۸-

مشخصات ظاهری: ج.: نقشه (رنگی).

شابک: ۳۰۰۰۰ ریال: دوره: ۹۶۴-۷۴۸۹-۱۱-۰

یادداشت: فهرست نویسی بر اساس جلد پنجم، ۱۳۸۲.

یادداشت: مترجم جلد هشتم، نهم و یازدهم کتاب حاضر محمدعلی سلطانی می باشد.

یادداشت: مترجم جلد دوم و دوازدهم کتاب حاضر عبدالهادی مسعودی می باشد.

یادداشت: ج. ۲، ۸، ۹، ۱۱ و ۱۲ (چاپ اول: ۱۴۲۴ق. = ۱۳۸۲).

یادداشت: کتابنامه.

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق.

شناسه افزوده: طباطبائی، سیدمحمد کاظم، ۱۳۴۴ -

شناسه افزوده: طباطبائی نژاد، محمود، ۱۳۴۰ -

شناسه افزوده: مهریزی، مهدی، ۱۳۴۱ -، مترجم

شناسه افزوده: موسسه علمی - فرهنگی دارالحدیث. سازمان چاپ و نشر

رده بندی کنگره: BP۳۷/۳۵/م۲۴۴ ۱۳۰۰ ی

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۱

شماره کتابشناسی ملی : ۲۰۹۲۷۳۰

ص: ۱

اشاره

ص: ۱

الفصل السابع : على عن لسان أصحابه ٧ / أبو الأسود الدؤلي ربيع الأبرار : سأل زياد بن أبيه أبا الأسود عن حُبِّ عليِّ فقال : إنَّ حُبَّ عليِّ يزيدُ في قلبِي حِدَّةً ، كما يزيدُ حُبُّ معاويةَ في قلبِك ؛ فإنِّي أريدُ اللهَ والدَّارَ الآخِرَةَ بِحُبِّي عليًّا ، وتريدُ الدُّنيا بزِينَتِهَا بِحُبِّكَ معاويةَ ، ومثلي ومثلك كما قال إخوه مذحج : خَلِيلَانِ مُخْتَلِفٌ شَأْنَانَا أُرِيدُ الْعِلَاءَ وَيَهْوِي الْيَمْنَ أَحِبُّ دِمَاءَ بَنِي مَالِكٍ وَرَاقَ الْمُعَلَى (١) بِيَاضِ اللَّبَنِ (٢)

الاستيعاب في رثاء أمير المؤمنين عليه السلام : وقال أبو الأسود الدؤلي وأكثرهم يروونها لأم الهيثم بنت العريان النخعيه : أَلَا يَا عَيْنَ وَيَحْيَاكَ أَسْعَدِينَا أَلَا تَبْكِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ تُبْكِي أُمَّ كُلْثُومٍ عَلَيْهِ بَعْبَرَتَهَا وَقَدْ رَأَتْ الْيَقِينَا أَلَا قُلَّ لِلْخَوَارِجِ حَيْثُ كَانُوا فَلَا قَرَّتْ عُيُونُ الشَّامِتِينَ أَوْ فِي شَهْرِ الصِّيَامِ فَجَعْتُمُونَا بِخَيْرِ النَّاسِ طُرًّا أَجْمَعِينَ قَتَلْتُمْ خَيْرَ مَنْ رَكِبَ الْمَطَايَا وَذَلَّلَهَا وَمَنْ رَكِبَ السَّفِينَا وَمَنْ لَبَسَ النَّعَالَ وَمَنْ حَذَاهَا وَمَنْ قَرَأَ الْمَثَانِي وَالْمِئِينَا فَكُلُّ مَنْاقِبِ الْخَيْرَاتِ فِيهِ وَحُبُّ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَقَدْ عَلِمْتَ قُرَيْشٌ حَيْثُ كَانَتْ بِأَنَّكَ خَيْرُهَا حَسَبًا وَدِينًا إِذَا اسْتَقْبَلَتْ وَجَهَ أَبِي حُسَيْنٍ رَأَيْتَ الْبَدْرَ فَوْقَ النَّاطِرِينَ وَكُنَّا قَبْلَ مَقْتَلِهِ بِخَيْرِ نَرَى مَوْلَى رَسُولِ اللَّهِ فِينَا يُقِيمُ الْحَقَّ لَا يَرْتَابُ فِيهِ وَيَعْدِلُ فِي الْعَدَا وَالْأَقْرَبِينَ وَلَيْسَ بِكَاتِمٍ عِلْمًا لَعَدِيهِ وَلَمْ يُخْلَقْ مِنَ الْمُتَجَبِّرِينَ كَأَنَّ النَّاسَ إِذْ فَقَدُوا عَلِيًّا نَعَامٌ حَارَ فِي بَلَدٍ سَنِينَا فَلَا تَشَمَّتْ مُعَاوِيَةَ بْنَ صَخْرٍ فَإِنَّ بَقِيَّةَ الْخُلَفَاءِ فِينَا (٣)

١- في المصدر : «العلي» ، والصحيح ما أثبتناه كما في تاج العروس : ج ١٩ ص ٦٩٨ .

٢- ربيع الأبرار : ج ٣ ص ٤٧٩ .

٣- الاستيعاب : ج ٣ ص ٢٢٣ الرقم ١٨٧٥ ، أسد الغابه : ج ٤ ص ١١٦ الرقم ٣٧٨٩ وفيه «بعضهم يروونها» بدل «أكثرهم يروونها» وراجع مروج الذهب : ج ٢ ص ٤٢٨ .

فصل هفتم: علی از زبان یارانش

۷ / ۱ ابو الأسود دُئلی

فصل هفتم: علی از زبان یارانش ۷ / ۱ ابو الأسود دُئلی: زیاد بن ابیه، از ابو الأسود درباره دوستی علی علیه السلام پرسید. ابو الأسود گفت: دوستی علی در دل من، شدیدتر می‌گردد، همان‌گونه که دوستی معاویه در دل تو افزوده می‌شود. من از دوست داشتن علی، خداوند و خانه آخرت را می‌طلبم، و تو با دوست داشتن معاویه، دنیا و زیور آن را می‌جویی. مثل من و تو، چنان است که شاعر مَدْحِجی گفته است: دو دوست با خواستِ گونه‌گونیم من بزرگی می‌جویم و او به یمن، علاقه دارد. من خون بنی مالک را و شیر دوش، سفیدی شیر را در نظر می‌دارد.

الاستیعاب در سوگ امیر مؤمنان علیه السلام: ابو الأسود دُئلی و اکثر آن را به امّ هیثم، دختر عریان نخعی نسبت می‌دهند، سرود: ای دیده، وای بر تو! یاریمان کن بر امیر مؤمنان، گریه نمی‌کنی؟ امّ کلثوم، بر او گریست و به یقین دید. به خوارج، هر جا که هستند، بگو: دیدگانِ بدخواهان ما روشن مباد! آیا در ماه رمضان، همه ما را سوگواری کردید؟ با کشتن بهترین مردم؟ آن که کشتیدش، بهترین کسی بود که بر اسب نشست و آن را رام ساخت و [بهترین کسی که] بر شتر، سوار شد. و [بهترین] کسی که نعلین پوشید و کفش به پا کرد و آن که آیات سوره‌های بلند و کوتاه را می‌خواند. همه صفت‌های خوب در او بود و [نیز] دوستی فرستاده پروردگار جهانیان. قریشیان، هر جا که بودند، می‌دانستند که تو از نظر دین و خاندان، بهترین آنانی. اگر با ابو حسین، رو به رو شوی ماه را بر بالای دیدگان وی می‌بینی. ما پیش از کشته شدن او، به خیر بودیم و ولی پیامبر خدا را در بین خود می‌دیدیم. آن که حق را به پا می‌داشت و در آن، تردید نمی‌کرد و در بین دشمن و نزدیکان، عدالت را به کار می‌گرفت. دانشی را که در نزدش بود، پوشیده نداشت و از ستمکاران، آفریده نشده بود. مردم، آن هنگامی که علی را از دست دادند چون چارپایانی بودند که سال‌ها در شهر، حیران بودند. ای معاویه بن صخر! او را سرزنش مکن چرا که [او] باقی مانده خلیفه‌ها در بین ما بود.

راجع: ج ١٣ ص ١٤ (أبو الأسود الدؤلي). ج ٧ ص ٣٩٦ (في رثاء الإمام).

٧ / ١٢ الأحنفُ بنُ قيسٍ تنبيه الخواطر عن الأحنف بن قيس لما سأله معاوية عن أمير المؤمنين عليه السلام: كان آخذًا بثلاث تاركًا
لثلاث: آخذًا بقلوب الرجال إذا حدث، حسن الاستماع إذا حدث، أيسر الأمرين عليه إذا خولف، تاركًا للمراء، تاركًا لمقارنائه
اللئيم، تاركًا لما يعتذر منه. (١)

١- تنبيه الخواطر: ج ٢ ص ١٤.

۲ / ۷ احنف بن قیس

ر . ک : ج ۱۳ ص ۱۵ (ابو الاسود دؤلی). ج ۷ ص ۳۹۷ (در سوگ امام) .

۲ / ۷ احنف بن قیستنبیه الخواطر به نقل از احنف بن قیس ، هنگامی که معاویه از او درباره امیر مؤمنان پرسید : او سه چیز را گرفته بود و سه چیز را رها کرده بود : هنگامی که سخن می گفت ، دل مردم را در کف می گرفت؛ هرگاه با وی سخن گفته می شد ، خوب گوش می داد؛ و هنگامی که با او مخالفت می شد ، نرم ترین روش را برمی گزید. جدال را ترک می کرد؛ هم نشین نابکار نمی شد ؛ و از آنچه از او عذرخواهی می شد ، دست می کشید.

راجع: ج ١٣ ص ٧٨ (الأحنف بن قيس).

٧ / ٣٣مُ الخَيْرِ بلاغات النساء عن الشعبي: كَتَبَ مُعَاوِيَةُ إِلَى وَالِيهِ بِالْكُوفَةِ: أَنْ أَوْفِدِ عَلَيَّ أُمَّ الْخَيْرِ بِنْتَ الْحَرِيشِ بْنِ سِرَاقَةَ الْبَارِقِيَّةَ رَحَلَهُ مَحْمُودَةَ الصُّحْبَةَ غَيْرَ مَيِّدَمُومَةَ الْعَاقِبَةَ... فَلَمَّا قَدِمَتْ عَلَى مُعَاوِيَةَ أَنْزَلَهَا مَعَ الْحَرَمِ ثَلَاثًا ثُمَّ أَذِنَ لَهَا فِي الْيَوْمِ الرَّابِعِ وَجَمَعَ لَهَا النَّيَّاسَ، فَدَخَلَتْ عَلَيْهِ فَقَالَتْ: أَلَسَلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! فَقَالَ: وَعَلَيْكَ السَّلَامُ وَبِالرَّغْمِ وَاللَّهِ مِنْكَ دَعَوْتَنِي بِهَذَا الْإِسْمِ، فَقَالَتْ: مَهْ يَا هَذَا! فَإِنَّ يَدَيْهِ السُّلْطَانِ مَدْحَضَةٌ لِمَا يُحِبُّ عِلْمَهُ. قَالَ (١): صَدَقْتَ يَا خَالَهَ، وَكَيْفَ رَأَيْتَ مَسِيرَكَ؟ قَالَتْ: لَمْ أَزَلْ فِي عَافِيَةٍ وَسَلَامَةٍ حَتَّى أُوْفِدْتُ إِلَى مُلْكِكَ جَزَلٍ وَعَطَاءٍ يَذِلُّ، فَأَنَا فِي عَيْشٍ أُنِيقُ عِنْدَ مَلِكِكَ رَفِيقٍ، فَقَالَ مُعَاوِيَةُ: بِحَسَنِ بَيْتِي ظَفِرْتُ بِكُمْ وَأَعِنْتُ عَلَيْكُمْ! قَالَتْ: مَهْ يَا هَذَا! لَكَ وَاللَّهِ مِنْ دَحْضِ الْمَقَالِ مَا تُرْدِي عَاقِبَتَهُ. قَالَ: لَيْسَ لِهَذَا أَرْدْنَاكَ. قَالَتْ: إِنَّمَا أُجْرِي فِي مَيْدَانِكَ إِذَا أُجْرِيَتْ شَيْئًا أُجْرِيْتُهُ، فَاسْأَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ. قَالَ: كَيْفَ كَانَ كَلَامُكَ يَوْمَ قَتَلَ عَمَارَ بْنَ يَاسِرٍ؟ قَالَتْ: لَمْ أَكُنْ وَاللَّهِ رَوَيْتُهُ قَبْلَ، وَلَا زَوْرْتُهُ (٢) بَعْدَ، وَإِنَّمَا كَانَتْ كَلِمَاتٍ نَفَثْتُهُنَّ لِسَانِي حِينَ الصَّدْمَةِ، فَإِنْ شِئْتُمْ أَنْ أُحَدِّثَ لَكُمْ مَقَالًا غَيْرَ ذَلِكَ فَعَلْتُ. قَالَ: لَا أَشَاءُ ذَلِكَ. ثُمَّ التَفَّتْ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ: أَيُّكُمْ حَفِظَ كَلَامَ أُمَّ الْخَيْرِ؟ قَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ: أَنَا أَحْفَظُهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ كَحَفِظِي سُورَةَ الْحَمْدِ، قَالَ: هَاتِي. قَالَ: نَعَمْ، كَأَنِّي بِهَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَعَلَيْهَا بُرْدٌ زَيْدِيٌّ كَثِيفٌ الْحَاشِيَةِ، وَهِيَ عَلَى جَمَلٍ أَرْمَكُ (٣) وَقَدْ أُحِيطَ حَوْلَهَا حِوَاءٌ وَبِيَدِهَا سَوْطٌ مُنْتَشِرٌ الضَّرْفِ، وَهِيَ كَالْفَحْلِ يَهْدُرُ فِي شِقْمَتِهِ، تَقُولُ: «يَأَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ» (٤)، إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَوْضَحَ الْحَقَّ، وَأَبَانَ الدَّلِيلَ، وَنَوَّرَ السَّبِيلَ، وَرَفَعَ الْعِلْمَ، فَلَمْ يَدْعُكُمْ فِي عَمِيَاءٍ مُبْهَمَةٍ، وَلَا سَوْدَاءٍ مُيْذَلِّمَةٍ، فَإِلَى أَيْنَ تُرِيدُونَ رَحِمَكُمُ اللَّهُ؟ أَفِرَارًا عَنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، أَمْ فِرَارًا مِنَ الزَّحْفِ، أَمْ رَغْبَةً عَنِ الْإِسْلَامِ، أَمْ ارْتِدَادًا عَنِ الْحَقِّ؟ أَمْ سَمِعْتُمُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: «وَلَنْبَلُوكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَنَبَلُوكُمْ أَخْبَارَكُمْ» (٥). ثُمَّ رَفَعَتْ رَأْسَهَا إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ تَقُولُ: «اللَّهُمَّ قَدْ عِيلَ الصَّبْرُ، وَضَعُفَ الْيَقِينُ، وَانْتَشَرَ الرُّعْبُ، وَبِيَدِكَ يَا رَبَّ أَرْزَمَةُ الْقُلُوبِ، فَاجْمَعْ إِلَيْهِ الْكَلِمَةَ عَلَى التَّقْوَى، وَأَلْفِ الْقُلُوبَ عَلَى الْهُدَى، وَارْدُدِ الْحَقَّ إِلَى أَهْلِهِ» هَلُمُّوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ! إِلَى الْإِمَامِ الْعَادِلِ، وَالْوَصِيِّ الْوَفِيِّ، وَالصَّادِقِ الْأَكْبَرِ، إِنَّهَا إِحْنٌ (٦) بِدَرِيَّةٍ، وَأَحْقَادٌ جَاهِلِيَّةٍ، وَضَغَائِنٌ أُحْدِيَّةٍ، وَتَبَّ بِهَا مُعَاوِيَةُ حِينَ الْعَفْلَةِ، لِئِذْ دَرِكَ بِهَا ثَارَاتُ بَنِي عَبْدِ شَمْسٍ. ثُمَّ قَالَتْ: «قَبِلُوا أَيْمَةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا- أَيْمَنَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ» (٧)، صَبْرًا، مَعَشَرَ الْأَنْصَارِ وَالْمُهَاجِرِينَ، قَاتِلُوا عَلَى بَصِيرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ، وَتَبَاتٍ مِنْ دِينِكُمْ، وَكَأَنِّي بِكُمْ عَدَا لَقَدْ لَقِيتُمْ أَهْلَ الشَّامِ كَحُمُرٍ مُسْتَنْفِرَةٍ، لَا تَدْرِي أَيْنَ يُسَلِّكُ بِهَا مِنْ فِجَاجِ الْأَرْضِ، بَاعُوا الْآخِرَةَ بِالْأَرْضِ، وَاشْتَرَوْا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَى، وَبَاعُوا الْبَصِيرَةَ بِالْعَمَى، عَمَّا قَلِيلٍ لِيُصْبِحَنَّ نَادِمِينَ، حَتَّى تَحُلَّ بِهِمُ النَّدَامَةُ، فَيَطْلُبُونَ الْإِقَالَهَ. إِنَّهُ وَاللَّهِ مَنْ ضَلَّ عَنِ الْحَقِّ وَقَعَ فِي الْبَاطِلِ، وَمَنْ لَمْ يَسْكُنِ الْجَنَّةَ نَزَلَ النَّارَ. أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ الْأَكْيَاسَ اسْتَقْصَرُوا عُمُرَ الدُّنْيَا فَرَفَضُوهَا، وَاسْتَبْطَأُوا مُدَّةَ الْآخِرَةِ فَسَعَوْا لَهَا. وَاللَّهِ أَيُّهَا النَّاسُ! لَوْلَا أَنْ تَبَطَّلَ الْحَقُّ، وَتُعْطَلَ الْحُدُودُ، وَيُظْهَرَ الظَّالِمُونَ وَتَقْوَى كَلِمَةُ الشَّيْطَانِ لَمَّا اخْتَرْنَا وَرُودَ الْمَنَايَا عَلَى خَفْضِ الْعَيْشِ وَطَيْبِهِ، فَإِلَى أَيْنَ تُرِيدُونَ رَحِمَكُمُ اللَّهُ عَنِ ابْنِ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَزَوْجِ ابْنَتِهِ، وَأَبِي ابْنِيهِ؟ خُلِقَ مِنْ طِينَتِهِ، وَتَفَرَّعَ مِنْ نَبْعَتِهِ، وَخَصَّهُ بِسِرِّهِ، وَجَعَلَهُ بَابَ مَدِينَتِهِ وَعَلَّمَ الْمُسْلِمِينَ، وَأَبَانَ بِبُغْضِهِ الْمُنَافِقِينَ، فَلَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ يُؤَيِّدُهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِمَعُونَتِهِ، وَيَمْضِي عَلَى سَيْنِ اسْتِقَامَتِهِ، لَا- يَعْرِجُ لِإِرَاحَةِ الدَّأْبِ. هَاهُوَ مُفْلِقُ الْهَامِ وَمُكْسِرُ الْأَصْنَامِ، إِذْ صَيَّلَى وَالنَّاسُ مُشْرِكُونَ، وَأَطَاعَ وَالنَّيَّاسُ مُرْتَابُونَ، فَلَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ حَتَّى قَتَلَ مُبَارِزِي يَدِرٍ، وَأَفْنَى أَهْلَ أُحُدٍ، وَفَرَّقَ جَمْعَ هَوَازِنَ، فَيَالِهَا مِنْ وَقَائِعِ زَرَعَتْ فِي قُلُوبِ قَوْمٍ نِفَاقًا وَرِدَّةً وَشِقَاقًا! قَدْ اجْتَهَدْتُ فِي الْقَوْلِ، وَبَالَغْتُ فِي النَّصِيحَةِ، وَبِاللَّهِ التَّوْفِيقُ وَعَلَيْكُمْ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

فَقَالَ مُعَاوِيَةُ : وَاللَّهِ يَا أُمَّ الْخَيْرِ ، مَا أَرَدْتُ بِهَذَا الْكَلَامِ إِلَّا قَتْلِي ، وَاللَّهِ لَوْ قَتَلْتُكَ مَا حَرَجْتُ فِي ذَلِكَ . قَالَتْ : وَاللَّهِ مَا يَسُوؤُنِي
يَابْنَ هِنْدُ! أَنْ يُجْرِيَ اللَّهُ ذَلِكَ عَلَيَّ مِنْ يَدِي مَنْ يُسَعِدُنِي اللَّهُ بِشَقَائِهِ . (٨)

- ١- في المصدر : «قالت» ، والصحيح ما أثبتناه .
- ٢- التّزوير : إصلاح الكلام وتهيته (لسان العرب : ج ٤ ص ٣٣٧ «زور») . تريد أنّها قالت ارتجالاً .
- ٣- مِنَ الرُّمَكِ : لون الرماد ، وقيل : حُمْرَةٌ يَخْلُطُهَا سَوَادٌ (لسان العرب : ج ١٠ ص ٤٣٤ «رمك») .
- ٤- الْحَجَّ : ١ .
- ٥- مُحَمَّدٌ : ٣١ .
- ٦- جَمَعَ إِخْنَهُ ؛ الْحَقْدُ فِي الصَّدْرِ (لسان العرب : ج ١٣ ص ٨ «أحن») .
- ٧- التَّوْبَةُ : ١٢ .
- ٨- بَلَاغَاتُ النِّسَاءِ : ص ٥٥ ، الْعَقْدُ الْفَرِيدُ : ج ١ ص ٣٤٣ ، صَبِيحُ الْأَعْشَى : ج ١ ص ٢٤٨ .

ر. ک: ج ۱۳ ص ۷۹ (احنف بن قیس).

۷ / ۳ اُمّ الخیر بلاغات النساء به نقل از شعبی: معاویه به فرماندار خود در کوفه نوشت: اُمّ الخیر، دختر خریش ابن سراقه باری را در قافله ای با همراهانی خوش رفتار و در امنیت کامل، نزد من بفرست... هنگامی که نزد معاویه رسید، وی را سه روز در بین زنان حرم خود، جای داد و در روز چهارم، به او اجازه حضور داد و گروهی را هم جمع کرد. اُمّ الخیر، وارد شد و گفت: سلام بر امیر مؤمنان! معاویه گفت: سلام بر تو و سوگند به خدا، مرا به این نام، علی رغم خواست دلت صدا کردی. اُمّ الخیر گفت: مرد! این موضوع را رها کن؛ چون غیر منتظره های قدرت، برای کسی که بداند، نابود کننده است. معاویه گفت: راست گفתי ای خاله! مسافرت را چگونه یافتی؟ اُمّ الخیر گفت: همچنان در سلامت و عافیت بودم تا به اموالی فراوان و بخشش بسیار رسیدم. من در کنار پادشاهی مهربان، در زندگی ای خوش به سر می برم. معاویه گفت: من با حسن نیت خود، بر شما پیروز شدم. اُمّ الخیر گفت: بس کن، ای مرد! تو را آن قدر سخن باطل هست که بر زمینت بزند. معاویه گفت: تو را برای این کار، نخواسته بودم. گفت: من فقط در میدان تو گام می زنم. اگر چیزی را مطرح کنی، مطرح می کنم. از هر چه می خواهی، بپرس. معاویه گفت: در روز کشته شدن عمّار بن یاسر، چه بر زبان می رانندی؟ اُمّ الخیر گفت: سوگند به خدا، از قبل، درباره آن نیندیشیده بودم و بعد هم آن را اصلاح نکردم؛ بلکه سخنانی بود که یکباره، در میان حادثه بر زبانم جاری شد، و اگر می خواهی سخنی غیر از آن برایت بگویم، می گویم. معاویه گفت: نه، همان را می خواهم. آن گاه، رو به یارانش کرد و گفت: کدام یک از شما گفتار اُمّ الخیر را به یاد دارد؟ یکی از آنان گفت: من آن را چون سوره حمد، از حفظ دارم. گفت: بگو. مرد، [چنین] تعریف کرد: آری، ای امیر مؤمنان! گویی اکنون او (اُمّ الخیر) را می بینم که در بُردی زبیدی و پُر حاشیه، بر شتر نَرِ خاکستری نشسته و اطرافش را زیراندازی احاطه کرده بود و در دستش تازیانه ای با نوک چند رشته بود و چون شتر نری هیجان زده، می غرّید و می گفت: «ای مردم! از پروردگار خود پروا کنید، چرا که زلزله رستاخیز، امری هولناک است». خداوند، حق را آشکار ساخته است، دلیل را بیان کرده است، راه را روشن ساخته است، پرچم را بر افراشته، و شما را در تاریکی مبهم و سیاهی تیره گون، رها نکرده است. خداوند، شما را بیامرزد! کجا می روید؟ آیا از امیر مؤمنان [علی علیه السلام]، فرار می کنید؟ یا از سپاه [دشمن] می گریزید؟ و یا از اسلام، روی برتافته اید؟ یا از حق بازگشته اید؟ آیا سخن خدای عز و جل را نشنیده اید که می گوید: «و البته شما را می آزمایم تا مجاهدان و شکیبایان شما را با شناسیم و گزارش های [مربوط به] شما را رسیدگی کنیم». آن گاه، سر خود را به سوی آسمان بلند کرد، در حالی که می گفت: پروردگارا! شکیبایی به سررسیده و یقین، ضعیف گردیده و ترس، گسترش یافته است. پروردگارا! زمام قلب ها در دست توست. همه را یک سخن، بر محور او (علی علیه السلام) بر پایه تقوا گرد آور و دل ها را بر هدایت، پیوند ده، و حق را به اهلش برگردان. خداوند شما را رحمت کند. به سوی امام عادل، وصی باوفا و صدیق اکبر بشتابید. اینها کینه های بدری و بغض های جاهلی و انتقامجویی های اُحدی است که معاویه در روزگار غفلت، بدانها چنگ زده تا بدان وسیله، از خون های بنی عبد شمس انتقام بگیرد. آن گاه گفت: «با پیشوایان کفر بجنگید، چرا که آنان را هیچ پیمانی نیست؛ باشد که [از پیمان شکنی] باز ایستند». ای گروه انصار و مهاجران! شکیبایی کنید. با بصیرتی الهی و پایمردی ای الهام گرفته از

دین ، جنگ کنید. گویی فردای شما را می بینم که شامیان را چون گله گورخران فراری می بینید که نمی دانند در کدام سوراخ زمین بگریزند. آنان ، آخرت را به دنیا فروختند ، و گم راهی را برابر هدایت خریدند. بینایی را به کوری فروختند و پس از اندکی ، پشیمان خواهند شد. آن گاه که ندامت به سراغشان آمد ، درخواست گذشت خواهند کرد. سوگند به خدا، آن که از حق، روی گرداند ، در باطل قرار می گیرد ، و آن که به راه بهشت نرود ، در دوزخ فرو می افتد. ای مردم! زیرکان ، عمر دنیا را کم دانستند و از آن ، دل شستند و زمان آخرت را بسیار شمردند و برای آن ، تلاش کردند. سوگند به خدا ای مردم ، اگر پایمال شدن حقوق ، و تعطیل شدن حدود ، و آشکار شدن ستمکاران ، و قدرت یابی کلمه شیطان نبود ، هر آینه ، گام نهادن در راه مرگ را بر آسایش و خوشی زندگی بر نمی گزیدیم. خدا ، شما را رحمت کند! از پسر عموی پیامبر خدا و شوهر دخترش و پدر پسرانش به کجا روی می آورید؟! کسی که از طینت او (پیامبر صلی الله علیه و آله) آفریده شده و از سرچشمه او جدا شده است ، به رازهای او ویژه گشته ، و دروازه شهر خود و شاخص مسلمانان قرارش داده است. به بغض او منافقان را آشکار کرده است و همواره چنین بوده که خداوند عز و جل به یاری خود ، او را کمک رسانده است و استواری اش را بر سنت ، پیش برده است؛ و برای راحتی، از روش منحرف نشده است. او شکافنده سرها و شکننده بت هاست. هنگامی که نماز گزارد ، مردم مشرک بودند ، و پیروی خدا کرد ، حال آن که مردم ، در تردید بودند و کار ، به همین منوال بود تا آن که جنگجویان بدر را کشت و اهل احد را از بین برد ، و جمع قبیله هوازن را متفرق کرد؛ و چه بسیار حوادثی که در دل قومی نفاق و ارتداد و دشمنی را نشانده! من در سخن ، تلاش کردم و در نصیحت ، کوشش بسیار نمودم. توفیق، از خداست و بر شما باد درود و رحمت و برکت خدا! معاویه گفت : سوگند به خدا ای ام الخیر ، با این گفتار ، جز کشته شدن مرا اراده نکردی. سوگند به خدا، اگر تو را بکشم ، بر من حرجی نیست. ام الخیر گفت : سوگند به خدا ، ای پسر هند! بر من ناخوشایند نیست اگر خداوند مرگم را به دست کسی جاری سازد که با بدبختی او ، مرا به سعادت رساند.

١٤ / ٧ أم سنان العقد الفريد عن سعيد بن أبي حذافه : حبس مروان بن الحکم وهو والى المدینه غلاما من بنى لیث فی جنایه جناها ، فأنته جدّه الغلام أمّ أبیه ، وهی أمّ سنان بنت حیثمه ابن خرشه المدحجیه ، فکلّمته فی الغلام ، فأغلظ مروان ، فخرّجت إلى معاویة ، فدخلت علیه فانتسبت ، فعرفها ، فقال لها : مرحبا یابنه حیثمه ، ما أقدمک أرضنا وقد عهدتک تشتمینا وتحصین علینا عدونا ؟ ... فكیف قولک : عزب الرقاد فمقلتی لا ترقد واللیل یصدُر بالهموم ویوردُ یا آل مدحج لا مقام فشّمروا إن العیدو لال أحمد یقصدُ هذا علیّ کالهلّال تُحفّه وسط السماء من الکواکب أسعدُ خیر الخلائق وابن عمّ محمّد إن یهدکم بالنور منه تهتدوا ما زال مید شهید الحروب مظفرا والنصر فوق لوائه ما یفقدُ قالت : کان ذلک یا امیر المؤمنین ، وأرجو أن تكون لنا خلفا بعده . فقال رجل من جلسائه : کیف یا امیر المؤمنین وهی القائله : إما هلکت أبا الحسین فلم تزل بالحقّ تعرف هادیا مهديا فاذهب علیک صلاه ربک ما دعت فوق العصون حمامه قمريا قد کنت بعد محمّد خلفا كما أوصی إلیک بنا فکنت وفيا فالیوم لا خلف یؤمل بعده هیهات تأمل بعده إنسیا قالت : یا امیر المؤمنین ! لسان نطق ، وقول صدق ، ولین تحقّق فیک ما ظننا فحظک الأوفر ، واللّه ما ورثک الشّتان فی قلوب المسلمین إلا هؤلاء ، فأدحض مقالتهم ، وأبعد منزلتهم ، فإنک إن فعلت ذلک تزد من اللّه قربا ، ومن المؤمنین حبا . قال : وإنتک لتقولین ذلک ؟ قالت : سبحان اللّه ! واللّه ما مثلك مدح بباطل ، ولا اعتذر إلیه بکذب ، وإنتک لتعلم ذلک من رأینا ، وضّمیر قلوبنا ، کان واللّه علیّ أحبّ إلینا منک ، وأنت أحبّ إلینا من غیرک ، قال : ممّن ؟ قالت : من مروان بن الحکم وسعید بن العاص . (١)

۷ / ۴ اُمّ سنانا لعقد الفرید به نقل از سعید بن ابی حدافه : مروان بن حکم که فرماندار مدینه بود ، جوانی از خاندان لیث را به سبب جنایتی که مرتکب شده بود ، به زندان افکند . مادر بزرگ پدری جوان که امّ سنان ، دختر خیمه بن خراشه مدحجی بود ، نزد مروان آمد و با وی درباره جوان ، صحبت کرد . مروان با وی تندی کرد . زن ، از پیش او نزد معاویه رفت . بر معاویه وارد شد و نَسَب خود را بیان کرد . معاویه او را شناخت و به وی گفت : آفرین ، دختر خیمه ! چه شد که به سرزمین ما آمدی ، حال آن که به یاد دارم تو ما را بد می گفتی و دشمنان ما را علیه ما تحریک می کردی ؟ این سخنت یادت می آید : خفتگان دور شدند و چشمان من به خواب نمی روند و شب ، غم ها را می آورد و می برد . ای مَدَحِجیان ! وقت درنگ نیست . همت کنید که دشمن ، آل احمد را قصد کرده است . این ، علی است ، چون ماه که در وسط ستارگان ، خوش بختی اطرافش را گرفته است . بهترین مردم و پسر عموی محمّد صلی الله علیه و آله اگر به نوز هدایت می شوید ، از او هدایت بجوید . از زمانی که در جنگ حاضر شد ، همواره پیروز بود و پیروزی از فراز پرچمش رخت بر نمی بندد . گفت : ای امیر المؤمنین ! چنان بود و من امیدوارم که پس از او (علی علیه السلام) تو برای ما جانشین او باشی . یکی از اهل مجلس گفت : چه طور چنین باشد ، در حالی که او (امّ سنان) می گفت : هرگز نمیری ای ابوالحسین که همواره هادی و هدایت شده به حق ، شناخته می شوی . برو . درود خدایت بر تو باد ، تا هنگامی که بر بالای شاخه ها کبوتری می خواند . تو پس از محمّد صلی الله علیه و آله ، جانشین او بودی همان گونه که او به ما درباره تو سفارش کرد ، تو وفادار بودی . امروزه ، به هیچ کس پس از او برای جانشینی امید نمی رود هیئات که پس از او کسی را آرزو کنیم ! امّ سنان گفت : ای امیر المؤمنین ! زبانی گویا و سخنی راست است . اگر آنچه که گمان می بریم ، در تو تحقق داشته باشد ، که بهره فراوان از آن توست . سوگند به خدا ، جز این افراد ، هیچ کس دشمنی تو را در دل مسلمانان نگذاشته است . حرف هایشان را کنار بیه و آنان را از خود ، دور کن که اگر چنین کنی ، به خدا نزدیک و محبوب مسلمانان می شوی . معاویه گفت : تو چنین سخنی می گویی ؟ امّ سنان گفت : سبحان الله ! سوگند به خدا که کسی چون تو را به باطل ، مدح نمی کنند و به دروغ ، نزدش عذر نمی آورند و تو خود ، نظر ما را می دانی و از آنچه درون دلیمان است ، آگاهی . سوگند به خدا ، علی از تو برای ما دوست داشتنی تر بود ، و تو از دیگری برایمان دوست داشتنی تری . معاویه گفت : از چه کسی ؟ امّ سنان گفت : از مروان بن حکم و سعید بن عاص .

٧ / ٥ الحُصَيْنُ بْنُ الْمُنْذِرِ الإمامه والسياسه فى ذِكْرِ اِخْتِلافِ اصحابِ الإمامِ عليه السلام فى استِمرارِ القِتالِ فى صِفِّينَ : ثُمَّ قامَ الحُصَيْنُ بْنُ الْمُنْذِرِ ، وكانَ اُحدَ القومِ سِنا ، فقالَ : أَيُّها النَّاسُ ! إِنَّمَا بُئِيَ هَذَا الدِّينُ عَلَى التَّسْلِيمِ ؛ فَلَا تَدْفَعُوهُ بِالْقِياسِ ، وَلَا تَهْدِمُوهُ بِالشُّبُهَةِ ، وَإِنَّا وَاللَّهِ لَوْ أَنَّا لَا نَقْبَلُ مِنَ الْأُمُورِ إِلَّا ما نَعْرِفُ لَأَصْبَحَ الحَقُّ فى الدُّنْيا قَليلًا ، وَلَوْ تُرِكَنا وما نَهوى لَأَصْبَحَ الباطِلُ فى أَيدينا كَثيرا ، وَإِنَّ لَنَا راعِيا قَدِ حَمِدنا وِرَدَهُ وِصَدْرَهُ ، وَهُوَ المَأْمُونُ عَلَى ما قالَ وفَعَلَ ، فَإِنْ قالَ : لا ، قُلنا : لا ، وَإِنْ قالَ : نَعَم ، قُلنا : نَعَم . (١)

١- الإمامه والسياسه : ج ١ ص ١٤٠ ، الأخبار الطوال : ص ١٨٩ وفيه من «إِنَّ لنا...» ؛ وقعه صِفِّينَ : ص ٤٨٥ كلاهما نحوه وفيهما «الحصين» بدل «الحصين» .

۷ / ۵ حُصَيْن بن مُنْذِر

۷ / ۵ حُصَيْن بن مُنْذِر الإمامه والسياسه در ياد کردِ اختلافِ ياران امام عليه السلام در ادامه دادن جنگ در صَفِين : آن گاه، حصين بن مُنْذِر، که از همه جوان تر بود، برخاست و گفت : ای مردم! اين دين، برپايه تسليم بنا شده است. آن را با قياس، از بين نبريد و با شبهه، نابود نکنيد. سوگند به خدا، اگر ما جز آنچه را می شناسيم، قبول نکنيم، حق در دنيا بسيار کمیاب خواهد شد، و اگر آنچه را می خواهيم، رها کنیم، باطل در دست ما افزون خواهد شد. ما را راهبری است که از بردن و آوردنش سپاس گزاريم، و او در آنچه که می گوید و یا می کند، قابل اطمینان است. اگر بگويد : نه، می گوييم : نه، و اگر بگويد : آری، می گوييم : آری!

٧ / ٦ خَالِدُ بْنُ مُعَمَّرِ الصَّوَاعِقِ المَحْرَقَةُ: قَالَ مُعَاوِيَةُ لِخَالِدِ بْنِ مُعَمَّرٍ: لِمَ أَحْبَبْتَ عَلِيًّا عَلَيْنَا؟ قَالَ: عَلَى ثَلَاثِ خِصَالٍ: عَلَى حِلْمِهِ إِذَا غَضِبَ، وَعَلَى صِدْقِهِ إِذَا قَالَ، وَعَلَى عَدْلِهِ إِذَا حَكَمَ. (١)

٧ / ٧ دَارِمِيَّةُ الْحَجَوَيْيَةُ العَقْدُ الفَرِيدُ عَنِ أَبِي سَهْلِ التَّمِيمِيِّ: حَرَّجَ مُعَاوِيَةُ فَسَأَلَ عَنِ امْرَأَةٍ مِنْ بَنِي كِنَانَةَ كَانَتْ تَنْزِلُ بِالْحَجَوَيْنِ (٢) يُقَالُ لَهَا: دَارِمِيَّةُ الْحَجَوَيْيَةُ... فَبَعَثَ إِلَيْهَا فَجِيءَ بِهَا، فَقَالَ: ... أَتَدْرِينَ لِمَ بَعَثْتُ إِلَيْكَ؟ قَالَتْ: لَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ. قَالَ: بَعَثْتُ إِلَيْكَ لِأَسْأَلُكَ: عَلَامَ أَحْبَبْتَ عَلِيًّا وَأَبْغَضْتَنِي، وَوَالِيَتِهِ وَعَادِيَتِنِي؟ قَالَتْ: أَوْتَعَفِنِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: لَا أَعْفِيكَ. قَالَتْ: أَمَا إِذْ أَبَيْتُ؟ فَإِنِّي أَحْبَبْتُ عَلِيًّا عَلَى عَدْلِهِ فِي الرَّعِيَّةِ، وَقَسَمِهِ بِالسُّوَيْيَةِ، وَأَبْغَضْتُكَ عَلَى قِتَالِكَ مَنْ هُوَ أَوْلَى مِنْكَ بِالْأَمْرِ، وَطَلَبْتِكَ مَا لَيْسَ لَكَ بِحَقٍّ، وَوَالَيْتُ عَلِيًّا عَلَى مَا عَقَّدَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنَ الْوَلَاءِ، وَحُبِّهِ الْمَسَاكِينَ، وَإِعْظَامِهِ لِأَهْلِ الدِّينِ، وَعَادِيَتِكَ عَلَى سَفِكِكَ الدَّمَاءِ، وَجُورِكَ فِي الْقَضَاءِ، وَحُكْمِكَ بِالْهَوَى... قَالَ لَهَا: يَا هَذِهِ! هَلْ رَأَيْتِ عَلِيًّا؟ قَالَتْ: إِي وَاللَّهِ. قَالَ: فَكَيْفَ رَأَيْتِهِ؟ قَالَتْ: رَأَيْتُهُ وَاللَّهِ لَمْ يَفْتِنَهُ الْمُلْكُ الَّذِي فَتَنَكَ، وَلَمْ تَشْغَلْهُ النِّعْمَةُ الَّتِي شَغَلَتْكَ. قَالَ: فَهَلْ سَمِعْتِ كَلَامَهُ؟ قَالَتْ: نَعَمْ وَاللَّهِ، فَكَانَ يَجْلُو الْقَلْبَ مِنَ الْعَمَى، كَمَا يَجْلُو الزَّيْتُ صِدَأَ الطَّسْتِ. قَالَ: صَدَقْتِ، فَهَلْ لَكَ مِنْ حَاجَةٍ؟ قَالَتْ: أَوْ تَفْعَلُ إِذَا سَأَلْتُكَ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَتْ: تُعْطِينِي مِنْهُ نَاقَةَ حَمْرَاءَ فِيهَا فَحْلُهَا وَرَاعِيهَا. قَالَ: تَصْنَعِينَ بِهَا مَاذَا؟ قَالَتْ: أَغْدُوا بِالْبَانِهَا الصُّغَارَ، وَأَسْتَحْيِي بِهَا الْكِبَارَ، وَأَكْتَسِبُ بِهَا الْمَكَارِمَ، وَأُصْلِحُ بِهَا بَيْنَ الْعَشَائِرِ. قَالَ: فَإِنِ أُعْطِيْتُكَ ذَلِكَ، فَهَلْ أُحِلُّ عِنْدَكَ مَحَلَّ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؟ قَالَتْ: مَاءٌ وَلَا كَصَدَاءِ، وَمَرَعَى وَلَا كَالسَّعْدَانِ، وَفَتَى وَلَا كَمَالِكِ (٣)، يَا سُبْحَانَ اللَّهِ! أَوْ دُونَهُ؟! فَأَنْشَأَ مُعَاوِيَةُ يَقُولُ: إِذَا لَمْ أُعْمِدْ بِالْحِلْمِ مِنْي عَلَيْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي بَعْدِي يُؤَمِّلُ لِلْحِلْمِ خُذِيهَا هَنِيئًا وَاذْكُرِي فِعْلَ مَا جَدَّ جَزَاكَ عَلَى حَرْبِ الْعَدَاوَةِ بِالسَّلْمِ ثُمَّ قَالَ: أَمَا وَاللَّهِ لَوْ كَانَ عَلِيٌّ حَيًّا مَا أَعْطَاكَ مِنْهَا شَيْئًا. قَالَتْ: لَا وَاللَّهِ، وَلَا وَبَرَّةً وَاحِدَةً مِنْ مَالِ الْمُسْلِمِينَ. (٤)

- ١- الصَّوَاعِقُ المَحْرَقَةُ: ص ١٣٢، الفصول المهمَّة: ص ١٢٧؛ الأُمَالِي لِلطُّوسِيِّ: ص ٥٩٤ ح ١٢٢٩، تنبيه الخواطر: ج ٢ ص ٧٥، كشف الغمَّة: ج ٢ ص ٣٦ وفي الثلاثة الأخيره «ولى» بدل «حكم».
- ٢- جبل بأعلى مكه عنده مدافن أهلها (معجم البلدان: ج ٢ ص ٢٢٥).
- ٣- صِدَاءٌ: رَكِيهٌ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُمْ مَاءٌ أَعَذِبَ مِنْ مَائِهَا. وَالسَّعْدَانُ: أَخْثَرُ الْعُشْبِ لِبَنِي، وَهُوَ مِنْ أَنْجَعِ الْمُرَاعِي فِي الْمَالِ. وَمَالِكٌ هُوَ ابْنُ نُوَيْرَةَ (مجمع الأمثال: ج ٣ ص ٢٦٧ الرقم ٣٨٤٢ و ج ٢ ص ٤٥٠ الرقم ٢٧٦٢). وَهَذِهِ أَمْثَالُ ثَلَاثِهِ تَضْرِبُ لِلشَّيْءِ يَفْضَلُ عَلَى أَشْبَاهِهِ.
- ٤- العقد الفريد: ج ١ ص ٣٤٢، بلاغات النساء: ص ١٠٥ عن أبي إسحاق المقدمي نحوه.

۷ / ۶ خالد بن معمر

۷ / ۷ دارمیه حجونی

۶ / ۷ خالد بن معمر الصواعق المخرقه: معاویه به خالد بن معمر گفت: چرا علی را نسبت به ما دوست تر می داری؟ پاسخ داد: به خاطر سه ویژگی: به خاطر برد باری اش در هنگامی که خشمگین می شد؛ و به خاطر راستگویی اش هر وقت که سخن می گفت؛ و به خاطر دادگری اش، هرگاه داوری می کرد.

۷ / ۷ دارمیه حجونیا لعقد الفرید به نقل از ابوسهل تمیمی: معاویه، حج به جا آورد و در آن جا درباره زنی پرسید که در حجون سکونت داشت و وی را دارمیه حجونی می گفتند... کسی را پی او فرستاد و او را آوردند... گفت: آیا می دانی برای چه به دنبال تو فرستادم؟ گفت: جز خدا، کسی علم غیب نمی داند. معاویه گفت: به دنبال فرستادم تا از تو بپرسم: چرا علی را دوست می داشتی و مرا بد می داشتی و از او پیروی می کردی و با من، دشمنی می ورزیدی؟ گفت: مرا معاف دار، ای امیر المؤمنین! معاویه گفت: معاف نمی دارم. زن گفت: حال که نمی پذیری، بدان که علی را به خاطر دادگری اش در بین توده مردم، و قسمت کردن به تساوی، دوست می داشتم. تو را از آن جهت دشمن می داشتم که با آن کس که از تو برخلافت سزاوارتر است، جنگیدی و چیزی را خواستی که حق تو نبود. علی را از آن رو پیروی کردم که پیامبر خدا بر دوستی او پیمان گرفت و [نیز] به خاطر مهرورزی اش با مستمندان و بزرگداشت دینداران؛ و تو را به خاطر خونریزی هایت، ستمکاری ات در داوری و زمامداری ات بر طبق هوای نفس، دشمن می دارم... معاویه گفت: ای زن! آیا علی را دیده ای؟ پاسخ داد: آری. پرسید: او را چه طور دیدی؟ پاسخ داد: سوگند به خدا، وی را دیدم که پادشاهی ای که تو را فریفته، او را نفریفته بود، و نعمتی که تو را به خود مشغول کرده، او را مشغول نداشته بود. پرسید: آیا سخنش را شنیده ای؟ پاسخ داد: آری. سوگند به خدا، سخن او دل را از کوری جلا می داد، چون جلا یافتن طشت با روغن. معاویه گفت: راست گفتی. آیا حاجتی داری؟ زن پرسید: اگر بخواهم، انجام می دهی؟ گفت: آری. زن گفت: هزار ناقه سرخ موبده که در بین آنها نر و نیز کسی که به آنها رسیدگی کند، باشد. پرسید: با آنها چه کار می کنی؟ گفت: از شیر آنها، کودکان را غذا می دهم، کهن سالان را زنده نگه می دارم، خوبی ها را به وسیله آنها به دست می آورم، و در بین عشایر، به اصلاح می پردازم. معاویه گفت: اگر این در خواستت را بدهم، آیا در نزد تو جایگاه علی بن ابی طالب را می گیرم؟ گفت: آبی چون آب صداء نیست و چرا گاهی چون سعدان، و جوانی چون مالک. (۱) سبحان الله! آیا چون او شوی؟! معاویه شروع کرد به خواندن این شعر: اگر به بردباری بر شما روی نکنم پس، از چه کسی پس از من، امید بردباری می رود؟ آن را گوارا بگیر و یاد کن از کار بزرگواری که در برابر جنگ، تو را با صلح پاداش داد. آن گاه گفت: اما سوگند به خدا، اگر علی زنده بود، از این شترها چیزی به تو نمی داد. زن گفت: نه به خدا سوگند، و نه به مقدار سر سوزنی از مال مسلمانان!

۱- صداء، چشمه بسیار شیرین و سعدان، علف پُر شیر و مالک، همان مالک بن نویره است که این سه جمله، مثل است

برای هم‌آورد نداشتن چیزِ مورد نظر (مجمع الأمثال : ج ۳ ص ۲۶۷ ش ۳۸۴۲ و ج ۲ ص ۴۵۰ ش ۲۷۶۲).

٧ / ٨ الرَّبِيعُ بْنُ خُثَيْمِ فَضَائِلِ الصَّحَابَةِ لابن حنبل عن منذر عن الربيع بن خثيم (١) وذكروا عنده علينا عليه السلام فقال: ما رأيت أحدا [من] (٢) مُبْغِضِيهِ أَشَدَّ لَهُ بُغْضًا ، وَلَا مُحِبِّيهِ أَشَدَّ لَهُ حُبًّا ، وَلَمْ أَرَهُمْ يَجِدُونَ عَلَيْهِ فِي حُكْمِهِ ، وَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ : «وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا» (٣) . (٤)

١- في المصدر : «خثيم» ، والصحيح ما أثبتناه .

٢- ما بين المعقوفين إضافه يقتضيها السياق .

٣- البقره : ٢٦٩ .

٤- فضائل الصحابه لابن حنبل : ج ٢ ص ٥٧٥ ح ٩٧٣ .

۸ / ۷ ربیع بن خثیم

۸ / ۷ ربیع بن خثیم فضائل الصحابه ، ابن حنبل به نقل از مُنذر، از ربیع بن خثیم که نزد وی از علی علیه السلام یاد کرده بودند : هیچ کس را [چون علی] ندیده ام که دشمنانش این اندازه با او دشمنی کنند و دوستدارانش این اندازه او را دوست بدانند . و ندیدم که کسی در حکومت او ایرادی بر او گرفته باشد و خداوند عز و جل می فرماید : «و به هر کس حکمت داده شود، به یقین، خیر فراوان داده شده است» .

٧ / ٩ زيد بن صوحان الإمام الصادق عليه السلام: لَمَّا صُرِعَ زَيْدُ بْنُ صَوْحَانَ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ يَوْمَ الْجَمَلِ ، جَاءَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى جَلَسَ عِنْدَ رَأْسِهِ فَقَالَ : رَحِمَكَ اللَّهُ يَا زَيْدُ ، قَدْ كُنْتَ خَفِيفَ الْمُؤْوَنَةِ عَظِيمَ الْمَعْوَنَةِ . قَالَ : فَرَفَعَ زَيْدٌ رَأْسَهُ إِلَيْهِ وَقَالَ : وَأَنْتَ فَجَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، فَوَاللَّهِ مَا عَلِمْتُكَ إِلَّا بِاللَّهِ عَلِيمًا ، وَفِي أَمِّ الْكِتَابِ عَلَيَا حَكِيمًا ، وَأَنَّ اللَّهَ فِي صِدْرِكَ لِعَظِيمٍ . وَاللَّهِ مَا قَاتَلْتُ مَعَكَ عَلَى جِهَالِهِ ، وَلَكِنِّي سَمِعْتُ أُمَّ سَلَمَةَ زَوْجَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَقُولُ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ : «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ ، وَانصِرْ مَنْ نَصَرَهُ ، وَاخْذَلْ مَنْ خَذَلَهُ» فَكَرِهْتُ وَاللَّهِ أَنْ أَخْذَلَكَ فَيُخْذِلَنِي اللَّهُ . (١)

٧ / ١٠ سَوْدَةُ الهمدانية بلغات النساء عن محمد بن عبيد الله : استأذنت سودة بنت عمارة بن الأسك (٢) الهمدانية على معاوية بن أبي سفيان فأذن لها ، فلما دخلت عليه قال : هي يا بنت الأسك ! ألسنت القائلة يوم صفتين : شمّر كفعل أيبك يابن عمارة يوم الطعان ومثلقى الأقران وانصير عليا والحسين ورهطه واقصده لهندي وابنها بهوان إن الإمام أخو النبي محمد علم الهدي ومنازة الإيمان فقه الحثوف وسر أمام لوائه قُدمًا بأبيض صارم وسنان قالت : إي والله ، ما مثلي من رغب عن الحق أو اعتذر بالكذب . قال لها : فما حملك على ذلك ؟ قالت : حُبُّ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَتْبَاعُ الْحَقِّ . قَالَ : فَوَاللَّهِ مَا أَرَى عَلَيْكَ مِنْ أَثَرِ عَلِيٍّ شَيْئًا . قَالَتْ : أَنْشُدَكَ اللَّهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِعَادَةَ مَا مَضَى وَتَذَكَارًا مَا قَدْ نَسِيَ ! قَالَ : هِيَ هَاتِ مَا مِثْلُ مَقَامِ أَخِيكَ يُنْسَى ، وَمَا لَقِيتُ مِنْ أَحَدٍ مَا لَقِيتُ مِنْ قَوْمِكَ وَأَخِيكَ قَالَتْ : صَدَقَ فُوكَ ، لَمْ يَكُنْ أَخِي ذَمِيمَ الْمَقَامِ ، وَلَا خَفِيَّ الْمَكَانِ ، كَانَ وَاللَّهِ كَقَوْلِ الْخَنَسَاءِ : وَإِنَّ صَخْرًا لَتَأْتُمُّ الْهُدَاهُ بِهِ كَأَنَّهُ عَلِمَ فِي رَأْسِهِ نَارُ قَالَ : صَدَقْتَ ، لَقَدْ كَانَ كَذَلِكَ ، فَقَالَتْ : مَاتَ الرَّأْسُ وَبُتِرَ الدَّنْبُ ، وَبِاللَّهِ أَسْأَلُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِعْفَائِي مِمَّا اسْتَعْفَيْتُ مِنْهُ . قَالَ : قَدْ فَعَلْتُ ، فَمَا حَاجَتِكَ ؟ قَالَتْ : إِنَّكَ أَصْبَحْتَ لِلنَّاسِ سَيِّدًا ، وَلِأَمْرِهِمْ مُتَقَلِّدًا ، وَاللَّهِ سَأَلْتُكَ مِنْ أَمْرِنَا وَمَا افْتَرَضَ عَلَيْكَ مِنْ حَقِّنَا ، وَلَا يَزَالُ يَقْدُمُ عَلَيْنَا مِنْ يَنُوءٍ بَعْزَكَ ، وَيَبْطِشُ بِسُلْطَانِكَ ، فَيَحْصِدُنَا حَصْدَ السُّبُلِ ، وَيَدُوسُنَا دُوسَ الْبَقْرِ ، وَيَسُومُنَا الْخَسِيسَةَ ، وَيَسْلُبُنَا الْجَلِيلَةَ ، هَذَا بَسْرُ بَنِي أَرْطَاهُ قَدِمَ عَلَيْنَا مِنْ قَبْلِكَ ، فَقَتَلَ رِجَالِي ، وَأَخَذَ مَالِي ، يَقُولُ لِي : فَوَيْ بِمَا اسْتَعْصَمَ اللَّهُ مِنْهُ وَالْحَيَا إِلَيْهِ فِيهِ ، وَلَوْلَمَا الطَّاعَةُ لَكَانَ فِينَا عَزٌّ وَمَنْعَةٌ ، فِيمَا عَزَلْتَهُ عَنَّا فَشَكَرْنَاكَ ، وَإِمَا لَا فَعَرَفْنَاكَ . فَقَالَ مُعَاوِيَةُ : أَلْتَهْدِدُنِي بِقَوْمِكَ ؟ ! لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ أَحْمِلَكَ عَلَى قَتَبِ (٣) أُشْرَسَ ، فَأَرَدْتُكَ إِلَيْهِ ، يُنْفِذُ فِيكَ حُكْمَهُ ، فَأَطْرَقَتْ تَبْكِي ثُمَّ أَنْشَأَتْ تَقُولُ : صَلَّى إِلَهُ عَلَى جِسْمِ تَضَمَّنَهُ قَبْرٌ فَأَصْبَحَ فِيهِ الْعَدْلُ مَدْفُونًا قَدْ حَالَفَ الْحَقُّ لَا يُبْغِي بِهِ بَدَلًا فَصَارَ بِالْحَقِّ وَالْإِيمَانِ مَقْرُونًا قَالَ لَهَا : وَمَنْ ذَلِكَ ؟ قَالَتْ : عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ . قَالَ : وَمَا صَنَعَ بِكَ حَتَّى صَارَ عِنْدَكَ كَذَلِكَ ؟ قَالَتْ : قَدِمْتُ عَلَيْهِ فِي رَجُلٍ وَلَهُ صِدْقٌ قَدِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ قَبْلِهِ ، فَكَانَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ مَا بَيْنَ الْعَتِّ وَالسَّمِينِ ، فَأَتَيْتُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَشْكُوَ إِلَيْهِ مَا صَنَعَ فَوَجِدْتُهُ قَائِمًا يُصَلِّي ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيَّ انْقَلَبَ مِنْ صِدْقِهِ ، ثُمَّ قَالَ لِي بِرَأْفَةٍ وَتَعَطُّفٍ : أَلَيْكَ حَاجَةٌ ؟ فَأَخْبَرْتُهُ الْخَبْرَ ، فَبَكَى ، ثُمَّ قَالَ : اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَنْتَ الشَّاهِدُ عَلَيَّ وَعَلَيْهِمْ ، أَنِّي لَمْ أَمْرُهُمْ بِظُلْمِ خَلْقِكَ وَلَا بِتَرْكِ حَقِّكَ ، ثُمَّ أَخْرَجَ مِنْ جَيْبِهِ قِطْعَةً جَلْدٍ كَهَيْئَةِ طَرْفِ الْجَوَابِ (٤) فَكَتَبَ فِيهَا : بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قَدْ جَاءَ تَكْمِ بَيْنَهُ مِنْ رَبِّكُمْ ، فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ (٥) ، «وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ» (٦) ، «بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَ مَيَّا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ» (٧) . إِذَا قَرَأْتَ كِتَابِي فَاحْتَفِظْ بِمَا فِي يَدَيْكَ مِنْ عَمَلِنَا حَتَّى يَقْدَمَ عَلَيْكَ مَنْ يَقْبِضُ مِنْكَ ، وَالسَّلَامُ . فَأَخَذْتُهُ مِنْهُ ، وَاللَّهِ مَا خَتَمَهُ بَطِينٍ وَلَا خَزَمَهُ بِخِزَامٍ ، فَفَرَّأْتُهُ ، فَقَالَ لَهَا مُعَاوِيَةُ : لَقَدْ لَمَّظْتُكَ (٨) ابْنَ أَبِي طَالِبٍ الْجُرَّاءَ عَلَى السُّلْطَانِ فَبَطِئْنَا مَا تَفْطَمُونَ . ثُمَّ قَالَ : أَكْتُبُوا لَهَا بِرَدِّ مَالِهَا وَالْعَدْلَ عَلَيْهَا . قَالَتْ : أَلِي خَاصٌّ أَمْ لِقَوْمِي عَامٌّ ؟ قَالَ : مَا أَنْتِ وَقَوْمِكَ ؟ قَالَتْ :

هِيَ وَاللَّهِ إِذْ نِ الْفَحْشَاءُ وَاللُّؤْمُ ، إِنْ لَمْ يَكُنْ عَدْلًا شَامِلًا وَإِلَّا فَأَنَا كَسَائِرِ قَوْمِي . قَالَ : أُكْتُبُوا لَهَا وَلِقَوْمِهَا . (٩)

- ١- رجال الكشي : ج ١ ص ٢٨٤ الرقم ١١٩ ، الاختصاص : ص ٧٩ كلاهما عن عبد الله بن سنان .
- ٢- كذا في المصدر ، وفي العقد الفريد : «الأشتر» بدل «الأسك» .
- ٣- القتب : رَحَل صغِير على قدر السنام (الصحاح : ج ١ ص ١٩٨ «قتب») .
- ٤- كذا في المصدر ، والظاهر أَنَّ الصحيح : «الجرب» كما في المصادر الأخرى . والجرب : وعاءٌ من إهاب [جلد] الشاء (لسان العرب : ج ١ ص ٢٦١ «جرب») .
- ٥- مضمون الآيه ٨٥ من سوره الأعراف .
- ٦- الشعراء : ١٨٣ .
- ٧- هود : ٨٦ .
- ٨- التَّلْمُظُ : التذوق ، وَلَمِظَ الماءَ : ذاقه بطرف لسانه ، وَلَمَّظَ فلانًا لُمَاطَةً : أى شيئًا يتلَمَّظه (لسان العرب : ج ٧ ص ٤٦١ و٤٦٢ «لمظ») .
- ٩- بلاغات النساء : ص ٤٧ ، العقد الفريد : ج ١ ص ٣٣٥ ، الفتوح : ج ٣ ص ٥٩ وراجع الفصول المهمه : ص ١٢٧ وتاريخ دمشق : ج ٤٢ ص ٥٨٧ .

۷ / ۹ زید بن صوحان

۷ / ۱۰ سوده همدانی

۷ / ۹ زید بن صوحان امام صادق علیه السلام: هنگامی که در جنگ جمل، زید بن صوحان بر زمین افتاد، امیرمؤمنان، بالای سرش آمد و نشست و فرمود: «خدا رحمت کند، ای زید! تو سبک بار و پُر بهره بودی». زید، سرش را بلند کرد و گفت: خدا تو را خیر بدهد، ای امیرمؤمنان! به خدا سوگند، تو را جز این نشناختم که به خدا دانایی و در اُمّ الکتاب، بلندمرتلت و حکیم هستی، و خداوند، در درون جانت، بزرگ است. سوگند به خدا، از روی ناآگاهی در کنارت ن جنگیدم؛ بلکه از ام سلمه، همسر پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می گفت: از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود: «هر کس که من مولای اویم، علی مولای اوست. خداوند! دوستدار علی را دوست بدار و دشمن علی را دشمن بدار. یاری کننده علی را یاری کن و تنها گذارنده علی را تنها بگذار». سوگند به خدا، بد داشتم که تو را بی یاور بگذارم و خدا، مرا بی یاور بگذارد.

۷ / ۱۰ سوده همدانی باغ النساء به نقل از محمد بن عبید الله: سوده، دختر عماره بن اسک همدانی، اجازه ورود به نزد معاویه خواست و معاویه، اجازه داد. وقتی وارد شد، معاویه گفت: ای دختر اسک! آیا تو گوینده این شعر در جنگ صفین بودی: «ای ابن عماره! چون پدرت آستین بالا بزن در روز جنگ و دیدار هم قطاران. و علی و حسین و گروه آنان را یاری ده و هند و پسرش را نابود ساز. این امام، برادر پیامبر، محمد صلی الله علیه و آله و پرچم هدایت و مشعل ایمان است. جان پناه او باش و در جلوی پرچمش با شمشیر برنده و نیزه، گامی به پیش رو؟» زن گفت: آری. انسانی چون من، از حق، روی گردان نمی شود و به دروغ، عذر نمی طلبد. معاویه گفت: چه باعث شد که چنین کردی؟ زن گفت: دوستی علی و پیروی از حق. گفت: سوگند به خدا، در تو اثری از علی نمی بینم. زن گفت: تو را به خدا ای امیر مؤمنان از بازگو کردن گذشته و یادآوری آنچه فراموش شده، در گذر. معاویه گفت: مُحال است آنچه برادر تو انجام داد، فراموش شود! آنچه که از برادر و خویشان تو دیدم، از هیچ کس ندیدم. زن گفت: دهانت راست گفت. برادرم نه پست جایگاه بود و نه موقعیتش مخفی بود. سوگند به خدا، او مصداق سخن خنساء شاعر بود که گفت: راهجویان از صیخر پیروی می کنند گویی پرچمی است که در نوک آن، آتشی افروخته شده است. معاویه گفت: آری، چنین بود. زن گفت: سر رفت و دم، بریده شد. سوگند به خدا ای امیر مؤمنان که از من و آنچه که به خاطرش درخواست گذشت می کنم، در گذر. معاویه گفت: درگذشتم. نیازت چیست؟ زن گفت: تو اکنون، سرور مردم شده ای و کارهای آنان را به دست گرفته ای و خداوند، از کارهای ما و از آنچه که حقوق ما برگردن توست، از تو بازخواست خواهد کرد. همواره کسی به سوی ما می آید که به عزت تو، علیه ما اقدام می کند و به سلطنت تو بر ما یورش می برد، و ما را چون خوشه می چیند، و همچون گاو، ما را لگدکوب می کند، خساست را بر ما تحمیل می کند و عزت ما را می گیرد. این بئر بن اَراطات، از سوی تو برای ما آمده است. مردان مرا کشته، اموال مرا گرفته و به من می گوید از آنچه که خدا از آن باز داشته دهان ببند، و خود، همان را انجام می دهد، و اگر [اصل] فرمانبری نبود، در بین ما عزت و بازدارندگی [برای مقابله با وی] وجود دارد. بنابراین، یا او را عزل کن که در این صورت، سپاس گزارت خواهیم بود؛ و یا نکن که به تو خواهیم فهماند. معاویه گفت: آیا به پشتوانه خویشانت مرا تهدید می کنی؟ تصمیم گرفتم تو را بر شتری چموش سوار کنم تا تو را به نزد او برگرداند و فرمانش را درباره تو به اجرا گذارد. زن، سربه زیر انداخت و

گریست و آن گاه گفت: درود خدا بر پیکری که گور، او را در خود گرفت و دادگری هم با او مدفون شد. هم پیمان حق بود و هیچ چیزی را همسان آن نمی دید و همواره با حق و ایمان، مقرون بود. معاویه گفت: آن، که بود؟ زن گفت: علی بن ابی طالب. معاویه پرسید: با تو چه کرده که چنین مقامی در نزدت یافته است؟ زن گفت: درباره شخصی که وی او را برای صدقات (مالیات) ما گمارده بود و از سوی او نزد ما آمده بود و در بین من و او اختلافی وجود داشت، نزد علی رفتم تا به او شکایت کنم. وی در نماز بود. وقتی نگاهش به من افتاد، نمازش را تمام کرد و آن گاه، با مهربانی و عطوفت فرمود: «آیا نیازی داری؟». داستان را به او گفتم. گریست و آن گاه فرمود: «خداوندا! تو بر من و بر آنان گواهی. من به ستمگری بر خلق و یا ترک حق تو فرمان نداده ام». آن گاه تکه چرمی از جیب خود در آورد و بر آن نوشت: «به نام خداوند بخشنده مهربان. از سوی خدایتان دلیل روشنی برای شما رسیده است. پیمانہ کردن و وزن کردن را به قسط انجام دهید. (۱)» «و از ارزش اموال مردم، مکاهید و در زمین، سر به فساد بردارید». «باقی مانده [حلال] خدا برای شما بهتر است، و من بر شما نگهبانم». وقتی نامه ام را خواندی، آنچه از کارهای ما به دست تو بود، نگه دار تا کسی بیاید و آن را از تو تحویل بگیرد. والسلام!». نامه را از او گرفتم. سوگند به خدا، آن را با گلی مهر نکرد و در چیزی نیچید و من، آن را خواندم. معاویه گفت: علی بن ابی طالب، جسارت بر پادشاه را به شما چشاند و آنچه به شیر در جانتان رفته، به کندی خارج خواهد شد. آن گاه گفت: فرمان برگشت اموال و اجرای عدالت در حقش را برایش بنویسید. زن گفت: آیا تنها درباره من و یا همه خویشان من؟ معاویه گفت: چه کار به خویشان داری؟ زن گفت: سوگند به خدا، این، بد و موجب پستی است، اگر عدالت، فراگیر نباشد؛ و گرنه من هم یکی از خاندانم هستم. معاویه گفت: در حق این و خویشانش بنویسید.

٧ / ١١ صَعَصَيْعُهُ بْنُ صُوحَانَ بْنِ صُوحَانَ فَقَالَ :
 وَاللَّهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، لَقَدْ زَيَّنْتَ الْخِلَافَةَ وَمَا زَانَتْكَ ، وَرَفَعْتَهَا وَمَا رَفَعْتَكَ ، وَلَهِيَ إِلَيْكَ أَحْوَجُ مِنْكَ إِلَيْهَا . (١)

المناقب للكوفي عن عبد الملك بن عمير: شِئِلَ صَعَصَيْعُهُ بْنُ صُوحَانَ : كَيْفَ كَانَ عَلَيَّ ؟ قَالَ : لَمْ يُقَلِّ مُسْتَرِيدًا لَهُ فَوَاتَهُ وَلَا مُسْتَقْصِرًا (٢) ، إِنَّهُ جَمَعَ الْحِلْمَ ، وَالسَّلْمَ ، وَالْعِلْمَ ، وَالْقَرَابَةَ الْقَرِيبَةَ ، وَالْهَجْرَةَ الْقَدِيمَةَ ، وَالْبَلَاءَ الْعَظِيمَ فِي الْإِسْلَامِ . (٣)

١- تاريخ يعقوبى : ج ٢ ص ١٧٩ .

٢- كذا فى المصدر .

٣- المناقب للكوفى : ج ٢ ص ٦٧ ح ٥٥٠ .

۱۱ / ۷ صَعَصَعَه بن صُوحان

۱۱ / ۷ صَعَصَعَه بن صُوحان تاریخ یعقوبی در یادکرد بیعت مردم با امیرمؤمنان : ... صعصعه بن صوحان برخاست و گفت : سوگند به خدا ای امیرمؤمنان ، تو خلافت را زینت دادی، خلافت به تو زینت نداده است. تو مقام خلافت را بالا بردی و آن ، مقام تو را بالا نبرده است، و خلافت به تو نیازمندتر است تا تو به خلافت!

المناقب ، کوفی به نقل از عبد الملک بن عُمیر : از صعصعه بن صوحان پرسیده شده که علی علیه السلام چگونه بود؟ گفت : زیاد گویی نمی کرد و حق کلام را به جای می آورد . او بردباری، سلامت نفس، دانش، نزدیکی خانوادگی [به پیامبر خدا]، مهاجرت پیشین و گرفتاری های بزرگ در راه اسلام را با هم جمع کرد.

شرح نهج البلاغه: قَالَ صَعَصَعَهُ بَنُ صُوحَانَ وَغَيْرُهُ مِنْ شِيعَتِهِ وَأَصْحَابِهِ : كَانَ [عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ] فِينَا كَأَحَدِنَا ؛ لِيَنْ جَانِبٍ ، وَشِدَّةَ تَوَاضُعٍ ، وَسُهُولَةَ قِيَادٍ ، وَكُنَّا نَهَابُهُ مَهَابَةَ الْأَسِيرِ الْمَرْبُوطِ لِلسَّيَافِ الْوَاقِفِ عَلَى رَأْسِهِ . (١)

تذكره الخواص عن عمرو بن يحيى عن صعصعه بن صوحان : إِنَّهُ مَرَّ عَلَى الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ فَقَالَ لَهُ : مِنْ أَيْنَ أَقْبَلْتَ ؟ فَقَالَ : مِنْ عِنْدِ الْوَلِيِّ التَّقِيِّ الْجَوَادِ الْحَبِيِّ (٢) الْحَلِيمِ الْوَفِيِّ الْكَرِيمِ الْحَفِيِّ ، الْمَانِعِ بَسَيْفِهِ ، الْجَوَادِ بِكَفِّهِ ، الْوَرِيَّ زَنْدُهُ (٣) ، الْكَثِيرِ رِفْدُهُ ، الَّذِي هُوَ مِنْ ضِئْضِيِّ (٤) أَشْرَافِ أَمْجَادِ لِيُوثِ أَنْجَادٍ ، لَيْسَ بِإِقْعَادٍ (٥) وَلَا إِنْكَادٍ ، لَيْسَ فِي أَمْرِهِ وَلَا فِي قَوْلِهِ فَنْدٌ ، لَيْسَ بِالطَّائِشِ النَّزِقِ ، وَلَا بِالزَّايِثِ الْمَذِقِ (٦) ، كَرِيمِ الْأَبْنَاءِ ، شَرِيفِ الْأَبَاءِ ، حَسَنِ الْبَلَاءِ ، ثَاقِبِ السَّنَاءِ ، مُجَرَّبِ مَشْهُورٍ ، وَشُجَاعِ مَذْكُورٍ ، زَاهِدٍ فِي الدُّنْيَا ، رَاغِبٍ فِي الْآخِرَى . فَقَالَ الْمُغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ : هَذِهِ صِفَاتُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ . (٧)

١- شرح نهج البلاغه : ج ١ ص ٢٥ ؛ بحار الأنوار : ج ٤١ ص ١٤٧ .

٢- فى المصدر : «الحى» وهو تصحيف .

٣- الزَّئِدُ : الْعُودُ الْأَعْلَى الَّذِي يَقْتَدِحُ بِهِ النَّارُ . وَإِنَّهُ لُوَارَى الزَّئِدِ وَوَرِيَّهُ : يَكُونُ ذَلِكَ فِي الْكُرْمِ وَغَيْرِهِ مِنَ الْخِصَالِ الْمَحْمُودَةِ (لسان العرب : ج ٣ ص ١٩٥ «زند»).

٤- الضَّئِضِيُّ : هُوَ الْأَصْلُ وَالْمَعْدَنُ (لسان العرب : ج ١ ص ١١٠ «ضأضأ»).

٥- الْإِقْعَادُ : قَلَّةُ الْأَبَاءِ وَالْأَجْدَادِ ؛ وَهُوَ مَذْمُومٌ (لسان العرب : ج ٣ ص ٣٦٢ «قعد»).

٦- الرَّايِثُ : مِنَ الرَّيْثِ ؛ الْإِبْطَاءُ . وَرَجُلٌ مَذِقٌ : مَلُولٌ (لسان العرب : ج ٢ ص ١٥٧ «ريث» و ج ١٠ ص ٣٤٠ «مذق»).

٧- تذكره الخواص : ص ١١٨ .

شرح نهج البلاغه: صعصعه بن صوحان و غیر او از پیروان و یاران علی علیه السلام گفتند: [علی علیه السلام] در بین ما چون یکی از ما بود. نرم خو، متواضع و آسانگیر بود، و ما چون اسیران در بندی که جلاد بر بالای سرشان ایستاده باشد، از هیبت او واهمه داشتیم.

تذکره الخواص به نقل از عمرو بن یحیی، از صعصعه بن صوحان: وی (صعصعه) بر مغیره بن شعبه گذشت و مغیره پرسید: از کجا می آیی؟ گفت: از نزد حاکم پرهیزگار بخشنده با شرم بردبار وفادار کریم و پذیرنده، که به شمشیرش باز می دارد، با دستش می بخشد، اجاقش همیشه روشن است و حمایتگری اش بسیار است. آن که از ریشه و اصل اشراف، بزرگان، شیر مردان و دلیران است. نه کم ریشه است و نه در کارش پُر زحمت و نه در سخنش دروغگو. نه بی ثبات و تند است، و نه کبیله و تنبل. دارنده فرزندان کریم و پدران شریف است. خوش آزموده و ستاره درخشان است. تجربه دار مشهور و دلیر نام آور است. در دنیا، زاهد و شیفته آخرت است. مغیره گفت: اینها، ویژگی های امیر مؤمنان علی است.

الاختصاص عن مسمع بن عبد الله البصرى عن رجل: لَمَا بَعَثَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ صَعَصَيْعَةَ بِنَ صَوْحَانَ إِلَى الْخَوَارِجِ قَالُوا لَهُ: أَرَأَيْتَ لَوْ كَانَ عَلِيُّ مَعَنَا فِي مَوْضِعٍ مَعَنَا أَتَكُونُ مَعَهُ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالُوا: فَأَنْتَ إِذَا مُقِلَّدٌ عَلَيْنَا دِينَكَ، ارْجِعْ فَلَا دِينَ لَكَ! فَقَالَ لَهُمْ صَعَصَيْعَةُ: وَيَلِكُمْ! أَلَا أَقَلُّدُ مَنْ قَلَّدَ اللَّهُ فَأَحْسَنَ التَّقْلِيدَ، فَاضْطَلَعَ بِأَمْرِ اللَّهِ صِدِّيقًا لَمْ يَزَلْ؟ أَوْ لَمْ يَكُنْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا اشْتَدَّتِ الْحَرْبُ قَدَّمَهُ فِي لَهَوَاتِهَا فَيَطَأُ صِمَامَهَا بِأَخْمَصِهِ، وَيُخِمِدُ لَهَبَهَا بِحَدِّهِ، مَكَدُودًا فِي ذَاتِ اللَّهِ... فَأَنْتَى تُصَرِّفُونَ؟ وَأَيْنَ تَذْهَبُونَ؟ وَإِلَى مَنْ تَرْغَبُونَ؟ وَعَمَّنْ تَصْدِفُونَ؟ عَنِ الْقَمَرِ الْبَاهِرِ، وَالسَّرَاجِ الزَّاهِرِ، وَصِرَاطِ اللَّهِ الْمُسْتَقِيمِ، وَسَبِيلِ اللَّهِ (١) الْمُقِيمِ. قَاتَلَكُمْ اللَّهُ، أَنَّى تُؤْفَكُونَ؟ أَلَمْ يَكُنِ الصِّدِّيقُ الْأَكْبَرُ وَالْغَرَضُ الْأَقْصَى تَرْمُونَ، طَاشَتْ عُقُولُكُمْ، وَغَارَتْ حُلُومُكُمْ، وَشَاهَتْ وُجُوهُكُمْ، لَقَدْ عَلَوْتُمْ الْقَلَّةَ مِنَ الْجَبَلِ، وَبَاعَدْتُمْ الْعِلَّةَ (٢) مِنَ النَّهْلِ، أَلَمْ تَسْتَهْدِفُونَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَوَصِيَّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟ لَقَدْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسِكُمْ خُسْرَانًا مُبِينًا، فَبَعْدًا وَسُحْقًا لِلْكَفَرَةِ الظَّالِمِينَ، عَدَلَ بِكُمْ عَنِ الْقَصْدِ الشَّيْطَانُ، وَعَمِيَ لَكُمْ عَنَ وَاضِحِ الْمَحَجَّةِ الْحِرْمَانُ. (٣)

راجع: ج ٧ ص ٣٩٦ (في رثاء الإمام).

- ١- في المصدر: «حسان الأعداء»، والتصويب من بعض النسخ الخطية وبحار الأنوار.
- ٢- من العَلَّ: الشربه الثانيه (لسان العرب: ج ١١ ص ٤٦٧ «علل»).
- ٣- الاختصاص: ص ١٢١، بحار الأنوار: ج ٣٣ ص ٤٠٢ ح ٦٢٤.

الاختصاص به نقل از مسمع بن عبد الله بصری، از مردی : هنگامی که علی بن ابی طالب علیه السلام درود خدا بر او باد صعصعه بن صوحان را به مقابله خوارج فرستاد، آنان به وی گفتند : فکر می کنی اگر علی با ما در این جا باشد، آیا با او خواهی بود؟ گفت : آری. گفتند : بنابراین، تو دینت را پیرو علی قرار دادی. برگرد که تو دین نداری! صعصعه به آنان گفت : وای بر شما! آیا پیرو کسی نباشم که خدا را پیروی کرده و در پیروی نیکوکار کرده است و به راستی، فرمان خدا را همواره انجام داده است؟ آیا چنین نبود که هرگاه آتش جنگ برافروخته می شد، پیامبر خدا وی را به میان معرکه می فرستاد و او با قهر و غلبه آن را لگدکوب می کرد و با شمشیرش، آتش جنگ را خاموش می ساخت و در ذات خدا غرق بود؟... به کدام سو می چرخید؟ و به کجا می روید؟ و به که روی می آورید؟ و از چه کسی روی بر می گردانید؟ از ماه درخشان و چراغ روشن و صراط مستقیم خدا و شایسته آماده پایدار؟ خدا شما را بکشد! کجا بازگردانده می شوید؟ آیا درباره صدیق اکبر و هدف نهایی، تردید دارید؟ خردهایتان بی ثبات گردیده، و اندیشه هایتان به غارت رفته، و چهره هایتان مشوش شده است. از قلّه کوه، بالاتر رفتید و از نوشیدن آب چشمه، دور گشتید. آیا امیر مؤمنان که درود خدا بر او باد و وصی پیامبر خدا را هدف قرار داده اید؟ نفستان برای شما خسارت آشکاری را آذین کرده است. دوری و پراکندگی بر کافران ستمکار باد! شیطان، شما را از راه درست، دور ساخته، و از [دیدن] راه روشن، کورتان ساخته است.

ر . ک : ج ۷ ص ۳۹۷ (در سوگ امام) .

١٢ / ٧ ضِرَارُ بْنُ ضَمْرَةَ هَمْرُوجُ الذَّهَبِ: دَخَلَ ضِرَارُ بْنُ ضَمْرَةَ ؛ وَكَانَ مِنْ خَوَاصِّ عَلِيِّ عَلَى مُعَاوِيَةَ وَإِفْدَا ، فَقَالَ لَهُ : صِفْ لِي عَلِيًّا . قَالَ : أَعَفِنِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ . قَالَ مُعَاوِيَةُ : لَا بَيْدَ مِنْ ذَلِكَ . فَقَالَ : أَمَا إِذَا كَانَ لَا بُدَّ مِنْ ذَلِكَ فَإِنَّهُ كَانَ وَاللَّهِ بَعِيدَ الْمَدَى ، شَدِيدَ الْقَسْوَى ، يَقُولُ فَصَلًّا ، وَيَحْكُمُ عَدْلًا ، يَتَفَجَّرُ الْعِلْمُ مِنْ حِرْوَانِيهِ ، وَتَنْطِقُ الْحِكْمَةُ مِنْ نَوَاحِيهِ ، يُعْجِبُهُ مِنَ الطَّعَامِ مَا خَشَنَ ، وَمِنَ اللَّبَاسِ مَا قَصَرَ . وَكَانَ وَاللَّهِ يُجِيبُنَا إِذَا دَعَوْنَاهُ ، وَيُعْطِينَا إِذَا سَأَلْنَاهُ ، وَكُنَّا وَاللَّهِ عَلَى تَقْرِيْبِهِ لَنَا وَقُرْبِهِ مِنَّا لَا نُكَلِّمُهُ هَيْبَةً لَهُ ، وَلَا نَبْتَدِئُهُ لِعِظْمِهِ فِي نُفُوسِنَا ، يَبْسُمُ عَنْ ثَغْرِ كَاللُّؤْلُؤِ الْمَنْظُومِ ، يُعْظَمُ أَهْلَ الدِّينِ ، وَيَرْحَمُ الْمَسَاكِينَ ، وَيُطْعِمُ فِي الْمَسْجِدِ يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ أَوْ مَسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ ، يَكْسُو الْعُرْيَانَ ، وَيَنْصُرُ اللَّهْفَانَ ، وَيَسْتَوْحِشُ مِنَ الدُّنْيَا وَزَهْرَتَيْهَا ، وَيَأْنِسُ بِاللَّيْلِ وَظُلْمَتِهِ . وَكَأَنِّي بِهِ وَقَدْ أَرَحَى اللَّيْلُ سَيْدَوْلَهُ ، وَغَارَتْ نُجُومُهُ ، وَهُوَ فِي مِحْرَابِهِ قَابِضٌ عَلَى لِحْيَتِهِ ، يَتَمَلَّمُ تَمَلَّمُ السَّلِيمِ (١) ، وَيَبْكِي بُكَاءَ الْحَزِينِ ، وَيَقُولُ : « يَا دُنْيَا غَرَى غَيْرِي ، إِلَيَّ تَعَرَّضْتِ أَمْ إِلَيَّ تَشَوَّفْتِ ؟ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ ! لا - حَانَ حَيْثُكَ ، قَدْ أَبْتُكَ ثَلَاثًا لَا رَجْعَةَ لِي فِيكَ ، عُمْرُكَ قَصِيرٌ ، وَعَيْشُكَ حَقِيرٌ ، وَخَطْرُكَ يَسِيرٌ ، آه مِنْ قَلْبِهِ الرَّادِ وَبُعْدِ السَّفَرِ وَوَحْشَةِ الطَّرِيقِ . فَقَالَ لَهُ مُعَاوِيَةُ : زِدْنِي شَيْئًا مِنْ كَلَامِهِ ، فَقَالَ ضِرَارُ : كَانَ يَقُولُ : أَعْجَبُ مَا فِي الْإِنْسَانِ قَلْبُهُ ... فَقَالَ لَهُ مُعَاوِيَةُ : زِدْنِي كَلِمًا وَعَيْتَهُ مِنْ كَلَامِهِ ، قَالَ : هَيْهَاتَ أَنْ آتَيْتَنِي عَلَى جَمِيعِ مَا سَمِعْتَهُ مِنْهُ . (٢)

-
- ١- السَّلِيمُ : اللَّدِيغُ . يُقَالُ : سَلَمْتُهُ الْحَيَّةُ ؛ أَيْ لَدَعْتُهُ (لسان العرب : ج ١٢ ص ٢٩٢ «سلم»).
 - ٢- مَرُوجُ الذَّهَبِ : ج ٢ ص ٤٣٣ ، الْاِسْتِعَابُ : ج ٣ ص ٢٠٩ الرِّقْمُ ١٨٧٥ عَنْ رَجُلٍ مِنْ هَمْدَانَ ، حَلِيهِ الْأَوْلِيَاءُ : ج ١ ص ٨٤ ، تَذَكْرُهُ الْخَوَاصُّ : ص ١١٨ ، تَارِيخُ دِمَشْقَ : ج ٢٤ ص ٤٠١ وَالثَّلَاثَةُ الْأَخِيرَةُ عَنْ أَبِي صَالِحٍ وَ ص ٤٠٢ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ غَسَّانَ ، مَقْتَلُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ : ص ١٠٠ ح ٩٣ عَنْ أَبِي عَمْرٍو الْأَسَدِيِّ وَفِيهِ «عَنْ رَجُلٍ مِنْ كِنَانِهِ» بَدَلَ «ضِرَارِ بْنِ ضَمْرَةَ» ؛ خِصَائِصُ الْأَثْمَةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ : ص ٧٠ كُلُّهَا نَحْوَهُ وَرَاجِعُ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ : الْحِكْمَةُ ٧٧ وَالْمَنَاقِبُ لِابْنِ شَهْرَآشُوبَ : ج ٢ ص ١٠٣ .

۱۲ / ۷ ضرار بن ضمیره

۱۲ / ۷ ضرار بن ضمیره مروج الذهب: ضرار بن ضمیره که از یاران ویژه علی علیه السلام بود، به عنوان نماینده بر معاویه وارد شد. معاویه گفت: علی را برایم توصیف کن. گفت: مرا معاف دار، ای امیرمؤمنان! معاویه گفت: چاره ای نداری. گفت: اگر چاره ای ندارم، بدان که او به خدا سوگند، دیر ترس و قوی پنجه بود. آخرین سخن را می گفت و به داد، حکم می کرد. دانش از همه سوی او فوران می کرد و حکمت، از اطرافش می جوشید. از غذا، درشت آن را و از لباس، کوتاه آن را دوست می داشت. به خدا سوگند، هرگاه می خواندیمش، پاسخمان می داد، و هرگاه درخواست می کردیم، اجابتمان می کرد. سوگند به خدا، با همه نزدیکی او به ما و نزدیکی ما به او، به خاطر هیبتش با او سخن نمی گفتیم و به خاطر جایگاه عظیمش در جان ما، نزد او آغاز به سخن گفتن نمی کردیم. لبخند که می زد، دندان هایش چون رشته گوهر، آشکار می شد. اهل دین را بزرگ می داشت، به افتادگان رحم می کرد و در روزگار سخت، یتیم خویشاوند و نیازمند بدبخت را غذا می داد. برهنه را می پوشاند، و گرفتاران را یاری می داد. از دنیا و زرق و برق آن، بیم داشت و به شب و تاریکی آن، انس می ورزید. گویی هم اکنون او را می بینم در هنگامی که شب، دامن گسترده و ستارگانش غروب می کنند، و او در محرابش، دست به ریش خود، چون شخص مار گزیده، به خود می پیچد و چون غمگینان می گرید و می گوید: «ای دنیا! غیر از من را بفریب. آیا به من روی می آوری و برای من خودآرایی می کنی؟! هیهات، هیهات! زمان، زمان فریب خوردن از تو نیست. تو را سه بار طلاق دادم که مرا بازگشتی به سوی تو نباشد. عمر تو کوتاه، و عیش تو کوچک، و ارزش کم است. آه از کم توشگی و دوری سفر و وحشت راه!». معاویه به وی گفت: چیزی از سخن او برایم بگو. ضرار گفت: همیشه می گفت: «شگفت ترین چیز در انسان، دل اوست...». معاویه گفت: هر چه از سخنان او می دانی، به من بگو. گفت: هیهات، اگر بتوانم همه آنچه از او شنیدم، به یاد بیاورم!

راجع: ج ١٠ ص ٣٠ (قصص من عبادته).

١٣ / ٧ عبد الرحمن بن حسان الكامل في التاريخ في ذكر مقتل حُجْر بن عدي وأصحابه: قال [معاوية] لعبد الرحمن بن حسان: يا أبا ربيعة، ما تقول في علي؟ قال: دعني ولا تسألني فهو خير لك. قال: والله لا أدعك. قال: أشهد أنه كان من الدّٰكرين اللّٰه تعالى كثيرا، من الأمرين بالحق، والقائمين بالقسط، والعافين عن الناس. قال: فما قولك في عثمان؟ قال: هو أول من فتح أبواب الظلم، وأغلق أبواب الحق. قال: قتلت نفسك! قال: بل إياك قتلت، ولا ربيعة بالوادي؛ يعني ليشفعوا فيه. فردّه معاوية إلى زياد، وأمره أن يقتله شر قتله، فدفعه حيا. (١)

١- الكامل في التاريخ: ج ٢ ص ٤٩٨، تاريخ الطبري: ج ٥ ص ٢٧٦، الأغاني: ج ١٧ ص ١٥٦ نحوه.

۷ / ۱۳ عبد الرحمان بن حسان

ر. ک: ج ۱۰ ص ۳۱ (داستان هایی از عبادتش).

۷ / ۱۳ عبد الرحمان بن حسان الکامل فی التاریخ در یاد کرد کشته شدن حُجر بن عَدی و یارانش: [معاویه] به عبد الرحمان بن حسان گفت: ای برادر ربیعه! درباره علی چه می گویی؟ گفت: رها کن و از من می پرس که به نفع توست. گفت: رها نمی کنم. پاسخ داد: گواهی می دهم که او از بسیار یاد کنندگان خداوند متعال بود؛ از فرمان دهندگان به حق، قیام کنندگان به قسط، و گذشت کنندگان از مردم بود. پرسید: درباره عثمان چه می گویی؟ گفت: او نخستین کسی بود که درهای ستمگری را گشود و درهای حق را بست. معاویه گفت: خود را کشتی! [عبد الرحمان] در پاسخ گفت: بلکه تو را کُشتم. در حالی که قبیله ربیعه، در وادی نیست (یعنی [کسی نیست] که وی را شفاعت کند). معاویه او را به سوی زیاد فرستاد و به او فرمان داد که وی را به بدترین شکل، بکشد. زیاد هم او را زنده به گور کرد.

٧ / ١٤ عبيده السلماني (١) فضائل الصحابه لابن حنبل عن عبيده السلماني: صَحِبْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ مَسْعُودٍ سَنَهُ ثُمَّ صَحِبْتُ عَلِيًّا ، فَكَانَ فَضْلٌ عَلَيَّ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ فِي الْعِلْمِ كَفَضْلِ الْمُهَاجِرِ عَلَى الْأَعْرَابِيِّ . (٢)

٧ / ١٥ قَبْرُ رَجَالِ الْكُشَى : سُئِلَ قَتَبٌ : مَوْلَى مَنْ أَنْتَ ؟ فَقَالَ : أَنَا مَوْلَى مَنْ ضَرَبَ بِسَيْفَيْنِ ، وَطَعَنَ بِرُمَحَيْنِ ، وَصَلَّى الْقِبْلَتَيْنِ ، وَبَايَعَ الْبَيْعَتَيْنِ ، وَهَاجَرَ الْهَجْرَتَيْنِ ، وَلَمْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ طَرَفَهُ عَيْنٌ . أَنَا مَوْلَى صَالِحِ الْمُؤْمِنِينَ ، وَوَارِثِ النَّبِيِّينَ ، وَخَيْرِ الْوَصِيَّةَيْنِ ، وَأَكْبَرِ الْمُسْلِمِينَ ، وَيَعْسُوبِ الْمُؤْمِنِينَ ، وَنُورِ الْمُجَاهِدِينَ ، وَرَأْسِ الْبُكَائِينَ ، وَزَيْنِ الْعَابِدِينَ ، وَسِرَاجِ الْمَاضِينَ ، وَضَوْءِ الْقَائِمِينَ ، وَأَفْضَلِ الْقَانِتِينَ ، وَلِسَانِ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ، وَأَوَّلِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ آلِ يَاسِينَ . الْمُؤَيَّدِ بِجَبْرِئِلَ الْأَمِينِ ، وَالْمَنْصُورِ بِمِيكَائِيلَ الْمَتِينِ ، وَالْمَحْمُودِ عِنْدَ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ أَجْمَعِينَ ، سَيِّدِ الْمُسْلِمِينَ وَالسَّابِقِينَ ، وَقَاتِلِ النَّاكِثِينَ وَالْقَاسِطِينَ ، وَالْمُحَامِي عَنِ حَرَمِ الْمُسْلِمِينَ ، وَالْمُجَاهِدِ أَعْدَاءَهُ النَّاصِبِينَ ، وَمُطْفِئِ نِيرَانِ الْمُؤَقِدِينَ ، وَأَفْخَرِ مَنْ مَشَى مِنْ قُرَيْشٍ أَجْمَعِينَ ، وَأَوَّلِ مَنْ حَارَبَ وَاسْتَجَابَ لِلَّهِ ، أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ، وَوَصِيِّ نَبِيِّهِ فِي الْعَالَمِينَ ، وَأَمِينِهِ عَلَى الْمَخْلُوقِينَ ، وَخَلِيفَتِهِ مَنْ بُعِثَ إِلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ ، سَيِّدِ الْمُسْلِمِينَ وَالسَّابِقِينَ ، وَقَاتِلِ النَّاكِثِينَ وَالْقَاسِطِينَ ، وَمُبِيدِ الْمُشْرِكِينَ ، وَسَهْمٍ مِنْ مَرَامِي اللَّهِ عَلَى الْمُنَافِقِينَ ، وَلِسَانِ كَلِمَةِ الْعَابِدِينَ . نَاصِرِ دِينِ اللَّهِ ، وَوَلِيِّ اللَّهِ ، وَلِسَانِ كَلِمَةِ اللَّهِ ، وَنَاصِرِهِ فِي أَرْضِهِ ، وَعَيْبِهِ عِلْمِهِ ، وَكَهْفِ دِينِهِ ، إِمَامِ الْأَبْرَارِ ، مَنْ رَضِيَ عَنْهُ الْعَلِيُّ الْجَبَّارُ . سَمِخٌ ، سَخِيٌّ ، حَيٌِّّ (٣) ، بُهْلُولٌ ، سَنَحْنَجِيُّ (٤) ، زَكِيُّ ، مُطَهَّرٌ ، أَبْطَحِيُّ ، بَازِلٌ ، جَرِيٌّ ، هُمَامٌ ، صَابِرٌ (٥) ، صَوَامٌ ، مَهْدِيُّ ، مِقْدَامٌ ، قَاطِعُ الْأَصْلَابِ ، مُفَرِّقُ الْأَحْزَابِ ، عَلِيُّ الرَّقَابِ ، أَرْبَطُهُمْ عَنَانًا ، وَأَثْبَتُهُمْ جَنَانًا ، وَأَشَدَّهُمْ شَكِيمَةً (٦) ، بَازِلٌ (٧) ، بَاسِلٌ ، صِنْدِيدٌ ، هَزَبٌ ، ضِرْغَامٌ ، حَازِمٌ ، عَزَامٌ ، حَصِيفٌ ، حَاطِبٌ ، مِحْجَاجٌ ، كَرِيمُ الْأَصْلِ ، شَرِيفُ الْفَضْلِ ، فَاضِلُ الْقَبِيلَةِ ، نَقِيُّ الْعَشِيرَةِ ، زَكِيُّ الرَّكَانَةِ (٨) ، مُؤَدِّي الْأَمَانَةِ . مِنْ بَنِي هَاشِمٍ ، وَابْنُ عَمِّ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالْإِمَامِ ، مَهْدِيُّ الرَّشَادِ ، مُجَانِبُ الْفَسَادِ ، الْأَشْعَثُ الْحَاتِمُ ، الْبَطْلُ الْجَمَاجِمُ ، وَاللَيْثُ الْمُرَاجِمُ ، يَدْرِيٌّ ، مَكِّيٌّ ، حَنْفِيٌّ ، رُوحَانِيٌّ ، شَعَشَعَانِيٌّ . مِنْ الْجِبَالِ شَوَاهِقُهَا ، وَمِنْ الْهَضَابِ رُؤُوسُهَا ، وَمِنْ الْعَرَبِ سَيِّدُهَا ، وَمِنْ الْوَعْيِ لَيْثُهَا . الْبَطْلُ الْهُمَامُ ، وَاللَيْثُ الْمِقْدَامُ ، وَالْبَدْرُ التَّمَامُ ، مِحْكُ الْمُؤْمِنِينَ ، وَوَارِثُ الْمَشْعَرِينَ ، وَأَبُو السَّبْطَيْنِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ ، وَاللَّهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ حَقًّا حَقًّا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ مِنَ اللَّهِ الصَّلَوَاتُ الرَّكِيَّةُ وَالْبَرَكَاتُ الشَّيْبَةُ . (٩)

١- هو عبيده بن عمرو السلماني الفقيه المرادي الكوفي . قال العجلي : كوفي ، تابعي ، ثقة ، جاهلي ، أسلم قبل وفاه النبي صلى الله عليه وآله بسنتين ولم يره . وكان من أصحاب علي عليه السلام وعبد الله بن مسعود . قال ابن نمير وغير واحد : مات سنة ٧٢ هـ (راجع تهذيب التهذيب : ج ٤ ص ٥٤ الرقم ٥١٨٢ والاستيعاب : ج ٣ ص ١٤٣ الرقم ١٧٧٣) .

٢- فضائل الصحابه لابن حنبل : ج ١ ص ٥٤١ ح ٩٠٤ .

٣- في المصدر : «حي» ، والصحيح ما أثبتناه كما في الاختصاص .

٤- أي لا ينام الليل ؛ فهو متيقظ أبدا (النهاية : ج ٢ ص ٤٠٧ «سنح») .

٥- في المصدر : «همام الصابر» ، والصحيح ما أثبتناه كما في الاختصاص .

٦- الشكيمة : قوه القلب ، وإنه لشديد الشكيمة : إذا كان شديد النفس أنفا أبنا (لسان العرب : ج ١٢ ص ٣٢٤ «شكم») .

٧- أي مستجمع الشباب ، مستكمل القوه (لسان العرب : ج ١١ ص ٥٣ «بزل») .

- ٨- .مِن رُكْنٍ : إِذَا كَانَ سَاكِنًا وَقَوْرًا (لسان العرب : ج ١٣ ص ١٨٦ «ركن»).
- ٩- .رجال الكشّي : ج ١ ص ٢٨٨ الرقم ١٢٩ ، الاختصاص : ص ٧٣ وفيه إلى «البطل الجماجم».

۱۴ / ۷ عیدِ سلمانى (۱) فضائل الصحابه ، ابن حنبل به نقل از عیدِ سلمانى : يك سال با عبد الله بن مسعود، همراه شدم و آن گاه با على همراه گشتم. برترى على بر عبد الله در دانش، چون برترى مهاجر بر فرد بیابانى بود.

۱۵ / ۷ قنبر رجال الكشى: از قنبر پرسیده شد: مولایت کیست؟ گفت: من غلام کسی هستم که به دو شمشیر، می جنگید و به دو نیزه، ضربه می زد، به دو قبله نماز گزارد، دو مهاجرت به جای آورد، و لحظه ای به خدا کفر نورزید. من غلام آنم که شایسته ترین مؤمنان است و وارث پیامبران، و بهترین وصی ها، و بزرگ مسلمانان، فرمانده مؤمنان، و نور مجاهدان، و رئیس اشکریان، و زینت عبادت کنندگان، و چراغ گذشتگان، نور نماز گزاران، و برترین پارسایان، و زبان پیامبر خداوند جهانیان، و نخستین مؤمن از آل یاسین. [غلام] آن [کسی هستم] که به وسیله جبرئیل امین تأیید شده، و توسط میکائیل متین یاری شده، و در بین همه آسمانیان ستایش شده است؛ [او که] سرور مسلمانان و پیشتازان، و کشنده پیمان شکنان و تجاوزکاران، و مدافع حریم مسلمانان، و جنگ کننده با دشمنان کینه توز، و خاموش کننده آتش آفروزان بود، و با افتخارترین قرشى ای که گام بر زمین نهاد، و نخستین کسی که [در راه حق] به پیکار برخاست و دعوت الهی را پاسخ گفت، امیر مؤمنان است و وصی پیامبر خدا در بین جهانیان، و امین او بر بندگان، و جانشین آن کس که برای همه آنان برانگیخته شده، و کشنده پیمان شکنان و منحرفان، و نابود کننده مشرکان، و تیری از تیرهای الهی بر منافقان، و زبان سخن عابدان. [او] یاور دین خدا، و ولی خدا، و زبان سخن الهی، و یاور خدا در زمینش، و گنجینه دانش او، و پناه دین او، و پیشوای خوبان، و کسی که خداوند والا و توانمند، از او خشنود است. با گذشت، بخشنده، باشرم، خردمند، شب زنده دار، باهوش، پاک، حجازی، دست و دل باز، شجاع، سرور و سالار، صبور، روزه دار، هدایت شده، دلاور پیشتاز، قطع کننده پشت ها، برهم ریزنده احزاب، برتر گردن فرازان که از نظر زمام، استوارترین، و از نظر دل، ثابت ترین، و در قوت قلب، استوارترین آنان بود. قدرتمند، دلیر، مهتر، هژبر، شیر، با اراده، مصمم، نیک اندیش، سخنور، مناظره گر، اصیل، با فضل، فاضل خاندان، پاک عشیره، پر وقار و امانتدار. از بنی هاشم، پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله، امام، راه راست یافته، پرهیز کننده از فساد، بخشنده سامانده، قهرمان قهرمانان، و شیر ژبان، بدری، مکی، دارنده دین حنیف، روحانی، تابنده، ستیغ کوه ها، بالای بلندی ها، سرور عرب ها، و شیر بیشه ها، قهرمان دلیر، شیر حمله کننده، ماه تمام، محک مؤمنان، وارث مشعریان، پدر دو سبط حسن و حسین است. سوگند به خدا، امیر حقیقی و بر حق مؤمنان، على بن ابی طالب است که درودهای پاک و برکت های ارجمند خداوند بر او باد.

۱- عیدِ بن عمرو سلمانى، فقیه مرادی کوفی است. عجلی گفت: کوفی تابعی، ثقه بود که دو سال قبل از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله اسلام آورد و وی را ندید و از یاران على علیه السلام و عبد الله بن مسعود بود. ابن نمیر و دیگران گفته اند که در سال ۷۲ ق. درگذشت.

راجع: ج ١٣ ص ٤٦٤ (قنبر).

٧ / ١٦ ما لَمْ يَشْرِكْ فِيهِ الْفَضَائِلُ ، وَمَنْ كَمَلَتْ فِيهِ الْفَضَائِلُ ، وَلَمْ يَشْكُ فِي سَابِقَتِهِ وَعِلْمِهِ وَفَضْلِهِ الْأَوَاخِرُ وَلَا الْأَوَائِلُ . (١)

وقعه صفين عن أدهم: إِنَّ الْأَشْتَرَ قَامَ يَخْطُبُ النَّاسَ بِقُنَاصِرِينَ (٢) ، وَهُوَ يَوْمَئِذٍ عَلَى فَرَسٍ أَدْهَمَ مِثْلَ حَلَمِكِ الْغُرَابِ ، فَقَالَ : ... مَعَنَا ابْنُ عَمِّ نَبِيِّنَا ، وَسَيْفٌ مِنْ سَيُوفِ اللَّهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ، صَيَّلِي مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمْ يَسْبِقْهُ بِالصَّلَاةِ ذَكَرٌ حَتَّى كَانَ شَيْخًا ، لَمْ يَكُنْ لَهُ صَبْوَةٌ وَلَا نَبْوَةٌ وَلَا هَفْوَةٌ ، فَقِيهٌ فِي دِينِ اللَّهِ ، عَالِمٌ بِحُدُودِ اللَّهِ ، ذُو رَأْيٍ أَصِيلٍ ، وَصَبْرٍ جَمِيلٍ ، وَعِزٍّ قَدِيمٍ . (٣)

شرح نهج البلاغه في ذكر ما قاله الأشتر بعد خطبه الإمام علي عليه السلام بندي قار عند سيره للبصره ، ودُعائه على طلحة والزبير : الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَّ عَلَيْنَا فَأَفْضَلَ ، وَأَحْسَنَ إِلَيْنَا فَأَجْمَلَ ، قَدْ سَمِعْنَا كَلَامَكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، وَلَقَدْ أَصَبْتَ وَوَفَّقْتَ ، وَأَنْتَ ابْنُ عَمِّ نَبِيِّنَا وَصِهْرُهُ وَوَصِيئُهُ ، وَأَوَّلُ مُصَيِّدِي بِهِ ، وَمُصَيِّلٌ مَعَهُ ، شَهِدْتَ مَشَاهِدَهُ كُلَّهَا ، فَكَانَ لَكَ الْفَضْلُ فِيهَا عَلَى جَمِيعِ الْأُمَّةِ ، فَمَنْ اتَّبَعَكَ أَصَابَ حَظَّهُ ، وَاسْتَبَشَرَ بِفَلَجِهِ (٤) ، وَمَنْ عَصَاكَ وَرَغِبَ عَنْكَ ، فَإِلَى أُمَّهِ الْهَوَايَةِ ! لَعَمْرِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ! مَا أَمْرٌ طَلَحَهُ وَالزُّبَيْرِ وَعَائِشَةَ عَلَيْنَا بِمُخِيلٍ ، وَلَقَدْ دَخَلَ الرَّجُلَانِ فِيمَا دَخَلَا فِيهِ ، وَفَارَقَا عَلَى غَيْرِ حَدِيثٍ أَحَدْتَهُ ، وَلَا جَوْرٍ صَيَّنَعْتَ ، فَإِنْ زَعَمَا أَنَّهُمَا يَطْلُبَانِ بَدَمَ عُمَانَ فَلْيَقِيدَا مِنْ أَنْفُسِهِمَا ؛ فَإِنَّهُمَا أَوَّلُ مَنْ أَلَبَّ عَلَيْهِ وَأَغْرَى النَّاسَ بِدَمِهِ ، وَأَشْهَدُ اللَّهُ لِيْنِ لَمْ يَدْخُلَا فِيمَا خَرَجَا مِنْهُ لَنْلِحِقَهُمَا بِعُثْمَانَ ؛ فَإِنَّ سَيْوفَنَا فِي عَوَاتِقِنَا ، وَقُلُوبُنَا فِي صُدُورِنَا ، وَنَحْنُ الْيَوْمَ كَمَا كُنَّا أَمْسٍ . (٥)

١- تاريخ يعقوبى: ج ٢ ص ١٧٩ .

٢- موضع بالشام (تاج العروس: ج ٧ ص ٤٢١ «قنصر»).

٣- وقعه صفين: ص ٢٣٨؛ شرح نهج البلاغه: ج ٥ ص ١٩٠ وزاد فيه «ولا سقطه» بعد «ولا هفوه» .

٤- الفلج: الظفر والفوز (تاج العروس: ج ٣ ص ٤٥٧ «فلج»).

٥- شرح نهج البلاغه: ج ١ ص ٣١٠ .

ر. ک: ج ۱۳ ص ۴۶۵ (قنبر، بنده آزاد شده امیر مؤمنان).

۷ / ۱۶ مالک اشتر تاریخ الیعقوبی در یادکرد بیعت مردم با امیر مؤمنان: ... آن گاه، مالک بن حارث اشتر به پا ایستاد و گفت: ای مردم! این وصی و وصی ها، و وارث دانش پیامبران، آزمایش دهنده بزرگ، و نیک بی نیاز است. آن است که کتاب خدا به ایمان، و پیامبر خدا به بهشت رضوان برای او گواهی داده است؛ آن که در او فضایل، کمال یافته اند و در سابقه و دانش و فضلش، پیشینیان و پسینیان، تردیدی ندارند.

وقعه صفین به نقل از ادهم: مالک اشتر، در منطقه قنصرین [در شام]، در حالی که بر اسبی سیاه چون کلاغ سوار بود، برای مردم سخنرانی کرد و گفت: ... پسر عموی پیامبران، شمشیری از شمشیرهای خداوند، علی بن ابی طالب با ماست؛ آن که با پیامبر خدا نماز گزارد، هیچ مردی حتی تا زمان پیری، در نماز بر او پیشی نگرفته است. او را بیهوده گری، خطاکاری و لغزش نبوده است. در دین خدا آگاه است، حدود الهی را می داند، دارای رأی اصیل، و بردباری ای نیکو، و عفتی دیرین است.

شرح نهج البلاغه در یادکرد آنچه که مالک اشتر در پی سخنرانی امام علی علیه السلام در منطقه ذی قار به هنگام رفتن به بصره و نفرین آن حضرت بر طلحه و زبیر، گفت: سپاس خدایی را که بر ما منت نهاد و ما را برتری داد، به ما نیکی کرد و حق نیکی را به جا آورد! سخن تو را ای امیر مؤمنان شنیدیم. تو درست گفتی و موفق بودی. تو پسر عموی پیامبر ما، و داماد و وصی اوئی. اولین کسی هستی که او را پذیرفتی و با وی نماز گزاردی، در همه جنگ های او حضور داشتی، و در همه آنها، برتری از آن تو نسبت به همه امت است. هر کس تو را پیروی کرد، به نصیبت رسید و به پیروزی مژده داده شد، و هر کس تو را نافرمانی کرد و از تو روی گرداند، به جایگاهش در سیاه چال جهنم بازگشته است. به جانم سوگند ای امیر مؤمنان که جریان طلحه، زبیر و عایشه برایمان دور از ذهن نبود. آن دو مرد، در جریانی قدم گذاشتند و بدون آن که تو چیزی انجام دهی و یا ستمی کرده باشی، از تو جدا شدند. اگر آن دو می پندارند که خون عثمان را می خواهند، باید نخست از خود بخواهند؛ چرا که آن دو اولین کسانی بودند که مردم را علیه او شوراندند و به ریختن خونس واداشتند، و خدا را گواه می گیرم که اگر آن دو به بیعتی که از آن بیرون رفتند، دوباره وارد نشوند، آن دو را هم به عثمان ملحق خواهیم ساخت؛ چرا که شمشیرهایمان بر دشمنان است و دل هایمان در سینه هایمان، و ما امروز، همان گونه ایم که دیروز بودیم.

٧ / ١٧ نَعِيمٌ بِنُ دِجَاجَهِ الْإِمَامِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بَعَثَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى بَشْرِ بْنِ عَطَارِدِ التَّمِيمِيِّ فِي كَلَامٍ بَلَّغَهُ ، فَمَرَّ بِهِ رَسُولُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي بَنِي أُسَيْدٍ وَأَخَذَهُ ، فَقَامَ إِلَيْهِ نَعِيمٌ بِنُ دِجَاجَةَ الْأَسَدِيِّ فَأَفْلَتَهُ ، فَبَعَثَ إِلَيْهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَتَوْهُ بِهِ وَأَمَرَ بِهِ أَنْ يُضْرَبَ ، فَقَالَ لَهُ نَعِيمٌ : أَمَا وَاللَّهِ إِنَّ الْمَقَامَ مَعَكَ لَدَلٌّ ، وَإِنَّ فِرَاقَكَ لَكُفْرٌ ! قَالَ : فَلَمَّا سَمِعَ ذَلِكَ مِنْهُ قَالَ لَهُ : يَا نَعِيمُ ، قَدْ عَفَوْنَا عَنْكَ ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ : «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ» (١) أَمَا قَوْلُكَ : إِنَّ الْمَقَامَ مَعَكَ لَعُدْلٌ فَسَيِّئَةٌ اِكْتَسَبْتَهَا ، وَأَمَا قَوْلُكَ : إِنَّ فِرَاقَكَ لَكُفْرٌ فَحَسَنَةٌ اِكْتَسَبْتَهَا ، فَهَذِهِ بِهِدِهِ ، ثُمَّ أَمَرَ أَنْ يُخَلَّى عَنْهُ . (٢)

١- المؤمنون : ٩٦ .

٢- الكافي : ج ٧ ص ٢٦٨ ح ٤٠ عن ابن محبوب عن بعض أصحابه ، رجال الكشي : ج ١ ص ٣٠٣ الرقم ١٤٤ عن الحسن بن محبوب عن رجل ، المناقب لابن شهر آشوب : ج ٢ ص ١١٣ نحوه من دون إسنادٍ إلى المعصوم وراجع الأملی للصدوق : ص ٤٤٦ ح ٥٩٦ والغارات : ج ١ ص ١١٩ .

۱۷ / ۷ نُعیم بن دجاجه

۱۷ / ۷ نُعیم بن دجاجه امام صادق علیه السلام: امیر مؤمنان در مورد سخنی که بشر بن عطارِ تمیمی گفته بود، کسی را در پی او فرستاد. وقتی فرستاده امیر مؤمنان در جمع بنی اسد به دنبال او رفت و او را گرفت، نعیم ابن دجاجه اسدی برخاست و او را آزاد کرد. امیر مؤمنان به سوی وی فرستاد. او را آوردند و فرمود تا او را بزنند. نعیم گفت: به خدا سوگند، کنار تو بودن، موجب خواری است و از تو جدا شدن، کفر است. [امام صادق علیه السلام فرمود:] وقتی که علی علیه السلام این سخن را از او شنید، گفت: «ای نعیم! از تو گذشتیم. خداوند متعال می گوید: «بدی را به شیوه ای نیکو دفع کن». اما سخن تو که گفتی: بودن در کنار تو خواری است، گناهی است که انجام دادی، و سخن تو که گفتی جدایی از تو کفر است، ثوابی است که به دست آوردی، و این در برابر آن». آن گاه فرمود تا وی را آزاد کنند.

١٨ / ٧ يزِيدُ بنُ قَيْسِ تاريخ الطبري عن المُحَلِّ بن خليفه الطائي: لَمَّا تَوَادَعَ عَلِيٌّ وَمُعَاوِيَةُ يَوْمَ صِفِّينَ اِخْتَلَفَ فِيمَا بَيْنَهُمَا الرُّسُلُ رَجَاءَ الصُّلْحِ ، فَبَعَثَ عَلِيٌّ عِدِيَّ بنَ حَاتِمٍ وَيَزِيدَ بنَ قَيْسِ الأَرَجَبِيِّ وَشَبِثَ بنَ رَبِيعِيٍّ وَزِيَادَ بنَ خَصِيفَةَ إِلَى مُعَاوِيَةَ ، فَلَمَّا دَخَلُوا ... تَكَلَّمَ يَزِيدُ بنُ قَيْسٍ ، فَقَالَ : إِنَّا لَمْ نَأْتِكَ إِلَّا لِنُبَلِّغَكَ مَا بُعِثْنَا بِهِ إِلَيْكَ ، وَلِنُؤَدِّيَ عَنْكَ مَا سَمِعْنَا مِنْكَ ، وَنَحْنُ عَلَى ذَلِكَ لَمْ نَدْعُ أَنْ نَنْصِيحَ لَكَ ، وَأَنْ نَذُكَّرَ مَا ظَنَّنَا أَنَّ لَنَا عَلَيْكَ بِهِ حُجَّةً ، وَأَنْتَ رَاجِعٌ بِهِ إِلَى الأَلْفَةِ وَالْجَمَاعَةِ . إِنَّ صَاحِبَنَا مَنْ قَدِ عَرَفَتْ وَعَرَفَ المُسْلِمُونَ فَضْلَهُ ، وَلَا أَظُنُّهُ يَخْفَى عَلَيْكَ ، إِنَّ أَهْلَ الدِّينِ وَالْفَضْلِ لَنْ يَعْدِلُوا بَعْلِيَّ ، وَلَنْ يُمَيَّلُوا بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ ، فَاتَّقِ اللَّهَ يَا مُعَاوِيَةُ! وَلَا تُخَالَفْ عَلِيًّا ؛ فَإِنَّا وَاللَّهِ مَا رَأَيْنَا رَجُلًا قَطُّ أَعْمَلَ بِالتَّقْوَى ، وَلَا أَزْهَدَ فِي الدُّنْيَا ، وَلَا أَجْمَعَ لِخِصَالِ الخَيْرِ كُلِّهَا مِنْهُ . (١)

١- تاريخ الطبري : ج ٥ ص ٥ ، الكامل في التاريخ : ج ٢ ص ٣٦٧ ؛ وقعه صِفِّينَ : ص ١٩٨ .

۱۸ / ۷ یزید بن قیس

۱۸ / ۷ یزید بن قیستاریخ الطبری به نقل از مُجَلِّ بن خلیفه طایی : هنگامی که در جنگ صفین، علی علیه السلام و معاویه از هم جدا شدند، در بین آن دو به امید صلح، فرستاده هایی آمد و شد کردند . علی علیه السلام عدی بن حاتم و یزید بن قیس اَرَحَبی و شَبَث بن رَبَعی و زیاد بن خصفه را به سوی معاویه فرستاد. وقتی آنان وارد شدند... یزید بن قیس، شروع به سخن کرد و گفت : ما جز برای رساندن آنچه که به خاطر آن فرستاده شده ایم، نزد تو نیامده ایم و آنچه که از تو می شنویم، از سوی تو بیان می کنیم. با این حال ، از خیرخواهی برای تو و یادآوری آنچه گمان می بریم حجتی برای ما و بر ضد توست و بدین وسیله به سازگاری با جماعت مسلمانان بازمی گردی ، فروگذار نمی کنیم. مولای ما کسی است که تو و همه مسلمانان، برتری او را می دانید و نمی پندارم که برای تو مخفی باشد. دینداران و اهل فضل ، از علی نمی گذرند، و بین تو و او در تردید نیستند. پس، از خدا بترس ای معاویه و با علی مخالفت نکن. به خدا سوگند، ما هرگز کسی را پرهیزگارتر، زاهدتر در دنیا، و جامع تر از او در خصلت های پسندیده، نمی شناسیم.

الفصل الثامن : عَلِيٌّ عَنْ لِسَانِ أُعْدَائِهِ ٨ / ١ مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ سِيرَ أَعْلَامِ النَّبَلَاءِ عَنْ عُبَيْدِ بْنِ جَعْفَرٍ أَبُو مُسْلِمٍ الْخَوْلَانِيُّ وَأُنَاسٌ إِلَى مُعَاوِيَةَ وَقَالُوا : أَنْتَ تُنَازِعُ عَلِيًّا ، أَمْ أَنْتَ مِثْلُهُ ؟ فَقَالَ : لَا وَاللَّهِ ، إِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّهُ أَفْضَلُ مِنِّي وَأَحَقُّ بِالْأَمْرِ مِنِّي . (١)

تاريخ دمشق عن أبي إسحاق : جاء ابنُ أحوَرَ التَّمِيمِيُّ إلى مُعَاوِيَةَ فَقَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ! جِئْتُكَ مِنْ عِنْدِ الْأَمِّ النَّاسِ ! وَأَبْخَلَ النَّيَّاسِ ! وَأَعْيَى النَّيَّاسِ ! وَأَجْبَنَ النَّيَّاسِ ! فَقَالَ [لَهُ مُعَاوِيَةُ] : وَيَلِكُ ! وَأَنْتَى أَتَاهُ اللَّؤْمُ ، وَلَكُنَّا نَتَخَدُّثُ أَنْ لَوْ كَانَ لِعَلِيِّ بَيْتٌ مِنْ تَيْبِ وَأَخْرَجَ مِنْ تَيْبِ (٢) لَأَنْفَدَ التَّبْرَ قَبْلَ التَّبَنِ ؟ ! وَأَنْتَى أَتَاهُ الْعِيُّ وَإِنْ كُنَّا لَنَتَخَدُّثُ أَنَّهُ مَا جَرَتِ الْمَوَاسِي عَلَى رَأْسِ رَجُلٍ مِنْ قُرَيْشٍ أَفْصَحَ مِنْ عَلِيٍّ ؟ ! وَيَلِكُ ! وَأَنْتَى أَتَاهُ الْجُبْنُ وَمَا بَرَزَ لَهُ رَجُلٌ قَطُّ إِلَّا صَرَعَهُ ؟ ! وَاللَّهِ يَا بَنَ أَحْوَرَ لَوْلَا أَنَّ الْحَرْبَ خُدَعَهُ لَضَرَبْتُ عُنُقَكَ ، أَخْرَجَ فَلَا تُقِيمَنَّ فِي بَلَدِي . (٣)

-
- ١- سير أعلام النبلاء : ج ٣ ص ١٤٠ الرقم ٢٥ ، تاريخ دمشق : ج ٥٩ ص ١٣٢ ، البدايه والنهايه : ج ٨ ص ١٢٩ وراجع وقعه صفين : ص ٨٥ . راجع : ج ٥ ص ٤١٨ (حرب الدعايه) .
 - ٢- التبر : الذَّهَب (لسان العرب : ج ٤ ص ٨٨ «تير») .
 - ٣- تاريخ دمشق : ج ٤٢ ص ٤١٤ .

فصل هشتم: علی از زبان دشمنانش

۸ / ۱ معاویه بن ابی سفیان

فصل هشتم: علی از زبان دشمنانش ۸ / ۱ معاویه بن ابی سفیانسیر أعلام النبلاء به نقل از عبید: ابو مسلم خولانی با گروهی نزد معاویه آمدند و گفتند: تو با علی می جنگی. آیا تو چون اوئی؟ گفت: سوگند به خدا، نه! من می دانم که او برتر از من است و به حکومت، سزاوارتر از من است. (۱)

تاریخ دمشق به نقل از ابو اسحاق: ابن أَحور تمیمی نزد معاویه آمد و گفت: ای امیر مؤمنان! از پیشِ تَنگِ چشم ترین، بخیل ترین، گنگ ترین و ترسوترین مردم، نزد تو می آیم. [معاویه] به او گفت: وای بر تو! کجا او تَنگِ چشم است، حال آن که همواره می گفتیم اگر علی را خانه ای انباشته از گاه و خانه ای انباشته از طلا باشد، طلا را زودتر از گاه، [می بخشد و] تمام می کند؟ و کجا او گنگ است، در حالی که ما همواره می گفتیم که تیغ سلمانی در بین قریشیان، بر سرِ مردی فصیح تر از علی کشیده نشده است. وای بر تو! کجا او ترسوست، حال آن که هیچ کس به نبرد با او نرفته، جز آن که شکست خورده است؟ سوگند به خدا، ای ابن احور! اگر جز این نبود که جنگ، نیرنگ است، گردنت را می زدم. بیرون برو و در کشور من سُکنا مگزین.

الإمامه والسياسه: ذكروا أنَّ عبدَ الله بنَ أبي محجنٍ التَّفَيْفِيَّ قَدِمَ عَلَى مُعَاوِيَةَ ، فَقَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، إِنِّي أَتَيْتُكَ مِنْ عِنْدِ الْعِيِّ (١) الْجَبَانِ الْبَخِيلِ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ . فَقَالَ مُعَاوِيَةُ : لِلَّهِ أَنْتَ ! أَتَدْرِي مَا قُلْتَ ؟ أَمَا قَوْلُكَ : الْعِيُّ (٢) ، فَوَاللَّهِ لَوْ أَنَّ أَلْسِنَ النَّاسِ جُمِعَتْ فَجُعِلَتْ لِسَانًا وَاحِدًا لَكَفَّهَا لِسَانُ عَلِيٍّ ، وَأَمَا قَوْلُكَ : إِنَّهُ جَبَانٌ ، فَتَكَلَّمْتُكَ أُمَّكَ ، هَلْ رَأَيْتَ أَحَدًا قَطُّ بَارَزَهُ إِلَّا قَتَلَهُ ؟ وَأَمَا قَوْلُكَ : إِنَّهُ بَخِيلٌ ، فَوَاللَّهِ لَوْ كَانَ لَهُ بَيْتَانِ أَحَدُهُمَا مِنْ تَبَرٍ وَالْآخَرُ مِنْ تَبِنٍ ، لَأَنْفَذَ تَبْرَهُ قَبْلَ تَبِنِهِ . فَقَالَ التَّفَيْفِيُّ : فَعَلَامَ تُقَاتِلُهُ إِذَا ؟ قَالَ : عَلَى دَمِ عُثْمَانَ ، وَعَلَى هَذَا الْخَاتَمِ ، الَّذِي مَنْ جَعَلَهُ فِي يَدِهِ جَادَتْ طِينَتُهُ ، وَأَطْعَمَ عِيَالَهُ ، وَادَّخَرَ لِأَهْلِهِ . فَضَحِكَ التَّفَيْفِيُّ ثُمَّ لَحِقَ بِعَلِيٍّ ، فَقَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، هَبْ لِي يَدَيَّ بِجُرْمِي ، لَا- دُنْيَا أُصِيبُ وَلَا آخِرَةٌ ! فَضَحِكَ عَلِيٌّ ، ثُمَّ قَالَ : أَنْتَ مِنْهَا عَلَى رَأْسِ أَمْرِكَ ، وَإِنَّمَا يَأْخُذُ اللَّهُ الْعِبَادَ بِأَحَدِ الْأَمْرَيْنِ . (٣)

فضائل الصحابه لابن حنبل عن قيس بن أبي حازم: جاء رجلٌ إلى مُعَاوِيَةَ فَسَأَلَهُ عَنِ مَسْأَلِهِ ، فَقَالَ : سَلْ عَنْهَا عَلِيٌّ بَنَ أَبِي طَالِبٍ فَهُوَ أَعْلَمُ ، فَقَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، جَوَابُكَ فِيهَا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ جَوَابِ عَلِيٍّ ، فَقَالَ : بِنَسِّ مَا قُلْتَ وَلَوْ مَا جِئْتَ بِهِ! لَقَدْ كَرِهَتْ رَجُلًا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُعَرِّهُ الْعِلْمَ غَرًّا ، وَلَقَدْ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : «أَنْتَ مَنِي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى غَيْرَ أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي» . وَكَانَ عَمْرٌ إِذَا أَشْكَلَ عَلَيْهِ شَيْءٌ يَأْخُذُ مِنْهُ ، وَلَقَدْ شَهِدْتُ عَمْرَ وَقَدْ أَشْكَلَ عَلَيْهِ شَيْءٌ ، فَقَالَ : هَاهُنَا عَلِيٌّ قُمْ لَا أَقَامَ اللَّهُ رَجُلِيكَ . ٤

١-.. في المصدر: «الغبي»، والصحيح ما أثبتناه كما في شرح الأخبار.

٢- الإمامه والسياسه: ج ١ ص ١٣٤؛ شرح الأخبار: ج ٢ ص ٩٨ نحوه وراجع شرح نهج البلاغه: ج ١ ص ٢٤ وكشف الغمه: ج ٢ ص ٤٧.

٣- فضائل الصحابه لابن حنبل: ج ٢ ص ٦٧٥ ح ١١٥٣، تاريخ دمشق: ج ٤٢ ص ١٧٠ ح ٨٥٩٠ و٨٥٩١، المناقب لابن المغازلي: ص ٣٤ ح ٥٢، الرياض النضرة: ج ٣ ص ١٦٢ عن أبي حازم.

الإمامه والسیاسه : گفته اند که عبد الله بن ابی محجن ثقفی ، نزد معاویه آمد و گفت : ای امیر مؤمنان! من از نزد فرزند ابو طالب ، آدمی گنگ ، ترسو و بخیل ، نزد تو می آیم. معاویه گفت : تو را به خدا ، می فهمی چه می گویی؟! اما گفتی گنگ است؛ سوگند به خدا ، اگر زبان های همه مردم ، گرد آیند و یک زبان شوند ، زبان علی ، همه را بسنده است؛ و اما درباره سختی که او ترسو است ، مادرت به عزایت نشیند! آیا تاکنون کسی را دیده ای که به نبرد با او آمده باشد ، جز آن که علی او را کشته؟! و اما سختی که او بخیل است ، سوگند به خدا که اگر او دو خانه داشته باشد که یکی انباشته از طلا و دیگری انباشته از گاه باشد ، طلا را زودتر از گاه ، تمام خواهد کرد. ثقفی گفت : بنا بر این ، چرا با او می جنگی؟ گفت : به خاطر خون عثمان و به خاطر این انگشتر که هر کس به دست کند ، سرشتش نیکو گردد، به نانخوارانش غذا دهد و برای کسانش ذخیره کند. ثقفی خندید و به علی علیه السلام پیوست و گفت : ای امیر مؤمنان! بیعتم را بپذیر ، پس از جرمم (پیمان شکنی ام). نه به دنیا رسیدم و نه به آخرت. علی علیه السلام خندید و فرمود : «تو همچنان بیعتت باقی است و خداوند ، بندگان خود را به یکی از دو کار ، (۱) محاسبه می کند [و حال که به راه درست بازگشتی ، همین را حساب می کند]».

فضائل الصحابه ، ابن حنبل به نقل از قیس بن ابی حازم : مردی نزد معاویه آمد و از وی مسئله ای پرسید. گفت : مسئله ات را از علی بن ابی طالب پرس. او داناتر است. گفت : ای امیر مؤمنان! پاسخ تو در این باره ، برای من ، از پاسخ علی بن ابی طالب ، دوست داشتنی تر است. معاویه گفت : بدگفتی و ناپسند آورده ای! مردی را ناخوش داشتی که پیامبر خدا ، دانش را به او می خوراند و پیامبر خدا به او فرمود : «تو نسبت به من ، چون هارون نسبت به موسی علیه السلام هستی ، جز آن که پیامبری پس از من نیست» و هرگاه عمر با دشواری مواجه می شد ، از او می پرسید و من عمر را دیدم که چیزی بر او دشوار شد. گفت : خدا پاهایت را راست نگرداند ، برخیز. علی ، آن جاست.

۱- احتمالاً به جای «أحد الأمرین» که در متن عربی آمده ، باید «آخر الأمرین» باشد ، یعنی آخرین از دو کار و دو حالت ، مورد محاسبه قرار می گیرد .

المناقب لابن شهر آشوب عن ابن أجرة العجلي: كُنْتُ عِنْدَ مُعَاوِيَةَ فَاخْتَصَمَ إِلَيْهِ رَجُلَانِ فِي ثَوْبٍ ، فَقَالَ أَحَدُهُمَا : ثَوْبِي ، وَأَقَامَ الْبَيْتَةَ ، وَقَالَ الْآخَرُ : ثَوْبِي اشْتَرَيْتَهُ مِنَ السُّوقِ مِنْ رَجُلٍ لَا- أَعْرِفُهُ . فَقَالَ مُعَاوِيَةُ : لَوْ كَانَ لَهَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ! فَقَالَ ابْنُ أَجْرَةَ : فَقُلْتُ لَهُ : قَدْ شَهِدْتُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَضَى فِي مِثْلِ هَذَا ، وَذَلِكَ أَنَّهُ قَضَى بِالثَّوْبِ لِلَّذِي أَقَامَ الْبَيْتَةَ ، وَقَالَ لِلْآخَرِ : أَطْلُبِ الْبَائِعَ . فَقَضَى مُعَاوِيَةُ بِذَلِكَ بَيْنَ الرَّجُلَيْنِ . (١)

المحاسن والمساوي: لَمَّا كَانَ حَرْبُ صِفِّينَ كَتَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِلَى مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ : مَا لَكَ يَقْتُلُ النَّاسَ بَيْنَنَا ؟ أَبْرَزْ لِي ؛ فَإِنِ قَتَلْتَنِي اسْتَرَحْتُ مِنِّي ، وَإِنِ قَتَلْتِكَ اسْتَرَحْتُ مِنْكَ ، فَقَالَ لَهُ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ : أَنْصِيْ فَكَ الرَّجُلُ فَأَبْرَزْ إِلَيْهِ . قَالَ : كَلَّا يَا عَمْرُو ! أَرَدْتَ أَنْ أَبْرَزَ لَهُ فَيَقْتُلَنِي وَتَثِبَ عَلَيَّ الْخِلَافَةَ بَعْدِي ! قَدْ عَلِمْتَ قُرَيْشٌ أَنَّ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ سَيِّدُهَا وَأَسَدُهَا . (٢)

تاريخ دمشق عن جابر: كُنَّا عِنْدَ مُعَاوِيَةَ فَذُكِرَ عَلِيٌّ ، فَأَحْسَنَ ذِكْرَهُ وَذَكَرَ أَبِيهِ وَأُمَّهُ ، ثُمَّ قَالَ : وَكَيْفَ لَا أَقُولُ هَذَا لَهُمْ ؟ هُمْ خِيَارُ خَلْقِ اللَّهِ ، وَعِنْدَهُ بَنِيهِ أَخِيَارُ أَخِيَارٍ . (٣)

-
- ١- المناقب لابن شهر آشوب: ج ٢ ص ٣٧٧، شرح الأخبار: ج ٢ ص ٣١٥ ح ٦٤٥؛ تاريخ دمشق: ج ١٢ ص ٢٠٦ عن حجار بن أجرة وفيه «فقال الآخر: أنت ضيعة مالك» بدل «وقال للآخر...» وراجع مقتل أمير المؤمنين: ص ١٠٧ ح ٩٥.
 - ٢- المحاسن والمساوي: ص ٥٢.
 - ٣- تاريخ دمشق: ج ٤٢ ص ٤١٥.

المناقب ، ابن شهر آشوب به نقل از ابن ابجر عجلی : نزد معاویه بودم که دو نفر درباره لباسی نزدش به داوری آمدند. یکی گفت : این ، لباس من است . و بینه ای بر آن اقامه کرد ، و دومی گفت : این ، لباس من است که در بازار از کسی که او را نمی شناختم ، خریده ام. معاویه گفت : ای کاش در این داوری ، علی بن ابی طالب بود. ابن ابجر گفت که به او گفتم : من داوری علی را در مثل این مورد، دیده ام و او به نفع کسی داوری کرد که بینه داشت و به دیگری گفت : فروشنده را پیدا کن. معاویه بین آن دو مرد ، چنین حکم کرد.

المحاسن و المساوی: هنگامی که جنگ صفین پیش آمد ، امیر مؤمنان که خشنودی خدا بر او باد ، به معاویه بن ابی سفیان نوشت : «چرا مردم را در جنگ بین ما به کشتن می دهی؟ خود به میدان من بیا. اگر مرا کشتی ، از دست من آسوده خواهی شد ، و اگر من تو را کشتم ، از دست تو آسوده خواهم شد». عمرو عاص به معاویه گفت : این مرد ، درباره تو انصاف به خرج داده است. به میدانش برو. معاویه گفت : ای عمرو ، هرگز! می خواهی که من به میدان او بروم و کشته شوم و تو پس از من بر خلافت ، چنگ زنی؟ قریش می داند که پسر ابو طالب ، سرور و شیر آن قبیله است.

تاریخ دمشق به نقل از جابر : نزد معاویه بودیم که از علی یاد شد ، معاویه از او و پدر و مادرش به نیکی یاد کرد. آن گاه گفت : چه طور درباره آنان ، چنین نگوییم در حالی که آنان ، بهترین بندگان خدا بودند و پسران او نزد اویند که بهترین و فرزندی بهترین اند .

شرح نهج البلاغه فى ذكر ما جرى بين عقيل بن أبى طالب ومعاوية: قال معاوية: ذكرت من لا يُنكر فضلُهُ، رَحِمَ اللهُ أبا حَسَن! فَلَقَدْ سَبَقَ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ، وَأَعْجَزَ مَنْ يَأْتِي بَعْدَهُ، هَلَمَّ حَدِيثُ الْحَدِيدَةِ، قَالَ: نَعَمْ. أَقْوَيْتُ وَأَصَابَتْنِي مَخْمَصَةٌ (١) شَدِيدَةٌ، فَسَأَلْتُهُ فَلَمْ تَنْدَ صِيْفَاتُهُ (٢)، فَجَمَعْتُ صِيبَانِي وَجِئْتُهُ بِهِمْ وَالْبُؤْسُ وَالضُّرُّ ظَاهِرَانِ عَلَيْهِمْ، فَقَالَ: ابْنَتِي عَشِيْمَةٌ لِأَدْفَعُ إِلَيْكَ شَيْئًا، فَجِئْتُهُ يَقُوْدُنِي أَحَدٌ وُلِدَى، فَأَمَرَهُ بِالتَّخَى، ثُمَّ قَالَ: أَلَا فَدَوْنَكَ، فَأَهْوَيْتُ حَرِيصًا قَدْ غَلَبَنِي الْجَشْعُ أَظْنَهَا صِيْرَةً فَوَضَعْتُ يَدِي عَلَى حَدِيدِهِ تَلْتَهَبُ نَارًا، فَلَمَّا قَبَضْتُهَا تَيَدْتُهَا وَخَرْتُ كَمَا يَخْوَرُ الثَّوْرُ تَحْتَ يَدِ جَارِرِهِ، فَقَالَ لِي: ثَكَلْتِكَ أُمَّكَ! هَذَا مِنْ حَدِيدِهِ أَوْقَدْتُ لَهَا نَارَ الدُّنْيَا فَكَيْفَ بِكَ وَبِى غَدَا إِنْ سَيَلَكْنَا فِي سَيَالِسٍ جَهَنَّمَ؟ ثُمَّ قَرَأَ: «إِذِ الْأَغْلُلُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَ السَّلْسِلُ يُسْحَبُونَ» (٣) ثُمَّ قَالَ: لَيْسَ لِمَكَ عِنْدِي فَوْقَ حَقِّكَ الَّذِي فَرَضَهُ اللهُ لِمَكَ إِلَّا مَا تَرَى، فَانصِرِفْ إِلَى أَهْلِكَ. فَجَعَلَ مُعَاوِيَةَ يَتَعَجَّبُ وَيَقُولُ: هِيَ هِيَ هِيَ هِيَ! عَقِمَتِ النِّسَاءُ أَنْ يَلِدْنَ مِثْلَهُ. (٤)

تاريخ دمشق عن جابر: كُنَّا ذَاتَ يَوْمٍ عِنْدَ مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ، وَقَدْ جَلَسَ عَلَى سَرِيرِهِ وَاعْتَجَرَ بِتَاجِهِ وَاشْتَمَلَ بِسَاجِهِ (٥)، وَأَوْمَأَ بِعَيْنَيْهِ يَمِينًا وَشِمَالًا، وَقَدْ تَفَرَّشَتْ جَمَاهِيرُ قُرَيْشٍ وَسَادَاتُ الْعَرَبِ أَسْفَلَ السَّرِيرِ مِنْ قَحْطَانَ، وَمَعَهُ رَجُلَانِ عَلَى سَرِيرِهِ: عَقِيلُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَالْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ، وَأَمْرَأَةٌ مِنْ وَرَاءِ الْحِجَابِ تُشِيرُ بِكُمَيْهَا يَمِينًا وَشِمَالًا، فَقَالَتْ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَاتَبِ اللَّيْلَةَ أَرْقَهُ، قَالَ لَهَا مُعَاوِيَةُ: أَمْ مِنْ أَلَمٍ؟ قَالَتْ: لَا، وَلَكِنْ مِنْ اخْتِلَافِ رَأْيِ النَّاسِ فِيكَ، وَفِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، وَ (٦) أَبُو كَأَبٍ أَبُو سُفْيَانَ صَحْرُ بْنُ حَرْبِ بْنِ أُمَيَّةَ، وَكَانَ أُمَيَّةَ مِنْ قُرَيْشٍ لُبَابَهَا، فَقَالَتْ فِي مُعَاوِيَةَ فَأَكْتَرَتْ وَهُوَ مُقْبِلٌ عَلَى عَقِيلٍ وَالْحَسَنِ، فَقَالَ مُعَاوِيَةُ: رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: مَنْ صَيَلَى أَرْبَعًا قَبْلَ الظُّهْرِ وَأَرْبَعًا بَعْدَ الظُّهْرِ، حُرِّمَ عَلَى النَّارِ أَنْ تَأْكُلَهُ أَبَدًا. ثُمَّ قَالَ لَهَا: أَوْ فِي عَلِيٍّ تَقُولِينَ؟ الْمُطْعِمِ فِي الْكُرْبَاتِ، الْمُفْرَجِ لِلْكُرْبَاتِ، مَعَ مَا سَبَقَ لِعَلِيٍّ مِنَ الْعُنَاصِيرِ السَّرِيَّةِ وَالشِّيمِ الرَّضِيَّةِ وَالشَّرَفِ، فَكَانَ كَأَلَسِيْدِ الْحَاذِرِ، وَالرَّبِيْعِ النَّائِرِ، وَالْفُرَاتِ الدَّاخِرِ، وَالْقَمَرِ الزَّاهِرِ، فَأَمَّا الْأَسَدُ فَأَشْبَهَ عَلِيٍّ مِنْهُ صِيْرَامَتُهُ وَمِضَاءُهُ، وَأَمَّا الرَّبِيْعُ فَأَشْبَهَ عَلِيٍّ مِنْهُ حُسْنُهُ وَبَهَاءُهُ، وَأَمَّا الْفُرَاتُ فَأَشْبَهَ عَلِيٍّ مِنْهُ طَيْبُهُ وَسَخَاءُهُ، فَمَا تَعَطَّمَتْ (٧) عَلَيْهِ فَمَا قِمِ الْعَرَبِ السَّادَةُ (٨) مِنْ أَوْلِ الْعَرَبِ، عَبْدُ مَنَافٍ وَهَاشِمٌ وَعَبَّاسٌ الْقِمَاقِمُ وَالْعَبَّاسُ صِيْنُو رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَأَبُوهُ وَعَمُّهُ أَكْرَمُ بِهِ أَبَا وَعَمَّا، وَلَنِعَمَ تَرْجُمَانُ الْقُرْآنِ وَلَعْدُهُ يَعْنِي عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ: كَهْلُ الْكُهُولِ، لَهُ لِسَانٌ سَوُوْلٌ، وَقَلْبٌ عَقُوْلٌ، خِيَارُ خَلْقِ اللَّهِ وَعِترَةُ نَبِيِّهِ، خِيَارُ ابْنِ خِيَارٍ. فَقَالَ عَقِيلُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ: يَا بِنْتَ أَبِي سُفْيَانَ، لَوْ أَنَّ لِعَلِيٍّ بَيْتَيْنِ: بَيْتٌ مِنْ تَبْرِ، وَالْآخَرُ تَيْنٌ بَدَأَ بِالتَّبْرِ وَهُوَ الدَّهَبُ. فَقَالَ مُعَاوِيَةُ: يَا أَبَا يَزِيدَ، كَيْفَ لَا أَقُولُ هَذَا فِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، وَعَلِيٍّ مِنْ هَامَاتِ قُرَيْشٍ وَذَوَائِبِهَا، وَسَيَانَمٍ قَائِمٍ عَلَيْهَا وَعَلِيٍّ عَلَامَتُهَا فِي شَامِخِ (٩)؟

- ١- المَخْمَصَةُ: المَجَاعَةُ (النَّهْيَةُ): ج ٢ ص ٨٠ «خمص».
- ٢- لم تَنْدَ: مِنَ النَّدَى: السَّخَاءُ وَالكَرْمُ. وَالصَّفَاءُ: صَخْرُهُ مَلْسَاءُ. يُقَالُ فِي الْمِثْلِ: «مَا تَنْدَى صِيْفَاتُهُ» (تَاجُ الْعُرُوسِ: ج ٢٠ ص ٢٣٤ «ندا» وَج ١٩ ص ٦٠٢ «صفو»).
- ٣- غَافِرٌ: ٧١.
- ٤- شرح نهج البلاغه: ج ١١ ص ٢٥٣؛ بحار الأنوار: ج ٤٢ ص ١١٨.

- ٥- الساج : الطَّيْلَسَان الضَّخْم الغَلِيظ (لسان العرب : ج ٢ ص ٣٠٢ «سوج» ، والطَّيْلَسَان : ضَرْبٌ مِنَ الأكْسِيَه (لسان العرب : ج ٦ ص ١٢٥ «طلس»).
- ٦- الواو هنا حالتيه .
- ٧- الغطمه : اضطراب الأمواج (لسان العرب : ج ٧ ص ٣٦٣ «غطمط»).
- ٨- فى المصدر : «الشاده» ، وما أثبتناه من مختصر تاريخ دمشق .
- ٩- تاريخ دمشق : ج ٤٢ ص ٤١٥ .

شرح نهج البلاغه در یادکرد آنچه که بین عقیل بن ابی طالب و معاویه پیش آمده بود: معاویه گفت: از کسی یاد کردی که هیچ کس برتری اش را انکار نمی کند. خدا بیامرزد ابو الحسن را که نسبت به پیشینانش پیشی گرفت و آنان را که پس از او می آیند، ناتوان ساخت! داستان آهن را نقل کن. عقیل گفت: باشد. محتاج شدم و با گرسنگی شدیدی روبه رو گشتم. از او کمک خواستم؛ ولی نمی از او نچکید. بچه هایم را در حالی که سختی و گرسنگی در سیمایشان پیدا بود، جمع کردم و پیشش آوردم. فرمود: «شب بیا، چیزی به تو خواهم داد». نزدش رفتم، در حالی که یکی از فرزندانم دستم را گرفته بود. به او گفت: «بیرون برو». آن گاه به من گفت: «پیش بیا». دست دراز کردم. از شدت گرسنگی فکر کردم که کیسه است. دستم را روی آهنی گذاخته گذاشتم. وقتی آن را گرفتم، رهایش کردم و چون گاو که از دست قصاب فریاد می زند، فریاد کشیدم. به من گفت: «مادرت به عزایت بنشیند! این سوز از آهنی است که با آتش دنیا آن را داغ کرده ام. حال من و تو، فردا که با زنجیری از جهنم کشیده شویم، چگونه خواهد بود؟». آن گاه این آیه را خواند: «هنگامی که غل ها در گردن هایشان [افتاده] و [با] زنجیرها کشانیده می شوند». آن گاه افزود: «پیش من، بیش از حقی که خداوند برای تو واجب کرده، چیزی جز آنچه که دیدی، نیست. پس نزد خانواده ات برگرد». معاویه شگفت زده شد و گفت: هیهات، هیهات! زنان از این که چون او بزایند، ناتوان اند.

تاریخ دمشق به نقل از جابر: روزی نزد معاویه بن ابی سفیان بودیم. بر تخت خود نشسته بود و عمامه ای بر سر نهاده بود و لباس بلندی پوشیده بود و چشم هایش را به راست و چپ می چرخاند و سران قریش و رؤسای عرب قحطانی در پایین تخت، نشسته بودند و همراه او، دو تن بر تخت او نشسته بودند: عقیل بن ابی طالب و حسن بن علی علیهما السلام؛ و زنی پشت پرده بود که با آستینش به چپ و راست، اشاره می کرد. زن گفت: ای امیر مؤمنان! دیشبم به بیداری گذشت. معاویه گفت: آیا از درد؟ زن گفت: نه، بلکه از اختلاف نظر مردم درباره تو و علی بن ابی طالب و پدر تو ابو سفیان صخر بن حرب بن امیه؛ و امیه که برگزیده قبیله قریش بود. زن در تعریف معاویه، بسیار سخن گفت و معاویه، رویش به عقیل و حسن علیه السلام بود. معاویه گفت: پیامبر خدا می فرماید: «هر کس که چهار رکعت [نماز] پیش از ظهر و چهار رکعت بعد از ظهر بگذارد، برای همیشه آتش بر او حرام می گردد». آن گاه به آن زن گفت: آیا درباره علی، سخن می گویی؟ آن که در سختی ها، اطعام دهنده است، در گرفتاری ها، گشاینده است، افزون بر ویژگی های پنهانی و اخلاق رضایت بخش و شرافت؟ او چون شیر هوشیار، بهار روشن، فرات پر آب، و ماه درخشان بود. در تیزی و تندی، چون شیر بود، و در زیبایی و نورانیت، چون بهار بود، و در پاکی و بخشش، چون فرات بود. امواج بخشندگان بزرگ عرب، از ابتدای عرب، بزرگانی چون عبد مناف، هاشم و عباس بخشنده نتوانستند به بلندای امواج او برسند. عباس، هم ریشه پیامبر خدا و پدرش و عمویش بود و چه کرامتی که هم [در حکم] پدر و هم عمو بود و پسرش (عبد الله بن عباس)، چه مفسّر خوبی است برای قرآن. کامل کاملان بود. او زبانی پرسشگر و دلی خرد ورز داشت. بهترین خلق خدا و عترت پیامبرش بود. خوب فرزند خوب بود. عقیل بن ابی طالب [به آن زن] گفت: ای دختر ابو سفیان! اگر علی دو خانه داشت، یکی انباشته از طلا و دیگری انباشته از کاه، نخست به بخشش طلا- می پرداخت. معاویه گفت: ای ابو یزید (عقیل)! چرا چنین درباره علی بن ابی طالب نگویم، در حالی که علی از با اهمیت ترین و برجسته ترین افراد قریش بود و قریش، پرچم برافراشته ای است که علی، علامت برجسته آن است؟

الاستيعاب: كَانَ مُعَاوِيَةَ يَكْتُبُ فِيمَا يَنْزِلُ بِهِ لِيُسْأَلَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ ذَلِكَ ، فَلَمَّا بَلَغَهُ قَتْلُهُ قَالَ : ذَهَبَ الْفِقْهُ وَالْعِلْمُ بِمَوْتِ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ ، فَقَالَ لَهُ أَخُوهُ عُتْبَةُ : لَا يَسْمَعُ هَذَا مِنْكَ أَهْلُ الشَّامِ ، فَقَالَ لَهُ : دَعْنِي عَنْكَ . (١)

١- الاستيعاب: ج ٣ ص ٢٠٩ الرقم ١٨٧٥ ؛ العدد القويّه: ص ٢٥٠ ح ٦١ .

الاستیعاب: معاویه هر پرسشی که برایش پیش می آمد ، می نوشت تا برای او از علی بن ابی طالب، پرسیده شود. هنگامی که خبر کشته شدن علی علیه السلام به معاویه رسید ، گفت : با مرگ پسر ابو طالب ، فقه و دانش هم از بین رفت. برادرش عتبه به وی گفت : مبادا مردم شام ، این حرف را از تو بشنوند. معاویه گفت : رهایم کن!

مقتل أمير المؤمنين عن مغیره: لَمَّا جَاءَ مُعَاوِيَةَ بْنَ عِلِيٍّ بِنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ قَائِلٌ (١) مَعَ امْرَأَتِهِ ابْنَةَ قَرْظَةَ فِي يَوْمٍ صَائِفٍ فَقَالَ: إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ، مَاذَا فَتَقَدُّوا مِنَ الْعِلْمِ وَالْخَيْرِ وَالْفَضْلِ وَالْفِقْهِ؟ قَالَتِ امْرَأَتُهُ: بِالْأَمْسِ كُنْتُ تَطْعُنُ فِي عَيْنِيهِ وَتَسْتَرْجِعُ الْيَوْمَ عَلَيْهِ! قَالَ: وَيْلَكَ! لَا تَدْرِينَ مَاذَا فَتَقَدُّوا مِنْ عِلْمِهِ وَفَضْلِهِ وَسَوَابِقِهِ! (٢)

تاريخ دمشق عن مغیره: جَاءَ نَعِيُّ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ إِلَى مُعَاوِيَةَ ، وَهُوَ نَائِمٌ مَعَ امْرَأَتِهِ فَاخْتَهَ بِنْتُ قَرْظَةَ ، فَفَعَّيَدَ بِاِكْيَا مُسْتَرْجِعًا . فَقَالَتْ لَهُ فَاخْتَهُ: أَنْتِ بِالْأَمْسِ تَطْعُنُ عَلَيْهِ وَالْيَوْمَ تَبْكِي عَلَيْهِ؟! فَقَالَ: وَيْحَكَ! أَنَا أَبْكِي لِمَا فَتَقَدَّ النَّاسُ مِنْ حِلْمِهِ وَعِلْمِهِ. (٣)

٨ / ٢ عمرو بن العاص الإمامه والسياسه: ذَكَرُوا أَنَّ رَجُلًا مِنْ هَمْدَانَ (٤) يُقَالُ لَهُ: بُرْدٌ ، قَدِمَ عَلَى مُعَاوِيَةَ فَسَجِعَ عَمْرًا يَقَعُ فِي عَلِيٍّ ، فَقَالَ لَهُ: يَا عَمْرُو ، إِنَّ أَشْيَاخَنَا سَمِعُوا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْتِي مَوْلَاهُ» ، فَحَقُّ ذَلِكَ أَمْ بَاطِلٌ؟ فَقَالَ عَمْرُو: حَقٌّ ، وَأَنَا أَزِيدُكَ أَنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ مِنْ صَحَابِهِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَهُ مَنَاقِبٌ مِثْلَ مَنَاقِبِ عَلِيٍّ. (٥)

١- من القيلولة: الاستراحة نصف النهار وإن لم يكن معها نوم (النهاية: ج ٤ ص ١٣٣ «قيل»).

٢- مقتل أمير المؤمنين: ص ١٠٥ ح ٩٤ ، تاريخ دمشق: ج ٤٢ ص ٥٨٣ .

٣- تاريخ دمشق: ج ٤٢ ص ٥٨٢ ، البدايه والنهايه: ج ٨ ص ١٦ وزاد في آخره «وفضله وسوابقه وخيره» و ص ١٣٠ نحوه .

٤- كذا في المصدر ، والظاهر أنها «همدان» .

٥- الإمامه والسياسه: ج ١ ص ١٢٩ .

۸ / ۲ عمرو بن عاص

مقتل أمير المؤمنين به نقل از مغیره : وقتی خبر مرگ علی بن ابی طالب به معاویه رسید ، وی با زنش ، دختر قرظه ، در یک روز تابستانی در خواب نیم روزی بود. گفت : «ما همه از خداییم و به سوی او باز می گردیم». مردم ، چه دانش و خیر و فضل و فقهی را از دست دادند! زنش گفت : دیروز با او می جنگیدی و امروز برایش آیه رجعت می خوانی؟! معاویه گفت : وای بر تو! تو نمی دانی مردم چه مقدار از دانش ، فضل و سابقه را که او داشت ، از دست دادند.

تاریخ دمشق به نقل از مغیره : هنگامی که خبر مرگ علی بن ابی طالب علیه السلام به معاویه رسید ، با زنش فاخته دختر قرظه خوابیده بود. نشست و شروع به گریه کرد و آیه رجعت خواند. فاخته به وی گفت : تو دیروز با او می جنگیدی و امروز بر او می گری؟! معاویه گفت : من بر دانش و خردمندی ای که او داشت و مردم از دست دادند ، می گریم.

۸ / ۲ عمرو بن عاص الإمامه والسیاسه : آورده اند که مردی از اهالی همدان به نام «بُرد» ، نزد معاویه آمد و شنید که عمرو به بدگویی علی علیه السلام پرداخته است. به وی گفت : ای عمرو! بزرگان ما از پیامبر خدا شنیده اند که می فرمود : «هر کس که من مولای اویم ، علی مولای اوست». آیا این درست است یا نادرست؟ عمرو گفت : درست است و به شما بگویم که بین یاران پیامبر خدا ، هیچ کس مناقبی (فضایلی) چون علی ندارد.

تاريخ الطبرى عن عمرو بن العاص لمعاوية: أما والله إن (١) قاتلنا معك نطلب بدم الخليفة؛ إن في النفس من ذلك ما فيها، حيث نقاتل من تعلم سابقته، وفضلته وقربته، ولكننا إنما أردنا هذه الدنيا. (٢)

المناقب للخوارزمي عن عمرو بن العاص فيما كتبه إلى معاوية قبل التحاقه به: ويحك يا معاوية! أما علمت أن أبا حسن يذل نفسه بين يدي رسول الله صلى الله عليه وآله... وقد قال فيه يوم غدير خم: «ألا من كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه، وانصر من نصره، واخذل من خذله». (٣)

تاريخ اليعقوبى فى ذكر قدوم عمرو بن العاص على معاوية وبيعتة له: قدم على معاوية، فذاكره أمره، فقال له: أما علي، فوالله لا تساوى العرب بينك وبينه فى شىء من الأشياء، وإن له فى الحرب لحظاً ما هو لأحد من قريش إلا أن تظلمه. قال: صدقت، ولكننا نقاتله على ما فى أيدينا، ونلزمه قتل عثمان!! قال: عمرو: وأسوأناه! إن أحق الناس أن لا يذكر عثمان لا أنا ولا أنت. قال: ولم يحك؟ قال: أما أنت فخذلته ومعك أهل الشام حتى استغاث يزيد بن أسد البجلي، فسار إليه، وأما أنا فتركته عياناً، وهربت إلى فلسطين. فقال معاوية: دعنى من هذا! مئذ يدك فبايعنى! قال: لا، لعمرك لا أعطيك دينى حتى آخذ من دنياك. قال له معاوية: لك مصر طعمه. (٤)

١- «إن» هنا نافية بمعنى «ما»، و«إن» وما بعدها بمنزلة التعليل لما قبلها.

٢- تاريخ الطبرى: ج ٤ ص ٥٦١، الكامل فى التاريخ: ج ٢ ص ٣٥٨ وفيه «تقاتل» بدل «نقاتل».

٣- المناقب للخوارزمي: ص ١٩٩ ح ٢٤٠.

٤- تاريخ اليعقوبى: ج ٢ ص ١٨٦، وقعه صفين: ص ٣٧ وفيه صدره إلى «إلا أن تظلمه»؛ أنساب الأشراف: ج ٣ ص ٧٣، الإمامه والسياسة: ج ١ ص ١١٨ نحوه.

تاریخ الطبری به نقل از عمرو بن عاص ، خطاب به معاویه : سوگند به خدا، به خاطر خون خلیفه در کنار تو ننگیدیم . دل از این قصه ، چرکین است؛ چون ما با کسی جنگیدیم که سابقه ، فضل و خویشی اش [با پیامبر خدا] را می دانیم؛ بلکه هدف ما تنها رسیدن به دنیا بود.

المناقب ، خوارزمی به نقل از عمرو بن عاص ، در نامه ای که پیش از پیوستن به معاویه به او نوشته است : وای بر تو ای معاویه! آیا تو نمی دانی که ابو الحسن ، جان خودش را برای پیامبر خدا فدا کرده است ... و پیامبر صلی الله علیه و آله ، درباره او در روز غدیر خم فرمود : «هر کس که من مولای اویم ، علی ، مولای اوست. پروردگارا! دوستدار او را دوست بدار ، و دشمن او را دشمن دار. یار او را یاری کن و بی یاور ساز او را بی یاور کن»؟

تاریخ الیعقوبی در یادکرد آمدن عمرو بن عاص به نزد معاویه و بیعتش با او : عمرو بن عاص ، نزد معاویه آمد و جریان علی علیه السلام را مورد مذاکره قرار دادند. عمرو عاص گفت : اما علی؛ سوگند به خدا که عرب، بین تو و بین او در هیچ چیزی هموردی قائل نیست. او در جنگ ، از بهره ای برخوردار است که هیچ کدام از قریش برخوردار نیستند ، مگر آن که بخواهی ستم روا داری. گفت : راست گفتی؛ اما ما با آنچه در دستمان است ، با او می جنگیم و کشته شدن عثمان را به گردن او می اندازیم. عمرو عاص گفت : چه بدبختی! من و تو سزاوارترین کسانی هستیم که باید از عثمان، یاد نکنیم. گفت : چرا؟ گفت : اما تو ، با آن که مردم شام با تو بودند ، تنهایش گذاشتی تا آن که از یزید بن اسد بجلی یاری خواست و او به سویش رفت؛ و اما من ، آشکارا او را رها کردم و به فلسطین گریختم. معاویه گفت : اینها را رها کن. دست دراز کن و با من بیعت کن. گفت : نه ، سوگند به خدا، دین خودم را به تو نمی دهم ، مگر آن که از دنیایت چیزی برگیرم. معاویه گفت : مصر ، پیشکش تو.

وقعه صفين عن عمر بن سعد بإسناده: قَالَ مُعَاوِيَةُ لِعَمْرٍو: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، إِنِّي أَدْعُوكَ إِلَى جِهَادِ هَذَا الرَّجُلِ الَّذِي عَصَى رَبَّهُ وَقَتَلَ الْخَلِيفَةَ، وَأَظْهَرَ الْفِتْنَةَ، وَفَرَّقَ الْجَمَاعَةَ، وَقَطَعَ الرَّحِمَ!! قَالَ عَمْرٍو: إِلَى مَنْ؟ قَالَ: إِلَى جِهَادِ عَلِيٍّ. فَقَالَ عَمْرٍو: وَاللَّهِ يَا مُعَاوِيَةُ، مَا أَنْتَ وَعَلِيٌّ بِعِصْمِي (١) بَعِيرٍ، مَا لَمَكَ هِجْرَتُهُ وَلَا سَابِقَتُهُ، وَلَا صِيحْبَتُهُ، وَلَا جِهَادُهُ، وَلَا فَتْنُهُ وَعِلْمُهُ. وَاللَّهِ إِنَّ لَهُ مَعَ ذَلِكَ حِدًا وَجِدًّا، وَحَظًّا وَحُظْوَةً، وَبِلَاءً مِنَ اللَّهِ حَسِينًا، فَمَا تَجْعَلُ لِي إِنْ شَاحَيْتُكَ عَلَى حَرْبِهِ، وَأَنْتَ تَعْلَمُ مَا فِيهِ مِنَ الْعَزْرِ وَالْخَطَرِ؟ قَالَ: حُكْمَكَ. قَالَ: مِصْرَ طَعْمَةً. (٢)

وقعه صفين عن أبي جعفر وزيد بن حسن: طَلَبَ مُعَاوِيَةُ إِلَى عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ أَنْ يُسَوِّيَ صُفُوفَ أَهْلِ الشَّامِ، فَقَالَ لَهُ عَمْرٍو: عَلَى أَنَّ لِي حُكْمِي إِنْ قَتَلَ اللَّهُ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ، وَاسْتَوَسَّغَتْ لَكَ الْبِلَادُ. قَالَ: أَلَيْسَ حُكْمُكَ فِي مِصْرَ؟ قَالَ: وَهَلْ مِصْرٌ تَكُونُ عَوْضًا عَنِ الْجَنَّةِ، وَقَتْلُ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ ثَمْنَا لِعَذَابِ النَّارِ الَّذِي «لَا يُفْتَرُ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ» (٣)؟ فَقَالَ مُعَاوِيَةُ: إِنَّ لَكَ حُكْمَكَ أبا عَبْدِ اللَّهِ إِنْ قَتَلَ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ. رُوِيَ لَا يَسْمَعُ النَّاسُ كَلَامَكَ. (٤)

وقعه صفين عن الزهري في وقائع اليوم الخامس من حرب صفين: خَرَجَ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ شَمْرُ بْنُ أَبِرْهَةَ بْنِ الصَّبَّاحِ الْحِمِيرِيُّ، فَلَحِقَ بِعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي نَاسٍ مِنْ قُرَاءِ أَهْلِ الشَّامِ، فَفَتَّ (٥) ذَلِكَ فِي عَضِدِ مُعَاوِيَةَ وَعَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ، وَقَالَ عَمْرٍو: يَا مُعَاوِيَةُ، إِنَّكَ تُرِيدُ أَنْ تُقَاتِلَ بِأَهْلِ الشَّامِ رَجُلًا لَهُ مِنَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَرَابَةٌ قَرِيبَةٌ، وَرَحِمٌ مَاسَّةٌ، وَقَدَّمَ فِي الْإِسْلَامِ لَا يُعْتَدُ أَحَدٌ بِمِثْلِهِ، وَنَجْدَةٌ فِي الْحَرْبِ لَمْ تَكُنْ لِأَحَدٍ مِنْ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَإِنَّهُ قَدْ سَارَ إِلَيْكَ بِأَصْحَابِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْمَعْدُودِينَ، وَفُرْسَانِهِمْ وَقُرَائِهِمْ وَأَشْرَافِهِمْ وَقُدَمَائِهِمْ فِي الْإِسْلَامِ، وَلَهُمْ فِي النَّفْسِ مَهَابَةٌ. (٦)

١- العكمان: عدلان يُشَدَّان على جانبي الهودج بثوب (لسان العرب: ج ١٢ ص ٤١٥ «عكم»).

٢- وقعه صفين: ص ٣٧؛ شرح نهج البلاغه: ج ٢ ص ٦٤ نحوه.

٣- الزخرف: ٧٥.

٤- وقعه صفين: ص ٢٣٧؛ شرح نهج البلاغه: ج ٥ ص ١٨٩.

٥- فت في ساعده: أضعفه وأوهنه (لسان العرب: ج ٢ ص ٦٥ «فت»).

٦- وقعه صفين: ص ٢٢٢؛ شرح نهج البلاغه: ج ٥ ص ١٨٠.

وقعه صَفَّین به نقل از عمر بن سعد : معاویه به عمرو گفت : ای ابو عبد الله ! من تو را به جنگ با این مردی که خدایش را عصیان کرده ، خلیفه را کشته ، فتنه بر پا ساخته ، جمع را پراکنده و رابطه خویشی را قطع کرده است ، فرا می خوانم. عمرو گفت : با کدام مرد؟ معاویه گفت : به جنگ با علی! عمرو گفت : سوگند به خداوند ای معاویه ، تو و علی ، همتا نیستید. تو هجرت ، سابقه ، صحابی بودن ، مبارزه ، فقه و دانش او را نداری. به خدا سوگند، وی با داشتن همه اینها ، از تیزی و جدیت ، بهره مندی و عنایت و آزمایش نیکوی الهی برخوردار است. اگر من تو را در جنگ با او همراهی کنم و خودت می دانی که در این کار ، چه خطر و ضرری وجود دارد ، چه چیزی برای من در نظر می گیری؟ گفت : نظر خودت چیست؟ گفت : پیشکشی مصر.

وقعه صَفَّین به نقل از ابو جعفر و زید بن حسن : معاویه از عمرو بن عاص خواست که سپاه شام را نظم ببخشد. عمرو گفت : به این شرط که اگر خدا علی بن ابی طالب را کشت و [حاکمیت بر] سرزمین ها برایت استوار گشت ، اختیار [تعیین حدود فرمانروایی ام را داشته باشم. معاویه گفت : آیا فرمانروایی ات بر مصر نیست؟ عمرو گفت : آیا مصر ، جایگزین بهشت می شود ، حال آن که کشتن پسر ابو طالب ، بهای عذاب آتشی است که «عذاب [از آنان تخفیف نمی یابد و آنها در آن جا نومیدند]؟ معاویه گفت : ای ابو عبد الله ! اگر پسر ابو طالب کشته شد ، اختیار تعیین منطقه فرمانروایی ات با خودت باشد. مواظب باش کسی سخنت را نشنود.

وقعه صَفَّین به نقل از زُهری ، در یادکردِ حوادث روز پنجم از جنگ صَفَّین : شمر بن ابرهه بن صباحِ حَمیری ، در این روز ، با گروهی از قاریان شام ، خارج شد و به جمع علی علیه السلام پیوست و این کار ، موجب ضعف معاویه و عمرو بن عاص شد. عمرو گفت : ای معاویه! آیا تو می خواهی با شامیان با مردی بجنگی که خویشاوندی نزدیک و خویشی پیوسته با محمد صلی الله علیه و آله داشت و در اسلام ، سابقه ای دارد که هیچ کس چون او نیست و برازندگی ای در جنگ دارد که هیچ کدام از یاران محمد صلی الله علیه و آله ، چنین نبودند و اکنون با شماری از یاران محمد صلی الله علیه و آله و جنگجویان ، قاریان قرآن ، اشراف و سابقه داران در اسلام از بین اصحاب ، به جنگ شما آمده است؛ کسانی که ابهتی در دل مردم دارند؟

وقعه صفين عن الجرجاني في ذكر حرب صفين وتسلط معاوية على الماء: فبقى أصحاب علي يوماً وليلة يوم الفرات بلا ماء، وقال رجل من السكون من أهل الشام...: فامنع القوم ماءكم ليس للقوم بقاء وإن يكن قليلاً فقال معاوية: الرأى ما تقول، ولكن عمرو لا- يدعنى. قال عمرو: حمل بينهم وبين الماء؛ فإن علينا لم يكن ليطمأ وأنت ريان، وفي يده أعنه الخيل وهو ينظر إلى الفرات حتى يشرب أو يموت، وأنت تعلم أنه الشجاع المطرق (١)، ومعه أهل العراق وأهل الحجاز، وقد سمعته أنا وأنت وهو يقول: لو استمكنت من أربعين رجلاً، فذكر أمرًا يعنى لو أن معى أربعين رجلاً- يوم فتش البيت يعنى بيت فاطمة عليها السلام. (٢)

وقعه صفين في ذكر طلب معاوية الشام من علي عليه السلام: قد رأيت أن أكتب إلى علي كتاباً أسأله الشام وهو الشئ الأول الذى ردنى عنه وألقى فى نفسه الشك والزيبه، فضحك عمرو بن العاص، ثم قال: أين أنت يا معاوية من خدعه علي؟ فقال: ألسنا بنى عبد مناف؟ قال: بلى، ولكن لهم الثبوة دونك، وإن شئت أن تكتب فكتب. فكتب معاوية إلى علي مع رجل من السكاسك (٣)... فلما انتهى كتاب معاوية إلى علي قرأه، ثم قال: العجب لمعاوية وكتابه، ثم دعا علي عليه السلام عبداً لله بن أبي رافع كاتبه فقال: أكتب... فلما أتى معاوية كتاب علي كتبه عن عمرو بن العاص أيما، ثم دعا بعد ذلك فأقرأه الكتاب فشمت به عمرو. ولم يكن أحد من قريش أشد تعظيماً لعلي عليه السلام من عمرو منذ يوم لقيه وضمه عنه. فقال عمرو بن العاص فيما كان أشار به على معاوية: ألا لله درك يابن هند ودر الأمرين لك الشهود أطمع لا أبا لك فى علي وقد قرع الحديد على الحديد وترجو أن تحيره بشك وترجو أن يهابك بالوعيد وقد كشف القناع وجر حرباً يشيب لهولها رأس الوليد له جأء (٤) مظلمة طحون فوارسها تلهب كالأسود يقول لها إذا دلفت إليه وقد ملت طعان القوم: عودى فإن وردت فأولها وروداً وإن صددت فليس بذى صيدود وما هى من أبى حسن بنكر وما هى من مسائك بالبعيد وقلت له مقاله مستكين ضعيف الركن منقطع الوريد دعن الشام حسبك يابن هند من السوءات والرأى الزهيد ولو أعطاكها ما أزددت عزاً ولا لك لو أجابك من مزيد ولم تكبر بهذا الرأى عوداً لركته ولا- ما دون عود فلما بلغ معاوية قول عمرو دعاه، فقال: يا عمرو، إننى قد أعلم ما أردت بهذا. قال: ما أردت؟ قال: أردت تفيل (٥) رأى وإعظام علي، وقد فضحك. قال: أمياً تفيل رأىك فقد كان، وأما إعظامى علينا فإنك بإعظامه أشد معرفه منى، ولكنك تطويه وأنا أنشره، وأما فضيحتى فلم يفتضح امرؤ لقي أباً حسن (٦).

١- من الطوق: القوه (لسان العرب: ج ١٠ ص ٢٢٣ «طوق»).

٢- وقعه صفين: ص ١٦٢؛ شرح نهج البلاغه: ج ٣ ص ٣١٩.

٣- السكاسك: حى من اليمن، أبوهم سكسك بن أشرس؛ من أقيال اليمن (لسان العرب: ج ١٠ ص ٤٤٢ «سكك»).

٤- كتيبه جأء: هى التى يعلاها لون السواد لكثرة الدروع (لسان العرب: ج ١٤ ص ١٢٧ «جأ»).

٥- قيل رأيه تفيلاً: أى ضعفه (لسان العرب: ج ١١ ص ٥٣٥ «فيل»).

٦- وقعه صفين: ص ٤٧٠ ٤٧٢؛ شرح نهج البلاغه: ج ١٥ ص ١٢٢ ١٢٤.

وقعه صَفَین به نقل از جرجانی ، در یاد کرد جنگ صفین و تسلط یافتن معاویه بر آب : یاران علی علیه السلام ، یک روز در کنار فرات ، بی آب ماندند. مردی از سَکُون ، از مردم شام سرود : آنان را از آب، باز دارید که پایداری آنان پایان یافته است و اگر مقاومتی هست ، اندک است. معاویه گفت : حرف تو درست است؛ اما عمرو مرا رها نمی کند. عمرو گفت : مانع بین آنان و آب را بردار. علی کسی نیست که تشنه بماند و تو سیراب باشی و در حالی که عنان اسب در دست اوست ، همچنان به فرات می نگرد تا از آن بنوشد و یا بمیرد ، و تو می دانی که او دلیری توانمند است و در کنارش عراقیان و حجازیان اند ، و من و تو شنیدیم که می گفت : «اگر چهل مرد می داشتم ،...» . [و عمرو] از داستان خانه فاطمه علیها السلام یاد کرد که علی علیه السلام در روزی که خانه اش مورد تفتیش قرار گرفت ، فرمود : «اگر من چهل مرد می داشتم ، ...» .

وقعه صَفَین در یاد کرد درخواست معاویه از علی علیه السلام در مورد حاکمیت شام : به نظر رسید که نامه ای به علی بنویسم و حاکمیت شام را که اولین چیزی بود که مرا از آن بازداشت ، درخواست کنم و در دلش شک و تردید ، ایجاد کنم. عمرو عاص خندید و گفت : ای معاویه! تو را چه به گول زدن علی؟! معاویه گفت : مگر ما هر دو از فرزندان عبد مناف نیستیم؟ عمرو گفت : آری؛ اما پیامبری ، از آنان بود ، نه تو. با این حال ، اگر می خواهی بنویسی ، بنویس. معاویه نامه ای به علی علیه السلام و به وسیله مردی از قبیله سکاسک فرستاد ... وقتی نامه معاویه به علی علیه السلام رسید و آن را خواند ، فرمود : «شگفتا از معاویه و نامه اش!». آن گاه ، علی علیه السلام عبید الله بن ابی رافع را خواست و فرمود : «بنویس...». وقتی نامه علی علیه السلام به معاویه رسید ، چند روزی آن را از عمرو عاص پنهان داشت و آن گاه ، وی را خواست و نامه را برای وی خواند و عمرو را به خاطر نامه ، سرزنش کرد . از روزی که علی علیه السلام با عمرو رو به رو شد و از وی [که برای نجات خویش کشف عورت کرده بود] درگذشت ، در بین قریش ، هیچ کس مثل عمرو ، علی علیه السلام را بزرگ نمی شمرد. عمرو بن عاص ، در بین کنایه هایی که [با شعر] به معاویه می زد ، گفت : پسر هند! خدا خیرت دهد و توصیه دهندگان حاضر را. ای بی پدر! آیا در علی طمع کردی در این هنگامه که آهن بر آهن فرود می آید؟! و امیدواری که با تردید ، او را متحیر کنی و امید می ورزی که با تهدید ، از تو بترسد؟ حال آن که نقاب برداشته و جنگی را به راه انداخته است که از ترس آن ، موی سر نوزاد ، سفید شده است. او را سپاه انبوه و درهم کوبنده ای است که چابک سواران آن ، چون شیران ، نعره می زنند. و چون به سویش باز می گردند و جنگجویان ، از ضربه ها خسته شده اند ، می گوید : باز گردید. اگر سپاه ، وارد جنگ شود، او اولین کسی است که وارد می شود و اگر روی گرداند ، او رویگردان نیست. این از ابو الحسن ، ناشناخته نیست و از بدی های تو دور نیست. تو به او سخنی گفتی ، چون شخص بیچاره ناتوان و شیرازه گسیخته. شام را فرو گذار. برای تو کافی است ای پسر هند بدی ها و نابخردی هایت . و اگر آن را به تو بدهد ، عزت تو افزون نمی شود و تو عزتی نداری ، حتی اگر بیشتر از شام هم به تو بدهد. با این اندیشه پست تو ، چوبی و کم تر از چوبی هم نمی شکنند. وقتی سخن عمرو به معاویه رسید ، وی را خواست و گفت : ای عمرو! من می دانم که منظور تو از این اشعار چیست. گفت : منظورم چیست؟ گفت : می خواهی اراده مرا سست کنی و علی را بزرگ داری که تو را مفتضح ساخت (اشاره به حمله علی علیه السلام و کشف عورت عمرو از ترس مرگ). عمرو گفت : اما سستی اراده تو چیزی است که هست؛ اما بزرگ شمردن علی ، تو نسبت به بزرگی او بیشتر از من می دانی ، ولی تو مخفی نگه می داری و من آشکار می کنم؛ و اما رسوا شدن من ، کسی که با ابو الحسن رو به رو شود ، رسوا

نمی شود.

الأمالي للطوسي عن محمد بن إسحاق الحضرمي: استأذن عمرو بن العاص على معاوية بن أبي سفيان، فلما دخل عليه استضحك معاوية، فقال له عمرو: ما أضحكك يا أمير المؤمنين! أدام الله سرورك؟ قال: ذكرت ابن أبي طالب وقد غشيتك بسيفه فاتقته ووليت. فقال: أتشمت بي يا معاوية؟! وأعجب من هذا يوم دعاك إلى البراز فالتمع لونك، وأطت أضلاعك، وانتفخ منخرك، والله لو بارزته لأوجع قذالك (١)، وأيتم عيالكم، وبزك سلطانك. وأنشأ عمرو يقول: معاوي لا تشمت بفارس بهمه لقي فارسا لا تعله الفوارس معاوي لو أبصرت في الحرب مقبلا- أبا حسن يهوى دعتك الوسوس وأيقنت أن الموت حق وأنه لنفسك إن لم تمعن الرخص خالس دعاك فضيمت دونه الأذن أذرعا ونفسك قد ضاقت عليها الأمالس أتشمت بي إذ نالني حد روجه وعصصني ناب من الحرب ناهس فأني امرئ لاقاه لم يلق شلوه بمعتك تسفى عليه الروامس أبي الله إلا أنه ليت غابه أبو أشبل تهدي إليه الفرائس فإن كنت في شك فأرهب (٢) عجاجه وإلا فتلك الترهات (٣) البسابس فقال معاوية: مهلاً يا أبا عبد الله، ولا كل هذا. قال: أنت استدعيت (٤).

١- القذال: جماع مؤخر الرأس من الإنسان والفرس (لسان العرب: ج ١١ ص ٥٥٣ «قذل»).

٢- الرهج: الغبار (لسان العرب: ج ٢ ص ٢٨٤ «رهج»).

٣- الترهات: الأباطيل (لسان العرب: ج ١٣ ص ٤٨٠ «تره»).

٤- الأمالي للطوسي: ص ١٣٤ ح ٢١٧، بشاره المصطفى: ص ٢٧٠ وراجع وقعه صفين: ص ٤٧٣.

الأمالی ، طوسی به نقل از محمد بن اسحاق حَضَرَمی : عمرو بن عاص از معاویه اذن ورود خواست. وقتی وارد شد ، معاویه ، شروع به خندیدن کرد. عمرو گفت : ای امیر مؤمنان! چرا می خندی؟ خداوند ، تو را همواره شادمان بدارد! گفت : یاد علی بن ابی طالب افتادم که با شمشیرش بر سر تو آمد و از او ترسیدی و فرار کردی. عمرو گفت : ای معاویه! آیا مرا سرزنش می کنی؟ شگفت تر از این، روزی است که تو را برای هماوردی خواست و رنگ تو پرید ، دلت به تاپ تاپ افتاد و سوراخ بینی ات گشاد شد. سوگند به خدا ، اگر هماوردی می کردی ، گردنت به درد می آمد ، کسانت یتیم می شدند و حکومتت بر باد می رفت. و عمرو ، شروع به خواندن این شعر کرد : معاویه ! جنگجوی شجاع را به این خاطر ، سرزنش مکن که با جنگجویی که جنگجویان بر او برتری نمی یابند، روبه رو شده است. معاویه! اگر ابو الحسن را رو در رو در جنگ ببینی وسوسه ها ، زیرکی ات را سست خواهند کرد. و یقین می کنی که مرگ ، حق است و اگر نگریزی ، چنگ در جانت می افکند. تو را می خواند و در چند قدمی او گوش ، گر می شود و درخشش شمشیر ، نَفَسْت را به تنگنا می اندازد. آیا مرا سرزنش می کنی ، به هنگامی که نوک نیزه اش به من رسید / و منقار جنگ ، مرا در خود گرفت؟ کدامین مرد با او رو به رو شد که تکه های بدن خویش را ندید در میدان جنگ ، در حالی که گرد و غبار گور بر او می وزید؟ خدا ، او را جز شیر بیشه نخواست است شیر نری که شکارها به او هدیه شده است. اگر در تردیدی، گرد و غبار به راه بینداز [و به وی حمله کن] و گرنه ، این حرف ها بیهوده است. معاویه گفت : آرام باش ، ای ابو عبد الله ! این حرف ها را رها کن. عمرو گفت : تو این را پیش کشیدی.

المناقب لابن شهر آشوب: لَمَّا نَعِيَ بِقَتْلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ دَخَلَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ عَلَى مُعَاوِيَةَ مُبَشِّرًا فَقَالَ: إِنَّ الْأَسَدَ الْمُفْتَرِشَ ذِرَاعِيهِ بِالْعِرَاقِ لَأَقَى شَعُوبَهُ، فَقَالَ مُعَاوِيَةُ: قُلْ لِلْأَرَانِبِ تَرْبَعٌ حَيْثُ مَا سَلَكَتْ وَلِلظَّبَاءِ بِلَا خَوْفٍ وَلَا حَذَرٍ (١).

نفحات الأزهار: قَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَعْقُوبَ الْهَمْدَانِيُّ الْيَمَنِيُّ: رُوِيَ أَنَّ مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ قَالَ يَوْمًا لِجُلَسَائِهِ: مَنْ قَالَ فِي عَلِيِّ مَا فِيهِ فَلَهُ الْبَدْرَةُ (٢)؟ فَقَالَ كُلُّ مَنْهُمْ كَلَامًا غَيْرَ مُوَافِقٍ مِنْ شَتْمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَّا عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ؛ فَإِنَّهُ قَالَ آيَاتَا اعْتَقَدَهَا وَخَالَفَهَا بِفِعَالِهِ: بِأَلِ مُحَمَّدٍ عُرِفَ الصَّوَابُ وَفِي آيَاتِهِمْ نَزَلَ الْكِتَابُ وَهُمْ حُجَّجُ الْإِلَهِ عَلَى الْبَرَايَا بِهِمْ وَبِحَدِّدِهِمْ لَا يُسْتَرَابُ وَلَا سَيِّمًا أَبِي حَسَنٍ عَلِيٍّ لَهُ فِي الْمَجْدِ مَرْتَبَةٌ تُهَابُ إِذَا طَلَبْتَ صَوَارِمَهُمْ نُفُوسًا فَلَيْسَ بِهَا سِوَى نَعَمِ جَوَابُ طَعَامِ حُسَامِهِ مُهَجُّ الْأَعَادِي وَفِيضُ دَمِ الرَّقَابِ لَهَا شَرَابٌ وَضَرْبَتُهُ كَيْبَعَتُهُ بِحُمِّ مَعَاقِدِهَا مِنَ النَّاسِ الرَّقَابُ إِذَا لَمْ تَبْرَأْ مِنْ أَعْدَائِهِ عَلِيٌّ فَمَا لَكَ فِي مَحَبَّتِهِ ثَوَابٌ هِيَ الْبِكَاةُ فِي الْمِحْرَابِ لَيْلًا هُوَ الضَّحَاكُ إِنْ آنَ الضَّرَابُ هُوَ النَّبِيُّ الْعَظِيمُ وَفُلُكُ نُوْحٌ وَبَابُ اللَّهِ وَانْقَطَعَ الْجَوَابُ فَأَعْطَاهُ مُعَاوِيَةُ الْبَدْرَةَ وَحَرَّمَ الْآخَرِينَ (٣). (٤).

- ١- المناقب لابن شهر آشوب: ج ٢ ص ٨٥، بحار الأنوار: ج ٤١ ص ٦٩ ح ٢.
- ٢- البدره: كيس فيه ألف أو عشرة آلاف (لسان العرب: ج ٤ ص ٤٩ «بدر»).
- ٣- ونسب البعض هذه الأبيات إلى الناشئ الصغير. راجع الغدير: ج ٤ ص ٢٧.
- ٤- نفحات الأزهار: ج ٤ ص ٢٠٢.

المناقب ، ابن شهر آشوب : وقتی خبر کشته شدن علی علیه السلام اعلام شد ، عمرو بن عاص بر معاویه وارد شد ، بشارت داد و گفت : شیر درنده ای که پنجه هایش را بر عراق گسترده بود ، مرگ را دریافت. معاویه گفت : به خرگوش بگویند که هر جا که می خواهد ، بچرد و به آهو [بگویند] که بدون ترس و وا همه [بچرد].

نفحات الأزهار : ابو محمد حسن بن احمد بن یعقوب همدانی یمنی گفت : گزارش شده که روزی معاویه بن ابی سفیان به هم نشینانش گفت : هر کس علی را آن گونه که بود ، توصیف کند ، کیسه ای [حاوی هزار و یا ده هزار سکه] از آن او خواهد بود. هر کدام سخنی نادرست در ناسزای امیر مؤمنان گفتند ، جز عمرو عاص که اشعاری سرود که بدان معتقد بود (گرچه با رفتارش بر خلاف آن ، عمل کرد) : درستی ، با آل محمد صلی الله علیه و آله شناخته شد و قرآن در خانه های آنان ، نازل شد. آنان ، حجت های خدایی بر مردم اند و به آنان و جدشان ، شکی نیست. بویژه ابو الحسن علی که در بزرگی ، جایگاهی با هیبت دارد. هر گاه شمشیرهای آنان ، جان هایی را بخواهد جز پاسخ « آری » در برابرش نیست. غذای شمشیرش مرگ دشمنان است و جریان خون گردن ها ، نوشیدنی آن. جای ضربه او همچون [جایگاه] بیعتش در خُم گردن های مردم است. اگر از دشمنان علی براثت نجویی در دوستی او ثوابی نصیبت نیست. اوست که شب ها در دل محراب ، بسیار گریان است و آن گاه که جنگ پیش آید ، بسیار خندان . او خبر بزرگ و کشتی نوح است و باب خداوند و پایان پاسخ. معاویه ، کیسه را به او داد و دیگران را محروم کرد (۱) .

۱- گروهی این قصیده را به ناشی صغیر نسبت داده اند . (ر . ک : الغدیر : ج ۴ ص ۲۷) .

٨ / ٣ مروانُ بنُ الحَكَمِ مَوْقِعَهُ صَفِينِ عَن مَرَوَانَ: أَمَّا وَاللَّهِ لَوْلَا مَا كَانَ مِنِّي يَوْمَ الدَّارِ مَعَ عُثْمَانَ وَمَشْهَدِي بِالْبَصْرَةِ لَكَانَ مِنِّي فِي عَلِيٍّ رَأْيٌ كَانَ يَكْفِي أَمْرًا ذَا حَسَبٍ وَدِينٍ ، وَلَكِنَّ وَلَعَلَّ! (١)

المناقب لابن شهر آشوب: قال معاوية يوم صفين: أريد منكم والله أن تشجروه بالرمح فتريحوا العباد والبلاد منه. قال مروان: والله لقد ثقلنا عليك يا معاوية، إذ كنت تأمرنا بقتل حية الوادي والأسد العادي، ونهض مغضبا، فأنشأ الوليد بن عقبة: يقول لنا معاوية بن حرب أما فيكم لو أتركم طلوب يشد على أبي حسن علي بأسم لا تهجنه الكعوب فقلت له أ تلعب يا ابن هند فإنك بيننا رجل غريب تأمرنا بحية بطن واد يتأخ لنا به أسد مهيب كأن الخلق لما عاينوه خلال النقع ليس لهم قلوب فقال عمرؤ: والله ما يعير أحد بفراره من علي بن أبي طالب. (٢)

١- وقعه صفين: ص ٤٦٣؛ شرح نهج البلاغه: ج ٨ ص ٩٨ وفيه «إلى علي عليه السلام في أيام عثمان» بدل «يوم الدار مع عثمان».

٢- المناقب لابن شهر آشوب: ج ٢ ص ٨٥، بحار الأنوار: ج ٤١ ص ٦٨ ح ٢ وراجع المناقب للخوارزمي: ص ٢٣٥.

۸ / ۳ مروان بن حکم

۸ / ۳ مروان بن حکم موقعه صَفَّین به نقل از مروان: اگر آنچه که در روز محاصره عثمان برایم پیش آمد و حضورم در بصره [در جنگ جمل] نبود، درباره علی نظری داشتم که برای انسان با اصل و دین، بسنده بود، اما چه باید کرد؟!

المناقب، ابن شهر آشوب: معاویه در جنگ صفین گفت: سوگند به خدا، از شما می خواهم که او (علی علیه السلام) را با نیزه ها، سوراخ سوراخ کنید تا شهرها و مردم، از او در آسایش شوند! مروان گفت: ای معاویه! به خدا سوگند [گویی] باری گران بر تو هستیم که به ما فرمان کشتن اژدهای وادی و شیری یورش کننده را می دهی. آن گاه خشمگین برخاست و ولید بن عقبه، این شعر را خواند: معاویه بن حرب به ما می گوید: آیا بین شما کسی نیست که در پی دشمنانتان باشد؟ که بر ابو الحسن حمله ور شود با نیزه ای که دختران نورسیده بر آن عیب نگیرند؟ به او گفتم: آیا شوخی می کنی، ای پسر هند؟ تو در بین ما مرد شگفتی هستی. آیا به ما فرمان حمله می دهی بر اژدهای درون صحرائی که شیری ترسناک در آن می خرامد؟ آن که مردم، هرگاه او را ببینند در کنار چشمه، دل در کالبدشان نمی ماند. عمرو عاص گفت: به خدا، هیچ کس با فرار کردن از میدان علی بن ابی طالب، مورد سرزنش قرار نمی گیرد.

شرح نهج البلاغه عن ابن أبي سيف: خَطَبَ مَرَوَانُ وَالْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَالِسًا فَنَالَ مِنْ عَلِيٍّ ، فَقَالَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَيْلَكَ يَا مَرَوَانُ !! أَهَذَا الَّذِي تَشْتُمُ شَرُّ النَّاسِ ؟ قَالَ : لَا ، وَلَكِنَّهُ خَيْرُ النَّاسِ . (١)

٨ / ٤ عبد الرحمن بن خالد بن الوليد وقعه صفين عن الشعبي: ذَكَرَ مُعَاوِيَةَ يَوْمًا صَفِيْنًا ... ثُمَّ قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ خَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ : أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ رَأَيْتُنَا يَوْمًا مِنَ الْأَيَّامِ وَقَدْ غَشَيْنَا ثُعْبَانًا مِثْلَ الطُّودِ (٢) الْأَرَعْنَ قَدْ أَثَارَ قَسَطًا (٣) حَالَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْأَفْقِ ، وَهُوَ عَلَى أَدْهَمَ شَائِلٍ ، يَضْرِبُهُمْ بِسَيْفِهِ ضَرْبَ غَرَائِبِ الْإِبِلِ ، كَاشِرًا عَنْ أَنْبَاهِهِ كَشَرَ الْمُخْدِرِ (٤) الْحَرْبِ . فَقَالَ مُعَاوِيَةُ : وَاللَّهِ إِنَّهُ كَانَ يُجَالِدُ وَيُقَاتِلُ عَنْ تَرِهِ (٥) لَهُ وَعَلَيْهِ ، أَرَاهُ يَعْنِي عَلَيْنًا . (٦)

١- شرح نهج البلاغه : ج ١٣ ص ٢٢٠ .

٢- الطُّودُ : الجبل (النهاية : ج ٣ ص ١٤١ «طود»).

٣- الْقَسَطُ : الغبار الساطع (لسان العرب : ج ١١ ص ٥٥٧ «قسطل»).

٤- الْمُخْدِرُ : الذى اتَّخَذَ الْأَجْمَةَ خِدْرًا (لسان العرب : ج ٤ ص ٢٣١ «خدر»).

٥- التَّرَةُ : الثَّارُ (مجمع البحرين : ج ٣ ص ١٩٠٣ «وتر»).

٦- وقعه صفين : ص ٣٨٧ ؛ شرح نهج البلاغه : ج ٨ ص ٥٣ .

۸ / ۴ عبد الرحمان بن خالد بن ولید

شرح نهج البلاغه به نقل از ابن ابی سیف : مروان، سخترانی می کرد و در حالی که حسن علیه السلام نشسته بود ، در سخترانی اش به علی علیه السلام بد گفت . [امام] حسن علیه السلام فرمود : «وای بر تو، ای مروان! آیا این فردی که بدش را می گویی ، بدترین مردم است؟!». گفت : نه ، بلکه بهترین مردم است.

۸ / ۴ عبد الرحمان بن خالد بن ولید و قعه صفین به نقل از شعبی : روزی معاویه از صفین یاد کرد ... عبد الرحمان بن خالد ابن ولید گفت : سوگند به خدا، روزی از روزگار ما را دیدی که ازدهایی چون کوهی عظیم و بلند، ما را فرا گرفته بود و غباری به پا کرده بود که بین ما و افق را پوشانده بود و او بر اسب سیاه چابک ، نشسته بود و با شمشیر خود ، چون زدن به شتر بیگانه ، می زد و دندان هایش را چون کمین کننده در بیشه ، برای جنگ نشان می داد. معاویه گفت : سوگند به خدا، او تلاش می کرد و می جنگید ، در حمایت از خون هایی که برای او یا علیه او ریخته می شد. [راوی می گوید :] مرادشان ، علی علیه السلام بود.

٨ / ٥ الوليد بن عبد الملك لإرشاد: قال الوليد بن عبد الملك لبيته يوماً: يا بني عليك بالدين، فإني لم أر الدين بنى شيئاً فهدمته الدنيا، ورأيت الدنيا قد بنت بُياناً هدمه الدين. ما زلت أسمع أصحابنا وأهلنا يسبون علي بن أبي طالب ويدفنون فضائله، ويحملون الناس على شتمانه، فلا يزيد ذلك من القلوب إلّا قرباً، ويجتهدون في تقريبهم من نفوس الخلق فلا يزيدهم ذلك إلّا بُعداً. (١)

٨ / ٦ عبد العزيز بن مروان الكامل في التاريخ عن عمر بن عبد العزيز: كان أبي إذا خطب فنال من علي رضي الله عنهما جليج، فقلت: يا أبة، إنك تمضي في خطبتك، فإذا أتيت علي ذكر علي عرفت منك تفصييراً! قال: أوفطنت لذلك؟ قلت: نعم، فقال: يا بُني، إن الذين حولنا لو يعلمون من علي ما نعلمم تفرقوا عنا إلى أولاده. (٢)

١- الإرشاد: ج ١ ص ٣١٠، بحار الأنوار: ج ٤٢ ص ١٩ ح ٦.

٢- الكامل في التاريخ: ج ٣ ص ٢٥٦.

۸ / ۵ ولید بن عبد الملک**۸ / ۶ عبدالعزیز بن مروان**

۸ / ۵ ولید بن عبد الملک الارشاد: ولید بن عبد الملک ، روزی به پسرانش گفت : بر شما باد دینداری! من چیزی را ندیدم که دین، ایجاد کند و دنیا ، آن را نابود سازد؛ ولی دیدم که دنیا بنایی بر پا کرده است ، ولی دین ، آن را نابود ساخته است. همواره می شنوم که یاران و خاندان ما ، علی بن ابی طالب را بد می گویند و فضایل او را پوشیده می دارند و مردم را به دشمنی با او و او می دارند؛ ولی این کارها برای او جز نزدیکی بیشتر به دل ها ایجاد نمی کنند و آنان (یاران و خاندان ما) تلاش می کنند که در دل مردم جای گیرند و این تلاش ، جز موجب دوری آنها از دل مردم نمی گردد.

۸ / ۶ عبدالعزیز بن مروان الکامل فی التاریخ به نقل از عمر بن عبد العزیز : پدرم وقتی سخنرانی می کرد و می خواست به علی بد بگوید ، به لکنت می افتاد. گفتم : ای پدر! تو در سخنرانی ، خوب پیش می روی ؛ ولی هنگامی که از علی یاد می کنی ، می بینم که کم می آوری. گفت : آیا این را فهمیده ای؟ گفتم : آری. گفت : پسرم! اگر کسانی که در اطراف ما هستند ، چیزهایی را که ما از علی می دانیم ، بدانند ، از نزد ما متفرق می شوند و به سراغ فرزندان او می روند.

شرح نهج البلاغه عن عمر بن عبد العزيز: كَانَ أَبِي يَخْطُبُ فَلَا يَزَالُ مُسْتَمِرًّا فِي خُطْبَتِهِ ، حَتَّى إِذَا صَارَ إِلَى ذِكْرِ عَلِيٍّ وَسَيِّبِهِ تَقَطَّعَ لِسَانَهُ ، وَاصْفَرَ وَجْهَهُ ، وَتَغَيَّرَتْ حَالُهُ ، فَقُلْتُ لَهُ فِي ذَلِكَ ، فَقَالَ : أَوْقَدَ فَطَنْتَ لِتَمْدِكَ ؟ إِنَّ هَؤُلَاءِ لَوْ يَعْلَمُونَ مِنْ عَلِيٍّ مَا يَعْلَمُهُ أَبُوكَ مَا تَبَعْنَا مِنْهُمْ رَجُلٌ . (١)

راجع: ج ١٢ ص ٥٦٤ (رفع السب عنه) .

٨ / ٧ عمرة بنت عبد والمستدرک علی الصحیحین عن عاصم بن عمر بن قتاده: لَمَّا قَتَلَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمُ ابْنَ عَبْدِ وَدَّ أَنْشَأَتْ أُخْتُهُ عَمْرَةَ بِنْتُ عَبْدِ وَدَّ تَرْتِيهِ ، فَقَالَتْ : لَوْ كَانَ قَاتِلُ عَمْرٍو غَيْرَ قَاتِلِهِ بِكَيْتِهِ مَا أَقَامَ (٢) الرُّوحُ فِي جَسَدِي لَكِنَّ قَاتِلَهُ مَنْ لَا يُعَابُ بِهِ وَكَانَ يُدْعَى قَدِيمًا بِيَضَةِ الْبَلَدِ (٣)

شرح نهج البلاغه: قَالَتْ أُخْتُ عَمْرٍو بِنْتُ عَبْدِ وَدَّ تَرْتِيهِ : لَوْ كَانَ قَاتِلُ عَمْرٍو غَيْرَ قَاتِلِهِ بِكَيْتِهِ أَبَدًا مَا دُمْتُ فِي الْأَبَدِ لَكِنَّ قَاتِلَهُ مَنْ لَا نَظِيرَ لَهُ وَكَانَ يُدْعَى أَبُوهُ بِيَضَةِ الْبَلَدِ (٤)

١- شرح نهج البلاغه: ج ١٣ ص ٢٢١ .

٢- في المصدر: «قام»، والصحيح ما أثبتناه .

٣- المستدرک علی الصحیحین: ج ٣ ص ٣٦ ح ٤٣٣٠ وراجع بحار الأنوار: ج ٢٠ ص ٢٦٠ .

٤- شرح نهج البلاغه: ج ١ ص ٢٠ .

۸ / ۷ عَمْرَه دختر عبد وُد

شرح نهج البلاغه به نقل از عمر بن عبد العزيز: پدرم سخترانی می کرد و در سخترانی خود، خوب پیش می رفت. هرگاه به یاد کرد علی و بدگویی از او می رسید، زبانش بند می آمد، رنگش زرد می شد و حالش دگرگون می گشت. در این باره با او صحبت کردم. گفت: آیا این موضوع را متوجه شده ای؟ این مردم اگر آنچه را که پدرت درباره علی می داند، می دانستند، حتی یک نفر از آنان از ما پیروی نمی کرد.

ر. ک: ج ۱۲ ص ۵۶۵ (برداشته شدن دشنامگویی به امام).

۸ / ۷ عَمْرَه دختر عبد وُدالمستدرک علی الصحیحین به نقل از عاصم بن عمر بن قتاده: هنگامی که علی بن ابی طالب علیه السلام، عمرو بن عبد وُد را کشت، خواهرش عَمْرَه دختر عبد وُد، در سوگش چنین سرود: اگر کشنده عمرو، غیر از کشنده کنونی اش بود تا زمانی که جان در بدن داشتم، می گریستم. اما قاتلش کسی است که بر او عیب گرفته نمی شود و از دیر باز، به «بزرگ شهر»، نام آور است.

شرح نهج البلاغه: خواهر عمرو بن عبد وُد، وی را چنین مرثیه گفت: اگر کشنده عمرو غیر از کشنده کنونی اش بود همواره تا بودم، برایش می گریستم. اما کشنده او بی همانند است و از پدرش با عنوان «بزرگ شهر» یاد می شد.

الفصل التاسع: على عن لسان الأعيان ٩ / ابن أبي الحديد (١) شرح نهج البلاغه: إنَّه عليه السلام كانَ أولى بالأمرِ وأحقَّ ، لا على وجه النَّصِّ بل على وجه الأفضليَّة ؛ فإنَّه أفضلُ البشْرِ بعدَ رسولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله ، وأحقُّ بالخلافه من جميع المسلمين .
(٢)

شرح نهج البلاغه: ما أقولُ في رجلٍ أقرَّ له أعداؤه وخصومه بالفضلِ ، ولم يمكنهم جحد مناقبه ، ولا كتمان فضائله ، فقد علمت أنَّه استولى بنو أميَّة على سُلطانِ الإسلامِ في شرقِ الأرضِ وغربها ، واجتهدوا بكلِّ حيلةٍ في إطفاءِ نورهِ والتَّحريضِ عليه ، ووضع المعايِبِ والمثالبِ له ، ولعنوه على جميع المنابرِ ، وتوعَّدوا مادحيه ، بل حبسوهم وقتلوهم ، ومنعوا من روايته حديثٍ يتضمَّن له فضيلته ، أو يرفع له ذكرا ، حتَّى حطَّروا أن يُسمي أحدٌ باسمه ، فما زاده ذلك إلا رفعةً وسُموًا ، وكان كالمسكِ كُلِّما شتر انتشر عرْفُه ، وكلِّما كُتِمَ تَضَوَّعَ نشره ، وكالشمسِ لا تُستترُّ بالزَّح ، وكضوءِ النَّهارِ إن حُجبت عنه عينٌ واحده أدركته عيونٌ كثيرة . وما أقولُ في رجلٍ تُعزى إليه كلُّ فضيله ، وتنتهى إليه كلُّ فرقه ، وتتجاذبه كلُّ طائفةٍ ، فهو رئيسُ الفضائلِ وينبوعها ، وأبو عُذرِها ، وسابقُ مضمارها ، ومُجلى حليتها ، كلُّ من بزغ فيها بعده فمِنه أخذ ، وله اقتفى ، وعلى مثاله احتدى . (٣)

١- هو عز الدين أبو حامد ابن هبه الله بن محمَّد بن محمَّد بن الحسين بن أبي الحديد المدائني : أحد جهابذه العلماء وأثبات المؤرِّخين ، ممَّن نجم في العصر العبَّاسي الثاني ، أزهى العصور الإسلاميَّة إنتاجا وتأليفا . وكان فقيها أصوليا ، وله في ذلك مصنَّفات معروفة مشهوره ، وكان متكلمًا جدليًا نظارًا ، اصطنع مذهب الاعتزال ، وعلى أساسه جادل وناظر ، وحاج وناقش ، وله مع الأشعري والغزالي والرازي كتب ومواقف . وكان أدبيا متضلعا في فنون الأدب ، متقنا لعلوم اللسان . وكان شاعرا عذب المورِد ، مشرق المعنى ، كما كان كاتبًا بديع الإنشاء ، حسن الترسُّل ، ناصع البيان ، وله مصنَّفات كثيرة . ولد بالمدائن ونشأ بها وتلقَّى عن شيوخها ، ودرس المذاهب الكلاميَّة فيها ، ثم مال إلى مذهب الاعتزال ، وتوفِّي سنة ٦٥٦ أو ٦٥٥ ق (راجع شرح نهج البلاغه : المقدِّمه ص ١٣ ، سير أعلام النبلاء : ج ٢٣ ص ٣٧٢ الرقم ٢٦٥) .

٢- شرح نهج البلاغه : ج ١ ص ١٤٠ .

٣- شرح نهج البلاغه : ج ١ ص ١٦ .

فصل نهم: علی از زبان بزرگان

۹ / ابن ابی الحدید

فصل نهم: علی از زبان بزرگان ۹ / ابن ابی الحدید (۱) شرح نهج البلاغه: او به حکومت، سزاوارتر و شایسته تر بود، نه به خاطر نص (حکمی از خدا یا پیامبر خدا)، بلکه به خاطر برتری اش؛ چون او پس از پیامبر خدا، برترین بشر است و از همه مسلمانان، به خلافت مُحق تر. (۲)

شرح نهج البلاغه: چه بگویم درباره مردی که دشمنان و کینه توزانش به فضلش اقرار کردند و نتوانستند مناقبش را انکار کنند و فضایلش را پنهان دارند؟ می دانی که بنی امیه در شرق و غرب زمین، حاکمیت اسلامی را به دست گرفتند و با همه حيله ها برای خاموش کردن نور او، برانگیختن مردم علیه او، و جعل عیب و بدی بر او کوشیدند و در همه منابر به لعنش پرداختند و ستایش کنندگانش را تهدید کردند؛ بلکه زندانی کردند و کشتند و مانع از نقل هر روایتی که فضیلتی برای او داشت و یا نام او را بلند می ساخت، شدند و حتی از این که کسی فرزند خویش را به نام او بنامد، برحذر داشتند؛ اما همه اینها جز باعث بلندی و برتری نامش نشد. او چون مُشک بود که هر چه عطرش را مخفی دارند، پراکنده می شود، و هر چه پنهانش کنند، بیشتر گسترش می یابد، و چون خورشید است که با کف دست، پوشیده نمی گردد، و چون روشنایی روز است که اگر چشمی از دیدن آن بازماند، چشم های بسیاری او را می بینند. چه بگویم درباره مردی که هر فضیلتی به او منسوب است و هر گروهی به او متتهی می شود و هر طایفه ای او را به سوی خود می کشاند؟ او سرآمد فضیلت و سرچشمه و صاحب آن و پیشتاز میدان مسابقه آن است و تجلی کننده در میدان یگه تازی است. هر کس در این میدان چیزی دارد، از او گرفته است و به او اقتدا کرده و به شکل او گام زده است.

۱- وی عز الدین ابو حامد، پسر هبه الله بن محمد، از فرزندان ابو الحدید مدائنی، یکی از علمای بزرگ و از دقیق ترین مورخان است، از کسانی که در عصر دوم عباسی (درخشان ترین عصر اسلامی از نظر دستاورد و تألیف)، خوش درخشید. وی فقیهی اصولی بود و در این زمینه، آثار مشهوری دارد و متکلمی مباحثه گر و مناظره کننده بود. مذهب اعتزال را پذیرفت و بر پایه آن، مباحثه و مناظره کرد و به نقد و مناقشه پرداخت. او کتاب هایی در مناظره با اشعری، غزالی و رازی دارد. وی ادیبی متخصص در انواع فنون ادب و نیز در زبان عربی، استوار بود. شاعری شیرین سخن و شعرش خوش معنا بود. همچنین ادیبی خوش نگار، خوش انشا و خوش بیان بود و در این حوزه ها، آثار فراوانی دارد. در مدائن به دنیا آمد و در همان جا بزرگ شد و از شیوخ آن جا درس آموخت و مباحث کلامی را در همان جا آموزش دید و آن گاه به مذهب معتزله روی آورد و در سال ۶۵۶ یا ۶۵۵ ه، در گذشت (ر. ک: شرح نهج البلاغه: مقدمه، ص ۱۳، سیر أعلام النبلاء: ج ۲۳ ص ۳۷۲ ش ۲۶۵).

۲- ابن ابی الحدید در این سخن، بر افضلیت و احقیق علی علیه السلام برای خلافت، تأکید می کند که البته سخنی بجاست

؛ گرچه آن حضرت بر پایه اعتقادات شیعه ، بر اساس نص به خلافت ، منصوب گشته است .

شرح نهج البلاغه في ذيل الخطبه الثانيه : إن قيل : ما معنى قوله عليه السلام : «لا يُقاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ مِنْ هَذِهِ الْأَمَّةِ أَحَدٌ ، وَلَا يُسَوَّى بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ أَبَدًا» ؟ قيل : لا شُبّهَهُ أَنَّ الْمُنْعَمَ أَعْلَى وَأَشْرَفَ مِنَ الْمُنْعَمِ عَلَيْهِ ، وَلَا رَيْبَ أَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَهْلَهُ الْأَدْنَى مِنْ بَنِي هَاشِمٍ لَا سِوَمَا عَلَيْنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْعَمُوا عَلَى الْخَلْقِ كَافَّةً بِنِعْمِهِ لَا يُتَعَدَّرُ قَدْرُهَا ؛ وَهِيَ الدُّعَاءُ إِلَى الْإِسْلَامِ وَالْهُدَايَةُ إِلَيْهِ ، فَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَإِنْ كَانَ هَدَى الْخَلْقَ بِالْدُّعْوَةِ الَّتِي قَامَ بِهَا بِلِسَانِهِ وَيَدِهِ ، وَنُصِرَهُ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ بِمَلَائِكَتِهِ وَتَأْيِيدِهِ ، وَهُوَ السَّيِّدُ الْمَتَّبِعُ ، وَالْمُصْطَفَى الْمُنْتَجَبُ الْوَاجِبُ الطَّاعَةِ ، إِلَّا أَنَّ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْهُدَايَةِ أَيْضًا وَإِنْ كَانَ ثَانِيًا لِأَوَّلٍ ، وَمُضْمِلًا عَلَى إِثْرِ سَابِقٍ مَا لَا يُجْحَدُ ، وَلَوْ لَمْ يَكُنْ إِلَّا جِهَادُهُ بِالسَّيْفِ أَوَّلًا وَثَانِيًا ، وَمَا كَانَ بَيْنَ الْجِهَادَيْنِ مِنْ نَشْرِ الْعُلُومِ وَتَفْسِيرِ الْقُرْآنِ وَإِرْشَادِ الْعَرَبِ إِلَى مَا لَمْ تَكُنْ لَهُ فَاهِمَةً وَلَا مُتَّصِرَةً ، لَكَفَى فِي وُجُوبِ حَقِّهِ ، وَسُبُوحِ نِعْمَتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ . فَإِنْ قِيلَ : لَا- رَيْبَ فِي أَنَّ كَلَامَهُ هَذَا تَعْرِيفٌ بِمَنْ تَقَدَّمَ عَلَيْهِ ، فَأَيُّ نِعْمَةٍ لَهُ عَلَيْهِمْ ؟ قِيلَ : نِعْمَتَانِ : الْأُولَى مِنْهُمَا : الْجِهَادُ عَنْهُمْ وَهُمْ قَاعِدُونَ ؛ فَإِنَّ مَنْ أَنْصَفَ عِلْمَ أَنَّهُ لَوْلَا- سَيِّفٌ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَأَصْطَلَمَ الْمُشْرِكُونَ مِنْ أَشَارِ إِلَيْهِ وَغَيْرِهِمْ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ، وَقَدْ عُلِمَتْ آثَارُهُ فِي يَدْرِ ، وَأُحْمِدِ ، وَالْخَنْدَقِ ، وَخَيْبَرَ ، وَحُنَيْنٍ ، وَأَنَّ الشُّرَكَ فِيهَا فَعَرَ فَاهُ (١) ، فَلَوْلَا أَنْ سَدَّهُ بِسَيِّفِهِ لَأَلْتَهُمُ الْمُسْلِمِينَ كَافَّةً . وَالثَّانِيَةُ : عُلُومُهُ الَّتِي لَوْلَاهَا لَحُكِمَ بِغَيْرِ الصَّوَابِ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَحْكَامِ ، وَقَدْ اعْتَرَفَ عُمَرُ لَهُ بِذَلِكَ ، وَالْخَبْرُ مَشْهُورٌ : «لَوْلَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عُمَرُ» ... وَاعْلَمْ أَنَّ عَلَيْنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَدْعَى التَّقَدُّمَ عَلَى الْكُلِّ ، وَالشَّرْفَ عَلَى الْكُلِّ ، وَالتَّعَمُّدَ عَلَى الْكُلِّ ، بِابْنِ عَمِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَبِنَفْسِهِ ، وَبِبَابِيهِ أَبِي طَالِبٍ ؛ فَإِنَّ مَنْ قَرَأَ عُلُومَ السَّيْرِ عَرَفَ أَنَّ الْإِسْلَامَ لَوْلَا- أَبُو طَالِبٍ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَذْكَورًا . (٢)

١- فَعَرَ فَاهُ : فَتَحَهُ وَشَحَاهُ (لِسَانُ الْعَرَبِ : ج ٥ ص ٥٩ «فغر»).

٢- شرح نهج البلاغه : ج ١ ص ١٤٠ .

شرح نهج البلاغه در ذیل خطبه دوم: اگر پرسیده شود که مفهوم سخن آن حضرت که فرموده است: «هیچ کس از این ائمت، به آل محمد صلی الله علیه و آله قیاس نمی شود و هیچ گاه، کسی که نعمت آل محمد صلی الله علیه و آله بر او ارزانی شده، با آنان مقایسه نمی شود»، چیست، گفته خواهد شد: چون بی تردید، بخشنده نسبت به کسی که به وی بخشیده شده است، برتر و بالاتر است و شکی نیست که آل محمد صلی الله علیه و آله و خاندان نزدیک او از بین بنی هاشم و بویژه علی علیه السلام، به همه مردم، نعمتی داده اند که با هیچ چیزی قابل سنجش نیست و آن، فراخوانی و هدایت آنان به اسلام است. محمد صلی الله علیه و آله، گرچه با فراخوانی زبانی و عملی خود، مردم را هدایت کرد و خداوند متعال، به وسیله خود و فرشتگانش او را یاری رساند و بنابراین، او سرور جلودار و مصطفای برگزیده لازم الطاعه است، اما علی علیه السلام، هر چند تابع پیامبر صلی الله علیه و آله و گام زننده بر جای گام او بود، در هدایت مردم، نقش غیر قابل انکاری داشت. اگر جز جهاد نخستین و آخرین او و در بین دو مرحله نبرد، گسترش دانش، تفسیر قرآن و ارشاد مردم عرب توسط وی (به سمت چیزهایی که قبلاً نمی فهمیدند و تصویری از آنها نداشتند) نبود، برای وجوب حق او و تمام بودن نعمت هایش بسنده بود. اگر گفته شود: بدون تردید در سخن آن حضرت، کنایه ای بر پیشینیان بر وی (خلفای قبلی) هست، او بر آنان چه نعمتی داشت؟ گفته خواهد شد: دو نعمت. نخست، آن که او جهاد کرد و آنان، نشسته بودند؛ چون اگر کسی انصاف به کار گیرد، خواهد فهمید که اگر شمشیر علی علیه السلام نبود، مشرکان، آنانی را که مورد اشاره قرار گرفته اند و غیر آنان را ریشه کن می کردند. نقش او در بدر، احد، خندق، خیبر و حنین، مشخص است؛ [جنگ هایی که] شرک در آنها دهان گشوده بود و اگر او با شمشیرش آن را نمی بست، همه مسلمانان را در کام خود، فرو برده بود. و دوم، دانش های او بود که اگر این دانش ها وجود نمی داشت، در بسیاری از احکام، به نادرستی حکم می شد و عمر به این موضوع، اعتراف کرده است و خبر «اگر علی نبود، عمر هلاک می شد»، مشهور است. علی علیه السلام به خاطر پسر عمویش، به خاطر خودش و به خاطر پدرش ابو طالب، ادعای تقدّم بر همه و شرف بر همه و بهره رسانی به همه می کرد؛ چون اگر کسی تاریخ را بخواند، خواهد فهمید که اگر ابوطالب نبود، از اسلام، چیزی قابل یادآوری نمی ماند.

ص: ٩٠

..

٩ / ٢ أبو جعفر الإسكافى شرح نهج البلاغه: قال شيخنا أبو جعفر: ... قد علمنا ضرورة من دين الرسول صلى الله عليه وآله تعظيمه لعلي عليه السلام تعظيماً ديتياً لأجل جهاده ونصرتيه، فالطاعن فيه طاعن في رسول الله صلى الله عليه وآله. (١)

شرح نهج البلاغه: قال أبو جعفر: قد تعلمون أن بعض الملوكة ربما أحدثوا قولاً أو ديناً لهوى، فيحملون الناس على ذلك، حتى لا يعرفوا غيره، كنعو ما أخذ الناس الحجاج بن يوسف بقراءة عثمان وترك قراءة ابن مسعود وأبي بن كعب، وتوعد على ذلك بدون ما صنع هو وجبايرته بنى أمية وطغاة مروان بولد علي عليه السلام وشيعته، وإنما كان سيطانته نحو عشرين سنة، فما مات الحجاج حتى اجتمع أهل العراق على قراءة عثمان، ونشأ أبناؤهم ولا يعرفون غيرها؛ لئلا مساك الآباء عنها، وكف المعلمين عن تعليمها حتى لو قرأت عليهم قراءة عبد الله وأبي ما عرفوها، ولظنوا بتأليفها الاستكراه والاستهجان؛ لئلا لف العاده وطول الجهالة؛ لأنه إذا استولت على الرعية الغلبة، وطالت عليهم أيام التسليط، وشاعت فيهم المخافة، وشملتهم التقيّة، اتفقوا على التخاذل والتسكيت، فلا تزال الأيام تأخذ من بصائرهم وتنقص من ضمائرهم، وتنقص من مرائرهم، حتى تصير البدعة التي أحدثوها غامرة للشئ التي كانوا يعرفونها. ولقد كان الحجاج ومن ولأه كعبد الملك والوليد ومن كان قبلهما وبعدهما من فراعنه بنى أمية على إخفاء محاسن علي عليه السلام وفضائله وفضائل ولده وشيعته، وإسقاط أقدارهم، أحرز منهم على إسقاط قراءة عبد الله وأبي؛ لأن تلك القراءات لا تكون سبباً لزوال ملكهم، وفساد أمرهم، وانكشاف حالهم، وفي اشتهار فضل علي عليه السلام وولده وإظهار محاسنهم بوارهم، وتسليط حكم الكتاب المنبوذ عليهم، فحرصوا واجتهدوا في إخفاء فضائله، وحملوا الناس على كتمانها وسترها، وأبى الله أن يزيد أمره وأمر ولده إلا استنارة وإشراقاً، وحُبهم إلا شغفاً وشدة، وذكرهم إلا انتشاراً وكثرة، وحُبهم إلا وضوحاً وقوة، وفضلهم إلا ظهوراً، وشأنهم إلا علواً، وأقدارهم إلا إعظاماً، حتى أصبحوا يباهونهم إياهم أعزاء، ويأمانتهم ذكرهم أحياء، وما أرادوا به وبهم من الشرّ تحوّل خيراً، فماتت إينا من ذكر فضائله وخصائصه ومزاياه وسوابقه ما لم يتقدمه السابقون، ولا ساواه فيه الفاصدون، ولا يلحقه الطالبون، ولولا أنها كانت كالمقبلة المنصوبه في الشهره، وكالسنن المحفوظه في الكثره، لم يصل إينا منها في دهرنا حرف واحد، إذا كان الأمر كما وصفناه. (٢)

١- شرح نهج البلاغه: ج ١٣ ص ٢٨٥.

٢- شرح نهج البلاغه: ج ١٣ ص ٢٢٣.

۹ / ۲ ابو جعفر اسکافی شرح نهج البلاغه: شیخ ما ابو جعفر گفت: ... تعظیم علی علیه السلام از سوی پیامبر خدا، ضرورت دینی پیامبر صلی الله علیه و آله بود؛ تعظیمی دینی به خاطر جهاد و یاری او. بنا بر این، طعن زننده بر او، طعن زننده بر پیامبر خداست.

شرح نهج البلاغه: ابو جعفر گفت: می دانید که گاه، پاره ای از پادشاهان به جهت هواپرستی، سخنی و یا دینی را بدعت می نهند و مردم را بر آن، مجبور می سازند تا آن جا که جز آن را نشناسند؛ مثل اجباری که حجاج بن یوسف بر مردم در قرائت به روش عثمان و ترک قرائت ابن مسعود و اُبی ابن کعب، روا داشت و فشار و تهدیدی که در این موضوع داشت، کم تر بود از آنچه که او و ستمکاران بنی امیه و تجاوزکاران مروانی نسبت به فرزندان علی علیه السلام و شیعیان وی انجام دادند. حکومت حجاج نیز [تنها] حدود بیست سال طول کشید؛ اما هنوز حجاج نمرده بود که مردم عراق به قرائت به روش عثمان، اجتماع کردند و فرزندان آنان در حالی پرورش یافتند که به خاطر اِهمال پدرانشان و آموزش ندادن معلّمان، روشی غیر از آن نمی شناختند، به گونه ای که اگر قرائت عبد الله و اُبی برای آنان خوانده می شد، آن را نمی شناختند و آشنایی با این روش ها را ناخوشایند و عیب می پنداشتند و این به خاطر اُنس با سنّت موجود [در قرائت] و طولانی بودن دوران جهل [نسبت به قرائت های دیگر] بود؛ زیرا هرگاه زور بر مردم حاکم باشد و دوران سلطه گری طولانی شود و ترس بین آنان فراگیر گردد و تقیه همه گیر شود، [مردم] بر سکوت و خالی کردن میدان، اُتفاق می کنند و مرتّب با گذر زمان، از تیزیابی آنان کاسته می شود و اندیشه شان تضعیف می گردد، و استقامتشان کم می شود تا آن که بدعتی که ایجاد شده است، بر سنّتی که می شناختند، غلبه پیدا می کند. حجاج و کسانی که او را به قدرت رساندند، چون عبد الملک و ولید و نیز پیشینیان و پسینیان بر آن دو از میان فرعون های بنی امیه، بر مخفی نگه داشتن خوبی های علی علیه السلام و فضایل وی و فرزندان و شیعیان او و کم ارزش ساختن آنان، حریص تر بودند تا از میان برداشتن روش قرائت عبد الله و اُبی؛ چون این قرائت ها موجب زوال پادشاهی، از بین رفتن قدرت و کشف درونشان نمی شد، در حالی که پر آوازه شدن برتری علی علیه السلام و فرزندان او و آشکار شدن محاسن آنان، باعث نابودی حکومتشان و تسلّط حکم کتاب فراموش شده خدا بر آنان می گشت. از این رو، بر پوشیده نگه داشتن فضایل او حرص ورزیدند و در این راه، تلاش کردند و مردم را بر انکار و پوشیده نگه داشتن آنها، مجبور ساختند؛ ولی خداوند، جز نورائیت و درخشش او و فرزندان او، شدت یافتن و فراوان شدن دوستی آنان، گسترش و افزونی یادکردن آنان، وضوح و قدرت حجت آنان، آشکاری فضایل آنان، بلندی شأن آنان، و عظمت یافتن اقتدار آنان را نخواست، به گونه ای که با آن اهانت ها، عزیزتر گشتند و به آن میراندن ها، یادشان زنده شد و هرگونه شری که [آنها] برای وی و فرزندان او اراده کرده بودند، به خیر تبدیل شد و از فضایل، ویژگی ها، مزایا و سوابقش آن اندازه به دست ما رسید که پیشینیان در آن پیشی نگرفتند و میانه روان، مساوی او نشدند و جویندگان به آن نرسیدند، و اگر این فضایل، در شهرت، همچون قبله معین شده و در فراوانی، همچون سنن محفوظ نبودند، با توجه به آنچه گفتم، حتی یک کلمه از آنها به روزگار ما نمی رسید.

شرح نهج البلاغه: قال أبو جعفر: وقد روى أن معاوية بذل لِسِمْرَةَ بنِ جُنْدَبٍ مِئَةَ أَلْفِ دِرْهَمٍ حَتَّى يَرَوْى أَنَّ هَذِهِ الْآيَةَ نَزَلَتْ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلْمُدُّ الْخَصِيمَ * وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسَادَةَ» (١)، وَأَنَّ الْآيَةَ الثَّانِيَةَ نَزَلَتْ فِي ابْنِ مُلْجَمٍ، وَهِيَ قَوْلُهُ تَعَالَى: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ» (٢) فَلَمْ يَقْبَلْ، فَبَدَلَ لَهُ مِئَتَى أَلْفِ دِرْهَمٍ فَلَمْ يَقْبَلْ، فَبَدَلَ لَهُ ثَلَاثِمِئَةَ أَلْفٍ فَلَمْ يَقْبَلْ، فَبَدَلَ لَهُ أَرْبَعِمِئَةَ أَلْفٍ فَاقْبَلَ، وَرَوَى ذَلِكَ. قَالَ: وَقَدْ صَحَّحَ أَنَّ بَنِي أُمَّيَّةَ مَنَعُوا مِنْ إِظْهَارِ فَضَائِلِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَعَاقَبُوا عَلَى ذَلِكَ الرَّاوِي لَهُ؛ حَتَّى إِنَّ الرَّجُلَ إِذَا رَوَى عَنْهُ حَدِيثًا لَا يَتَعَلَّقُ بِفَضْلِهِ بَلْ بِشَرَائِعِ الدِّينِ لَا يَتَجَسَّرُ عَلَى ذِكْرِ اسْمِهِ؛ فَيَقُولُ: عَنْ أَبِي زَيْنَبٍ. وَرَوَى عَطَاءٌ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَدَادٍ بْنِ الْهَادِ، قَالَ: وَدِدْتُ أَنْ أَتْرَكَ فَأَحَدْتُ بِفَضَائِلِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمًا إِلَى اللَّيْلِ؛ وَأَنْ عُنُقِي هَذِهِ ضَرْبَتْ بِالسَّيْفِ. قَالَ: فَالْأَحَادِيثُ الْوَارِدَةُ فِي فَضْلِهِ لَوْ لَمْ تَكُنْ فِي الشُّهُرَةِ وَالِاسْتِيفَاضَةِ وَكَثْرَةِ النَّقْلِ إِلَى غَايَةِ بَعِيدِهِ، لَانْقَطَعَ نَقْلُهَا لِلْخَوْفِ وَالتَّقْيَةِ مِنْ بَنِي مَرْوَانَ مَعَ طَوْلِ الْمَيْدَةِ، وَشِدَّةِ الْعِدَاوَةِ، وَلَوْلَا أَنَّ لِلَّهِ تَعَالَى فِي هَذَا الرَّجُلِ سِرًّا يَعْلَمُهُ مَنْ يَعْلَمُهُ لَمْ يَرَوْ فِي فَضْلِهِ حَدِيثٌ، وَلَا عُرِفَتْ لَهُ مَنْقَبَةٌ؛ أَلَا تَرَى أَنَّ رَيْسَ قَرِيهِ لَوْ سَخِطَ عَلَى وَاحِدٍ مِنْ أَهْلِهَا، وَمَنَعَ النَّاسَ أَنْ يَذْكُرُوهُ بِخَيْرٍ وَصَدَّاحٍ لَخَمَلَ ذِكْرُهُ، وَنُسِيَ اسْمُهُ، وَصَارَ وَهُوَ مَوْجُودٌ مَعْدُومًا، وَهُوَ حَيٌّ مَيِّتًا. (٣)

١- البقره: ٢٠٤ و ٢٠٥.

٢- البقره: ٢٠٧.

٣- شرح نهج البلاغه: ج ٤ ص ٧٣.

شرح نهج البلاغه: ابو جعفر گفت: روایت شده است که معاویه به سمره بن جندب، صد هزار درهم داد تا وی روایت کند که این آیه، درباره علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است: «و از میان مردم، کسی است که در زندگی این دنیا سخنش تو را به تعجب و امید دارد، و خدا را بر آنچه در دل دارد، گواه می گیرد، حال آن که او سخت ترین دشمنان است؛ و چون برگردد [یا راستی یابد]، کوششی می کند که در زمین، فساد نماید و کشت و نسل را نابود سازد، و خداوند، تباہکاری را دوست نمی دارد». و [روایت کند که] این آیه، درباره ابن ملجم نازل شده است: «و از میان مردم، کسی است که جان خود را برای طلب خشنودی خدا می فروشد»؛ ولی وی نپذیرفت. دویست هزار درهم داد، نپذیرفت. سیصد هزار درهم داد، نپذیرفت. چهار صد هزار درهم بخشید، قبول کرد و آن را روایت کرد! ابو جعفر گفت: واقعیت آن است که بنی امیه، از بیان فضایل علی علیه السلام منع می کردند و راوی فضایل وی را مجازات می کردند، به گونه ای که حتی اگر کسی حدیثی را از علی علیه السلام نقل می کرد که مربوط به فضایل او نبود، بلکه مربوط به شرایع دین بود، جرئت نمی کرد نام او را ببرد و می گفت: «ابو زینب گفت». از عطاء، از عبد الله بن شداد بن هاد، روایت شده است که گفت: دوست دارم آزاد باشم و یک روز تا شب، فضایل علی بن ابی طالب علیه السلام را نقل کنم و [سپس] گردنم با شمشیر، قطع گردد. ابو جعفر گفت: احادیث رسیده در فضایل او اگر در شهرت و فراوانی و بسیاری نقل، به مقدار زیاد نبود، به خاطر ترس و تقیّه از بنی مروان و طول مدّت و شدّت مخالفت، نقل آنها قطع می شد، و اگر خداوند در این مرد، سرّی نمی نهاد که آن که می داند، می داند، در فضیلت او حدیثی نقل نمی شد و منقبتی از او شناخته نمی گشت. مگر نه این است که اگر بزرگ قریه ای بر یکی از ساکنان آن خشم گیرد و مردم را از یاد کرد او به خیر و خوبی منع کند، یادش از بین می رود و نامش فراموش می گردد و در حالی که موجود است، معدوم می شود، و در حالی که زنده است، مُرده می گردد؟!!

٩ / ٣ أبو جعفر الحسني (١) شرح نهج البلاغه : كَانَ [أبو جعفر] يَقُولُ : انظروا إلى أخلاقهما [رسول الله صلى الله عليه وآله وعلى عليه السلام] [وخصائيهما ، هذا شجاع وهذا شجاع ، وهذا فصيح وهذا فصيح ، وهذا سخي جواد وهذا سخي جواد ، وهذا عالم بالشرائع والأمور الإلهية وهذا عالم بالفقه والشريعة والأمور الإلهية الدقيقة الغامضة ، وهذا زاهد في الدنيا غير أنهم ولا مستكثر منها وهذا زاهد في الدنيا تارك لها غير متمتع بلذاتها ، وهذا مذبذبة نفسه في الصلاة والعبادة وهذا مثله ، وهذا غير محبب إليه شيء من الأمور العاجلة إلا النساء وهذا مثله ، وهذا ابن عبد المطلب بن هاشم ، وهذا في قعدة (٢) ، وأبوهما أخوان لأب واحد دون غيرهما من بنى عبد المطلب ، ورؤي محمداً صلى الله عليه وآله في حجر واليد هذا وهذا أبو طالب ، فكان جارياً عنده مجرى أحد أولاده . ثم لما شب صلى الله عليه وآله وكبر استخلصه من بنى أبي طالب وهو غلام ، فرباه [٣] في حجره مكافأة لصنيع أبي طالب به ، فامتزج الخلقان ، وتمثلت السجيتان ، وإذا كان القرين مقتدياً بالقرين ، فما ظنك بالتربية والتثقيف الدهر الطويل ؟ فواجب أن تكون أخلاق محمد صلى الله عليه وآله كآخلاق أبي طالب ، وتكون أخلاق علي عليه السلام كآخلاق أبي طالب أبيه ، ومحمداً عليه السلام مربيه ، وأن يكون الكل شيمه واحده ، وسوسا (٤) واحداً ، وطينه مشتركة ، ونفسا غير منقسمة ولا متجزئة ، وأن لا يكون بين بعض هؤلاء وبعض فرق ولا فضل ، لولا أن الله تعالى اختص محمداً صلى الله عليه وآله وبرسالته ، واصطفاه لوحيه ، لما يعلمه من مصالح البرية في ذلك ، ومن أن اللطف به أكمل ، والنفع بمكانه أتم وأعم . فامتاز رسول الله صلى الله عليه وآله بذلك عن سواه ، وبقي ما عدا الرسالة على أمر الاتحاد ، وإلى هذا المعنى أشار صلى الله عليه وآله بقوله : «أخصمكم بالنبوة ؛ فلا نبوة بعدى ، وتخصم الناس بسبع» وقال له أيضاً : «أنت مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدى» فأبان نفسه منه بالنبوة ، وأثبت له ما عداها من جميع الفضائل والخصائص مشتركا بينهما . (٥)

١- أبو جعفر بن أبي زيد الحسني : نقيب البصرة ، أحد مشايخ ابن أبي الحديد .

٢- القعدد : قريب من الجد الأكبر (لسان العرب : ج ٣ ص ٣٦١ «قعد»).

٣- الزيادة من لتتيم العبارة .

٤- الشؤس : الأصل والطبع والخلق والسجية (لسان العرب : ج ٦ ص ١٠٨ «سوس»).

٥- شرح نهج البلاغه : ج ١٠ ص ٢٢١ . راجع : ج ٨ ص ٢٢٨ (تخصم الناس بسبع) .

۳ / ۹ ابو جعفر حسنی (۱) شرح نهج البلاغه: [ابو جعفر] می گفت: به اخلاق و ویژگی های این دو (پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام) بنگرید. این شجاع و آن شجاع؛ این فصیح و آن فصیح؛ این بخشنده و سخی و او بخشنده و سخی؛ این آگاه به شرایع و امور الهی و او آگاه به فقه، شریعت و مسائل دقیق و مشکل کلامی؛ این زاهد در دنیا، بدون حرص و زیاده خواهی و آن، زاهد در دنیا و تارک آن و بهره نبرده از لذت های آن؛ این جانش را در نماز و عبادت، فرسود و آن، مثل این؛ این برایش از امور دنیا، جز زُنْ محبوب نیست، و آن نیز چنین است؛ این، فرزند عبد المطلب بن هاشم و آن نیز نزدیک به جد بزرگ است؛ و پدرانشان تنها برادران تنی بودند (بر خلاف دیگر پسران عبد المطلب)؛ و محمّد در دامن پدر این بزرگ شد (که ابو طالب باشد) که در نظرش، چون یکی از فرزندان خود بود. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله، جوان شد و بزرگ گشت، علی بن ابی طالب علیه السلام را در حالی که خردسال بود، از بین فرزندان ابو طالب برگزید و در برابر آنچه که ابو طالب در حقش انجام داده بود، وی را در دامنش تربیت کرد. در نتیجه، اخلاق آن دو درهم آمیخت و رفتارشان همگون گشت. وقتی که هم نشین در رفتار به هم نشین اقتدا می کند، در صورت تربیت و آموزش طولانی در نزد او چه خواهد شد؟ باید اخلاق محمد صلی الله علیه و آله، چون اخلاق ابو طالب باشد و اخلاق علی علیه السلام، مثل اخلاق پدرش ابوطالب و مربی اش محمّد صلی الله علیه و آله باشد، و باید همه یک اخلاق داشته باشند و از طبعی یگانه و سرشتی مشترک برخوردار گردند و جانی تقسیم ناپذیر و جزء ناپذیر داشته باشند. و اگر نبود که خداوند متعال، محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری اش ویژه ساخت و برای وحیش برگزید، به خاطر مصالح مردم که در این کار می دید و به خاطر این که لطف به وی کامل تر، و بهره وری در آن جایگاه، بیشتر و فراگیرتر بود، بین هر کدام با دیگری فرق و فضلی نبود. بنا بر این، پیامبر خدا به همین خاطر، نسبت به دیگران برتری یافت و در غیر رسالت، آنان یکی بودند و پیامبر خدا به همین موضوع، در سخن خود اشاره می کند که: «من بر تو به خاطر نبوّتم برتری دارم و پیامبری پس از من نیست و تو به هفت ویژگی بر مردم برتری داری» و همچنین در سخن خود به او فرمود: «تو نسبت به من، چون هارون نسبت به موسی علیه السلام هستی، جز آن که پیامبری پس از من نیست». بنا بر این، با نبوّت، خود را از او جدا کرد و بجز نبوّت، همه فضایل و ویژگی ها را به صورت مشترک، بینشان اثبات کرد. (۲)

۱- ابو جعفر، فرزند ابو زید حسنی، نقیب بصره و یکی از اساتید ابن ابی الحدید.

۲- نیز، ر. ک: ج ۸ ص ۲۲۹ (در هفت چیز بر مردم، برتری می جویی).

شرح نهج البلاغه في ذكر كلام أبي جعفر الحسيني في الأسباب التي أوجبت محبة الناس لعلي عليه السلام: كان أبو جعفر لا يجحد الفاضل فضله، والحديث شجون. قلت له [أبي جعفر] مرة: ما سبب حب الناس لعلي بن أبي طالب عليه السلام، وعشيقهم له، وتهالكهم في هواه؟ ودعني في الجواب من حديث الشجاعه والعلم والفصاحه، وغير ذلك من الخصائص التي رزقه الله سبحانه الكثير الطيب منها. فضحك وقال لي: كم تجمع جراميك (١) علي! ثم قال: ها هنا مقدمه يتبعني أن تعلم؛ وهي أن أكثر الناس موتورون من الدنيا، أما المستحقون فلا- ريب في أن أكثرهم محرومون، نحو عالم يرى أنه لا حظ له في الدنيا، ويرى جاهلاً غيره مرزوقاً وموسعاً عليه. وشجاع قد أبلى في الحرب، وانتفع بموضه به، ليس له عطاء يكفيه ويقوم بضروراته، ويرى غيره وهو جبان فتيل، يفرق من ظله، مالكا لقطر عظيم من الدنيا، وقطعه وإفروه من المال والرزق. وعاقل سديد التدبير صحيح العقل، قد قدر عليه رزقه، وهو يرى غيره أحمق مائقا تدور عليه الخيرات، وتتخلب عليه أخلاف الرزق. وذو دين قويم، وعباده حسنه، وإخلاص وتوحيد، وهو محروم ضيق الرزق ويرى غيره يهوديا أو نصرانيا أو زنديقا كثير المال حسن الحال. حتى إن هذه الطبقات المستحقه يحتاجون في أكثر الوقت إلى الطبقات التي لا استحقاق لها، وتدعوهم الضرورة إلى الدل لهم، والخضوع بين أيديهم، إما لمدفع ضرر، أو لاستجلاب نفع. ودون هذه الطبقات من ذوي الاستحقاق أيضا ما نشاهد عيانا من نجار حاذق، أو بناء عالم، أو نقاش بارع، أو مصور لطيف، على غايه ما يكون من ضيق رزقهم، وعود الوقت بهم، وقله الحيله لهم، ويرى غيرهم ممن ليس يجرى مجراهم، ولا يلحق طبقتهم مرزوقا مرغوبا فيه، كثير المكسب، طيب العيش، واسع الرزق. فهذا حال ذوي الاستحقاق والاستعداد. وأما الذين ليسوا من أهل الفضائل، كحشو العامه؛ فإنهم أيضا لا يخلون من الحقد على الدنيا والدم لها، والحنق والغيط منها لما يلحقهم من حسد أمثالهم وجيرانهم، ولا يرى أحد منهم قانعا بعيشه، ولا راضيا بحاله، بل يستزيد ويطلب حالا فوق حاله. قال: فإذا عرفت هذه المقدمه، فمعلوم أن عليا عليه السلام كان مستحقا محروما، بل هو أمير المستحقين المحرومين، وسيدهم وكبيرهم، ومعلوم أن الذين ينالهم الضيم، وتلحقهم المذله والهضمه، يتعصب بعضهم لبعض، ويكونون إلبا ويدا واحده على المرزوقين الذين ظفروا بالدنيا، ونالوا ما ربههم منها، لاشتراكهم في الأمر الذي آلمهم وساءهم، وعرضهم ومضهم، واشتراكهم في الأنفه والحميه والغضب والمنافسه لمن علا عليهم وقهرهم، وبلغ من الدنيا ما لم يبلغوه. فإذا كان هؤلاء أعني المحرومين متساوين في المنزله والمرتب، وتعصب بعضهم لبعض، فما ظنك بما إذا كان منهم رجل عظيم القدر جليل الخطر كامل الشرف، جامع للفضائل محتو على الخصائص والمناقب، وهو مع ذلك محروم محدود، وقد جرعته الدنيا علاقمتها، وعلته عللا بعد نهل من صابها وصبرها، ولقي منها برحا بارحا، وجهدا جهيدا، وعلا عليه من هو دونه، وحكم فيه وفي بنيه وأهله ورهطه من لم يكن ما ناله من الإمرة والسلطان في حسابه، ولا دائرا في خلمه، ولا خاطرا بباله، ولا كان أحد من الناس يرتقب ذلك له ولا يراه له. ثم كان في آخر الأمر أن قتل هذا الرجل الجليل في محرابه، وقيل بنوه بعده، وسبي حريمه ونساؤه، وتبغ أهله وبنو عمه بالقتل والطرده والتشريد والشجون، مع فضلهم وزهدهم وعبادتهم وسخائهم، وانتفاع الخلق بهم. فهل يمكن ألا يتعصب البشر كلهم مع هذا الشخص؟ وهل تستطيع القلوب ألا تحبه وتهواه، وتذوب فيه وتفتنى في عشقه، انتصارا له، وحميه من أجله، وأنفه مما ناله، وامتعاضا مما جرى عليه؟ وهذا أمر مركز في الطبائع، ومخلوق في الغرائز، كما يشاهد الناس على الجرف إنسانا قد وقع في الماء العميق، وهو لا يحسن السباحه؛ فإنهم بالطبع البشري يرقون عليه رقه شديده، وقد يلقي قوم منهم أنفسهم في الماء نحوه، يطلبون تخليصه، لا يتوقعون على ذلك مجازاه منه بمال أو شكر، ولا ثوابا في الآخرة، فقد يكون منهم من لا يعتقد أمر الآخرة، ولكنها رقه بشرية، وكان

الوَاحِدَ مِنْهُمْ يَتَحَيَّلُ فِي نَفْسِهِ أَنَّهُ ذَلِكَ الْغَرِيقُ ، فَكَمَا يَطْلُبُ خَلَاصَ نَفْسِهِ لَوْ كَانَ هَذَا الْغَرِيقُ ، كَذَلِكَ يَطْلُبُ تَخْلِيصَ مَنْ هُوَ فِي تِلْكَ الْحَالِ الصَّعْبَةِ لِلْمُشَارَكَةِ الْجِنْسِيَّةِ . وَكَذَلِكَ لَوْ أَنَّ مَلِكًا ظَلَمَ أَهْلَ بَلَدٍ مِنْ بِلَادِهِ ظُلْمًا عَنيفًا ، لَكَانَ أَهْلُ ذَلِكَ الْبَلَدِ يَتَعَصَّبُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ فِي الْإِنْتِصَارِ مِنْ ذَلِكَ الْمَلِكِ ، وَالِاسْتِعْدَاءِ عَلَيْهِ ، فَلَوْ كَانَ مِنْ جُمَّلَتِهِمْ رَجُلٌ عَظِيمُ الْقَدْرِ ، جَلِيلُ الشَّانِ ، قَدْ ظَلَمَهُ الْمَلِكُ أَكْثَرَ مِنْ ظُلْمِهِ إِيَّاهُمْ ، وَأَخَذَ أَمْوَالَهُ وَضَيَّاعَهُ ، وَقَتَلَ أَوْلَادَهُ وَأَهْلَهُ ، كَانَ لِيَاذُهُمْ بِهِ ، وَانْضَتِ وَأَوْهَمَ إِلَيْهِ ، وَاجْتِمَاعُهُمْ وَالتَّفَافُهُمْ بِهِ أَعْظَمَ وَأَعْظَمَ ؛ لِأَنَّ الطَّبِيعَةَ الْبَشَرِيَّةَ تَدْعُو إِلَى ذَلِكَ عَلَى سَبِيلِ الْإِجَابِ الْإِضْطِرَارِيِّ ، وَلَا يَسْتَطِيعُ الْإِنْسَانُ مِنْهُ امْتِنَاعًا . وَهَذَا مَحْصُولُ قَوْلِ النَّقِيبِ أَبِي جَعْفَرٍ ، قَدْ حَكَيْتُهُ وَالْأَلْفَاظُ لِي وَالْمَعْنَى لَهُ ؛ لِأَنِّي لَا أَحْفَظُ الْآنَ الْفَازِلَةَ بِعَيْنِهَا ، إِلَّا أَنَّ هَذَا هُوَ كَانَ مَعْنَى قَوْلِهِ وَفَحَوَاهُ . (٢)

١- الجراميز : قيل : هي اليدان والرجلان ، وقيل : هي جُمَّله البدن (النهايه : ج ١ ص ٢٦٣ «جرمز»).

٢- شرح نهج البلاغه : ج ١٠ ص ٢٢٣ .

شرح نهج البلاغه در یاد کرد سخن ابو جعفر حسنی درباره انگیزه هایی که موجب شده است مردم، علی علیه السلام را دوست بدارند: ابو جعفر، فضل شخص فاضل را انکار نمی کرد و این سخن، سر دراز دارد. یک بار به وی (ابو جعفر) گفتم: علت علاقه مندی مردم به علی بن ابی طالب علیه السلام و عشق آنان به وی و فنا شدنشان در عشق او چیست؟ در پاسخ من، از شجاعت و دانش و فصاحت و ویژگی های خوب بسیاری که خداوند به وی ارزانی داشته است، سخن مگو. خندید و گفت: چه قدر علیه من آماده شده ای! و آن گاه افزود: برای بحث، پیش در آمدی است که نخست باید بدانی و آن این که بیشتر مردم، از دنیا بی بهره هستند؛ چون تردیدی نیست که اکثر مستحقان بهروری از دنیا، از آن محروم اند؛ مانند دانشوری که می بیند بهره ای از دنیا ندارد و می بیند که جاهلی برخوردار از آن است و گشایش برای اوست. نیز شجاعی را می بینیم که در جنگ ها آزمون داده و مفید واقع شده است، در حالی که چیزی که بسنده اش باشد و ضروریات زندگی اش را بر آورده کند، نصیبش نمی گردد. در همین حال، آن دیگری که ترسو و سست است و از سایه خود می ترسد، بخش بزرگی از دنیا را در دست دارد و مال و منال فراوانی در اختیار دارد. و خردمند خوش تدبیر و راست خرد را می بینی که روزی اش محدود است و غیر خود را که فردی شدیداً احمق است، می بیند که خیرات از همه سو بر او می بارد و پستان روزی برایش رنگ کرده است. و دینداری نیک عبادت و برخوردار از اخلاص و توحید را می بینی که محروم و تُتک روزی است و یهودی یا ترسا و یا زندیقی را می بیند که ثروتمند و برخوردار است. این طبقات مستحق، در بسیاری مواقع، به افراد طبقه بالاتر که هیچ استحقاق آن طبقه را ندارند، محتاج اند و نیازمندی، آنان را به ذلت و فروتنی در برابر این طبقات، به خاطر دفع زیان و یا جلب فایده، مجبور می سازد. غیر از این طبقات، قشرهای دیگری از افراد شایسته، چون نجار ماهر، بنای متخصص، نقاش چیره دست و طراح نازک بین را می بینیم که در نهایت تنگ دستی و گرفتاری و بیچارگی هستند و دیگران را در کنارشان می نگریم که همچون آنان نیستند و هم طبقه آنان نیستند، اما مرفه، دارای زندگی خوب، پر درآمد، خوش معیشت و پر روزی اند. حال و زندگی شایستگان و افراد با استعداد، چنین است. اما کسانی که اهل فضل نیستند، مثل توده مردم، آنان نیز از کینه بر دنیا و ذم آن و خشم و دلگیری از آن، به خاطر حسد بردن بر همگون ها و همسایه هایشان، تهی نیستند، و هیچ کدام را قانع به زندگی و راضی از حال خود نمی بینی؛ بلکه همواره زیاده خواه اند و در هر حالی، حال برتر را می طلبند. ابو جعفر افزود: حال که این مقدمه را فهمیدی، بدان که علی علیه السلام هم شایسته ای محروم بود؛ بلکه او امیر شایستگان محروم و سرور و بزرگ آنان است؛ و آنان که ستم دیده اند و به بدبختی و سرکوبی گرفتار شده اند، نسبت به یکدیگر، تعصب و همدردی دارند و نسبت به برخوردارانی که دنیا را در چنگ گرفته و به آرزوهایشان دست یافته اند، به خاطر همگونی در آنچه که آنان را رنج و آزار داده و دردناک و بی اعتبارشان کرده است و مشارکت در غیرت، غرور، خشم و رقابت ورزیدن با آنها که بر ایشان برتری جسته اند و مغلوبشان ساخته اند و از دنیا به آنچه که اینان نرسیدند، رسیده اند، همگام و یک صدایند. وقتی محرومانی که در منزلت و رتبه مساوی اند، به همدیگر تعصب بورزند، به نظر تو جریان چگونه خواهد شد اگر بین آنان، مردی باشد ارزشمند، بزرگ، شریف و برخوردار از همه فضایل و دارنده ویژگی ها و مناقب که با این حال، [از حقش] محروم و ممنوع است و دنیا، شرنگی تلخ را در کامش چشاند، و پس از نوشاندن گرفتاری ها و تحمل ها، او را با مشکلاتی روبه رو ساخته است؟ او از دنیا، شومی ها دید و بلاهای فراوان، و آن که پایین تر از او بود، بر او برتری یافت و درباره او و فرزندانش و خانواده و اقوامش، کسی به داوری دست یازید که دستیابی به حاکمیت و پادشاهی در

شان او نبود، و در ذهنش نبود و به فکرش هم نمی رسید، و نه کسی از مردم، چنین حاکمیتی را برای او انتظار می کشید و نه او خود، آن را برای خویش می دید. و در نهایت، این مرد جلیل، در محرابش کشته شد و فرزندانش پس از او کشته شدند و حریمش و زنانش مورد اهانت قرار گرفتند، و خانواده و عموزادگان او در پی او به کشته شدن، طرد شدن، تبعید و زندان، گرفتار شدند، با وجود همه فضل و زهد و عبادت و سخاوت و نفع دهی ای که برای مردم داشتند. آیا ممکن است که انسان ها به طور کلی به چنین کسی تعصب نورزند؟ و آیا دل ها می توانند او را دوست نداشته باشند و به او عشق نورزند و در او ذوب نشوند و در عشقش به انگیزه یاری رسانی به او، حمیت بر او، نفرت از آنچه که بر او وارد شده، و برآشفتن علیه آنچه که بر او روا داشته شده است، فنا نگردند؟ این، موضوعی نهفته در طبیعت ها، و نهادینه در غریزه هاست، چنان که مردم بر کسی که در آب عمیقی افتاده و شنا کردن نمی داند، بر پایه طبع بشری، رقت و دلسوزی شدیدی ابراز می کنند و عده ای خود را برای نجات او در آب می افکنند و تلاش می کنند که او را نجات دهند و در برابر آن، از او هیچ پاداش مالی و یا سپاس گزاری ای توقع ندارند و حتی در پی ثواب آخرت هم نیستند و حتی ممکن است کسانی از آنان، به آخرت هم باور نداشته باشند؛ ولی دلسوزی بشری در آنان وجود دارد و هر کدام از آنان، می پندارند که خودشان در حال غرق شدن هستند و همان گونه که اگر خودشان غریق باشند، نجات جان خویش را می خواهند، همچنین به خاطر ممنوعی، می خواهند او را که در آن شرایط سخت گرفتار آمده، خلاص کنند. همچنین اگر پادشاهی بر گروهی از شهروندان خود، ستم بسیار سختی روا داشته باشد، مردم آن شهر، در کمک به همدیگر در برابر آن پادشاه ستمکار و قیام علیه او، تعصب و همدردی نشان می دهند و اگر در بین این جمع، مرد جلیل القدر و با شانی باشد که پادشاه، نسبت به او ستم بیشتری روا داشته باشد و مال و دارایی او را گرفته باشد و فرزندان و خاندانش را کشته باشد، پناه دادنشان به او، همدردی شان با او و گرد آمدن و توجهشان بر او بیشتر و بیشتر می گردد؛ چون طبیعت بشر از روی تقاضای اضطراری، به این کار کشانده می شود و انسان نمی تواند از آن، روی برتابد. [ابن ابی الحدید می گوید: این، خلاصه سخن نقیب ابو جعفر بود که گزارش کردم و تعبیرات، از آن من و معنا از آن اوست؛ چون اکنون من عین کلمه های ایشان را حفظ نیستم؛ اما این، معنا و مضمون سخن اوست.

ص: ١٠٣

..

ص: ١٠٧

..

٩ / ٤ أبو عليّ ابن سينا معراج نامہ: قال أشرف البشر وأعز الأنبياء وخاتم الرسل لمركز دائره الحكمة وفلك الحقائق، وخزائنه العقول أمير المؤمنين عليّ عليه السلام: «يا عليّ، إذا رأيت الناس مقربون إلى خالقهم بأنواع البر تقرب إليه بأنواع العقل تسبقهم» (١). ولا يستقيم هذا الخطاب لأحد إلا لعظيم كهذا، الذي محلّه بين الناس نظير المعقولات بين المحسوسات؛ فقال له: يا عليّ، أتعب نفسك في تحصيل المعقولات كما أنّ الناس يتعبون أنفسهم في كثرة العبادات؛ كى تسبق الجميع. ولما كان إدراكه للحقائق ببصيره العقل استوت عنده المحسوسات والمعقولات وكانت عنده بمنزله سواء، ولهذا قال عليه السلام: «لو كشف الغطاء ما ازددت يقيناً». ولا ثروة أعظم من إدراك المعقولات؛ فإدراك المعقولات هو الجنة بتمام نعيمها بزنجيلها وسلسيلها. وأما الجحيم بقيودها وعذابها فهو متابعه متعلقات الأجسام وشؤونها، وهذه المتابعه هوت بالناس فى جحيم الهوى، وأسرتهم بقيد الخيال ومراره الوهم. (٢)

-
- ١- لم نعر على هذا النص بعينه، وإنما عثرنا على نصوص مقاربه له، منها ما ورد فى حليه الأولياء: ج ١ ص ١٨: «يا عليّ، إذا تقرب الناس إلى خالقهم فى أبواب البر فتقرب بأنواع العقل، تسبقهم بالدرجات والزلفى عند الناس فى الدنيا وعند الله فى الآخرة» وفى مشكاه الأنوار: ص ٤٣٩ ح ١٤٧٦: «يا عليّ، إذا تقرب العباد إلى خالقهم بالبر فتقرب إليه بالعقل تسبقهم، إنا معاشر الأنبياء نكلّم الناس على قدر عقولهم».
- ٢- معراج نامہ (بالفارسيه): ص ٩٤.

۹ / ۴ ابو علی سینا (۱) معراج نامه: شریف ترین انسان و عزیزترین انبیا و خاتم رسولان، به مرکز حکمت و فلک حقیقت و خزانه عقل (امیر مؤمنان) فرمود: «ای علی! هرگاه دیدی مردم با انواع کارهای خوب به خدایشان تقرب می جویند، تو با انواع عقل، به خدا تقرب جو، که از آنان، سبقت خواهی گرفت». (۲) و این چنین خطاب، جز در مورد چون او بزرگی، راست نیامدی که او در میان خلق، چنان بود که معقول در میان محسوس. چنان که خاتم رسولان به وی فرمود: «ای علی! جان خویش را در راه کسب معقولیات، به زحمت انداز، آن گونه که مردمان، جان خود را در فراوانی عبادات به زحمت می افکنند، که بدین گونه بر همگان، سبقت جویی». لاجرم، چون با دیده بصیرت عقل، مُدرک اسرار گشت، همه حقایق را دریافت و به دیدن، حکم داد و از این جا بود که گفت: «اگر پرده برداشته شود، بر یقین من افزوده نگردد». هیچ دولت، آدمی را زیادت از ادراک معقول نیست. بهشتی که به حقیقت آراسته باشد، به انواع زنجیل و سلسبیل، ادراک معقول است و دوزخ با عقاب و آشغال، متابعت آشغال جسمانی است که مردم، در بند هوا افتند و در جحیم خیال بمانند.

۱- .الشیخ الرئيس، امام الحکماء، ابو علی حسین بن عبد الله بن حسن بن علی، معروف به ابن سینا، از نوابغ بشر است. او در سال ۳۷۰ ق، متولد شد و در سال ۴۲۸ ق، در همدان وفات یافت. ابن سینا در بخارا کسب علم کرد و در ده سالگی، قرآن را حفظ بود. وی نزد ابو عبد الله نامقی، منطق و هندسه و نجوم آموخت و از استاد خود بدانها مسلط تر شد. آن گاه به تحصیل علوم طبیعی و ماوراء الطبیعه و طب پرداخت، با آثار فارابی آشنا شد و به فلسفه روی آورد. از کتاب های او القانون در طب، الشفاء در فلسفه، الإشارات و الرسائل است.

۲- .این متن را نیافتیم؛ بلکه روایت هایی نزدیک به آن را یافتیم، از جمله آنچه که در حلیه الأولیاء: (ج ۱ ص ۱۸) آمده: «ای علی! هرگاه مردم با کارهای خیر به آفریننده شان تقرب جستند، تو با انواع خرد، تقرب بجوی که در این صورت، در دنیا بین مردم، در درجه و تقرب، بر آنان سبقت می گیری و در آخرت، در پیشگاه خدا». و در مشکاه الأنوار: (ص ۴۳۹ ح ۱۴۷۶) آمده: «ای علی! هرگاه مردم به آفریننده شان به کار خوب تقرب جستند، تو با خرد، تقرب بجوی، از آنان پیش می افتی. ما گروه پیامبران، با مردم، بر پایه اندازه عقلشان سخن می گوئیم».

٩ / ٥ أبو الفرج الأصفهاني (١) مقاتل الطالبين: قد أتينا على صدرٍ من أخباره فيه مَقَعٌ ، وفَضَائِلُهُ عليه السلام أكثرُ من أن تُحصى ، والقليلُ منها لا مَوْعٍ لَهُ في مثلِ هذا الكتابِ ، والإكتارُ يُخرِجُنا عَمَّا شَرَطْنَا مِنَ الإختصارِ . وإنما نُنبِّهُ عَلَى مَنْ حَمَلَ عِنْدَ بَعْضِ النَّاسِ ذِكْرَهُ ، أو لَمْ يَشِعْ فِيهِمْ فَضْلُهُ . فَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ياجمَعُ المُخالفِ والمُمالي (٢) والمُضادَّ والمُوالي ، على ما لا يُمْكِنُ غَمَطُهُ ولا يَنْسَاغُ سِتْرُهُ مِنْ فَضَائِلِهِ المشهورَةِ فِي العامَّةِ لَأَ المَكْتُوبَةِ عِنْدَ الخاصَّةِ ، تُغْنِي عَن تَفْصِيلِهِ بِقَوْلٍ وَالِاسْتِشْهادِ عَلَيْهِ بِرِوَايَةٍ . (٣)

٩ / ٦ أبو قيس الأودي (٤) الاستيعاب عن أبي قيس الأودي: أدركتُ النَّاسَ وَهُمْ ثَلَاثُ طَبَقَاتٍ : أهلُ دينٍ ؛ يُحِبُّونَ عَلَيْنَا ، وأهلُ دُنْيَا ، يُحِبُّونَ مُعاوِيَةَ ، وَخَوارجُ . (٥)

-
- ١- أبو الفرج علي بن الحسين بن محمد القرشي الأموي الأصبهاني الكاتب: مصنف كتاب «الأغانى»، وله تصانيف عديدة منها مقاتل الطالبين وكتاب أيام العرب في خمسه أسفار والأخبار والنوادر وجمهره أنساب العرب ومجموع الأخبار والآثار والغنم و... قيل: والعجب أنه أموي شيعي. ولد في سنة ٢٨٤ هـ ومات في ذى الحجة سنة ٣٥٦ هـ وله اثنتان وسبعون سنة (راجع سير أعلام النبلاء: ج ١٦ ص ٢٠١ الرقم ١٤٠ ومقاتل الطالبين: ص ٥).
 - ٢- مالأته: معاونته وصرت من مَلَيْتِهِ ؛ أى: جَمَعَهُ نحو: شايَعته. أى: صرت من شيعته (مفردات ألفاظ القرآن: ص ٧٧٦ «ملاً»).
 - ٣- مقاتل الطالبين: ص ٤٢.
 - ٤- عبد الرحمن بن ثروان، أبو قيس الأودي الكوفي: ذكره ابن حبان في الثقات. وقال ابن أبي عاصم: مات سنة عشرين ومائه (راجع تهذيب التهذيب: ج ٣ ص ٣٢٩ الرقم ٤٤٥٣).
 - ٥- الاستيعاب: ج ٣ ص ٢١٣ الرقم ١٨٧٥.

۹ / ۵ ابو الفرج اصفهانی

۹ / ۶ ابو قیس اودی

۹ / ۵ ابو الفرج اصفهانی (۱) مقاتل الطالبيين: در آغاز، مقداری از اخبار وی را به قدر کفایت آوردیم؛ و گرنه، فضایل وی بیش از آن است که بتوان شمرده و در این نوع کتاب ها جایی برای نقل کم آنها هم نیست، چه رسد به آوردن اخبار زیاد که ما را از شرط اختصاری که کرده بودیم، خارج می کند و تنها برای آن دسته از مردم که نزدشان یاد او فراموش شده و یا فضایل وی در بین آنان گسترش نیافته است، آگاهی می دهیم. امیر مؤمنان، به اجماع مخالفان و پیروان، دشمنان و دوستان، به خاطر فضایل مشهور وی در بین عامه و نه آنچه که در بین خواص، مکتوب است، که جای سرپوش گذاشتن و بی اعتنایی کردن ندارد، به گونه ای است که ما را از سخن گفتن و استشهاد به روایات، بی نیاز می کند.

۹ / ۶ ابو قیس اودی (۲) الاستیعاب به نقل از ابو قیس اودی: مردم را سه گونه یافتیم: دینداران که دوستدار علی هستند؛ دنیا داران که معاویه را دوست دارند؛ و خوارج.

۱- ابو الفرج علی بن حسین بن محمد قرشی اموی اصفهانی، مؤلف کتاب الأغانی است و آثار بسیاری از او به جای مانده است، از جمله مقاتل الطالبيين و کتاب أيام العرب در پنج بخش و الأخبار والنوادر و جمهره أنساب العرب و مجمع الأخبار و الآثار و الغنم. گفته شده: شگفت آن که وی از بنی امیه و دوستدار علی بن ابی طالب است. او در سال ۲۸۴ ق، به دنیا آمد و در ذی حجه سال ۳۵۶ در ۷۲ سالگی درگذشت (ر. ک: سیر أعلام النبلاء: ج ۱۶ ص ۲۰۱ ش ۱۴۰، مقاتل الطالبيين: ص ۵).

۲- عبد الرحمان بن شروان، ابو قیس اودی کوفی، که ابن حبان، وی را از جمله موثقان آورده است و ابن ابی عاصم گفته: او در سال ۱۴۰ ق، در گذشته است (ر. ک: تهذیب التهذیب: ج ۳ ص ۳۲۹ ش ۴۴۵۳).

٩ / ٧ أبو نعيم الأصبهاني (١) حليه الأولياء: سيّد القوم، مُحِبُّ المَشْهُودِ، وَمَحْبُوبُ المَعْبُودِ، بَابُ مَيْدِنَةِ العِلْمِ وَالْعُلُومِ، وَرَأْسُ المَخَاطَبَاتِ وَمُسْتَنْبِطُ الإِشَارَاتِ، رَايَةُ المَهْتَدِينَ، وَنُورُ المُطِيعِينَ، وَوَلِيُّ المُتَّقِينَ، وَإِمَامُ العَادِلِينَ، أَقْدَمُهُمْ إِيَابَهُ وَإِيمَانًا، وَأَقْوَمُهُمْ قَضِيَّةً وَإِقَانًا، وَأَعْظَمُهُمْ حِلْمًا، وَأَوْفَرُهُمْ عِلْمًا، عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ كَرَّمَ اللهُ وَجْهَهُ. قُدْوَةُ المُتَّقِينَ وَزِينَةُ العَارِفِينَ، المُنْبِيُّ عَنِ حَقَائِقِ التَّوْحِيدِ، المُشِيرُ إِلَى لَوَامِعِ عِلْمِ التَّفْرِيدِ، صَاحِبُ القَلْبِ العَقُولِ، وَاللِّسَانِ السَّوُولِ، وَالأَذْنِ الوَاعِي، وَالعَهْدِ الوَافِي، فَتَاءُ عِيُونِ الفِتَنِ، وَوَقْيٌ مِنَ فُنُونِ المِحَنِ، فَدَفَعَ النَّاكِثِينَ، وَوَضَعَ القَاسِطِينَ، وَدَمَعَ المَارِقِينَ، الأَخِيشُنُ فِي دِينِ اللهِ، المَمْسُوسُ فِي ذَاتِ اللهِ. (٢)

١- أحمد بن عبد الله بن أحمد بن إسحاق بن موسى، أبو نعيم المهراني الأصبهاني الصوفي: صاحب الحليه. ولد سنة ٣٣٦ هـ ومات سنة ٤٣٠ هـ وله أربع وتسعون سنة. ومصنفاته كثيرة جدًا، منها: معجم شيوخه وكتاب الحليه والمستخرج على الصحيحين وتاريخ أصبهان وصفه الجنه وكتاب دلائل النبوه وكتاب فضائل الصحابه وكتاب علوم الحديث وكتاب النفاق ... (راجع سير أعلام النبلاء: ج ١٧ ص ٤٥٣ الرقم ٣٠٥).

٢- حليه الأولياء: ج ١ ص ٦١.

۹ / ۷ ابو نعیم اصفهانی (۱) حلیه الأولیاء: سرور قوم ، دوستدار مشهود ، محبوب معبود، دروازه شهر دانش و دانش ها، مخاطب اصلی خطاب ها و درک کننده اشاره ها ، پرچم هدایت یافته ها ، نور اطاعت کنندگان ، ولی پرهیزگاران ، پیشوای دادگستران ، پیش ترین پاسخ دهنندگان و ایمان آورندگان ، استوارترین داوران و یقین کنندگان ، بردبارترین آنان ، پُر دانش ترینشان ، علی بن ابی طالب که خداوند ، گرمی اش دارد ، پیشوای متّقیان و زینت عارفان ، خبر دهنده از حقایق توحید ، اشاره کننده به درخشش دانش توحید ، صاحب دل خردمند ، زبان پرششگر ، گوش شنوا ، وفادار به پیمان ، درآورنده چشم فتنه ها ، سربرآورنده از همه آزمایش ها ، [کسی که] ناکثین (پیمان شکنان) را دفع کرد ، و قاسطین (ستمکاران) را ذلیل ساخت و مارقین (از دین بیرون روندگان) را درهم کوبید ، و سخت در دین خدا و شیفته ذات خدا بود.

۱- .احمد بن عبد الله بن احمد بن اسحاق بن موسی ، ابو نعیم مهرانی اصفهانی صوفی ، در سال ۳۳۶ق ، به دنیا آمد و در سال ۴۳۰ق ، درگذشت و ۹۴ سال عمر کرد. وی آثار بسیاری دارد ، از جمله : معجم اساتیدش ، حلیه الأولیاء ، المستخرج علی الصحیحین ، تاریخ اصفهان ، صفه الجَنّه ، دلائل النبوه ، فضائل الصحابه ، علوم الحدیث و کتاب النفاق (ر. ک : سیر أعلام النبلاء : ج ۱۷ ص ۴۵۳ ش ۳۰۵) .

٩ / ٨ أحمد بن حنبل (١) تاريخ دمشق عن أحمد بن سعيد الرباطي: سَمِعْتُ أَحْمَدَ بْنَ حَنْبَلٍ يَقُولُ: لَمْ يَزَلْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَهُ حَيْثُ كَانَ. (٢)

تاريخ دمشق عن عبد الله بن أحمد بن حنبل: كُنْتُ بَيْنَ يَدَيْ أَبِي جَالِسًا ذَاتَ يَوْمٍ، فَجَاءَتْ طَائِفَةٌ مِنَ الْكُرْحِيِّينَ فَذَكَرُوا خِلَافَةَ أَبِي بَكْرٍ وَخِلَافَةَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ وَخِلَافَةَ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ فَأَكْثَرُوا، وَذَكَرُوا خِلَافَةَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَزَادُوا فَأَطَالُوا، فَزَعَّ أَبُو رَأْسِهِ إِلَيْهِمْ فَقَالَ: يَا هَؤُلَاءِ! قَدْ أَكْثَرْتُمْ فِي عَلِيِّ وَالْخِلَافَةِ، وَالْخِلَافَةِ وَعَلِيِّ، إِنَّ الْخِلَافَةَ لَمْ تُزَيَّنْ عَلَيَّا بَلْ عَلِيٌّ زَيَّنَهَا. (٣)

الصواعق المحرقة عن عبد الله بن أحمد بن حنبل: سَأَلْتُ أَبِي عَنْ عَلِيٍّ وَمُعَاوِيَةَ فَقَالَ: إِعْلَمُ أَنَّ عَلِيًّا كَانَ كَثِيرَ الْأَعْدَاءِ، فَفَتَّشَ لَهُ أَعْدَاؤُهُ شَيْئًا فَلَمْ يَجِدُوهُ، فَجَاءُوا إِلَى رَجُلٍ قَدْ حَارَبَهُ وَقَاتَلَهُ، فَأَطْرَوْهُ (٤) كَيْدًا مِنْهُمْ لَهُ. (٥)

المستدرک علی الصحیحین عن محمد بن منصور الطوسی: سَمِعْتُ أَحْمَدَ بْنَ حَنْبَلٍ يَقُولُ: مَا جَاءَ لِأَحَدٍ مِنَ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنَ الْفَضَائِلِ مَا جَاءَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ. (٦)

١- أبو عبد الله أحمد بن محمد بن حنبل الذهلي الشيباني: إمام المذهب الحنبلي، ولد في سنة ١٦٤هـ ومات في سنة ٢٤١هـ. عدّه شيوخه الذين روى عنهم في المسند مائتان وثمانون وثيف. وله مصنّفات منها: المسند، الفضائل، الزهد، العلل، التفسير، الإيمان، الأشربة، السنّه و... (راجع سير أعلام النبلاء: ج ١١ ص ١٧٧ الرقم ٧٨ ومسند ابن حنبل: ج ١ ص ٥ وفضائل الصحابه لابن حنبل: ج ١ ص ٢٥).

٢- تاريخ دمشق: ج ٤٢ ص ٤١٩.

٣- تاريخ دمشق: ج ٤٢ ص ٤٤٦. راجع: ج ٣ ص ٤٩٤ (خطاب طائفه من أصحابه بعد البيعه).

٤- أطرى فلان فلانا: إذا مدحه بما ليس فيه (لسان العرب: ج ١٥ ص ٦ «طراً»).

٥- الصواعق المحرقة: ص ١٢٧.

٦- المستدرک علی الصحیحین: ج ٣ ص ١١٦ ح ٤٥٧٢، تاريخ دمشق: ج ٤٢ ص ٤١٨، الكامل في التاريخ: ج ٢ ص ٤٤١ وليس فيه «من الفضائل»، شواهد التنزيل: ج ١ ص ٢٧ ح ٨ وزاد فيه «أكثر من» بعد «الفضائل»، الصواعق المحرقة: ص ١٢٠ وليس فيه «من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله».

۹ / ۸ احمد بن حنبل (۱) تاریخ دمشق به نقل از احمد بن سعید رباطی: از احمد بن حنبل شنیدم که می گفت: علی بن ابی طالب، همواره با حق بود و حق با او بود، هر جا که بود.

تاریخ دمشق به نقل از عبد الله بن احمد بن حنبل: روزی نزد پدرم نشسته بودم. گروهی از کُرخیان آمدند و از خلافت ابو بکر، عمر بن خطاب و عثمان بن عفان یاد کردند و بسیار سخن گفتند و از خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام یاد کردند و درباره آن، بسیار سخن گفتند. پدرم سرش را به طرف آنان گردانید و گفت: ای مردم! درباره رابطه علی با خلافت و خلافت با علی، بسیار سخن گفتید. خلافت، علی را نیاراست، بلکه علی، خلافت را آراست. (۲)

الصواعق المخرقة به نقل از عبد الله بن احمد بن حنبل: از پدرم درباره علی علیه السلام و معاویه پرسیدم. گفت: علی علیه السلام دشمنان بسیاری داشت. دشمنانش بسیار کوشیدند چیزی علیه او پیدا کنند و نیافتند. پس به سوی مردی آمدند که با او جنگیده و درگیر شده بود و از روی مکر علیه علی، به ستایش بی جای او پرداختند.

المستدرک علی الصحیحین به نقل از محمّد بن منصور طوسی: از احمد بن حنبل شنیدم که می گفت: برای هیچ کدام از یاران پیامبر خدا، فضایلی که برای علی نقل شده، نقل نشده است.

- ۱- ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل دَهلی شیبانی، پیشوای مذهب حنفی، در سال ۱۶۴ ق، به دنیا آمد و در سال ۲۴۱ ق درگذشت. شمار اساتیدی که در مسند خود از آنان روایت کرده است، دویست و هشتاد و اندی است. وی آثار زیادی دارد، از جمله: المسند، الفضائل، الزهد، الملل، التفسیر، الأیمان، الأشربة و السنّه (ر. ک: سیر أعلام النبلاء: ج ۱۱ ص ۱۷۷ ش ۷۸، مسند ابن حنبل: ج ۱ ص ۵، فضائل الصحابه لابن حنبل: ج ۱ ص ۲۵).
- ۲- نیز، ر. ک: ج ۳ ص ۴۹۵ (سخنان گروهی از یاران امام علی پس از بیعت).

شواهد التنزيل عن حمدان الوراق: سَمِعْتُ أَحْمَدَ بْنَ حَتَبَلٍ يَقُولُ : مَا رُوِيَ لِأَحَدٍ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ الْفَضَائِلِ الصَّحَاحِ مَا رُوِيَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ . (١)

فتح الباری : قَدْ رُوِيَ عَنِ الْإِمَامِ أَحْمَدَ قَالَ : مَا بَلَّغْنَا عَنْ أَحَدٍ مِنَ الصَّحَابَةِ مَا بَلَّغْنَا عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ . (٢)

كشف الغمّة: نَقَلْتُ مِنْ كِتَابِ الْيَوَاقِيتِ لِأَبِي عُمَرَ الرَّاهِدِ قَالَ : أَخْبَرَنِي بَعْضُ الثَّقَاتِ عَنْ رِجَالِهِ قَالُوا : دَخَلَ أَحْمَدُ بْنُ حَتَبَلٍ إِلَى الْكُوفَةِ وَكَانَ فِيهَا رَجُلٌ يُظَهِّرُ الْإِمَامَةَ ... ، فَقَالَ لَهُ الشَّيْخُ : يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ لِي إِلَيْكَ حَاجَةٌ ، قَالَ لَهُ أَحْمَدُ : مَقْضِيَّةٌ ، قَالَ : لَيْسَ أَحَبُّ أَنْ تَخْرُجَ مِنْ عِنْدِي حَتَّى أَعْلَمَكَ مَيْدَهَبِي ، فَقَالَ أَحْمَدُ : هَاتِهِ ، فَقَالَ لَهُ الشَّيْخُ : إِنِّي أَعْتَقِدُ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ كَانَ خَيْرَ النَّاسِ بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَإِنِّي أَقُولُ إِنَّهُ كَانَ خَيْرَهُمْ ، وَإِنَّهُ كَانَ أَفْضَلَهُمْ وَأَعْلَمَهُمْ ، وَإِنَّهُ كَانَ الْإِمَامَ بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ . قَالَ : فَمَا تَمَّ كَلَامُهُ حَتَّى أَجَابَهُ أَحْمَدُ فَقَالَ : يَا هَذَا ! وَمَا عَلَيْكَ فِي هَذَا الْقَوْلِ ؟ قَدْ تَقَدَّمَكَ فِي هَذَا الْقَوْلِ أَرْبَعَةٌ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : جَابِرٌ وَأَبُو ذَرٍّ وَالْمِقْدَادُ وَسَيْلَمَانُ ، فَكَادَ الشَّيْخُ يَطِيرُ فَرَحًا بِقَوْلِ أَحْمَدَ . (٣)

١- .شواهد التنزيل : ج ١ ص ٢٧ ح ٩ ، تهذيب التهذيب : ج ٤ ص ٢٠٤ الرقم ٥٥٦١ نحوه .

٢- .فتح الباری : ج ٧ ص ٧٤ .

٣- .كشف الغمّة : ج ١ ص ١٦٠ .

شواهد التنزیل به نقل حَمْدان و رَاق : از احمد بن حنبل شنیدم که می گفت : از فضایل [با سند] صحیح ، برای هیچ کدام از یاران پیامبر خدا به مقداری که برای علی بن ابی طالب نقل شده ، نقل نشده است .

فتح الباری : از احمد بن حنبل روایت شده که گفته است : آن قدر [از فضایل] که از علی بن ابی طالب به ما رسیده است ، برای هیچ کدام از اصحاب ، نرسیده است .

کشف الغمّه به نقل از کتاب الیواقیت ابو عمر زاهد : بعضی افراد موثق ، از طریق رجال خود به من خبر داده اند که وقتی احمد بن حنبل وارد کوفه شد ، در آن جا مردی بود که اظهار تشیّع می کرد ... وی به احمد گفت : از تو درخواستی دارم . احمد گفت : درخواستت پذیرفته است . مرد گفت : دوست دارم پیش از آن که از این جا بروی ، مذهب خود را به تو عرضه کنم . احمد گفت : بگو . آن شیخ گفت : من معتقدم که امیر مؤمنان که دروذهای خدا بر او باد ، پس از پیامبر صلی الله علیه و آله ، بهترین مردم بود و می گویم که وی ، بهترین آنان ، برترین و داناترین آنان بود و پیشوای پس از پیامبر صلی الله علیه و آله است . راوی می گوید : سخن مرد ، تمام نشده بود که احمد در پاسخ گفت : ای مرد ! ایرادی به خاطر این اعتقاد نیست . چهار تن از یاران پیامبر خدا ، یعنی جابر و ابوذر و مقداد و سلمان ، پیش از تو بر این باور بودند . آن مرد ، از حرف احمد چنان خوشحال شد که می خواست پرواز کند !

٩ / ٩ الأعمش المناقب لابن المغازلي عن الأعمش: وَجَّهَ إِلَيَّ الْمَنْصُورُ ، فَقُلْتُ لِلرَّسُولِ : لِمَا يُرِيدُنِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ؟ قَالَ : لَا أَعْلَمُ ، فَقُلْتُ : أبلغه أنني آتية . ثُمَّ تَفَكَّرْتُ فِي نَفْسِي فَقُلْتُ : مَا دَعَانِي فِي هَذَا الْوَقْتِ لِخَيْرٍ ، وَلَكِنْ عَسَى أَنْ يَسْأَلَنِي عَنْ فَضَائِلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ؛ فَإِنْ أَخْبَرْتُهُ قَتَلَنِي ! قَالَ : فَتَطَهَّرْتُ وَلَبِسْتُ أَكْفَانِي وَتَحَنَّنْتُ ثُمَّ كَتَبْتُ وَصِيَّتِي ثُمَّ صِرْتُ إِلَيْهِ ، فَوَجَدْتُ عِنْدَهُ عَمْرُو بْنَ عَبِيدٍ ، فَحَمَدْتُ اللَّهَ تَعَالَى عَلَى ذَلِكَ وَقُلْتُ : وَجَدْتُ عِنْدَهُ عَوْنَ صِدْقٍ مِنْ أَهْلِ النُّصْرَةِ ، فَقَالَ لِي : أَدُنْ يَا سُلَيْمَانُ ! فَدَنَوْتُ . فَلَمَّا قَرَبْتُ مِنْهُ أَقْبَلْتُ عَلَى عَمْرُو بْنِ عَبِيدٍ أَسْأَلُهُ ، وَفَاحَ مِنِّي رِيحُ الْحَنُوطِ ، فَقَالَ : يَا سُلَيْمَانُ مَا هَذِهِ الرَّائِحَةُ ؟ وَاللَّهِ لَتَصْدُقَنِي وَإِلَّا قَتَلْتُكَ ! فَقُلْتُ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، أَنَانِي رَسُولُكَ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي : مَا بَعَثَ إِلَيَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ إِلَّا لِيَسْأَلَنِي عَنْ فَضَائِلِ عَلِيٍّ ؛ فَإِنْ أَخْبَرْتُهُ قَتَلَنِي ، فَكَتَبْتُ وَصِيَّتِي وَلَبِسْتُ كَفَنِي وَتَحَنَّنْتُ ! فَاسْتَوَى جَالِسًا وَهُوَ يَقُولُ : لَا - حَوْلَ وَلَا - قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ . ثُمَّ قَالَ : أَتَدْرِي يَا سُلَيْمَانُ مَا اسْمِي ؟ قُلْتُ : نَعَمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، قَالَ : مَا اسْمِي ؟ قُلْتُ : عَبْدُ اللَّهِ الطَّوِيلُ ابْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ، قَالَ : صَدَقْتَ ، فَأَخْبَرَنِي بِاللَّهِ وَبِقُرَابَتِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَمْ رَوَيْتَ فِي عَلِيٍّ مِنْ فَضِيلِهِ مِنْ جَمِيعِ الْفُقَهَاءِ وَكَمْ يَكُونُ ؟ قُلْتُ : يَسِيرٌ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، قَالَ : عَلَى ذَاكَ ، قُلْتُ : عَشْرَةُ آلَافٍ حَدِيثٍ وَمَازَادَ . قَالَ : يَا سُلَيْمَانُ لَأُحَدِّثَنَّكَ فِي فَضَائِلِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَدِيثَيْنِ يَأْكُلَانِ كُلَّ حَدِيثٍ رَوَيْتَهُ عَنْ جَمِيعِ الْفُقَهَاءِ ، فَإِنْ حَلَفْتَ لِي أَنْ لَا تَرَوِيَهُمَا لِأَحَدٍ مِنَ الشَّيْعَةِ حَدَّثْتُكَ بِهِمَا ، فَقُلْتُ : لَا أَحْلِفُ وَلَا أَخْبِرُ بِهِمَا أَحَدًا مِنْهُمْ ثُمَّ قَالَ : يَا سُلَيْمَانُ سَمِعْتُ فِي فَضَائِلِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَعْجَبَ مِنْ هَذَيْنِ الْحَدِيثَيْنِ ؟ يَا سُلَيْمَانُ : «حُبُّ عَلِيٍّ إِيْمَانٌ ، وَبُغْضُهُ نِفَاقٌ» ، «لَا يُحِبُّ عَلِيًّا إِلَّا مُؤْمِنٌ ، وَلَا يُبْغِضُهُ إِلَّا كَافِرٌ» ؟ قُلْتُ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ! الْأَمَانُ ؟ قَالَ : لِمَكَ الْأَمَانُ . قَالَ : قُلْتُ : فَمَا تَقُولُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فِيمَنْ قَتَلَ هَؤُلَاءِ ؟ قَالَ : فِي النَّارِ لَا أَشْكُ . فَقُلْتُ : فَمَا تَقُولُ فِيمَنْ قَتَلَ أَوْلَادَهُمْ وَأَوْلَادَ أَوْلَادِهِمْ ؟ قَالَ : فَتَكَسَّرَ رَأْسُهُ ثُمَّ قَالَ : يَا سُلَيْمَانُ ، الْمَلِكُ عَقِيمٌ ! وَلَكِنْ حَدَّثَ عَن فَضَائِلِ عَلِيٍّ بِمَا سِئَتْ . قَالَ : فَقُلْتُ : فَمَنْ قَتَلَ وَلَدَهُ فَهُوَ فِي النَّارِ ! قَالَ عَمْرُو بْنُ عَبِيدٍ : صَدَقْتَ يَا سُلَيْمَانُ ، الْوَيْلُ لِمَنْ قَتَلَ وَلَدَهُ ! فَقَالَ الْمَنْصُورُ : يَا عَمْرُو ، أَشْهَدُ عَلَيْهِ أَنَّهُ فِي النَّارِ . فَقَالَ عَمْرُو : وَأَخْبَرَنِي الشَّيْخُ الصَّدُوقُ يَعْنِي الْحَسَنَ عَن أَنَسٍ : «أَنَّ مَنْ قَتَلَ أَوْلَادَ عَلِيٍّ لَا - يَشْمُ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ» ، قَالَ : فَوَجَدْتُ أَبَا جَعْفَرٍ وَقَدْ حَمُضَ وَجْهَهُ . قَالَ : وَخَرَجْنَا فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ : لَوْ لَا مَكَانُ عَمْرُو مَا خَرَجَ سُلَيْمَانُ إِلَّا مَقْتُولًا .

(١)

١- المناقب لابن المغازلي : ص ١٤٤ و ص ١٥٥ ح ١٨٨ ؛ الفضائل لابن شاذان : ص ٩٩ نحوه وراجع المناقب للخوارزمي : ص ٢٨٥ ح ٢٧٩ والأمالى للصدوق : ص ٥٢١ ح ٧٠٩ وبشاره المصطفى : ص ١٧٢ و ص ١١٤ وروضه الواعظين : ص ١٣٥ والمناقب للكوفي : ج ٢ ص ٥٨٩ ح ١١٠٠ .

۹ / ۹ اعمش (۱) المناقب ، ابن مغزلی به نقل از اعمش : منصور، کسی را به دنبال فرستاد. به پیام آورنده گفتم: امیر مؤمنان، مرا برای چه می خواهد؟ گفت : نمی دانم. گفتم : به وی خبر بده که می آیم. با خود اندیشیدم که در این وقت، برای کار خیری مرا نخواست است. ممکن است درباره فضایل علی بن ابی طالب علیه السلام از من پرسد. اگر از فضایل او خبر دهم ، مرا خواهد کشت. غسل کردم ، کفتم را پوشیدم، حنوط کردم، وصیتم را نوشتم و آن گاه نزدش رفتم. در نزد او عمرو بن عبید را یافتم . خداوند را به این خاطر ، سپاس گفتم و اندیشیدم که نزد وی ، یآوری راستگو از یاری رسانان یافته ام. [منصور] به من گفت : ای سلیمان! پیش آی. پیش رفتم. وقتی نزدیکش رسیدم ، در حالی که بوی حنوط از من می آمد ، رو به عمرو بن عبید کردم تا با وی گفتگو کنم ، که منصور پرسید : ای سلیمان! این چه بویی است؟ سوگند به خدا ، یا راستش را می گویی و یا تو را خواهم کشت. گفتم : ای امیر مؤمنان! فرستاده شما در دل شب به دنبال آمد. پیش خود فکر کردم که امیر مؤمنان ، در این وقت ، جز برای این که از فضایل علی پرسد ، به دنبال من نفرستاده است و اگر من به او از فضایل علی خبر بدهم ، مرا خواهد کشت. بنا بر این ، وصیتم را نوشتم ، کفتم را پوشیدم و حنوط کردم. منصور ، راست نشست و گفت : «لا حول ولا قوه إلا بالله العلی العظیم؛ هیچ توان و نیرویی جز به سبب خداوند والامرته با عظمت نیست» و آن گاه افزود : ای سلیمان! می دانی نام من چیست؟ گفتم : آری ای امیر مؤمنان! گفت : نامم چیست؟ گفتم : عبد الله طویل ، پسر محمد ، پسر علی ، پسر عبد الله ، پسر عباس ، پسر عبد المطلب. گفت : درست گفتی. تو را به خدا و به خویشاوندی من با پیامبر خدا سوگند می دهم که به من بگو چه مقدار روایت از همه دین شناسان ، درباره فضایل علی نقل کرده ای و چه قدر است. گفتم : ای امیر مؤمنان! کم . گفت : چه قدر؟ گفتم : ده هزار حدیث و یا بیشتر. گفت : ای سلیمان! در فضایل علی ، دو حدیث برایت نقل می کنم که همه حدیث هایی را که از دین شناسان روایت کرده ای ، می خورد . اگر سوگند بخوری که آن را برای هیچ کدام از شیعیان روایت نخواهی کرد ، برایت نقل می کنم. گفتم : سوگند نمی خورم؛ ولی برای هیچ کدام از آنان نقل نخواهم کرد ... گفت : ای سلیمان! آیا در فضایل علی ، از این دو حدیث ، شکفت تر شنیده ای که «دوستی با علی ، ایمان ، و دشمنی با او نفاق است» و «علی را جز مؤمن ، دوست نمی دارد ، و جز کافر ، دشمن نمی دارد»؟ گفتم : ای امیر مؤمنان! در امانم؟ گفت : در امانی. گفتم : ای امیر مؤمنان! درباره کسی که آنان (اهل بیت علیهم السلام) را بکشد ، چه می گویی؟ گفت : تردیدی ندارم که در آتش است. گفتم : درباره کشتن فرزندان آنان و فرزندان فرزندان آنها چه می گویی؟ (۲) سرش را پایین انداخت و سپس گفت : ای سلیمان! حکومت ، عقیم است؛ اما درباره فضایل علی ، هر چه قدر که می خواهی ، حدیث نقل کن. گفتم : هر کس فرزندان او را بکشد ، در آتش است. عمرو بن عبید گفت : درست گفتی ای سلیمان! وای بر آن که فرزند او را بکشد! منصور گفت : من گواهی می دهم که کشنده در آتش است. عمرو گفت : شیخ صادق (یعنی حسن بصری) ، از آنس به من خبر داد که : «هر کس فرزندان علی را بکشد ، بوی بهشت را نخواهد نیوشید». [راوی] می گوید : دیدم که منصور ، ترش رو شد. از نزد او خارج شدیم و منصور گفت : اگر به خاطر عمرو نبود ، جسد سلیمان از این جا خارج می شد.

۱- اعمش سلیمان بن مهران (۱۴۸ ق)، استاد قاریان و محدّثان، ابو محمّد اسدی کاهلی، رئیس قبیله اسد، کوفی و حافظ قرآن بود. اصل وی از منطقه ری است. گفته شده که در یکی از روستاهای طبرستان در سال ۶۱ ق، به دنیا آمده و هنگامی که کودک بوده، به کوفه برده شده است، و گفته شده: هنوز به دنیا نیامده بود که به کوفه برده شد. علی بن مدائنی گفته که وی هزار و سیصد حدیث نقل کرده است. نسایی و عجلی گفته اند: ثقه و ثابت است. یحیی قطن گفته: او علامه اسلام است. سفیان بن عیینه گفته: او قاری ترین مردم نسبت به قرآن، حافظ ترین آنان نسبت به حدیث بود و در احکام، از همه داناتر بود. وی در ربیع اوّل ۱۴۸ ق، در کوفه در سال شهادت امام صادق علیه السلام درگذشت (ر. ک: سیر أعلام النبلاء: ج ۶ ص ۲۲۶ ش ۱۱۰).

۲- اشاره به خود منصور است که بسیاری از بنی هاشم را به شهادت رسانده بود.

ص: ۱۲۱

..

المعرفة والتاريخ عن الحسن بن الربيع: قال أبو معاوية (١): قُلْنَا لِلْأَعْمَشِ: لَا تُحَدِّثْ بِهَذِهِ الْأَحَادِيثِ! قَالَ: يَسْأَلُونِي، فَمَا أَصْنَعُ؟ رُبَّمَا سَيَهَوْتُ! فَإِذَا سَأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ مِنْ هَذَا فَسَيَهَوْتُ فَذَكَّرُونِي. قَالَ: فَكُنَّا يَوْمًا عِنْدَهُ فَجَاءَ رَجُلٌ فَسَأَلَهُ عَنْ حَدِيثٍ «أَنَا قَسِيمُ النَّارِ». قَالَ: فَتَنَحَّحْتُ! قَالَ: فَقَالَ الْأَعْمَشُ: هُوَ لَاءِ الْمُرْجَةِ لَا يَدْعُونِي أَحَدٌ بِفَضَائِلِ عَلِيٍّ، أَخْرِجُوهُمْ مِنَ الْمَسْجِدِ حَتَّى أُحَدِّثَكُمْ. (٢)

مناقب علي بن أبي طالب للكلابي عن شريك بن عبد الله: كُنْتُ عِنْدَ الْأَعْمَشِ وَهُوَ عَلِيلٌ فَدَخَلَ عَلَيْهِ أَبُو حَنِيفَةَ وَابْنُ شُرَيْمَةَ وَابْنُ أَبِي لَيْلَى فَقَالُوا: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، إِنَّكَ فِي آخِرِ أَيَّامِ الدُّنْيَا، وَأَوَّلِ أَيَّامِ الْآخِرَةِ، وَقَدْ كُنْتَ تُحَدِّثُ فِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ بِأَحَادِيثٍ، فَتُبُّ إِلَى اللَّهِ مِنْهَا! قَالَ: أَسْنِدُونِي أَسْنِدُونِي؛ فَاسْنَدَ، فَقَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْمُتَوَكِّلِ النَّاجِي عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِي وَلِعَلِّي: أَلْقِيَا فِي النَّارِ مَنْ أَبْغَضَكُمَا، وَأَدْخِلَا فِي الْجَنَّةِ مَنْ أَحَبَّكُمَا، فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: «أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ» (٣). قَالَ: فَقَالَ أَبُو حَنِيفَةَ لِلْقَوْمِ: قَوْمُوا لَا يَجِيءُ شَيْءٌ أَشَدَّ مِنْ هَذَا. (٤)

١- هو محمد بن خازم الضرير، وكان رئيس المرجئه بالكوفة (تهذيب الكمال: ج ٢٥ ص ١٢٣ الرقم ٥١٧٣).

٢- المعرفة والتاريخ: ج ٢ ص ٧٦٤، تاريخ دمشق: ج ٤٢ ص ٢٩٩، البدايه والنهايه: ج ٧ ص ٣٥٦ وفيه إلى «فذكروني».

٣- ق: ٢٤.

٤- مناقب علي بن أبي طالب للكلابي: ص ٤٢٧ ح ٣، شواهد التنزيل: ج ٢ ص ٢٦٢ ح ٨٩٥، مناقب أبي حنيفة: ج ٢ ص ٢٨٧؛ بشاره المصطفى: ص ٤٩ كلاهما نحوه وراجع الأماالي للطوسي: ص ٦٢٨ ح ١٢٩٤ والمناقب لابن شهر آشوب: ج ٢ ص ١٥٧.

المعرفه والتاریخ به نقل از حسن بن ربیع : ابو معاویه [رئیس مُرجئه کوفه] گفت : به اعمش گفتیم : این حدیث ها را نقل نکن. گفت : از من می پرسند . چه کار کنم؟ گاه فراموش می کنم [که نباید نقل کنم]. هرگاه از این چیزها از من سؤال شد و فراموش کردم ، به من یادآوری کنید. روزی نزد او بودیم. مردی آمد و از وی درباره حدیثی [از علی علیه السلام] که می گوید : «من تقسیم کننده دوزخم» ، پرسید . من سرفه کردم. اعمش گفت : این مُرجئیان نمی گذارند فضایل علی را نقل کنم. آنان را از مسجد، بیرون کنید تا حدیث نقل کنم.

مناقب علی بن ابی طالب ، کلابی به نقل از شریک بن عبد الله : در زمانی که اعمش ، بیمار بود ، نزد وی بودم. ابو حنیفه ، ابن شبرمه و ابن ابی لیلی ، نزد وی آمدند و گفتند : ای ابو محمد! تو در روزهای پایانی زندگی دنیا و در آغاز ورود به آخرتی و درباره فضایل علی بن ابی طالب ، حدیث می کرده ای. از نقل این احادیث، نزد خدا توبه کن. گفت : مرا بنشانید. مرا بنشانید! نشانده شد. سپس گفت : ابو متوکل ناجی از ابو سعید خُدری برای من حدیث کرد که پیامبر خدا فرمود : «هنگامی که روز رستاخیز شود ، خداوند تبارک و تعالی به من و علی خواهد گفت : هر کس که شما دو تن را دشمن می دارد ، در آتش افکند ، و کسی که شما دو تن را دوست دارد ، به بهشت بفرستید . و مفهوم کلام خداوند که می فرماید : «هر کافر سر سختی را در جهنم ، فرو افکنید» همین است». ابو حنیفه گفت : تا چیزی سخت تر از این نقل نکرده ، بلند شوید.

٩ / ١٠ الجاحظ (١) رسائل الجاحظ : لا- نَعَلَمُ فِي الْأَرْضِ مَتَى ذُكِرَ السَّبْقُ فِي الْإِسْلَامِ وَالتَّعَدُّمُ فِيهِ ، وَمَتَى ذُكِرَ الْفِقْهُ فِي الدِّينِ ، وَمَتَى ذُكِرَ الزُّهْدُ فِي الْأَمْوَالِ الَّتِي تَشَاجَرُ النَّاسَ عَلَيْهَا ، وَمَتَى ذُكِرَ الْإِعْطَاءُ فِي الْمَاعُونِ ، كَانَ مَيِّذُكُورًا فِي هَذِهِ الْحَالَاتِ كُلِّهَا ، إِلَّا عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ . (٢)

راجع : ج ٨ ص ٢٨٠ (التقدم على الأقران) .

٩ / ١١ الحَسَنُ البَصْرِيُّ (٣) شرح نهج البلاغه : رَوَى أَبَانُ بْنُ عَيَّاشٍ : سَأَلْتُ الْحَسَنَ البَصْرِيَّ عَنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَقَالَ : مَا أَقُولُ فِيهِ ؟ ! كَانَتْ لَهُ السَّابِقَةُ ، وَالْفَضْلُ ، وَالْعِلْمُ ، وَالْحِكْمَةُ ، وَالْفِقْهُ ، وَالرَّأْيُ ، وَالصُّحْبَةُ ، وَالنَّجْدَةُ ، وَالْبَلَاءُ ، وَالزُّهْدُ ، وَالْقَضَاءُ ، وَالْقِرَابَةُ ، إِنَّ عَلِيًّا كَانَ فِي أَمْرِهِ عَلِيًّا ، رَحِمَ اللَّهُ عَلِيًّا ، وَصَلَّى عَلَيْهِ . فَقُلْتُ : يَا أبا سَعِيدٍ ! أَتَقُولُ : صَلَّى عَلَيْهِ ، لِغَيْرِ النَّبِيِّ ؟ ! فَقَالَ : تَرَحَّمْ عَلَى الْمُسْلِمِينَ إِذَا ذُكِرُوا ، وَصَلِّ عَلَى النَّبِيِّ وَآلِهِ ، وَعَلِيٌّ خَيْرٌ آلِهِ . فَقُلْتُ : أَهُوَ خَيْرٌ مِنْ حَمْرَةَ وَجَعْفَرٍ ؟ قَالَ : نَعَمْ ، قُلْتُ : وَخَيْرٌ مِنْ فَاطِمَةَ وَابْنَيْهَا ؟ قَالَ : نَعَمْ ، وَاللَّهِ إِنَّهُ خَيْرٌ آلِ مُحَمَّدٍ كُلِّهِمْ ، وَمَنْ يَشْكُ أَنْهُ خَيْرٌ مِنْهُمْ وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : « وَأَبُوهُمَا خَيْرٌ مِنْهُمَا » ؟ وَلَمْ يَجِرْ عَلَيْهِ اسْمُ شَرِكٍ ، وَلَا شَرِبُ خَمْرٍ ، وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِفَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ : « زَوَّجْتُكَ خَيْرَ أُمَّتِي » فَلَوْ كَانَ فِي أُمَّتِهِ خَيْرٌ مِنْهُ لَأَسْتَنَاهُ . وَلَقَدْ آخَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَيْنَ أَصْحَابِهِ ، فَآخَى بَيْنَ عَلِيٍّ وَنَفْسِهِ ، فَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَيْرُ النَّاسِ نَفْسًا ، وَخَيْرُهُمْ أَخًا . فَقُلْتُ : يَا أبا سَعِيدٍ ، فَمَا هَذَا الَّذِي يُقَالُ عِنْدَكَ إِنَّكَ قُلْتَهُ فِي عَلِيٍّ ؟ فَقَالَ : يَا بَنَ أَخِي ، أَحَقُّ دَمِي مِنْ هَوْلَاءِ الْجَبَابِرَةِ ، وَلَوْلَا ذَلِكَ لَشَأَلْتُ بِئِ الخُشْبِ . (٤)

١- أبو عثمان عمرو بن بحر بن محبوب الجاحظ البصرى : أحد شيوخ المعتزلة . والجاحظية فرقه من المعتزلة وهم أصحاب الجاحظ ، مات في سنة ٢٥٥ هـ . تصانيفه كثيرة ، منها : البلدان ، المعلمين ، البيان والتبيين (سير أعلام النبلاء : ج ١١ ص ٥٢٦ الرقم ١٤٩) .

٢- رسائل الجاحظ : ج ٤ ص ١٢٥ .

٣- الحسن بن أبي الحسن يسار البصرى ، أبو سعيد مولى الأنصار : ولد لسنتين بقيتا من خلافة عمر ، وتوفى سنة ١١٠ هـ ، روى عن كثير وروى عنه الكثير ، وهو من أشهر التابعين في الفقه والحديث (راجع تهذيب التهذيب : ج ١ ص ٥٤١ الرقم ١٤٥٠ والطبقات الكبرى : ج ٧ ص ١٥٦) .

٤- شرح نهج البلاغه : ج ٤ ص ٩٦ .

۱۰ / ۹ جاحظ (۱) رسائل الجاحظ: هرگاه از پیشی گرفتن در اسلام سخن گفته شود، از شناخت در دین، سخن به میان آید و یا زهد در خصوص اموالی که مردم، بر سر آن درگیرند، مطرح شود، و یا از بخشش لوازم زندگی سخن به میان آید، جز علی بن ابی طالب که خدا رویش را درخشان دارد، کسی را که در این موارد، نامش به میان آید، نمی شناسیم.

ر. ک: ج ۸ ص ۲۸۱ (پیشی گرفتن بر همانندان).

۱۱ / ۹ حسن بصری (۲) شرح نهج البلاغه: ابان بن عیاش نقل کرده است که از حسن بصری درباره علی علیه السلام پرسیدم. گفت: درباره او چه بگویم؟ سابقه، فضل، دانش، حکمت، دین شناسی، نظر، صحابی بودن، دلیری، درگیری، زهد، داوری و خویشاوندی از آن اوست. علی در کارش بلند مرتبه بود. خداوند، علی را پیامرزد و بر او درود فرستد. گفتم: ای ابو سعید! آیا بر غیر پیامبر صلوات و درود می فرستی؟ گفت: هر گاه یاد مسلمانان کردی، بر آنان رحمت بفرست و بر پیامبر و خاندانش درود فرست، و علی، بهترین خاندان او بود. گفتم: آیا او از حمزه و جعفر، بهتر بود؟ گفت: آری. گفتم: از فاطمه و پسرانش بهتر بود؟ گفت: آری. سوگند به خدا، او بهترین همه آل محمد صلی الله علیه و آله بود. چه کسی در این که او بهترین آنان بود، تردید دارد، حال آن که پیامبر خدا فرمود: «پدر آن دو (حسن و حسین علیهما السلام) بهتر از آن دو است»؟ هیچ گاه نام شرک بر او اطلاق نشد، هیچ گاه شُرب خمر نکرد و پیامبر خدا به فاطمه فرمود: «بهترین ائمت را به همسری تو در آوردم» و اگر در بین ائمت او کسی بهتر از وی بود، او را استثنا می کرد. و پیامبر خدا بین یارانش پیمان برادری بست و بین علی و خودش برادری قرار داد. بنا بر این، پیامبر خدا، خودش بهترین بود و بهترین برادران را داشت. گفتم: ای ابو سعید! بنا بر این، آنچه که گفته می شود که تو درباره علی [و علیه او] گفته ای، چه می شود؟ گفت: برادر زاده! با آن، خون خود را از دست این ستمکاران، محفوظ نگه می دارم و اگر نمی گفتم، بر دار آویخته می شدم.

۱- ابو عثمان عمرو بن بحر بن محبوب جاحظ بصری، یکی از بزرگان معتزله بود. جاحظیه گروهی از معتزلیان هستند که اصحاب جاحظ به شمار می آیند. وی در سال ۲۵۵ ق، درگذشت؛ آثار فراوانی دارد از جمله: البلدان، المعلمین، الیابان والتیین (ر. ک: سیر أعلام النبلاء: ج ۱۱ ص ۵۲۶ ش ۱۴۹).

۲- حسن بن ابی الحسن یسار بصری، ابو سعید، آزادشده انصار، در دو سال آخر خلافت عمر به دنیا آمد و در سال ۱۱۰ ق، درگذشت، وی از بسیاری روایت کرده و بسیاری از او روایت کرده اند و در فقه و حدیث، از مشهور تابعیان است (ر. ک: تهذیب التهذیب: ج ۱ ص ۵۴۱ ش ۱۴۵۰ و الطبقات الکبری: ج ۷ ص ۱۵۶).

الاستيعاب: سِئَلُ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي الْحَسَنِ الْبَصْرِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ، فَقَالَ : كَانَ عَلِيٌّ وَاللَّهُ سَيِّمَاهَا صَائِبًا مِنْ مَرَامِي اللَّهِ عَلَى عَيْدُوهُ ، وَرَبِّيَانِي هَذِهِ الْأُمَّةَ ، وَذَا فَضْلِهَا وَذَا سَابِقَتِهَا ، وَذَا قَرَابَتِهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، لَمْ يَكُنْ بِإِلْتِزَامِهِ عَنْ أَمْرِ اللَّهِ ، وَلَا بِالْمَلُومَةِ فِي دِينِ اللَّهِ ، وَلَا بِالسَّرُوقَةِ لِمَالِ اللَّهِ ، أُعْطِيَ الْقُرْآنَ عَزَائِمَهُ فَفَازَ مِنْهُ بِرِيَاضٍ مَوْنِقَةٍ ، ذَلِكَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ . (١)

١- الاستيعاب: ج ٣ ص ٢١٠ الرقم ١٨٧٥ ، العقد الفريد: ج ٣ ص ٣١٣ نحوه ، الرياض النضرة: ج ٣ ص ١٨٧ ، شرح نهج البلاغة: ج ٤ ص ٩٥ وراجع حليه الأولياء: ج ١ ص ٨٤ والأخبار الموقّعات: ص ١٩٢ ح ١٠٤ ومقتل أمير المؤمنين: ص ١٠٩ ح ١٠٢ .

الاستیعاب: از حسن بن ابی حسن بصری درباره علی بن ابی طالب علیه السلام پرسیده شد. گفت: سوگند به خدا، علی، تیری به هدف خورده از کمان الهی به سوی دشمنانش بود. او ریّانی این اّمت بود و از میان اّمت، صاحب فضل و سابقه و خویشاوندی با پیامبر بود. از دستور خدا غافل نمی شد و در دین خدا، مورد ایراد و سرزنش نبود. از مال خدا سرقت نکرد و حقّ قرآن را ادا کرد و از جانب آن به بهشتی دل انگیز دست یافت. علی بن ابی طالب، چنین [کسی] بود.

شرح نهج البلاغه: زوى الواقدي قال: سئل الحسن [البصري] عن علي عليه السلام وكان يُظنُّ به الانحرافُ عنه، ولم يكن كما يُظنُّ فقال: ما أقول فيمن جمَعَ الخصال الأربع: إيمانه على براءه (١)، وما قال له الرسول صلى الله عليه وآله في غزاه تبوك، فلو كان غير النبوه شىء يفوته لاستنناه، وقول النبي صلى الله عليه وآله: الثقلان كتاب الله وعترتي، وإنه لم يؤمر عليه أميراً قط وقد أمرت الأمراء على غيره. (٢)

الأمالى للصدوق عن سعد عن الحسن البصرى: إنه بلغه أن زاعماً يزعم أنه ينتقص علينا عليه السلام فقام في أصحابه يوماً فقال: لقد هممت أن أغلق بابي، ثم لا أخرج من بيتي حتى يأتيني أجلي، بلغنى أن زاعماً منكم يزعم أنني أنتقص خير الناس بعد نبينا صلى الله عليه وآله، وأنيسه وجليسه، والمفرج للكرب عنه عند الزلازل، والقائل للأقران يوم التنازل، لقد فارقكم رجل قرأ القرآن فوقره، وأخذ العلم فوقره، وحاز البأس فاستعمله في طاعه ربه، صابراً على مفض الحرب، شاكراً عند اللأواء والكرب، فعمل بكتاب ربه، ونصح لنبيه وابن عمه وأخيه. آخاه دون أصحابه، وجعل عنده سره، وجاهد عنه صغيراً، وقاتل معه كبيراً، يقتل الأقران، وينازل الفرسان دون دين الله حتى وضعت الحرب أوزارها، متمسكاً بعهد نبيه، لا يصيده صاد ولا يمالى عليه مضاداً، ثم مضى النبي صلى الله عليه وآله وهو عنه راض، أعلم المسلمين علماً، وأفهمهم فهماً، وأقدمهم في الإسلام، لا نظير له في مناقبه، ولا شبيه له في ضرائبه، فظلفت (٣) نفسه عن الشهوات، وعمل لله في الغفلات، وأسبغ الطهور في السبرات، وحشع في الصلوات، وقطع نفسه عن اللذات مشمراً عن ساق، طيب الأخلاق، كريم الأعراق، اتبع سنن نبيه صلى الله عليه وآله واقتنى آثاره ولقيه، فكيف أقول فيه ما يوبقنى وما أحد أعلمه يجد فيه مقالاً، فكفوا عنا الأذى وتجنبوا طريق الردى. (٤)

١- هكذا فى المصدر، والصحيح: «البراء».

٢- شرح نهج البلاغه: ج ٤ ص ٩٥.

٣- ظلفت نفسى عن كذا: أى كفت (لسان العرب: ج ٩ ص ٢٣١ «ظلف»).

٤- الأمالى للصدوق: ص ٥١٩ ح ٧٠٨.

شرح نهج البلاغه: واقعی روایت کرده است که از حسن بصری، درباره علی علیه السلام پرسیده شد، چون پنداشته می شد که از وی روی گردان است، حال آن که چنین نبود. گفت: چه بگویم درباره کسی که چهار ویژگی را در خود گرد آورده است: اعتماد پیامبر صلی الله علیه و آله بر او در اعلان برائت؛ گفته پیامبر صلی الله علیه و آله به وی در جنگ تبوک (چون اگر جز نبوت، چیزی از او بازداشته شده بود، هر آینه استثنا می کرد)؛ سخن پیامبر صلی الله علیه و آله: «دو وزین (ثقلان)، کتاب خدا و عترتم هستند»؛ و این که هیچ گاه کسی بر او فرمانده نشد، و امیران، بر غیر او امیر شدند.

الأمالی، صدوق به نقل از سعد، از حسن بصری: به وی خبر رسید که کسی می پندارد وی بر علی علیه السلام خُرده گیری می کند. روزی بین یارانش به پا ایستاد و گفت: تصمیم گرفتم در خانه ام را ببندم و از خانه خارج نشوم تا مرگم فرا رسد. به من خبر رسیده که از بین شما کسی می پندارد که من بر بهترین فرد پس از پیامبرمان، انیس و هم نشین او، گشاینده غم او در سختی ها، و رزم آور دلیران در روز درگیری، خُرده گیری می کنم. مردی از نزد شما رفته که قرآن را خوانده و آن را بزرگ داشته است؛ دانش را گرفته و افزوده، به شدت [و قدرت]، دست یافته و آن را در فرمان برداری از خدایش به کار گرفته است؛ بر رنج جنگ، صبور و در سختی ها و گرفتاری ها شاکر بوده است؛ به کتاب پروردگارش عمل کرده است و خیرخواه پیامبر صلی الله علیه و آله (پسر عمو و برادرش) بوده است. او را از بین یارانش به برادری گزید، و رازش را نزد او نهاد، و علی در حال کوچکی برای او مجاهده کرد، و در بزرگی همراهش جنگید. اوست که [برای دین خدا] هموردان را کشت، و سوارکاران را بر زمین افکند تا آن که جنگ به پایان رسید. به پیمان پیامبرش پایبند ماند. هیچ بازدارنده ای او را باز نداشت و هیچ مخالفی بر او چیره نگشت. پیامبر صلی الله علیه و آله در گذشت، در حالی که از او راضی بود. از نظر دانش، داناترین مسلمانان بود، و در فهم، فهم ترین آنان، و در اسلام آوردن، با سابقه ترین آنان. در مناقب، هیچ کس هم پای او نبود، و در همگنانش هیچ کس شبیه او نبود. خویشتن را از شهوات باز داشت و در مواضع غفلت، برای خدا کار کرد، و در سوز و سرما، طهارت کامل انجام داد، و در نمازها خشوع به کار گرفت، و با گذر از سختی ها از لذت ها بُرید. خوش خلق و ریشه دار بود. از سنت های پیامبرش پیروی کرد و پا در جای قدم ولی اش نهاد. چگونه درباره او چیزی بگویم که مرا بد عاقبت سازد، و من کسی را نمی شناسم که در او نقصی ببیند. از آزار ما دست بردارید و راه تباهی را کنار نهدید.

٩ / ١٢ الخليل بن أحمد (١) الأماشي للطوسي عن محمد بن سلام الجمحي: حَدَّثَنِي يُونُسُ بْنُ حَبِيبِ النَّحْوِيُّ وَكَانَ عُثْمَانِيًّا قَالَ : قُلْتُ لِلخَلِيلِ بْنِ أَحْمَدَ : أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ مَسْأَلَةٍ ، فَتَكْتُمُهَا عَلَيَّ ؟ قَالَ : إِنَّ قَوْلَكَ يَدُلُّ عَلَيَّ أَنَّ الْجَوَابَ أُغْلِظُ مِنَ السُّؤَالِ ، فَتَكْتُمُهُ أَنْتَ أَيْضًا ؟ قَالَ : قُلْتُ : نَعَمْ ، أَيَّامَ حَيَاتِكَ . قَالَ : سَل . قَالَ : قُلْتُ : مَا بَالُ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَرَحِمِهِمْ كَانَتْهُمْ كُلُّهُمْ بَنُو أُمَّ وَاحِدَةٍ وَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ بَيْنِهِمْ كَانَتْهُ ابْنُ عَلِيٍّ (٢) ؟ قَالَ مِنْ أَيْنَ لَكَ هَذَا السُّؤَالُ ؟ قَالَ : قُلْتُ : قَدْ وَعَدْتَنِي الْجَوَابَ . قَالَ : وَقَدْ ضَمِنْتَ الْكِتْمَانَ قَالَ : قُلْتُ : أَيَّامَ حَيَاتِكَ ، فَقَالَ : إِنَّ عَلَيْنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ تَقَدَّمَ مِنْهُمْ إِسْلَامًا ، وَفَاقَهُمْ عِلْمًا ، وَيَزِيدُهُمْ (٣) شَرَفًا ، وَرَجَحَهُمْ زُهْدًا ، وَطَالَهُمْ جِهَادًا ، فَحَسَدُوهُ ، وَالنَّاسُ إِلَى أَشْكَالِهِمْ وَأَشْبَاهِهِمْ أَمِيلٌ مِنْهُمْ إِلَى مَنْ بَانَ مِنْهُمْ ، فَافْتَهُمُ . (٤)

-
- ١- أبو عبد الرحمن الخليل بن أحمد الفراهيدي البصري : أحد الأعلام ، أخذ عنه سيبويه النحو ، والنضر بن شميل و... وهو أول من استخراج العروض وحصر أشعار العرب بها . له كتاب العين في اللغة . وثقه ابن حبان . ولد سنة ١٠٠ هـ وتوفي سنة ١٧٥ هـ وقيل : سنة ثيف وستين ومائة (راجع سير أعلام النبلاء : ج ٧ ص ٤٢٩ الرقم ١٦١ وتهذيب الكمال : ج ٨ ص ٣٣٠ الرقم ١٧٢٥ وتهذيب التهذيب : ج ٢ ص ١٠١ الرقم ٢٠٦٥) .
 - ٢- العله : الضره ، وبنو العلات : بنو رجل واحد من أمهات شتى (لسان العرب : ج ١١ ص ٤٧٠ «علل»).
 - ٣- بذه : علاه وفاقه (لسان العرب : ج ٣ ص ٤٧٧ «بذذ»).
 - ٤- الأماشي للطوسي : ص ٦٠٨ ح ١٢٥٦ ، تنبيه الخواطر : ج ٢ ص ٧٦ ، كشف الغمّه : ج ٢ ص ٣٧ وليس فيه «فحسدوه» ، تنقيح المقال : ج ١ ص ٤٠٣ الرقم ٣٧٦٩ .

۹ / ۱۲ خلیل بن احمد (۱) الأمالی ، طوسی به نقل از محمد بن سلام جُمحی : یونس بن حبیب نحوی که گرایش عثمانی داشت ، به من خبر داد که به خلیل بن احمد گفتم : می خواهم مسئله ای را از تو بپرسم. آیا آن را مخفی نگه خواهی داشت؟ گفت : حرف تو دلیل بر این است که پاسخ پرسشت شدیدتر از خود پرسش است. بنابراین ، [بگو آیا] تو هم آن را مخفی خواهی داشت؟ گفتم : آری ، تا زمانی که زنده ای. گفت : پرس. گفتم : چرا اصحاب پیامبر خدا و خویشانشان ، همچون پسران یک مادر به نظر می رسند و علی بن ابی طالب از بین آنان ، مثل فرزند هُووست؟ گفت : این پرسش از کجا مایه می گیرد؟ گفتم : تو وعده دادی که پاسخ بدهی. گفت : و تو ضمانت دادی که آن را پنهان داری. گفتم : تا زمانی که زنده ای . گفت : چون در اسلام آوردن بر آنان پیشی گرفته بود و در دانش ، از آنان برتر بود. در شرافت ، والاتر از آنان ، و در زهد ، برتر ، و در جهاد ، پُر سابقه تر بود. بنا بر این ، به وی حسادت ورزیدند و مردم ، به همگون ها و هم ردیف های خود ، علاقه مندترند تا به کسانی که با آنان فرق دارند. این را بدان.

۱- ابو عبد الرحمان خلیل بن احمد فراهیدی بصری ، یکی از بزرگان است . سیویه و نصر بن شمیم و دیگران ، نحو را از وی آموختند ... وی نخستین کسی است که دانش عروض را استخراج کرد و اشعار عرب را در آن عروض ، منحصر ساخت. در لغت، کتاب العین را دارد. ابن حبان ، وی را موثق شمرده است. در سال ۱۰۰ ق ، به دنیا آمد و در سال ۱۷۵ ق ، درگذشت. گفته شده که در سال صد و شصت و اندی درگذشته است (ر. ک: سیر أعلام النبلاء: ج ۷ ص ۴۲۹ ش ۱۶۱ ، تهذیب الکمال : ج ۸ ص ۳۳۰ ش ۱۷۲۵ ، تهذیب التهذیب : ج ۲ ص ۱۰۱ ش ۲۰۶۵).

علل الشرائع عن أبي زيد النحوى الأنصارى: سَأَلْتُ الْخَلِيلَ بْنَ أَحْمَدَ الْعَرُوضِيَّ ، فَقُلْتُ لَهُ : لِمَ هَجَرَ النَّاسُ عَلَيْنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقُرْبَاهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قُرْبَاهُ ، وَمَوْضِعُهُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ مَوْضِعُهُ ، وَعِنَاؤُهُ فِي الْإِسْلَامِ عِنَاؤُهُ ؟ فَقَالَ : بَهَرَ وَاللَّهِ نَوْرُهُ أَنْوَارَهُمْ ، وَغَلَبَهُمْ عَلَى صَفْوِ كُلِّ مَنْهَلٍ ، وَالنَّاسُ إِلَى أَشْكَالِهِمْ أَمِيلٌ ، أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ الْأَوَّلِ يَقُولُ : وَكُلُّ شَكْلٍ لِشَكْلِهِ أَلْفٌ أَمَا تَرَى الْفَيْلَ يَأْلَفُ الْفَيْلًا (١) .

تنقيح المقال فى ترجمه الخليل بن أحمد: قيل له: ما الدليل على أن علينا عليه السلام إمام الكُلِّ فى الكُلِّ؟ قال: احتياج الكُلِّ إليه واستغناؤه عن الكُلِّ. (٢)

تنقيح المقال فى ترجمه الخليل بن أحمد: قيل له: ما تقول فى علي بن أبى طالب عليه السلام؟ فقال: ما أقول فى حق امرئٍ كتمت مناقبه أولياؤه خوفاً، وأعداؤه حسداً، ثم ظهر من بين الكتمين ما ملأ الخافقين. (٣)

-
- ١- .علل الشرائع: ص ١٤٥ ح ١، الأمالى للصدوق: ص ٣٠٠ ح ٣٤١، المناقب لابن شهر آشوب: ج ٣ ص ٢١٣، روضه الواعظين: ص ١٣٠، تنقيح المقال: ج ١ ص ٤٠٣ الرقم ٣٧٦٩ .
 - ٢- .تنقيح المقال: ج ١ ص ٤٠٣ الرقم ٣٧٦٩ .
 - ٣- .تنقيح المقال: ج ١ ص ٤٠٣ الرقم ٣٧٦٩، الرواشح السماويه: ص ٢٠٣ .

علل الشرائع به نقل از ابو زید نحوی انصاری: از خلیل بن احمد عروسی پرسیدم که: چرا مردم از علی دوری گزیدند، با آن که خویشاوندی او با پیامبر خدا در آن حد بود و جایگاهش در بین مسلمانان، چنان جایگاهی بود و رنجش برای اسلام، آن سان بود؟ گفت: سوگند به خدا، نور او، نور آنان را مغلوب ساخته بود و در زلال هر چشمه ای، بر آنان برتری یافته است و مردم به همگون های خود، متمایل ترند. آیا سخن نخستین را نشنیده ای که می گفت: هر شکلی با شکل خود مأنوس است آیا نمی بینی که فیل با فیل، مأنوس است؟ (۱)

تنقیح المقال در شرح حال خلیل بن احمد: به وی گفته شد: دلیل بر این که علی علیه السلام، امام همه در همه امور است، چیست؟ گفت: نیازمندی همه به وی، و بی نیازی او از همه.

تنقیح المقال در شرح حال خلیل بن احمد: به وی گفته شد: درباره علی بن ابی طالب، چه می گویی؟ گفت: چه بگویم درباره کسی که شایستگی هایش را دوستانش به خاطر ترس، مخفی داشتند و دشمنانش به خاطر کینه. و از بین این دو پنهانکاری، آن قدر فضایل ظاهر شد که مشرق و مغرب را پُر ساخت.

۱- [کبوتر با کبوتر، باز با باز / کند همجنس با همجنس پرواز].

٩ / ١٣ سُفْيَانُ الثَّوْرِيُّ (١) المناقب لابن شهر آشوب عن سفیان الثوري: كَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَالجَبَلِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُشْرِكِينَ ؛ أَعَزَّ اللَّهُ بِهِ الْمُسْلِمِينَ ، وَأَذَلَّ بِهِ الْمُشْرِكِينَ . (٢)

حليہ الأولياء عن عطاء بن مسلم: سَمِعْتُ سُفْيَانَ يَقُولُ : مَا حَاجَّ عَلِيًّا أَحَدًا إِلَّا حَجَّهٗ . (٣)

٩ / ١٤ الشَّافِعِيُّ (٤) الصواعق المحرقة: قَالَ [الشَّافِعِيُّ]: قَالُوا تَرَفَّضْتَ قُلْتَ كَلَّا مَا الرَّفْضُ دِينِي وَلَا اعْتِقَادِي لَكِنْ تَوَلَّيْتُ غَيْرَ شَكِّ خَيْرِ إِمَامٍ وَخَيْرِ هَادِي إِنْ كَانَ حُبُّ الْوَلِيِّ رَفْضًا فَإِنِّي أَرْفُضُ الْعِبَادِ وَقَالَ أَيْضًا : يَا رَاكِبًا قِفْ بِالْمَحْصَبِ مِنْ مَنِي وَاهْتِفْ بِسَاكِنِ خَيْفِهَا وَالتَّاهِضِ سَيِّحًا إِذَا فَاضَ الْحَجِيجُ إِلَى مَنِي فَيُضَا كَمَلَّتِمْ الْفَرَاتِ الْفَائِضِ إِنْ كَانَ رَفْضًا حُبُّ آلِ مُحَمَّدٍ فَلْيَشْهَدْ الثَّقَلَانِ أَنِّي رَافِضِيٌّ (٥)

١- .سفیان بن سعید بن مسروق الثوري: ولد سنة ٩٧ هـ في خلافة سليمان بن عبد الملك، ومات بالبصرة سنة ١٦١ هـ في خلافة المهدي . قال ابن عيينه: أصحاب الحديث ثلاثة: ابن عباس في زمانه، والشعبي في زمانه، والثوري في زمانه (راجع سير أعلام النبلاء: ج ٧ ص ٢٢٩ الرقم ٨٢ والطبقات الكبرى: ج ٦ ص ٣٧١ وتهذيب التهذيب: ج ٢ ص ٣٥٦ الرقم ٢٨٦٦) .

٢- .المناقب لابن شهر آشوب: ج ٢ ص ٦٨ .

٣- .حليہ الأولياء: ج ٧ ص ٣٤؛ المناقب لابن شهر آشوب: ج ٢ ص ٤٥ .

٤- .محمّد بن إدريس بن العباس بن عثمان بن شافع؛ إمام المذهب الشافعي: ولد بغزّه سنة ١٥٠ هـ ووفاته في سنة ٢٠٤ هـ . قال أحمد بن حنبل: الشافعي فيلسوف في أربعة أشياء: في اللغة، واختلاف الناس، والمعاني، والفقه (راجع سير أعلام النبلاء: ج ١٠ ص ٥ و ١٠ و ٨١ و تهذيب الكمال: ج ٢٤ ص ٣٧٦ الرقم ٥٠٤٩) .

٥- .الصواعق المحرقة: ص ١٣٣ .

۹ / ۱۳ سفیان ثوری

۹ / ۱۴ شافعی

۹ / ۱۳ سفیان ثوری (۱) المناقب ، ابن شهر آشوب به نقل از سفیان ثوری : علی بن ابی طالب در بین مسلمانان و مشرکان ، چون کوه بود که خداوند به وسیله او مسلمانان را عزت بخشید و مشرکان را ذلیل ساخت.

حلیه الأولیاء به نقل از عطاء بن مسلم : از سفیان شنیدم که می گفت : علی علیه السلام با کسی مناظره نکرد ، جز آن که او را شکست داد.

۹ / ۱۴ شافعی (۲) الصواعق المحرقة : شافعی سرود : گفتند رافضی شده ای . گفتم : هرگز! رفض ، نه دین من است و نه باورم. اما بدون هیچ تردیدی دوست دارم بهترین پیشوا و بهترین هدایتگر را. اگر دوست داشتن «ولی» رفض است من رافضی ترین بندگم. و همچنین سرود : ای سواره! در مُحَصَّب (۳) مِنا درنگ کن و به ساکنان و رهگذران خیف نداد ، در آن سحرگاهان که حاجیان به سوی مِنا چون خروش فُرات به راه می افتند ، که : اگر دوستی آل محمّد صلی الله علیه و آله ، رافضی گری است جنّ و انس ، گواهی دهند که من رافضی ام.

۱- سفیان بن سعید بن مسروق ثوری ، در سال ۹۷ ق ، در زمان خلافت سلیمان بن عبد الملک به دنیا آمد و در سال ۱۶۱ ق ، در خلافت مهدی در بصره درگذشت. ابن عیینه گفته : اصحاب حدیث ، سه نفرند : ابن عباس در زمان خودش ، شعبی در زمان خودش ، و ثوری در زمان خودش (ر. ک : سیر أعلام النبلاء : ج ۷ ص ۲۲۹ ش ۸۲ ، الطبقات الکبری : ج ۶ ص ۳۷۱ ، تهذیب التهذیب : ج ۲ ص ۳۵۶ ش ۲۸۶۶) .

۲- محمّد بن ادریس بن عباس بن عثمان بن شافع ، پیشوای مذهب شافعی ، در غزه در سال ۱۵۰ ق ، به دنیا آمد و در سال ۲۰۴ ق ، درگذشت. احمد بن حنبل گفته : شافعی در چهار رشته دانای کل بود ؛ در لغت ، داوری ، معانی و فقه (ر. ک : سیر أعلام النبلاء : ج ۱۰ ص ۵ و ۱۰ و ۸۱ ، تهذیب الکمال : ج ۲۴ ص ۳۷۶ ش ۵۰۴۹) .

۳- محصّب ، مسیلی بین مکه و مناست و مسجدی در آن جاست که می گویند پیامبر صلی الله علیه و آله در آن جا فرود آمد و نماز گزارد . (م)

٩ / ١١٥ الشَّعْبِيُّ (١) المناقب للخوارزمي عن الشعبي: ما ندرى ما نصنع بعليّ إن أحببناه افتقرنا ، وإن أبغضناه كفرنا! (٢)

الإرشاد: قد شاع الخبر واستفاض عن الشعبيّ أنّه كان يقول: لقد كنتُ أسمعُ خطباءَ بنى أميّة يشيرونَ أميرَ المؤمنينَ عليّ بنَ أبي طالبٍ عليه السلامَ على منابرهم فكأنّما يُشالُ بضبعه إلى السماءِ ، وكنتُ أسمعُهم يمدحونَ أسلافهم على منابرهم فكأنّما يكشفونَ عن جيفه . (٣)

شرح نهج البلاغه: قال الشعبيّ وقد ذكّره عليه السلام: كان أسخى الناسِ ، كان على الخلق الذي يُحبُّه الله: السخاء والجود ، ما قال: «لا» لسائلٍ قط . (٤)

١- عامر بن شراحيل بن عبد ، وقيل: عامر بن عبد الله بن شراحيل الشعبي الحميري ، أبو عمرو الكوفي: من شعب همدان . قال منصور الغداني عن الشعبي: أدركت خمسمئة من الصحابة . قال أبو جعفر الطبري في طبقات الفقهاء: كان ذا أدب وفقه وعلم . والمشهور إن مولده كان لست سنين خلت من خلافة عمر . وفي سنة وفاته أقوال: من سنة ١٠٣ هـ إلى سنة ١١٠ هـ (راجع تهذيب التهذيب: ج ٣ ص ٤٤ الرقم ٣٥٨٨) .

٢- المناقب للخوارزمي: ص ٣٣٠ الرقم ٣٥٠؛ المناقب لابن شهر آشوب: ج ٣ ص ٢١٤ .

٣- الإرشاد: ج ١ ص ٣٠٩، المناقب لابن شهر آشوب: ج ٢ ص ٣٥١ .

٤- شرح نهج البلاغه: ج ١ ص ٢٢ وراجع الصراط المستقيم: ج ١ ص ١٦٢ .

۹ / ۱۵ شعبی (۱) المناقب ، خوارزمی به نقل از شعبی : نمی دانیم با علی علیه السلام چه کار کنیم. اگر دوستش بداریم ، نیازمند می شویم ، و اگر دشمنش داریم ، کافر می گردیم.

الإرشاد: خبری شایع و مستفیض است که شعبی می گفت : من سخنوران بنی امیه را دیده ام که در منبرهایشان به علی بن ابی طالب علیه السلام بد می گفتند ؛ ولی گویی که بازوی او را گرفته ، به طرف آسمان، بالا می بردند و در منبر ، گذشتگان خود را ستایش می کردند؛ ولی گویی خاک از روی مردار ، کنار می زدند.

شرح نهج البلاغه به نقل از شعبی ، در وقتی که از علی علیه السلام یاد کرده بود : او بخشنده ترین بخشنده ترین مردم بود ، و بر خلقی بود که خداوند ، آن را دوست داشت : سخاوت و بخشندگی . هیچ گاه به کمک خواهی پاسخ «نه» نگفت.

۱- .عامر بن شراحیل بن عبد (و یا عامر بن عبد الله بن شراحیل) شعبی حمیری ، ابو عمرو کوفی ، از مردم همیدان. منصور غدانی از شعبی نقل کرده است : «پانصد تن از صحابه را دیدم». ابو جعفر طبری در طبقات الفقهاء آورده : وی دارای ادب ، فقه و علم بود. مشهور ، این است که تولدش در سال ششم خلافت عمر بود. در سال مرگش به چند قول ، اختلاف است : از سال ۱۰۳ تا ۱۱۰ ق . (ر. ک : تهذیب التهذیب: ج ۳ ص ۴۴ ش ۳۵۸۸).

٩ / ١٦ عامر بن عبد الله بن الزبير (١) الاستيعاب عن عامر بن عبد الله بن الزبير لما سَمِعَ ابنا له يَتَنَقَّصُ عَلَيَا : إِيَّاكَ وَالْعَوْدَةَ إِلَى ذَلِكَ ؛ فَإِنَّ بَنِي مَرَوَانَ شَتَمُوهُ سِتِّينَ سَنَةً فَلَمْ يَزِدْهُ اللَّهُ بِذَلِكَ إِلَّا رَفَعَهُ ، وَإِنَّ الدِّينَ لَمْ يَبْنِ شَيْئًا فَهَدَمَتْهُ الدُّنْيَا ، وَإِنَّ الدُّنْيَا لَمْ تَبْنِ شَيْئًا إِلَّا عَاوَدَتْ عَلَيَّ مَا بَنَتْ فَهَدَمَتْهُ . (٢)

٩ / ١٧ الفخر الرازي (٣) تفسير الفخر الرازي : مَنْ اقْتَدَى فِي دِينِهِ بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَقَدِ اهْتَدَى ، وَالِدَلِيلُ عَلَيْهِ قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : «اللَّهُمَّ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَ عَلِيِّ حَيْثُ دَارَ» . (٤)

راجع : ج ٢ ص ١٩٢ (علی مع الحق) .

١- . عامر بن عبد الله بن الزبير بن العوام الأسدي ، أبو الحارث المدني : قال العجلي : مدني تابعي ثقة . وذكره ابن حبان في الثقات وقال : كان عالما فاضلاً ، مات سنة ١٢١ هـ (راجع تهذيب التهذيب : ج ٣ ص ٤٩ الرقم ٣٥٩٥) .

٢- . الاستيعاب : ج ٣ ص ٢١٥ الرقم ١٨٧٥ ، شرح نهج البلاغه : ج ١٣ ص ٢٢١ وفيه «قال ابن عامر بن عبد الله بن الزبير لولده» ، تنبيه الخواطر : ج ٢ ص ٢٩٦ نحوه وفيه «ثمانين عاما» بدل «ستين سنة» . راجع : ج ١٢ ص ٥٤٠ (عامر بن عبد الله بن الزبير) .

٣- . فخر الدين محمد بن عمر بن الحسين القرشي البكري الطبرستاني ، الأصولي المفسر ، كبير الأذكياء والحكماء والمصنفين ، الفقيه الشافعي . ولد سنة ٥٤٤ هـ ، ومات بهراه سنة ٦٠٦ هـ ، وله بضع وستون سنة (راجع سير أعلام النبلاء : ج ٢١ ص ٥٠٠ الرقم

٢٦١ وتفسير الفخر الرازي : ج ١ ص ٣) .

٤- . تفسير الفخر الرازي : ج ١ ص ٢١٠ .

۹ / ۱۶ عامر بن عبد الله بن زبير

۹ / ۱۷ فخر رازی

۹ / ۱۶ عامر بن عبد الله بن زبير (۱) الاستيعاب به نقل از عامر بن عبد الله بن زبير: وقتی شنید که یکی از پسرانش از علی علیه السلام عیبجویی می کند، گفت: دیگر چنین کاری مکن. مروان بن الحکم، شصت سال، او را بد گفتند و خداوند با کار آنان، جز بر بلند مرتبگی او نیفزود. دین، چیزی را به پا نکرده است که دنیا بتواند آن را نابود کند، و دنیا چیزی نساخته، جز آن که به سراغ آنچه ساخته، آمده و آن را نابود کرده است.

۹ / ۱۷ فخر رازی (۲) تفسیر الفخر الرازی: هر کس در دینش به علی بن ابی طالب علیه السلام اقتدا کند، هدایت شده است. دلیل آن هم سخن پیامبر صلی الله علیه و آله است که فرمود: «پروردگارا! حق را همیشه بر محور علی بچرخان، هر جا که او می چرخد».

ر. ک: ج ۲ ص ۱۹۳ (علی با حق است).

۱- ابو حارث عامر بن عبد الله بن زبير بن عوام اسدی مدنی. عجلی درباره اش گفته: وی مدنی تابعی و قابل اعتماد است. ابن حبان، وی را در موثقان ذکر کرده و گفته: وی فاضل و عالم بود. در سال ۱۲۱ ق، در گذشته است (ر. ک: التهذیب: ج ۳ ص ۴۹ ش ۳۵۹۵).

۲- فخر الدین محمد بن عمر بن حسین قرشی بکری طبرستانی، اصولی، مفسّر، بزرگ زیرکان، حکیمان و نویسندگان و فقیه شافعی است. در سال ۵۴۴ ق، به دنیا آمد و در سال ۶۰۶ ق، در هرات درگذشت و شصت و اندی سال عمر کرد (ر. ک: سیر أعلام النبلاء: ج ۲۱ ص ۵۰۰ ش ۲۶۱، تفسیر الفخر الرازی: ج ۱ ص ۳).

٩ / ١٨ المأمون العباسي (١) عيون أخبار الرضا عليه السلام عن إسحاق بن حماد بن زيد في مجادلته المأمون المخالفين في إمامته علي عليه السلام وتفضيله على سائر الناس بعد النبي صلى الله عليه وآله : سَمِعْنَا (٢) يَحْيَى بْن أُنْتَمَ الْقَاضِي قَالَ : أَمَرَنِي الْمَأْمُونُ بِإِحْضَارِ جَمَاعَةٍ مِنْ أَهْلِ الْحَدِيثِ ، وَجَمَاعَةٍ مِنْ أَهْلِ الْكَلَامِ وَالنَّظَرِ ، فَجَمَعْتُ لَهُ مِنَ الصَّنَفَيْنِ زُهَاءَ أَرْبَعِينَ رَجُلًا ، ثُمَّ مَضَيْتُ بِهِمْ ، فَأَمَرْتُهُمْ بِالْكِينُونَةِ فِي مَجْلِسِ الْحَاجِبِ لِأَعْلَمَهُ بِمَكَانِهِمْ ، فَفَعَلُوا فَأَعْلَمْتُهُ ، فَأَمَرَنِي بِإِدْخَالِهِمْ ، فَدَخَلُوا فَسَلَّمُوا فَحَدَّثْتُهُمْ سَاعَةً وَأَنْسَيْتُهُمْ ، ثُمَّ قَالَ : إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُجْعَلَ بَيْنِي وَبَيْنَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِي يَوْمِي هَذَا حُجَّةً ؛ فَمَنْ كَانَ حَاقِنًا (٣) أَوْ لَهُ حَاجَةٌ فَلْيَقُمْ إِلَى قِضَاءِ حَاجَتِهِ ، وَابْتَسَطُوا وَسَلُّوا أَخْفَافَكُمْ وَضَعُوا أَرْدِيَّتَكُمْ ، فَفَعَلُوا مَا أَمَرُوا بِهِ ، فَقَالَ : يَا أَيُّهَا الْقَوْمُ ! إِنَّمَا اسْتَحْضَرْتُكُمْ لِأَحْتِجَّ بِكُمْ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى ، فَاتَّقُوا اللَّهَ وَانظُرُوا لِأَنْفُسِكُمْ وَإِمَامِكُمْ ، وَلَا يَمْنَعُكُمْ جَلَالَتِي وَمَكَانِي مِنْ قَوْلِ الْحَقِّ حَيْثُ كَانَ ، وَرَدَّ الْبَاطِلَ عَلَى مَنْ أَتَى بِهِ ، وَأَشْفَقُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ مِنَ النَّارِ ، وَتَقَرَّبُوا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِرِضْوَانِهِ ، وَإِيثارِ طَاعَتِهِ ؛ فَمَا أَحَدٌ تَقَرَّبَ إِلَى مَخْلُوقٍ بِمَعْصِيَةِ يَخْلُقُ إِلَّا سَلَطَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ ، فَانظُرُونِي بِجَمِيعِ عُقُولِكُمْ . إِنِّي رَجُلٌ أَرْعَمُ أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ خَيْرُ الْبَشَرِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ؛ فَإِنْ كُنْتُ مُصِيبًا فَصَوِّبُوا قَوْلِي ، وَإِنْ كُنْتُ مُخْطِئًا فَزِدُوا عَلَيَّ ، وَهَلِّمُوا ؛ فَإِنْ شِئْتُمْ سَأَلْتُكُمْ ، وَإِنْ شِئْتُمْ سَأَلْتُمُونِي . فَقَالَ لَهُ الَّذِينَ يَقُولُونَ بِالْحَدِيثِ : بَيْلَ نَسَأَلُكَ . فَقَالَ : هَاتُوا ، وَقَلِّدُوا كَلَامَكُمْ رَجُلًا وَاحِدًا مِنْكُمْ ، فَإِذَا تَكَلَّمْتُمْ ؛ فَإِنْ كَانَ عِنْدَ أَحَدِكُمْ زِيَادَةٌ فَلْيَزِدْ ، وَإِنْ أَتَى بِخَلَلٍ فَسُدِّدُوهُ . فَقَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ : إِنَّمَا نَحْنُ نَزْعُمُ أَنَّ خَيْرَ النَّاسِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَبُو بَكْرٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ الرَّوَايَةِ الْمُجْمَعِ عَلَيْهَا جَاءَتْ عَنِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ قَالَ : إِقْتَدُوا بِاللَّذِينَ مِنْ بَعْدِي أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرُ ، فَلَمَّا أَمَرَ نَبِيُّ الرَّحْمَةِ بِالْإِقْتِدَاءِ بِهِمَا ، عَلِمْنَا أَنَّهُ لَمْ يَأْمُرْ بِالْإِقْتِدَاءِ إِلَّا بِخَيْرِ النَّاسِ . فَقَالَ الْمَأْمُونُ : الرَّوَايَاتُ كَثِيرَةٌ ، وَلَا بُدَّ مِنْ أَنْ تَكُونَ كُلُّهَا حَقًّا أَوْ كُلُّهَا بَاطِلًا ، أَوْ بَعْضُهَا حَقًّا وَبَعْضُهَا بَاطِلًا ؛ فَلَوْ كَانَتْ كُلُّهَا حَقًّا كَانَتْ كُلُّهَا بَاطِلًا ؛ مِنْ قَبْلِ أَنْ بَعْضُهَا يَنْقُضُ بَعْضًا ، وَلَوْ كَانَتْ كُلُّهَا بَاطِلًا كَانَ فِي بَطْلَانِهَا بَطْلَانُ الدِّينِ ، وَدُرُوسُ الشَّرِيعَةِ ؛ فَلَمَّا بَطَلَ الرَّجْهَانِ ثَبَّتَ الثَّلَاثَ بِالِاضْطِرَارِ ؛ وَهُوَ أَنَّ بَعْضَهَا حَقٌّ وَبَعْضُهَا بَاطِلٌ ؛ فَإِذَا كَانَ كَذَلِكَ فَلَا بُدَّ مِنْ دَلِيلٍ عَلَى مَا يَحِقُّ مِنْهَا ؛ لِيُعْتَقَدَ ، وَيُنْفَى خِلَافُهُ ، فَإِذَا كَانَ دَلِيلُ الْخَيْرِ فِي نَفْسِهِ حَقًّا كَانَ أَوْلَى مَا أَعْتَقَدُهُ وَأَخَذُ بِهِ . وَرَوَايَتُكَ هَذِهِ مِنَ الْأَخْبَارِ الَّتِي أَدَلَّتْهَا بَاطِلَةٌ فِي نَفْسِهَا ، وَذَلِكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَحْكَمُ الْحُكَمَاءِ ، وَأَوْلَى الْخَلْقِ بِالصِّدْقِ ، وَأَبْعَدُ النَّاسِ مِنَ الْأَمْرِ بِالْمُحَالِ ، وَحَمَلِ النَّاسِ عَلَى التَّدْيِينِ بِالْخِلَافِ ؛ وَذَلِكَ أَنَّ هَذَيْنِ الرَّجُلَيْنِ لَا يَخْلُوَانِ مِنْ أَنْ يَكُونَا مُتَّفِقَيْنِ مِنْ كُلِّ جِهَةٍ أَوْ مُخْتَلِفَيْنِ ؛ فَإِنْ كَانَا مُتَّفِقَيْنِ مِنْ كُلِّ جِهَةٍ كَانَا وَاحِدًا فِي الْعِدَدِ وَالصَّفَةِ وَالصُّورَةِ وَالْجِسْمِ ، وَهَذَا مَعْدُومٌ أَنْ يَكُونَ اثْنَانِ بِمَعْنَى وَاحِدٍ مِنْ كُلِّ جِهَةٍ ، وَإِنْ كَانَا مُخْتَلِفَيْنِ ، فَكَيْفَ يَجُوزُ الْإِقْتِدَاءُ بِهِمَا ؟ وَهَذَا تَكْلِيفٌ مَا لَا يُطَاقُ ؛ لِأَنَّكَ إِذَا اقْتَدَيْتَ بِوَاحِدٍ خَالَفتَ الْآخَرَ . وَالدَّلِيلُ عَلَى اخْتِلَافِهِمَا أَنَّ أَبَا بَكْرٍ سَبَى أَهْلَ الرِّدَّةِ وَرَدَّهُمْ عُمَرُ أَحْرَارًا ، وَأَشَارَ عُمَرُ إِلَى أَبِي بَكْرٍ بِعَزْلِ خَالَتِهِ وَبِقَتْلِهِ بِمَالِكِ بْنِ نُؤَيْرَةَ ، فَأَبَى أَبُو بَكْرٍ عَلَيْهِ ، وَحَرَّمَ عُمَرُ الْمُتَعَتِّينَ وَلَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ أَبُو بَكْرٍ ، وَوَضَعَ عُمَرُ دِيوَانَ الْعَطِيَّةِ وَلَمْ يَفْعَلْهُ أَبُو بَكْرٍ ، وَاسْتَخْلَفَ أَبُو بَكْرٍ وَلَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُمَرُ ، وَلِهَذَا نَظَائِرُ كَثِيرَةٌ . قَالَ مَصْنُفُ هَذَا الْكِتَابِ : فِي هَذَا فَصْلٍ وَلَمْ يَذْكُرْ [٤] الْمَأْمُونُ لِخَصْمِهِ ؛ وَهُوَ أَنَّهُمْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ : إِقْتَدُوا بِاللَّذِينَ مِنْ بَعْدِي أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرُ ، وَإِنَّمَا رَوَوْا أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ ، وَمِنْهُمْ مَنْ رَوَى أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ ، فَلَوْ كَانَتْ الرَّوَايَةُ صَاحِبَةً لَكَانَ مَعْنَى قَوْلِهِ بِالنَّصْبِ : إِقْتَدُوا بِاللَّذِينَ مِنْ بَعْدِي كِتَابِ اللَّهِ وَالْعِتْرَةِ يَا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرُ ، وَمَعْنَى قَوْلِهِ بِالرَّفْعِ : إِقْتَدُوا أَيُّهَا النَّاسُ وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ بِاللَّذِينَ مِنْ بَعْدِي كِتَابِ اللَّهِ وَالْعِتْرَةِ . رَجَعْنَا إِلَى حَدِيثِ الْمَأْمُونِ : فَقَالَ آخَرُ مِنْ أَصْحَابِ الْحَدِيثِ : فَإِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ : لَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلًا لَاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلًا . فَقَالَ الْمَأْمُونُ : هَذَا مُسْتَحِيلٌ ؛ مِنْ قَبْلِ أَنْ رَوَايَاتِكُمْ أَنَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَخَى بَيْنَ أَصْحَابِهِ وَأَخَّرَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ فِي ذَلِكَ فَقَالَ : مَا أَخَّرْتُكَ إِلَّا لِنَفْسِي

فَأَيُّ الرُّوَايَاتَيْنِ ثَبَّتَتْ بَطَلَتِ الأُخْرَى. قَالَ الأَخْرُ: إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ عَلَى المِثْبَرِ: خَيْرُ هَذِهِ الأُمَّةِ بَعْدَ نَبِيِّهَا أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ. قَالَ المِأْمُونُ: هَذَا مُسْتَحِيلٌ؛ مِنْ قِبَلِ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَوْ عَلِمَ أَنَّهُمَا أَفْضَلُ مَا وُلِيَ عَلَيْهِمَا مَرَّةً عَمْرَوُ بِنِ العَاصِ، وَمَرَّةً أُسَامَةُ بِنِ زَيْدٍ. وَمِمَّا يُكَذِّبُ هَذِهِ الرُّوَايَةَ قَوْلُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا قُضِيَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَنَا أُولَى بِمَجْلِسِهِ مِنِّي بِقَمِيصِي، وَلَكِنِّي أَشْفَقْتُ أَنْ يَرْجِعَ النَّاسُ كُفَّارًا، وَقَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنِّي يَكُونَانِ خَيْرًا مِنِّي وَقَدْ عَيَّدْتُ اللهُ تَعَالَى قِبَلَهُمَا، وَعَيَّدْتُهُ بَعْدَهُمَا؟ قَالَ آخِرُ: فَإِنَّ أبا بَكْرٍ أَعْلَقَ بَابَهُ، وَقَالَ: هَلْ مِنْ مُسْتَقْبِلٍ فَأَقْبِلُهُ، فَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَدَّمَكَ رَسولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَمَنْ ذَا يُؤَخِّرُكَ؟ فَقَالَ المِأْمُونُ: هَذَا بَاطِلٌ مِنْ قِبَلِ أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَعِيدٌ عَنِ بَيْعِهِ أَبِي بَكْرٍ، وَرَوَيْتُمْ أَنَّهُ قَعِيدٌ عَنْهَا حَتَّى قُبِضَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ، وَأَنَّهَا أَوْصَتْ أَنْ تُدْفَنَ لَيْلًا لِنَلِّئَا يَشْهَدَا جِنَازَتَهَا. وَوَجْهُ آخِرُ: وَهُوَ أَنَّهُ إِنْ كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اسْتَخْلَفَهُ، فَكَيْفَ كَانَ لَهُ أَنْ يَسْتَقْبِلَ وَهُوَ يَقُولُ لِلْأَنْصَارِ: قَدْ رَضِيْتُ لَكُمْ أَحَدَ هَذَيْنِ الرَّجُلَيْنِ أبا عُبيدَةَ وَعُمَرَ؟ قَالَ آخِرُ: إِنَّ عَمْرَوُ بِنِ العَاصِ قَالَ: يَا نَبِيَّ اللهُ مَنْ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَيْكَ مِنَ النِّسَاءِ؟ قَالَ: عَائِشَةُ. فَقَالَ: مِنَ الرِّجَالِ؟ فَقَالَ: أَبُوها. فَقَالَ المِأْمُونُ: هَذَا بَاطِلٌ مِنْ قِبَلِ أَنَّكُمْ رَوَيْتُمْ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَضَعَ بَيْنَ يَدَيْهِ طَائِرَ مَشْوِيٍّ فَقَالَ: اللَّهُمَّ ائْتِنِي بِأَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ، فَكَانَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَأَيُّ رِوَايَتِكُمْ تُقْبَلُ؟ فَقَالَ آخِرُ: فَإِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَنْ فَضَّلَنِي عَلَى أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ جَلَدْتُهُ حِدًّا المُفْتَرَى. قَالَ المِأْمُونُ: كَيْفَ يَجُوزُ أَنْ يَقُولَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَجْلِدُ الحِدَّ عَلَى مَنْ لَا يَجِبُ حِدٌّ عَلَيْهِ، فَيَكُونُ مُتَعَدِّيًا لِحُدُودِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ، عَامِلًا بِخِلَافِ أَمْرِهِ، وَلَيْسَ تَفْضِيلُ مَنْ فَضَّلَهُ عَلَيْهِمَا فَرِيئَةً، وَقَدْ رَوَيْتُمْ عَنْ إِمَامِكُمْ أَنَّهُ قَالَ: وَلِيْتَكُمْ وَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ. فَأَيُّ الرَّجُلَيْنِ أَصْدَقُ عِنْدَكُمْ؛ أَبُو بَكْرٍ عَلَى نَفْسِهِ أَوْ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى أَبِي بَكْرٍ؟ مَعَ تَنَاقُضِ الحَدِيثِ فِي نَفْسِهِ، وَلَا بُدَّ لَهُ فِي قَوْلِهِ مِنْ أَنْ يَكُونَ صَادِقًا أَوْ كَاذِبًا، فَإِنْ كَانَ صَادِقًا فَأَنَّى عَرَفَ ذَلِكَ؟ بِوَحْيٍ؟ فَالْوَحْيُ مُنْقَطِعٌ، أَوْ بِالتَّنْظُرِ؟ فَالتَّنْظُرُ مُتَحَيِّرٌ، أَوْ بِالنَّظَرِ؟ فَالتَّنْظُرُ مَبْحَثٌ، وَإِنْ كَانَ غَيْرَ صَادِقٍ، فَمِنْ المُحَالِ أَنْ يَلِيَّ أَمْرَ المُسْلِمِينَ، وَيَقُومَ بِأَحْكَامِهِمْ، وَيُقِيمَ حُدُودَهُمْ كَذَابٌ. قَالَ آخِرُ: فَقَدْ جَاءَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ سَيِّدَا كَهولِ أَهْلِ الجَنَّةِ. قَالَ المِأْمُونُ: هَذَا الحَدِيثُ مُحَالٌ؛ لِأَنَّهُ لَا يَكُونُ فِي الجَنَّةِ كَهْلٌ، وَيُرَوَى أَنَّ أَشْجَعِيَّةً كَانَتْ عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ: لَا يَدْخُلُ الجَنَّةَ عَجُوزٌ. فَبَكَتْ، فَقَالَ لَهَا النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ اللهَ تَعَالَى يَقُولُ: «إِنَّا أَنشَأْنَهُنَّ إِنِشَاءً * فَجَعَلْنَهُنَّ أَبْكَارًا * عُرْبًا أَتْرَابًا» (٥) فَإِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّ أبا بَكْرٍ يُنْشَأُ شَابًا إِذَا دَخَلَ الجَنَّةَ، فَقَدْ رَوَيْتُمْ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ لِلْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: إِنَّهُمَا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الجَنَّةِ مِنَ الأُولِيِّينَ وَالْآخِرِينَ، وَأَبُوهُمَا خَيْرٌ مِنْهُمَا. قَالَ آخِرُ: فَقَدْ جَاءَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: لَوْ لَمْ أَكُنْ أَبْعَثُ فِيكُمْ لَبِعِثَ عُمَرُ. قَالَ المِأْمُونُ: هَذَا مُحَالٌ؛ لِأَنَّ اللهَ تَعَالَى يَقُولُ: «إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ» (٦) وَقَالَ تَعَالَى: «وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ» (٧) فَهَلْ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ مَنْ لَمْ يُؤْخَذْ مِيثَاقَهُ عَلَى النُّبُوَّةِ مَبْعوثًا، وَمَنْ أُخِذَ مِيثَاقُهُ عَلَى النُّبُوَّةِ مُؤَخَّرًا؟! قَالَ آخِرُ: إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَظَرَ إِلَى عُمَرَ يَوْمَ عَرَفَةَ فَتَبَسَّمَ فَقَالَ: إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بَاهِي بِعِبَادِهِ عَامَّةً، وَبِعُمَرَ خَاصَّةً. فَقَالَ المِأْمُونُ: هَذَا مُسْتَحِيلٌ؛ مِنْ قِبَلِ أَنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَكُنْ لِيَبَاهِي بِعُمَرَ وَيَدْعَ نَبِيَّهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛ فَيَكُونُ عُمَرُ فِي الخَاصَّةِ، وَالنَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي العَامَّةِ، وَلَيْسَتْ هَذِهِ الرُّوَايَاتُ بِأَعْجَبَ مِنْ رِوَايَتِكُمْ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: دَخَلْتُ الجَنَّةَ فَسَمِعْتُ حَقَّقَ نَعْلَيْنِ؛ فَإِذَا بِلَالٌ مولى أَبِي بَكْرٍ سَبَقَنِي إِلَى الجَنَّةِ. وَإِنَّمَا قَالَتِ الشَّيْخَةُ: عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَيْرٌ مِنْ أَبِي بَكْرٍ، فَقُلْتُمْ: عَبَدُ أَبِي بَكْرٍ خَيْرٌ مِنَ الرَّسولِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛ لِأَنَّ السَّابِقَ أَفْضَلُ مِنَ المَسْبُوقِ، وَكَمَا رَوَيْتُمْ أَنَّ الشَّيْطَانَ يَقْرَأُ مِنْ ظِلِّ عُمَرَ، وَأَلْقَى عَلَى لِسَانِ نَبِيِّ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: وَأَنْهَنَ العَرَانِيقُ العُلَى فَفَرَّ مِنْ عُمَرَ، وَأَلْقَى عَلَى لِسَانِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِزَعْمِكُمْ الكُفْرَ (٨)! قَالَ آخِرُ: قَدْ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَوْ نَزَلَ العَذَابُ مَا نَجَا إِلَّا عُمَرُ بِنِ الخَطَّابِ. قَالَ المِأْمُونُ: هَذَا خِلَافُ الكِتَابِ أَيْضًا؛ لِأَنَّ اللهَ تَعَالَى يَقُولُ لِنَبِيِّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «وَمَا كَانَ اللهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ» (٩) فَجَعَلْتُمْ عُمَرَ مِثْلَ

الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ! قَالَ آخِرُ: فَقَدْ شَهِدَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِعَمَرٍ بِالْجَنَّةِ فِي عَشْرِهِ مِنَ الصَّحَابَةِ. فَقَالَ الْمَأْمُونُ: لَوْ كَانَ هَذَا كَمَا زَعَمْتُمْ، لَكَانَ عُمَرُ لَا يَقُولُ لِحُدَيْفَةَ: نَشَدْتُكَ بِاللَّهِ أَمِنَ الْمُنَافِقِينَ أَنَا؟ فَإِنْ كَانَ قَدْ قَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَنْتَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَلَمْ يَصِدِّقْهُ حَتَّى زَكَاهُ حُدَيْفَةَ، فَصَدَّقَ حُدَيْفَةَ وَلَمْ يَصِدِّقِ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَهَذَا عَلَى غَيْرِ الْإِسْلَامِ، وَإِنْ كَانَ قَدْ صَدَّقَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَلِمَ سَأَلَ حُدَيْفَةَ؟ وَهَذَا خَيْرَانِ مُتَنَاقِضَانِ فِي أَنْفُسِهِمَا. قَالَ آخِرُ: فَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: وَوَضَعْتُ فِي كِفِّهِ الْمِيزَانَ وَوَضَعْتُ أُمَّتِي فِي كِفِّهِ أُخْرَى، فَرَجَحْتُ بِهِمْ، ثُمَّ وَضَعْتُ مَكَانِي أَبُو بَكْرٍ فَرَجَحَ بِهِمْ، ثُمَّ عُمَرُ فَرَجَحَ بِهِمْ، ثُمَّ رَفَعَ الْمِيزَانَ. فَقَالَ الْمَأْمُونُ: هَذَا مَحَالٌّ؛ مِنْ قَبْلِ أَنَّهُ لَا يَخْلُو مِنْ أَنْ يَكُونَ أَجْسَامُهُمَا أَوْ أَعْمَالُهُمَا؛ فَإِنَّ كَانَتِ الْأَجْسَامُ فَلَا يَخْفَى عَلَى ذِي رُوحٍ أَنَّهُ مَحَالٌّ؛ لِأَنَّهُ لَا يَرَجَحُ أَجْسَامُهُمَا بِأَجْسَامِ الْأُمَّةِ، وَإِنْ كَانَتْ أَعْمَالُهُمَا فَلَمْ تَكُنْ بَعْدُ، فَكَيْفَ تَرَجَحُ بِمَا لَيْسَ؟ فَأَخْبِرُونِي بِمَا (١٠) يَتَفَاوَضُ النَّاسُ؟ فَقَالَ بَعْضُهُمْ: بِالْأَعْمَالِ الصَّالِحَةِ. قَالَ: فَأَخْبِرُونِي فَمَنْ (١١) فَضَّلَ صَاحِبَهُ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، ثُمَّ إِنَّ الْمَفْضُولَ عَمِلَ بَعْدَ وَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِأَكْثَرِ مِنْ عَمَلِ الْفَاضِلِ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَوْ يَلْحَقُ بِهِ؟ فَإِنْ قُلْتُمْ: نَعَمْ، أَوْجَدْتُمْ فِي عَصْرِنَا هَذَا مَنْ هُوَ أَكْثَرُ جِهَادًا وَحَجًّا وَصَوْمًا وَصِيَالَةً وَصِدْقَةً مِنْ أَحَدِهِمْ. قَالُوا: صَدَقْتَ، لَا يَلْحَقُ فَاضِلٌ دَهْرِنَا لِفاضِلٍ عَصْرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. قَالَ الْيَمَامِيُّ: فَمَا نَظَرُوا فِيمَا رَوَتْ أُمَّتُكُمْ الَّذِينَ أَخَذْتُمْ عَنْهُمْ أَدْيَانَكُمْ فِي فَضَائِلِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَقِسُوا إِلَيْهَا مَا رَوُوا فِي فَضَائِلِ تَمَامِ الْعَشْرَةِ الَّذِينَ شَهِدُوا لَهُمْ بِالْجَنَّةِ؛ فَإِنْ كَانَتْ جُزْءًا مِنْ أَجْزَاءِ كَثِيرَةٍ فَالْقَوْلُ قَوْلُكُمْ، وَإِنْ كَانُوا قَدْ رَوُوا فِي فَضَائِلِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامِ أَكْثَرَ، فَخُذُوا عَنْ أُمَّتِكُمْ مَا رَوُوا وَلَا تَعُدُّوهُ. قَالَ: فَطَاطَرَقَ الْقَوْمُ جَمِيعًا. فَقَالَ الْيَمَامِيُّ: مَا لَكُمْ سِيَّكُتُمْ؟ قَالُوا: قَدْ اسْتَقْصَيْنَا. قَالَ الْمَأْمُونُ: فَإِنِّي أَسْأَلُكُمْ: خَبِّرُونِي أَيُّ الْأَعْمَالِ كَانَ أَفْضَلَ يَوْمَ بَعَثَ اللَّهُ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟ قَالُوا: السَّبْقُ إِلَى الْإِسْلَامِ؛ لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: «السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» (١٢). قَالَ: فَهَلْ عَلِمْتُمْ أَحَدًا أَسْبَقَ مِنْ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْإِسْلَامِ؟ قَالُوا: إِنَّهُ سَبَقَ حَدَّثًا لَمْ يَجِرْ عَلَيْهِ حُكْمٌ، وَأَبُو بَكْرٍ أَسْلَمَ كَهَلًا قَدْ جَرَى عَلَيْهِ الْحُكْمُ، وَبَيْنَ هَاتَيْنِ الْحَالَتَيْنِ فَرْقٌ. قَالَ الْمَأْمُونُ: فَخَبِّرُونِي عَنْ إِسْلَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامِ؛ أَيْ بِالْهَامِ (١٣) مِنْ قَبْلِ اللَّهِ تَعَالَى أَمْ بِدُعَاءِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟ فَإِنْ قُلْتُمْ: بِالْهَامِ فَقَدْ فَضَّلْتُمُوهُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛ لِأَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمْ يَلْهَمْ بَلْ أَتَاهُ جَبْرِئِيلُ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى دَاعِيًا وَمُعَرِّفًا. فَإِنْ قُلْتُمْ: بِدُعَاءِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛ فَهَلْ دَعَا مِنْ قَبْلِ نَفْسِهِ أَوْ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى؟ فَإِنْ قُلْتُمْ: مِنْ قَبْلِ نَفْسِهِ، فَهَذَا خِلَافٌ مَا وَصَفَ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ» (١٤). وَفِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى» (١٥) وَإِنْ كَانَ مِنْ قَبْلِ اللَّهِ تَعَالَى فَقَدْ أَمَرَ اللَّهُ تَعَالَى نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِدُعَاءِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامِ مِنْ بَيْنِ صِبْيَانِ النَّاسِ وَإِيثارِهِ عَلَيْهِمْ، فَدَعَاهُ ثَقَّةً بِهِ وَعِلْمًا بِتَأْيِيدِ اللَّهِ تَعَالَى. وَخَلَّةٌ أُخْرَى: خَبِّرُونِي عَنِ الْحَكِيمِ هَلْ يَجُوزُ أَنْ يُكَلِّفَ خَلْقَهُ مَا لَا يُطِيقُونَ؟ فَإِنْ قُلْتُمْ: نَعَمْ؛ فَقَدْ كَفَرْتُمْ، وَإِنْ قُلْتُمْ: لَا؛ فَكَيْفَ يَجُوزُ أَنْ يَأْمُرَ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِدُعَاءِ مَنْ لَا يُمْكِنُ قَبُولُ مَا يُؤْمَرُ بِهِ لِصِغَرِهِ، وَحِدَاثَةِ سِنِّهِ، وَضَعْفِهِ عَنِ الْقَبُولِ؟ وَخَلَّةٌ أُخْرَى: هَلْ رَأَيْتُمْ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دَعَا أَحَدًا مِنْ صِبْيَانِ أَهْلِهِ وَغَيْرِهِمْ فَيَكُونُوا أُسْوَةً عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامِ؟ فَإِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّهُ لَمْ يَدْعُ غَيْرَهُ، فَهَذِهِ فَضِيلَةٌ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى جَمِيعِ صِبْيَانِ النَّاسِ. ثُمَّ قَالَ: أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ بَعْدَ السَّبْقِ إِلَى الْإِيمَانِ؟ قَالُوا: الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ. قَالَ: فَهَلْ تَجِدُونَ لِأَحَدٍ مِنَ الْعَشْرَةِ فِي الْجِهَادِ مَا لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامِ فِي جَمِيعِ مَوَاقِفِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنَ الْأَثَرِ؟ هَذِهِ بَدْرٌ قُتِلَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فِيهَا ثَيْفٌ وَسِتُّونَ رَجُلًا، قَتَلَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْهُمْ ثَيْفًا وَعِشْرِينَ، وَأَرْبَعُونَ لِسَائِرِ النَّاسِ. فَقَالَ قَائِلٌ: كَانَ أَبُو بَكْرٍ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي عَرِيْشِهِ (١٦) يُدَبِّرُهَا. فَقَالَ الْمَأْمُونُ: لَقَدْ جِئْتُ بِهَا عَجِيبَةً! أَمَا كَانَ يُدَبِّرُ دُونَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، أَوْ مَعَهُ فَيَشْرِكُهُ، أَوْ لِحَاجَةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى أَبِي بَكْرٍ؟ أَيُّ الثَّلَاثِ أَحَبُّ إِلَيْكَ أَنْ تَقُولَ؟ فَقَالَ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مَنِ أَنْ أَزْعِمَ أَنَّهُ يُدَبِّرُ دُونَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَوْ يَشْرِكُهُ أَوْ بِافْتِقَارٍ مِنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَيْهِ! قَالَ: فَمَا

الفضيلة في العريش؟ فإن كانت فضيلة أبي بكر يتخلفه عن الحرب، فيجب أن يكون كل متخلف فاضلاً أفضل من المجاهدين، والله عز وجل يقول: «لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَى وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا» (١٧).

قال إسحاق بن حماد بن زيد: ثم قال لي: اقرأ «هل أتى على الأئمة حين من الدهر» (١٨)، فقراءت حتى بلغت: «ويطعمون الطعام على حبه مسكيناً ويتيماً وأسيراً» (١٩) إلى قوله: «وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا» (٢٠)، فقال: فيمن نزلت هذه الآيات؟ فقلت: في علي عليه السلام. قال: فهل بلغك أن علياً عليه السلام قال حين أطعم المسكين واليتيم والأسير: «إنما نطعمكم لوجه الله لا نريد منكم جزاءً ولا شكوراً» (٢١) على ما وصف الله عز وجل في كتابه؟ فقلت: لا. قال: فإن الله تعالى عرف سريره علي عليه السلام وبيته، فأظهر ذلك في كتابه تعريفاً لخلق أمره، فهل علمت أن الله تعالى وصف في شيء مما وصف في الجنة ما في هذه السورة: «قواريراً من فضة» (٢٢). قلت: لا. قال: فهذه فضيلة أخرى، فكيف تكون القوارير من فضة؟ فقلت: لا أدري. قال: يريد كأنها من صفائها من فضة يرى داخلها كما يرى خارجها. وهذا مثل قوله صلى الله عليه وآله: «يا أنجسته» (٢٣)، زويداً سوقك (٢٤) بالقوارير؛ وعن به نساء كأنها القوارير رقة. وقوله صلى الله عليه وآله: «رَكِبْتُ فَرَسَ أَبِي طَلْحَةَ، فَوَجَدْتُهُ بَحْرًا؛ أَي كَأَنَّهُ بَحْرٌ مِنْ كَثْرَةِ جَرِيهِ وَعِيدِهِ. وَكَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: «وَإِذَا يَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَمِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ» (٢٥) أَي كَأَنَّهُ [مَا] يَأْتِيهِ الْمَوْتُ، وَلَوْ أَتَاهُ مِنْ مَكَانٍ وَاحِدٍ مَاتَ. ثُمَّ قَالَ: يَا إِسْحَاقُ، أَلَسْتَ مِمَّنْ يَشْهَدُ أَنَّ الْعَشْرَةَ فِي الْجَنَّةِ؟ فقلت: بلى. قال: أَرَأَيْتَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَالَ: مَا أَدْرِي أَصِحِّحُ هَذَا الْحَدِيثُ أَمْ لَا، أَمْ كَانَ عِنْدَكَ كَافِرًا؟ قلت: لا. قال: أَرَأَيْتَ لَوْ قَالَ: مَا أَدْرِي هَذِهِ السُّورَةُ قُرْآنٌ أَمْ لَا، أَمْ كَانَ عِنْدَكَ كَافِرًا؟ قلت: بلى. قال: أَرَى فَضْلَ الرَّجُلِ يَتَأَكَّدُ. خَبَرَنِي (٢٧) يا إسحاق عن حديث الطائر المشوي؛ أصحح عندك؟ قلت: بلى. قال: بان والله عنادك؛ لا يخلو هذا من أن يكون كما دعاه النبي صلى الله عليه وآله، أو يكون مردوداً، أو عرف الله الفاضل من خلقه وكان المفضل أحب إليه، أو تزعم أن الله لم يعرف الفاضل من المفضل؛ فأى الثلاث أحب إليك أن تقول به؟ قال إسحاق: فأطرقت ساعة ثم قلت: يا أمير المؤمنين، إن الله تعالى يقول في أبي بكر: «ثَانِي اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا» (٢٨) فنسبه الله عز وجل إلى صاحبه نبيه صلى الله عليه وآله. فقال المأمون: سبحان الله! ما أقل علمك باللعن والكتاب، أما يكون الكافر صاحباً للمؤمن؟ فأى فضيلة في هذه؟ أما سمعت قول الله تعالى: «قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا»؟ (٢٩) فقد جعله له صاحباً، وقال الهذلي شِعراً: ولقد غدت وصاحبي وحشيته تحت الرداء بصيرة بالمشرق وقال الأزدي شِعراً: ولقد دعت الوحش فيه وصاحبي محض القوائم من هجان هيكلي فصير فرسه صاحبه، وأما قوله: «إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا» فإن الله تبارك وتعالى مع البر والفاجر، أما سمعت قوله تعالى: «مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثِهِ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسِهِ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا» (٣٠). وأما قوله: «لَا تَحْزَنْ» (٣١) فأخبرني عن (٣٢) حزن أبي بكر، أكان طاعه أو معصية؟ فإن زعمت أنه طاعه فقد جعلت النبي صلى الله عليه وآله ينهى عن الطاعة، وهذا خلاف صفة الحكيم، وإن زعمت أنه معصية، فأى فضيلة للعاصي؟ وخبرني عن قوله تعالى: «فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ» (٣٣) على من؟ قال إسحاق: فقلت: على أبي بكر؛ لأن النبي صلى الله عليه وآله كان مستغنياً عن السكينة (٣٤). قال: فخبرني عن قوله عز وجل: «وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمْ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ * ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ» (٣٥) أ تدرى من المؤمنين الذين أراد الله تعالى في هذا الموضع؟ قال: فقلت: لا. فقال: إن الناس انهزموا يوم حنين، فلم يبق مع النبي صلى الله عليه وآله إلا سبعة من بني هاشم: علي عليه السلام يضرب بسيفه، والعباس أخذ بلجام بعله رسول الله صلى الله عليه وآله، والخمسة يحدقون بالنبي صلى الله عليه وآله خوفاً من أن يناله سلاح

الكَفَّارِ ، حَتَّى أُعْطِيَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى رَسُولَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الطَّهَّرَ ، عَنَى بِالْمُؤْمِنِينَ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ عَلَيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَنْ حَضَرَ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ ، فَمَنْ كَانَ أَفْضَلَ ؛ أَمَّنْ كَانَ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَتَزَلَّتِ السَّكِينَةُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلَيْهِ ، أَمْ مَنْ كَانَ فِي الْغَارِ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلَمْ يَكُنْ أَهْلًا لِزَوْلِهَا عَلَيْهِ ؟ يَا إِسْحَاقُ ! مَنْ أَفْضَلُ ؟ مَنْ كَانَ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْغَارِ ، أَوْ مَنْ نَامَ عَلَى مِهَادِهِ وَفِرَاشِهِ وَوَقَاهُ بِنَفْسِهِ ، حَتَّى تَمَّ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا عَزَمَ عَلَيْهِ مِنَ الْهَجْرَةِ ؟ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَمَرَ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْ يَأْمُرَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالنُّومِ عَلَى فِرَاشِهِ وَوَقَاتِيَتِهِ بِنَفْسِهِ ، فَأَمَرَهُ بِذَلِكَ ، فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَسَلَّمُ يَا نَبِيَّ اللَّهِ ؟ [قَالَ : نَعَمْ] (٣٦) قَالَ : سَمِعَا وَطَاعَهُ ، ثُمَّ أَتَى مَضْجَعَهُ وَتَسَبَّحَ بِثَوْبِهِ ، وَأَحْدَقَ الْمُشْرِكُونَ بِهِ ، لَا يَشْكُونَ فِي أَنَّهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَقَدْ أَجْمَعُوا عَلَى أَنْ يَضْرِبَهُ مِنْ كُلِّ بَطْنٍ مِنْ قُرَيْشٍ رَجُلٌ ضَرْبَةً لِنَلَا يَطْلُبَ الْهَاشِمِيِّونَ بِدَمِهِ ، وَعَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَسْمَعُ بِأَمْرِ الْقَوْمِ فِيهِ مِنَ التَّدْبِيرِ فِي تَلْفِ نَفْسِهِ ، فَلَمْ يَدْعُهُ ذَلِكَ إِلَى الْجَزَعِ كَمَا جَزَعَ أَبُو بَكْرٍ فِي الْغَارِ ، وَهُوَ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَعَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَحَدَهُ ، فَلَمْ يَزَلْ صَابِرًا مُحْتَسِبًا ، فَبَعَثَ اللَّهُ تَعَالَى مَلَائِكَتَهُ تَمْنَعُهُ مِنْ مُشْرِكِي قُرَيْشٍ . فَلَمَّا أَصْبَحَ قَامَ فَظَنَرَ الْقَوْمَ إِلَيْهِ فَقَالُوا : أَيْنَ مُحَمَّدٌ ؟ قَالَ : وَمَا عَلِمِي بِهِ ؟ قَالُوا : فَأَنْتَ غَرَرْتَنَا (٣٧) ثُمَّ لَحِقَ بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَلَمْ يَزَلْ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَفْضَلَ لِمَا بَدَأَ مِنْهُ إِلَّا مَا يَزِيدُ خَيْرًا ، حَتَّى قَبَضَهُ اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ وَهُوَ مَحْمُودٌ مَغْفُورٌ لَهُ . يَا إِسْحَاقُ ! أَمَا تَرَوِي حَدِيثَ الْوِلَايَةِ ؟ فَقُلْتُ : نَعَمْ . قَالَ : إِرْوِهِ ، فَرَوَيْتُهُ . فَقَالَ : أَمَا تَرَى أَنَّهُ أَوْجِبَ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ مِنَ الْحَقِّ مَا لَمْ يَوْجِبْ لَهُمَا عَلَيْهِ ؟ قُلْتُ : إِنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ : إِنَّ هَذَا قَالَهُ بِسَبِّ زَيْدِ بْنِ حَارِثَةَ . فَقَالَ : وَأَيْنَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هَذَا ؟ قُلْتُ : بَعْدَ خُمٍّ بَعْدَ مَنْصَرِفِهِ مِنْ حَجَّةِ الْوَدَاعِ . قَالَ : فَمَتَى قُتِلَ زَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ ؟ قُلْتُ : بِمَوْتِهِ (٣٨) . قَالَ : أَمْ فَلَيْسَ قَدْ كَانَ قُتِلَ زَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ قَبْلَ غَدِيرِ خُمٍّ ؟ قُلْتُ : بَلَى . قَالَ : أَخْبِرْنِي لَوْ رَأَيْتَ ابْنَ لَكَ أَتَتْ عَلَيْهِ خَمْسَ عَشْرَةَ (٣٩) سَنَةً يَقُولُ : مَوْلَايَ مَوْلَى ابْنِ عَمَى أَيُّهَا النَّاسُ فَاقْبَلُوا ، أَمْ كُنْتَ تَكْرَهُ لَهُ ذَلِكَ ؟ فَقُلْتُ : بَلَى . قَالَ : أَمْ فَتَنَّتْهُ ابْنُكَ عَمَّا لَا يَتَنَزَّهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْهُ ؟ ! وَيَحْكُمُ ، أَمْ جَعَلْتُمْ فُقَهَاءَكُمْ أَرْبَابَكُمْ ؟ ! إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ : «اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرُهْبَنَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ» (٤٠) وَاللَّهُ مَا صَامُوا لَهُمْ وَلَا صَيَّلُوا لَهُمْ ، وَلَكِنَّهُمْ أَمَرُوا لَهُمْ فَاطِيعُوا . ثُمَّ قَالَ : أَمَا تَرَوِي قَوْلَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى ؟ قُلْتُ : نَعَمْ . قَالَ : أَمَا تَعْلَمُ أَنَّ هَارُونَ أَخُو مُوسَى لِأَبِيهِ وَأُمِّهِ ؟ قُلْتُ : بَلَى . قَالَ : فَعَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَذَلِكَ ؟ قُلْتُ : لَا . قَالَ : وَهَارُونَ نَبِيٌّ وَلَيْسَ عَلِيُّ كَذَلِكَ ، فَمَا الْمَنْزِلَةُ الثَّلَاثَةُ إِلَّا الْخِلَافَةُ ، وَهَذَا كَمَا قَالَ الْمُنَافِقُونَ : إِنَّهُ اسْتَخْلَفَهُ اسْتِثْقَالًا لَهُ ، فَأَرَادَ أَنْ يُطَيِّبَ نَفْسَهُ (٤١) ، وَهَذَا كَمَا حَكَى اللَّهُ تَعَالَى عَنْ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ حَيْثُ يَقُولُ لِهَارُونَ : «اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ» (٤٢) . فَقُلْتُ : إِنَّ مُوسَى خَلَفَ هَارُونَ فِي قَوْمِهِ وَهُوَ حَيٌّ ، ثُمَّ مَضَى إِلَى مِيقَاتِ رَبِّهِ تَعَالَى ، وَإِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَلَفَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ خَرَجَ إِلَى غَزَاتِهِ . فَقَالَ : أَخْبِرْنِي عَنْ مُوسَى حِينَ خَلَفَ هَارُونَ ، أَمْ كَانَ مَعَهُ حَيْثُ مَضَى إِلَى مِيقَاتِ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ أَحَدٌ مِنْ أَصْحَابِهِ ؟ فَقُلْتُ : نَعَمْ . قَالَ : أَمْ وَلَيْسَ قَدْ اسْتَخْلَفَهُ عَلَى جَمِيعِهِمْ ؟ قُلْتُ : بَلَى . قَالَ : فَكَذَلِكَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَلَفَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حِينَ خَرَجَ إِلَى غَزَاتِهِ فِي الضُّعْفَاءِ وَالنِّسَاءِ وَالصَّبِيَّانِ إِذْ (٤٣) كَانَ أَكْثَرَ قَوْمِهِ مَعَهُ ، وَإِنْ كَانَ قَدْ جَعَلَهُ خَلِيفَةً عَلَى جَمِيعِهِمْ ، وَالذَّلِيلُ عَلَى أَنَّهُ جَعَلَهُ خَلِيفَةً عَلَيْهِمْ فِي حَيَاتِهِ إِذَا غَابَ وَبَعْدَ مَوْتِهِ قَوْلُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : «عَلِيُّ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى ، إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي» ، وَهُوَ وَزِيرُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ دَعَا اللَّهُ تَعَالَى وَقَالَ فِيمَا دَعَا : «وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي * هَارُونَ أَخِي * اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي * وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي» (٤٤) فَإِذَا كَانَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى فَهُوَ وَزِيرُهُ ، كَمَا كَانَ هَارُونَ وَزِيرَ مُوسَى ، وَهُوَ خَلِيفَتُهُ ، كَمَا كَانَ هَارُونَ خَلِيفَةَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ . ثُمَّ أَقْبِلَ عَلَى أَصْحَابِ النَّظَرِ وَالْكَلامِ فَقَالَ : أَسَأَلُكُمْ أَوْ تَسَأَلُونِي ؟ فَقَالُوا : بَلْ نَسَأَلُكَ . فَقَالَ : قُولُوا . فَقَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ : أَلَيْسَتْ إِمَامَةً عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ قَبْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ ، نَقَلَ ذَلِكَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ نَقَلَ الْفَرَضَ مِثْلَ الظُّهْرِ

أَرْبَعِ رَكَعَاتٍ ، وَفِي مِثْتَيِ دِرْهَمِ خَمْسَهُ دِرَاهِمٍ ، وَالْحِجُّ إِلَى مَكَّةَ؟ فَقَالَ : بلى . قَالَ : فَمَا بِالْهَمِّ لَمْ يَخْتَلِفُوا فِي جَمِيعِ الْفَرْضِ ، وَاخْتَلَفُوا فِي خِلَافِهِ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَحَدَّهَا؟ قَالَ الْمَأْمُونُ : لِأَنَّ جَمِيعَ الْفَرْضِ لَا يَقَعُ فِيهِ مِنَ التَّنَافُسِ وَالرَّغْبَةِ مَا يَقَعُ فِي الْخِلَافِهِ . فَقَالَ آخَرُ : مَا أَنْكَرْتَ أَنْ يَكُونَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَمْرَهُمْ بِاخْتِيَارِ رَجُلٍ مِنْهُمْ يَقُومُ مَقَامَهُ رَافَهُ بِهِمْ وَرِقَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَسْتَخْلِفَ هُوَ بِنَفْسِهِ فَيُعْصَى خَلِيفَتُهُ ، فَيَنْزِلَ بِهِمُ الْعَذَابُ؟ فَقَالَ : أَنْكَرْتُ ذَلِكَ مِنْ قِبَلِ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَرَأْفُ بِخَلْقِهِ مِنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَقَدْ بَعَثَ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَيْهِمْ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّ فِيهِمُ الْعَاصِيَةَ وَالْمُطِيعَ (٤٥) ، فَلَمْ يَمْنَعَهُ تَعَالَى ذَلِكَ مِنْ إِرْسَالِهِ . وَعِلَّةٌ أُخْرَى : لَوْ أَمْرَهُمْ بِاخْتِيَارِ رَجُلٍ مِنْهُمْ كَانَ لَا يَخْلُو مِنْ أَنْ يَأْمُرَهُمْ كُلَّهُمْ أَوْ بَعْضَهُمْ ؛ فَلَوْ أَمَرَ الْكُلَّ مَنْ كَانَ الْمُخْتَارَ ؟ وَلَوْ أَمَرَ بَعْضَنَا دُونَ بَعْضٍ كَانَ لَا يَخْلُو مِنْ أَنْ يَكُونَ عَلَى هَذَا الْبَعْضِ عَلَامَةٌ ؛ فَإِنِ قُلْتُ : الْفُقَهَاءُ ، فَلَا يُدَّ مِنْ تَحْدِيدِ الْفَقِيهِ وَسَمِيَّتِهِ . قَالَ آخَرُ : فَقَدْ رُوِيَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ : مَا رَأَى الْمُسْلِمُونَ حَسَنًا فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى حَسَنٌ ، وَمَا رَأَوْهُ قَبِيحًا فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ قَبِيحٌ . فَقَالَ : هَذَا الْقَوْلُ لَا يُدَّ مِنْ أَنْ يَكُونَ يُرِيدُ كُلُّ الْمُؤْمِنِينَ أَوْ الْبَعْضُ ؛ فَإِنِ أَرَادَ الْكُلُّ فَهَذَا مَفْقُودٌ ؛ لِأَنَّ الْكُلَّ لَا يُمَكِّنُ اجْتِمَاعَهُمْ ، وَإِنِ كَانَ الْبَعْضُ فَقَدْ رُوِيَ كُلُّ فِي صَاحِبِهِ حُسْنًا مِثْلَ رِوَايَةِ الشَّيْعَةِ فِي عَلَيٍّ ، وَرِوَايَةِ الْحَشَوِيَّةِ فِي غَيْرِهِ ، فَهَتَى يَثْبُتُ مَا تُرِيدُونَ مِنَ الْإِمَامَةِ؟ قَالَ آخَرُ : فَيَجُوزُ أَنْ تَزْعُمَ أَنَّ أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَخْطَؤُوا؟ قَالَ : كَيْفَ نَزْعُمُ أَنَّهُمْ أَخْطَؤُوا وَاجْتَمَعُوا عَلَى ضَلَالَةٍ وَهُمْ لَمْ يَعْلَمُوا فَرَضًا وَلَا سُنَّةً ؛ لِأَنَّكَ تَزْعُمُ أَنَّ الْإِمَامَةَ لَا فَرَضَ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى وَلَا سُنَّةً مِنَ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَكَيْفَ يَكُونُ فِيمَا لَيْسَ عِنْدَكَ بِفَرْضٍ وَلَا سُنَّةٍ خَطَأً . قَالَ آخَرُ : إِنْ كُنْتَ تَدْعِي لِعَلَيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْإِمَامَةِ دُونَ غَيْرِهِ ، فَهَاتِ بَيِّنَتَكَ عَلَى مَا تَدْعِي . فَقَالَ : مَا أَنَا بِمِدَّعٍ وَلَكِنِّي مُقَرَّرٌ ، وَلَا بَيِّنَةٌ عَلَيَّ مُقَرَّرٌ ، وَالْمِدَّعَى مَنْ يَزْعُمُ أَنَّ إِلَيْهِ التَّوَلِيَّةَ وَالْعَزْلَ ، وَأَنَّ إِلَيْهِ الْإِخْتِيَارَ ، وَالْبَيِّنَةُ لَا تَعْرِى مِنْ أَنْ تَكُونَ مِنْ شُرَكَائِهِ ؛ فَهُمْ خُصِمَاءُ ، أَوْ تَكُونَ مِنْ غَيْرِهِمْ وَالْغَيْرُ مَعْدُومٌ ، فَكَيْفَ يُؤْتَى بِالْبَيِّنَةِ عَلَى هَذَا؟ قَالَ آخَرُ : فَمَا كَانَ الْوَاجِبُ عَلَى عَلَيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ مُضِيِّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟ قَالَ : مَا فَعَلَهُ . قَالَ : أَمَا وَجِبَ أَنْ يُعْلِمَ النَّاسَ أَنَّهُ إِمَامٌ؟ فَقَالَ : إِنَّ الْإِمَامَةَ لَا تَكُونُ بِفِعْلٍ مِنْهُ فِي نَفْسِهِ ، وَلَا بِفِعْلٍ مِنَ النَّاسِ فِيهِ مِنْ اخْتِيَارٍ أَوْ تَفْضِيلٍ أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ ، إِنَّمَا تَكُونُ (٤٦) بِفِعْلٍ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى فِيهِ ، كَمَا قَالَ لِأَبِي بَرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» (٤٧) ، وَكَمَا قَالَ عَزَّ وَجَلَّ لِداوودَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : «يَدَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ» (٤٨) ، وَكَمَا قَالَ عَزَّ وَجَلَّ لِلْمَلَانِكَةِ فِي آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : «إِنِّي جَاعِلُكَ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (٤٩) ؛ فَإِلِمَامٌ إِنَّمَا يَكُونُ إِمَامًا مِنْ قِبَلِ اللَّهِ تَعَالَى ، وَبِاخْتِيَارِهِ إِيَّاهُ فِي يَدَيْهِ الصَّنِيعَةِ ، وَالتَّشْرِيفِ فِي النَّسَبِ ، وَالتَّطَاهَرِ فِي الْمَنْشَأِ ، وَالْعِصْمَةِ فِي الْمُسْتَقْبَلِ ، وَلَوْ كَانَتْ بِفِعْلٍ مِنْهُ فِي نَفْسِهِ كَانَ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ الْفِعْلَ مُسْتَحِقًّا لِلْإِمَامَةِ ، وَإِذَا عَمِلَ خِلَافَهَا اعْتَرَلَ ، فَيَكُونُ خَلِيفَةً قَبْلَ أَفْعَالِهِ . قَالَ آخَرُ : فَلِمَ أَوْجِبَ الْإِمَامَةَ لِعَلَيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟ فَقَالَ : لِخُرُوجِهِ مِنَ الطُّفُولِيَّةِ إِلَى الْإِيمَانِ كَخُرُوجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنَ الطُّفُولِيَّةِ إِلَى الْإِيمَانِ وَالْبِرَاءَةِ مِنْ ضَلَالَةِ قَوْمِهِ عَنِ الْحُجَّةِ وَاجْتِنَابِهِ الشُّرْكَ (٥٠) ، كِبَرَاءَةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنَ الضَّلَالَةِ وَاجْتِنَابِهِ لِلشُّرْكِ ؛ لِأَنَّ الشُّرْكَ ظُلْمٌ ، وَلَا يَكُونُ الظَّالِمُ إِمَامًا ، وَلَا مِنْ عَيْدٍ وَنَنَا بِاجْتِمَاعِ ، وَمَنْ أَشْرَكَ فَقَدْ حَلَّ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى مَحَلَّ أَعْدَائِهِ ، فَالْحُكْمُ فِيهِ الشَّهَادَةُ عَلَيْهِ بِمَا اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِ الْأُمَّةُ حَتَّى يَجِيءَ إِجْمَاعُ آخَرٍ مِثْلَهُ ، وَلِأَنَّ مَنْ حُكِمَ عَلَيْهِ مَرَّةً فَلَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ حَاكِمًا ، فَيَكُونُ الْحَاكِمُ مَحْكُومًا عَلَيْهِ ، فَلَا يَكُونُ حَيِّثُذِ فَرَقَ بَيْنَ الْحَاكِمِ وَالْمَحْكُومِ عَلَيْهِ . قَالَ آخَرُ : فَلِمَ لَمْ يُقَاتِلْ عَلَيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ كَمَا قَاتَلَ مُعَاوِيَةَ؟ فَقَالَ : الْمَسْأَلَةُ مُحَالٌ ؛ لِأَنَّ «لَمْ» اقْتِضَاءٌ ، وَ«لَمْ يَفْعَلْ» نَفْيٌ ، وَالنَّفْيُ لَا يَكُونُ لَهُ عِلَّةٌ ، إِنَّمَا الْعِلَّةُ لِلْإِثْبَاتِ ، وَإِنَّمَا يَجِبُ أَنْ يُنْظَرَ فِي أَمْرِ عَلَيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمِنْ قِبَلِ اللَّهِ أَمْ مِنْ قِبَلِ غَيْرِهِ؟ فَإِنِ صَحَّ أَنَّهُ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ تَعَالَى فَالشُّكُّ فِي تَدْبِيرِهِ كُفْرٌ ؛ لِقَوْلِهِ تَعَالَى : «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (٥١) . فَافْعَالُ الْفَاعِلِ تَبَعٌ لِأَصْلِهِ ؛ فَإِنِ كَانَ قِيَامُهُ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى فَافْعَالُهُ عَنْهُ ، وَعَلَى النَّاسِ الرِّضَا وَالتَّسْلِيمُ ، وَقَدْ تَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْقِتَالَ يَوْمَ الْحُدَيْبِيَّةِ يَوْمَ صَيَّدَ الْمُشْرِكُونَ هَيْدِيَّةَ عَنِ الْبَيْتِ ، فَلَمَّا وَجَدَ الْأَعْوَانَ وَقَوَى

حَارَبَ ، كَمَا قَالَ تَعَالَى فِي الْأَوَّلِ ؛ «فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ» (٥٢) ، ثُمَّ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ : «فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَأَخْضِرُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ» (٥٣) . قَالَ آخِرُ : إِذَا زَعَمْتَ أَنَّ إِمَامَهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ تَعَالَى ، وَأَنَّهُ مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ ، فَلِمَ لَمْ يُجْزَ إِلَّا التَّبْلِيغُ وَالِدُّعَاءُ لِلْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ، وَجَازَ لِعَلِيٍّ أَنْ يَتْرَكَ مَا أُمِرَ بِهِ مِنْ دَعْوَةِ النَّاسِ إِلَى طَاعَتِهِ؟ فَقَالَ : مِنْ قِبَلِ أَنَا لَمْ نَزْعَمْ أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمْرٌ بِالتَّبْلِيغِ فَيَكُونُ رَسُولًا ، وَلَكِنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَضِعَ عَلَمًا بَيْنَ اللَّهِ تَعَالَى وَبَيْنَ خَلْقِهِ ؛ فَمَنْ تَبِعَهُ كَانَ مُطِيعًا ، وَمَنْ خَالَفَهُ كَانَ عَاصِيًا ؛ فَإِنْ وَجَدَ أَعْوَانًا يَتَّقَوْنَ بِهِمْ جَاهِدَهُمْ ، وَإِنْ لَمْ يَجِدْ أَعْوَانًا فَاللَّوْمُ عَلَيْهِمْ لَا عَلَيْهِ ؛ لِأَنَّهُمْ أَمَرُوا بِطَاعَتِهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ ، وَلَمْ يُؤْمَرْ هُوَ بِمُجَاهِدَتِهِمْ إِلَّا بِقُوَّةٍ ، وَهُوَ بِمَنْزِلَةِ الْبَيْتِ ؛ عَلَى النَّاسِ الْحَجُّ إِلَيْهِ ؛ فَإِذَا حَجَّوْا أَدَّوْا مَا عَلَيْهِمْ ، وَإِذَا لَمْ يَفْعَلُوا كَانَتْ اللَّائِمَةُ عَلَيْهِمْ ، لَا عَلَى الْبَيْتِ . وَقَالَ آخِرُ : إِذَا أُوجِبَ أَنَّهُ لَا بُدَّ مِنْ إِمَامٍ مُفْتَرَضِ الطَّاعَةِ بِالْإِضْطِرَارِ ، كَيْفَ يَجِبُ بِالْإِضْطِرَارِ أَنَّهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ دُونَ غَيْرِهِ؟ فَقَالَ : مِنْ قِبَلِ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يَفْرِضُ مَجْهُولًا ، وَلَا يَكُونُ الْمَفْرُوضُ مُمْتَنِعًا ؛ إِذِ الْمَجْهُولُ مُمْتَنِعٌ ، فَلَا بُدَّ مِنْ دَلَالَةِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى الْفَرَضِ ؛ لِيَقْطَعَ الْعُدْرَةَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَبَيْنَ عِبَادِهِ ، أَوْ رَأَيْتَ لَوْ فَرَضَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى النَّاسِ صَوْمَ شَهْرٍ ، وَلَمْ يُعْلَمِ النَّاسُ أَيُّ شَهْرٍ هُوَ ، وَلَمْ يَوْسَمَ بِوَسْمٍ ، وَكَانَ عَلَى النَّاسِ اسْتِخْرَاجُ ذَلِكَ بِعُقُولِهِمْ ، حَتَّى يُصِيبُوا مَا أَرَادَ اللَّهُ تَعَالَى ، فَيَكُونُ النَّاسُ حِينَئِذٍ مُسْتَعِينِينَ عَنِ الرَّسُولِ الْمُبِينِ لَهُمْ ، وَعَنِ الْإِمَامِ النَّاقِلِ خَبَرَ الرَّسُولِ إِلَيْهِمْ . وَقَالَ آخِرُ : مِنْ أَيْنَ أُوجِبَتْ أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ بِالْغَا حِينَ دَعَاهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ؟ فَإِنَّ النَّاسَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُ كَانَ صَبِيًا حِينَ دُعِيَ ، وَلَمْ يَكُنْ جَازَ عَلَيْهِ الْحُكْمُ ، وَلَا بَلَغَ مَبْلَغَ الرِّجَالِ . فَقَالَ : مِنْ قِبَلِ أَنَّهُ لَا يَعْرِى فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ مِنْ أَنْ يَكُونَ مِمَّنْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِيُدْعَوْهُ ؛ فَإِنْ كَانَ كَذَلِكَ فَهُوَ مُحْتَمِلُ التَّكْلِيفِ ، قَوِيٌّ عَلَى أَدَاءِ الْفَرَائِضِ . وَإِنْ كَانَ مِمَّنْ لَمْ يُرْسَلْ إِلَيْهِ فَقَدْ لَزِمَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ (٥٤)» (٥٥) وَكَانَ مَعَ ذَلِكَ فَقَدْ كَلَّفَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عِبَادَةَ اللَّهِ مَا لَا يُطِيقُونَ عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى ، وَهَذَا مِنَ الْمُحَالِ الَّذِي يَمْتَنِعُ كَوْنُهُ ، وَلَا يَأْمُرُ بِهِ حَكِيمٌ ، وَلَا يَدُلُّ عَلَيْهِ الرَّسُولُ ، تَعَالَى اللَّهُ عَنِ أَنْ يَأْمُرَ بِالْمُحَالِ ، وَجَلَّ الرَّسُولُ مِنْ أَنْ يَأْمُرَ بِخِلَافِ مَا يُمَكِّنُ كَوْنُهُ فِي حِكْمَةِ الْحَكِيمِ . فَسَيَكْتُرُ الْقَوْمُ عِنْدَ ذَلِكَ جَمِيعًا . فَقَالَ الْمَأْمُونُ : قَدْ سَأَلْتُمُونِي وَنَقَضْتُمْ عَلَيَّ ، أَمْ سَأَلْتُمْكُمْ؟ قَالُوا : نَعَمْ . قَالَ : أَلَيْسَ قَدْ رَوَتْ الْأُمَّةُ بِإِجْمَاعٍ مِنْهَا أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ : مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلَيْتَبَوَّأَ مَقْعِدَهُ مِنَ النَّارِ؟ قَالُوا : بَلَى . قَالَ : وَرَوَوْا عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ : مَنْ عَصَى اللَّهَ بِمَعْصِيَةٍ صِيغَتْ أَوْ كَبِّرَتْ ثُمَّ اتَّخَذَهَا دِينًا وَمَضَى مُصِطَرًّا عَلَيْهَا فَهُوَ مُخَلَّدٌ بَيْنَ أَطْبَاقِ الْجَحِيمِ؟ قَالُوا : بَلَى . قَالَ : فَخَبِّرُونِي عَنْ رَجُلٍ تَخْتَارُهُ الْأُمَّةُ فَتَنْصِبُهُ خَلِيفَةً ، هَيْلَ يَجُوزُ أَنْ يُقَالَ لَهُ : خَلِيفَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَمِنْ قِبَلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلَمْ يَسْتَخْلِفْهُ الرَّسُولُ؟ فَإِنْ قُلْتُمْ : نَعَمْ ؛ فَقَدْ كَابَرْتُمْ ، وَإِنْ قُلْتُمْ : لَا ، وَجَبَ أَنْ أبا بَكْرٍ لَمْ يَكُنْ خَلِيفَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَلَا كَانَ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ، وَأَنْتُمْ تَكْذِبُونَ عَلَى نَبِيِّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ؛ فَإِنَّكُمْ مُتَعَرِّضُونَ لِأَنْ تَكُونُوا مِمَّنْ وَسَّيَمَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِدُخُولِ النَّارِ . وَخَبِّرُونِي فِي أَيِّ قَوْلَيْكُمْ صَدَقْتُمْ؟ أَمْ فِي قَوْلَيْكُمْ : مَضَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَمْ يَسْتَخْلِفْ ، أَوْ فِي قَوْلَيْكُمْ لِأَبِي بَكْرٍ : يَا خَلِيفَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ؟ فَإِنْ كُنْتُمْ صَدَقْتُمْ فِي الْقَوْلَيْنِ ، فَهَذَا مَا لَا يُمَكِّنُ كَوْنَهُ ؛ إِذْ كَانَ مُتَنَاقِضًا ، وَإِنْ كُنْتُمْ صَدَقْتُمْ فِي أَحَدِهِمَا بَطَلَ الْآخَرُ . فَاتَّقُوا اللَّهَ ، وَانظُرُوا لِأَنْفُسِكُمْ ، وَدَعُوا التَّقْلِيدَ ، وَتَجَنَّبُوا الشُّبُهَاتِ ، فَوَاللَّهِ مَا يَقْبَلُ اللَّهُ تَعَالَى إِلَّا مِنْ عَبْدٍ لَا يَأْتِي إِلَّا بِمَا يَعْقِلُ ، وَلَا يَدْخُلُ إِلَّا فِي مَا يَعْلَمُ أَنَّهُ حَقٌّ ، وَالرَّيْبُ شَكٌّ ، وَإِدْمَانُ الشَّكِّ كُفْرٌ بِاللَّهِ تَعَالَى ، وَصَاحِبُهُ فِي النَّارِ . وَخَبِّرُونِي هَلْ يَجُوزُ أَنْ يَبْتَاعَ أَحَدُكُمْ عَبْدًا ، فَإِذَا ابْتَاعَهُ صَارَ مَوْلَاهُ ، وَصَارَ الْمُشْتَرَى عَبْدَهُ؟ قَالُوا : لَا . قَالَ : كَيْفَ جَازَ أَنْ يَكُونَ مِنْ اجْتِمَاعِ عَلَيْهِ أَنْتُمْ لِهَوَاكُمْ وَاسْتَخْلَفْتُمُوهُ صَارَ خَلِيفَةً عَلَيْكُمْ ، وَأَنْتُمْ وَلَيْتُمُوهُ؟ أَلَا كُنْتُمْ أَنْتُمْ الْخُلَفَاءَ عَلَيْهِ؟ بَلْ تُؤْتُونَ خَلِيفَةً وَتَقُولُونَ : إِنَّهُ خَلِيفَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، ثُمَّ إِذَا سَخَطْتُمْ (٥٦) عَلَيْهِ قَتَلْتُمُوهُ ، كَمَا فَعَلَ بِعُثْمَانَ بْنِ عَفَّانٍ ! فَقَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ : لِأَنَّ الْإِمَامَ وَكَيْلَ الْمُسْلِمِينَ ، إِذَا رَضُوا عَنْهُ وَوَلَّوهُ ، وَإِذَا سَخَطُوا عَلَيْهِ عَزَلُوهُ . قَالَ : فَلِمَنِ الْمُسْلِمُونَ وَالْعِبَادُ وَالْبِلَادُ؟ قَالُوا : لِلَّهِ تَعَالَى . قَالَ : فَاللَّهُ (٥٧)

أولى أن يُوكَل على عبادِهِ وبِلايِهِ مِنْ غَيْرِهِ ؛ لِأَنَّ مِنْ إِجْماعِ الأُمَّةِ أَنَّهُ مَنْ أَحَدَثَ حَدِثًا فِي مُلْكِ غَيْرِهِ فَهُوَ ضامِنٌ ، وَلَيْسَ لَهُ أَنْ يُحَدِّثَ ، فَإِنْ فَعَلَ فَأَنتُمْ غارِمٌ (٥٨) . ثُمَّ قَالَ : خَبَرُونِي عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هَلِ اسْتَخْلَفَ حِينَ مَضَى أَمْ لَا ؟ فَقَالُوا : لَمْ يَسْتَخْلَفْ . قَالَ : فَتَرَكُهُ ذَلِكَ هُدًى أَمْ ضَلالٌ؟ قالوا : هُدًى . قَالَ : فَعَلَى النَّاسِ أَنْ يَتَّبِعُوا الْهُدَى وَيَتْرَكُوا الْباطِلَ وَيَتَنَكَّبُوا الضَّلالَ . قالوا : قَدْ فَعَلُوا ذَلِكَ . قَالَ : فَلِمَ اسْتَخْلَفَ النَّاسُ بَعْدَهُ وَقَدْ تَرَكَهُ هُوَ؟ فَتَرَكَ فِعْلَهُ ضَلالٌ ، وَمُحالٌ أَنْ يَكُونَ خِلافُ الْهُدَى هُدًى ، وَإِذا كانَ تَرَكَ الْاسْتِخْلَافِ هُدًى ، فَلِمَ اسْتَخْلَفَ أَبُو بَكْرٍ وَلَمْ يَفْعَلْهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ؟ وَلِمَ جَعَلَ عُمَرُ الأَمْرَ بَعْدَهُ شُورَى بَيْنَ المُسْلِمِينَ خِلافًا عَلَى صاحِبِهِ ؟ لِأَنَّكُمْ زَعَمْتُمْ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمْ يَسْتَخْلَفْ ، وَأَنَّ أبا بَكْرٍ اسْتَخْلَفَ ، وَعُمَرُ لَمْ يَتْرَكَ الْاسْتِخْلَافَ كَمَا تَرَكَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِزَعْمِكُمْ ، وَلَمْ يَسْتَخْلَفْ كَمَا فَعَلَ أَبُو بَكْرٍ ، وَجاءَ بِمَعْنَى ثالِثٍ ، فَخَبَرُونِي أَيُّ ذلِكَ تَرَوْنَهُ صَوابًا؟ فَإِنْ رَأَيْتُمْ فِعْلَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ صَوابًا فَقَدْ خَطَأْتُمْ (٥٩) أبا بَكْرٍ ، وَكَذلِكَ القَوْلُ فِي بَقِيَّةِ الأَقْوابِلِ . وَخَبَرُونِي أَيُّهُما أَفْضَلُ ، ما فَعَلَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِزَعْمِكُمْ مِنْ تَرَكَ الْاسْتِخْلَافِ ، أَوْ ما صَنَعَتْ طائِفَةٌ مِنْ الْاسْتِخْلَافِ؟ وَخَبَرُونِي هَلِ يَجوزُ أَنْ يَكُونَ تَرَكَهُ مِنَ الرَّسولِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هُدًى ، وَفِعْلُهُ مِنْ غَيْرِهِ هُدًى ، فَيَكُونَ هُدًى ضِدَّ هُدًى ، فَأَيُّ الضَّلالِ حِينئِذٍ؟ وَخَبَرُونِي هَلِ وُلِيَ أَحَدٌ بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِاخْتِيارِ الصَّحابَةِ مُنْذُ قَبِضِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى اليَوْمِ؟ فَإِنْ قُلْتُمْ : لا ؛ فَقَدْ أَوْجَبْتُمْ أَنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ عَمِلُوا ضَلالَةً بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَإِنْ قُلْتُمْ نَعَمْ ، كَذَبْتُمْ الأُمَّةَ وَأَبْطَلَ قَوْلَكُمْ الوُجودَ الَّذِي لا- يُدْفَعُ . وَخَبَرُونِي عَنِ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ : «قُلْ لِمَنْ مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ» (٦٠) أ صدقٌ هذا أم كذبٌ؟ قالوا : صدقٌ . قَالَ : أَفَلَيْسَ ما سَوَى اللهِ لِلَّهِ ؛ إِذْ كانَ مُحَدِّثُهُ وَمالِكُهُ؟ قالوا : نَعَمْ . قَالَ : فَفِي هذا بُطْطانٌ ما أَوْجَبْتُمْ مِنْ اخْتِيارِكُمْ خَلِيفَةَ تَفْتَرِضُونَ طاعَتَهُ ، وَتَسْمُونَهُ خَلِيفَةَ رَسولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَنْتُمْ اسْتَخْلَفْتُمُوهُ وَهُوَ مَعزولٌ عَنْكُمْ إِذا غَضَبْتُمْ عَلَيْهِ ، وَعَمِلَ بِخِلافِ مَحَبَّتِكُمْ ، وَمَقْتولٌ إِذا أَبَى الْإِعْتِزالَ . وَيَلِكُمْ! لا تَفْتَرُوا عَلَى اللهِ كِذبا ، فَتَلْقُوا وَبالَ ذلِكَ غَدا إِذا قُمْتُمْ بَيْنَ يَدَيِ اللهِ تَعالَى ، وَإِذا وَرَدْتُمْ عَلَى رَسولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَقَدْ كَذَبْتُمْ عَلَيْهِ مُتَعَمِّدِينَ ، وَقَدْ قالَ : مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّداً فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ . ثُمَّ اسْتَقْبَلَ القِبْلَةَ وَرَفَعَ يَدَيْهِ وَقَالَ : اللَّهُمَّ إِنِّي قَدْ أَرشَدْتُهُمْ ، اللَّهُمَّ إِنِّي قَدْ أَخْرَجْتُ ما وَحَيْبَ عَلَيَّ إِخْرَاجَهُ مِنْ عُنُقِي ، اللَّهُمَّ إِنِّي لَمْ أَدْعُهُمْ فِي رَيْبٍ وَلا- فِي شَكٍّ ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَدِينُ بِالتَّقَرُّبِ إِلَيْكَ بِتَقْدِيمِ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامِ عَلَى الخَلْقِ بَعْدَ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَمَا أَمَرْنَا بِهِ رَسولُكَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ . قَالَ : ثُمَّ افْتَرَقْنَا فَلَمْ نَجْتَمِعْ بَعْدَ ذلِكَ حَتَّى قَبِضَ المَأْمُونُ . قالَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرانَ الأشْعَرِيُّ : وَفِي حَدِيثِ آخَرَ : قالَ : فَسَكَتَ القَوْمُ ، فَقَالَ لَهُمْ : لِمَ سَكَتُمْ؟ قالوا : لا نَدْرِي ما تَقولُ ٦١ . قالَ : تَكْفِينِي هَذِهِ الحُجَّةَ عَلَيْكُمْ . ثُمَّ أَمَرَ بِإِخْرَاجِهِمْ . قالَ : فَخَرَجْنَا مُتَحَرِّينَ خَجَلِينَ . ثُمَّ نَظَرَ المَأْمُونُ إِلَى الفَضْلِ بْنِ سَهْلِ فَقَالَ : هَذَا أَقْصَى ما عِنْدَ القَوْمِ ، فلا يَظُنُّ ظانٌّ أَنَّ جِلالَتِي مَنَعْتُهُمْ مِنَ النِّقْضِ عَلَيَّ .

- ١- المأمون الخليفة العباسي : ولد سنة ١٧٠ هـ ومات سنة ٢١٨ هـ وله ثمان وأربعون سنة . وقرأ العلم والأدب والأخبار والعقليات وعلوم الأوائل ، وأمر بتعريب كتبهم (راجع سير أعلام النبلاء : ج ١٠ ص ٢٧٢ الرقم ٧٢) .
- ٢- في المصدر : «جمعنا» ، والأنسب ما أثبتناه كما في بحار الأنوار .
- ٣- هو الذي حبس بوله (النهاية : ج ١ ص ٤١٦ «حقن») .
- ٤- ما بين المعقوفين زياده يقتضيها السياق .

- ٥- .الواقعه : ٣٥ ٣٧.
- ٦- .النساء : ١٦٣ .
- ٧- .الأحزاب : ٧ .
- ٨- .فى المصدر : «الكفار» ، والتصويب من بحار الأنوار .
- ٩- .الأنفال : ٣٣ .
- ١٠- .كذا فى المصدر ، والصحيح : «بِمَ» .
- ١١- .فى المصدر : «فممن» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى بحار الأنوار .
- ١٢- .الواقعه : ١٠ و ١١ .
- ١٣- .فى المصدر : «أم يالهام» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى بحار الأنوار .
- ١٤- .ص : ٨٦ .
- ١٥- .النجم : ٣ و ٤ .
- ١٦- .العريش : كل ما يستظل به (النهايه : ج ٣ ص ٢٠٧ «عرش») .
- ١٧- .النساء : ٩٥ .
- ١٨- .الإنسان : ١ .
- ١٩- .الإنسان : ٨ .
- ٢٠- .الإنسان : ٢٢ .
- ٢١- .الإنسان : ٩ .
- ٢٢- .الإنسان : ١٦ .
- ٢٣- .أنجشه : عبدٌ أسود ، وكان حسن الصوت بالحاء ، فحدا بأزواج النبى صلى الله عليه و آله فى حجه الوداع ، فأسرعت الإبل ، فقال النبى صلى الله عليه و آله ... الحديث (أسد الغابه : ج ١ ص ٢٨٤) .
- ٢٤- .فى المصدر : «يا إسحاق ، رويدا شوقك بالقوارير» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى بحار الأنوار .
- ٢٥- .إبراهيم : ١٧ .
- ٢٦- .أضفنا ما بين المعقوفين من بحار الأنوار .
- ٢٧- .فى المصدر : «خبرونى» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى بحار الأنوار .
- ٢٨- .التوبه : ٤٠ .
- ٢٩- .الكهف : ٣٧ .
- ٣٠- .المجادله : ٧ .
- ٣١- .فى المصدر : «من» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى بحار الأنوار .
- ٣٢- .فى المصدر : «الصفه السكينه» وحذفنا «الصفه» كما فى بحار الأنوار .
- ٣٣- .التوبه : ٢٥ و ٢٦ .
- ٣٤- .سقط ما بين المعقوفين من المصدر ، وأثبتناه من بحار الأنوار .
- ٣٥- .فى المصدر : «غدرتنا» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى بحار الأنوار .

- ٣٦- مُيُوتَهُ : قريه من قرى البلقاء فى حدود الشام ، وقيل : إنها بمشارف الشام على اثنى عشر ميلاً- من أذرح حيث فيه قتل ذوالجناحين جعفر بن أبى طالب (تاج العروس : ج ٣ ص ١٣١ «مأت»).
- ٣٧- فى المصدر : «خمسه عشر» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى بحار الأنوار .
- ٣٨- .التوبه : ٣١ .
- ٣٩- فى المصدر : «بنفسه» ، وما أثبتناه من بحار الأنوار .
- ٤٠- .الأعراف : ١٤٢ .
- ٤١- فى المصدر : «إذا» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى بحار الأنوار .
- ٤٢- .طه : ٣٢ ٢٩ .
- ٤٣- فى المصدر : «عاص ومطيع» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى بحار الأنوار .
- ٤٤- فى المصدر : «وإنها يكون» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى بحار الأنوار .
- ٤٥- .البقره : ١٢٤ .
- ٤٦- .ص : ٢٦ .
- ٤٧- .البقره : ٣٠ .
- ٤٨- فى المصدر : «لشرك» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى بحار الأنوار .
- ٤٩- .النساء : ٦٥ .
- ٥٠- .الحجر : ٨٥ .
- ٥١- .التوبه : ٥ .
- ٥٢- .الوتين : عرق يسقى الكبد ، وإذا انقطع مات صاحبه (مفردات ألفاظ القرآن : ص ٨٥٢ «وتن»).
- ٥٣- .الحاقه : ٤٤ ٤٦ .
- ٥٤- فى المصدر : «أسخطتم» ، وما أثبتناه من بحار الأنوار .
- ٥٥- فى المصدر : «فوالله» بدل «قال : فالله» ، والمناسب ما أثبتناه كما فى بحار الأنوار .
- ٥٦- .الغارم : الذى يلتزم ما ضَمِنه وتكفل به ويؤديه . والغرم : أداء شىء لازم (النهايه : ج ٣ ص ٣٦٣ «غرم»).
- ٥٧- فى المصدر : «أخطأتم» ، والصحيح ما أثبتناه كما فى بحار الأنوار .
- ٥٨- .الأنعام : ١٢ .
- ٥٩- فى بحار الأنوار : «نقول» وهو أظهر .
- ٦٠- .عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج ٢ ص ١٨٥ ح ٢ ، بحار الأنوار : ج ٤٩ ص ١٨٩ ح ٢ وراجع العقد الفريد : ج ٤ ص ٧٤ .

۱۸ / ۹ مأمون عباسی (۱) عیون أخبار الرضا علیه السلام به نقل از اسحاق بن حماد بن زید ، در مناظره مأمون با مخالفان درباره امامت علی علیه السلام و برتری او بر دیگر مردم پس از پیامبر صلی الله علیه و آله : از یحیی بن اکثم قاضی شنیدیم که گفت : مأمون به من فرمان داد تا گروهی از محدثان و گروهی از متکلمان را گرد آورم. از مجموع دو گروه ، نزدیک به چهل نفر را گرد آوردم و آنان را بردم و به آنان دستور دادم در اتاق نگهبانی باشند تا مأمون را از وجودشان مطلع کنم و آنان ، چنین کردند و من به مأمون ، خبر دادم. به من دستور داد آنان را وارد کنم. وارد شدند و ساعتی با آنان به گفتگو پرداخت و با آنان انس گرفت. آن گاه گفت : می خواهم امروز ، شما را بین خود و خداوند تبارک و تعالی حجت قرار دهم. بنا بر این ، هر کس که نیاز به دستشویی رفتن دارد و یا کاری دارد ، نیاز خود را تأمین کند. راحت باشید و کفش هایتان را در آورید و ردهایتان را از دوش بردارید . آنان ، طبق آنچه که به آنان فرمان داده شده بود ، عمل کردند . آن گاه مأمون گفت : ای گروه! من شما را حاضر کرده ام تا به شما در پیشگاه خدای متعال احتجاج کنم. از خدا بترسید و به خود و پیشوایتان بنگرید ، و جلال و موقعیت من ، موجب منع شما از گفتن سخن حق در هر موقعیت و ردّ سخن باطل از هر که بود ، نگردد. از آتش دوزخ بر خویش رحم آورید و به خشنود ساختن خدا و اطاعت از خدا ، به خدا نزدیکی جوید. هیچ کس با عصیان خالق به مخلوقی تقرّب نجسته است ، جز آن که خداوند ، او را بر وی مسلط ساخته است. بنا بر این ، با همه خردتان با من مناظره کنید. من کسی هستم که اعتقاد دارم علی پس از پیامبر خدا ، بهترین بشر بود. اگر حرفم درست است ، آن را درست بشمارید ، و اگر اشتباه می کنم ، آن را رد کنید. شروع کنید ؛ اگر می خواهید از شما بپرسم ، و اگر می خواهید ، شما از من بپرسید. محدثان گفتند : ما می پرسیم. گفت : بپرسید و یکی از شما از طرفتان سخن بگوید ، و اگر سخن گفت و فرد دیگری از شما سخنی افزون داشت ، آن را بیان کند و اگر اشتباه گفت ، آن را اصلاح کنید. یکی از آنان گفت : ما می گوئیم که بهترین مردم پس از پیامبر خدا ، ابو بکر است ؛ چون گزارش مورد اتفاق از پیامبر خدا رسیده است که فرمود : «به آنانی که پس از من هستند ، ابو بکر و عمر ، اقتدا کنید». وقتی پیامبر رحمت ، دستور به اقتدا به آن دو داده است ، می فهمیم که او امر به اقتدا ، جز به بهترین مردم ، نکرده است. مأمون گفت : روایات ، فراوان است و این روایات ، یا همه بر حقّ اند و یا همه بر باطل و یا بعضی حق و پاره ای دیگر باطل اند. اگر همه حق باشند ، لازمه آن این است که همه باطل گردند ؛ چون پاره ای روایات ، پاره ای دیگر را نقض می کنند و اگر همه باطل باشند ، مفهوم آن بطلان دین و از بین رفتن شریعت است. وقتی که این دو صورت باطل بود ، ناچار ، نوع سوم ، درست خواهد بود که بعضی باطل و پاره ای حق باشند. در این صورت ، آنچه که حق است ، نیازمند دلیل است تا مورد پذیرش قرار گیرد و خلاف آن ، نفی گردد و در صورتی که دلیل حقانیت یک خبر در خود آن خبر باشد ، شایسته تر است که باورش کنم و آن را بپذیرم. این روایت تو از گزارش هایی است که دلیل بطلان آن ، در خود روایت است ؛ چون پیامبر خدا ، حکیم ترین حکیمان ، و راستگوترین مردم است و از این که فرمان به ناشدنی بدهد و مردم را به تدین به خلاف وا دارد ، از هر کس دیگری دورتر است . دلیل این سخن آن است که این دو نفر ، از همه جهات ، یا با هم همگون اند و یا ناهمگون . اگر از همه جهات ، همگون باشند ، در شمار ، صفت ، صورت و جسم ، یکی خواهند بود و این که دو چیز از هر جهت یکی باشند ، وجود خارجی ندارد. بنا بر این ، چگونه می توان به آن اقتدا کرد؟ و اگر ناهمگون باشند ، چگونه می توان به هر دوی آنها اقتدا کرد؟ چون اگر به یکی اقتدا کنی ، با دیگری مخالفت کرده ای و این فرمان

دادن به ناشدنی (ناممکن) است. اما دلیل بر این که آن دو ناهمگون اند، این که ابو بکر اهل رده (مرتدان) را اسیر کرد و عمر ، آنان را آزادانه بازگرداند. عمر به ابو بکر ، توصیه کنار گذاشتن و کشتن خالد بن ولید (به جرم کشتن مالک بن نویره) را کرد. و ابو بکر ، نپذیرفت. عمر ، دو مُتعه را حرام کرد؛ ولی ابو بکر ، چنان نکرد. عمر ، دیوان تقسیمات قرار داد و ابو بکر ، این کار را انجام نداد. ابو بکر ، برای خود جانشین تعیین کرد و عمر ، چنین نکرد و نظیر این کارهای گوناگون ، فراوان است.

(۲) یکی دیگر از اهل حدیث گفت : پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است که : «اگر دوستی می گرفتم ، ابو بکر را برای خود ، دوست می گرفتم». مأمون گفت : این ، محال است ؛ چون شما گزارش کرده اید که او بین یارانش پیمان برادری بست و علی را نگه داشت. علی در این باره سخن گفت. پیامبر خدا فرمود : «تو را کنار نگذاشتم ، جز برای خودم» و هر کدام از این دو روایت درست باشد ، دیگری باطل است. یکی دیگر از آنان گفت : علی بر بالای منبر گفت : «بهترین این ائمت پس از پیامبرش ابو بکر و عمر است». مأمون گفت : این ناشدنی است؛ چون اگر پیامبر خدا می دانست که آن دو برترند ، یک بار عمرو بن عاص ، و بار دیگر ، اسامه بن زید را بر آن دو فرمانده قرار نمی داد و چیزی که این روایت را نادرست نشان می دهد ، سخن علی پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله است که فرمود : «من به نشستن در جای او ، از لباسم بر تنم سزاوارترم؛ اما از این که مردم به کفر برگردند ، ترسیدم» و سخن دیگر او که فرمود : «کجا آن دو بهتر از من اند ، حال آن که پیش از آن دو و پس از آن دو ، خداوند را پرستیدم؟». یکی دیگر از آنان گفت: ابو بکر، در خانه خود را بست و گفت : آیا کسی هست که در خواست پس گرفتن (بیعت) کند تا من بیعتش را پس بدهم؟ علی گفت : «پیامبر خدا ، تو را پیش داشت . چه کسی تو را کنار بگذارد؟». مأمون گفت : این ، نادرست است؛ چون علی از بیعت با ابو بکر ، سز باز زد و شما گزارش کرده اید که تا درگذشت فاطمه بیعت نکرد و فاطمه وصیت کرد تا وی را شبانگاه دفن کنند تا آن دو در تشییع جنازه وی حضور نیابند. و از طرف دیگر ، اگر پیامبر صلی الله علیه و آله او را جانشین ساخته بود ، چگونه می خواست خود را کنار بکشد ، حال آن که او به انصار می گفت : «من به یکی از این دو مرد ، ابو عبیده و عمر ، برای خلافت بر شما راضی ام». یکی دیگر گفت : عمرو بن عاص پرسید : ای پیامبر خدا! از بین زنان ، چه کسی نزد شما محبوب تر است؟ پیامبر فرمود : «عایشه». پرسید : از بین مردان؟ فرمود : «پدرش». مأمون گفت : این ، نادرست است؛ چون شما روایت کرده اید که پیش پیامبر صلی الله علیه و آله پرنده کباب شده ای گذاشته شد. فرمود : «پروردگارا! محبوب ترین خلقت نزد خود را برسان» و آن شخص [که رسید] ، علی بود. کدام یک از این دو گزارش شما پذیرفتنی است؟ یکی دیگر گفت : علی گفت : «اگر کسی مرا بر ابو بکر و عمر برتر شمارد ، حدّ افترا بر وی می زنم». مأمون گفت : چه طور ممکن است علی بگوید : «بر کسی که حدّی بر او واجب نیست ، حد می زنم؟» اگر چنین می کرد ، تجاوز از حدود الهی کرده بود و بر خلاف دستور خدا عمل کرده بود؛ چون برتر شمردن [کسی] بر آن دو ، افترا نیست. چون شما از پیشوایتان نقل کرده اید که گفته است : «بر شما حاکم شدم ، در حالی که بهترین شما نبودم». کدام یک از این دو نفر نزد شما راستگوترند : ابو بکر ، برای خود و یا علی برای ابو بکر؟ بگذریم که خود حدیث ، تناقض دارد؛ چون [ابو بکر] در این گفته ، یا راستگو و یا دروغگوست. اگر راستگوست ، از کجا این حکم را دانسته است؟ به وحی؟ وحی که قطع شده بود. به گمان؟ گمانه زن که خود ، متحیر است. به اندیشه؟ اندیشه هم که مورد بحث است. و اگر راستگو نبود ، محال است که دروغگو ، حکومت مسلمانان را به دست گیرد ، احکام آنان را اجرا کند و حدود را بر آنان جاری سازد. دیگری گفت : روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «ابو بکر و عمر ، سرور کهن سالان بهشت اند». مأمون گفت : این حدیث ، ناشدنی است؛ چون در بهشت ، کهن سال وجود ندارد. روایت شده است که زنی از قبیله اشجع ، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بود. پیامبر فرمود : «پیران ، وارد بهشت نمی شوند». آن زن

گريست. پيامبر صلی الله عليه و آله به وی فرمود: «خداوند متعال می فرماید: «ما آنان را پديد آوردیم، پديد آوردنی؛ و ايشان را دوشيزه گردانيديم؛ شوی دوست و هم سال»؛ و اگر می پنداريد که ابو بکر، هنگام ورود به بهشت، جوان می گردد، [بدانيد که خودتان] روايت کرده ايد که پيامبر صلی الله عليه و آله درباره حسن و حسين فرموده است: «اين دو تن، سرور جوانان بهشت از پيشينيان و پسينيان اند و پدرشان، بهتر از آن دو است». ديگری گفت: نقل شده است که پيامبر صلی الله عليه و آله فرمود: «اگر من به پيامبری برانگيخته نمی شدم، عمر بر انگيخته می شد». مأمون گفت: اين، ناممکن است؛ چون خداوند متعال می فرماید: «ما همچنان که به نوح و پيامبران بعد از او وحی کردیم، به تو [نيز] وحی کردیم» و می فرماید: «و [ياد کن] هنگامي را که از پيامبران، پيمان گرفتيم، و از تو و از نوح و ابراهيم و موسی و عيسى بن مریم». آیا رواست کسی که از وی، پيمان برای پيامبری گرفته نشده، پيامبر شود، و آن که از وی پيمان گرفته شده است، کنار گذاشته شود؟ ديگری گفت: پيامبر صلی الله عليه و آله در روز عرفه به عمر نگاه کرد و لبخند زد و فرمود: «خداوند تبارک و تعالی به همه بندگانش مباحات کرد و به عمر، به طور ویژه». مأمون گفت: اين، ناشدنی است؛ چون شدنی نيست که خداوند، به عمر مباحات کند و پيامبرش را رها سازد و پيامبر صلی الله عليه و آله در بين عموم قرار گیرد و عمر، ویژه شود. اين روايت های شما شگفت تر از اين روايت شما نيست که [می گوييد] پيامبر صلی الله عليه و آله فرمود: «وارد بهشت شدم و در آن، صدای نعلين شنيدم. ديدم که بلال، برده ابو بکر، به بهشت، بر من پيشی گرفته است». شيعيان می گویند که علی بهتر از ابو بکر است و شما می گوييد که برده ابو بکر، بهتر از پيامبر صلی الله عليه و آله است؛ چون پيشی گیرنده، برتر از کسی است که بر او پيشی گرفته شده است. و [نيز] روايت کرده ايد که شيطان، از سایه عمر می گريزد؛ ولی بر زبان پيامبر صلی الله عليه و آله افکند که آنها، غرائيق غلا هستند! (۳) به گمان شما، شيطان از عمر گريخت، ولی کفر را بر زبان پيامبر صلی الله عليه و آله افکند؟ یکی ديگر گفت: پيامبر خدا فرمود: «اگر عذاب فرو آيد، جز عمر بن خطاب، کسی نجات پيدا نخواهد کرد». مأمون گفت: اين، بر خلاف قرآن است؛ چون خداوند تبارک و تعالی به پيامبرش می فرماید: «ولی تا تو در ميان آنانی، خدا بر آن نيست که ايشان را عذاب کند». و شما عمر را مثل پيامبر خدا قرار داديد. یکی ديگر گفت: پيامبر صلی الله عليه و آله به عمر در زمره ده تن از صحابيان، گواهی بهشت داده است. مأمون گفت: اگر به پندار شما اين گونه بود، عمر به حُذَيْفَه نمی گفت: تو را به خدا، آیا من از منافقانم؟ اگر پيامبر صلی الله عليه و آله به وی فرموده بود که او از اهل بهشت است و عمر گفته پيامبر صلی الله عليه و آله را تا زمانی که حذيفه آن را تأييد نکرده بود، قبول نداشت، لازمه اش اين است که عمر، سخن حذيفه را پذيرفته و سخن پيامبر خدا را نپذيرفته باشد و بنا بر اين، مسلمان نبوده است. و اگر سخن پيامبر صلی الله عليه و آله را قبول داشت، پس چرا از حذيفه پرسيد؟ اين دو خبر، با هم متناقض اند. ديگری گفت: پيامبر صلی الله عليه و آله فرمود: «من در يک کفّه ترازو گذاشته شدم و امت من، در کفّه ديگر. من بر آنان سنگين تر شدم. آن گاه، ابو بکر را به جای من گذاشتند. او هم سنگين تر از آنان شد و آن گاه، عمر را گذاشتند. او نيز سنگين تر از آنان شد و سپس، ترازو را جمع کردند». مأمون گفت: اين، ناشدنی است؛ چون اين وزن کردن، يا بر پايه جسم آنان بود و يا اعمال آنان. اگر بر پايه جسم آنان بود که بر هيچ جانداري پوشيده نيست که اين کار، محال است؛ چون جسم آن دو بر جسم همه امت، سنگين تر نيست. و اگر بر پايه اعمالشان بود، اعمال آنان (امت) به وجود نيامده بود. چه طور اعمال آن دو بر اعمالی که به وجود نيامده اند، سنگين تر بود؟! به من بگويد که مردم به وسيله چه چیزی بر يکديگر برتری پيدا می کنند؟ پاره ای گفتند: به خاطر اعمال شايسته. گفت: به من بگويد که اگر کسی در زمان پيامبر صلی الله عليه و آله بر ديگری برتر باشد و آن ديگری، پس از درگذشت پيامبر صلی الله عليه و آله، از آن شخص برتر در زمان پيامبر صلی الله عليه و آله، اعمال بیشتری

انجام دهد، آیا به او می‌رسد؟ اگر بگویید: «آری»، خواهید دید که در روزگار ما کسانی هستند که بیش از آنان جهاد کرده‌اند، حج گزارده‌اند، نماز خوانده‌اند، روزه گرفته‌اند و صدقه داده‌اند. گفتند: آری. برتر روزگار ما به درجه برتر روزگار پیامبر صلی الله علیه و آله نمی‌رسد. مأمون گفت: به روایت‌هایی که پیشوایان شما آنان که دینتان را از آنان گرفته‌اید، در فضایل علی نقل کرده‌اند، بنگرید و آن را با فضایی که برای همه آن ده نفر که بشارت بهشت بدانان داده شده، مقایسه کنید. اگر فضایل [علی]، بخشی [کوچک] از مجموعه‌ای بزرگ بود، که حق با شماست؛ ولی اگر در فضایل علی بیشتر روایت کرده‌اند، از پیشوایان هر آنچه را روایت کرده‌اند، بپذیرید و از آن حدود، درنگذیرید. راوی می‌گوید: همه سر به زمین افکندند. مأمون گفت: چرا سکوت کردید؟ گفتند: همه حرف‌هایمان را زدیم. مأمون گفت: حال من می‌پرسم. کدام کار در زمانی که خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله را برانگیخت، بهترین کارها بود؟ گفتند: پیشتازی در پذیرش اسلام. چون خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «و پیشتازان مقدم‌اند؛ آنان اند همان مقربان [خدا]». گفت: کسی را می‌شناسید که در اسلام آوردن، بر علی پیشی گرفته باشد؟ گفتند: وی در زمانی اسلام را پذیرفت که خردسال بود و تکلیفی بر وی نبود، و ابوبکر در زمانی اسلام را پذیرفت که بزرگ سال بود و مکلف، و میان این دو، فرق است. مأمون گفت: از اسلام آوردن علی به من بگویید که آیا با الهام از سوی خداوند متعال بود یا به دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله؟ اگر بگویید که به الهام بود، وی را بر پیامبر صلی الله علیه و آله برتری داده‌اید؛ چون بر پیامبر، الهام نشد؛ بلکه جبرئیل علیه السلام از سوی خداوند، به عنوان فراخواننده و معزف اسلام، به سوی وی آمد. اگر بگویید به دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله بود، آیا دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله از طرف خودش بود یا طبق فرمان خداوند متعال؟ اگر بگویید که از سوی خودش بود، این برخلاف توصیفی است که خداوند متعال از پیامبرش در این آیه کرده است که «من از کسانی نیستم که چیزی از خود بسازم و بر خدا نسبت بدهم» و در قول دیگرش: «از سر هوس سخن نمی‌گویند. این سخن، بجز وحی که می‌شود، نیست». و اگر از سوی خداوند بود، پس خداوند متعال به پیامبرش فرمان داده که از بین فرزندان مردم، علی علیه السلام را دعوت کند و او را بر دیگران برگزیند و فراخواندن آن حضرت، دلیل بر اعتماد و علم او بود که از سوی خداوند متعال، تأیید شده بود. دلیل دیگر! از [خداوند] حکیم به من خبر دهید که آیا بر وی رواست که بندگان را به آنچه طاقت ندارند، فرمان دهد؟ اگر بگویید: «آری» که کفر ورزیده‌اید، و اگر بگویید: «نه»، پس چگونه رواست که پیامبرش فرمان به دعوتی بدهد که به خاطر کمی سن [علی] و ناتوانی از پذیرش، پذیرش آن ممکن نباشد؟ دلیل دیگر! آیا دیده‌اید که پیامبر صلی الله علیه و آله یکی از فرزندان خاندان خود و یا دیگران را فراخواند تا آنان، برای علی الگو باشند؟ اگر می‌پندارید که جز او را فراخوانده است، پس این فضیلتی برای علی نسبت به همه فرزندان مردم است. آن گاه گفت: پس از سبقت در ایمان آوردن، کدام عمل برترین اعمال است؟ گفتند: جهاد در راه خدا. گفت: آیا در بین [آن] ده نفر، کسی را پیدا می‌کنید که در همه جنگ‌های پیامبر صلی الله علیه و آله، چون علی نقش داشته باشد؟ در جریان جنگ بدر، از مشرکان، شصت و اندی مرد کشته شد که علی بیست و اندی را کشت و دیگر مردم، چهل تن دیگر را. یکی از آنان گفت: ابو بکر با پیامبر صلی الله علیه و آله در سایبان بودند و جنگ را اداره می‌کردند. مأمون گفت: چیز شگفتی گفتی! آیا بدون پیامبر صلی الله علیه و آله جنگ را اداره می‌کرد و یا با او به طور مشترک، کار را انجام می‌دادند و یا به خاطر نیازمندی پیامبر صلی الله علیه و آله به نظر و رأی ابو بکر بود؟ کدام یک از این سه وجه را دوست داری بگویی؟ گفت: به خدا پناه می‌برم از این که بپندارم که او به تنهایی و بدون پیامبر صلی الله علیه و آله [جنگ را] اداره می‌کرد و یا با او مشارکت داشت و یا پیامبر صلی الله علیه و آله به او نیازمند بود. گفت: بنا بر این، در سایبان بودن، چه فضیلتی است؟ اگر تخلف از جنگ برای ابو بکر

فضیلت بود، پس لازم است هر متخلف از جنگ، از مجاهدان برتر باشد، در حالی که خداوند عز و جل می فرماید: «مؤمنان خانه نشین که زیان دیده نیستند با آن مجاهدانی که با مال و جان خود در راه خدا جهاد می کنند، یکسان نیستند. خداوند، کسانی را که با مال و جان خود جهاد می کنند، به درجه ای بر خانه نشینان مزیت بخشیده، و همه را خدا وعده [پاداش] نیکو داده؛ ولی مجاهدان را بر خانه نشینان به پاداشی بزرگ، برتری بخشیده است». اسحاق بن حماد بن زید [، یکی از حضار] گوید: سپس [مأمون] به من گفت: «آیا زمان طولانی بر انسان نگذشت که چیز قابل ذکری نبود؟!» را بخوان. خواندم تا به این جا رسیدم که: «و به [پاس] دوستی [با خدا]، بینوا و یتیم و اسیر را خوراک می دادند»، تا سخن خداوند که «و کوشش شما مقبول افتاده». گفت: این آیه ها درباره چه کسی نازل شده است؟ گفتم: درباره علی. گفت: آیا شنیده ای که علی، هنگامی که مسکین، یتیم و اسیر را غذا داد، فرمود: «ما برای خشنودی خداست که به شما می خورانیم و پاداش و سپاسی از شما نمی خواهیم»؟ برای چه خداوند عز و جل در کتابش این را بیان کرده است؟ گفتم: نمی دانم. گفت: خداوند متعال، سرشت و نیت علی را می دانست. آن را در کتابش برای آن آشکار ساخت تا مردم، داستان او را بدانند. آیا می دانی که خداوند متعال، چیزی از چیزهایی را که در بهشت است، در این سوره توصیف کرده است: «جام هایی از سیم»؟ گفتم: نه. گفت: این خود، فضیلتی دیگر است. چگونه شیشه از نقره است؟ گفتم: نمی دانم. گفت: منظورش این است که از زلالی، چون نقره ای است که همان گونه که بیرون آن دیدنی است، درون آن نیز دیدنی است و این، نظیر سخن پیامبر صلی الله علیه و آله است که فرمود: «ای آنجَشَه! (۴) شیشه ها را آهسته بیر». منظور وی، زنان بود که از ظرافت، چون شیشه اند. و چون سخن دیگر آن حضرت است که فرمود: «اسب ابو طلحه را سوار شدم و آن را چون دریا یافتم». منظورش آن بود که از شدت تاخت و تاز، چون دریا بود. و مثل سخن خداوند تبارک و تعالی است که می فرماید: «و مرگ از هر جانبی به سویس می آید؛ ولی نمی میرد و عذابی سنگین به دنبال دارد». یعنی گویا مرگ به سویس می آید و اگر از یک سو نمی آمد، می مُرد. آن گاه گفت: ای اسحاق! آیا تو از کسانی نیستی که گواهی می دهی ده نفر در بهشت اند؟ گفتم: چرا. گفت: اگر کسی را ببینی که می گوید: «من نمی دانم این حدیث درست است و یا نه»، به نظرت وی کافر است؟ گفتم: نه. گفت: اگر کسی بگوید: «من نمی دانم این سوره از قرآن است یا نه»، آیا به نظرت کافر است؟ گفتم: آری. گفت: به نظرم فضایل وی (علی علیه السلام) تأکید شد. ای اسحاق! به من بگو آیا حدیث «پرنده کباب شده»، درست است یا نه؟ گفتم: چرا. گفت: سوگند به خدا، لجاجت آشکار شد. این جریان، یا همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله دعا کرد، تحقق یافت، یا آن که دعایش پذیرفته نشد و یا آن که خداوند، برترین بندگانش را می شناخت؛ ولی بنده غیر برترش نزد وی محبوب تر بود و یا آن که می پنداری خداوند، بنده برتر و غیر برترش را نمی شناخت. کدام یک از سه وجه را دوست داری بگویی؟ اسحاق می گوید: مدتی اندیشیدم و گفتم: ای امیر مؤمنان! خداوند متعال، درباره ابو بکر می گوید: «و او نفر دوم از دو تن بود. آن گاه که در غار [ثور] بودند، وقتی به همراه خود می گفت: اندوه مدار که خدا با ماست». خداوند عز و جل وی را همراه پیامبر صلی الله علیه و آله شمرده است. مأمون گفت: پناه بر خدا! چه قدر دانش تو به [علم] لغت و کتاب خدا کم است! آیا کافر، همراه مؤمن نمی گردد؟ در این همراهی چه فضیلتی است؟ آیا سخن خداوند متعال را نشنیده ای که می فرماید: «رفیقش در حالی که با او گفتگو می کرد به او گفت: آیا به آن کسی که تو را از خاک، سپس از نطفه آفرید، آن گاه تو را [به صورت] مردی در آورد، کافر شدی؟!». خداوند، کافر را همراه او (مؤمن) قرار داده است؛ و همدلی شاعر هم گفته است: شب را در زیر عبایی صبح کردم و همراهم وحشی ای بود و چشم به مشرق دوخته بودم. و آزدی شاعر گفته است: در آن جا من و همراهم از وحش ترسیدیم به خاطر سایه هیکل شتریان. اسب خود را همراه خود، شمرده است. اما این

سخن که: «خداوند با ماست»، خداوند تبارک و تعالی با بد و خوب هست. آیا سخن خداوند را نشنیده ای که: «هیچ گفتگوی محرمانه ای میان سه تن نیست، مگر این که او چهارمین آنهاست، و نه میان پنج تن، مگر این که او ششمین آنهاست، و نه کم تر از این [عدد] و نه بیشتر، مگر این که هر کجا باشند، او با آنهاست». و اما این سخن که: «اندوه مدار» ، به من بگو آیا غم ابو بکر، اطاعت بود و یا معصیت؟ اگر پنداری که اطاعت بود، در این صورت، پیامبر صلی الله علیه و آله را نهی کننده از اطاعت شمرده ای و این کار، ویژگی انسان حکیم نیست، و اگر آن را معصیت می شماری، چه فضیلتی برای معصیت کار است؟ و به من بگو که در سخن خدا: «پس خدا آرامش خود را بر او فرو فرستاد»، برای چه کسی آرامش نازل شده است؟ گفتم: بر ابو بکر؛ چون پیامبر صلی الله علیه و آله بی نیاز از آرامش بود. گفت: بگو بینم، آیا می دانی مؤمنانی را که خداوند در این آیه قصد کرده، چه کسانی اند: «و در روز جنگ حنین، آن هنگام که شمار زیادتان شما را به شگفت آورده بود؛ ولی به هیچ وجه از شما دفع [خطر] نکرد، و زمین با همه فراخی، بر شما تنگ گردید، سپس در حالی که پشت [به دشمن] کرده بودید، برگشتید. آن گاه، خدا آرامش بر فرستاده خود و بر مؤمنان، فرود آورد»؟ گفتم: نه. گفت: در جنگ حنین، مردم فرار کردند و همراه پیامبر صلی الله علیه و آله، جز هفت تن از بنی هاشم، [کسی] نماند: علی علیه السلام که با شمشیر می جنگید؛ عباس که افسار قاطر پیامبر صلی الله علیه و آله را گرفته بود؛ و پنج نفر از ترس آن که شمشیر کافران به پیامبر صلی الله علیه و آله برسد، گرد او حلقه زده بودند تا آن که خداوند تبارک و تعالی، پیروزی را به پیامبرش بخشید. در این آیه، منظور از مؤمنان، علی و کسانی از بنی هاشم اند که حضور داشتند. کدام برتر است؟ آیا آن که همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بود و خداوند، آرامش را به پیامبر صلی الله علیه و آله و او فرو فرستاد و یا آن که در غار با پیامبر صلی الله علیه و آله بود و شایسته آن نبود که آرامش بر وی فرو آید؟ ای اسحاق! کدام برترند؟ آن که همراه پیامبر صلی الله علیه و آله در غار بود و یا آن که بر جا و رخت خواب او خوابید و با جانش از او حفاظت کرد تا آن که هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله تکمیل شد؟ خداوند تبارک و تعالی به پیامبرش فرمان داد که به علی علیه السلام دستور دهد تا در جایش بخوابد و جانش را سپر او قرار دهد و پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد. علی گفت: آیا تو سالم می مانی، ای پیامبر خدا؟ [فرمود: «آری»]. گفت: به چشم! و آن گاه به رخت خواب پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و روانداز او را روی خود کشید و مشرکان، گرد او جمع شدند و تردید نکردند که او پیامبر خداست و آنان، توافق کرده بودند که از هر کدام از شاخه های قریش، مردی یک ضربه به او بزند تا بنی هاشم نتوانند خونس را مطالبه بکنند و علی، تصمیم و نقشه آنان را برای از بین رفتن جانش می شنید و این کار، موجب بی تابی او نشد، چنان که ابو بکر در غار بی تابی می کرد، در حالی که او (ابو بکر) با پیامبر صلی الله علیه و آله بود و علی، تنها بود و همچنان به خاطر خدا صبور بود و خداوند متعال، فرشتگانش را فرستاد تا وی را از دست مشرکان قریش، پاس دارند. هنگامی که صبح شد، برخاست. مشرکان به وی نگرستند و گفتند: محمد کجاست؟ گفت: من چه می دانم! گفتند: تو ما را فریب دادی. آن گاه به پیامبر صلی الله علیه و آله پیوست، و علی همواره برتر بود و هر کاری می کرد، بر خوبی اش افزوده می شد تا آن که خداوند تعالی، او را قبض روح کرد، در حالی که مورد رضایت و مغفرت بود. ای اسحاق! آیا حدیث ولایت را نقل می کنی؟ گفتم: آری. گفت: نقل کن. و من نقل کردم. گفت: می بینی که خداوند، حقی برای علی بر گردن ابو بکر و عمر، واجب ساخته است که به نفع آنان بر علی، واجب نکرده است. گفتم: مردم می گویند که پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر زید بن حارثه این سخن را گفته است. گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله کجا این سخن را گفته است؟ گفتم: در غدیر خم، پس از برگشتن از حجّه الوداع. گفت: زید بن حارثه، کجا کشته شده است؟ گفتم: در موته. (۵) گفت: آیا زید بن حارثه، پیش از غدیر خم کشته نشده است؟

گفتم : چرا. گفت : اگر پسری داشته باشی که پانزده سال داشته باشد و بگوید : ای مردم! مولای من مولای پسر عمویم است ، وی را بپذیرید ، آیا این کار را برای او ناشایست می شماری؟ گفتم : آری. گفت : آیا چیزی را که برای فرزند خود روا نمی شماری ، آن را برای پیامبر صلی الله علیه و آله روا می شماری؟ ای وای بر تو! آیا دین شناسان خود را ارباب خود گرفته اید؟! خداوند تعالی می گوید : «اینان ، دانشمندان و راهبان خود را به جای خدا به الوهیت گرفتند». سوگند به خدا ، مردم برای آنان (رهبانان) روزه نمی گرفتند و نماز نمی خواندند؛ بلکه به مردم ، فرمان می دادند و آنان ، اطاعت می کردند. آن گاه گفت : آیا سخن پیامبر صلی الله علیه و آله به علی را روایت می کنی که می فرماید : «تو نسبت به من ، چون هارون نسبت به موسی علیه السلام هستی»؟ گفتم : آری. گفت : آیا می دانی که هارون ، برادر تنی موسی علیه السلام بود؟ گفتم : آری. گفت : علی چنین بود؟ گفتم : نه. گفت : و هارون ، پیامبر بود و علی چنین نبود. بنا بر این ، جایگاه سومی جز خلافت ، باقی نمی ماند. و این ، مثل همان گفته منافقان است که گفتند : پیامبر صلی الله علیه و آله ، به خاطر آن که وی را باری گران می دانست ، [در مدینه] به جای خود نشانند تا خود را راحت سازد ؛ و نیز همان است که خداوند از موسی علیه السلام نقل می کند که به هارون گفت : «در میان قوم من جانشینم باش ، و [کار آنان را] اصلاح کن و از راه فسادگران ، پیروی مکن». گفتم : موسی علیه السلام در زمانی که زنده بود ، هارون را در میان قومش جانشین ساخت ، سپس به ملاقات پروردگارش رفت و پیامبر صلی الله علیه و آله ، هنگامی که به جنگ می رفت ، علی علیه السلام را جانشین گرداند. گفت : از موسی علیه السلام در زمانی که هارون را جانشین ساخت ، بگو. آیا در هنگام میقات موسی علیه السلام با خدای خود ، همراه وی کسی از یاران او بود؟ گفتم : چرا. گفت : آیا موسی علیه السلام ، وی (هارون) را برای همگان ، جانشین خود نساخته بود؟ گفتم : چرا. گفت : علی هم چنین بود. پیامبر صلی الله علیه و آله علی را هنگام رفتن به جنگ ، در بین ضعیفان و زنان و بچه ها جانشین خود می ساخت ؛ چون اکثر یارانش همراهش بودند ، و گرنه او را جانشین خود برای همه قرار داده بود و دلیل بر این که وی ، علی را جانشین خود بر آنها در حیات خود و در زمانی که غایب بود و نیز در زمان پس از مرگش قرار داده بود ، سخن حضرت است که فرمود : «علی نسبت به من ، چون هارون نسبت به موسی علیه السلام است ، جز این که پیامبری پس از من نیست» و طبق این سخن ، وی وزیر پیامبر خدا نیز هست؛ چون موسی علیه السلام به پیشگاه خداوند دعا کرد و در دعایش گفت : «و برای من ، وزیری از کسانم قرار ده؛ هارون برادرم را. پشتم را به او استوار کن و او را شریک کارم گردان». و اگر علی نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله ، چون هارون به موسی علیه السلام است ، پس وزیر اوست؛ همان گونه که هارون ، وزیر موسی بود و او ، خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله است ، چنان که هارون ، خلیفه موسی علیه السلام بود. آن گاه ، رو به اهل کلام کرد و گفت : آیا من از شما پرسم و یا شما از من می پرسید؟ گفتند : ما می پرسیم. گفت : پرسید. یکی از آنان گفت : آیا امامت علی از طرف خداوند عز و جل بود؟ و این امر ، از سوی پیامبر خدا گزارش شده است ، مثل گزارش وجوب چهار رکعت نماز ظهر و یا وجوب پنج درهم [زکات] در دوست درهم و وجوب حج؟ گفت : آری. پرسید : پس چرا در هیچ امر واجبی اختلاف نکردند؛ ولی تنها در خلافت علی ، اختلاف کردند؟ مأمون گفت : چون در هیچ کار واجبی تمایل و رقابت ، نظیر خلافت ، وجود ندارد. یکی دیگر گفت : چرا این را که پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داده باشد که از میان خود ، فردی را به جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله انتخاب کنند و به خاطر مهربانی و دلسوزی به مردم ، خود آن حضرت ، کسی را جانشین نگذاشت که مردم به خاطر مخالفت با او به عذاب گرفتار شوند ، انکار می کنی؟ گفت : به این خاطر انکار می کنم که خداوند متعال به بندگانش مهربان تر از پیامبرش است و او پیامبرش را به سوی آنان فرستاده است ، با آن که می دانست در بین بندگانش گنهکار و مطیع بود و وجود آنان ، مانع از فرستادن پیامبرش نشد. و دلیل دیگر ، این که

اگر به آنان دستور می داد که فردی را از میان خود برگزینند؛ یا به همه آنان دستور داده بود که کسی را انتخاب کنند و یا به بعضی چنین دستوری داده بود. اگر به همه دستور داده بود [که انتخاب کنند]، پس منتخب، چه کسی بود؟ و اگر به بعضی از ما دستور داده است و نه همه، چاره ای نیست جز این که برای این بعض، نشانی وجود داشته باشد. اگر بگویی این بعض، دین شناسان اند، بایستی «دین شناس» مشخص می شد و نشانه های او بیان می شد. دیگری گفت: روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هر آنچه را که مسلمانان نیک شمارند، آن چیز، نزد خداوند متعال هم نیکوست، و آنچه را که آنان بد می شمارند، آن چیز، نزد خدا هم بد است». مأمون گفت: مراد در این کلام، یا همه مؤمنان است و یا بعضی از آنان. اگر منظور، همه است که چنین چیزی وجود ندارد؛ چون اتفاق نظر همه [امت]، ممکن نیست، و اگر مراد، بعضی از آنان است، هر گروهی نسبت به پیشوای خود، نیکی گزارش می کنند، مثل روایت شیعه درباره علی و روایت حشویان درباره دیگری. با این وضع، کی نظر شما درباره امامت به کرسی خواهد نشست؟ دیگری گفت: آیا درست است که پنداری اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله، اشتباه کرده اند؟ گفت: چه طور پنداریم که آنان اشتباه کرده و برگم راهی اتفاق کردند، در حالی که واجب و سنتی را نمی شناختند؛ چون تو می پنداری که امامت، نه واجب از سوی خداست و نه سنت از سوی پیامبر خدا؟ بنا بر این، در چیزی که به نظرت فریضه و سنتی نیست، اشتباه چه معنا دارد؟ دیگری گفت: اگر تو امامت را برای علی می دانی و نه دیگری، دلیل خود را بر این ادعا بیان کن. مأمون گفت: من مدعی نیستم؛ بلکه اقرار کننده ام و بیینه (دلیل) بر مقرر، لازم نیست. مدعی کسی است که می پندارد دادن ولایت و عزل از آن، به دست اوست و اختیار به دست اوست و بیینه هم یا باید از شریکان او باشد، که در این جا طرف دعویند، و یا از غیر آنان باشد، که و غیر هم وجود ندارد. بنا بر این، چگونه بر این کار، بیینه اقامه شود؟ دیگری گفت: بنا بر این، پس از درگذشت پیامبر خدا چه چیز بر علی واجب بود؟ گفت: همانی که انجام داد. گفت: آیا بر وی واجب نبود که برای مردم اعلان کند که وی امام است؟ گفت: امامت، به خاطر کار وی درباره خودش و یا کار مردم در مورد او (از قبیل انتخاب او یا برتر شمردن او و چیزی دیگر) نبود؛ بلکه به خاطر کار خداوند متعال در خصوص او بود، چنان که به ابراهیم علیه السلام فرمود: «من تو را برای مردم، پیشوا قرار دادم» و به داوود علیه السلام فرمود: «ای داوود! همانا تو را جانشین در زمین قرار دادم» و درباره آدم علیه السلام به فرشتگان فرمود: «همانا در زمین، جانشین قرار می دهم». بنا بر این، امام، از سوی خداوند تبارک و تعالی امام است و در آغاز خلقتش او را برگزیده است و به خاطر شرافت نسب، پاکی نسل و عصمت در آینده اش است، و اگر به واسطه خودش بود و به خاطر کاری که کرده بود، مستحق امامت می شد، هرگاه بر خلاف آن کار انجام می داد، از خلافت عزل می شد و تنها پیش از ارتکاب آن کار خلاف، خلیفه بود. دیگری گفت: چرا امامت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله برای علی واجب شد؟ گفت: برای این که از خردسالی به ایمان روی آورد، چنان که پیامبر صلی الله علیه و آله از خردسالی به ایمان روی آورد و از روی دلیل، از گم راهی قومش بیزاری جُست و از شرک، دوری گزید، چنان که پیامبر صلی الله علیه و آله از گم راهی، بیزاری جُست و از شرک، دوری گزید؛ چون شرک، ستم است و به اجماع، ستمکار و پرستنده بت، امام نمی شود و کسی که نسبت به خداوند، شرک بورزد، در جایگاه دشمنانش قرار می گیرد و این حکم، درباره چنین شخصی شهادت علیه اوست، بر پایه اجماع امت تا این که اجماع دیگری پیدا شود و آن را نقض کند؛ و هر کس که یک بار علیه او حکم صادر گردد، نمی تواند حاکم شود؛ چون حاکم، محکوم است و در این صورت، بین حاکم و محکوم، فرقی نمی ماند. دیگری گفت: پس چرا علی با ابو بکر و عمر نجنگید، همان گونه که با معاویه جنگید؟ مأمون گفت: این، پرسش از ناممکن است؛ چون «چرا»، پرسش از علمت است و «انجام ندادن»، نفی است و نفی، علمت نمی خواهد و علمت، همیشه برای اثبات است؛ بلکه

لازم است که در کار علی اندیشیده شود که آیا از سوی خدا بود یا از سوی غیر خدا. اگر این درست است که کار او از سوی خدا بود، بنا بر این، تردید در تدبیر او شرک است، به خاطر سخن خداوند که می فرماید: «ولی چنین نیست. به پروردگارت سوگند که ایمان نمی آورند، مگر آن که تو را در مورد آنچه میان آنان مایه اختلاف است، داور گردانند. سپس از حکمی که کرده ای در دل هایشان احساس ناراحتی نکنند و کاملاً سر تسلیم فرود آورند». کارهای کننده کار، تابع اصل خودش است. بنا بر این، اگر قیام او از سوی خداست، رفتارهای او هم از سوی اوست و بر مردم، رضا و تسلیم، واجب است. پیامبر خدا در روز حُدیبیه، هنگامی که مشرکان، قربانی او را از رسیدن به خانه خدا مانع شدند، جنگ را ترک کرد و هنگامی که یار و نیرو یافت، جنگید. خداوند متعال در [مورد] نخست، فرمود: «پس به خوبی صرف نظر کن» و سپس [در دومی] فرمود: «مشرکان را هر کجا یافتید، بکشید و آنان را دستگیر کنید و به محاصره در آورید و در هر کمینگاهی به کمین آنها بنشینید». دیگری گفت: اگر می پنداری که امامت علی از طرف خدا بود و او واجب اطاعه است، پس چرا برای پیامبران، راهی جز تبلیغ و فراخوانی گذاشته نشد؛ ولی برای علی روا شد که فرا خواندن مردم به اطاعتش را که بر وی واجب بود، ترک کند؟ گفت: به خاطر آن که ما نمی گوییم علی، مأمور به تبلیغ شد تا پیامبر به حساب آید؛ بلکه او نشانی بین خداوند و بندگانش قرار گرفت که هر کس از او پیروی کرد، مطیع است، و هر کس با او مخالفت کرد، نافرمان به شمار می آید. اگر یارانی بیابد که به وسیله آنان نیرومند گردد، می جنگد، و اگر یارانی نیافت، سرزنش بر مردم است، نه بر او؛ چون در هر صورت، به فرمانبری از او دستور داده شدند؛ ولی او جز در صورتی که توان داشته باشد، مأمور به جنگیدن با آنان نشده است. او همچون خانه خداست. بر مردم واجب است که به سوی آن روند. اگر رفتند، آنچه که بر آنان واجب بود، انجام داده اند، و اگر حج انجام ندادند، سرزنش بر آنان است، نه بر خانه خدا. دیگری گفت: اگر به حتم، وجود امام واجب اطاعه واجب شده باشد، از کجا حتماً آن امام، علی است، نه دیگری؟ گفت: چون خداوند متعال، چیز ناشناخته را واجب نمی گرداند و کار واجب هم نمی تواند ناشدنی باشد و [انجام تکلیف] ناشناخته، کاری ناشدنی است. پس لازم است که پیامبر خدا به کار واجب، راهنمایی کند تا عذر بین بندگان خدا و خداوند عز و جل از میان برود. چنان که اگر خداوند، روزه یک ماه را بر مردم واجب کند و به مردم نگوید که کدام ماه است و نشانی هم نگذارد و بر مردم، لازم شود که به اندیشه خودشان آن را جستجو کنند تا ماهی را که خداوند متعال اراده کرده است، به دست آورند، در این صورت، مردم از پیامبری که احکام را بیان کند، و از امامی که خبر پیامبر خدا را بر آنان نقل کند، بی نیاز می شوند. دیگری گفت: از کجا می توانی اثبات کنی هنگامی که پیامبر خدا علی را فرا خواند، فرد بالغی بود؟ چون مردم معتقدند که او در هنگام فراخواندن، خردسال بود و حکم الهی درباره او جاری نبود و به حدّ مردان، نرسیده بود. گفت: چون در آن وقت، یا از کسانی بود که پیامبر برای دعوت او به سوی فرستاده شده بود که در این صورت، او می توانست مورد تکلیف و توانمند برای انجام واجبات باشد؛ و یا از کسانی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی او فرستاده نشده بود که در این صورت، لازم می شد که پیامبر صلی الله علیه و آله مصداق این سخن خدا باشد: «و اگر [او] پاره ای گفتارها بر ما بسته بود، دست راستش را سخت می گرفتیم و سپس، رگ قلبش را پاره می کردیم». افزون بر آن که لازم می آید که پیامبر صلی الله علیه و آله از سوی خداوند تبارک و تعالی، بندگان خدا را به چیزی که در توانشان نبود، مکلف سازد و این، همان محال است که وجودش ناشدنی است و حکیم، به چنین کاری فرمان نمی دهد و پیامبر صلی الله علیه و آله بر آن، راهنمایی نمی کند. خداوند، منزّه از آن است که فرمان به محال بدهد، و پیامبر صلی الله علیه و آله بزرگوارتر از آن است که به چیزی فرمان بدهد که در حکمت فرد حکیم، خلاف است. در این هنگام، همه ساکت شدند. مأمون گفت: از من پرسیدید و بر من،

اشکال کردید. آیا من هم از شما بیرسم؟ گفتند: آری. گفت: آیا اَمّت، به اجماع، روایت نکرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس از روی عمد، بر من دروغ ببیند، جایگاهش در آتش باد!»؟ گفتند: چرا. گفت: و نیز از او روایت نکرده اند که فرمود: «کسی که خداوند را به گناهی کوچک و یا بزرگ، نافرمانی کند، و آن را چون دین برای خودش برگزیند و بر آن اصرار کند، در بین طبقه های دوزخ، جاودان خواهد بود»؟ گفتند: چرا. گفت: به من بگوئید کسی که اَمّت، او را برگزید و خلیفه قرار داد، آیا رواست که وی، خلیفه پیامبر خدا و خلیفه از طرف خدا گفته شود، در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله او را جانشین خود نساخته است؟ اگر بگوئید: «آری» که زورگویی است، و اگر بگوئید «نه»، لازمه اش آن است که ابوبکر، خلیفه پیامبر خدا نباشد و از سوی خداوند عز و جل هم نباشد و شما به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دروغ بسته باشید و در معرض آند که از جمله کسانی باشید که پیامبر خدا، ورود به دوزخ را برایشان مطرح کرده است. به من بگوئید در کدام سختتان راستگوئید؟ در این که می گوئید: «پیامبر صلی الله علیه و آله درگذشت و کسی را جانشین نساخت» و یا در این که به ابوبکر می گوئید: «ای خلیفه پیامبر خدا!»؟ اگر در هر دو سخن، راستگو باشید، که ممکن نیست؛ چون تناقض است، و اگر در یکی صادق باشید، دیگری باطل است. پس، از خدا پروا کنید و برای خود، بیندیشید. تقلید را کنار بگذارید و از شبهه ها دوری گزینید. سوگند به خدا، خداوند، جز از بنده ای که طبق درکش عمل می کند و جز به چیزی که آن را حق می داند، وارد نمی شود، [عذری را] نمی پذیرد. تردید، شک است و ادامه شک، به کفر بر خدا می انجامد و صاحب شک، در دوزخ است. به من بگوئید: آیا رواست کسی، برده ای بخرد و همین که خرید، مولایش شود و خریدار، تبدیل به برده گردد؟ گفتند: نه. گفت: چه طور رواست کسی که شما به خاطر تمایلتان به او، بر او اجتماع کردید و او را خلیفه قرار دادید، بر شما خلیفه گردد، در حالی که شما [خودتان] او را ولایت داده اید؟ آیا شما خلیفه بر او نیستید؟ خلیفه بودن را به کسی می دهید و آن گاه می گوئید که او خلیفه پیامبر خداست؟! و هرگاه بر او خشم گرفتید، او را می کشید، چنان که در خصوص عثمان بن عفّان چنین شد؟! یکی از آنان گفت: چون امام، وکیل مسلمانان است، وقتی که از او راضی بودند، به او ولایت داده اند، و هنگامی که بر او خشم گرفتند، او را کنار گذاشته اند. گفت: مسلمانان، بندگان و شهرها از آن کیست؟ گفتند: از آن خدا. گفت: خداوند، نسبت به دیگران، از این که بر بندگان و شهرهایش وکیل قرار دهد، سزاوارتر است؛ چون طبق اجماع اَمّت، کسی که در ملک دیگران چیزی ایجاد کند، ضامن است و بر او روا نیست که چیزی به وجود آورد، و اگر چنین کند، گناهکار و ضامن است. آن گاه گفت: به من بگوئید آیا پیامبر صلی الله علیه و آله، روزی که درگذشت، کسی را جانشین گذاشت یا نه؟ گفتند: جانشین نگذاشت. گفت: آیا ترک تعیین جانشین، هدایت بود یا گم راهی؟ گفتند: هدایت. گفت: بر مردم، لازم است که از هدایت، پیروی کنند و از باطل دست بردارند و از گم راهی، رویگردان باشند. گفتند: آنان، چنین کردند. گفت: پس چرا مردم، پس از او جانشین تعیین کردند، حال آن که او چنین کاری را ترک کرد؟ ترک کار او، گم راهی است و مُحال است که خلاف هدایت هم هدایت باشد. اگر ترک تعیین جانشین، هدایت است، پس چرا ابوبکر، جانشین تعیین کرد، حال آن که پیامبر صلی الله علیه و آله، تعیین نکرد؟ و چرا عمر، حکومت را بر خلاف دوستش بین مسلمانان به شورا گذاشت؟ شما معتقدید که پیامبر صلی الله علیه و آله جانشینی تعیین نکرد و ابوبکر، تعیین کرد و عمر، تعیین جانشین را مانند پیامبر صلی الله علیه و آله (به گمان شما)، ترک نکرد و چون ابوبکر هم انجام نداد و شیوه سومی را به کار گرفت، به من بگوئید کدام یک را درست می دانید؟ اگر کار پیامبر صلی الله علیه و آله را درست می دانید، ابوبکر را تخطئه کرده اید، همچنین نسبت به بقیه اقوال. و به من بگوئید که کدام بهتر است؟ آنچه را که به نظر شما پیامبر صلی الله علیه و آله از ترک [تعیین] جانشین انجام داد، یا آنچه را که دیگران در تعیین خلیفه

انجام دادند؟ و به من بگوئید که آیا رواست که ترک پیامبر صلی الله علیه و آله، هدایت باشد و انجام دادن همان کار، از دیگری هم هدایت باشد و هدایت، ضد هدایت گردد؟ بنا بر این، گم راهی کجاست؟ و به من بگوئید که آیا پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، از روز درگذشت او تا به امروز، کسی به انتخاب صحابیان، حاکمیت را به دست گرفته است؟ اگر بگوئید: «نه»، مفهوم آن این است که همه مردم پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، گم راهی را در پیش گرفته اند، و اگر بگوئید: «آری»، امت را تکذیب کرده اید. سخن شما با امری حتمی ابطال می شود. به من بگوئید که از سخن خداوند که می فرماید: «بگو برای کیست آنچه که در آسمان ها و زمین است؟ بگو: از آن خداست»، آیا راست است یا ناراست است؟ گفتند: راست است. گفت: آیا ماسوای خدا از آن خدا نیست؛ زیرا او ایجاد کننده و مالک آنهاست؟! گفتند: چرا. گفت: خود همین، ابطال کننده آن چیزی است که اثبات می کردید، در خصوص اختیار شما بر تعیین خلیفه ای که اطاعت از او را لازم می شمرد و او را «خلیفه پیامبر خدا» می نامید، حال آن که خود، او را خلیفه ساخته اید و هرگاه بر وی غضب کنید و بر خلاف میل شما کاری کند، از کار، معزول می شود، و اگر کناره گیری را نپذیرد، کشته می شود. وای بر شما! بر خداوند، دروغ مبندید؛ چون فردا که در پیشگاه خداوند قرار گرفتید، نتیجه آن را خواهید دید، هنگامی که بر پیامبر خدا وارد شوید، در حالی که به طور عمد بر وی دروغ بستید و او گفته است که: «هر کس از روی عمد بر من دروغ بندد، جایگاهش در آتش باد». آن گاه رو به قبله ایستاد و دست هایش را بلند کرد و گفت: پروردگارا! من آنان را راهنمایی کردم و آنچه که بیان آن بر عهده ام واجب بود، بیان کردم. پروردگارا! آنان را در تردید و شک، رها نکردم. پروردگارا! من اعتقاد دارم که با پیش داشت علی بر بندگان، پس از پیامبرت چنانچه پیامبرت به ما دستور داده است به تو تقرّب جُسته می شود. [راوی گفت:] آن گاه متفرّق شدیم و تا زمانی که مأمون درگذشت، جمع نشدیم. محمّد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری گفت که در حدیث دیگر، چنین است: جماعت، سکوت کردند. به آنان گفت: چرا سکوت کردید؟ گفتند: نمی دانیم چه بگوئیم. گفت: همین حجت بر شما برای من کافی است. آن گاه دستور داد تا آنان بیرون بروند. [راوی گفت:] ما در حالت تحیر و شرمساری بیرون آمدیم. آن گاه، مأمون به فضل بن سهل نگرست و گفت: این، نهایت چیزی بود که در پیش اینان بود و کسی نپندارد که جلالت من، مانع از آن شد که آنان به من پاسخ دهند.

۱- عبد الله مأمون، خلیفه عباسی، در سال ۱۷۰ ق، به دنیا آمد و در سال ۲۱۸ ق، در ۴۸ سالگی درگذشت. علم، دانش، ادب، اخبار، قرآن، حدیث، علوم عقلی و علوم پیشینیان را آموخت و به ترجمه کتاب های پیشینیان به زبان عربی فرمان داد (ر. ک: سیر أعلام النبلاء: ج ۱۰ ص ۲۷۲ ش ۷۲).

۲- نویسنده کتاب [یعنی شیخ صدوق رحمه الله] می گوید: در این خصوص، بحثی است که مأمون، به طرف مناظره اش نگفته است و آن این که آنان، سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را چنین روایت نکردند: «اقتدوا بالذین من بعدی ابی بکر و عمر؛ به کسانی که بعد از من اند، ابو بکر و عمر، اقتدا کنید»؛ بلکه گروهی «ابو بکر و عمر» [به رفع] روایت کرده اند و گروهی، «ابابکر و عمر» [به نصب] روایت کرده اند. اگر این روایت، درست باشد، در صورت نصب، معنایش چنین می شود که: ای ابو بکر و عمر! به آنچه که پس از من است، کتاب خدا و عترت، اقتدا کنید؛ و در صورتی که به رفع باشد، معنای آن چنین می شود که: ای مردم وای ابو بکر و عمر! به آنچه که پس از من است، کتاب خدا و عترت، اقتدا کنید.

- ۳- اشاره به داستان معروف و ساختگی آیات شیطانی دارد که پاره ای ناآگاهان به فَنّ نقل حدیث ، آن را در کتب خود نقل کرده اند و مأمون بر همین نقل ، خُرده گرفته است . (م)
- ۴- انجشه ، برده سیاه خوش صدایی بود که در حجه الوداع ، برای شتران همسران پیامبر صلی الله علیه و آله آواز هدی می خواند تا شتران ، سریع حرکت کنند (أَسَدُ الْغَابَةِ : ج ۱ ص ۲۸۴) .
- ۵- جایی در شام که سپاه اسلام با سپاه هراکلیوس (امپراتور روم) ، روبه رو شد و در این رویارویی ، جعفر ابن ابی طالب (ذوالجناحین) نیز به شهادت رسید (تاج العروس : ج ۳ ص ۱۳۱ «مأت»).

ص: ١٤٢

..

ص: ١٤٣

..

ص: ١٦٣

..

ص: ١٧٠

..

٩ / ١٩ مُجَاهِدُ بْنُ جَبْرِ (١) شَوَاهِدُ التَّنْزِيلِ عَنْ مُجَاهِدٍ: إِنَّ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَبْعِينَ مَنْقَبَةً مَا كَانَتْ لِأَحَدٍ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِثْلُهَا ، وَمَا مِنْ شَيْءٍ مِنْ مَنَاقِبِهِمْ إِلَّا وَقَدْ شَرِكَهُمْ فِيهَا . (٢)

-
- ١- مجاهد بن جبر ، أبو الحجاج المكي القارئ ، شيخ القراء والمفسرين . سمع ابن عباس وابن عمر وعليهما عليه السلام . قال : قرأت القرآن على ابن عباس مرّات . وقال خصيف : كان أعلمهم بالتفسير مجاهد . وقد وقع الاختلاف في سنه وفاته على أقوال بين ١٠٠ هـ و ١٠٤ هـ وكان مولده سنة ٢١ هـ في خلافة عمر (راجع التاريخ الكبير : ج ٧ ص ٤١١ الرقم ١٨٠٥ وتهذيب التهذيب : ج ٥ ص ٣٥١ الرقم ٧٦٤٩ وسير أعلام النبلاء : ج ٤ ص ٤٤٩ الرقم ١٧٥ و تهذيب الكمال : ج ٢٧ ص ٢٣٣ و ٢٣٤ الرقم ٥٧٨٣) .
- ٢- شواهد التنزيل : ج ١ ص ٢٤ ح ٤ .

۹ / ۱۹ مجاهد بن جبر

۹ / ۱۹ مجاهد بن جبر (۱) شواهد التنزیل به نقل از مجاهد: علی علیه السلام هفتاد منقبت داشت که برای هیچ کدام از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله، مثل آن نبود و آنان، هیچ منقبتی نداشتند، جز آن که او در آن با آنان شریک بود.

۱- مجاهد بن جبر، ابو الحجاج مکی، و در سال ۲۱ ق، در زمان خلافت عمر به دنیا آمد. قاری و استاد قاریان و مفسران بود. او از ابن عباس، ابن عمر و علی علیه السلام قرائت را آموخت و گفته است: قرآن را چندین بار، نزد ابن عباس خواندم. خصیف گفته که وی، داناترین آنان به تفسیر بود و در سال درگذشتش، چند قول است که بین ۱۰۰ تا ۱۰۴ ق، در نوسان است. (ر. ک: التاریخ الکبیر: ج ۷ ص ۴۱۱ ش ۱۸۰۵، تهذیب التهذیب: ج ۵ ص ۳۵۱ ش ۷۶۴۹، سیر أعلام النبلاء: ج ۴ ص ۴۴۹ ش ۱۷۵، تهذیب الکمال: ج ۲۷ ص ۲۳۳ و ۲۳۴ ش ۵۷۸۳).

٩ / ٢٠ المَسْعُودِيُّ (١) مروج الذهب: فضائل عليٍّ ومقاماته ومناقبته ووصف زُهدِهِ ونُسكِهِ أَكْثَرَ مِنْ أَنْ يَأْتِيَ عَلَيْهِ كِتَابُنَا هَذَا أَوْ غَيْرُهُ مِنْ الْكُتُبِ ، أَوْ يَبْلُغَهُ إِسْهَابُ مُسْهَبٍ ، أَوْ إِطْنَابُ مُطْنَبٍ ، وَقَدْ أَتَيْنَا عَلَى جُمَلٍ مِنْ أَخْبَارِهِ وَزُهْدِهِ وَسِيرِهِ ، وَأَنْوَاعٍ مِنْ كَلَامِهِ وَخُطْبِهِ فِي كِتَابِنَا الْمُتَرَجِّمِ بِكِتَابِ «حَدَائِقِ الْأَذْهَانِ فِي أَخْبَارِ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ» ، وَفِي كِتَابِ «مَزَاهِرِ الْأَخْبَارِ وَطَرَائِفِ الْأَثَارِ لِلصَّفْوَةِ النَّوْرِيَّةِ وَالذُّرِّيَّةِ الرَّكِّيَّةِ أَبْوَابِ الرَّحْمَةِ وَيَنَابِعِ الْحِكْمَةِ» . قَالَ الْمَسْعُودِيُّ : وَالْأَشْيَاءُ الَّتِي اسْتَحَقَّ بِهَا أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْفَضْلَ هِيَ : السَّبْقُ إِلَى الْإِيمَانِ ، وَالْهَجْرَةُ ، وَالنُّصْرَةُ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَالقُرْبَى مِنْهُ ، وَالْقَنَاعَةُ ، وَيَذَلُّ النَّفْسِ لَهُ ، وَالْعِلْمُ بِالْكِتَابِ وَالتَّنْزِيلِ ، وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، وَالْوَرَعُ ، وَالزُّهْدُ ، وَالْقَضَاءُ ، وَالْحُكْمُ ، وَالْفِقْهُ ، وَالْعِلْمُ ، وَكُلُّ ذَلِكَ لِعَلِّيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْهُ النَّصِيبُ الْأَوْفَرُ ، وَالْحِزْبُ الْأَكْبَرُ ، إِلَى مَا يَنْفَرِدُ بِهِ مِنْ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حِينَ آخَى بَيْنَ أَصْحَابِهِ : «أَنْتَ أَخِي» وَهُوَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا ضِدَّ لَهُ ، وَلَا نِدَّ ، وَقَوْلُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : «أَنْتَ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى ، إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي» وَقَوْلُهُ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ : «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ» ثُمَّ دَعَاؤُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدْ قَدَّمَ إِلَيْهِ أَنَسُ الطَّائِرِ : «اللَّهُمَّ أَدْخِلْ إِلَيَّ أَحَبَّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ يَا كَلَّ مَعَى مِنْ هَذَا الطَّائِرِ» فَدَخَلَ عَلَيْهِ عَلِيٌّ إِلَى آخِرِ الْحَدِيثِ . فَهَذَا مِنْ فَضَائِلِهِ وَمَا اجْتَمَعَ فِيهِ مِنَ الْخِصَالِ مِمَّا تَفَرَّقَ فِي غَيْرِهِ . (٢)

١- أبو الحسن علي بن الحسين بن علي : من ذريه ابن مسعود ، صاحب مروج الذهب وغيره من التواريخ ، اختلف في مذهبه وأنه كان شيعيًا أو لا . توفي في سنة ٣٤٥ أو ٣٤٦ هـ . له مصنفات ، منها : مروج الذهب وكتاب ذخائر العلوم وكتاب الرسائل وكتاب الاستذكار بما مر في سالف الأعصار وكتاب التاريخ في أخبار الأمم من العرب والعجم والتنبيه والإشراف وكتاب أخبار الزمان وغيرها (راجع قاموس الرجال : ج ٧ ص ٤٣٢ الرقم ٥١٠٩ وسير أعلام النبلاء : ج ١٥ ص ٥٦٩ الرقم ٣٤٣ ومروج الذهب : ج ١ ص ٦) .

٢- مروج الذهب : ج ٢ ص ٤٣٧ .

۲۰ / ۹ مسعودی (۱) مروج الذهب: فضایل، مقامات، مناقب و توصیف زهد و عبادت علی علیه السلام بیش از آن است که این کتاب ما و یا کتاب های دیگر بتواند آنها را در بر بگیرد و یا نوشته پُر نویسی و نگارش مشروح نویسی بدان برسد، و بخشی از اخبار، زهد، سیره و انواع کلام و خطبه های وی را در کتاب دیگرمان به نام حدائق الأذهان فی أخبار آل محمد صلی الله علیه و آله و در کتاب مظاهر الأخبار و طرائف الآثار للصفوه النوریه والذریه الزکیه أبواب الرحمه وینایع الحکمه آورده ایم. مسعودی می گوید: چیزهایی که به خاطر آنها یاران پیامبر خدا برتری می یابند، عبارت اند از: پیشتازی در ایمان، و هجرت، و یاری پیامبر خدا، و خویشاوندی با او، و قناعت، و جانبازی برای او، و آگاهی از کتاب خدا و نزول آن، و جهاد در راه خدا، و پارسایی، و زهد، و داوری، و حکمیت، و فقه و دانش. و از همه اینها، علی علیه السلام نصیب بیشتر، و بهره بزرگ تری داشت، افزون بر آن که هنگامی که پیامبر خدا بین یارانش پیمان برادری بست، تنها به وی فرمود: «تو برادر منی» و او را نه مانند و نه همتایی بود؛ و نیز سخن آن حضرت که تنها به او فرمود: «تو نسبت به من، چون هارون نسبت به موسی علیه السلام هستی، جز آن که پیامبری پس از من نیست» و نیز سخنش که فرمود: «هر کس که من مولای اویم، علی، مولای اوست. پروردگارا! آن که او را دوست می دارد، دوست بدار و آن که او را دشمن می دارد، دشمن بدار». و نیز دعای آن حضرت، هنگامی که آنس [بن مالک]، پرنده ای کباب شده به حضورش گذاشته بود که: «پروردگارا! محبوب ترین خلقت را بر من وارد کن تا از گوشت این پرنده، همراه من بخورد» و علی علیه السلام وارد شد، تا پایان حدیث. این و غیر این، از فضایل او و ویژگی هایی که در او جمع بود و در دیگران پراکنده بود.

۱- ابو الحسن علی بن حسین بن علی، از نسل ابن مسعود است. او نویسنده مروج الذهب و دیگر کتاب های تاریخی است. در مذهب وی اختلاف شده که آیا شیعه است یا نه. وی در سال ۳۴۵ یا ۳۴۶ ق، در گذشته است و آثاری دارد، از جمله: مروج الذهب، ذخائر العلوم، الرسائل، الاستذکار بما مرّ فی سالف الأعصار، التاریخ فی أخبار الأمم من العرب و العجم، التنبیه والإشراف، أخبار الزمان و غیر اینها (ر. ک: قاموس الرجال: ج ۷ ص ۴۳۲ ش ۵۱۰۹، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۵ ص ۵۶۹ ش ۳۴۳، مروج الذهب: ج ۱ ص ۶).

٩ / ٢١ معاوية بن يزيد بن معاوية (١) حياه الحيوان الكبرى بعد ذكر خلافه يزيد بن معاوية بن أبي سفيان : ثم قام بالأمر بعده ابنه معاوية ، وكان خيراً من أبيه ، فيه دين وعقل ، بويغ له بالخلافه يوم موت أبيه ، فأقام فيها أربعين يوماً ، وقيل : أقام فيها خمسه أشهر وأياماً ، وخلع نفسه ، وذكر غير واحد أن معاوية بن يزيد لما خلع نفسه صعد المبر فجلس طويلاً ، ثم حمد الله وأثنى عليه بأبلغ ما يكون من الحمد والثناء ، ثم ذكر النبي صلى الله عليه وآله بأحسن ما يذكر به ، يا أيها الناس ، ما أنا بالراغب في الائتمار عليكم ؛ لعظيم ما أكرهه منكم ، وإني لأعلم أنكم تكرهوننا أيضاً ؛ لأننا بلينا بكم وبليتم بنا ، إلا أن جدي معاوية قد نازع في هذا الأمر من كان أولى به منه ومن غيره لقرابته من رسول الله صلى الله عليه وآله ، وعظم فضله وسابقته ، أعظم المهاجرين قدرا ، وأشجعهم قلباً ، وأكثرهم علماً ، وأولهم إيماناً ، وأشرفهم منزلةً ، وأقدمهم صحبه ، ابن عم رسول الله صلى الله عليه وآله ، وصهره ، وأخوه ، زوجته صلى الله عليه وآله فاطمه ، وجعلها لها بعلاً باختيارها لها ، وجعلها له زوجته باختيارها له ، أبو سبطيه ؛ سيدي شباب أهل الجنة ، وأفضل هذه الأمه ، تربيته الرسول ، وابني فاطمه البتول ، من الشجره الطيبه الطاهره الزكيه ، فركب جدي معه ما تعلمون ، وركبتم معه ما لا تجهلون ، حتى انتظمت لجدي الأمور ، فلمّا جاءه القدر المحتوم ، واخترمته أيدي المنون ، بقى مريضاً بعمله ، فريداً في قبره ، ووجد ما قدمت يداه ، ورأى ما ارتكبه واعتداه . ثم انتقلت الخلافه إلى يزيد أبي ، فتقلد أمركم لهوى كان أبوه فيه ، ولقد كان أبي يزيد بسوء فعله وإسرافه على نفسه ، غير خليق بالخلافه على أمه محمد صلى الله عليه وآله ، فركب هواه ، واستحسن خطأه ، وأقدم على ما أقدم من جرأته على الله ، وبغيه على من استحل حرمته من أولاد رسول الله صلى الله عليه وآله ، فقلت مديته ، وانقطع أثره ، وضاع عمله ، وصار حليف حفرته ، رهين خطيئته ، وبقيت أوزاره وتبعائه ، وحصل على ما قدم وندم حيث لا ينفعه الندم ، وشغلنا الحزن له عن الحزن عليه ، فليت شعري ماذا قال وماذا قيل له ؟ هل عوقب بإساءته وجوزى بعمله ؟ وذلك ظني . ثم اختنقته العبره ، فبكي طويلاً وعلا نحيبه ، ثم قال : وصيرت أنا ثالث القوم ، والساخط على أكثر من الراضى ، وما كنت لما تحمّل آثامكم ، ولا يراني الله جلت قدرته متقلداً أوزارك وألقاه بتبعياتكم ، فشأنكم أمركم فخذوه ، ومن رضيتم به عليكم فولوه ، فلقد خلعت بيعتي من أعناقكم ... والله لئن كانت الخلافه مغماً لقد نال أبي منها مغزماً ومأثماً ، ولئن كانت سوءاً فحسبها منها ما أصابه . ثم نزل فدخل عليه أقاربه وأمه ، فوجدوه يبكي ، فقالت له أمه : ليتك كنت حيضه ولم أسمع بخبرك !! فقال : وددت والله ذلتك ، ثم قال : ويلى إن لم يرحمني ربى . ثم إن بنى أمية قالوا لمؤدبه عمر المقصوص : أنت علمته هذا ولقنته إياه ، وصيدته عن الخلافه ، وزينت له حب علي وأولاده ، وحملت على ما وسمنا به من الظلم ، وحسنت له البدع حتى نطق بما نطق وقال ما قال ، فقال : والله ما فعلته ! ولكنه مجبول ومطبوخ على حب علي ، فلم يقبلوا منه ذلك ، وأخذوه ودفنوه حياً حتى مات . (٢)

١- معاوية بن يزيد بن معاوية بن أبي سفيان ، أبو ليلي الخليفه . بويغ بعهد من أبيه . وكان شاباً ديناً خيراً من أبيه . فولى أربعين يوماً ، وقيل : ثلاثة أشهر ، وقيل : بل ولّى عشرين يوماً . ومات وله ثلاث وعشرون سنه ، وقيل : إحدى وعشرون سنه ، وقيل : بل سبع عشره سنه . وامتنع أن يعهد بالخلافه إلى أحد (راجع سير أعلام النبلاء : ج ٤ ص ١٣٩ الرقم ٤٦) .

٢- حياه الحيوان الكبرى : ج ١ ص ٥٧ .

۹ / ۲۱ معاویه بن یزید بن معاویه (۱) حیاه الحيوان الکبری پس از یاد کرد جریان خلافت یزید بن معاویه بن ابی سفیان : پس از او پسرش معاویه به قدرت رسید. او بهتر از پدرش بود و دارای خرد و دین بود. در روز مرگ پدرش با وی بیعت شد و چهل روز خلیفه شد و گفته شده که پنج ماه و چند روز خلیفه بود و خودش را از خلافت، خلع کرد. تعداد زیادی یادآور شده اند که معاویه بن یزید، هنگامی که خودش را خلع کرد، بر منبر رفت و مدتی طولانی [ساکت] روی منبر نشست و آن گاه به حمد و ثنای الهی پرداخت و در حمد و ثنا، سنگ تمام گذاشت و آن گاه به بهترین وجه، از پیامبر صلی الله علیه و آله یاد کرد و گفت: ای مردم! من علاقه ای به ریاست بر شما ندارم؛ چون از شما بسیار ناخشنودم، و می دانم شما هم از ما ناخشنودید؛ چون ما گرفتار شما شدیم و شما هم گرفتار ما شده اید. پدر بزرگ من، معاویه، در حکومت، با کسی که از او و دیگران به خاطر خویشی با پیامبر خدا و بزرگی فضل و سابقه اش، به حکومت سزاوارتر بود، جنگید؛ با کسی که با ارزش ترین مهاجران بود؛ دلیرترین آنان، داناترین آنان، اولی نشان در ایمان آوردن، شریف ترین آنان، پیش ترین آنان در مصاحبت، پسر عموی پیامبر خدا و داماد و برادر او بود و [پیامبر صلی الله علیه و آله] دخترش فاطمه را به ازدواج او در آورد و با گزینش او برای دخترش، او را شوهر دخترش قرار داد و با گزینش دخترش برای او، او را همسر وی قرار داد. پدر نوه هایش، سروران جوانان بهشت: برترین این امت و دست پرورده های پیامبر خدا، پسران فاطمه بتول، از شجره پاک، پاکیزه و منزه. جد من نسبت به او چیزی را مرتکب شد که می دانید. و شما هم همراه او چیزی را مرتکب شدید که نسبت به آن، نا آگاه نیستید تا آن که کارها به نفع پدر بزرگم سامان گرفت. هنگامی که سرنوشت حتمی به سراغش آمد و چنگال مرگ، او را هلاک ساخت، او ماند و مسئولیت کارهایش، در گورش تنها ماند و آنچه را که پیش فرستاده بود، فرا رویش دید و آنچه را مرتکب شده بود و تعدی کرده بود، دید. آن گاه، خلافت به پدرم، یزید، منتقل شد و ریاست بر شما را به خاطر علاقه اش به آن به دست گرفت و پدرم یزید، به خاطر بد رفتاری و زیاده روی، شایسته خلافت بر امت محمد صلی الله علیه و آله نبود. طبق هوای نفس خود عمل کرد و اشتباهاتش را نیکو شمرد و کرد، آنچه کرد؛ از جسارت در مقابل خدا و ستمش بر آن دسته از فرزندان پیامبر خدا که حرمتشان را شکسته بود. از این رو، روزگارش کوتاه شد و اثرش از بین رفت، و هم بستر کارهایش و هم نشین گورش شد؛ گرفتار اشتباهاتش گشت و گناهان و پیامدهایش باقی ماند، و به آنچه که پیش داشته بود، دست یافت و پشیمان شد، زمانی که پشیمانی سودی نداشت و حزن برای او، ما را از حزن بر او مشغول داشت. ای کاش می دانستم [که در آن جهان] چه گفت و چه چیزی به وی گفته شد! آیا به خاطر کارهای بدش مجازات شد و به خاطر رفتارش عقاب دید؟ من چنین گمان می کنم. آن گاه، اشک، گلوگیرش شد و مدتی گریست و مویه اش بلند شد و سپس گفت: و من، سومین این قوم شدم و کسانی که بر من خشم دارند، بیشتر از کسانی اند که از من خشنودند و من نمی توانم گناهان شما را به دوش بکشم و خداوند جلیل، نبیند که من، گناهان شما را به گردن گرفته ام و با پیامد کارهای شما او را ملاقات کنم. اختیار حکومتان با خودتان! آن را بگیرید و هر کس را که می خواهید بر شما حکومت کند، به حکومت برسانید. من بیعت خود را از گردن شما برداشتم... سوگند به خدا، اگر خلافت، سودی داشت، پدرم گرفتار زیان و گناه آن شد، و اگر بد بود، به همان مقدار که به او رسید، بس است. آن گاه از منبر فرود آمد. نزدیکان و مادرش به وی وارد شدند و دیدند که می گرید. مادرش به او گفت: ای کاش تو لکه حیض بودی و [این] ماجرای تو را نمی شنیدم! گفت: سوگند به

خدا، من همین را دوست می داشتم . و افزود : وای بر من اگر خداوند به من رحم نکند! بنی امیه به معلم او (عمر مقصوص) گفتند : تو اینها را به او آموزش داده ای و اینها را به وی املا کردی و او را از خلافت، باز داشتی و دوستی علی و اولادش را برایش آراستی و او را بر نسبت دادن ظلم به ما وادار ساختی و بدعت ها را برای وی نیکو ساختی تا آن که این سخنان را به زبان آورد و گفت ، آنچه را که گفت . وی گفت : سوگند به خدا، من چنین نکردم؛ بلکه سرشت و طینت او بر دوستی علی بود. این سخن را از او نپذیرفتند و وی را گرفتند و زنده به گور کردند تا مُرد.

۱- معاویه بن یزید بن معاویه بن ابی سفیان ، ابو لیلی ، خلیفه. طبق وصیت پدرش با وی بیعت شد. او به گفته ذهبی جوانی متدین و بهتر از پدرش بود که چهل روز حکومت را به دست گرفت. گفته شده که سه ماه و همچنین گفته شده که تنها بیست روز ، حکومت را در دست داشت و در بیست و سه سالگی درگذشت؛ نیز گفته شده که در بیست و یک سالگی و بعضی گفته اند که هفده سال داشت و به هیچ کس برای خلافت ، وصیت نکرد (ر. ک : سیر أعلام النبلاء : ج ۴ ص ۱۳۹ ش ۴۶).

تاريخ اليعقوبى: ثُمَّ مَلَكَ مُعَاوِيَةَ بْنَ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ ، وَأُمُّهُ أُمُّ هَاشِمِ بْنِ أَبِي هَاشِمِ بْنِ عُتْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ أَرْبَعِينَ يَوْمًا ، وَقِيلَ : بَلَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ ، وَكَانَ لَهُ مَيْدَهَبٌ جَمِيلٌ ، فَخَطَبَ النَّاسَ ، فَقَالَ : أَمَا بَعْدَ حَمْدِ اللَّهِ وَالشَّانِ عَلَيْهِ ، أَيُّهَا النَّاسُ ! فَإِنَّا بَلِينَا بِكُمْ وَبُلَيْتُمْ بِنَا ، فَمَا نَجْهَلُ كَرَاهَتِكُمْ لَنَا وَطَعَنُكُمْ عَلَيْنَا ، أَلَا وَإِنَّ جَدِّي مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ نَازَعَ الْأَمْرَ مِنْ كَانَ أَوْلَى بِهِ مِنْهُ فِي الْقَرَابَةِ بِرَسُولِ اللَّهِ ، وَأَحَقَّ فِي الْإِسْلَامِ ، سَابِقَ الْمُسْلِمِينَ ، وَأَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ ، وَابْنَ عَمِّ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ، وَأَبَا بَقِيَّةِ خَاتَمِ الْمُرْسَلِينَ ، فَوَكَبَ مِنْكُمْ مَا تَعْلَمُونَ وَرَكِبْتُمْ مِنْهُ مَا لَا تُنْكِرُونَ ، حَتَّى أَتَتْهُ مَمِيَّتُهُ وَصَارَ رَهْنًا بِعَمَلِهِ ، ثُمَّ قُلِدَّ أَبِي وَكَانَ غَيْرَ خَلِيقٍ لِلْخَيْرِ ، فَوَكَبَ هَوَاهُ ، وَاسْتَحْسَنَ خَطَأَهُ ، وَعَظَّمَ رَجَاؤَهُ ، فَأَخْلَفَهُ الْأَمْلُ ، وَقَصِيرَ عَنْهُ الْأَجْلُ ، فَقَلَّتْ مَنَعَتُهُ ، وَانْقَطَعَتْ مُدَّتُهُ ، وَصَارَ فِي حُفْرَتِهِ ، رَهْنًا بِجَدْنِهِ ، وَأَسِيرًا بِجُرْمِهِ . ثُمَّ بَكَى ، وَقَالَ : إِنَّ أَعْظَمَ الْأُمُورِ عَلَيْنَا عِلْمُنَا بِسُوءِ مَصْرَعِهِ وَقُبْحِ مُنْقَلَبِهِ ، وَقَدْ قَتَلَ عِتْرَةَ الرَّسُولِ ، وَأَبَاحَ الْحُرْمَةَ ، وَحَرَقَ الْكَعْبَةَ ، وَمَا أَنَا الْمُتَقَلِّدُ أُمُورِكُمْ ، وَلَا الْمُتَحَمِّلُ تَبِعَاتِكُمْ ، فَشَأْنُكُمْ أَمْرُكُمْ ، فَوَاللَّهِ لَئِنْ كَانَتِ الدُّنْيَا مَعْنَمَا لَقَدْ نَلْنَا مِنْهَا حَظًّا ، وَإِنْ تَكُنْ شَرًّا فَحَسْبُ آلِ أَبِي سُفْيَانَ مَا أَصَابُوا مِنْهَا . (١)

تاریخ الیعقوبی: آن گاه، معاویه بن یزید بن معاویه که مادرش امّ هاشم دختر ابی هاشم بن عتبه بن ربیعہ بود، به مدّت چهل روز به پادشاهی رسید و گفته شده است به مدّت چهار ماه. وی دارای روشی نیکو بود. برای مردم سخنانی کرد و گفت: حمد و ثنا بر خداوند باد! ای مردم! شما گرفتار ما شدید و ما هم گرفتار شما شدیم. ما از ناخشنودی شما از ما و بدگویی بر ما نا آگاه نیستیم. همانا جدّم معاویه بن ابی سفیان، با کسی که به خاطر نزدیکی با پیامبر خدا از او سزاوارتر بود، در کار حکومت، درگیر شد؛ با کسی که سزاوارتر از او در اسلام، پیشی گیرنده بر مسلمانان، اوّل مؤمنان، پسر عموی پیامبر خدای جهانیان، و پدرِ بازماندگانِ خاتم پیامبران بود. رفتاری را که با شما کرد، می دانید، و آنچه که شما با او کردید، برایتان نامعلوم نیست، تا آن که مرگش فرا رسید و گرفتار اعمالش شد. آن گاه، پدرم زمام امور را به دست گرفت، در حالی که اهل کار نیک نبود، طبق هوای نفسش عمل کرد، اشتباهاتش را نیکو شمرد و آرزوهایش بزرگ شد. پس آرزو او را به جای نهاد و مرگ، عمرش را کوتاه کرد. برخورداری اش کم و دورانش بُریده شد و به گور رفت و گرفتار گناهش و اسیر جرم هایش شد. آن گاه گریست و گفت: سخت ترین کار بر ما، آگاهی یافتن ما از بدی فرجام و زشتی جایگاهش است. عترت پیامبر صلی الله علیه و آله را کُشت و حرمت [آنان] را شکست و کعبه را سوزاند. من کارهای شما را به عهده نمی گیرم و پیامد کارهایتان را به دوش نمی کشم. حکومتتان در اختیار خودتان! سوگند به خدا، اگر دنیا نفعی داشت، ما از آن بهره گرفتیم، و اگر شر بود، آل ابو سفیان، به مقدار کافی از آن برخوردار شده اند!

٩ / ٢٢ النَّسَائِيُّ افْتَحَ الْبَارِي : قَالَ أَحْمَدُ وَإِسْمَاعِيلُ الْقَاضِي وَالنَّسَائِيُّ وَأَبُو عَلِيٍّ النَّيْسَابُورِيُّ : لَمْ يَرِدْ فِي حَقِّ أَحَدٍ مِنَ الصَّحَابَةِ بِالْأَسَانِيدِ الْجِيَادِ أَكْثَرَ مِمَّا جَاءَ فِي عَلِيٍّ . (١)

٩ / ٢٣ النَّظَّامُ (٢) الْأَمَالِيُّ لِلطُّوسِيِّ عَنِ الْجَاحِظِ عَمْرُو بْنِ بَحْرٍ : سَمِعْتُ النَّظَّامَ يَقُولُ : عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِجَنَّهُ عَلِيُّ الْمُتَكَلِّمُ ، إِنْ وَفَاهُ حَقُّهُ غَلَا ، وَإِنْ بَخَسَهُ حَقُّهُ أَسَاءَ ، وَالْمَنْزِلَةُ الْوُسْطَى دَقِيقَةُ الْوِزْنِ ، حَادَّةُ اللِّسَانِ ، صَعْبَةُ التَّرْقِي ، إِلَّا عَلِيُّ الْحَازِقِ الدَّكِيِّ . (٣)

-
- ١- .فتح الباری : ج ٧ ص ٧١ ، الصواعق المحرقة : ص ١٢٠ وفيه «الحسان» بدل «الجياد» وليس فيه «أحمد» .
 - ٢- .إبراهيم بن سيار بن هاني النظَّام ، أبو إسحاق البصري : من رؤوس المعتزلة . وكان شاعرا أديبا بليغا . كان أحد فرسان المتكلمين . وله كتب كثيرة في الاعتزال والفلسفة . مات في خلافة المعتصم أو الواثق سنة بضع وعشرين ومائتين (راجع لسان الميزان : ج ١ ص ٦٧ الرقم ١٧٣ وإكمال الكمال : ج ٧ ص ٣٥٧ وسير أعلام النبلاء : ج ١٠ ص ٥٤١ الرقم ١٧٢) .
 - ٣- .الأمالى للطوسى : ص ٥٨٨ ح ١٢١٨ ، المناقب لابن شهر آشوب : ج ٣ ص ٢١٤ وفيه «الشان» و «الدين» بدل «اللسان» و «الذكى» ، جامع الأحاديث للقمي : ص ٢٦٢ وفيه «حقيقه الوزر» بدل «دقيقه الوزن» .

۲۲ / ۹ نَسَائِي افتح الباری: احمد [بن حنبل] ، اسماعیل قاضی ، نَسَائِي و ابو علی نیشابوری گفته اند : به مقداری که حدیث با سند صحیح درباره علی علیه السلام آمده ، در حق هیچ یک از اصحاب نیامده است.

۲۳ / ۹ نَظَام (۱) الأُمَالِي ، طوسی به نقل از جاحظ (عمرو بن بحر) : از نَظَام شنیدم که می گفت : علی بن ابی طالب ، برای متکلم ، گرفتاری است. اگر حَقَّش را کاملاً ادا کند ، گرفتار غلومی شود و اگر حَقَّش را کم گذارد ، گناه کرده است، و حدّ وسط [درباره او] ، بسیار دقیق وزن ، تیز بیان و دشواریاب است ، جز برای شخص زیرک و باهوش.

۱- ابو اسحاق ابراهیم بن سیار بن هانی نَظَام بصری ، از بزرگان معتزله است. وی شاعری ادیب و بلیغ بود و یکی از زَبَرْدستان متکلمان به شمار می رفت و در فلسفه و اعتزال ، آثار فراوانی دارد. در زمان خلافت معتصم و یا واثق عباسی ، در سال دویست و بیست و اندی درگذشت (ر . ک : لسان المیزان : ج ۱ ص ۶۷ ش ۱۷۳ ، إكمال الکمال : ج ۷ ص ۳۵۷ ، سیر أعلام النبلاء : ج ۱۰ ص ۵۴۱ ش ۱۷۲) .

٩ / ٢٤ الواقدي (١) الفهرست في أخبار الواقدي: هُوَ الَّذِي رَوَى أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ مِنْ مُعْجَزَاتِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَالْعَصَا لِمُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَإِحْيَاءِ الْمَوْتَى لِعِيسَى بْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ . (٢)

٩ / ٢٥ يوسف بن عبد البر (٣) الاستيعاب: كَانَ بَنُو أُمَّيَّةَ يَنَالُونَ مِنْهُ وَيَنْقُصُونَهُ ، فَمَا زَادَهُ اللَّهُ بِمِثْلِكَ إِلَّا سِيْمًا وَعُلُوقًا وَمَحَبَّةً عِنْدَ الْعُلَمَاءِ . (٤)

١- أبو عبد الله محمد بن عمر بن واقد الواقدي المدني البغدادي: مولى بني هاشم، وقيل: مولى بني سهم بن أسلم. المؤرخ المشهور، كان عالما بالمغازي والسير والفتوح، واختلاف الناس في الحديث والفقهاء والأحكام والأخبار. قيل: إنه شيعي. وُلِدَ سنه ١٣٠ هـ وتوفي ببغداد سنه ٢٠٧ هـ (راجع أعيان الشيعة: ج ١٠ ص ٣١ ومقدمه المغازي للواقدي).

٢- الفهرست لابن النديم: ص ١١١.

٣- أبو عمر يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر بن عاصم النمري المالكي: صاحب التصانيف. مولده في سنه ٣٦٨ هـ، وعاش ٩٥ عاما، ووفاته سنه ٤٦٣ هـ. وله كتاب التمهيد لما في الموطأ من المعاني والأسانيد والاستيعاب في أسماء الصحابة وكتاب جامع بيان العلم وفضله وما ينبغي في روايته وحمله وكتاب الكافي في مذهب مالك خمسة عشر مجلدا... (راجع سير أعلام النبلاء: ج ١٨ ص ١٥٣ الرقم ٨٥).

٤- الاستيعاب: ج ٣ ص ٢١٥ الرقم ١٨٧٥.

۹ / ۲۴ واقدی (۱) الفهرست درباره اخبار واقدی: وی همان کسی است که روایت کرده است که: علی علیه السلام از معجزه های پیامبر صلی الله علیه و آله است، چون عصا برای موسی علیه السلام، و چون زنده کردن مرده ها برای عیسی بن مریم علیهما السلام.

۹ / ۲۵ یوسف بن عبد البرّ (۲) الاستیعاب: بنی امیه به علی علیه السلام ایراد می گرفتند و بر او عیب شماری می کردند؛ ولی خداوند به این کار، چیزی جز بزرگی، علوّ درجه و دوستی در نزد دانشوران، برای او نمی افزود.

۱- ابو عبد الله محمد بن عمر واقدی مدنی بغدادی، رئیس بنی هاشم بود و گفته شده که رئیس بنی سهم بن اسلم بوده است. او مورّخی مشهور بود و به تاریخ جنگ و سیر و فتوحات و اختلاف مردم در حدیث، فقه و احکام و اخبار، آگاه بود. گفته شده که وی شیعه بود. او در سال ۱۳۰ ق، به دنیا آمد و در سال ۲۰۷ ق، در بغداد درگذشت (ر. ک: أعیان الشیعه: ج ۱۰ ص ۳۱، مقدمه المغازی، واقدی).

۲- ابو عمر یوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البرّ بن عاصم نمری مالکی، نویسنده آثار بسیار است. وی در سال ۳۶۸ ق، به دنیا آمد و ۹۵ سال زندگی کرد و در سال ۴۶۳ ق، درگذشت، از جمله کتاب هایش: التهمید لما فی الموطأ من المعانی والأسانید، الاستیعاب فی أسماء الصحابه، جامع بیان العلم و فضله و ما ینبغی فی روایتة و حمله، و الکافی فی مذهب مالک (در پانزده جلد) است (ر. ک: سیر أعلام النبلاء: ج ۱۸ ص ۱۵۳ ش ۸۵).

الفصل العاشر: علىّ عن لسان الشعراء بحث حول علىّ في الشعر العربي الشعر من أروع ما أبدعه الفكر الجمالي لدى الإنسان. وهو من الوسائل المهمّة لتخليد الأفكار، والأحداث، والقيم، ويعدّ أهمّ عامل لبثّ الأفكار والتعاليم. الشعر يهيج العواطف، ويشير دفائن العقول. وقد تولّد القصائد المطوّله والمقطوعات الشعرية ملحمة و هياجاً و جلبه في المجتمع الإنساني. وكان الشعراء على مرّ التاريخ أهمّ المنادين بالقيم، والموسّعين لنطاق الأفكار، و الموجّهين للعواطف سواء فيما يُحمد أم فيما يذمّ... وبهذه الرؤية نظر أئمّه الدين إلى الشعر، وجدّوا في دعوه الشعراء إلى الهدفيّه، والالتزام، والرويّه الرفيعه، والصمود والصلابه، والاستقامه وإلى مقارعه الرذائل والقبايح و ضروب الظلم وكلّ ما يشين، والثبات على طريق بثّ القيم الإنسانيّه والدفاع عن الحقّ. ومن المؤسف أن شهد التاريخ على تواتر الأيام استغلال المتسلّطين من أعداء الفضيله لهذا المظهر الجميل للروح الإنسانيّه استغلالاً سيئاً، فألجؤوا الشعراء إلى إنشاء المدائح الذليله المذلّه الجارحه للعزّ والشمم، وسجّلوا بهذا إحدى الصفحات السوداء للأدب والثقافه البشريّه. وقد قال رسول الله صلى الله عليه وآله وهو نبيّ الحزبه والكرامه الإنسانيّه: «أحثوا في وجوه المدّاحين التراب» (١). وقال أيضاً مبيّنا ما في مدح الجبارين و الطغاه من شدّه القبح والوضاعه والحقاره: «إذا مُدِحَ الفاجر اهتَزَّ العرشُ و غَضِبَ الرّبُّ» (٢). بيد أنّه صلى الله عليه وآله كان من جهه أخرى يثني على الشاعر الذي ينشد في الحقّ، و يرفع صوته بمكرمه إنسانيّه؛ و يدعو له، و يثمن عمله، كما أثر عنه صلى الله عليه وآله لما سمع أبياتاً من رائيّه النابغه الجعدي أنّه دعا له قائلاً: «لا يفضّض الله فاكّ...» (٣). وكان هناك شعراء منذ قديم الأيام لم يطبقوا مدح الظلم والولاء له، ولم يرقّهم الثناء على الظالمين، بل كانوا ينشدون ملاحم المجد والعظمه و البهاء، و يشيدون بالجمال والنور وصانعيه، وكان دأبهم التواضع لوهج شمس الحقيقه المتألّقه. و هكذا كان منهم من وقف أمام القمّه الشاهقه لشخصيّه مولى الموحّدين و أمير المؤمنين علىّ بن أبي طالب عليه السلام، ومدحوا ذلك الطود الأشمّ، الفياض بالمكارم، الذي تستمدّ منه وجودها جميع القيم الإنسانيّه الرّبانيّه الرفيعه، و سَطّروا في كلماتهم معالي ذلك الإنسان العظيم، وشجاعته، وشهامته، واستبساله، وعشقه، وولفه في الله تعالى، وقدموها لجميع الأجيال و الأعصار. إنّ ما تطرّق إليه الشعراء من أوصاف إمام المحقّين و دليل الأبرار؛ من ضروب تعظيمه، و بيان أبعاد شخصيّه، ممّا يثير الحماسه و الهياج. و من مظاهر هذا التعظيم والتبجيل ذكر واقعه «غدير خمّ» العظيمه منذ لحظاتها الأولى، إذ قام حسان بن ثابت، و أنشد يقول: يُناديهم يومَ الغدير نبيّهم بخمّ، و أسمع بالرسول مُنادياً و إلى يومنا هذا خلد الشعراء ذلك «الإبلاغ» العظيم في مئات القصائد و المقطوعات. ونذكر في هذا الفصل غيضاً من فيض، وقطره من بحر ذلك الثناء و التعظيم، والمظاهر الرفيعه للإبداعات الفتيّه للأدباء و الشعراء؛ الطافح شعرهم بالمشاعر الفياضه في مدح مولى الموحّدين أمير المؤمنين عليه السلام. وتمتدّ هذه المدائح القيمه من القرن الأوّل حتى قرننا هذا، مع تأكيدنا المتكرّر أنّ هذه المدائح مختارات على قدر ما يفسح به المجال، و إلّا فمن الواضح أنّها لو جمعت لبلغت مجلّدات من الكتب.

١- الأُمالي للصدوق: ص ٥١٢ ح ٧٠٧، بحار الأنوار: ج ٧٣ ص ٢٩٤ ح ١ و ج ٧٦ ص ٣٣١.

٢- تحف العقول: ص ٤٦، بحار الأنوار: ج ٧٧ ص ١٥٢ ح ٨٤.

٣- الغيبه للطوسي: ص ١١٩.

فصل دهم: علی از زبان شاعران

بحثی پیرامون امام علی در شعر

فصل دهم: علی از زبان شاعران بحثی پیرامون امام علی در شعر شعر، یکی از زیباترین جلوه های اندیشه زیبایی آفرین انسان است. شعر یکی از ابزارهای مهم جاودان سازی اندیشه ها، حادثه ها و ارزش ها، و از مهم ترین عوامل نشر افکار و آموزه هاست. شعر، احساسات را بر می انگیزد، خردها را می شوراند و گاهی قصیده ای بلند، غزلی نغز و ...، شور و هیجان و غوغایی در اجتماع انسانی می آفریند. شاعران، در همواره تاریخ، مهم ترین فریادگران ارزش ها، گسترانندگان اندیشه ها و جهت دهندگان احساس ها بوده اند، در هر دو سوی پسندیده و ناپسندش ... پیشوایان الهی، همواره به شعر، بدین سان نگریسته اند و کوشیده اند شاعران را به آرمانگرایی، تعهدشناسی، بلندنگری و نستوهی و استوار گامی فرا خوانند و درافتادن با زشتی ها، ستم ها و ناروایی ها را بدانها بیاموزند و آنها را در جهت گستراندن ارزش های انسانی و دفاع از حق و حق مداری استوار بدارند. سوگمندان، در گذرگاه تاریخ، سلطه گران فضیلت ستیز، از شعر، این جلوه زیبای روح انسانی، بسی بهره های زشت بردند و شاعران را به مدیحه سرایی های ذلت آفرین عزت سوز، وا داشتند و بدین سان، یکی از صفحات سیاه ادب و فرهنگ انسانی را رقم زدند. پیامبر خدا که پیام آور آزادی و کرامت انسانی بود فرموده است: بر چهره مداحان، خاک پاشید. و برای نشان دادن نهایت زشتی و پلشتی ستایش جباران و زرمداران فرموده است: هرگاه نابکاری ستوده شود، عرش خدا به لرزه در می آید و پروردگار، خشمناک می شود. اما از سوی دیگر، چون شاعری حق را می سرود و مکرمی انسانی را فریاد می کرد، او را می ستود، دعایش می کرد و او را ارج می نهاد، چنان که چون برخی از ابیات قصیده رائیه نابغه جعیدی را شنید، وی را دعا کرد و فرمود: خداوند، کامت را شیرین کند! از کهن ترین روزگاران، بودند شاعرانی که مدح ستم و ستمبارگی را بر نمی تابیدند و ستایش تاریکی ها و تاریکی آفرینان را نمی پسندیدند، حماسه های بزرگواری، بزرگی و شکوه را می سرودند و زیبایی ها، روشنایی ها و روشنایی آفرینان را می ستودند و همواره سر بر آستانه خورشید می نهادند. چنین بودند شاعرانی که در دامنه قلّه برافراشته شخصیت مولی الموحّدین، امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب علیه السلام ایستادند و آن کوهسار بلند کرامت را که تمام ارزش های والای انسانی الهی از آن سرچشمه می گیرد ستودند و والایی ها، بلندی ها، شجاعت ها و شهامت ها، عظمت ها و رزم ها، عبادت ها و دلسپردگی های آن امام عابدان را به واژه ها سپردند و به نسل ها و عصرها ارزانی داشتند. توصیف، بزرگداری و تبیین ابعاد شخصیت مولا علیه السلام گزارش حضور حق مدارانه آن امام حق مداران و پیشوای پاک نگران در شعر شاعران، بسی شورانگیز و هیجانبار است. از جلوه های والای این بزرگداری ها و یادهای بشکوه، یاد صحنه شکوهمند «غدیر خم» در شعر شاعران است و از همان لحظه پایان جریان که حسان به پا خاست و سرود: پیامبرشان در روز غدیر در خم، ندایشان داد / اینک به ندای رسول، گوش فرا ده» تا به امروز، شاعران، صدها مثنوی، چکامه و قطعه در جاودانه سازی آن ابلاغ عظیم، سروده اند. اکنون و در این فصل، اندکی از بسیار، و نمی از یم ثناگستری ها، بزرگداری ها، و جلوه های والای هنر آفرینی ادیبان و شعر سرشار از شعور شاعران را درباره امیر مؤمنان می آوریم. گستره زمانی این سروده های ارجمند، از قرن اول هجری تا قرن حاضر است، با تأکید مجدد بر این که اینها گزینشی در حدّ مجال و فرصت این گفتار است؛ و گرنه روشن است که شعر شاعران درباره مولا

اگر گرد آید به مجلّداتی چند ، سر خواهد زد . این ستایش های ارزشمند ، از قرن اوّل تا به امروز ادامه داشته است ؛ اما آنچه اینک در پیش روست ، گزیده هایی از ترجمه اشعار شاعران عرب زبان تا قرن چهارم هجری است و از آن جا که در ترجمه ، شعر عربی زیبایی خود را از دست می دهد و از طرفی ، شاعران فارسی سرا اشعار زیبایی در مدح مولا علی علیه السلام سروده اند، در امتداد آن، برای خوانندگان فارسی زبان ، از سروده های شاعران فارسی گوی ، به عنوان نمونه، بخش هایی برگزیده ایم و در هر قرن، نمونه ای از شعر شاعران عرب را هم ترجمه کرده ایم. از این روی، شماره های آغازین اشعار ، الزاما با متن عربی هماهنگ نیست . بدیهی است علاقه مندان به مدایح علی علیه السلام در شعر عربی ، به جلد نهم موسوعه الإمام علی بن اُبی طالب علیه السلام و دیوان های شاعران عرب ، و در زبان فارسی نیز به دیوان های شاعران فارسی زبان ، مراجعه خواهند کرد .

الْقَرْنُ الْأَوَّلُ ١٠ / اَكْعَبُ بْنُ زُهَيْرٍ (١) ٣٩٩٣. من شعراء القرن الأول ، يقول : إِنَّ عَلَيْنَا لَمِيمُونَ نَقِيئْتَهُ بِالصَّالِحَاتِ مِنَ الْأَفْعَالِ مَحْبُورٌ
صِهْرُ النَّبِيِّ وَخَيْرُ النَّاسِ كُلِّهِمْ فَكُلُّ مَنْ رَامَهُ بِالْفَخْرِ مَفْخُورٌ صَيَّلَى الصَّلَاةَ مَعَ الْأُمِّيِّ أَوْلَهُمْ قَبْلَ الْعِبَادِ وَرَبُّ النَّاسِ مَكْفُورٌ بِالْعَيْدِ
قُتِمَتْ أَمِينًا حِينَ خَالَفَهُ أَهْلُ الْهَوَى مِنْ ذَوِي الْأَهْوَاءِ وَالزُّورِ يَا خَيْرَ مَنْ حَمَلَتْ نَعْلًا لَهُ قَدَمٌ إِلَّا النَّبِيَّ لَدَيْهِ الْبَغْيُ مَهْجُورٌ اللَّهُ أَعْطَاكَ
فَضْلًا لَا زَوَالَ لَهُ مِنْ أَيْنَ آتَى لَهُ الْأَيَّامُ تَغْيِيرٌ (٢)

١- . كان شاعرا فحلاً مجيداً ، وكان النبي صلى الله عليه و آله قد أهدر دمه لأبيات قالها لَمَّا هاجر أخوه بجير بن زهير إلى النبي صلى الله عليه و آله ، فهرب ثم أقبل إلى النبي صلى الله عليه و آله مسلماً ، فأنشده في المسجد قصيدته التي أولها «بانت سعاد فقلبي اليوم متبول» . وأورد ابن شهر آشوب أبياتا له في أمير المؤمنين عليه السلام . توفى سنة ٤٥ هـ (راجع أعيان الشيعة : ج ٩ ص ٢٩) .

٢- . المناقب للكوفي : ج ٢ ص ٨٦ ح ٥٧١ ، الغدير : ج ٣ ص ٢٣١ وفيه ثلاثه أبيات ؛ أنساب الأشراف : ج ٣ ص ٢٦٥ نحوه وفيه خمسة أبيات .

قرن اوّل ۱۰ / اکعب بن زُهَیر (۱) ۳۹۹۳. او که از شاعران قرن اوّل است ، می گوید : سرشت علی ، خوش یمن است و به انجام دادن کارهای نیکو ، پُر آوازه است. داماد پیامبر صلی الله علیه و آله و به [پیوند با] بهترین مردم ، مفتخر است و هر کس در برابر افتخارات او سر بر آورد ، منکوب است . او نخستین نماز گزار با پیامبر اُمّی است پیش از دیگران ، به روزگاری که مردمان ، هنوز خدا را نمی پرستیدند . هنگامی که هواپرستان و صاحبان زور و هوا پرستی در برابر عدل ایستادند ، تو امین آن گشتی . ای بهترین کسی که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله ، روی زمین گام نهادی! ستم از بارگاه تو دور است . پروردگارت فضلی به تو بخشیده که پایدار است کجا روزگاران را توان است که آن را تغییر دهد ؟

۱- وی شاعری برجسته و قوی بود. هنگامی که برادرش بجیر بن زهیر به پیامبر اکرم ایمان آورد ، اشعاری سرود که پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر آن شعرها خونس را مباح شمرد . وی گریخت و بعدا پیش پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و اسلام آورد . او در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله قصیده ای خواند که آغازش چنین است: «خوش بختی آشکار شد و دل من ، امروز ، شاداب است» . ابن شهر آشوب ، اشعاری از وی درباره امیر مؤمنان آورده است . وی در سال ۴۵ ق ، درگذشت (ر . ک : أعيان الشيعة : ج ۹ ص ۲۹) .

١٠ / ٢ بشر بن مُنقذِ العبدى (١) ٣٩٩٤. من شعراء القرن الأول ، ومن أصحاب أمير المؤمنين عليه السلام ، يقول فى الإمام على وولديه الحسن والحسين عليهم السلام : أبا حسن أنت شمس النهارِ وهذان فى الحادِثاتِ القمرِ وأنت وهذانِ حتّى المماتِ بمنزلهِ السَّمعِ بعدَ البصيرِ وأنتم أناسٌ لكم سورةٌ يقصّرُ عنها أكفُّ البشرِ يُخبرنا الناسُ عن فضلِكُم وفضلِكُم اليومَ فوقَ الخبزِ عَقَدتِ لقومِ ذوى نَجدهِ مِن أهلِ الحياءِ وأهلِ الخطرِ مساميحُ بالموتِ عندَ اللقاءِ مِنّا وإخواننا مِن مُضَرٍ ومن حَيّ ذى يَمَنٍ جَلَّهُ يُقيمونَ فى الثَّائباتِ الصَّعَرِ (٢) ونَحْنُ الفوارِسُ يومَ الزُّبيرِ وطلَّحَه إِذ قِيلَ أودى عُمدَرُ ضَرَبناهُم قَبْلَ نِصفِ النَّهارِ إِلى اللَّيلِ حتّى قَضَينا الوَطْرَ ولم يأخذِ الضُّربُ إِلا الرُّؤوسَ ولم يأخذِ الطَّعنُ إِلا التُّغْرَ فنَحْنُ أولئك فى أَمسِنَا ونَحْنُ كَذَلِكَ فيما عَبرَ (٣)

١- أبو منقذ بشر بن منقذ ، المعروف بالأعور الشنّى العبدى : كان مع على عليه السلام فى الجمل وصفين ، وكان من شعراء أهل العراق فى صفين . وفى الطليعه : كان فارسا شجاعا شاعرا ، له فى صفين وغيرها مآثر وإخلاص لأمر المؤمنين عليه السلام . توفى فى زمن معاوية وولايه زياد على الكوفة ، وقيل : قتله زياد فىمن قتل من شيعة على عليه السلام وذلك حدود سنه ٥٠ هـ (راجع أعيان الشيعة : ج ٣ ص ٥٧٦) .

٢- الصَّعَرُ : التَّكْبُرُ (لسان العرب : ج ٤ ص ٤٥٦ «صعر»).

٣- وقعه صفين : ص ٤٢٦ ، أعيان الشيعة : ج ٣ ص ٥٧٧ ؛ شرح نهج البلاغه : ج ٨ ص ٦٨ .

۱۰ / ۲ بشر بن مُنقذِ عبدی (۱) ۳۹۹۴. او از شاعران قرن اوّل و از یاران امیر مؤمنان بود که درباره علی علیه السلام و دو فرزندش حسن و حسین علیهما السلام چنین سروده است: ابوالحسن! تو خورشید روزی و این دو، ماه روزگاران. تو و این دو تا به هنگام درگذشت چون گوش، در مرتبه ای پس از چشم، قرار دارید. شما مردمی هستی با پایگاهی که دست بشر از رسیدن به آن، کوتاه است. مردم از فضایل شما به ما خبر می دهند و فضل شما، امروزه بالاتر از خبر است. برای مردمان صاحب بزرگی از بین اهل شرم و بزرگواری جوان مردانی را جانباز در جنگ ها از قبیله خویش و برادرانمان را از قبیله مُضَر و گروهی را از قبیله ذی یمن، گرد می آورم که در سختی ها گردنفرازی می کنند. ما جنگجویان روز جنگ با زبیر و طلحه بودیم هنگامی که گفته شد: نیرنگ را نابود کنید. از پیش از میانه روز، آنان را درهم کوبیدیم تا به هنگام شب، تا آن که به آرزوهایمان رسیدیم. شمشیرها، جز سرها را قطع نمی کردند و نیزه ها، جز دندان ها را نمی شکستند. ما در گذشته مان چنان بودیم و امروز نیز چون گذشته ایم.

۱- ابو منقذ بشر بن منقذ، مشهور به أَعور شتی عبدی، در جنگ های جمل و صفین، همراه علی علیه السلام بود و در صفین از شاعران عراقی بود و در الطلیعه آمده که جنگجویی شجاع و شاعر بود. او در صفین و دیگر جنگ ها از خودگذشتگی ها و اخلاص خود را به امیر مؤمنان نشان داد. وی در زمان معاویه و در زمان زمامداری زیاد بر کوفه درگذشت. گفته می شود که زیاد، وی را در سال ۵۰ ق، به همراه جمعی از پیروان علی علیه السلام به قتل رساند (ر. ک: أعیان الشیعه: ج ۳ ص ۵۷۶).

١٠ / ٣ حَسَّانُ بْنُ ثَابِتٍ (١) ٣٩٩٥. من جهابذه شعراء القرن الأول ، يقول : جَزَى اللَّهُ خَيْرًا (٢) وَالْجَزَاءُ بِكَفِّهِ أَبَا حَسَنِ عَنَا وَمَنْ كَأَبِي حَسَنٍ سَيَبَقَتْ قُرَيْشًا بِالَّذِي أَنْتَ أَهْلُهُ فَصَدْرُكَ مَشْرُوحٌ وَقَلْبُكَ مُمْتَحَنٌ تَمَنَّتْ رِجَالٌ مِنْ قُرَيْشٍ أَعَزَّهُ مَكَانُكَ هَيْهَاتَ الْهَزَالُ مِنَ السَّمَنِ! وَأَنْتَ مِنَ الْإِسْلَامِ فِي كُلِّ مَنْزِلٍ بِمَنْزِلِهِ الدَّلْوُ الْبَطِينِ مِنَ الرَّسَنِ وَكُنْتَ الْمُرْجِيَّ مِنَ لُؤْيٍ بْنِ غَالِبٍ لِمَا كَانَ مِنْهُ وَالَّذِي كَانَ لَمْ يَكُنْ غَضَبَتْ لَنَا إِذْ قَامَ عَمْرُو بِخُطْبِهِ أَمَاتَ بِهَا التَّقْوَى وَأَحْيَا بِهَا الْإِحْنَ حَفِظْتَ رَسُولَ اللَّهِ فِينَا وَعَهْدَهُ إِلَيْكَ وَمَنْ أَوْلَى بِهِ مِنْكَ مَنْ وَمَنْ؟ أَلَسْتَ أَخَاهُ فِي الْهُدَى وَوَصِيَّهُ وَأَعْلَمَ مِنْهُمْ بِالْكِتَابِ وَالسُّنَنِ فَحَقُّكَ مَا دَامَتْ بِنَجْدٍ وَشَيْجَهٌ عَظِيمٌ عَلَيْنَا ثُمَّ بَعْدُ عَلَى الْيَمَنِ (٣)

- ١- أبو الوليد حَسَّانُ بْنُ ثَابِتِ بْنِ الْمُنْدَرِ: ولد حَسَّانُ قبل مولد النبي صلى الله عليه وآله بثمان سنين ، وعاش مائة وعشرين سنة وتوفي سنة ٥٤ هـ على قول ، وبيت حَسَّانُ أحد بيوتات الشعر ، عريق في الأدب ونظم القريض . وعن أبي عبيده : إنَّ العرب اجتمعت على أنَّ حَسَّانَ أشعر أهل المدن وأنه فضل الشعراء بثلاث : كان شاعر الأنصار ، وشاعر النبي صلى الله عليه وآله في أيامه ، وشاعر اليمن كلها في الإسلام (راجع الغدير : ج ٢ ص ١٠٧) .
- ٢- في المصدر : «عَنَا» ، وما في المتن أثبتناه من تاريخ يعقوبى .
- ٣- الأخبار الموقفيات : ص ٥٩٨ نحوه ، شرح نهج البلاغه : ج ٦ ص ٣٥ ؛ الغدير : ج ٢ ص ٤٣ .

۱۰ / ۳ حَسَّان بن ثابت (۱) ۳۹۹۵. او که از شاعران هوشمند قرن اول است، می گوید: خداوند به ابو الحسن، جزای خیر دهد و پاداش به دست اوست! چه کسی چون ابو الحسن است؟ با ویژگی هایی که شایسته توست، بر قریش، پیشی گرفتی سینه ات فراخ و دلت آزمایش شده است. بزرگان قریش، آرزوی جایگاه تو را داشتند هرگز ندار به پای برخوردار نمی رسد. تو در هر جا برای اسلام چون ریسمان نسبت به دلوی. در نسل لُوی بن غالب، به تو امید می رفت که ویژگی های او را داشته باشی و به کس دیگر، هیچ امیدی نبود. برای ما خشمگین شدی، آن هنگام که عمرو برخاست و خطبه ای ایراد کرد و در آن، تقوا رامیراند و کینه را زنده کرد. پیامبر خدا و عهدش با تو را در بین ما نگه داشتی و چه کسی از تو به او نزدیک تر است؟ چه کسی؟ آیا تو در برادری، برادر و جانشین او نیستی؟ و داناترین شخص به قرآن و سنت؟ تو بر گردن ما حق بسیار بزرگی داری مادام که در نجد و شیجه و آن گاه در یمن باشی.

۱- ابو ولید حَسَّان بن ثابت بن منذر، هشت سال پیش از تولد پیامبر صلی الله علیه و آله به دنیا آمد و یکصد و بیست سال عمر کرد و بنا بر قولی در سال ۵۴ ق، درگذشت. خاندان حَسَّان، یکی از خاندان های شاعر و ریشه دار در ادب و سرودن شعر بودند. ابو عبیده گفته است: عرب ها اتفاق نظر دارند که حَسَّان، شاعرترین اهل شهرهاست و به سه جهت بر دیگر شاعران برتری دارد: شاعر انصار است؛ در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله شاعر وی بود؛ و در عصر اسلام، شاعر اهل یمن به شمار می آمد (ر.ک: الغدیر: ج ۲ ص ۱۰۷).

٣٩٩٦. ويقول أيضاً: أبا حسن تفديك نفسي ومهجتي وكلُّ بطيءٍ في الهدى ومُسارعٍ أيذهبُ سِعِيَّ فيمديحك ضائعا؟ ! وما المِدْحُ في جنبِ الإلهِ بضائعٌ فأنتَ الذي أعطيتَ إذ كُنتَ رَاكِعًا فذتكَ نفوسُ القومِ يا خَيْرَ رَاكِعٍ فَأَنْزَلَ فِيكَ اللَّهُ خَيْرَ وِلَايَةٍ فَشَبَّهَهَا فِي مُحْكَمَاتِ الشَّرَائِعِ ١

راجع: ج ٢ ص ٣٠٤ (أبيات حسان بن ثابت).

۳۹۹۶. و نیز می گوید: ای ابو الحسن! جانم و خاندانم فدایت باد و هر آن که در راه هدایت، نرم گام و شتابان است. آیا ستایش دوستدارانت در حقّ تو، نابود می شود؟ این ستایش، در پیشگاه خداوند، هرگز از بین نمی رود. تو همانی که در رکوع بخشیدی علی! جان فدایت، ای بهترین رکوع کننده! خداوند، بهترین ولایت را در شأن تو فرو فرستاد و آن را در قوانین استوار دین، تبیین کرد.

ر. ک: ج ۲ ص ۳۰۵ (اشعار حسّان بن ثابت).

١٠ / ٤ مُحَمَّدُ الْحَمِيرِيُّ (١) ٣٩٩٧. يقول: بِحَقِّ مُحَمَّدٍ قَوْلُوا بِحَقِّ فَإِنَّ الْإِفْكَ مِنْ شَيْمِ اللَّثَامِ أُبْعَدَ مُحَمَّدٍ بِأَبِي وَأُمِّي رَسُولِ اللَّهِ ذِي الشَّرَفِ الْهُمَامِ أَلَيْسَ عَلَيَّ أَفْضَلَ خَلَقَ رَبِّي وَأَشْرَفَ عِنْدَ تَحْصِيلِ الْأَنَامِ؟ وَلَا يَتُّهُ هِيَ الْإِيمَانُ حَقًّا فَذَرْنِي مِنْ أَبَاطِيلِ الْكَلَامِ وَطَاعَهُ رَبَّنَا فِيهَا وَفِيهَا شِفَاءٌ لِلْقُلُوبِ مِنَ السَّقَامِ عَلَيَّ إِمَامُنَا بِأَبِي وَأُمِّي أَبُو الْحَسَنِ الْمُطَهَّرُ مِنْ حَرَامِ إِمَامٍ هُدَيْدِي أَنَاهُ اللَّهُ عَلِمَا بِهِ عُرِفَ الْحَلَالُ مِنَ الْحَرَامِ وَلَوْ أَنِّي قَتَلْتُ النَّفْسَ حُبًّا لَهُ مَا كَانَ فِيهَا مِنْ أَثَامٍ يَحُلُّ النَّارَ قَوْمٌ أَبْغَضُوهُ وَإِنْ صَلَّوْا وَصَامُوا أَلْفَ عَامٍ وَلَا وَاللَّهِ لَا تَزْكُو صِيْلَةٌ بِغَيْرِ وَلَا يَهِيَ الْعَدْلُ الْإِمَامِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بِكَ اعْتِمَادِي وَبِالْعُرِّ الْمَيَامِينَ اعْتِصَامِي فَهَذَا الْقَوْلُ لِي دِينٌ وَهَذَا إِلَى لُقْيَاكَ يَا رَبِّي كَلَامِي بَرِئْتُ مِنَ الَّذِي عَادَى عَلَيْنَا وَحَارَبَهُ مِنْ أَوْلَادِ الْحَرَامِ تَنَاسَوْا نَصَبَهُ فِي يَوْمِ «حُمِّ» مِنَ الْبَارِي وَمِنْ خَيْرِ الْأَنَامِ بَرِغَمِ الْأَنْفِ مَنْ يَشْنَأُ كَلَامِي عَلَيَّ فَضْلُهُ كَالْبَحْرِ طَامِي (٢) وَأَبْرَأُ مِنْ أَنَاسٍ أُخْرُوهُ وَكَانَ هُوَ الْمُتَقَدِّمَ بِالْمَقَامِ عَلَيَّ هَزَمَ الْأَبْطَالَ لَمَّا رَأَوْا فِي كَفِّهِ ذَاتَ الْحُسَامِ عَلَى آلِ الرَّسُولِ صَلَاةَ رَبِّي صَلَاةَ بِالْكَمَالِ وَبِالْتَّمَامِ (٣)

١- محمد بن عبد الله الحميري: زميل عمرو بن العاص، أحسبه ابن القاضي عبد الله بن محمد الحميري الذي قلده معاوية بن أبي سفيان ديوان الخاتم. عدّه صاحب الغدير من شعراء القرن الأوّل الهجري، ولقصيدته «بحقّ محمد قولوا بحقّ...» قصيدته مشهوره؛ فقد اجتمع الطرمّاح الطائي، وهشام المرادي، ومحمد بن عبد الله الحميري عند معاوية بن أبي سفيان، فأخرج بدره فوضعها بين يديه، وقال: يا معشر شعراء العرب! قولوا قولكم في علي بن أبي طالب، ولا تقولوا إلّا الحقّ، وأنا نفيت من صخر بن حرب إن أعطيت هذه البدره إلّا من قال الحقّ في علي. فقام الطرمّاح وتكلّم في عليّ ووقع فيه، فقال له معاوية: اجلس فقد عرف الله نيتك ورأى مكانك! ثمّ قام هشام المرادي فقال أيضا ووقع فيه، فقال له معاوية: اجلس مع صاحبك فقد عرف الله مكانكما! فقال عمرو بن العاص لمحمد بن عبد الله الحميري وكان خاصّا به: تكلّم ولا تقل إلّا الحقّ. فقام محمد بن عبد الله فتكلّم ثمّ قال: «بحقّ محمد...» القصيده، فقال معاوية: أنت أصدقهم قولاً، فخذ هذه البدره (راجع الغدير: ج ٢ ص ١٧٨).

٢- طما البحر: ارتفع بأواجه (النهاية: ج ٣ ص ١٣٩ «طما»).

٣- بشاره المصطفى: ص ١١، بحار الأنوار: ج ٣٣ ص ٢٥٩ ح ٥٣١؛ فرائد السمطين: ج ١ ص ٣٧٥ نحوه إلى «برئت».

۱۰ / ۴ محمد حمیری (۱) ۳۹۹۷. او می گوید: به حقّ محمّد، حق بگوئید که بهتان زدن از سرشت پستان است؟ آیا پس از محمّد که پدر و مادرم فدایش باد آن پیامبر خدا و شریف بخشنده، علی، بهترین آفریده پروردگار و شریف ترین همه مردم نیست؟ ولایت او ایمان واقعی است پیش من، سخنان بیهوده را کنار بنه. فرمانبری پروردگاران در همان است و شفای بیماری دل ها در ولایت اوست. علی که پدر و مادرم فدایش باد امام ماست همان ابوالحسن، که از هر حرامی پاک است. آن پیشوای هدایت، که خدا دانشی به او بخشید که بدان، حلال از حرام، بازشناخته می شود. اگر من به عشق او جان خویش بخشم در این جانبازی هیچ گناهی نیست. مردمی که با او دشمنی ورزیدند، در آتش روند گرچه هزار سال نماز بگزارند و روزه بگیرند. نه؛ به خدا نمازی پذیرفته نمی شود بدون ولایت پیشوای عادل. امیر مؤمنان! تکیه گاهم تویی سرگل سپیدبختان، پناه من است. این سخن، آیین من است و این، سخن من است ای پروردگارم تا به هنگام دیدار تو. بیزارم از آن که با علی دشمنی ورزید و با او جنگید از میان ناپاکزادگان. نصب او را در روز غدیر از سوی خداوند و بهترین مردم، فراموش کردند. با آن که سخنم را بد می شمارند فضل علی به سان دریای موج است. از آنان که وی را کنار زدند، بیزارم او به جایگاه، از همه پیش تر بود. علی جنگجویان را گریزان ساخت هنگامی که در دست او شمشیر بُرنده دیدند. درود پروردگارم بر خاندان پیامبر درودی کامل و تمام!

۱- .محمد بن عبد الله حمیری، دوست عمرو بن عاص بود. گمان می رود که او پسر قاضی عبد الله بن محمد حمیری باشد که معاویه او را مسئول دیوان خاتم کرد. صاحب الغدير، وی را از شاعران قرن اول هجری شمرده است و برای قصیده او داستان مشهوری نقل شده است. روزی طرّمّاح طایی، هشام مرادی و محمّد بن عبد الله حمیری نزد معاویه بودند. معاویه، کیسه ای درآورد و در پیش روی خود گذاشت و گفت: «ای شاعران عرب! حرفتان را درباره علی بن ابی طالب بزنید و جز حق مگوئید. اگر این کیسه را به کسی که درباره علی حق بگوئید، ندهم، فرزند صخر بن حرب نیستم». طرّمّاح برخاست و سخنی درباره علی علیه السلام گفت و از وی بدگویی کرد. معاویه گفت: «بنشین! خدا خود می داند که قصد تو چیست و جایگاهت در چه حد است». هاشم مرادی برخاست و سخن گفت و بدگویی کرد. معاویه به وی گفت: «کنار دوستت بنشین! خداوند، موقعیت هر دوی شما را می داند». عمرو بن عاص به محمد بن عبد الله حمیری که دوست صمیمی وی بود گفت: «حرف بزن و جز حق مگو». محمّد بن عبد الله ایستاد، سخن گفت و این قصیده را خواند. معاویه گفت: «تو راستگوترین آنانی. این کیسه را بگیر» (ر. ک: الغدير: ج ۲ ص ۱۷۸).

١٠ / ٥ أمُّ الهَيْثَمِ بِنْتُ الأَسْوَدِ النَّخَعِيَّةُ ١٣٩٩٨ . من صحابيات أمير المؤمنين عليه السلام ، تقول في رثائه : ألا- يا عَيْنُ وَيَحَكِّكَ فأسعدينا ألا تبكى أمير المؤمنين! رزينا خير من ركب المطايا وخيسها (١) . ومن ركب السفينا ومن لبس النعال ومن خذاها ومن قرأ المثنى والمثنا وكنا قبل مقتلِه بخير ترى مولى رسول الله فينا يُقيم الدين لا يرتاب فيه ويقضى بالفرائض مستبينا ويدعو للجماعه من عصاه وينهك (٢) قطع أيدي السارقينا وليس بكاتم علما لديه ولم يخلق من المتجبرينا لعمر أبي لقد أصحاب مصر على طول الصحابه أوجعونا وغرونا بأنهم عكوف وليس كذاك فعل العاكفينا أ في شهر الصيام فجعتموننا بخير الناس طرا أجمعينا ومن بعد النبي فخير نفس أبو حسن وخير الصالحينا كأن الناس إذ فقدوا علينا نعام جال في بلد سينينا ولو أنا سئلنا المال فيه بذلنا المال فيه والبنينا أشاب ذؤابتى وأطال حزنى أمامه حين فارقت القرينا تطوف به لحاجتها إليه فلما استياست رفعت رنينا وعبره أم كلثوم إليها تجاوبها وقد رأت اليقينا فلا- تشمت معاوية بن صخر فإن بقية الخلفاء فينا وأجمعنا الإمارة عن تراض إلى ابن نبينا وإلى أخينا ولا نعطى زمام الأمر فينا سواه الدهر آخر ما بقينا وإن سراتنا (٣) وذوى حجانا تواصوا أن نجيب إذا دعينا بكل مهتد غضب وجرد عليهن الكماه مسومينا (٤)

١- خيسه : راضه وذلك بالركوب (النهايه : ج ٢ ص ٩٢ «خيس»).

٢- النهك : المبالغه فى كل شىء (لسان العرب : ج ١٠ ص ٥٠٠ «نهك»). أى يبالغ فى العقوبه .

٣- سراتنا : أى أشرافنا (النهايه : ج ٢ ص ٣٦٣ «سرى»).

٤- مقاتل الطالبين : ص ٥٥؛ المناقب لابن شهر آشوب : ج ٣ ص ٣١٥ عن أبى الأسود الدؤلى وفيه بعض الأبيات .

۱۰ / ۵ أم هیشم، دختر أسود نخعی

۱۰ / ۵ أم هیشم، دختر أسود نخعی ۱۳۹۹۸. او که از زنان طرفدار امیر مؤمنان بود، در سوگ او چنین سرود: ای دیده، وای بر تو! یاری مان کن و بر امیر مؤمنان، اشک بریز. به سوگ کسی گرفتار شدیم که بهترین اسب سواران و رام کنندگان اسب و [بهترین] شترسواران بود. بهترین کسی که پای افزار به پا کرد و گام زد آن که مثنی (آیه های کوتاه) و مئین (آیه های بلند) را خواند. پیش از کشته شدن او، به خیر و خوشی بودیم چرا که یار پیامبر خدا را در بین خود می دیدیم. آن که بدون دو دلی دین را به پا می داشت و روشن، به احکام، حکم می کرد. نافرمان از خود را به اتحاد فرا می خواند و دست دزدان را قطع می کرد. مخفی کننده دانش خویش نبود و از گردنکشان به حساب نمی آمد. به جان پدرم سوگند، مردم شهر [کوفه] با آن همه هم صحبتی با او، ما را داغدار کردند. با تظاهر به این که اهل عبادت اند، بر ما نیرنگ زدند در حالی که عابدان را چنین شیوه ای نیست. آیا در ماه روزه داری ما را داغدار کردید به داغ خوب ترین همه مردم؟ پس از پیامبر صلی الله علیه و آله بهترین مردم بود ابو الحسن، آن بهترین خوبان. در پی از دست دادن علی، مردم چون شتر مرغانی سرگردان گشتند. اگر آنان [به جای کشتن او] از ما مال می خواستند مال و فرزندانمان را به آنان می دادیم. گیسوانم سفید گشت و غم به درازا کشید آن گاه که امامه (۱) از همراه خود، جدا گشت. وقتی هوای او می کند، گرد خانه می چرخد و چون ناامید می شود، آه از دل می کشد. اشک های أم کلثوم، پاسخ گریه های اوست چرا که او مرگ پدر را به یقین دیده است. معاویه بن صخر! ما را سرزنش مکن چرا که بازمانده خلفا (حسن علیه السلام) در بین ماست. ما از روی خشنودی، فرمانروایی را به پسر پیامبرمان و برادرمان سپردیم. زمام زمامداری خویش را جز به او نخواهیم سپرد تا زمانی که زنده ایم. بزرگان و خردمندانمان سفارش کرده اند که هرگاه فراخوانده شدیم، پاسخ دهیم. با شمشیرهای بُرنده و اسب های کوتاه مویی که سواران ورزیده بر آنها نشسته اند.

۱- امامه، نام یکی از دختران امیر مؤمنان است که با صیلت بن عبد الله بن نوفل بن حارث بن عبد المطلب ازدواج کرد (بحار الأنوار: ج ۴۲ ص ۹۴) و نیز نام یکی از زنان آن حضرت علیه السلام بود که دختر ابو العاص بن ربیع و نوه دختری پیامبر خدا از دخترش زینب بود (بحار الأنوار: ج ۴۲ ص ۹۲). (م)

١٠ / أُمُّ سِنَانِ بِنْتُ حَيْثَمَةَ بْنِ حَرْشَةَ الْمَذْحِجِيَّةِ (١) ٣٩٩٩. من شواعر القرن الأول ، تقول : عَزَبَ (٢) الرُّقَادُ فَمَقَلَتِي مَا تَرُقُدُ
وَاللَّيْلُ يُصَدِّرُ بِالْهَمُومِ وَيُورِدُ يَا آلَ مَذْحِجٍ لَا مُقَامَ فَشَمَّرُوا إِنَّ الْعَيْدَ لَلِأَحْمَدِ يَقْصِدُ هَذَا عَلَيَّ كَالْهَلَالِ يَحْفُهُ وَسَطَ السَّمَاءِ مِنْ
الْكَوَاكِبِ أَسْعَدُ خَيْرَ الْخَلَائِقِ وَابْنُ عَمِّ مُحَمَّدٍ وَكَفَى بِذَاكَ لِمَنْ سَنَاهُ (٣) تَهَدَّدُ مَا زَالَ مُذْ عَرَفَ الْحُرُوبَ مُظْفَرًا وَالنَّصْرَ فَوْقَ لَوَائِهِ
مَا يُفْقَدُ (٤)

-
- ١- راجع : ص ١٦ (أُمُّ سِنَانِ) .
 - ٢- عَزَبَ : بَعْدَ عَهْدِهِ (النَّهْيُ) : ج ٣ ص ٢٢٧ «عزب» .
 - ٣- سَنَاهُ : أَبْغَضَهُ (لسان العرب : ج ١ ص ١٠١ «سناً») .
 - ٤- بلاغات النساء : ص ٩٢ ، العقد الفريد : ج ١ ص ٣٣٩ ، تاريخ دمشق : ج ٧٠ ص ٢٤٧ .

۱۰ / ۱۶ اُمّ سنان ، دختر خیشمه بن خرشه مذحجی

۱۰ / ۱۶ اُمّ سنان ، دختر خیشمه بن خرشه مذحجی (۱) ۳۹۹۹ . او که از شاعران قرن اوّل است ، می سراید : سال ها گذشته است ؛ اُمّیا سخن من فروکش نمی کند و شب ، غم ها را می آورد و می برد . ای مَدْحِجِیان! وقت درنگ نیست . همت کنید که دشمن ، قصد آل احمد کرده است . این علی است ، چون ماه که در وسط ستارگان ، خوش بختی اطرافش را گرفته است . ب بهترین مردم و پسر عموی محمّد است اگر به نور هدایت می شوید ، از او هدایت بجوید . از زمانی که در جنگ حاضر شد ، همواره پیروز بود و پیروزی از فراز پرچمش رخت بر نمی بندد .

٤٠٠٠. ولها أيضا: إِمَّا هَلَكْتَ أبا الحُسَيْنِ فَلَمْ تَزَلْ بِالْحَقِّ تُعَرَّفُ هَادِيًا مَهْدِيًا فَاذْهَبْ عَلَيْكَ صِيْلَاهُ رَبُّكَ مَا دَعَتْ فَوْقَ الْعُصُونِ حَمَامَةٌ قَمْرِيًّا قَدْ كُنْتَ بَعْدَ مُحَمَّدٍ خَلْفًا لَنَا أَوْصَى إِلَيْكَ بِنَا فَكُنْتَ وَفِيْنَا فَالْيَوْمَ لَا خَلْفَ نَأْمُلُ بَعْدَهُ هَيْهَاتَ نَمْدُحُ بَعْدَهُ إِنْ سِنَا (١)

الْقَرْنُ الثَّانِي ١٠ / ٧ الكُمَيْتُ بَنُ زَيْدِ الْأَسَدِيِّ (٢) ٤٠٠١. من أشهر وأشجع شعراء أهل البيت عليهم السلام، يقول: عَلِيُّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَحَقُّهُ مِنَ اللَّهِ مَفْرُوضٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ أَوْصَى بِحَقِّهِ وَأَشْرَكَهُ فِي كُلِّ حَقٍّ مُقَسَّمٍ وَزَوَّجَهُ صَدِيقَهُ لَمْ يَكُنْ لَهَا مُعَادِلَةٌ غَيْرَ الْبَتُولَةِ مَرِيَمَ وَرَدَّ أَبْوَابَ الَّذِينَ بَنَى لَهُمْ يُبُوتًا سِوَى أَبْوَابِهِ لَمْ يُرَدِّمْ وَأَوْجَبَ يَوْمًا بِالْغَدِيرِ وَلا يَهَّ عَلَى كُلِّ بَرٍّ مِنْ فَصِيحٍ وَأَعْجَمٍ (٣)

١- بلاغات النساء: ص ٩٣، العقد الفريد: ج ١ ص ٣٤٠؛ الصراط المستقيم: ج ٢ ص ٣٨.

٢- أبو المستهل الكميت بن زيد بن خنيس: قال أبو الفرج: شاعر مقدّم عالم بلغات العرب، خبير بأيامها، من شعراء مضر وألسنتها، وكان في أيام بني أمية، ولم يدرك الدولة العباسية ومات قبلها، وكان معروفا بالتشيع لبني هاشم مشهورا بذلك. وقال بعضهم: كان في الكميت عشر خصال لم تكن في شاعر: كان خطيب أسد، فقيه الشيعة، حافظ القرآن العظيم، ثبت الجنان، كاتباً حسن الخط، نسابه جدلاً، وهو أول من ناظر في التشيع، رامياً لم يكن في أسد أرمى منه، فارساً شجاعاً سخياً ديناً، وهو شاعر أهل البيت عليهم السلام، وقد ورد عنهم عليهم السلام في حقه مدائح قيمة، ولادته سنة ٦٠ هـ ووفاته سنة ١٢٦ هـ (راجع الغدير: ج ٢ ص ١٩٥ و ٢١١).

٣- الغدير: ج ٢ ص ١٩٥.

۴۰۰۰. و نیز سروده است: هرگز نمیری ای ابو الحسن که همواره هادی و هدایت شده به حق، شناخته می شوی. برو. درود خدایت بر تو باد، تا هنگامی که بر بالای شاخه ها کبوتری می خواند. تو پس از محمد جانشین وی در بین ما بودی و همان گونه که او به ما درباره تو سفارش کرد، وفادار بودی. امروزه، به هیچ کس پس از او برای جانشینی امید نمی رود هیئات که پس از او کسی را آرزو کنیم!

قرن دوم ۱۰ / ۷ کُمیت بن زید اسدی ۱۴۰۰۱. او که از پُر آوازه ترین و دلیرترین شاعران اهل بیت علیهم السلام است، می سراید: علی، امیر مؤمنان است و ادای حقّ او از سوی خدا بر هر مسلمانی واجب است. پیامبر خدا در حقّ او سفارش کرد و او را در هر حقّ تقسیم شده، سهیم ساخت. صدّیقه ای را به همسری او در آورد که غیر از مریم بتول، همگنی برایش نبود. در خانه آنان همانان که برایشان خانه ای ساخته بود را [به مسجد] بست و در خانه او را بست. و در روز غدیر، ولایت او را بر هر عرب و عجم، واجب گرداند.

٤٠٠٢ . وله أيضا : نَفَى عَن عَيْنِكَ الْأَرْقَ الْهُجُوعَا وَهَمُّ يَمْتَرِي مِنْهَا الدُّمُوعَا دَخِيلٌ فِي الْفُؤَادِ يَهِيْجُ سَيْقَمَا وَحُزْنَا كَانَ مِنْ حَيْذِلٍ مَنُوعَا وَتَوَكَّافُ (١) الدُّمُوعِ عَلَى اكْتِثَابِ أَحَلِّ الدَّهْرُ مَوْجَعُهُ الضُّلُوعَا تَرَقَّرَقُ أَسْحَمَا دَرَّرَا وَسَيْكَبَا يُشَبِّهُ سَيْحُهَا غَرَبًا هَمُوعَا (٢) لِفِقْدَانِ الْخَضَارِمِ مِنْ قُرَيْشٍ وَخَيْرِ الشَّافِعِينَ مَعَا شَفِيْعَا لَمَدَى الرَّحْمَنِ يَصْدَعُ بِالْمَثَانِي وَكَانَ لَهُ أَبُو حَسَنِ قَرِيْعَا حَطُوطَا فِي مَسِيرَتِهِ وَمَوْلَى إِلَى مَرَضَاهِ خَالِقِهِ سَرِيْعَا وَأَصْفَاهُ النَّبِيُّ عَلَى اخْتِيَارٍ بِمَا أَعْيَا الرَّفُوضَ لَهُ الْمُنْدِيْعَا وَيَوْمَ الدُّوْحِ دَوْحِ غَدِيرِ حُمِّ أَبَانَ لَهُ الْوِلَايَةَ لَوْ أُطِيْعَا وَلَكِنَّ الرِّجَالَ تَبَايَعُوهَا فَلَمْ أَرْ مِثْلَهَا خَطَرًا مَبِيْعَا (٣)

١- وَكَفَّ الدَّمْعُ : تَقَاطَرَ (النَّهَائِيَّةُ : ج ٥ ص ٢٢٠ «وكف»).

٢- الْأَشْيَاحُ : السَّحَابُ ، يُقَالُ : أَسْحَمَتِ السَّمَاءُ : جَسَّتْ مَاءَهَا ، وَالْعَرَبُ : الدَّلُو الْعَظِيْمَةُ ، وَهَمَّعَ : سَالَ (لسان العرب : ج ١٢ ص ٢٨٢ «سحم» و ج ١ ص ٦٤٢ «غرب» و ج ٨ ص ٣٧٥ «همع»).

٣- الغدير : ج ٢ ص ١٨٠ .

۴۰۰۲. و نیز وی سروده است: شب زنده داری، خواب را از دیده ات ربوده و غمی اشک آور، در دل، جای گرفته است که درد و غم فراوانی با خود دارد. سیل اشک ها بر دردهایی است که روزگار، آن دردها را در دل نهاده است. [از دیده] باران اشک، می بارد چون ریزش آب از دلوی پُر آب. برای از دست دادن بزرگانی از قریش و بهترین شفیعان همراه. آن که پیش خدای رحمان، مثانی (حمد) خوان است و ابو الحسن، برگزیده اوست. و از شادی ها گریزان، مولایی است که به خشنودی خالقش شتابان است. پیامبر صلی الله علیه و آله او را برگزید، گزینشی که با آن، گریزانان از او به زانو درآمدند. در روز دوح، دوح (۱) غدیر خم ولایت را برای او آشکار فرمود، اگر از آن، اطاعت می کردند. اما مردم با دیگران بیعت کردند و من هیچ بیعتی را چنان خطر ساز ندیدم.

۱- دوح در زبان عربی به خیمه بزرگ بافته شده از پشم گفته می شود. (م)

١٠ / ٨ السَّيِّدُ الحِمَيْرِيُّ (١) ٤٠٠٣ . من أكابر الشعراء في القرن الثاني ، يقول : أقْسِمُ بِاللَّهِ وَآلَائِهِ وَالْمَرْءُ عَمَّا قَالَ مَسْؤُولٌ إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَى التَّقَى وَالْبِرِّ مَجْبُولٌ وَإِنَّهُ كَانَ الْإِمَامَ الَّذِي لَهُ عَلَى الْأُمَّةِ تَفْضِيلٌ يَقُولُ بِالْحَقِّ وَيَعْنِي (٢) بِهِ وَلَا تُلْهِهِ الْأَبَاطِيلُ كَانَ إِذَا الْحَرْبُ مَرَّتْهَا الْقَنَا (٣) وَأَحْجَمَتْ عَنْهَا الْبَهَائِلُ (٤) يَمْشِي إِلَى الْقِرْنِ وَفِي كَفِّهِ أَيْضُ مَا ضَى الْحَدِّ مَصْقُولٌ مَشَى الْعَفْرَنِي (٥) بَيْنَ أَشْبَالِهِ أَبْرَزُهُ لِلْقَنْصِ الْغَيْلُ (٦) ذَاكَ الَّذِي سَلَّمَ فِي لَيْلِهِ عَلَيْهِ مِيكَالٌ وَجَبْرِيلُ مِيكَالٌ فِي أَلْفٍ وَجَبْرِيلُ فِي أَلْفٍ وَيَتْلُوهُمْ سِرَافِيلُ لَيْلَهُ بَدْرٌ مَدَدًا أَنْزَلُوا كَأَنَّهُمْ طَيْرٌ أَبَائِيلُ فَسَلَّمُوا لَمَّا أَتَوْا حَذْوَهُ وَذَاكَ إِعْظَامٌ وَتَبْجِيلٌ (٧)

- ١- إسماعيل بن محمّد بن يزيد بن ربيعة الحِمَيْرِي : ولد في سنة ١٠٥ هـ ، قال: كنت وأنا صبي أسمع أبوي يثلبان أمير المؤمنين عليه السلام فأخرج عنهما وأبقى جائعا ، وأوثر ذلك على الرجوع إليهما ، فأبيت في المساجد جائعا لحبي لفراقهما وبغضى لهما . والذي يجمع عليه المؤرّخون أنّه اعتنق أوّل ما اعتنق المذهب الكيساني ، ولكنّه اعتنق مذهب الإماميّة بعد أن لقي الإمام الصادق عليه السلام فناظره وألزمه الحجّة. توفّي سنة ١٧٣ هـ ودفن بالجنيّنه ببغداد (راجع ديوان السيّد الحميري : ص ٥) .
- ٢- في أعيان الشيعة : «يقضى» وهو الأنسب . وفي بشاره المصطفى : «يفتى» .
- ٣- مري الشيء : استخرجه ، ومنه : مريتُ الفرسَ : إذا استخرجت ما عنده من الجرى بسوط أو غيره . والقنى : جمع قناه ؛ أى الرمح (تاج العروس : ج ٢٠ ص ١٨٢ «مري» و ص ١٠٢ «قنو») .
- ٤- البهلول : العزيز الجامع لكلّ خير ، والحييّ الكريم (لسان العرب : ج ١١ ص ٧٣ «بهل») .
- ٥- العَفْرَنِي : الأسد الشديد (النهاية : ج ٣ ص ٢٦٢ «عفر») .
- ٦- الغَيْلُ : الأجمه وموضع الأسد (لسان العرب : ج ١١ ص ٥١٢ «غيل») .
- ٧- الأمالى للطوسى : ص ١٩٨ ح ٣٣٩ ، بشاره المصطفى : ص ٥٣ ، ديوان السيّد الحميري : ص ٣٢٢ الرقم ١٢٨ ، الغدير : ج ٢ ص ٢٦٩ .

۱۰ / ۸ سید حمیری (۱) ۴۰۰۳. او که از بزرگان شعر در قرن دوم است، می گوید: به خدا و نعمت هایش سوگند می خورم و البته هر کس، مسئول گفتار خویش است که [سرشت] علی بن ابی طالب بر تقوا و خوبی سرشته شده است و او پیشوایی است که بر امت، برتری دارد. به حق سخن می گوید و حق را اراده می کند و باطل ها او را به خود، مشغول نمی سازند. هرگاه که جنگ، نیزه ها را بیرون کشد و قهرمانان، عقب نشینی کنند به سوی هم‌آورد خود می رود، در حالی که در دستش شمشیری درخشانده، تیز و صیقل خورده است. راه رفتنی چون راه رفتن شیر در بین همگنانش که بیشه، او را به شکار کشانده است. آن که در شبی سلام فرستادند بر او، میکائیل و جبرئیل. میکائیل با هزار و جبرئیل با هزار [فرشته] و اسرافیل، در پی آنها در شب بدر، برای یاری فرود آمدند گویی که پرنندگان ابابیل بودند. هنگامی که پیشش آمدند، بر او سلام کردند و این، بزرگداشت و تجلیل او بود.

۱- او اسماعیل بن محمد بن یزید بن ربیعہ حمیری است که در سال ۱۰۵ ق، به دنیا آمد و خود می گوید: «من بچه بودم. روزی شنیدم که پدر و مادرم از امیر مؤمنان بدگویی می کنند. از نزد آنان بیرون آمدم و گرسنه ماندم و گرسنگی را به بازگشت بر دوباره به نزدشان ترجیح دادم و شب ها در مسجد می خوابیدم؛ چون می خواستم از آنها جدا شوم و آنها را دوست نمی داشتم». مورخان بر این عقیده اند که وی، نخست مذهب کیسانی را پذیرفت؛ ولی پس از دیدار با امام صادق علیه السلام و مناظره با وی، قانع شد و مذهب امامیه را پذیرفت. او در سال ۱۷۳ ق، در گذشت و در گورستان جنینه بغداد، دفن شد (ر. ک: دیوان السید الحمیری: ص ۵).

٤٠٠٤. وله أيضا: عَلِيُّ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ مُحَمَّداً إِلَيَّ فَدَعْنِي مِنْ مَلَامِكِ أَوْ لِمِ عَلِيٍّ وَصِيُّ الْمُصْطَفَى وَابْنُ عَمِّهِ وَأَوَّلُ مَنْ صَيَّرَ لِي وَوَحَّدَ فَعَالِمَ عَلِيٍّ هُوَ الْهَادِي الْإِمَامُ الَّذِي بِهِ أَنْارَ لَنَا مِنْ دِينِنَا كُلِّ مُظْلَمٍ عَلِيٌّ وَلِيُّ الْحَوْضِ وَالذَّائِدُ الَّذِي يُدَبِّبُ عَن أَرْجَائِهِ كُلِّ مُجْرِمٍ عَلِيٌّ قَسِيمُ النَّارِ مِنْ قَوْلِهِ لَهَا: ذَرِي ذَا، وَهَذَا فَاشْرَبِي مِنْهُ وَاطْعَمِي خُذِي بِالشَّوَى مِمَّنْ يُصَيِّبُكَ مِنْهُمْ وَلَا تَقْرَبِي مَنْ كَانَ حِزْبِي فَتُظْلَمِي عَلِيٌّ غَدَا يُدْعَى فَيَكْسُوهُ رَبُّهُ وَيُدْنِيهِ حَقًّا مِنْ رَفِيقٍ مُكْرَمٍ فَإِنْ كُنْتَ مِنْهُ يَوْمَ يُدْنِيهِ رَاغِمًا وَتُبْدِي الرِّضَا عَنْهُ مِنَ الْآنَ فَارْغَمِ فَإِنَّكَ تَلْقَاهُ لَدَى الْحَوْضِ قَائِمًا مَعَ الْمُصْطَفَى الْهَادِي النَّبِيِّ الْمُعْظَمِ يُجِزَانِ مِنَ وَالْأَهْمَا فِي حَيَاتِهِ إِلَى الرَّوْحِ وَالظَّلِّ الظَّلِيلِ الْمُكْتَمِ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَحَقُّهُ مِنَ اللَّهِ مَفْرُوضٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ أَوْصَى بِحَقِّهِ وَأَشْرَكَهُ فِي كَلِّ فِيءٍ وَمَغْنَمٍ وَزَوْجَتَهُ صَدِيقَهُ لَمْ يَكُنْ لَهَا مُقَارِنَةٌ غَيْرَ الْبَتُولَةِ مَرْيَمَ وَكَانَ كَهَارُونَ بْنَ عِمْرَانَ عِنْدَهُ مِنَ الْمُصْطَفَى مُوسَى النَّجِيبِ الْمُكَلَّمِ وَأَوْجَبَ يَوْمًا بِالْغَدِيرِ وَلاَهُ عَلَى كُلِّ بَرٍّ مِنْ فَصِيحٍ وَأَعْجَمٍ لَدَى دَوْحِ خَمٍّ آخِذَا بِيَمِينِهِ يُنَادِي مُبِينًا بِاسْمِهِ لَمْ يُجْمَعِ (١) أَمَا وَالَّذِي يَهْوَى إِلَى رُكْنِ بَيْتِهِ بِشِعْثِ النَّوَاصِي كُلِّ وَجَنَاءٍ عَيْهِمْ (٢) يُؤَافِنُ بِالرُّكْبَانِ مِنْ كُلِّ بَلَدِهِ لَقَدْ ضَلَّ يَوْمَ الدَّوْحِ مَنْ لَمْ يُسَلِّمْ وَأَوْصَى إِلَيْهِ يَوْمَ وَلَّى بِأَمْرِهِ وَمِيرَاثِ عِلْمٍ مِنْ عُرَى الدِّينِ مُحْكَمٍ فَمَا زَالَ يَقْضِي دَيْنَهُ وَعِدَاتِهِ وَيَدْعُو إِلَيْهَا مُسْمِعًا كُلَّ مَوْسِمٍ (٣)

١- جَمَّجَمَ الرَّجُلُ: إِذَا لَمْ يَبَيِّنْ كَلَامَهُ (لسان العرب: ج ١٢ ص ١١٠ «جمم»).

٢- الْوَجَنَاءُ: الْغَلِيظَةُ الصَّلْبَةُ، وَقِيلَ: الْعَظِيمَةُ الْوَجْنَتَيْنِ (النهاية: ج ٥ ص ١٥٨ «وجن»). والعِيَهُمُ: الشَّدِيدُ (تاج العروس: ج ١٧ ص ٥١٣ «عِيَهُم»). والمراد بها هنا الإبل.

٣- ديوان السيد الحميري: ص ٣٩٩ الرقم ١٦٧، الغدير: ج ٢ ص ٢٢٨، أعيان الشيعة: ج ٣ ص ٤١٣.

۴۰۰۴. و نیز سروده است: علی علیه السلام، از محمد که بگذریم، دوست داشتنی ترین مردم نزد من است. ای ملامتگر! از ملامت درد آور، دست بردار. علی، وصی مصطفی و پسر عموی اوست و نخستین نماز گزار و یکتاپرست است. پس بدان. علی، هدایتگر و پیشوایی است که در دین ما هر تاریکی ای را برایمان روشن کرده است. علی، متصدی حوض [پیامبر صلی الله علیه و آله] و نگهبان آن است که گنهکاران را از گرداگرد آن، دور می سازد. علی، تقسیم کننده دوزخ است با سخنش که می گوید: این را رها کن و بر این بنوشان و بخوران. از آنان به هر کس دست یافتی، در آتش خویش گیر ولی به آن که از گروه من است، نزدیک مشو که ستمگر می شوی. علی، فردا فراخوانده می شود و پروردگارش بدو خلعت می پوشاند و او را به حق، به سان رفیق گرامی، به خویش نزدیک می سازد. اگر تو در روزی که او را نزدیک می سازد و خشنودی خود را نشان می دهد، رویگردانی، از اکنون چنان باش. تو او را در نزد حوض، ایستاده می بینی به همراه مصطفی، رهبر و پیامبر معظم. که هر کس را که در دنیا آن دو را دوست می داشت به سوی بهشت و سایه گسترده طوبی هدایت می کنند. علی، امیر مؤمنان است و ادای حق او بر هر مسلمانی از سوی خدا واجب است. چرا که پیامبر خدا به حق او وصیت کرده و او را در هر فیء و غنیمتی سهم گردانیده است. و صدیقه ای را به همسری او در آورده که جز مریم بتول، کسی همانند او نبود. او نسبت به مصطفی، چون هارون بن عمران نسبت به موسای نجیب و کلیم بود. در روز غدیر، ولایت او را واجب گردانید بر هر شخص عرب و عجم. در نزدیک دوحه خم، دست راست او را گرفت و با صدایی آشکار، به نام او فراخواند. سوگند به خدایی که به رکن خانه اش هر تیره رویی با چهره گردآلود، پناه می آورد و از هر شهری سواره به آن جا می شتابند که هر که در روز دوح تسلیم نشد، گم راه گشت. آن روز که [پیامبر خدا] ولایت امر را به او سپرد و میراث علم را که دستگیره محکم دین بود، به وی سفارش کرد. همواره وام ها و تعهدات او را ادا کرد و در هر موسمی، هر شنونده ای را بدان فرا خواند.

٤٠٥. وله أيضا: مَنْ كَانَ أَوَّلَ مَنْ أَبَادَ بِسَيْفِهِ كُفَّارَ بَدْرِ وَاسْتَبَاحَ دِمَاءَهُ؟ مَنْ ذَاكَ نَوَّهَ جَبْرَيْلُ بِاسْمِهِ فِي يَوْمِ بَدْرِ يَسْمَعُونَ نِدَاءَهُ؟ لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ [و] لَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ رَفَعَهُ وَعَلَاءُ؟ مَنْ أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ فِيهِمْ هَلْ أَتَى لَمَّا تَحَدَّوْا لِلنُّذُورِ وَفَاءُ؟ مَنْ حَمَسَهُ جَبْرَيْلُ سَادِسِيَهُمْ وَقَدْ مَدَّ النَّبِيُّ عَلَى الْجَمِيعِ عَبَاءُ؟ مَنْ ذَا بِخَاتِمِهِ تَصَدَّقَ رَاكِعًا فَأَتَابَهُ ذُو الْعَرْشِ عَنْهُ وَوَلَاءُ؟ يَا رَايَهُ جَبْرَيْلُ سَارَ أَمَامَهَا قَدَمَا وَأَتَبَعَهَا النَّبِيُّ دُعَاءَ اللَّهِ فَضَلَّهُ بِهَا وَرَسُولُهُ وَاللَّهُ ظَاهَرَ عِنْدَهُ الْآلَاءُ مَنْ ذَا تَشَاغَلَ بِالنَّبِيِّ وَغُسِلَهُ وَرَأَى عَنِ الدُّنْيَا بِذَاكَ عَزَاءُ؟ مَنْ كَانَ أَعْلَمُهُمْ وَأَفْضَاهُمْ وَمَنْ جَعَلَ الرَّعِيَّةَ وَالرُّعَاةَ سَوَاءً؟ مَنْ كَانَ بَابَ مَدِينَةِ الْعِلْمِ الَّذِي ذَكَرَ التُّزُولَ وَفَسَّرَ الْأَنْبَاءُ؟ مَنْ كَانَ أَعْطَبَهُمْ وَأَنْطَقَهُمْ وَمَنْ قَدْ كَانَ يَشْفَى قَوْلُهُ الْبُرْحَاءُ (١) مَنْ كَانَ أَنْزَعَهُمْ مِنَ الْإِشْرَاكِ أَوْ لِلْعِلْمِ كَانَ الْبَطْنُ مِنْهُ حَفَاءُ؟ مَنْ ذَا الَّذِي أَمَرُوا إِذَا اخْتَلَفُوا بِأَنْ يَرْضَوْا بِهِ فِي أَمْرِهِمْ قَضَاءُ؟ مَنْ قِيلَ لَوْلَاهُ وَلَوْلَا عِلْمُهُ هَلَكُوا وَعَانُوا فِتْنَةَ صَيْمَاءَ؟ مَنْ كَانَ أَرْسَلَهُ النَّبِيُّ بِسُورِهِ فِي الْحَجِّ كَانَتْ فِيصِيْلًا وَقَضَاءُ؟ مَنْ ذَا الَّذِي أَوْصَى إِلَيْهِ مُحَمَّدٌ يَقْضِي الْعِدَاتِ فَأَنْفَذَ الْإِيصَاءَ؟ مَنْ ذَا الَّذِي حَمَلَ النَّبِيُّ بِرَأْفَةٍ ابْنِيهِ حَتَّى جَاوَزَ الْعَمْصَاءَ (٢)؟ مَنْ قَالَ نَعَمْ الرَّاِكِبَانِ هُمَا وَلَمْ يَكُنِ الَّذِي قَدْ كَانَ مِنْهُ حَفَاءُ؟ مَنْ ذَا مَشَى فِي لَمَعِ بَرْقٍ سَاطِعٍ إِذْ رَاحَ مِنْ عِنْدِ النَّبِيِّ عِشَاءً (٣)؟

-
- ١- الْبُرْحَاءُ: الشَّدَّةُ وَالْمَشَقَّةُ، وَخَصَّ بَعْضُهُمْ بِهِ شَدَّةُ الْحَمَى (لسان العرب: ج ٢ ص ٤١٠ «برح»).
 - ٢- الْعَمْصَاءُ: مِنْ مَنَازِلِ الْقَمَرِ، وَهِيَ فِي الذَّرَاعِ أَحَدُ الْكُوكَبِيْنَ (لسان العرب: ج ٧ ص ٦٢ «غمص»).
 - ٣- ديوان السيد الحميري: ص ٥٤ الرقم ٥، أعيان الشيعة: ج ٣ ص ٤١٨.

۴۰۰۵. و نیز از اوست: نخستین کسی که با شمشیر خود کافران بدر را نابود کرد و خونشان را جاری ساخت، کیست؟ آن که جبرئیل، نامش را فریاد زد در روز بدر و فریادش را شنیدند، کیست؟ [فریادی که می گفت: [شمشیری جز ذوالفقار] و] جوان مردی جز علی در فرازی و سربلندی نیست؟ آنانی که خداوند درباره شان، «هل أتى» را نازل کرد به خاطر وفاداری ورزیدن به نذرها، کیستند؟ آن پنج تن که ششمین آنان جبرئیل بود و پیامبر، عبا را بر روی آنان کشید، کیان بودند؟ آن که در رکوع، انگشترش را صدقه داد و خداوند، ولای خویش را بدان جزا داد، که بود؟ ای بیرقی که جبرئیل، پیشاپیش آن گام برداشت و دعای پیامبر، بدرقه راهش بود! خداوند و پیامبرش وی را بدان برتری بخشیدند و خداوند، نعمت هایش را در نزد او آشکار ساخت. آن که به غسل و تدفین پیامبر، پرداخت و با درگذشت پیامبر، دنیا را سوگمند دید، که بود؟ دانشمندترین و داورترین آنان و آن که فرمانروایان و فرمانبران را یکسان می دانست، که بود؟ آن که دروازه شهر دانش بود که قرآن را می خواند و اخبار را تفسیر می کرد، که بود؟ سخنورترین و رساترین آنان و آن که کلامش دشواری ها را درمان می کرد، که بود؟ آن که از همه شان بُریده تر از شرک بود، که بود؟ و یا آن که درونش انباشته از دانش بود، که بود؟ آن که فرمان داده شده است که به گاه اختلاف در داوری در کارهایشان به سخن او راضی باشند، که بود؟ آن که می گفتند اگر او و دانش او نبود نابود می شدند و در فتنه ای کور گرفتار می گشتند، کیست؟ آن که او را پیامبر خدا با سوره ای که قاطع ترین حرف و دستور بود به هنگام حج فرستاد، که بود؟ آن که محمد صلی الله علیه و آله به وی وصیت کرد که وعده ها را به انجام رساند و او هم به سفارش عمل کرد، که بود؟ آن که پیامبر صلی الله علیه و آله به مهربانی دو فرزند او را به دوش کشید و از شِعرى گذشت، که بود؟ چه کسی گفت: «آن دو خوب سوارانی هستند» در حالی که چیزی از آنچه [بعدها] اتفاق افتاد، بر او پوشیده نبود؟ چه کسی بود که در پرتو برقی درخشنده می رفت هرگاه که شبانگاهان از نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می آمد؟

ص: ۲۳۴

..

٤٠٠٦. وله أيضا: قَوْلُ عَلِيٍّ لِجَارِثٍ عَجَبْتُ كَمْ تَمَّ أَعْجُوبَةٌ لَهُ حَمَلًا يَا حَارِ هَمْدَانَ مَنْ يَمُتَ يَرْنِي مِنْ مُؤْمِنٍ أَوْ مُنَافِقٍ قُبُلًا يَعْرِفُنِي طَرْفُهُ وَأَعْرِفُهُ بِنَعْتِهِ وَأَسْمِهِ وَمَا عَمَلًا- وَأَنْتَ عِنْدَ الصَّرَاطِ تَعْرِفُنِي فَلَا- تَخَفْ عَثْرَةَ وَلَا- زَلْلًا- أَسْقِيكَ مِنْ بَارِدٍ عَلَى ظَمًا تَخَالُهُ فِي الْحَلَاوَةِ الْعَسَلًا أَقُولُ لِلنَّارِ حِينَ تَوَقَّفُ لِلْعَرَضِ دَعِيهِ لَا تَقْرَبِي الرَّجُلَا دَعِيهِ لَا تَقْرَبِيهِ إِنَّ لَهُ حَبْلًا بِحَبْلِ الْوَصِيِّ مُتَّصِلًا (١)

٤٠٠٧. وله أيضا: وَلَمَدَتْهُ فِي حَرَمِ الْإِلَهِ وَأَمْنِهِ وَالْبَيْتِ حَيْثُ فِنَاؤُهُ وَالْمَسْجِدِ بِيَضَاءِ طَاهِرَةٍ الثِّيَابِ كَرِيمَةٍ طَابَتْ وَطَابَ وَلَيْدُهَا وَالْمَوْلُدُ فِي لَيْلِهِ غَابَتْ نُجُومُهَا وَبَدَتْ مَعَ الْقَمَرِ الْمُنِيرِ الْأَسْعَدُ مَا لُفَّ فِي خِرْقِ الْقَوَابِلِ مِثْلُهُ إِلَّا ابْنُ أَمَنَةَ النَّبِيِّ مُحَمَّدٌ (٢)

١- الأُمَالِي لِلْمَفِيدِ: ص ٧ ح ٣، الأُمَالِي لِلطُّوسِي: ص ٦٢٧ ح ١٢٩٢، الْمُنَاقِبُ لِابْنِ شَهْرِ آشُوب: ج ٣ ص ٢٣٧، بشاره المصطفى: ص ٥، ديوان السيد الحميري: ص ٣٢٧ الرقم ١٣١، بحار الأنوار: ج ٣٩ ص ٢٤١ ح ٢٨؛ شرح نهج البلاغه: ج ١ ص ٢٩٩.

٢- ديوان السيد الحميري: ص ١٥٥ الرقم ٤٢، المناقب لابن شهر آشوب: ج ٢ ص ١٧٥، روضه الواعظين: ص ٩٣.

۴۰۰۶. و نیز سروده است: کلام علی به حارث، شگفت است و او چه بسیار سخنان شگفتی دارد. گفت: ای حارث همدانی! هر کس بمیرد، مرا می بیند چه مؤمن باشد و چه منافق. به دیده، مرا می شناسد و من او را می شناسم با اوصاف و نام و کارهایش. و تو در هنگام عبور از صراط، مرا می شناسی پس، از لغزش و افتادن مترس. تشنگی ات را به آب سردی برطرف می کنم که در شیرینی چون عسل است. به آتش، هنگامی که بر روی پل ننگه داشته می شوی، خواهم گفت: وی را رها کن! رهایش کن و نزدیکش نو؛ چرا که وی را ریسمانی است که به ریسمان وصی، گره خورده است.

۴۰۰۷. و نیز سروده است: در حرم الهی و جای امن آن، او را به دنیا آورد و در خانه خدا، آن جا که درگاه و در مسجد است. بانوی سپید روی پاک دامن و بزرگواری که فرزندش پاک بود و جایگاه ولادتش نیز پاک بود در شبی که نُحُوسْت ستارگانش غایب شده بود و ماه درخشان خوش بختی اش سرزده بود. هرگز قابله ای، چون او را در قنذاقی نیچیده بود مگر پسر آمنه، محمد پیامبر را.

٤٠٨ . وله أيضا : أعلمانى أى برهان جلي فتقولان بتفضيل علي ؟ بعدما قام خطيبا معلنا يوم «حُم» بإجتماع المحفل أحمد الخير ونادى جاهرا بمقال منه لم يفتعل قال : إن الله قد أخبرنى فى معارض الكتاب المنزل أنه أكمل دينا قيما بعلي بعد أن لم يكمل وهو مولاكم فويل للذى يتولى غير مولاة الولي وهو سيفي ولساني ويدي ونصيري أبدا لم يزل وهو صه نوى وصفي والذى حُبّه فى الحشر خير العمل نوره نوري ونوره وهو بي متصل لم يفصل وهو فيكم من مقامى يدل ويل من يدل عهد البدل قوله قولى فمن يأمره فليطعه فيه وليمتثل إنما مولاكم بعدى إذا حان موتى ودنا مرتحلى ابن عمى ووصي وأخى ومجيبى فى الرّعيّل الأول وهو باب لعلومى فسقوا ماء صبر بنقيع الحنظل قطبوا فى وجهه وائتمروا بينهم فيه بأمر معضل (١)

١- الغدير : ج ٢ ص ٢٢٦ ، المناقب لابن شهر آشوب : ج ٣ ص ٢٤ نحوه .

۴۰۰۸. و نیز سروده است: آن دو به من بگویند که با کدام برهان آشکار از برتری خویش بر علی سخن می گویند؟ پس از آن که احمد به سخنرانی ایستاد و آشکارا در روز غدیر خم، در جمع مردم احمد خوب، فریاد بلندی سر داد و سخنی راست و صادقانه گفت. گفت: خداوند به من خبر داد در لا به لای کتاب وحی شده اش که دین استوار خویش را تکمیل کرد با علی، و پیش تر کامل نشده بود. او مولای شماست. وای بر آن که به غیر از مولایش با کسی دوستی ورزد. او شمشیر من، زبان من و دست من و یاور همیشگی و پایدار من است. او هم تبار من، برگزیده من و کسی است که دوست داشتنش بهترین کار در روز قیامت است. نور او نور من، و نور من نور اوست او با من در پیوند است و هرگز از من جدا نخواهد شد. او در بین شما بدیلی است از جایگاه من وای بر آن که پیمان بدیل را تغییر دهد! کلام او کلام من است. هر کس را که فرمان داد باید که در آن کار، فرمان برد و به جای آورد. مولای شما پس از من، هنگامی که مرگم نزدیک شد و زمان کوچ، فرا رسید پسر عمویم، وصی و برادرم و قبول کننده من در دعوت نخستینم است. او در دانش های من است. آن گاه [با این جملات] در کام آنان، زهری تلخ و کُشنده ریخته شد. بر او تُرش رویی کردند و به رایزنی درباره او به کاری مشکل روی آوردند.

١٠ / ٩ العبدى الكوفى (١) ٤٠٠٩. من الشعراء الممدوحين لدى أهل البيت عليهم السلام ، يقول : بَلَّغَ سَلَامِي قَبْرًا بِالْعَرِيَّ حَوَى
 أَوْفَى الْبَرِيَّةِ مِنْ عُجْمٍ وَمِنْ عَرَبٍ وَاجْعَلْ شِعَارَ كَلَلِهِ الْخُشُوعَ بِهِ وَنَادِ خَيْرَ وَصِيٍّ صَبْرًا خَيْرَ نَبِيٍّ إِسْمَعُ أَبَا حَسَنِ إِنَّ الْأَلَى عَدَلُوا عَنْ
 حُكْمِكَ انْقَلَبُوا عَنْ شَرِّ مُنْقَلَبٍ مَا بِالْهَمِّ نَكَبُوا نَهَجَ النَّجَاهِ وَقَدْ وَضَحَتْهُ وَاقْتَفَوْا نَهَجًا مِنَ الْعَطْبِ ؟ ! وَدَافَعُوكَ عَنِ الْأَمْرِ الَّذِي
 اعْتَلَقَتْ زِمَامَهُ مِنْ قُرَيْشٍ كَفُّ مُغْتَصِبٍ إِلَى أَنْ قَالَ : وَكَانَ أَوَّلَ مَنْ أَوْصَى بِبَيْعَتِهِ لَكَ النَّبِيُّ وَلَكِنْ حَالَ مِنْ كُتْبٍ حَتَّى إِذَا ثَالِثٌ
 مِنْهُمْ تَقَمَّصَهَا وَقَدْ تَبَدَّلَ مِنْهَا الْجِدُّ بِاللَّعِبِ عَادَتْ كَمَا بَدِئَتْ شَوْهَاءَ جَاهِلَةٍ تَجُرُّ فِيهَا ذَنَابُ أَكَلَةِ الْعَلْبِ وَكَانَ عَنْهَا لَهُمْ فِي «حُمِّ»
 مُزْدَجَّرٌ لَمَّا رَقَى أَحْمَدُ الْهَادِي عَلَى قَتَبِ (٢) وَقَالَ وَالنَّاسُ مِنْ دَانٍ إِلَيْهِ وَمِنْ ثَاوٍ لَدَيْهِ وَمِنْ مُصْغٍ وَمُرْتَقِبٍ قُمْ يَا عَلِيُّ فَإِنِّي قَدْ أُمِرْتُ
 بِأَنْ أَبْلُغَ النَّاسَ وَالتَّبْلِيغُ أَجْدَرُ بِي إِنِّي نَصَبْتُ عَلِيًّا هَادِيًا عَلِمًا بَعْدِي وَإِنْ عَلِيًّا خَيْرٌ مُنْتَصَبٌ فَبَايَعُوكَ وَكُلُّ بَاسِطٍ يَدُهُ إِلَيْكَ مِنْ فَوْقِ
 قَلْبٍ عَنْكَ مُنْقَلَبٍ إِلَى أَنْ قَالَ : لَكَ الْمَنَاقِبُ يَعْنِي الْحَاسِبُونَ بِهَا عِيْدًا وَيَعْجِزُ عَنْهَا كُلُّ مُكْتَسَبٍ كَرَجَعَهُ الشَّمْسُ إِذْ رُمَتْ الصَّلَاةُ
 وَقَدْ رَاحَتْ تَوَارَى عَنِ الْأَبْصَارِ بِالْحُجُبِ رُدَّتْ عَلَيْكَ كَدَانُ الشُّهْبِ مَا انْضَحَتْ لِنَاضِرٍ وَكَدَانُ الشَّمْسِ لَمْ تَغِبْ وَفِي بَرَاءَةِ أَنْبَاءِ
 عَجَائِبِهَا لَمْ تَطْوَعْ عَنْ نَازِحٍ يَوْمًا وَمُقْتَرِبٍ وَلَيْلَةَ الْغَارِ لَمَّا بَتَّ مُمْتَلِنًا أَمْنَا وَغَيْرُكَ مَلَأَنَّ مِنَ الرُّعْبِ مَا أَنْتَ إِلَّا أَخُو الْهَادِي وَنَاصِرُهُ
 وَمُظْهِرُ الْحَقِّ وَالْمَنْعُوتُ فِي الْكُتُبِ وَزَوْجُ بَضْعَتِهِ الرَّهَاءِ يَكْتَفُهَا دُونَ الْوَرَى وَأَبُو أَبْنَائِهِ النَّجْبِ (٣)

١- أبو محمّد سفیان بن مصعب العبدی الكوفی : من شعراء أهل البيت الطاهر ، المترلفين إليهم بولائه وشعره ، المقبولين
 عندهم لصدق نيته وانقطاعه إليهم ، قال الإمام الصادق عليه السلام : «عَلِّمُوا أَوْلَادَكُمْ شِعْرَ الْعَبْدِيِّ ، فَإِنَّهُ عَلَى دِينِ اللَّهِ» (رجال
 الكشي : ج ٢ ص ٧٠٤ الرقم ٧٤٨) ، ولم نجد في غير آل الله له شعرا ، وإن الواقف على شعره وما فيه من الجوده والجزاله
 والسهوله والعدوبه والمتانه ويرى ثناء الحميري سيد الشعراء عليه بأنه أشعر الناس من أهله في محله (راجع الغدير : ج ٢ ص ٢٩٤
 . ٢٩٧) .

٢- القَتَبُ : رَحْلٌ صَغِيرٌ عَلَى قَدْرِ السَّنَامِ (الصحيح : ج ١ ص ١٩٨ «قَتَب»).

٣- الغدير : ج ٢ ص ٢٩١ ٢٩٣ .

۱۰ / ۹ عبدی کوفی (۱) ۴۰۰۹. او که از شاعران ستایش شده از سوی اهل بیت علیهم السلام است، می گوید: سلامم را به گوری در نجف برسان که با وفاترین عرب و عجم را در خود، جای داده است. احساسات را نسبت به خدا در اظهار خاکساری به درگاه او قرار ده و در این حال، بهترین وصی و داماد بهترین پیامبر را صدا کن. و بگو: ای ابو الحسن! آنان که از فرمان تو روی گردانند، به بدترین سرنوشت، گرفتار آمدند. چرا از راه رستگاری سر برتافتند (در حالی که) تو آن را آشکار ساختی و راه های دشوار را در پیش گرفتند؟ و تو را از حکومتی که دست غاصب فردی قریشی زمامش را گرفته بود گرفته بود، دور کردند. تا آن جا که می گوید: نخستین کسی که پیامبر به بیعت با تو وصیتش کرده بود، چه زود پیمان شکست. تا آن که سومین آنان، ردای خلافت پوشید و آن را از جدی بودن به بازی کشاند. جاهلیت، همچون پیشترها، بازگشت شرایطی که گرگ ها در آن، طعمه را از هم می قاپیدند. در غدیر خم، برای آنان پندی کافی بود آن گاه که احمد هدایتگر بر جهاز شتران قرار گرفت. در حالی که مردم در اطرافش گرد آمده بودند و در خدمتش نشسته و گوش کننده بودند، و منتظر [گفت]: برخیز ای علی که به من فرمان داده شده به مردم بگویم، و ابلاغ از جانب من، سزاوارتر است. [ای مردم!] من علی را به عنوان راهنما و نشان پس از خود، نصب کردم و علی، بهترین منصوب است. با تو بیعت کردند و همه دستشان را دراز کردند به سوی تو، از وراي دلی که از تو رویگردان بود. تا آن که می افزاید: تو را مناقبی است که شمارش کنندگان از شمارشش ناتوان اند و نویسندگان از نوشتن آن عاجزند. چون خورشید بازگشت، هنگامی که نمازت را نخواندی و آفتاب، غروب کرد. چنان خورشید برایت برگشت که گویی شهاب ندرخشیده و خورشید، غروب نکرده است. در اعلامن سوره براءت، شگفتی هایی است که از دیده دور و نزدیک، دور نمانده است. و [نیز] در شب رفتن پیامبر به غار ثور که تو در آرامش کامل صبح کردی و غیر تو انباشته از ترس بود. تو جز برادر رهبر و یاور او و نمایشگر حق و ستایش شده در کتب آسمانی نیستی. و [نیز] شوی پاره تن پیامبر، زهرا و نگهدارنده او و پدر پسران نجیب او.

۱- ابو محمد سفیان بن مصعب عبدی کوفی از شاعران اهل بیت علیهم السلام است که با دوستی و شعرش به آنان ارادت می ورزید و به خاطر صدق یت و دلبستگی به آنان مورد قبول آنان بود. امام صادق علیه السلام می فرمود: «به فرزندانان شعر عبدی را آموزش دهید؛ چون اشعار او طبق دین خداست» (رجال الکشی: ج ۲ ص ۷۰۴ ش ۷۴۷) او جز درباره خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله شعری نسروده است و اگر کسی در شعر وی و نیکویی، دلنشینی، روانی، شیرینی و استواری آن بیندیشد، خواهد دانست که سخن بزرگ شاعران، سید حمیری در حق وی که گفت: «او در بین خاندانش شاعرترین است» سخنی بجا است (ر. ک: الغدیر: ج ۲ ص ۲۹۴۲۹۷).

ص: ٢٤٣

..

القرن الثالث ١٠ / ١٠ الشافعي (١) ٤٠١٠ . أحد أئمة أهل السنه ، يقول : إذا في مجلسٍ نذكرُ عليًا وسبطيه وفاطمه الزكيه يُقالُ تجاوزوا يا قوم هذا فهذا من حديث الرافضيه برئت إلى المهيمن من أناسٍ يرون الرفض حُبَّ الفاطميه (٢)

٤٠١١ . وله أيضا : يا آل بيت رسول الله حُبُّكم فرضٌ من الله في القرآن أنزله يكفيكم من عظيم الفخر أنكم من لم يصل عليكم لا صلاة له (٣)

٤٠١٢ . وله أيضا : إلام إلام وحتي متى أعاتب في حُب هذا الفتى ؟ وهل زوجت فاطم غيره وفي غيره هل أتى «هل أتى» (٤) ؟
(٥)

١- هو إمام الشافعيه ، وقد تقدمت ترجمته في «علي عن لسان الأعيان» .

٢- ديوان الشافعي : ص ٨٣ و راجع الصراط المستقيم : ج ٣ ص ٧٧ و الغدير : ج ٤ ص ٣٢٤ .

٣- ديوان الشافعي : ص ٦٨ ؛ الغدير : ج ٣ ص ١٧٣ .

٤- الإنسان : ١ .

٥- الصراط المستقيم : ج ١ ص ١٨٣ .

قرن سوم ۱۰ / ۱۰ شافعی (۱) ۴۰۱۰. او که از پیشوایان چهارگانه اهل سنت است، می گوید: هرگاه در نشستی علی را یاد می کنیم و نیز دو فرزندش و فاطمه پاک سرشت را. گفته می شود: ای مردم! این بحث را رها کنید که این، سخن رافضیان است. به درگاه الهی براءت می جویم از مردمی که دوستی فرزندان فاطمه را رَفَض می دانند.

۴۰۱۱. و نیز گفته است: ای خاندان پیامبر خدا! دوستی شما از سوی خدا در قرآنی که نازل کرده، واجب شده است. از عظمت فخرتان همین شما را بس که هر کس بر شما درود نفرستد، نمازش پذیرفته نیست.

۴۰۱۲. و نیز از سروده های اوست: تا کی، تا کی و تا چه زمانی در دوستی این جوان، سرزنش شوم؟ آیا غیر او با فاطمه ازدواج کرد؟ و آیا در حقّ غیر او «هَلْ أَتَى» نازل شد؟

۱- وی امام شافعیان است و شرح حال وی، قبلاً در بخش «علی از زبان بزرگان» آمده است.

راجع : ص ١٣٤ (الشافعي) .

١٠ / ١١ دِعْبِلُ الْخُزَاعِيِّ ١٤٠١٣ . من أكابر الشعراء في القرن الثالث ، يقول : نَطَقَ الْقُرْآنُ بِفَضْلِ آلِ مُحَمَّدٍ وَوَلَايَةِ لِعَلِّيِّهِ لَمْ تُجْحَدِ
بِوَلَايَةِ الْمُخْتَارِ مَنْ خَيْرُ الَّذِي بَعَدَ النَّبِيِّ الصَّادِقِ الْمُتَوَدَّدِ إِذْ جَاءَهُ الْمَسْكِينُ حَالَ صَلَاتِهِ فَأَمْتَدَّ طَوْعًا بِالذَّرَاعِ وَبِالْيَدِ فَتَنَاوَلَ الْمَسْكِينُ
مِنْهُ خَاتِمًا هَبَهُ الْكَرِيمُ الْأَجْوَدُ بْنُ (١) الْأَجْوَدِ فَأَخْتَصَّهُ الرَّحْمَنُ فِي تَنْزِيلِهِ مَنْ حَازَ مِثْلَ فَخَارِهِ فَلْيَعْدُدِ إِنَّ الْإِلَهَ وَوَلِيَّكُمْ وَرَسُولَهُ
وَالْمُؤْمِنِينَ فَمَنْ يَشَأْ فَلْيَجْحَدِ يَكُنِ الْإِلَهُ خَصِيمَهُ فِيهَا غَدًا وَاللَّهُ لَيْسَ بِمُخْلِفٍ فِي الْمَوْعِدِ (٢)

١- في المصدر : «الأجودي» ، والصحيح ما أثبتناه كما في الغدير .

٢- المناقب لابن شهر آشوب : ج ٣ ص ٧ ، الصراط المستقيم : ج ١ ص ٢٦٦ ، الغدير : ج ٢ ص ٣٨٢ .

ر . ک : ص ۱۳۵ (شافعی) .

۱۰ / ۱۱ دِعیل خُزاعی ۱۴۰۱۳ . او که از شاعران بزرگ قرن سوم است ، می گوید : قرآن به فضل آل محمّد ، زبان گشوده است و در میان آنان ، ولایت علی را منکر نگشته است ؛ ولایت برگزیده از میان بهترین ها ؛ آن که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله ، راستگو و دوست داشتنی بود . هنگامی که به وقت نماز او درویش آمد دست و بازویش را با میل به سویش دراز کرد . درویش ، انگشتر را از انگشت او بیرون کشید بخشش کریم بخشنده ، فرزند بخشنده . و خدای رحمان در قرآن خود ، وی را ویژه ساخت هر کس افتخاری چون او دارد ، آن را نام ببرد . خدا و رسولش ولیّ شما هستند و مؤمنان نیز . هر که می خواهد ، منکر باشد . خداوند ، فردای قیامت ، دشمن او خواهد بود و خداوند در وعده هایش تخلف نمی کند .

٤٠١٤ . وله أيضا : سَقِيَا لِيَعَه أَحْمَدٌ وَوَصِيَّهُ أَعْنَى الْإِمَامِ وَلَيْتَنَا الْمَحْسُودَا أَعْنَى الَّذِي نَصَرَ النَّبِيَّ مُحَمَّدًا قَبْلَ الْبَرِيَّةِ نَاشِئًا وَوَلِيدَا أَعْنَى الَّذِي كَشَفَ الْكُرُوبَ وَلَمْ يَكُنْ فِي الْحَرْبِ عِنْدَ لِقَائِهَا رِعْدِيدَا (١) . أَعْنَى الْمُوَحَّدَ قَبْلَ كُلِّ مُوَحَّدٍ لَا عَابِدَا وَثَنَا وَلَا جُلْمُودَا (٢)(٣)

١٠ / ١٢ ابنُ الزُّومِيِّ (٤) ٤٠١٥ . من أدباء القرن الثالث ، يقول : يَا هِنْدُ لَمْ أَعْشَقْ وَمِثْلِي لَا يَرَى عِشْقَ النِّسَاءِ دِيَانَةً وَتَحَرُّجًا لِكِنَّ حُبِّي لِلْوَصِيِّ مُخَيِّمٌ فِي الصَّدْرِ يَسْرُحُ فِي الْفُؤَادِ تَوَلُّجًا فَهُوَ السَّرَاحُ الْمُسْتَنْبِرُ وَمَنْ بِهِ سَبَبُ النَّجَاهِ مِنَ الْعَذَابِ لِمَنْ نَجَا وَإِذَا تَرَكْتُ لَهُ الْمَحَبَّةَ لَمْ أَجِدْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ ذُنُوبِي مَخْرَجًا قُلْ لِي : أَأَتْرُكُ مُسْتَقِيمَ طَرِيقِهِ جَهْلًا وَأَتَّبِعُ الطَّرِيقَ الْأَعْوَجَا ؟ وَأَرَاهُ كَالْتَّبْرِ الْمُصْفَى جَوْهَرًا وَأَرَى سِوَاهُ لِنَاقِدِيهِ مُبْهَرَجًا وَمَجْلُهُ مِنْ كُلِّ فَضْلٍ بَيْنَ عَالٍ مَحَلِّ الشَّمْسِ أَوْ بَدْرِ الدُّجَا قَالَ النَّبِيُّ لَهُ مَقَالًا لَمْ يَكُنْ يَوْمَ الْغَدِيرِ لِسَامِعِيهِ مُمَجْمَجًا (٥) مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَذَا مَوْلَى لَهُ مِثْلِي وَأَصْبَحَ بِالْفَخَارِ مُتَوَّجًا وَكَذَاكَ إِذْ مَنَعَ الْبَتُولَ جَمَاعَةً حَاطَبُوا وَأَكْرَمَهُ بِهَا إِذْ زَوَّجَا وَلَهُ عَجَائِبُ يَوْمَ سَارَ بِجَيْشِهِ يَبْغِي لِقَصْدِ النَّهْرَوَانِ الْمَخْرَجَا رُدَّتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ بَعْدَ غُرُوبِهَا بِيَضَاءٍ تَلْمَعُ وَقَدَهُ وَتَأْتُجَا (٦)

١- رجل رِعْدِيد : جبان يُرْعَد عند القتال جينا (لسان العرب : ج ٣ ص ١٧٩ «رعد»).

٢- الجُلْمُود : الصخر (لسان العرب : ج ٣ ص ١٢٩ «جلمد»).

٣- المناقب لابن شهر آشوب : ج ٢ ص ٢٨ ، الغدير : ج ٢ ص ٣٨٢ .

٤- أبو الحسن علي بن عباس بن جريح مولى عبيد الله بن عيسى ، الشهير بابن الرومي : ولد ببغداد سنة (٢٢١ هـ) ، شعره الكثير الطافح برونق البلاغة قد أربى على سبائك التبر حسنا وبهاءً ، فكان فنانا بارعا ، أوتى ملكه التصوير ولطف التخيل والتوليد وبراعه اللعب بالمعاني والأشكال ، وكان ذا حظّ وافر في اللغة ، وقصائده دالة على تبحره في اللغة وإحاطته الواسعة بغريب مفرداتها وأوزان اشتقاقها وتصريفها وموقع أمثالها ، وليس في شعر العربيّ من تبدو هذه الشواهد في كلامه بهذه الغزارة والدقّة غير المترجم والمعزّي ، عاش ابن الرومي حياته في بغداد ، وتوفّي في جمادى الأولى سنة ٢٨٣ هـ (راجع الغدير : ج ٣ ص ٥١) .

٥- مَجْمَجَ الرَّجُلِ فِي خَبْرِهِ : لم يبيّنه (لسان العرب : ج ٢ ص ٣٦٣ «مجمج»).

٦- الغدير : ج ٣ ص ٢٩ ، المناقب لابن شهر آشوب : ج ٣ ص ٢٨ و ج ٢ ص ٣٢٢ .

۴۰۱۴. و نیز سروده است: خوشا به بیعت احمد و وصی او منظورم ولیمان، امام مورد حسد قرار گرفته است. مقصودم کسی است که محمد پیامبر را یاری کرد پیش از همه، در حالی که نوجوان و تازه کار بود. مقصودم کسی است که غم‌ها را زدود و در جنگ به هنگام رو به رو شدن، نمی‌هراسید. مقصودم آن موحد پیش از همه موحدان است که نه بتی را پرستید و نه سنگی را.

۱۰ / ۱۲ ابن رومی (۱) ۴۰۱۵. او از ادیبان قرن سوم هجری است و می‌گوید: ای هند! من عاشق نیستم و فردی چون من عشق به زنان را دیانت و پرهیزگاری نمی‌داند. ولی علاقه به وصی، خیمه در سینه و در دل زده است. او چراغ نوربخش است و کسی است که برای هر که از عذاب نجات یافت، وسیله نجات است. اگر عشق به او را کنار بگذارم در روز قیامت، راه گریزی از گناهانم نخواهم یافت. به من بگو: آیا راه راست او را رها کنم از روی نادانی و راه کج را بپیمایم؟ او را چون طلای ناب می‌بینم و دیگران را در نظر طلاشناسان، یدل. جایگاه او در هر فضلی آشکار است و الاست چون خورشید و یا چون ماه کامل. پیامبر در روز غدیر، سخنی به او گفت که برای شنوندگان، سخن او هرگز مبهم نبود: «هر کس که من مولای اویم، این، مولای اوست همچون من»، و این چنین به افتخار، روی آورد. همچنین هنگامی که بتول به گروهی پاسخ «نه» گفت وقتی از او خواستگاری کردند و با ازدواج با وی، او را بزرگ داشت. روزی که سپاهش را می‌برد، برایش شگفتی‌هایی اتفاق افتاد هنگامی که از منزلگاه نهروان گذشت. خورشید، پس از غروب کردن، برایش باز گشت با نوری که از فروزش و درخشندگی برق می‌زد.

۱- ابو الحسن علی بن عباس بن جریح، از موالی (وابستگان) عبید الله بن عیسی و مشهور به ابن رومی است. او در سال ۲۲۱ ق، در بغداد به دنیا آمد. شعرش سرشار از نکته‌های بلاغی است و در زیبایی و درخشندگی، چون زنجیره ای طلایی است. وی شاعری فنی و زبردست و برخوردار از توان چهره پردازی و ظرافت تخیل و آفرینش، و در بازی با معانی و ساختارهای لفظی چیره دست بود و در لغت، حظی وافر داشت. قصیده‌های وی بر تبخّرش در زبان و احاطه اش بر لغت و وزن‌های شعر و کاربرد آنها و جایگاه مثل‌ها دلالت دارد و جزوی و معزی، در شعر عربی کسی پیدا نمی‌شود که شاهد‌های مثالی را به این دقت و فراوانی به کار گرفته باشد. وی زندگی اش را در بغداد گذراند و در جمادی اول سال ۲۸۳ ق، درگذشت (ر. ک: الغدیر ج ۳ ص ۵۱).

١٠ / ١٣ بَكْرُ بْنُ حَمَادٍ التَّاهَرْتِيُّ (١) ٤٠١٦. من المحدثين في القرن الثالث ، يقول : قُلْ لِبَنِي مُلْجَمٍ وَالْأَقْدَارُ غَالِبَةٌ هَدَمَتْ وَيَلْكُكَ! لِلإِسْلَامِ أُرْكَانًا قَتَلْتَ أَفْضَلَ مَنْ يَمْشِي عَلَى قَدَمٍ وَأَوَّلَ النَّاسِ إِسْلَامًا وَإِيمَانًا وَأَعْلَمَ النَّاسِ بِالْقُرْآنِ ثُمَّ بِمَا سَنَّ الرَّسُولُ لَنَا شَرَعًا وَتَبَيَّنَا صَهْرَ النَّبِيِّ وَمَوْلَاهُ وَنَاصِرَهُ أَضْحَتْ مَنَاقِبُهُ نورا وَبُرْهَانًا وَكَانَ مِنْهُ عَلَى رَعْمِ الْحَسودِ لَهُ مَكَانٌ (٢) هَارُونَ مِنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ وَكَانَ فِي الْحَرْبِ سَيْفًا صَارِمًا ذَكَرًا لَيْثًا إِذَا لَقِيَ الْأَقْرَانَ أَقْرَانًا ذَكَرْتُ قَاتِلَهُ وَالْدَّمْعُ مُنْحَدِرٌ فَقُلْتُ سُبْحَانَ رَبِّ النَّاسِ سُبْحَانَ إِيَّيْ لَأَحْسَبُهُ مَا كَانَ مِنْ بَشَرٍ يَخْشَى الْمَعَادَ وَلَكِنْ كَانَ شَيْطَانًا أَشْقَى مُرَادٍ (٣) إِذَا عَدَّتْ قِبَائِلُهَا وَأَخْسَرَ النَّاسَ عِنْدَ اللَّهِ مِيزَانًا كَعَاقِرِ النَّاقَةِ الْأُولَى الَّتِي جَلَبَتْ عَلَى ثَمُودَ بِأَرْضِ الْحِجْرِ حُسْرَانًا قَدْ كَانَ يُخْبِرُهُمْ أَنْ سَوْفَ يَخْضَعُ بِهَا قَبْلَ الْمَيْتَةِ أَزْمَانًا فَأَزْمَانًا فَلَا عَفَا لِلَّهِ عَنْهُ مَا تَحَمَّلَهُ وَلَا سَقَى قَبْرَ عِمْرَانَ بْنِ حَطَّانًا لِقَوْلِهِ فِي شَقِيٍّ [ظَلٌّ] (٤) مُجْتَرِمًا وَنَالَ مَا نَالَهُ ظُلْمًا وَعُدْوَانًا «يَا ضَرْبَهُ مِنْ تَقِيٍّ مَا أَرَادَ بِهَا إِلَّا لِيُبْلَغَ مِنْ ذِي الْعَرْشِ رِضْوَانًا!!!» بَلْ ضَرْبَهُ مِنْ غَوِيٍّ أوردته لظي فسوف يلقي بها الرحمن غضبانا كأنه لم يرد قصدا بضربته إِلَّا لِيَصِلَى عَذَابَ الْخُلْدِ نِيرَانًا (٥)

- ١- بكر بن حماد التاهرتي القيرواني أبو عبد الرحمن : هو من حفاظ الحديث ، وثقات المحدثين المؤمنين . له قصيده يرثي فيها أمير المؤمنين عليه السلام ، ويرد على عمران بن حطان الخارجي في رثائه لعبد الرحمن بن ملجم ، توفي بتلعون في المائة الثالثة للهجرة (راجع أعيان الشيعة : ج ٣ ص ٥٩١) .
- ٢- في المصدر : «ما كان» ، وما في المتن أثبتناه من المصدرين الآخرين .
- ٣- في المصدر : «مراد» ، والصحيح ما أثبتناه كما في الغدير ومروج الذهب .
- ٤- سقط ما بين المعقوفين من المصدر وأثبتناه من الغدير .
- ٥- الاستيعاب : ج ٣ ص ٢٢١ الرقم ١٨٧٥ ، مروج الذهب : ج ٢ ص ٤٢٧ ؛ الغدير : ج ١ ص ٣٢٦ عن بكر بن الحسن الباهلي .

۱۰ / ۱۳ بکر بن حماد تاهرتی (۱) ۴۰۱۶. او که از محدثان قرن سوم است، می گوید: به ابن ملجم بگو: و سرنوشت، چیره است وای بر تو! پایه های اسلام را نابود کردی. بهترین کسی را که روی زمین گام می زد، کشتی آن که در اسلام و ایمان، نخستین مردم بود. داناترین مردم به قرآن و نیز به آنچه پیامبر به عنوان شرع و سنت، بیان کرده بود. داماد پیامبر، دوست و یاور او آن که مناقبش به روشنی و استواری درخشان است. علی رغم حسودانش، برای وی [نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله] همان منزلتی بود که برای هارون نسبت به موسی بود. در جنگ، شمشیری بُرنده، مرد جنگ و شیر بود، هنگامی که با هماوردهایش روبه رو می شد. درحالی که اشک فرو می ریزم، قاتلش را به یاد می آورم می گویم: منزّه است پروردگار مردم! می اندیشم که وی (قاتل علی علیه السلام) از جنس بشر که از قیامت بترسد نبود؛ بلکه شیطان بود. پست ترین فرد قبیله مراد اگر قبیله اش به شمار آید بود و نزد خداوند، زیانبارترین آنان. چون پی کننده ناقه در گذشته ها که برای قوم ثمود در سرزمینشان، زیان به بار آورد. به آنان می گفت که محاسنش خون رنگ خواهد شد اندکی پیش از در رسیدن مرگش. خداوند به خاطر آنچه که او کرد، هرگز از او نگذرد و گور عمران بن حطان را خنک نسازد. به خاطر این شعرش درباره آن شقاوت پیشه گنهکار و آنچه از ظلم و ستم که بدان دست یازید: «ای ضربه ای که از سوی فرد پرهیزگار زده شد و بدان، جز دستیابی به خشنودی خدا را نمی خواست!» . بلکه ضربه ستمکاری بود که او را به جهنم کشاند و بدان که خشم خدای رحمان را خواهد دید. گویی که با ضربه خود، نخواست جز رسیدن به عذاب جاویدان جهنم را.

۱- ابو عبد الرحمان بکر بن حماد تاهرتی قیروانی، از حافظان حدیث و از محدثان موثق و مورد اطمینان است. وی را قصیده ای است که در آن بر امیر مؤمنان سوگواری می کند و سوگواری عمران بن حطان خارجی بر عبد الرحمان بن ملجم را پاسخ می گوید. او در قرن سوم هجری در تلحون در گذشت (ر. ک: أعيان الشيعة: ج ۳ ص ۵۹۱).

الْقَرْنُ الرَّابِعُ ١٠ / ١٤ أَحْمَدُ بْنُ عَلَوَيْهِ الْأَصْبَهَانِيُّ (١) ٤٠١٧ . من أئمة المحدثين والأدباء في القرن الرابع ، يقول : وَلَهُ يَقُولُ مُحَمَّدٌ :
 أَقْضَاكُمْ هَذَا وَأَعْلَمَكُمْ لِمَدَى التَّبَيُّانِ إِنِّي مَدِينُهُ عِلْمِكُمْ وَأَخِي لَهَا بَابٌ وَثِيقُ الرُّكْنِ مِصْرَاعَانِ فَأَتَوَا بُيُوتَ الْعِلْمِ مِنْ أَبْوَابِهَا فَالْتَبَيْتُ
 لَا يُؤْتِي مِنَ الْحَيْطَانِ لَوْلَا مَخَافَهُ مُفْتَرٍ مِنْ أُمَّتِي مَا فِي ابْنِ مَرْيَمَ يَفْتَرِي النَّصْرَانِي أَظْهَرْتُ فِيكَ مَنَاقِبًا فِي فَضْلِهَا قَلْبُ الْأَدِيبِ يَظَلُّ
 كَالْحَيْرَانِ وَيُسَارِعُ الْأَقْوَامُ مِنْكَ لِأَخْذِ مَا وَطَّئَتْهُ مِنْكَ مِنَ الثَّرَى الْعَقْبَانِ (٢)

-
- ١- أبو جعفر أحمد بن علويه الأصبهاني الكرماني ، الشهير بأبي الأسود : أحد مؤلفي الإمامية المطرود ذكرهم في المعاجم ، ومن أئمة الحديث وصدور حملته ، وحسبه جلاله أن تكون أخباره مبثوثة في مثل الفقيه والتهذيب والكامل والأمالى للصدوق والأمالى للمفيد وأمثالها ، وأما شاعريته فهي في الذروه والسنام من مراقى قرص الشعر ، وجاء شعره في أئمة الدين عليهم السلام كسيف صارم لشبهه أهل النصب . ولد سنة ٢١٢ هـ وتوفي سنة ٣٢٠ هـ وتيف (راجع الغدير : ج ٣ ص ٣٤٨) .
- ٢- أعيان الشيعة : ج ٣ ص ٢٣ ، المناقب لابن شهر آشوب : ج ٢ ص ٣٣ و ج ١ ص ٢٦٤ .

قرن چهارم ۱۰ / ۱۴ احمد بن علویّه اصفهانی (۱) ۴۰۱۷. او که از پیشوایان حدیث و ادب در قرن چهارم است، می گوید: محمد، خطاب به او گفت: این (علی علیه السلام) داورترین و داناترین شما نسبت به قرآن است. من شهر علم شمایم و برادر من بر آن شهر دری است که دو لنگه آن، استوار است. به خانه های دانش از راه در آنها وارد شوید به خانه از بالای دیوارهای آن، وارد نمی شوند. اگر بیم تهمت زنان امّتم نبود آن سان که مسیحیان بر پسر مریم افترا بستند. در حقّ تو فضایی را بیان می کردم که در فهم فضیلت آنها دل شخص ادیب، حیران می گشت. و مردم برای برداشتن خاک زیر پایت، در پی ات می دویدند.

۱- ابو جعفر احمد بن علویّه اصفهانی کرمانی، مشهور به ابو الأسود، یکی از نویسندگان شیعه است که در کتاب های شرح حال نگاران، بسیار یاد شده است و یکی از پیشوایان و حاملان حدیث است. در جلالت وی همین بس که اخبار منقول از طریق وی در متونی چون کتاب من لا یحضره الفقیه، تهذیب الأحکام، کامل الزیارات، الأمالی، صدوق، الأمالی، مفید و غیر آن، بسیار است. در شعر، در بین شاعران در اوج و بر چکاد شاعری است و شعرش درباره ائمه دین علیهم السلام، چون شمشیری بُرنده علیه شبهه افکنی های ناصبیان است. او در سال ۲۱۲ ق، به دنیا آمد و در سال سیصد و بیست و اندی درگذشت (ر. ک: الغدیر: ج ۳ ص ۳۴۸).

١٠ / ١٥ المَفَجَّع (١) ٤٠١٨ . من أكابر الأدباء في القرن الرابع ، يقول : لَمْ يَكُنْ أُمْرُهُ بِدَوْحَاتِ حُحْمٍ مُشْكِلًا عَنْ سَبِيلِهِ مَلُوبًا إِنَّ عَهْدَ النَّبِيِّ فِي ثَقَلِيهِ حُجَّةٌ كُنْتُ عَنْ سِوَاهَا غَنِيًّا نَصَبَ الْمُرْتَضَى لَهُمْ فِي مَقَامٍ لَمْ يَكُنْ خَامِلًا هُنَاكَ دُنْيَا عَلَمًا قَائِمًا كَمَا صَدَعَ الْبَيْدُ رُ تَمَامًا دُجْنَهُ (٢) أَوْ دَجِيًّا قَالَ : هَذَا مَوْلَى لِمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ جِهَارًا يَقُولُهَا جَهْورِيًّا وَالِ يَا رَبِّ مَنْ يُوَالِيهِ وَانصُرْهُ وَعَادِ الَّذِي يُعَادِي الْوَصِيَّةَ يَا إِنَّ هَذَا الدُّعَا لِمَنْ يَتَعَدَّى رَاعِيًا فِي الْأَنَامِ أَمْ مَرَعِيًّا لَا يُبَالِي أَمَاتَ مَوْتَ يَهُودٍ مِنْ قَلَاهُ أَوْ مَاتَ نَصْرَانِيًّا مَنْ رَأَى وَجْهَهُ كَمَنْ عَيَّدَ اللَّهَ مِيدِيمَ الْقُنُوتِ رُهْبَانِيًّا كَانَ سُؤْلَ النَّبِيِّ لَمَّا تَمَنَّى حِينَ أَهْدُوهُ طَائِرًا مَشُوبًا إِذْ دَعَا اللَّهَ أَنْ يَسُوقَ أَحَبَّ آلِ خَلْقٍ طُرًّا إِلَيْهِ سَوْفًا وَحِيًّا (٣) فَإِذَا بِالْوَصِيَّةِ قَدْ قَرَعَ الْبَابَ يُرِيدُ السَّلَامَ رَبَّانِيًّا فَنَثَاءً عَنِ الدُّخُولِ مِرَارًا أَنْسَ حِينَ لَمْ يَكُنْ خَزْرَجِيًّا وَذَخِيرًا لِقَوْمِهِ وَأَبَى الرَّحْمَنُ مِنْ إِلَّا إِمَامَنَا الطَّالِبِيًّا وَرَمَى بِالْبِيضِ مِنْ صَدِّعْنَاهُ وَحَبَا الْفَضْلَ سَيِّدَا أُرِيحِيًّا (٤)

١- أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عبد الله الكاتب النحوي المصري ، الملقب بالمفجع : أُوْحِدِيٌّ مِنْ رَجَالَاتِ الْعِلْمِ وَالْحَدِيثِ ، مَدَحَهُ أَصْحَابُنَا الْإِمَامِيَّةَ بِحَسَنِ الْعَقِيدَةِ وَسَلَامَةِ الْمَذْهَبِ وَسَدَادِ الرَّأْيِ ، وَقَدْ أَكْثَرَ فِي شِعْرِهِ الثَّنَاءَ عَلَى أَهْلِ الْبَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ، وَالتَّفَجُّعَ لِمَا انْتَابَهُمْ مِنَ الْمَصَائِبِ وَالْفَوَادِحِ ، وَلِذَا لَقَّبَهُ مَنَاوِئُهُ الْمُتَنَابِزُونَ بِالْأَلْقَابِ بِالْمَفَجَّعِ ، وَكَانَ شَاعِرَ الْبَصْرَةِ وَأُدَيْبَهَا ، وَكَانَ يَجْلِسُ فِي الْجَامِعِ بِالْبَصْرَةِ فَيَكْتُبُ عَنْهُ وَيُقْرَأُ عَلَيْهِ الشَّعْرُ وَاللُّغَةُ وَالْمَصْنُفَاتُ ، وَشِعْرُهُ مَشْهُورٌ ، وَوُلِدَ الْمَفَجَّعُ بِالْبَصْرَةِ وَتَوَفَّى بِهَا سَنَةَ ٣٢٧ هـ (راجع الغدير : ج ٣ ص ٣٦١) .

٢- الدجنه : الظلمه ، والدياجي : الليالي المظلمه (النهايه : ج ٢ ص ١٠٢ «دجن») .

٣- الوحي على فعيل : السريع (لسان العرب : ج ١٥ ص ٣٨٢ «وحي») .

٤- الغدير : ج ٣ ص ٣٥٣ .

۱۰ / ۱۵ مُفَجَّع (۱) ۴۰۱۸. از ادیبان بزرگ قرن چهارم هجری است که می گوید: کار او در زیر شاخ و برگ درختان خم مشکل و منحرف کننده راهش نبود. پیمان پیامبر درباره دو ثقلش حجتی است و من از هر چه غیر از آن است، بی نیازم. علی مرتضی را برای آنها در جایگاهی قرار داد که در آن جا پنهان کاری و فتوری نبود. نشانه ای پا بر جا همان گونه که ماه شب چارده تیرگی یا تاریکی و شب را از میان برداشت. فرمود: این، مولای هر کسی است که من برایش مولایم این را آشکارا فرمود و بلند. دوست بدار ای پروردگار هر آن کسی را که او را دوست دارد و یاری رسان همو را و دشمن بدار آن کسی را که وصی را دشمن دارد. این دعا برای همگان است از زیر دست و بالا دست. مهم نیست کسی که او را دشمن داشته باشد یهودی بمیرد و یا نصرانی. هر کس سیمای او را ببیند همانند کسی است که خدا را پرستیده است راهب وار و دائم در حال طاعت. آرزوی پیامبر، آن گاه که آمالی داشت آن هنگام که مرغی بریان را برایش هدیه آوردند، دعا کرد تا خداوند برایش شتابان روانه کند کسی را که محبوب ترین بندگان در پیشگاه خداست. ناگهان، وصی پیامبر در زد و آهنگ سلام ریّانی داشت. اُنس، چند بار، او را از وارد شدنش باز داشت؛ چون علی، خزرچی نبود! و آن افتخار را برای قومش نگه داشته بود ولی خداوند بخشنده، برای ما، امامی طالبی خواسته بود. و خدا، مانع راه را، به بیماری برص گرفتار کرد و فضیلت را نصیب آقایی کرد که جامع صفات نیک بود.

۱- ابو عبد الله محمد بن احمد بن عبدالله کاتب نحوی مصری، ملقب به «مفجع (فاجعه دیده)»، از یگانه مردان دانش و حدیث است. علمای شیعه، او را به حسن عقیده و سلامت مذهب و صلابت رأی، ستوده اند. در شعرهایش برای اهل بیت علیهم السلام بسیار ثنا گفته و برای مصیبت ها و گرفتاری ها رثا سروده است. دشمنانش او را «مفجع (فاجعه ساز)» لقب داده اند. مفجع، شاعر و ادیب بصره بود و در مسجد جامع بصره می نشست و مطالبی را املا می کردند و دیگران می نوشتند و در محضر او، شعر و ادب و دیگر نوشته های خود را [جهت اصلاح] می خواندند. شعر او شهرت دارد. وی در بصره زاده شد و در سال ۳۲۷ ق، از دنیا رخت بر بست.

١٠ / ١٦ أحمد الصنوبري (١) ٤٠١٩. من جهابذه الشعراء في القرن الرابع ، يقول : أليس من حلّ منه في أخوته محلّ هارون من موسى بن عمران صامى إلى القبلتين المقتدى بهما والناس عن ذاك في صمّ وعميان ما مثل زوجته أخرى يقاس بها ولا يقاس إلى سبطيه سبطان فمضمير الحب في نور يخص به ومضمير البغض مخصوص بنيران هذا عدا مالك في النار يملكه وذاك رضوان يلقاه برضوان قال النبي له : أشقى البرية يا علي إن ذكر الأشقى شقين هذا عصى صالحا في عقر ناقته وذاك فيك سيلقاني بعصيان ليخضه بن هذه من ذا أبا حسن في حين يخضبها من أحمر قان نعم الشهداء رب العرش يشهد لي والخلق إنهما نعم الشهداء من ذا يعزى النبي المصطفى بهما من ذا يعزى من قاص ومن دان من ذا لفاطمة اللهي يئوها عن بعليها وابنها إنباء لهفان ؟ من قابض النفس في المحراب متصب وقابض النفس في الهيجاء عطشان ؟ نجمان في الأرض بل يدران قد أفلا نعم وشمسان إما قلت شمسان سيفان يعمد سيف الحرب إن برزا وفي يمينهما للحرب سيفان (٢)

١- أحمد بن محمد بن الحسن بن مرار الجزري الرقي الضبي الحلبي ، الشهير بالصنوبري : شاعر شيعي مجيد ، جمع شعره بين طرفي الرقة والقوه ، ونال من المتانة وجوده الأسلوب حظه الأوفر . ولد سنة ٣٠٣ هـ وتوفي سنة ٣٣٤ هـ (راجع الغدير : ج ٣ ص ٣٦٩) .

٢- أعيان الشيعة : ج ٣ ص ٩٦ ، المناقب لابن شهر آشوب : ج ٣ ص ٣١٦ و ٣٩٩ و ٣٠٩ و ٢٣٨ ، الغدير : ج ٣ ص ٣٧١ .

۱۰ / ۱۶ احمد صنوبری (۱) ۴۰۱۹. از شاعران فهیم و دانشمند قرن چهارم هجری است که می گوید: آیا کسی که در مقام برادری، جای او نشست همانند منزلت هارون برای موسی بن عمران، کسی جز او بود؟ به دو قبله نماز خواند، در حالی که پیامبر، پیش نماز بود و مردم، از این موضوع، چشم و گوش بسته بودند. هیچ همسر دیگری، قابل قیاس با همسر او نیست و هیچ فرزند، دیگری با سبط پیامبر، سنجیدنی نیست. دوست دارنده علی در دل، از نوری ویژه برخوردار است و دشمن درونی او در آتش است. دشمن او را، فردا، مالک آتش دوزخ در اختیار دارد اما دوستدار او در بهشت رضوان، خشنود است. پیامبر خدا به او فرمود: «ای علی! بدبخت ترین مردم اگر قرار باشد بدبخت ها معرفی شوند دو گروه اند: آن نافرمان از صالح پیامبر که پی کننده شتر صالح بود و آن دیگری، نافرمان در حقّ توست که مرا با نافرمانی دیدار می کند. ای ابوالحسن! محاسنت را از خون گلویت زمانی از رنگ سرخی تُند، خضاب می کند». چه نیکو شهیدانی که پروردگار عرش و خلق گواهی می دهند که آنان نیکو شهیدانی هستند! چه کسی به پیامبر، به خاطر آن دو، دلداری می دهد؟ چه کسی دلداری می دهد، از دور و نزدیک؟ چه کسی بر فاطمه مصیبت زده مصیبت شوهر و فرزند را باز گوید؟ چه کسی عبادت گزار در محراب را به قتل رساند؟ و چه کسی در میدان نبرد، تشنه لب را شهید نمود؟ دو ستاره در زمین، بلکه دو ماه بدر، غروب کرده اند آری! بلکه دو خورشید، غروب کرد و چرا نگویم دو خورشید؟! آنها دو شمشیرند که اگر به میدان بیایند شمشیر جنگ، غلاف می شود و تنها در دستان آن دو، شمشیر جنگ می ماند.

۱- احمد بن محمد بن حسن بن مرار جَزَری رَقّی ضَبّی حلبی، مشهور به «صنوبری»، شاعری شیعی و ستودنی است. شعرش دارای لطافت و قوت است و در متانت کلام و زیبایی سبک، به درجه ای والا رسیده است. او در ۳۰۳ ق، به دنیا آمد و در ۳۳۴ ق از دنیا رفت.

١٠ / ١٧ أبو الفتح محمود بن مُحَمَّد كَشَايِم ١٤٠٢٠ . من نوابغ القرن الرابع ، يقول : ووالِدُهُمْ سَيِّدُ الْأَوْصِيَاءِ وَمُعْطَى الْفَقِيرِ
 وَمُرْدَى الْبَطْلِ وَمَنْ عَلَّمَ الشُّمْرَ طَعْنَ الْحَلِيَّ لَدَى الرَّوْعِ وَالْبَيْضَ ضَرْبَ الْقُلْلِ (١) وَلَوْ زَالَتِ الْأَرْضُ يَوْمَ الْهِيَاجِ مِنْ تَحْتِ أَحْمَصَةَ
 لَمْ يَزُلْ وَمَنْ صَيَّدَ عَنْ وَجْهِ دُنْيَاهُمْ وَقَدْ لَبَسَتْ حُلِيهَا وَالْحُلْلُ وَكَانَ إِذَا مَا أُضِيفُوا إِلَيْهِ فَأَرْفَعَهُمْ رُبَّهُ فِي الْمَثَلِ سَمَاءً أُضِيفَ إِلَيْهَا
 الْحَضِيضُ وَبَحْرٌ قَوْنَتْ إِلَيْهِ الْوَشْلُ (٢) بِجُودٍ تَعَلَّمَ مِنْهُ السَّحَابُ وَحِلْمٍ تَوَلَّدَ مِنْهُ الْجَبَلُ وَكَمْ شُبَّهَهُ بِهَدَاهُ جَلًا وَكَمْ خُطَّهَ بِحِجَاهُ فَصَلَّ
 وَكَمْ أَطْفَأَ اللَّهُ نَارَ الضَّلَالِ بِهِ وَهِيَ تَرْمِي الْهُدَى بِالشُّعْلِ وَمَنْ رَدَّ خَالِقُنَا شَمْسَهُ عَلَيْهِ وَقَدْ جَنَحَتْ لِلطُّفْلِ (٣) وَلَوْ لَمْ تَعُدْ كَانَ فِي
 رَأْيِهِ وَفِي وَجْهِهِ مِنْ سَيِّئَاتِهَا بَدَلٌ وَمَنْ ضَرَبَ النَّاسَ بِالْمَرْهَفَاتِ (٤) عَلَى الدِّينِ ضَرَبَ عِرَابِ الْإِبِلِ وَقَدْ عَلِمُوا أَنَّ يَوْمَ الْعَدِيدِ
 يَغْدِرُهُمْ جَزَّ يَوْمَ الْجَمَلِ (٥)

١- جمع قُلَّة ؛ وهي من كلِّ شيء : رأسه وأعلاه (لسان العرب : ج ١١ ص ٥٦٥ «قل»).

٢- الْوَشْلُ : الماء القليل (النهاية : ج ٥ ص ١٨٩ «وشل»).

٣- طَفَلَتِ الشَّمْسُ : دنت للغروب (لسان العرب : ج ١١ ص ٤٠٣ «طفل»).

٤- الرَّهْفُ : الرِّقَّة واللطف ، وأرهفت سيفي : أي رققته ؛ فهو مرهف (لسان العرب : ج ٩ ص ١٢٨ «رهف»).

٥- الغدير : ج ٤ ص ٣ .

۱۰ / ۱۷ ابو الفتح محمود بن محمد کشاجم ۱۴۰۲۰. از نابغه های قرن چهارم هجری است که می گوید: پدرشان سرور اوصیاست دهنده به فقیر و به خاک افکن قهرمانان! کسی که به سر نیزه آموخت چگونه در قلب دشمن فرو رود و به شمشیر، که چگونه بر فرق ها فرود آید. اگر زمین در روز جوش و خروش، بجنبد او هرگز از جای نمی جنبد. کسی که از دنیای آنان رو گرداند دنیایی که خود را با زر و زیور، آراسته بود. و هر گاه با او سنجیده می شدند برترین نمونه آنها بود. همانند آسمان، که پست ترین نقطه نیز با آن سنجیده می شود و دریا، که با آبی اندک، قیاس می گردد. بخشندگی را ابرها از او آموخته اند و کوه ها از او بردباری یافته اند. چه شبهه های فراوانی که با راهنمایی او پاسخ گرفتند و چه مشکلاتی که با تدبیر او پایان یافتند! و بسا آتش های گمراهی که خداوند، آنها را با او خاموش کرد در حالی که تیر چنین گمراهی ها، هدایت را نشانه رفته بود! او، کسی است که آفریدگار ما برای او برگرداند خورشید را هنگام غروب آن. اگر خورشید باز نمی گشت، هم تابش و هم روی آن، بدل [به رو سیاهی] می شد. کسی است که بر سر مردم به لطف و مهر کوبید به خاطر دین، همانند کوبیدن بر سر شتر عربی. آنان قطعا دانستند که روز غدیر با حيله آنان، روز جمل را خواهد آورد.

١٠ / ١٨ أبو القاسم الزاهي (١) ٢١٠٤٠ . من عباقره الأدباء في القرن الرابع ، يقول : لا يهتدى إلى الرّشاد من فحّص إلّا إذا والى عليّنا وخلّص ولا يذوق شربته من حوضه من غمّس الولا عليه وغمّص (٢) ولا يشمّ الرّوح من جناه من قال فيه من عداه وانتقص نفس النبيّ المصطفى والصّنو وال خليفه الوارث للعلم بنصّ من قد أجاب سابقا دعوته وهو غلامٌ وإلى الله شخّص ما عرف اللاتّ ولأ العزى ولما ان ثنى إليهما ولا حبّ ونصّ من ارتقى متن النبيّ صاعداً وكسّر الأوثان في أولى الفرض وطهر الكعبه من رجب بها ثمّ هوى للأرض عنها وقمص (٣) من قد فدى بنفسه مُحَمّدا ولم يكن بنفسه عنه حرّص وبات من فوق الفراش دونه وجاد فيما قد غلا- وما رخص من كان في بيدر ويوم أُحُدٍ قطّ من الأعناق ما شاء وقصّ فقال جبريلُ ونادى : لا فتى إلّا عليّ عمّ في القولِ وخصّ من قد عمّرو العامريّ سيفه فخرّ كالليل هوى وما فحّص (٤) ورآء ما صاح : أ لا مبارزٌ فالتوت الأعناق تشكو من وقصّ (٥) من أعطى الراية يوم خيبر من بعد ما بها أخو الدعوى نكص وراح فيها مُبصّراً مُستبصّراً وكان أرمدا بعينه الرّمص (٦) فافتلّع الباب ونال فتحه ودكّ طوداً مرحباً لِمَا قَعَص (٧) إلى أن قال : يابن أبي طالب يا من هو من خاتم الأنبياء في الحكمة فصّ فضلك لا يُنكر لكنّ الولا قد ساعه بعضٌ وبعضٌ فيه غصّ فدكّره عند مواليك شفاً وذكّره عند مُعاديك غصّص كالطير بعضٌ في رياضٍ أزهرت وابتسم الوردُ وبعضٌ في قفص (٨)

١- هو عليّ بن إسحاق بن خلف القطان البغدادي ، الشهير بالزاهي ، شاعر عبقرى ، تحيّر في شعره إلى أهل بيت الوحي ودان بمذهبهم ، وأكثر شعره فيهم بحيث عدّ في طبقه المجاهرين من شعرائهم ، ولجزاله شعره وجوده تشبيبه وحسن تصويره لم يدع لأرباب المعاجم متدحاً من إطرائه . ولد سنة ٣١٨ هـ وتوفى ببغداد سنة ٣٥٢ هـ وقيل : بعد سنة ٣٦٠ هـ (راجع الغدير : ج ٣ ص ٣٩١) .

٢- غمّصه : حقره واستصغره ولم يره شيئاً (لسان العرب : ج ٧ ص ٦١ «غمص»).

٣- قمصتُ : أى وثبت ونفرت (النهاية : ج ٤ ص ١٠٨ «قمص»).

٤- فى الطبعه المعتمده : «قحص» ، والتصحيح من طبعه مركز الغدير .

٥- الوقص : كسر العنق (النهاية : ج ٥ ص ٢١٤ «وقص»).

٦- الرمص : وسخ يجتمع فى موق العين (مجمع البحرين : ج ٢ ص ٧٣٢ «رمص»).

٧- قعصته : إذا قتلته قتلاً سريعاً (النهاية : ج ٤ ص ٨٨ «قعص»).

٨- الغدير : ج ٣ ص ٣٨٨ .

۱۰ / ۱۸ ابوالقاسم زاهی (۱) ۴۰۲۱. از نوابغ ادیبان قرن چهارم هجری، چنین می گوید: جستجوگر حقیقت، راه به جایی نمی برد مگر آن گاه که علی را خالصانه دوست بدارد. و از حوض او جرعه ای نخواهد چشید هر کس که او را دشمن بدارد و کوچک بشمارد. احساس راحتی در درون نخواهد داشت کسی که درباره علی، سخن دشمنان را بگوید و از مقامش بکاهد. جان پیامبر برگزیده و هم ریشه با اوست و خلیفه و وارث دانش اوست، به تصریح پیامبر. آن است که پیش از همه، دعوت پیامبر را اجابت کرد در حالی که جوانی بود و برای خدا برخاست. هرگز لالت و عژی را به رسمیت نشناخت و برایشان خضوع نکرد و آنها را دوست نگرفت و احترام نکرد. کسی است که بر دوش پیامبر، بالا رفت و بت ها را درهم شکست، در اولین فرصت. و خانه کعبه را از آلودگی آنها پاک نمود سپس جست و به زمین، فرود آمد. آن است که جانش را فدای محمّد کرد و جانش را از او دریغ نمود. و به خاطر پیامبر، بر بستر او آرמיד و هر چه داشت، از ارزان و گران، نثار او کرد. آن که در روزهای جنگ بدر و احد هر چه خواست، گردن زد و هر سری را که خواست، چید. جبریل گفت و بانگ برآورد: «جوان مردی جز علی نیست». این را عمومی و خصوصی گفت. کسی است که شمشیرش عمرو عامری را دو نیمه کرد و او مانند فیلی فرو افتاد و سقوط کرد. از فریاد هل من مبارزش گردن ها از شکستن، به شاکوه درآمدند. آن است که پرچم در روز خیبر، به او داده شد پس از آن که مدعیان، عقب نشستند. در آن روز، چشمش راحت و آرام شد در حالی که چشم درد شدیدی داشت. در خیبر را کند و به پیروزی نایل شد و کوه مَرَحَب را درهم کوبید، آن هنگام که او را کشت. تا این که می گوید: ای پسر ابوطالب! ای کسی که انگشتی پیامبران را در حکمت، همچون نگینی! فضل تو قابل انکار نیست؛ اما ولایت تو برخی را گلوگیر و برخی دیگر را گواراست. یاد آن، در نزد دوستانت شفاست و در نزد دشمنانت غم و اندوه. مانند پرندهگان که برخی در باغ های شکوفه دار به گل ها لبخند می زنند و برخی دیگر در قفس هایند.

۱- علی بن اسحاق بن خلف قَطَّان بغدادی، نامبردار به «زاهی»، شاعری نابغه است که شعرش را به جانبداری از اهل بیت وحی، اختصاص داد و مذهب اهل بیت علیهم السلام را برگزید و چنان فراوان درباره آنان شعر سرود که از زمره شاعران اهل بیت به حساب می آید. به جهت استواری شعر او و زیبایی تشبیه ها و خوبی تصویرگری هایش، معجم نگاران، چاره ای جز ستودنش ندیده اند. او در سال ۳۱۸ ق، در بغداد، زاده شد و در ۳۵۲ ق و گفته اند در ۳۶۰ ق از دنیا رفت.

١٠ / ١٩ الممتبى (١) ٤٠٢٢. من فحول الشعراء ، قيل له : ما لك لم تمدح أمير المؤمنين على بن أبى طالب ؟ قال : وتركت مدحى للوصى تعمدا إذ كان نورا مستطيلا شاملا وإذا استقل الشئ قام بذاته وكذا ضياء الشمس يذهب باطلا (٢)(٣)

-
- ١- هو أحمد بن الحسين بن الحسن الجعفى الكندى ، المعروف بالمتبى ، الشاعر ، من أهل الكوفة ، اشتغل بفنون الأدب ومهر فيها ، وأما شعره فهو فى النهايه ، واعتنى العلماء بديوانه فشرحوه أكثر من أربعين شرحا ولم يفعل هذا بديوان غيره . ولد فى سنه ٣٠٣ هـ وقتل فى بغداد سنه ٣٥٤ هـ (وفيات الأعيان : ج ١ ص ١٢٠ ، الأنساب : ج ٥ ص ١٩١) .
 - ٢- فى كنز الفوائد : «أرى صفات الشمس تذهب باطلا» . وفى بعض المصادر : «وصفات ضوء الشمس تذهب باطلا» (مصادر نهج البلاغه و أسانيدہ : ج ١ ص ١٤٦) .
 - ٣- ديوان المتبى : ص ٨٥٦ (ومما يبعث على الأسف والعجب حذف هذين البيتين من بعض طبعاته الموجوده) ، كنز الفوائد : ج ١ ص ٢٨١ نحوه .

۱۰ / ۱۹ مُتَنَبِّی (۱) ۴۰۲۲. او از شاعران برجسته است. به وی گفته شد که: چرا امیر مؤمنان علی بن ابی طالب را مدح نمی کنی؟ گفت: مدح وصی را به عمد، ترک کردم چون که نوری گسترده و فراگیر بود. هرگاه چیزی مستقل باشد، روی پای خود می ایستد که توصیف نور خورشید، بیهوده است. (۲)

-
- ۱- احمد بن حسین بن حسن جُغفَی کِنْدِی، معروف به متنبی، شاعری کوفی بود. او به آموختن فنون ادب پرداخت و در همه آنها متخصص گشت و شعرش بسیار در اوج است. دانشوران به دیوانش توجه کرده اند و بیش از چهل شرح بر آن نوشته اند و به دیوان هیچ کس، چنین توجهی نشده است. وی در سال ۳۰۳ ق، به دنیا آمد و در سال ۳۵۴ ق، در بغداد کشته شد (ر. ک: وفيات الأعیان: ج ۱ ص ۱۲۰، الأنساب: ج ۵ ص ۱۹۱).
- ۲- جای شگفتی است که این دو بیت از پاره ای از چاپ های جدید حذف شده است.

١٠ / ٢٠ أبو فراس الحمداني (١) ٤٠٢٣ . من جهابذه الأدباء في القرن الرابع ، يقول : تَبَيَّا لِقَوْمٍ تَابَعُوا أَهْوَاءَهُمْ فِيمَا يَسُوؤُهُمْ غَدَا
عَقْبَاهُ أَتْرَاهُمْ لَمْ يَسْمَعُوا مَا خَصَّهُ مِنْهُ النَّبِيُّ مِنَ الْمَقَالِ أَبَاهُ ؟ ! إِذْ قَالَ يَوْمَ غَدِيرِ حُجِّمْ مُعَلِّناً مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَذَا مَوْلَاهُ هَذِي (٢)
وَصِيَّتُهُ إِلَيْهِ فَافْتَمُوا يَا مَنْ يَقُولُ بِأَنَّ مَا أَوْصَاهُ أَفْرَزُوا مِنَ الْقُرْآنِ مَا فِي فَضْلِهِ وَتَأَمَّلُوهُ وَافْتَمُوا فَحَوَاهُ لَوْ لَمْ تُنَزَّلْ فِيهِ إِلَّا هَلْ أَتَى مِنْ
دُونِ كُلِّ مُنَزَّلٍ لِكَفَاهُ مَنْ كَانَ أَوَّلَ مَنْ حَوَى الْقُرْآنَ مِنْ لَفْظِ النَّبِيِّ وَنُطِقَهُ وَتَلَاهُ ؟ مَنْ كَانَ صَاحِبَ فَتْحِ خَيْبَرَ ؟ مَنْ رَمَى بِالْكَفِّ
مِنْهُ بَابُهُ وَدَحَاهُ ؟ مَنْ عَاضَدَ الْمُخْتَارَ مِنْ دُونِ الْوَرَى ؟ مَنْ آزَرَ الْمُخْتَارَ مِنْ آخَاهُ ؟ مَنْ بَاتَ فَوْقَ فِرَاشِهِ مُتَنَكِّراً لَمَّا أُطْلِيَ فِرَاشَهُ
أَعْدَاهُ ؟ مَنْ ذَا أَرَادَ إِلَهُنَا بِمَقَالِهِ الصَّادِقُونَ الْقَانِتُونَ سِوَاهُ ؟ مَنْ خَصَّهُ جِبْرِيلُ مِنَ رَبِّ الْعُلَى بِتَحِيَّتِهِ مِنْ رَبِّهِ وَحَبَاهُ ؟ أَظَنَنْتُمْ أَنْ تَقْتُلُوا
أَوْلَادَهُ وَيُظَلِّكُمْ يَوْمَ الْمَعَادِ لَوَاهُ ؟ أَوْ تَشْرَبُوا مِنْ حَوْضِهِ يَمِينِهِ كَأَسَا وَقَدْ شَرِبَ الْحَسَيْنُ دِمَاءَهُ ؟ ! (٣) وَمِنْهَا : أَنْسَيْتُمْ يَوْمَ الْكِسَاءِ
وَأَنْتُمْ مِمَّنْ حَوَاهُ مَعَ النَّبِيِّ كِسَاءَهُ ؟ ! يَا رَبِّ إِنِّي مُهْتَدٍ بِهُدَاهُمْ لَا أَهْتَدِي يَوْمَ الْهُدَى بِسِوَاهُ أَهْوَى الَّذِي يَهْوَى النَّبِيَّ وَآلَهُ أَبَدًا وَأَشْنَأُ
كُلَّ مَنْ يَشْنَأُ (٤)

-
- ١- أبو فراس الحارث بن أبي العلاء سعيد بن حمدان بن حمدون الحمداني التغلبي : كان فرد دهره وشمس عصره أدبا وفضلاً
وكرماً ونبلاً ومجداً وبلاغاً وفروسيةً وشجاعاً ، وشعره مشهور ، وكان الصاحب يقول : بدئ الشعر بملكك وختم بملكك ، يعنى
امراً القيس وأبا فراس . كان يسكن منبج ويتنقل في بلاد الشام في دولة ابن عمه أبي الحسن سيف الدولة ، واشتهر في عدّه
معارك معه حارب بها الروم وأسر مرتين . ولد سنة ٣٢٠ هـ وقيل ٣٢١ هـ وقتل سنة ٣٥٧ هـ (راجع الغدير : ج ٣ ص ٤٠٥) .
 - ٢- في الطبعة المعتمده : «هذا» ، والتصحيح من طبعه مركز الغدير .
 - ٣- الغدير : ج ٣ ص ٤٠٤ وراجع المناقب لابن شهر آشوب : ج ٢ ص ٢٣٢ .
 - ٤- أعيان الشيعة : ج ٤ ص ٣٤٤ وراجع الغدير : ج ٣ ص ٤٠٥ .

۱۰ / ۲۰ ابو فراس حَمْدانی (۱) ۴۰۲۳. او که از ادبای بزرگ قرن چهارم است، می گوید: بدا به مردمی که پیرو هوا نفس خود شدند در چیزی که فردای آن از نتیجه اش زیان دیدند! آیا آنان نشنیدند آنچه را که پیامبر در سخن خود، پدرش را بدان ویژه ساخت؟ هنگامی که در روز غدیر خم آشکارا گفت: «هر کس که من بر او مولا-یم، علی مولا-ی اوست». این وصیت او به وی است، نیک بفهمید ای کسانی که می گوید او به وی سفارش نکرد. در قرآن، آنچه را که در فضل اوست، بخوانید و درنگ کنید و محتوایش را بفهمید. اگر در شأن ایشان، تنها «هل اُتی» نازل می شد بدون آن که چیز دیگری نازل شود، او را بس بود. نخستین کسی که قرآن را گرفت از زبان و سخن پیامبر و خواند، که بود؟ صاحب فتح خیبر که بود؟ و چه کسی با زور بازو، در و پاشنه آن را کند و دور افکند؟ چه کسی پیامبر مختار را بی همراهی دیگر مردم، یاری کرد؟ و چه کسی او را پشتیبانی نمود و چه کسی برادرش شد؟ چه کسی ناشناس در بستر او خوابید آن گاه که دشمنانش بر گورد بستر او جمع شدند؟ خدایمان به کلام خودش از «صادقان» و «قانتان»، جز او چه کسی را اراده کرده است؟ جبرئیل از سوی پروردگار اعلیٰ چه کسی را به سلام خداوند، ویژه ساخت و او را برگزید؟ آیا پنداشتید که اگر فرزندان او را بکشید در روز قیامت می توانید در سایه چترش قرار گیرید؟ و یا آن که [پنداشته اید] از حوض او به دست او آبی خواهید نوشید، در حالی که خون حسین ریخته شد؟ و از همین قصیده است: آیا فراموش کردید «روز کسا» را و این که او از جمله کسانی بود که در زیر عبای پیامبر قرار گرفت؟ خدای من! من به هدایت آنان راه جستم و در روز هدایت، جز به او هدایت نمی جویم. عشق می ورزم به کسی که پیامبر و آل او دوستش دارند همواره؛ و با هر کس که او را بد می دارد، بد خواهم بود.

۱- ابو فراس حارث بن سعید بن حمدان بن حمدون حمدانی تَغَلِبی، یگانه زمان خود و در فضل، ادب، کرم، بزرگی، مجد، بلاغت، زیرکی و شجاعت، خورشید روزگارش بود. شعر او مشهور است. صاحب بن عبّاد می گفت که: «شاعری به پادشاهی آغاز شد و با پادشاهی پایان یافت»؛ یعنی با امرؤالقیس و ابوفراس. در شهر مَنبُج سکونت داشت و در زمان حکومت پسر عمویش ابو الحسن سیف الدوله، در شهرهای شام می چرخید. در چندین جنگ، آوازه ای به هم زد که در آنها با رومیان جنگید و دو بار اسیر گشت. در سال ۳۲۰ یا ۳۲۱ ق، به دنیا آمد و در سال ۳۵۷ ق، کشته شد (ر. ک: الغدیر: ج ۳ ص ۴۰۵).

١٠ / ٢١ النَّاشِئُ الصَّغِيرُ (١) ٢٤٠٢٤ . من أكابر الفقهاء والمحدثين والشعراء ، يقول : ذَاكَ عَلِيُّ الَّذِي يَقُولُ لَهُ جَبْرِيْلُ يَوْمَ النَّزَالِ مُمْتَدِحًا لَا سَيْفَ إِلَّا سَيْفُ الْوَصِيِّ وَلَا فَتَى سِوَاهُ إِنْ حَادِثٌ فَدَحَا لَوْ وَزَنُوا ضَرْبَهُ لِعَمْرٍو وَأَعْ مَالِ الْبَرَايَا لَضَرْبُهُ رَجَحَا ذَاكَ عَلِيٌّ الَّذِي تَرَاجَعَ عَنْ فَتْحِ سِوَاهُ وَسَارَ فَافْتَتَحَا فِي يَوْمِ حَضِّ الْيَهُودِ حِينَ أَقْلَّ الْبَابَ مِنْ حِصْنِهِمْ وَحِينَ دَحَا لَمْ يَشْهَدِ الْمُسْلِمُونَ قَطُّ رَحَى حَرْبٍ وَأَلْفُوا سِوَاهُ قُطِبَ رَحَى صَلَّى عَلَيْهِ الْإِلَهُ تَرْكِيَّهُ وَوَقَّقَ الْعَبْدَ يُنْشِئُ الْمَدْحَا (٢)

١- أبو الحسن علي بن عبد الله بن الوصيف الناشئ الصغير البغدادي : ولد سنة ٢٧١ هـ وكان في الطليعه من علماء الشيعة ومتكلميها ومحدثيها وفقهائها وشعرائها ، روى عنه الشيخ المفيد ، وبواسطته يروى عنه الشيخ الطوسي . وتوفي سنة ٣٦٥ هـ في بغداد ودفن في مقابر قريش وقبره هناك معروف ، وهو ممن نُبش قبره في واقعه سنة ٤٤٣ هـ وأُحرقت تربته (الغددير : ج ٤ ص ٢٨) .

٢- الغددير : ج ٤ ص ٢٤ .

۱۰ / ۲۱ ناشئ صغیر (۱) ۴۰۲۴. از فقیهان و محدّثان و شاعران بزرگ سده چهارم هجری است و می گوید: این ، علی است که جبریل در ستایشش در روز نزول ، می گوید : «شمشیری بجز شمشیر وصی و جوان مردی بجز او نیست ، اگر حادثه ای سنگین رخ دهد». اگر ضربه او را به عمرو [بن عبدود] با اعمال مخلوقات بسنجند ، ضربه او برتر است . او همان علی است که وقتی دیگران از فتح قلعه خیبر باز ماندند ، او قلعه را گشود . در روزی که یهود به جنبش در آمدند او در دژ خیبر را گرفت و روی زمین انداخت . مسلمانان در هیچ آسیاب نبردی حاضر نشدند جز این که علی را قطب آن دیدند . خداوند بر او درود فرستاد ، به خاطر پاکی و این بنده را توفیق داد که ستایشش کند .

۱- ابو الحسن علی بن عبد الله بن وصیف ناشئ صغیر بغدادی ، در ۲۷۱ ق زاده شد . او از پیشگامان علمای شیعه و از متکلمان و محدّثان و فقیهان و شاعران آنان به حساب می آید . شیخ مفید بدون واسطه ، و شیخ طوسی با واسطه ، از او روایت می کنند . وی در سال ۳۶۵ ق ، در بغداد ، در گذشت و در قبرستان قریش به خاک سپرده شد . قبرش در آن گورستان ، مشهور است . قبر وی ، در فتنه سال ۴۴۳ ق بغداد ، نبش و خاکش به آتش کشیده شد (الغدیر : ج ۴ ص ۲۸) .

١٠ / ٢٢ أبو عليّ تميم (١) ٤٠٢٥ . يقول في ردّه على عبد الله بن المعتزّ في تفضيله للعبّاسيين على العلويين : لَيْسَ عَبَّاسُكُمْ كَمِثْلِ عَلِيٍّ هَيْلَ تُقَاسُ النُّجُومُ بِالْأَقْمَارِ مِنْ لَهُ الْفَضْلُ وَالتَّقَدُّمُ فِي الْإِسْ لَامِ وَالتَّاسُ شِيَعَهُ الْكُفَّارِ مِنْ لَهُ الصُّهُرُ وَالْمُؤَاسَاةُ وَالتَّنْصُرُ وَ الْحَرْبُ تَرْتَمِي بِالشَّرَارِ مِنْ دَعَاةِ النَّبِيِّ خِدْنَا (٢) وَسَيَمَاهُ أَخَا فِي الْخَفَاءِ وَالْإِظْهَارِ مِنْ لَهُ قَالَ لَا فَتَيَّ كَعَلِيٍّ لَا وَلَا مُنْصَلِّ سِوَى ذِي الْفَقَارِ وَبِمَنْ بَاهَلَ النَّبِيُّ ؟ أ أَنْتُمْ جُهَلَاءُ بِوَاضِحِ الْأَخْبَارِ ؟ ! أ بَعْدَ الْإِلَهِ أَمْ بِحُسَيْنٍ وَأَخِيهِ سَيْلَالِهِ الْأَطْهَارِ يَا بَنِي عَمَّنَا ظَلَمْتُمْ وَطَرْتُمْ عَنْ سَبِيلِ الْإِنْصَافِ كُلِّ مَطَارٍ كَيْفَ تَحْوُونَ بِالْأَكْفِ مَكَانًا لَمْ تَنَالُوا رُؤْيَاهُ بِالْأَبْصَارِ مِنْ تَوَطَّأَ الْفِرَاشَ يَخْلُفُ فِيهِ أَحْمَدًا وَهُوَ نَحْوَ يَثْرَبِ سَارَى أَيْنَ كَانَ الْعَبَّاسُ إِذْ ذَاكَ فِي الْهَجْرِ رَهْ أَمْ فِي الْفِرَاشِ أَمْ فِي الْغَارِ ؟ أ لَكُمْ مِثْلُ هَذِهِ يَا بَنِي الْعِ بَاسِ مَأْثُورَةٌ مِنَ الْآثَارِ ؟ إِلَى أَنْ يَقُولَ : أ جَعَلْتُمْ سِقَى الْحَجِيحِ كَمَنْ آ مَنَ بِاللَّهِ مُؤْمِنًا لَا يُدَارِي أَوْ جَعَلْتُمْ نِدَاءَ عَبَّاسٍ فِي الْحَرْبِ لِمَنْ فَرَّ عَنْ لِقَاءِ الشُّفَارِ (٣) كَوُتُوفِ الْوَصِيِّ فِي غَمْرِهِ الْمَيُوتِ لِضَرْبِ الرُّؤُوسِ تَحْتَ الْعُبَارِ حِينَ وَلَّى صَدِ حُبَّ النَّبِيِّ فَرَارًا وَهُوَ يَحْمِي النَّبِيَّ عِنْدَ الْفِرَارِ وَاسْأَلُوا يَوْمَ خَيْبَرٍ وَاسْأَلُوا مَ كَّةَ عَنْ كَرِّهِ عَلَى الْفَجَارِ وَاسْأَلُوا يَوْمَ بَيْدَرٍ مِنْ فَارِسِ الْإِسْ لَامِ فِيهِ وَطَالِبُ الْأُوتَارِ وَاسْأَلُوا كُلَّ غَزْوَةٍ لِرَسُولِ الْ لَهُ عَمَّنْ أَعَارَ كُلَّ مَغَارٍ يَا بَنِي هَاشِمٍ أَلَيْسَ عَلِيٌّ كَاشِفَ الْكَرْبِ وَالرِّزَايَا الْكِبَارِ فِيمَاذَا مَلَكَتُمْ دُونَنا إِرْثَ نَبِيِّ الْهُدَى بَلَا اسْتَظْهَارِ أَقْرَبِي فَتَحْنُ أَقْرَبُ لِلْمَيُوتِ مِنْكُمْ وَمِنْ مَكَانِ الشُّعَارِ أَمْ بِإِرْثِ وَرِثْمُوهُ فَإِنَّا نَحْنُ أَهْلُ الْآثَارِ وَالْأَخْطَارِ لَا تَغْطُوا بِحَيْفِكُمْ وَاضِحَ الْحَقِّ فَيَقْضَى بِكُمْ لِكُلِّ دِمَارٍ (٤)

- ١- أبو عليّ تميم ابن الخليفة المعزّ لدين الله معد بن إسماعيل الفاطمي : أديب شاعر من بيت الملك في أبان عزّه ومجده . فكان تميم والجميع قد أجمعوا أو كادوا يجمعون على عرش الإمارة في الشعر كما كان أبوه وأخوه على عرش الخلافة في مصر ، توفّي سنة ٣٦٨ هـ (أعيان الشيعة : ج ٣ ص ٦٤٠) .
- ٢- الخِذْنُ : الصديق ، الصاحب المحدث (لسان العرب : ج ١٣ ص ١٣٩ «خِذْنُ»).
- ٣- الشُّفَارُ : جمع شَفْرَةٍ ؛ وهو حدّ السيف (لسان العرب : ج ٤ ص ٤٢٠ «شفر»).
- ٤- أعيان الشيعة : ج ٣ ص ٦٤٠ .

۱۰ / ۲۲ ابو علی تمیم (۱) ۴۰۲۵. در ردّ عبد الله بن معتر (خلیفه زاده عباسی) که بنی عباس را بر علویان برتر می دانست ، گفته است: عباس شما ، همانند علی نیست آیا ستاره ها با ماه ها سنجیدنی اند؟ علی ، کسی است که در اسلام ، فضل و پیش گامی دارد در حالی که مردم ، پیرو کافران بودند. کسی که مقام دامادی ، پشتیبانی و یاری پیامبر را دارد و جنگاوری که جرقه می افروزد. آن که پیامبر ، او را دوست صمیمی و برادر خویش خواند در پنهان و آشکار. آن که پیامبر ، درباره اش گفت : «جوان مردی چون علی نیست نه ، و نه شمشیری چون ذو الفقار» . پیامبر ، به همراهی چه کسی با مخالفانش مباحثه کرد؟ آیا شمایان بودید ای نادانانی که از روشن ترین خبرها بی خبرید ؟ یا عبدالله به همراهش بود؟ و یا حسین و برادرش که سلاله پاکان بود؟ ای عموزادگان! شما ستم روا داشتید و از جاده انصاف ، کاملاً بیرون رفتید. چگونه جایگاهی را با دستان خود تصرف کردید که آن را در رؤیا هم نمی توانستید ببینید؟ که بود آن که در بستر احمد آرمید زمانی که او به سوی مدینه رهسپار شد؟ عباس ، کجا بود ، در هجرت در بستر [پر مخاطره پیامبر]؟ یا در غار؟ ای بنی عباس شما چنین اوصافی را دارید که در آثار نقل شده باشد؟ تا این که می گوید: آیا سقای حج گزاران را همانند کسی قرار می دهید که به خدا ایمان آورد و معامله نمی کند. یا بانگ عباس را در پیکار با دشمن برای کسی که از شمشیر گریخت همانند ایستادگی وصی می دانید که در هنگامه مرگ آفرین برای زدن سرها در زیر غبارها ایستاد. زمانی که آن صحابی پیامبر ، پشت کرد و گریخت و علی در آن هنگامه فرار او ، از پیامبر ، حمایت می کرد. از روز خیر سؤال کنید و از مکه پرسید از یورشش بر نابه کاران. از روز غزوه بدر پرسید که چه کسی تک سوار اسلام بود و در پی زه کمان ها. از همه غزوه های پیامبر خدا سؤال کنید درباره کسی که [در جنگ ها] تاراج کرد ، همه تاراج ها و یغماها را . ای فرزندان هاشم! آیا علی زداینده نبود همه پریشانی ها و مصیبت ها را از چهره پیامبر؟ پس چرا شما ، بدون ما ارث پیامبر هدایت را صاحب شدید بدون این که بر آن ، دست یافته باشید؟ آیا به خاطر خویشاوندی بود که در این صورت ما ، نزدیک تر از شما بودیم به میراث او . یا از طریق ارث بری ، آن را ارث بردید که در این صورت ، ما ، صاحب برجامانده ها و شترها بودیم. حق آشکار را با ستم میپوشانید که بر نابودی تان حکم می شود.

۱- ابو علی تمیم ، پسر خلیفه المعزّ لدین الله معد بن اسماعیل فاطمی ، ادیبی شاعر از خانواده سلطنتی مصر و در اوج شکوه و شوکت بود . همگان اتفاق نظر دارند که تمیم ، در شعر و شاعری ، بر سریر فرمان روایی نشسته است ، همان گونه که پدر و برادرش در مصر ، بر تخت سلطنت نشسته بودند . او در سال ۳۶۸ق ، در گذشت (أعیان الشیعه : ج ۳ ص ۶۴۰) .

١٠ / ٢٣ الصَّاحِبُ بْنُ عَبَّادٍ ١٤٠٢٦ . من جهازته العلماء والأدباء فى القرن الرابع ، يقول : قالت : فَمَنْ صَاحِبُ الدِّينِ الحَنِيفِ أَجِبْ ؟ فقلتُ : أحمَدُ خَيْرُ السَّادَةِ الرُّسُلِ قالت : فَمَنْ بَعْدَهُ تُصَفِّى الوَلاءَ لَهُ ؟ قلتُ : الوَصِيُّ الَّذِى أَرَبَى عَلَى رُحْلِ قالت : فَمَنْ باتَ مِنْ فَوْقِ الفِراشِ فَمَدَّى ؟ فقلتُ : أثبتُ خَلقَ اللَّهِ فى الوَهْلِ (١) قالت : فَمَنْ ذا الَّذِى آخاهُ عَن مِقَةٍ ؟ فقلتُ : مَنْ حازَ رَدَّ الشَّمْسِ فى الطَّغْلِ قالت : فَمَنْ زَوَّجَ الزَّهراءَ فاطمه ؟ فقلتُ : أَفْضَلُ مَنْ حافٍ وَمُتَعَلِّ قالَت : فَمَنْ وَالِدُ السَّبْطِينِ إِذْ فَرَعَا ؟ فقلتُ : سابِقُ أَهْلِ السَّبْقِ فى مَهَلٍ قالت : فَمَنْ فازَ فى بَدْرِ بِمُعْجِزِها ؟ فقلتُ : أَضْرَبُ خَلقَ اللَّهِ فى القَلَلِ قالت : فَمَنْ أَسَدُ الأَحْزابِ يَفْرِسُها ؟ فقلتُ : قاتِلُ عَمْرٍو الضَّيْعَمِ البَطْلِ قالت : فَيَوْمَ حُنينٍ مَنْ فَرَا وَبَرَا ؟ فقلتُ : حاصِدُ أَهْلِ الشُّركِ فى عَجَلٍ قالت : فَمَنْ ذا دُعَى لِلطَّيرِ يَأْكُلُهُ ؟ فقلتُ : أَقْرَبُ مَرَضَةٍ وَمُتَحَلِّ قالت : فَمَنْ تَلَوَهُ يَوْمَ الكِساءِ أَجِبْ ؟ فقلتُ : أَفْضَلُ مَكسُوٍّ وَمُشْتَمَلٍ قالت : فَمَنْ سادَ فى يَوْمِ «العَدِيرِ» ابْنُ ؟ فقلتُ : مَنْ كانَ لِلإِسلامِ خَيْرَ وَلِيٍّ قالت : ففى مَنْ أتى فى هَلْ أتى شَرَفٌ ؟ فقلتُ : أبنَدِلُ أَهْلِ الأَرْضِ لِلنَّفْلِ قالت : فَمَنْ راعَى زَكى بِخاتِمِهِ ؟ فقلتُ : أَطعَنُهُم مِيدَ كانَ بِالأَسْلِ (٢) قالت : فَمَنْ ذا قَسِيمِ النَّارِ يُسَهِّمُها ؟ فقلتُ : مَنْ رَأىهُ أَذكى مَنْ الشُّعْلِ قالت : فَمَنْ باهَلَ الطُّهْرُ النَّبىُّ بِهِ ؟ فقلتُ : تاليهِ فى حِلٍّ وَمُرتَحَلٍ قالت : فَمَنْ شَبَّهُ هارونَ لِعَرفَهُ ؟ فقلتُ : مَنْ لَمَ يَحُلْ يوماً وَلَمْ يَزَلِ قالت : فَمَنْ ذا عَداً بابَ المَدِينَةِ قُل ؟ فقلتُ : مَنْ سألُوهُ وَهُوَ لَمَ يَسَلِ قالت : فَمَنْ قاتِلُ الأَقْوامِ إِذْ نَكثوا ؟ فقلتُ : تَفْسِيرُهُ فى وَقَعِهِ الجَمَلِ قالت : فَمَنْ حارَبَ الأَرْجاسَ إِذْ قَسَطوا ؟ فقلتُ : صِفِّينُ تُبَدى صَفْحَةَ العَمَلِ قالت : فَمَنْ قارَعَ الأَنْجاسَ إِذْ مَرَقوا ؟ فقلتُ : مَعنِهُ يَوْمَ النَّهْروانِ جَلَى قالت : فَمَنْ صَاحِبُ الحَوْضِ الشَّرِيفِ عَدا ؟ فقلتُ : مَنْ بَيْتُهُ فى أَشْرَفِ الحُلَلِ قالت : فَمَنْ ذا لواءِ الحَمْدِ يَحْمِلُهُ ؟ فقلتُ : مَنْ لَمَ يَكُنْ فى الرِّوَعِ بِالوَجَلِ قالت : أَكُلُّ الَّذِى قَدِ قُلْتُ فى رَجُلٍ ؟ فقلتُ : كُلُّ الَّذِى قَدِ قُلْتُ فى رَجُلٍ قالت : فَمَنْ هُوَ هذا الفَرْدُ سِمَهُ لَنَا ؟ فقلتُ : ذاكُ أَميرِ المُؤمِنينَ عَلِيٍّ (٣)

١- الوَهْلُ : الفِزَعُ (لسان العرب : ج ١١ ص ٧٣٧ «وهل»).

٢- الأَسْلُ : الرِماحُ (لسان العرب : ج ١١ ص ١٥ «أسل»).

٣- العَدِيرُ : ج ٤ ص ٤٠ ، المناقب لابن شهر آشوب : ج ٣ ص ٢٩٣ نحوه .

۱۰ / ۲۳ صاحب بن عبّاد (۱) ۴۰۲۶. از دانشمندان بزرگ و ادیبان قرن چهارم هجری است که می گوید: گفت: صاحب این دین راستین کیست؟ گفتم: احمد، بهترین سرور پیامبران! گفت: پس از پیامبر، ولایت چه کسی را خالصانه می پذیری؟ گفتم: وصی، که خیمه بر ستاره زحل زده است. گفت: چه کسی در بستر پیامبر، فداکارانه آرمد؟ گفتم: ثابت قدم ترین خلق خدا، در توفان حوادث. گفت: پیامبر، دست چه کسی را برای برادری فشرده؟ گفتم: آن که خورشید، هنگام غروب، برایش بازگشت. گفت: چه کسی را فاطمه، زهره زهرا، همسر شد؟ گفتم: بهترین شخص از میان پابرهنگان و چکمه پوشان. گفت: پدر دو نواده پیامبر آن هنگام که ریشه گرفتند که بود؟ گفتم: آن که به موقع، در میدان مسابقه، گوی سبقت را ربود. گفت: چه کسی در غزوه بدر، با اعجاز، برفراز آمد؟ گفتم: آن که کوبنده ترین بندگان خدا بر سر دشمنان بود. گفت: شیر غزوه احزاب، چه کسی بود که شکار می کرد؟ گفتم: کشنده عمرو [بن عبدود] دلاور. گفت: در روز حنین، چه کسی پوست پشمدرهارا را کند؟ گفتم: همان درو کننده مشرکان، با شتاب و تندی. گفت: برای چه کسی، به خوردن گوشت مرغ بریان، دعا شد؟ گفتم: نزدیک ترین شخص به خدا و محبوب ترین در نزدش. گفت: در روز کسا، چه کسی کنار پیامبر بود؟ گفتم: بهترین پوشیده شده و زیر خرقة برده شده. گفت: چه کسی در روز غدیر، به سروری رسید؟ روشن کن! گفتم: آن که بهترین ولیّ اسلام بود. گفت: چه کسی به شرف سوره «هل أتى» نایل آمد؟ گفتم: بخشنده ترین اهل زمین. گفت: رکوع کننده ای که انگشترش را صدقه داد، که بود؟ گفتم: آن که محکم ترین نیزه را به دشمن کوید. گفت: چه کسی تقسیم کننده آتش [جهنم] است؟ گفتم: کسی که اندیشه اش شعله ورتر از آتش است. گفت: چه کسی در مُباهله پیامبر، با اهل بیت پاکش همراه بود؟ گفتم: همان که همراه پیامبر بود در حَضَر و سفر. گفت: چه کسی به هارون، تشبیه شد تا ما بشناسیمش؟ گفتم: آن که هیچ گاه نلغزید و سقوط نکرد. گفت: به من بگو که چه کسی در علم پیامبر شد؟ گفتم: کسانی که از او درخواست کردند؛ ولی او درخواست نکرد. گفت: جنگنده با اقوام بیعت شکن کیست؟ گفتم: تفسیر آن، در جنگ جمل، رخ داد. گفت: چه کسی با پلیدها جنگید، آن هنگام که روی به ستم آوردند؟ گفتم: صفین، صفحه عمل بود که خوبی را آشکار کرد. گفت: چه کسی ناپاکان را درهم کوید، وقتی که خروج کردند؟ گفتم: معنای آن، در جنگ نهروان برملا شد. گفت: چه کسی فردا صاحب حوض شریف است؟ گفتم: کسی که خاندانش شریف ترین خاندان است. گفت: چه کسی پرچم حمد را بر دوش می کشد؟ گفتم: آن که هیچ ترس و نگرانی در او نیست. گفت: همه اینها که گفتمی در یک مرد، جمع است؟ گفتم: همه آنچه که گفتم، در یک مرد، جمع است. گفت: این کیست؟ نامش را برایمان بگو! گفتم: او امیرمؤمنان علی است.

۱- ابوالقاسم اسماعیل بن ابوالحسن عبّاد بن عباس طالقانی، در ۳۲۶ ق، زاده شد. شخصیت صاحب، چنان است که شخص سخندان هم ناتوان از پی بردن به همه ابعاد آن است. بررسی شخصیت او، به چند جهت نیاز دارد: از یک طرف درباره علمش و از سوی دیگر درباره ادبیاتش و نیز از جهت سیاستمداری اش و نیز از بزرگی های اخلاقی ای که دارد (از جود

سرشار، شایستگی فراوان و فضایل غیرقابل شمارشش). شیخ حُرّ عاملی، او را چنین تعریف کرده است: «مَحَقَّق، متکَلِّم، عظیم الشان و جلیل القدر». ثَعَالِبی هم او را از جمله «پیشوایان لغت» معرفی کرده که در کتاب فقه اللغهی خویش، بر آنان اعتماد کرده است. سیدعلی خان، در الدرجات الرفیعه گفته است که: «صاحب، قصیده ای درباره اهل بیت علیهم السلام در هفتاد بیت، سرود که الف ندارد و مردم از آن به شگفت آمدند و راویان، آن را برای همدیگر نقل کردند و چونان حرکت خورشید، در هر شهری دهان به دهان می گشت. نیز وی قصایدی سروده که هر یک فاقد یکی از حروف الفباست و یکی از آنها فاقد واو است». صاحب در سال ۳۸۵ ق درگذشت (ر.ک: الغدیر: ج ۴ ص ۴۲).

٤٠٢٧. وله أيضا: بِحُبِّ عَلِيٍّ تَزُولُ الشُّكُوكُ وَتَسْمُو النُّفُوسُ وَيَعْلُو النُّجَارُ فَأَيْنَ رَأَيْتَ مُجِيبًا لَهُ فَتَمَّ الرِّكَاءُ وَتَمَّ الفَخَارُ وَأَيْنَ رَأَيْتَ عَدُوًّا لَهُ فَفِي أَصْلِهِ نَسَبٌ مُسْتَعَارٌ فَلَا تَعْدِلُوهُ عَلَى فِعْلِهِ فَحَيْطَانُ دَارِ أَبِيهِ قِصَارٌ (١)

١- ديوان الصاحب بن عباد: ص ٩٥ الرقم ١٥، المناقب لابن شهر آشوب: ج ٣ ص ٢٠٨، روضه الواعظين: ص ١٤٧، الغدير: ج ٤ ص ٣٢٤ كلها نحوه.

۴۰۲۷. و نیز سروده است: با دوستی علی، تردیدها از میان می روند جان ها راه فراز می گیرند و نَسَب ها برتری می یابند. هر جا که دوستدار علی را دیدی در آن جا پاکی و فخر است. و هر جا که دشمن او را دیدی در اصل و ریشه او چیزی عاریتی هست. بر کارش او را سرزنش مکنید چرا که دیوار خانه پدرش کوتاه بود.

٤٠٢٨ . وله أيضا : أبا حَسَنٍ لَوْ كَانَ حُبُّكَ مُدْخِلِي جَحِيمًا فَإِنَّ الْفَوْزَ عِنْدِي جَحِيمُهَا وَكَيْفَ يَخَافُ النَّارَ مَنْ هُوَ مُؤْمِنٌ بِأَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَسِيمُهَا (١)

٤٠٢٩ . وله أيضا : حُبُّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَحْلَى مِنَ الشَّهَدَةِ لِلشَّارِبِ لَا- تُقْبَلُ التَّوْبَةُ مِنْ تَائِبٍ إِلَّا بِحُبِّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ أَخِي رَسُولِ اللَّهِ بَلْ صِهْرِهِ وَالصَّهْرُ لَا يُعَدُّ بِالصَّاحِبِ يَا قَوْمُ مَنْ مِثْلُ عَلِيٍّ وَقَدْ رُدَّتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ مِنْ غَائِبٍ (٢)

٤٠٣٠ . وله أيضا : يَا كُفُوَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ لَوْلَا-كَ مَا زُفْتُ إِلَى بَشَرٍ مَيْدَى الْأَحْقَابِ يَا أَصْلَ عِترَةِ أَحْمَدٍ لَوْلَا-كَ لَمْ يَكُ أَحْمَدُ الْمَبْعُوثُ ذَا أَعْقَابٍ وَأُفْنِتَ بِالْحَسَيْنِ خَيْرَ وِلَادِهِ قَدْ ضُمَّتْ بِحَقَائِقِ الْأَنْجَابِ كَانَ النَّبِيُّ مَيْدِيَّةَ الْعِلْمِ الَّتِي حَوَتْ الْكَمَالَ وَكُنْتُ أَفْضَلَ بَابِ رُدَّتْ عَلَيْكَ الشَّمْسُ وَهِيَ فَضِيلَةٌ بَهْرَتْ فَلَمْ تُسْتَرْ بِلَفِّ نِقَابٍ لَمْ أَحْكِكِ إِلَّا مَا رَوْتَهُ نَوَاصِبُ عَادَتِكَ وَهِيَ مُبَاحَةٌ الْأَسْلَابِ (٣)

١- ديوان الصاحب بن عباد : ص ٢٧٥ الرقم ١٩٧ .

٢- أعيان الشيعة : ج ٣ ص ٣٥٨ ، بشاره المصطفى : ص ١٤٧ نحوه ، المناقب لابن شهر آشوب: ج ٢ ص ٣١٧ وليس فيهما البيت الأول.

٣- ديوان الصاحب بن عباد : ص ١٠٢ الرقم ١٨ ، بحار الأنوار : ج ٤٥ ص ٢٨٤ وفيه ثلاثة أبيات فقط .

۴۰۲۸. و نیز سروده است: ای ابو الحسن! اگر دوستی تو مرا جهنمی کند به نظر من، نجات در همان جهنم است. کسی که ایمان دارد به این که امیر مؤمنان تقسیم کننده آن است، از آتش، چه بیم دارد؟

۴۰۲۹. و نیز سروده است: دوستی علی بن ابی طالب شیرین تر از شهد برای نوشنده آن است. از هیچ توبه کننده ای توبه ای پذیرفته نمی شود مگر با دوست داشتن فرزند ابو طالب. برادر و داماد پیامبر خداست و داماد، هیچ گاه همسنگ پدر زن نیست. ای مردم! چه کسی چون علی است که خورشید، پس از غروب، برایش برگشت؟

۴۰۳۰. و نیز سروده است: ای همسنگ دختر محمد! اگر تو نبودی او هیچ گاه با کسی ازدواج نمی کرد. ای اصل خانواده احمد! اگر تو نبودی احمد پیامبر، پشت نمی داشت. با داشتن حسن و حسین، بهترین فرزندان نصیب تو شدند و از حقیقی ترین نژادها برخوردار شدی. پیامبر، شهر علمی بود که کمال را دربر داشت و تو بهترین دروازه آن بودی. خورشید برای تو برگشت، و این، فضیلتی بود که حیرت آور بود و با پرده ها پوشیده نمی شود. من بجز فضایی که دشمنان کینه توزت روایت کرده اند، نقل نمی کنم و این گونه نقل کردن، رواترین غنیمت گیری است.

١٠ / ٢٤ ابن الحجاج البغدادي (١) ٤٠٣١. من عباقره حملة العلم والأدب في القرن الرابع ، يقول : يا صاحب القُبَّه البيضا على النَّجْفِ مَنْ زَارَ قَبْرَكَ وَاسْتَشْفَى لَدَيْكَ شَفَى زوروا أبا الحسن الهادي لَعَلَّكُمْ تَحْظُونَ بِالْأَجْرِ وَالْإِقْبَالِ وَالزُّلْفِ زوروا الَّذِي تُسْمَعُ النَّجْوَى لَدَيْهِ فَمَنْ يَزُرُهُ بِالْقَبْرِ مَلْهُوفاً لَدَيْهِ كُفِيَ إِذَا وَصَلَتْ إِلَى أَبْوَابِ قُبَّتِهِ تَأَمَّلِ الْبَابَ تَلْقَى وَجْهَهُ وَقِفْ وَقُلْ سَلَامٌ مِنَ اللَّهِ السَّلَامِ عَلَى أَهْلِ السَّلَامِ وَأَهْلِ الْعِلْمِ وَالشَّرَفِ إِنِّي أَتَيْتُكَ يَا مَوْلَايَ مِنْ بَلَدِي مُسْتَمْسِكاً مِنْ جِبَالِ الْحَقِّ بِالطَّرْفِ لِأَنَّكَ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى فَمَنْ عَلِقَتْ بِهَا يَدَاهُ فَلَنْ يَشْقَى وَلَمْ يَخَفْ وَأَنَّ شَأْنَكَ شَأْنٌ غَيْرُ مُنْتَقَصٍ وَإِنَّ نَوْرَكَ نَوْرٌ غَيْرُ مُنْكَسِفٍ وَأَنَّكَ الْآيَةُ الْكُبْرَى الَّتِي ظَهَرَتْ لِلْعَارِفِينَ بِأَنْوَاعِ مِنَ الطَّرْفِ كَانَ النَّبِيُّ إِذَا اسْتَكْفَاكَ مُعْضِلَةً مِنَ الْأُمُورِ وَقَدْ أَعْيَتْ لَمَدِيهِ كُفِيَ وَقِصَّةُ الطَّائِرِ الْمَشْوِيِّ عَنِ أَنْسٍ جَاءَتْ بِمَا نَصَّه الْمُخْتَارُ مِنْ شَرَفِ (٢)

-
- ١- أبو عبد الله الحسين بن أحمد بن محمد بن جعفر بن محمد بن الحجاج النيلي البغدادي : ولد في المائة الثالثة للهجرة ، وهو أحد العمدة والأعيان من علماء الطائفة ، وعبقري من عباقره حملة العلم والأدب ، ومن كبار شعراء وفحول الكتاب ، حتى قيل : إنَّه كأمري القيس في الشعر ، والغالب على شعره العذوبة والانسجام ، بل قيل : إنَّه فرد زمانه في فنِّه الذي شهر به ، وإنَّه لم يسبق إلى طريقته ولم ير كاقتراده على ما يريده من المعاني ، وقد أكثر من مدائح أهل البيت عليهم السلام والنَّيل من مناوئهم. وتوفِّي سنة ٣٩١ هـ وحمل إلى مشهد الإمام الطاهر موسى الكاظم عليه السلام ودفن فيه (راجع الغدير : ج ٤ ص ١٣٠) .
- ٢- أعيان الشيعة : ج ٥ ص ٤٣٣ ، الغدير : ج ٤ ص ٨٨ .

۱۰ / ۲۴ ابن حجاج بغدادی (۱) ۴۰۳۱. از نوابغ علم و ادبیات قرن چهارم هجری است که سروده است: ای صاحب قبه سپید در نجف! هر که قبر تو را زیارت کرد و از پیشگاهت شفا خواست، شفا یافت. ابوالحسن هدایتگر را زیارت کنی تا شاید پاداشی ببری و اقبالی ببینی و به خداوند، نزدیک شوی. کسی را زیارت کنی که نجوا [ی زیارت کنندگان] را می شنود و هر کس او را زیارت کند و به قبر او پناه آورد، او برایش بسنده است. هر گاه به درهای بارگاه او رسیدی در نزد در، درنگ کن، صورتش را بین و بایست. و بگو: سلام خداوند سلام بر اهل سلام و علم و شرف! من ای مولا از شهرم به سوی تو آمدم و به ریسمان حق، چنگ زدم. برای این که تو دستاویز محکمی هستی که هر کس آن را بگیرد با دستانش، هرگز نه بدبخت خواهد شد و نه تیره روز. شأن تو، شأنی بدون کم و کاست است و نور تو هرگز تیرگی نمی گیرد. تو نشانه بزرگی امت هستی که آشکار شده است برای عارفان، به انواع گونه ها. پیامبر، هر گاه مشکلی از مشکلات را به تو می سپرد تو به خوبی برای آن، بسنده بودی. ماجرای پرنده بریان شده که از طریق آنس نقل شده است، بر شرف همیشگی ات از زبان پیامبر، گواه است.

۱- ابو عبد الله حسین بن احمد بن محمد بن جعفر بن محمد بن حجاج نیلی بغدادی، در سده سوم هجری متولد شد. او از استوانه ها و بزرگان علمای شیعه است و نابغه ای در علم و ادبیات و از اعظم شاعران و نویسندگان به شمار می رود. حتی گفته شده است که او در مقام شاعری، امرئ القیس است و در شعرش حلاوت و انسجامی فوق العاده وجود دارد؛ بلکه او را «یگانه زمان» که مشهور به آن هم بود دانسته اند و گفته اند که سبک او بی سابقه است و همانندی برایش در کاربرد واژه ها برای معانی خاص نمی شناسند. او در مدح اهل بیت علیهم السلام و قدح دشمنانشان بسیار کوشیده است. بغدادی در ۳۹۱ ق، از دنیا رخت بربست و بدنش به مشهد امام کاظم علیه السلام منتقل و در آن جا به خاک سپرده شد (ر. ک: الغدیر: ج ۴ ص ۱۳۰).

١٠ / ٢٥ أبو مُحَمَّد العونِيُّ ١٤٠٣٢ . من أكابر الأدباء في القرن الرابع ، يقول : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ مِصْبَاحُ الْهُدَى وَحُجَّةُ اللَّهِ عَلَى كُلِّ
 الْبَشَرِ جَاءَ بِفِرْقَانٍ مُبِينٍ نَاطِقٍ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِ مَلِيكَ مُقْتَدِرٍ فَكَانَ مِنْ أَوَّلِ مَنْ صَدَّقَهُ وَصِيَّيْهُ وَهُوَ بِسَنِّ مَا تُعْزِ وَلَمْ يَكُنْ أَشْرَكَ بِاللَّهِ
 وَلَا- دَنَسَ يَوْمًا بِسِيِّجُودٍ لِحَجَرٍ فَذَاكُمْ أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِإِلَهِهِ وَمَنْ جَاهِدَ فِيهِ وَنَصَرَ أَوَّلُ مَنْ صَدَّقَ مِنَ الْقَوْمِ وَمَنْ طَافَ وَمَنْ حَجَّ
 بِنُسُكٍ وَاعْتَمَرَ مَنْ شَارَكَ الطَّاهِرَ فِي يَوْمِ الْعَبَا فِي نَفْسِهِ ؟ مَنْ شَكَكَ فِي ذَاكَ كَفَرَ مَنْ جَادَ بِالنَّفْسِ وَمَنْ ضَنَّ بِهَا فِي لَيْلِهِ عِنْدَ
 الْفِرَاشِ الْمُشْتَهَرِ ؟ مَنْ صَاحَبَ الدَّارَ الَّذِي انْقَضَ بِهَا نَجْمٌ مِنَ الْجَوِّ نَهَارًا فَانْكَدَرُ ؟ مَنْ صَاحَبَ الرَّايَةَ لَمَّا رَدَّهَا بِالْأَمْسِ بِالذُّلِّ قَبِيحٍ
 وَزَفَرَ مَنْ خُصَّ بِالتَّلْبِيغِ فِي بَرَاءَةٍ ؟ فَتِلْكَ لِلْعَاقِلِ مِنْ إِحْدَى الْعَبْرَةِ مَنْ كَانَ فِي الْمَسْجِدِ طَلِقًا بَابُهُ حِلًّا وَأَبْوَابُ أَنَاسٍ لَمْ تُنْزَرْ ؟ مَنْ
 حَازَ فِي «خُمِّ» بِأَمْرِ اللَّهِ ذَاكَ الْفَضْلَ وَاسْتَوْلَى عَلَيْهِمْ وَاقْتَدَرُ ؟ مَنْ فَازَ بِالدَّعْوَةِ يَوْمَ الطَّائِرِ الِ مَشْوِيٍّ ؟ مَنْ خُصَّ بِذَاكَ الْمُفْتَخِرِ ؟
 مَنْ ذَا الَّذِي أُسْرِيَ بِهِ حَتَّى رَأَى الِ قُدْرَةَ فِي حِنْدِسٍ لَيْلٍ مُعْتَكِرٍ ؟ مَنْ خَاصِفَ النَّعْلِ ؟ وَمَنْ خَبَّرَكُمْ عَنْهُ رَسُولُ اللَّهِ أَنْوَاعَ الْخَبْرِ ؟
 سَائِلِ بِهِ يَوْمَ حُنَيْنٍ عَارِفًا مَنْ صَدَّقَ الْحَرْبَ وَمَنْ وَلَّى الدُّبُرَ ؟ كَلِيمُ شَمْسِ اللَّهِ وَالرَّاجِعُهَا مِنْ بَعْدِ مَا انْجَابَ ضِيَاهَا وَاسْتَنْزَ كَلِيمُ أَهْلِ
 الْكَهْفِ إِذْ كَلَّمَهُمْ فِي لَيْلِهِ الْمَسْحِ فَسِيلَ عَنْهَا الْخَبْرَ وَقِصَّةَ الثُّعْبَانَ إِذْ كَلَّمَهُ وَهُوَ عَلَى الْمِئْبَرِ وَالْقَوْمُ زُمَرُ وَالْأَسِيدُ الْعَابِسُ إِذْ كَلَّمَهُ
 مُعْتَرِفًا (١) بِالْفَضْلِ مِنْهُ وَأَقْرَبَ بَأَنَّهُ مُسْتَخْلَفُ اللَّهِ عَلَى الِ أُمَّهِ وَالرَّحْمَنِ مَا شَاءَ قَدَرَ عَيْنَهُ (٢) عِلْمَ اللَّهِ وَالْبَابُ الَّذِي يُؤْتَى رَسُولُ اللَّهِ
 مِنْهُ الْمُشْتَهَرُ (٣)

١- في الطبعة المعتمده : «معرفا» ، والتصحيح من طبعه مركز الغدير .

٢- العيبه : مستودع الثياب ، أو مستودع أفضل الثياب . وعييه العلم على الاستعاره (مجمع البحرين : ج ٢ ص ١٢٩٦ «عيب»).

٣- الغدير : ج ٤ ص ١٢٥ ، المناقب لابن شهر آشوب : ج ٢ ص ٢٧ و ج ٣ ص ٢٩١ .

۱۰ / ۲۵ ابو محمد عونی (۱) ۴۰۳۲. از ادیبان بزرگ قرن چهارم هجری است که می گوید: پیامبر خدا، چراغ هدایت و حجت خدا بر همه انسان هاست. او فرقان آشکار گویایی آورده که به حق، از جانب فرمان روای تواناست. نخستین تصدیق کننده او وصیش بود که در سن نوجوانی چنان کرد. او هرگز به خدا شرک نرزید و آلوده به سجده به سنگی نشد. همانی است که نخستین ایمان آورنده به خدا بود و در راه او، جهاد کرد و یاری کرد. نخستین نمازگزار بود و آن بود که طواف کرد و با آیین حج، حج نمود و عمره به جا آورد. کسی که در ماجرای آل عبا، با پاک مردی شریک شد و هر کس در آن تردید کند، کافر است. کیست که جانش را بخشید، در شبی که خوابید در بستر پیامبر و از هیچ کوششی فروگذار نکرد؟ کیست آن که صاحب خانه ای است که در آن ستاره ای از آسمان فرود آمد و خاموش شد؟ کیست آن که پرچمداری کرد، پس از آن که دیروزش، آن پرچم را با خواری و شکست، بازگردانده بودند؟ کیست آن که برای ابلاغ سوره براءت انتخاب شد؟ و همین برای خردمند، پندآموز است؟ کیست آن که در خانه اش به مسجد، بازماند در حالی که درهای دیگر مردم، بسته شد؟ کیست آن که در غدیر خم، به دستور خداوند صاحب فضیلت شد و بر مردم، ولایت و اقتدار یافت؟ کیست که در تناول مرغ بریان با دعای پیامبر، به این افتخار، نایل آمد؟ کیست آن که شبانگاه [به اسراء] برده شد تا این که در شب تاریک تیره، قدرت خداوند را دید؟ کیست پینه زنده به کفش؟ و آن که درباره اش پیامبر، اخبار گوناگونی به شما داد، کیست؟ درباره او از حنین، پرس و جو کن که او را می شناسد که چه کسی بود که در جنگ، شمشیر زد و که بود که پشت کرد؟ همان هم سخن خورشید، که از خورشید خواست تا پس از غروب کردن و رفتن، دوباره باز گردد. همان هم سخن اصحاب کهف، آن هنگام که با آنان سخن گفت در شب پیمایی. پس، از شب درباره اش پرس. و پرس ماجرای اژدها را که با او سخن گفت در حالی که بر فراز منبر بود و مردم به کناری خزیده بودند. و پرس ماجرای شیر شیریان را که با او سخن گفت و به فضل او اعتراف کرد و اقرار کرد که «او خلیفه خدا بر امت است» و البته خداوند رحمان، هر چه بخواهد، تقدیر می کند. اوست گنجینه دانش خداوند و دری که بر رسول خدا، از آن در وارد می شوند.

۱- ابو محمد طلحه بن عبید الله بن ابی عون غسانی عونی. آوازه عونی و شعر جاری اش و نکاتی که در ابیاتش آمده، او را از معرفی بی نیاز می کند. نبوغ و فوق العادگی وی در به نظم درآوردن گهرهای کلام، زبانزد است. او در شاعری، حرفه ای و صاحب هنر بود و آن را با سبک و هنر می سرود. در العمده آمده است: «شعر، نوع غریبی به نام قوادسی دارد که به خاطر تشبیه به چین های دلو چرمی، به این نام، شهرت پیدا کرده است. اولین کسی که آن را در شعر به کار برده، عونی است». در شعر عونی، معانی بلندی است که هم روزگاران او و پس از او، آن را ستوده اند. آگاه از شعر او، می داند که وی شعرش را به دور از افراط و تفریط و در حد میانه سروده و برای اهل بیت علیهم السلام آنچه سزاوار آنهاست (از جایگاه و منقبت) گفته است. زمانی میان شیعیان و سنیان در سال ۴۴۳ ق در بغداد، فتنه ای روی داد و گورهای تعدادی از شیعیان، از جمله عونی، نبش شد و در آنها آتش ریخته شد (ر. ک: الغدیر: ج ۴ ص ۱۲۸).

ص: ٢٩٣

..

۱۰ / ۲۶ رودکی (۱). رودکی سمرقندی در بیتی چنین می گوید: کسی را که باشد به دل، مهر حیدر شود سرخ رو در دو گیتی به آور. (۲)

۱۰ / ۲۷ ابو القاسم فردوسی (۳). حکیم ابو القاسم فردوسی، بزرگ ترین حماسه سرای زبان فارسی، می گوید: مرا غمز کردند کان پر سخن به مهر نبی و علی شد کهن که فردوسی طوسی پاک جفت نه این نامه بر نام محمود گفت به نام نبی و علی گفته ام گهرهای معنا، بسی سفته ام. (۴)

۱- ابو عبد الله جعفر بن محمد بن حکیم بن عبد الرحمان بن آدم رودکی سمرقندی، به سال ۳۲۹ ق، در رودک وفات یافت. رودکی به مدح آل سامان و بویژه نصر بن احمد بن اسماعیل پرداخته است. حدّ اقل اشعار وی را صد هزار بیت تخمین زده اند؛ اما اکنون از آن همه اشعار، جز چند قطعه و قصیده و ابیاتی پراکنده، در دست نیست.

۲- دیوان رودکی سمرقندی (بر اساس نسخه سعید نفیسی، تهران، انتشارات نگاه، ۱۳۷۳ ش): ص ۸۶.

۳- حکیم ابو القاسم فردوسی طوسی، بزرگ ترین حماسه سرای تاریخ ایران، در سال ۳۲۹ ق، در طوس به دنیا آمد و در سال ۴۱۱ ق، درگذشت. بنا به گزارش نظامی عروضی، از دفن کردن جنازه وی در گورستان به اتهام رافضی بودن، ممانعت کردند و به ناچار، وی را در باغی در کنار دروازه شهر، دفن کردند که اکنون، آرامگاه وی، مورد توجه علاقه مندان و زائران آن شاعر نام آور است.

۴- شاه نامه فردوسی (تصحیح ژول مول، تهران: کتاب های جیبی، ۱۳۶۷ ش): ص ۹۹، ۱۰۰ (دیباچه).

۳. و نیز گوید: چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی خداوند امر و خداوند نهی که من شهر علمم، علیم در است درست این سخن، گفت پیغمبر است به مردی نباشد چو تو آدمی چنین گفت پیغمبر هاشمی گواهی دهم کاین سخن، راز اوست تو گویی دو گوشم بر آواز اوست منم بنده اهل بیت و نبی ستاینده خاک پایِ وصی خود آن روز نامم به گیتی مباد که من نام حیدر ندارم به یاد بدین زادم و هم بدین بگذرم چنان دان که خاک پی حیدرم زمانه زیون گشتی و روزگار که حیدر زدی دست بر ذوالفقار نیامد به گیتی چو حیدر سوار که دیندار عالم بدان نامدار جهان آفرین تا جهان آفرید دلیری چو حیدر نیامد پدید حکیم، این جهان را چو دریا نهاد برانگیخته موج او تندباد چو هفتاد کشتی بر او ساخته همه بادبان ها برافراخته یکی پهن کشتی به سان عروس بیاراسته همچو چشم خروس محمد بر او اندرون با علی همان اهل بیت نبی و وصی خردمند کز دور، دریا بدید کرانه نه پیدا و بُن ناپدید بدانست کو موج خواهد زدن کس از موج، بیرون نخواهد شدن به دل گفت اگر با نبی و وصی شوم غرقه، دارم دو یار وَفّی همانا که باشد مرا دستگیر خداوند تاج و لوا و سریر خداوند جوی و می و انگین همان چشمه شیر و ماء معین اگر چشمه داری به دیگر سرای به نزد وصی و نبی گیر جای گرت زین بد آید، گناه من است چنین است و این، دین و راه من است دلت گر به راه خطا مایل است تو را دشمن اندر جهان، خود دل است که آن کس که در دلش بغض علی است از او زارتر در جهان، زار کیست؟ نباشد بجز اهرمن بد گنش که یزدان بسوزد به آتش تنش نگر تا به بازی نداری جهان نه برگردی از نیکی همهرهان همه نیکی ات باید آغاز کرد چو با نیک نامان بوی هم نبرد از این در، سخن، چند رانم همی همانش کرانه ندانم همی. (۱)

۱- شاه نامه فردوسی (چاپ عکسی از روی نسخه کتاب خانه ملی فلورانس، تهران: بنیاد دائرة المعارف اسلامی، اول): ص ۴۳ (مقدمه).

۱۰ / ۲۸ کسای مروزى (۱) ۴. کسای ، از استادان مسلم شعر عصر خویش ، سروده است : فهم کن گر مؤمنى فضل امیرالمؤمنین فضل حیدر ، شیر یزدان ، مرتضای پاک دین فضل آن کس کز پیمبر بگذری ، فاضل تر اوست فضل آن رکن مسلمانی ، امام المتقین فضل زین الأصفیا ، داماد فخر انبیا کافریدش خالق خلق آفرین از آفرین ای نواصب ! گر ندانی فضل سر ذوالجلال آیت «قربى» نگه کن و آن «أصحاب الیمین» «قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ» بر خوان ، و رندانی گوش دار لعنت یزدان بین از «نَبْتَهْل» تا «کاذبین» «لا فتى إلیا علی» بر خوان و تفسیرش بدان یا که گفت و یا که داند گفت جز روح الامین؟ آن نبی ، وز انبیا کس نبی به علم ، او را نظیر وین ولی ، وز اولیا کس نبی به فضل او را قرین آن چراغ عالم آمد ، وز همه عالم ، بدیع وین امام امت آمد ، وز همه امت ، گزین آن قوام علم و حکمت ، چون مبارک پی قوام! وین معین دین و دنیا ، وز منازل ، بی معین از متابعت گشتن او حور یابی با بهشت وز مخالف گشتن او ویل یابی با این ای به دست دیو ملعون سال و مه مانده اسیر تکیه کرده بر گمان ، برگشته از عین الیقین! گر نجات خویش خواهی ، در سفینه ی نوح شو چند باشی چون رهی تو بینوای دل رهین؟ دامن اولاد حیدر گیر و از توفان مترس گرد کشتی گیر و بنشان این فزاع اندر پسین گر نیاسایی تو هرگز ، روزه نگشایی به روز وز نماز شب همیدون ریش گردانی جبین بی تولّا بر علی و آل او ، دوزخ تو راست خوار و بی تسلیمی از تسنیم و از خلد برین هر کسی کو دل به نقص مرتضی معیوب کرد نیست آن کس بر دل پیغمبر مکی مکین ای به کرسی بر نشسته ، آیه الکرسی به دست نیش زنبوران نگه کن پیش خوان انگین گر به تخت و گاه و کرسی غزه خواهی گشت ، خیز سجده کن کرسیگران را در نگارستان چین سیصد و هفتاد سال از وقت پیغمبر گذشت سیر شد منبر ز نام و خوی تگسین و تگین (۲) منبری کالوده گشت از پای مروان و یزید حق صادق کی شناسد و آن زین العابدین؟ مرتضی و آل او با ما چه کردند از جفا ما چه خلعت یافتیم از معتصم یا مستعین؟ کان همه مقتول و مسموم اند و مجروح از جهان وین همه میمون و منصورند امیرالفاسقین ای کسای! هیچ مندیش از نواصب وز عدو تا چنین گویی مناقب ، دل چرا داری حزین؟ (۳)

۱- ابو الحسن مجد الدین کسای مروزى در سال ۳۴۱ ق ، در مرو به دنیا آمد . سال درگذشت او معلوم نیست . کسای به مذهب تشیع ، معتقد بود . وی از استادان مسلم شعر عصر خویش است و در ابداع مضامین و بیان معانی و توصیفات و ایراد تشبیهات ، مهارت بسیار داشت . وی مواعظ و حکمت را در شعر فارسی به کمال رساند . در اواخر عمر ، از مدح خلائق ، روی برگرداند و به سرودن مواعظ و پند روی آورد .

۲- به معنای قهرمان و دلاورند .

۳- کسای مروزى (تحقیق : محمد امین ریاحی ، تهران : توس ، ۱۳۶۷ ش) : ص ۹۳ .

قرن پنجم ۱۰ / ۲۹ ناصر خسرو قبادیانی (۱) ۵. او از شاعران بزرگ قصیده سراست و می گوید: شرفِ مرد به هنگام ، پدید آید از او چون پدید آمد تشریف علی ، روز غدیر بر سر خلق ، مر او را چو وصی کرد نبی این ، به اندوه درافتاد از او ، آن به زحیر حسد آمد همگان را ز چنان کار از او پرمیدند و رمیده شود از شیر ، حمیر او سزاید که وصی بود نبی را در خلق که برادرش بُید و بن عم و داماد و وزیر . و در ادامه می سراید: ای که بر خیره همی دعوی بیهوده کنی که فلان بودت از یاران ، دیرینه و پیر شرفِ مرد به علم است ، شرف نیست به سال چه درایی سخن یافه همی خیره به خیر؟ یافت احمد به چهل سال ، مکانی که نیافت به نود سال براهیم از آن ، عشر عشیر علی آن یافت ز تشریف که در روز غدیر شد چو خورشید درخشنده در آفاق ، شهر . (۲)

۱- حکیم ابو معین ناصر بن خسرو بن حارث قبادیانی بلخی مروزی ، ملقب و متخلص به «حجت» از شاعران قوی طبع و از قصیده سرايان گران قدر زبان فارسی است . او در ذی قعدة سال ۳۹۴ ق مطابق با تیر یا مرداد ۳۸۲ ش در قبادیان از نواحی بلخ ، در خانواده ای محترم پا به دنیا گذاشت . در علوم عقلی و نقلی زمان خود ، تبخر یافت ، به دربار سلطان محمود غزنوی و پسرش مسعود غزنوی تقرب جست و پس از مدتی ، تحوّل درونی یافت و به سیر آفاق و انفس پرداخت . او در سال ۴۳۷ ق ، عازم مکه شد که سفرش هفت سال طول کشید و به چندین کشور مسافرت کرد . سه سال در مصر ماند و به طریقه فاطمیان پیوست و به رتبه حجتی رسید . او برای تبلیغ به خراسان برگشت و مردم را به مذهب تشیع اسماعیلی فرا خواند . ناصر خسرو پس از فرار از بلخ و مسافرت های متعدد ، در یَمگان در سال ۴۸۱ ق ، وفات یافت و در همان جا دفن شد . از وی آثار بسیاری مانده است .

۲- دیوان ناصر خسرو (تصحیح : سید نصرالله تقوی ، تهران : امیر کبیر ، ۱۳۴۸ش) : ص ۱۹۴۱۹۶ .

قرن ششم ۳۰ / ۱۰ سنایی غزنوی (۱) ۶. شاعر سالک، سنایی غزنوی، می سراید: کار عاقل نیست در دل، مهر دلبر داشتن جان ننگین مهر شاخ بی برداشتن از پی سنگین دل نامهربانی روز و شب بر رخ چون زر، نثار گنج گوهر داشتن چون نگردي گرد معشوقی که روز وصل او بر تو زبید شمع مجلس، مهر انور داشتن؟ هر که چون کَرکس به مرداری فرو آورد سر کی تواند همچو طوطی طبع شکر داشتن؟ رایت همت ز ساق عرش بر باید فراشت تا توان افلاک زیر سایه پر داشتن تا دل عیسی مریم باشد اندر بند تو کی روا باشد دل اندر سُم هر خر داشتن؟! یوسف مصری نشسته با تو اندر انجمن زشت باشد چشم را در نقش آزر داشتن احمد مُرسل نشسته کی روا دارد خرد دل اسیر سیرت بوجهل کافر داشتن؟ بحر پُر کشتی است، لیکن جمله در گرداب خوف بی سفینه ی نوح نتوان چشم معبر داشتن من سلامت خانه نوح نبی بنمایم تا توانی خویشان را ایمن از شر داشتن شو مدینه ی علم را درجوی و پس در وی خرام تا کی آخر خویشان چون حلقه بر در داشتن؟ چون همی دانی که شهر علم را حیدر در است خوب بُود جز که حیدر میر و مهتر داشتن کی روا باشد به ناموس و حیل در راه دین دیو را بر مسند قاضی اکبر داشتن؟ از تو خود چون می پسندد عقل نابینای تو پارگین را قابل تسنیم و کوثر داشتن؟ مر مرا باری نکو ناید ز روی اعتقاد حق حیدر بُردن و دین پیمبر داشتن آن که او را بر سر حیدر همی خوانی امیر کافر مگر می تواند کفش قنبر داشتن تا سلیمان وار باشد حیدر اندر صدر مُلک زشت باشد دیو را بر تارک، افسر داشتن گر همی خواهی که چون مُهرت بود مهرت قبول مهر حیدر بایدت با جان برابر داشتن جز کتاب الله و عترت ز احمد مُرسل نمآند یادگاری کان توان تا روز محشر داشتن از گذشت مصطفای مجتبی، جز مرتضی عالم دین را نیارد کس مُعمر داشتن از پی سلطان دین، پس چون روا داری همی جز علی و عترتش محراب و منبر داشتن؟ هشت بستان را کجا هرگز توانی یافتن جز به حب حیدر و شیر و شبر داشتن؟ علم دین را تا بیابی، چشم دل را عقل ساز تا نباید حاجت بر روی معجز داشتن تا تو را جاهل شمارد عقل، سودت کی کند مذهب سلمان و صدق و زهد بوذر داشتن؟ علم چبُود؟ فرق دانستن حقی از باطلی نی کتاب زرق شیطان جمله از برداشتن ای سنایی! وارّهان خود را که نازیبا بُود دایه را بر شیرخواره مهر مادر داشتن بندگی کن آل یاسین را به جان تا روز حشر همچو بی دینان نباید روی اصراف داشتن زیور دیوان خود ساز این مناقب را از آنک چاره بُود نوعروسان را ز زیور داشتن (۲).

۱- حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی، در اواسط یا اوایل نیمه دوم قرن پنجم هجری در غزنین به دنیا آمد و نخست به دربار غزنویان رفت؛ ولی بعدها واله و شیدا شد و دست از جهان و جهانیان شست و به شهرهای بلخ، سرخس، هرات و نیشابور سفر کرد و سپس در حدود ۵۱۸ ق، به غزنین برگشت. دربار سال وفات وی اختلاف است و بنا به قول تقی الدین کاشی در سال ۵۴۵ ق، در غزنین درگذشت. آثار به جای مانده وی، حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه، سیر العباد إلى المعاد، طریق التحقیق و کارنامه بلخ است. همچنین مثنوی هایی به نام عشق نامه، عقل نامه و تجربه العلم از وی باقی مانده است.

۲- دیوان سنایی غزنوی (به سعی و اهتمام: سید محمدتقی مدرّس رضوی، تهران: انتشارات سنایی، ۱۳۵۴ ش): ص ۴۶۷
(نقل به اختصار).

۱۰ / ۳۱ قوامی رازی (۱) ۷. شرف الشعرا، قوامی رازی می گوید: چو صاحب شریعت پس از کردگار ثناگوی بر صاحب ذوالفقار سپهدار اسلام، شیر خدای امیر عرب، سید بردبار گزارنده در یاری شرع، تیغ برآرنده از بت پرستان دمار ستاننده از پهلوانان روان گشاینده در نصرت دین، حصار ولی نعمت اهل دین از رسول ولی عهد پیغمبر کردگار نخورده نبید و نجسته سماع نکرده زنا و ندیده قمار معلی ز نسبت، معزی ز عیب بری از خطا و برون از عوار ز تقواش حله، ز پرهیز تاج ز عصمت ردا، وز طهارت ازار فروهشته از علم، برقع به روی نبوده چو جاهل خلیع العذار مبارز چو روباه گم راه بود ز شمشیر آن شیر، در کارزار اگر کارزار علی نیستی شدی اهل اسلام را کار، زار سپر بود در پیش دین، تیغ او همی کرد در راه حق، جان سپار به مردی حدیث علی گو، مگوی که رستم چه کرده است و اسفندیار چو گویی به علم علی بود کس خرد گوید: از روی او شرم دار سرافراز از اصحاب، وز اهل بیت همی کن ز هر یک جدا افتخار ولیکن یقین دان که فاضل تر است محمد ز پنج و علی از چهار علی چون محمد نگویم که هست رهی، چون بود چون خداوندگار؟ ولی گویم از اُمّتش بهتر است یکی مرد باشد فزون از هزار ز بعد علی یازده سیدند به میدان دین در، ز عصمت سوار همه پاک و معصوم و نص از خدای پیمبر و قار و فرشته شعار ز جد و پدر یافته علم دین نه از روزگار و نه ز آموزگار یکی مانده زیشان نهان در جهان جهانی از او مانده در انتظار. (۲)

۱- بدرالدین، شرف الشعرا، قوامی رازی، از شاعران معروف شیعی مذهب قرن ششم هجری است که در خدمت خاندان های بزرگ شیعی عراق بود. از وی علاوه بر مناقب و مراثی خاندان رسالت که بدان شهرت داشت، قصایدی در مدح، زهد و وعظ باقی مانده است. غزل های عاشقانه و شیرین وی در بین معاصرانش مورد توجه بود. تاریخ تولد وی معلوم نیست و در گذشتش در دهه پنجم قرن ششم (بین ۵۵۰ تا ۵۶۰ ق) اتفاق افتاده است.

۲- دیوان قوامی رازی (تصحیح: میر جلال الدین محدث ارموی، ۱۳۳۴ ش، اول): ص ۱۴۱ ۱۴۴.

۳۲ / ۱۰ سوزنی سمرقندی (۱) ۸. سوزنی سمرقندی ، چنین می سراید : نگر که دست که بگرفت مصطفی به غدیر که را امام هیدی خواند و فخر و زین و همام مرا امام هم از جایگه ، وصی خداست ز جایگاه نبی ، مر تو را امام کدام؟ امام ، آن که خدای بزرگ ، روز غدیر به فضل کرد به نزدیک مصطفی پیغام . (۲)

۱- شمس الدین محمد بن علی سمرقندی ، در آغاز جوانی برای تحصیل علم به بخارا رفت . وی معاصر ارسلان خان از شاهان آل افراسیاب بود . وی شاعری هجو گوی بود . می گویند که در اواخر عمر ، از هجو ، دست شست و توبه کرد . وی در سال ۵۶۹ ق ، در گذشت .

۲- به نقل از : جهش ها ، محمدرضا حکیمی (تهران : دفتر نشر فرهنگ اسلامی ، ۱۳۶۶ش ، ششم) : ص ۱۰۸ ۱۰۹ .

۱۰ / ۳۳ عطار نیشابوری (۱) ۹. عطار نیشابوری ، در شأن علی علیه السلام می گوید: رونقی کان دین پیغمبر گرفت از امیر مؤمنان حیدر گرفت چون امیر نحل ، شیر فحل شد ز آهن او سنگ ، موم نحل شد میر نحل از دست و جان خویش بود ز آن که علمش نوش و تیغش نیش بود گفت : اگر در رویم آید صد سپاه کس نبیند پشت من در حربگاه . . . «لا فتی إلا علی» ش از مصطفی است وز خداوند جهانش «هل أتی» است از دو دستش «لا فتی» آمد پدید وز سه قرصش «هل أتی» آمد پدید آن سه قرص او چو بیرون شد به راه سرنگون آمد دو قرص مهر و ماه چون نبی موسی ، علی هارون بود گر برادرشان نگویی ، چون بود؟ . . . او چو قلب آل یاسین آمده است قلب قرآن ، «یا» و «سین» ، زین آمده است قلب قرآن ، قلب پُر قرآن اوست «وال من والاه» ، اندر شأن اوست . (۲)

۱۰. وی در جای دیگر می سراید : خواجه حق ، پیشوای راستین کان علم و بحر حلم و قطب دین ساقی کوثر ، امام رهنما ابن عم مصطفی ، شیر خدا مرتضای مجتبی ، جفت بتول خواجه معصوم و داماد رسول در بیان رهنمونی آمده صاحب سر «سلونی» آمده مقتدای دین به استحقاق ، اوست مفتی مطلق ، علی الإطلاق ، اوست چون علی از عین های حق ، یکی است عقل را در بینش او کی شکی است؟ هم ز «أقضاکم» علی جان آگه است هم علی مَمسوس فی ذات الله است از دم عیسی چو مرده زنده خاست او به دم ، دست بُریده کرد راست گشت اندر کعبه آن صاحب قبول بت شکن بر پشتی دوش رسول در ضمیرش بود مکنونات غیب زان برآوردی ید بیضا ز جیب گر ید بیضا نبودش آشکار کی گرفتی ذوالفقار آن جا قرار؟ گاه در جوش آمدی از کار خویش گه فرو گفتمی به چاه ، اسرار خویش در همه آفاق ، همدم می نیافت در درون می گشت و محرم می نیافت. ۳

-
- ۱- فرید الدین ابو حامد محمد بن ابی بکر ابراهیم بن اسحاق عطار نیشابوری ، در سال ۵۴۰ ق ، در نیشابور به دنیا آمد . وی کار پدر خود (عطاری) را دنبال می کرد . او مرید مجد الدین بغدادی و رکن الدین اسحاق و قطب الدین حیدر بود. وی چون دیگر عارفان به سفر پرداخت و از ماوراء النهر تا مکه ، بسیاری از مشایخ را زیارت کرد و در سال ۶۱۸ ق ، به دست مغولی کافر ، کشته شد . از آثار وی است : تذکره الأولیاء ، دیوان اشعار ، منطق الطیر ، اسرار نامه ، الهی نامه و مصیبت نامه .
- ۲- مصیبت نامه (تصحیح : نورانی وصال ، تهران : زوار ، ۱۳۵۶ ش) : ص ۳۴ ۳۶ .

قرن هفتم ۱۰ / ۳۴ نظامی گنجوی (۱) ۱۱. نظامی گنجوی می سراید: ز بعد معرفتِ کردگار لم یزلی نبی شناسم و آن گه علی و آل علی خداست آن که تعقل نمودن کُنْهش برون نهاده قدم از حدود احتمالی نبی است آن که بُود در مدارس تحقیق بری کتاب کمالش ز نکته جدلی علی است آن که گدازد ز برق لمعه تیغ حسود را، که کند نقد بوتراب علی. (۲)

۱۰ / ۳۵ جلال الدین مولوی (۳) ۱۲. مولانا، از عرفا و شعرای نامدار قرن هفتم، می سراید: از علی آموز اخلاص عمل شیر حق را دان منزه از دَعَل در غزا بر پهلوانی دست یافت زود شمشیری برآورد و شتافت او خدو انداخت بر روی علی افتخار هر نبی و هر ولی او خدو انداخت بر رویی که ماه سجده آرد پیش او در سجده گاه در زمان، انداخت شمشیر آن علی کرد او اندر غزایش کاهلی گشت حیران آن مبارز زین عمل از نمودن عفو و رحم بی محل گفت: بر من تیغ تیز افراستی از چه افکندی، مرا بگذاشتی؟ آن، چه دیدی بهتر از پیکار من تا شدی تو سست در اشکار من؟ آن، چه دیدی که چنین خشم نشست تا چنین برقی نمود و باز جست؟ ای علی که جمله عقل و دیده ای! شمه ای و گو از آنچه دیده ای تیغ حلمت جان ما را چاک کرد آب علمت خاک ما را پاک کرد باز گو دانم که این اسرار هوست زان که بی شمشیر کشتن، کار اوست صانع بی آلت و بی جارحه واهب این هدیه های رایحه صد هزاران می چشانند روح را که خبر نبود دهان را، ای فتی! صد هزاران روح بخشد هوش را که خبر نبود دو چشم و گوش را باز گو، ای باز عرش خوش شکار تا چه دیدی این زمان از کردگار چشم تو ادراک غیب آموخته چشم های حاضران بر دوخته راز بگشا، ای علی مرتضی ای پس سوء القضا، حُسن القضا یا تو وا گو آنچه عقلت یافته است یا بگویم آنچه بر من تافته است از تو بر من تافت، چون داری نهان می فشانی نور، چون مه، بی زبان از تو بر من تافت، پنهان چون کنی بی زبان، چون ماه، پرتو می زنی لیک اگر در گفت آید قرص ماه شبروان را زودتر آرد به راه چون تو بابی آن مدینه ی علم را چون شعاعی آفتاب حلم را باز باش ای باب بر جویای باب تا رسد از تو قشور اندر لباب باز باش ای باب رحمت تا ابد بارگاه ما «لَهُ كَفُوْا اَحَد» هر هوا و ذره ای خود منظری است ناگشاده کی بُود، آن جا دری است تا بنگشاید دری را دیده بان در درون هرگز ننگند این گمان چون گشاده شد دری، حیران شود مرغ امید و طمع، پَران شود پس بگفت آن نو مسلمان ولی از سر مستی و لذت با علی که: بفرما یا امیر المؤمنین تا بجنبد جان به تن در، چون جنین باز گو، ای باز پر فروخته باشه و با ساعدش آموخته باز گو، ای باز عنقا گیر شاه ای سپاه اشکن به خود، نی با سپاه امت وحدی یکی و صد هزار باز گو، ای بنده بازت را شکار در محل قهر، این رحمت ز چیست؟ ازدها را دست دادن، راه کیست؟ گفت: من تیغ از پی حق می زرم بنده حقم، نه مأمور تنم شیر حقم، نیستم شیر هوا فعل من بر دین من باشد گوا من چو تیغم وان زنده ی آفتاب «ما رمیت اذ رمیت» در حراب رخت خود را من ز ره برداشتم غیر حق را من عدم انگاشتم من چو تیغم پُر گهرهای وصال زنده گردانم نه کشته در قتال سایه ام من، کدخدایم آفتاب حاجم من، نیستم او را حجاب خون نیوشد گوهر تیغ مرا باد از جا کی برد میغ مرا؟ که نیم، کوهم ز صبر و حلم و داد کوه را کی در زباید تندباد؟ آن که از بادی

رود از جا ، خسی است زان که باد ناموافق ، خود بسی است باد خشم و باد شهوت ، باد آرزُ برد او را که نبود اهل نیاز باد کبر و باد عجب و باد حلم بُرد او را که نبود از اهل علم کوهم و هستی من بنیاد اوست و ر شوم چون کاه ، بادم باد اوست جز به یاد او نجنبید میل من نیست جز عشق آخِید ، سرخیل من خشم ، بر شاهان شه و ما را غلام خشم را من بسته ام زیر لگام تیغ حلمم گردن خشمم زده است خشم حق بر من چون رحمت آمده است غرق نورم ، گر چه سققم شد خراب روضه گشتم ، گرچه هستم بوتراب چون در آمد علّتی اندر غذا تیغ را دیدم نهران کردن سزا تا «أحبّ لله» آید نام من تا که «أبغض لله» آید کام من تا که «أعطی لله» آید جود من تا که «أمسک لله» آید بود من بخل من لله ، عطا لله و بس جمله لله ام ، نیم من آن کس و آنچه لله می کنم ، تقلید نیست نیست تخیل و گمان ، جز دیدنی است ز اجتهاد و از تحرّی رسته ام آستین بر دامن حق بسته ام گر همی پُرم ، همی بینم مطار و همی کردم ، همی بینم مدار و ر کشم باری ، بدانم تا کجا ماهم و خورشید ، پیشم پیشوا بیش از این با خلق گفتن ، روی نیست بحر را گنجایی اندر جوی نیست . (۴)

- ۱- جمال الدین ابو محمّد الیاس بن یوسف بن زکی بن مؤید ، معروف به حکیم نظامی گنجوی ، در حدود سال ۵۳۰ ق ، از مادری کُرد نژاد در گنجه به دنیا آمد . وی هیچ سفری انجام نداد . او از استادان مسلّم شعر و زبان فارسی است و از او دیوان قصاید و غزلیات و مثنوی های مخزن الأسرار ، خسرو و شیرین و لیلی و مجنون به جای مانده است . در سال وفات وی اختلاف است و به احتمال بسیار زیاد در سال ۶۱۴ ق ، در گذشته است .
- ۲- دیوان قصاید و غزلیات ، نظامی گنجوی : ص ۳۴۹ ، به کوشش سعید نفیسی .
- ۳- جلال الدین محمّد بن بهاء الدین محمّد ، مشهور به مولانا و مولوی ، در سال ۶۰۴ ق ، در بلخ به دنیا آمد . وی همراه پدرش به درخواست سلطان علاء الدین کیقباد به قونیه رفت و در سال ۶۴۲ ق ، با شمس الدین محمّد تبریزی آشنا شد و شیفته وی گشت . پس از مفقود شدن شمس در سال ۶۴۵ ق ، وی پریشان خاطر شد و آثاری عرفانی از خود به جای گذاشت . مولانا در سال ۶۷۲ ق ، درگذشت . آثار وی عبارت اند از : مثنوی معنوی (در شش دفتر) ، دیوان شمس ، فیه ما فیه ، مجالس سبعه و مکاتیب .
- ۴- مثنوی معنوی (نسخه نیکلسون ، نشر پوریا ، ۱۳۷۳ ش ، اول) : ج ۳ ، دفتر ششم ، ص ۵۳۵ .

ص: ٣١٠

..

۱۰ / ۳۶ بابا افضل کاشانی (۱) ۱۳. بابا افضل کاشانی در شأن مولا می گوید: افضل! چو ز علم و فضل، آگاه، علی است در مسند عرفان ازل، شاه، علی است از بعد نبی، امام خلقِ دو جهان بالله علی است، ثم بالله، علی است. (۲)

۱۰ / ۳۷ سعدی شیرازی (۳) ۱۴. شیخ اجل سعدی شیرازی می گوید: کس را چه زور و زهره که وصف علی کند؟ جبار در مناقب او گفت: «هل أتی» زور آزمای قلعه خیبر که بند او در یکدگر شکست به بازوی «لافتی» مردی که در مصاف، زره، پیش بسته بود تا پیش دشمنان نکند پشت بر غذا شیر خدا و صید میدان و بحر جود جانبخش در نماز و جهان سوز در و غا دیباچه مرّوت و دیوان معرفت لشکرکش فتوّت و سردار اتقیا فردا که هر کسی به شفیع زنده دست ماییم و دست و دامن معصوم مرتضی. (۴)

۱- افضل الدین محمّد بن حسین مرقی کاشانی، معروف به بابا افضل، از حکیمان و ادیبان قرن هفتم و اهل مرق از توابع کاشان است. وی تألیفات بسیار دارد که از جمله آنهاست: جاودان نامه، ترجمه رساله نفس ارسطو، المفید للمستفید، ره انجام نامه، انشاء نامه، رساله عرض، و رساله در منطق. وی در سال ۶۶۴ ق، در گذشت.

۲- دیوان بابا افضل (تصحیح: مصطفی فیضی و دیگران، کتابفروشی زوّار، ۱۳۶۳ ش، اول): ص ۱۷.

۳- مشرف الدین مصلح بن عبد الله سعدی شیرازی، در حدود ۶۱۶ ق، در شیراز متولّد شد. وی سی تا چهل سال از عمر خود را در سفر گذراند و پس از آرامشی که در شیراز برقرار شد، به آن جا برگشت و به تصنیف آثار خود پرداخت. او در اشعار خود، اتابک ابوبکر بن سعد بن زنگی و پسرش سعد بن ابوبکر را مدح کرد و تخلّص خود را از وی گرفت. آثار سعدی عبارت اند از: بوستان، گلستان، قصاید و ملامعات، رباعیات و ترجیعات که در کلیات سعدی گردآوری و چاپ شده است.

۴- کلیات سعدی (تصحیح: محمّد علی فروغی، کتابفروشی علمی، بی تا): ص ۴۲۹-۴۳۰.

قرن هشتم ۱۰ / ۳۸ شاه نعمه الله ولی (۱) ۱۵. شاه نعمه الله ، شاعر عارف ، می گوید : آن امیرالمؤمنین ، یعنی علی وان امام المتّقین ، یعنی علی آفتاب آسمان «لافتی» نور ربّ العالمین ، یعنی علی شاه مردان ، پادشاه مُلک دین سرور خُلد برین ، یعنی علی نام او روح القدس از بهر نام می نویسد بر جبین ، یعنی علی گر امامی بایدت معصوم و پاک می طلب شاهی چنین ، یعنی علی گر محمّد هست ختم انبیا گشته بر خاتم نگین ، یعنی علی ساقی کوثر ، امام انس و جان مصطفی را جانشین ، یعنی علی فتح و نصرت داشت در روز غزا بر یسار و بر یمین ، یعنی علی پیشوایی گر گزینی ، ای عزیز! این چنین شاهی گزین ، یعنی علی مخزن الأسرار اسمای اله نفس خیر المرسلین ، یعنی علی بود با سرّ نبوت روز و شب رازدار و هم قرین ، یعنی علی دین و دنیا رونقی دارد که هست کارساز آن و این ، یعنی علی این نصیحت بشنو از من ، یاد دار دائما می گو همین ، یعنی علی ناز دارد بر جمیع اولیا آن ولی نازنین ، یعنی علی صورتش در «طا» و «ها» می جو که هست معنی اش در «یا» و «سین» ، یعنی علی دست بُرده از ید بیضا به روز معجزه در آستین ، یعنی علی معنی علم لدنی بی خلاف عالم لوح مبین ، یعنی علی در ولایت ، اولین اولیا در خلافت ، آخرین ، یعنی علی «نعمه الله» خوشه چین خرمنش دلنواز خوشه چین ، یعنی علی . (۲)

۱- میر نور الدین نعمه الله بن میر عبد الله ، از مشایخ بزرگ صوفیه است که در سال ۷۳۱ ق ، در حلب ، متولد شد . او در ۲۴ سالگی به زیارت مکه رفت و هفت سال در آن جا اقامت ورزید . وی بخشی از عمرش را در سمرقند ، هرات و یزد گذراند و سرانجام در ماهان ، مقیم گشت و همان جا در گذشت . اشعارش اغلب در وحدت وجود است و حدود چهارده هزار بیت از وی باقی مانده است . وی در سال ۸۳۴ ق ، در گذشت .

۲- دیوان شاه نعمه الله ولی (به سعی : جواد نوربخش ، تهران : انتشارت خانقاه نعمه اللهی ، ۱۳۶۱ ش) : ص ۷۶۲ .

۱۰ / ۳۹ ابن یمن فزیومدی (۱) ۱۶. ابن یمن می گوید: مقتدای اهل عالم چون گذشت از مصطفی ابن عمّ مصطفی را دان علی مرتضی آن علی اسم و مسماً کز علوّ مرتبت اوج گردون با جنابش ارض باشد با سما آن که از مغرب به مشرق کرد رجعت آفتاب تا نماز بی نیاز او نیفتد در قضا وان که می زبید که روح الله زبهر افتخار نوبت صیتش زند فوق السماوات العُلا اوست مولانا به فرمانی که از حق ، ناطق است چون توان منکر شدن در شأن او «مَنْ كُنْتُ» را؟ بر جهان ، جاهش سرادق می کشد خورشیدوار وز تواضع ، او به زیر سایبانی از عبا خسرو سیاره بر شیر فلک بوده سوار چون به دُلْدُل برنشستی مرتضی روز دغا جز به قوت های روحانی کجا ممکن شدی در ز خبیر گنبدن و برهم دریدن اژدها؟ زان کرامت ها که ایزد کرد و خواهد کرد نیز با علی اکنون بشارت می رساند «هل أتى» بهر اثبات امامت گر بود قاضی عدل علم و جود و عفت و مردیش بس باشد گوا گر نکردی در نبوت را نبی الله مهر مُرسَلی بودی علی افضل ز کلّ انبیا آن که در حین صیالات از مال خود دادی زکات جز علی را کس نمی دانم به نصّ «إنّما» آنچه او را از فضایل هست از اقرانش مجوی جهل باشد جُستن انسانیت از مردم گیا کی رسیدش از نبودی افضلیت وصف او از «سلونی» دم زدن در بارگاه مصطفی؟ رهنمایی جوی از وی کاو شناسد راه را چون تبرد این ره کسی هرگز به سر بی رهنما ترک افضل بهر مفضول از فضول نفس دان در طریق حق مکن جز نور عصمت ، پیشوا وان ندانم هیچ کس را از نبی چون بگذری جز علی مرتضی را پادشاه اولیا در ولای او نمایم پایداری همچو قطب ور بگرداند فلک بر سر به خونم آسیا من که باشم کش ثنا گویم، ولی مقصودم آنک از شمار بندگان داند مرا روز جزا کردگارا ! مجرمم ، اما تو آگاهی که من بنده اویم . چه باشد گر به او بخشی مرا؟ (۲)

۱- .امیر محمود بن امیر یمن الدوله ظفرایی ، از شاعران قرن هشتم هجری است که در سال ۶۸۵ ق ، در فریومد خراسان ، متولد شد . پدرش شاعر بود و از طرف سلطان ابو سعید بهادر ، مستوفی خراسان بود. ابن یمن با علاء الدین محمد به گران رفت . سپس به خراسان و هرات ، سفر کرد و به مدح امرای سربداران و آل کرت پرداخت. دیوان شعر او در زمان اسارتش در جنگ زواره به غارت رفت و وی دوباره آن را گرد آورد . وی مذهب شیعه داشت و از ذوق عرفانی برخوردار بود . مجموعه اشعارش به پانزده هزار بیت می رسد .

۲- دیوان ابن یمن فریومدی (تصحیح : باستانی راد ، تهران : انتشارات سنایی) : ص ۱۲۱۰ .

قرن نهم ۱۰ / ۴۰ عبد الرحمان جامی (۱) ۱۷. جامی می گوید: قَدْ يَدَا مَشْهُدُ مَوْلَايَ اُنِيخُوا جَمَلِي (۲) که مشاهده شد از آن مشهدم انوار جلی رویش آن مظهر صافی است که بر صورت اهل آشکار است در او عکس جمال ازلی چشمم از پرتو رویش به خدا بینا شد جای آن دارد اگر کور شود معتزلی زنده عشق نمرده است و نمیرد هرگز لا یزال یُود این زندگی و لم یزلی در جهان نیست متاعی که ندارد بدلی خاصه عشق بود منقبت بی بدلی دعوی عشق و تولاً مکن، ای سیرت تو بغض ارباب دل از بی خردی و دغلی مُشکک بر جامه زدن، سود ندارد چندان چون تو در جامه گرفتار به کُند بغلی چون تو را چاشنی شهید محبت نرسید از شه نحل، چه حاصل ز لباس عسلی جامی از قافله سالار ره عشق تو را گر پرسند که آن کیست، علی گوی، علی. (۳)

-
- ۱- نور الدین عبد الرحمان جامی، از شاعران معروف قرن نهم است. پدرش نظام الدین دشتی، منسوب به محله دشت اصفهان است که به ولایت جام مسافرت کرد. عبد الرحمان در جام، متولد شد و جامی لقب گرفت. وی به مکه سفر کرد و در بازگشت، به دمشق، تبریز و در سال ۷۸۷ ق، به هرات رسید. وی آثار بسیاری دارد که از جمله آنهاست: دیوان جامی، هفت اورنگ، نقد النصوص، نفحات الأنس، لوايح، لوامع، شواهد النبوه، بهارستان، مناسک حج، رساله تهليلیه در علم دین، تحقیق مذهب صوفیان، رساله موسیقی، رساله علم قوافی، تجنیس الخط، منشآت، معنیات، الفوائد الضیائیة و تاریخ صوفیان. جامی در سال ۸۹۷ ق، درگذشت.
 - ۲- مزار مولایم نمایان شد. شتر مرا رها کنید.
 - ۳- دیوان جامی، ویراسته هاشم رضی، انتشارات پیروز.

۱۰ / ۴۱ آذری طوسی (۱) ۱۸. آذری طوسی می سراید: مقتدای خلق، بعد از انبیا پیداست کیست سرور مردان و شاه اولیا پیداست کیست صاحب تیغ و لوا و ناصر اسلام و دین خویش و پیوند و وصی مصطفی پیداست کیست ور به تشریف از کلام الله می آری دلیل حله پوش «هل اُتی» و «إنما» پیداست کیست رهروان راه جنت را از این رحلت سرا کاروان سالار اقلیم بقا پیداست کیست ور ز تمکین و سخا و جود می گویی سخن کوه حلم و موج دریای عطا پیداست کیست ور ز قرب حضرت و علم قدر رانی سخن وارث گنجینه سرّ قضا پیداست کیست صاحب «لا سیف» بر ارباب دین، پوشیده نیست قابل تشریف قول «لا-فتی» پیداست کیست در حرم همچون خلیل الله گشته بت شکن آن که بر دوش نبی بنهاد پا پیداست کیست در مقامی کانیا و خلق، درمانده به خود روز محشر، شافع جرم و خطا پیداست کیست آن که بعد از مصطفی کرد او خلاف اهل بیت دشمن ذریه خیر النسا پیداست کیست روبه‌بان اند آن که بهر جیفه حیلت کرده اند در میان روبه‌بان، شیر خدا پیداست کیست شرط اُمت با نبی بُید عهد کردن را وفا بعد از او با اهل بیتش بی وفا پیداست کیست جمله اهل بیت در بند سرای دیگرند آری اندر بند این محنت سرا پیداست کیست من محب آل عمرانم خلاف خارجی و ندر این دین صادقم، قلب و دغا پیداست کیست مؤمنان را غیر از این عالم، سرای دیگر است ز اهل عالم بسته این تنگنا پیداست کیست ممدوح تو گفتی؟ گر نمی دانی بدان آفتاب دین، علی مرتضی پیداست کیست صد هزاران مرشد و هادی و پیر و رهبر است زین همه هادی و رهبر، پیر ما پیداست کیست شه‌یاران اند اولاد و متابع چون رئیس در حریم شه، رئیس و رهنما پیداست کیست گر رود این جا بسی دعوی باطل، باک نیست در شریعت، قاضی روز جزا پیداست کیست یا امامان! ما شفاعت خواه عزّ و ذلتیم حامی ما، روز محشر، جز شما پیداست کیست دیگران مثل سُه‌ایند و شما بدر منیر هر کجا بدر منیر آید، سُها پیداست کیست. (۲)

۱- .شیخ فخر الدین (/ نور الدین) حمزه بن عبد الملک بیهقی طوسی، معاصر اَلْغ بیگ تیموری در سال ۷۸۴ ق، در بیهق به دنیا آمد. او چندین بار به هند و مکه رفت و در سال ۸۶۶ ق، دارفانی را وداع گفت و مزارش در اسفراین است. آثار وی عبارت است از: عجائب الدنيا، سعی الصفا، طغرای همایون و جواهر الأسرار.

۲- .مجالس المؤمنین: ج ۲ ص ۱۳۱، ۱۳۰.

ص: ۳۲۱

..

قرن دهم ۱۰ / ۴۲ بابا فغانی (۱) ۱۹. بابا فغانی ، شاعر دلسوخته ، می گوید : تا جهان بحر و سخن گوهر و انسان صدف است گوهر بحر سخن ، مدحت شاه نجف است والی ملک عرب ، سیرور اشراف قریش آن که تشریف قدمش دو جهان را شرف است شمع جمع است چو در گوشه محراب دعاست آفتابی است فروزنده چو در پیش صف است نغمه مهر علی از دل پُر درد شنو کاین نه صوتی است که در زمزمه چنگ و دف است سامع مدح علی باش ، نه افسانه غیر صدف گوهر شهوار ، نه جای خَرَف است . نقد عمری که نه در طاعت او صرف شود گر بود زندگی خضر ، سراسر تلف است هر که گردن کشد از بندگی آل علی فی المثل ، گر پسر نوح بُود ، ناخلف است ای سرافراز که از گرمی روز عَرَصات خلق را سایه الطاف عمیمت کَنف است حاصل بحر ازل ، گوهر یک دانه اوست صورت انجم و آشکال فلک ، جوش و کف است قرص خاور ، صدف گوهر اسرار علی است روشن آن گوهر شهوار که اینش صدف است علم او نور شناسایی خورشید بقاست سَر او آینه «لو کُشف» و «مَنْ عَرَف» است نشود منبسط از بوی علی گلشن او حیوانی که دلش بسته آب و علف است گر خسی را به ریاست بگزینند خسان نتوان در ره او رفت که قول سَیَلَف است فارغ از موت و حیاتم به تمنای علی نی ز موتم حذر و نی ز حیاتم شَعَف است شمع ایوان تو ایمن ز دم باد صباست ماه اقبال تو ایمن ز کسوف و کَلَف است ذکر تسبیح تو مقبول بُود وقت رکوع از کمان ، تیر دعای تو روان بر هدف است بر تو از احمد مختار ، صِیَلات است و سلام بر تو از مبدأ فیاض ، درود و تُحَف است قصر اقبال تو جایی است که از رفعت و قدر لمعه شمس و قمر ، پرتو نور عُرَف است سوز گفتار «فغانی» ، دل کوه آبله ساخت این هنوز از جگر سوخته اش تاب و تَف است . (۲)

۱- بابا فغانی شیرازی ، از شاعران قرن نهم و اوایل قرن دهم و معاصر صفویه است . او در شیراز ، متولد شد . سپس به هرات رفت و در آن جا به خدمت جامی رسید . وی از هرات به آذربایجان رفت . مدتی در تبریز ، اقامت کرد و به دربار سلطان یعقوب آق قویونلو تقرّب جُست . پس از فوت سلطان به شیراز بازگشت و سپس به خراسان سفر کرد و عزلت گزید . وی غزل های سوزناک و دردمندانه ای دارد . بابا فغانی در سال ۹۲۵ ق ، درگذشت .

۲- دیوان بابا فغانی شیرازی : ص ۱۲۱۴ .

۱۰ / ۴۳ ملاً حسین کاشفی (۱) ۲۰. ملاً حسین کاشفی می گوید: دوستی علی به حقّ خدای دست گیرد تو را به هر دو سرای بهر او گفته مصطفی به اله کای خداوند، «والِ مَنْ وِ الْاِه» بغض او موجب زیانکاری است سبب خواری و نگونساری است دشمنی وی افکند در چاه هم به برهان «عَادِ مَنْ عَادَاه» مُحْرَمٌ او بوده کعبه جان را مُحْرَمٌ او گشته سرّ یزدان را کاتب نقش نامه تنزیل خازن گنج نامه تأویل هم نبی را وصی و هم داماد جان پیغمبر از جمالش شاد خوانده در دین و مُلک، مختارش هم در علم و هم علمدارش. (۲)

۱۰ / ۴۴ اهلی شیرازی (۳) ۲۱. اهلی شیرازی چنین می سراید: صبح سعادت دمید، حق در دولت گشاد پرتو مهر علی بر همه عالم فتاد ذات نبی و ولی، هر دو به معنا یکی است «لَحْمِيْكَ لَحْمِي» بس است قاعده ائتحد مهر فرو برده بود سر به سجود غروب بهر نماز علی، آمد و باز ایستاد یا علی! آن کس که نیست طالب مهتر چو روز از شب تاریک غم، صبح امیدش مباد! در حرم کعبه زاد، شخص تو از روی قدر ز آدم و خاتم کسی مثل تو هرگز نژاد گوهر خیر النسا داد به دستت رسول در دو جهان این شرف، جز تو که را دست داد؟ تا تو ز بام حرم، بت فکنی بر زمین عرش حقت زیر پای، دوش چو کرسی نهاد راست روان همچو سرو با تو به جنت روند هیزم دوزخ بود هر که بود کج نهاد در ره حق رهنما نور صلاح بود ورنه نیابد فلک، راه صلاح از فساد هر که نه بر یاد تو آه سحر می کشد می دهد افسرده دل، خرمن طاعت به باد آن که به طاعات شب، بی خبر از مهر توست چون سگ شب زنده دار، خواب کند بامداد مُلک ازل تا ابد، وقف نبی و ولی است غصب کند، هر که هست، گر که نمود است و عاد وارث نقد نبی گشت ده و دو امام یافت خلف از خلف، رسم و طریق رشاد نقد امامت چنین دست به دست آمده است دست مبادش کسی کو به تغلب ستاد هر که به اثنا عشر خود به امامت فزود سبّ مثنائی چرا هم نکند مستزاد؟ دولت این خاندان تا به ابد باقی است طنطنه جم شکست، کوکبه کیقباد جانب «اهلی» فکن گوشه چشمی که او با همه اندوه دل، هست به مهر تو شاد. (۴)

۱- کمال الدین حسین واعظ کاشفی، از فاضلان نامی اواخر دوره تیموری است. او اهل سبزوار بود و در هرات به وعظ می پرداخت. در کلام، حدیث، تفسیر و نثر فارسی هنرمند بود. از آثار معروف اوست: انوار سهیلی، صحیفه شاهی، مخزن الإنشاء، لب لباب مثنوی مولوی، روضه الشهداء، تفسیر مواهب علیّه، اخلاق محسنی و اسرار قاسمی. وی در سال ۹۱۰ ق، در گذشت.

۲- روضه الشهداء (قم: نوید اسلام): ص ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۶. چهار بیت نخست با اندکی اختلاف در ریاض العلماء افندی (ج ۷ ص ۷۷) نیز آمده است.

۳- محمّد اهلی شیرازی، از شاعران قرن دهم و از معاصران شاه اسماعیل صفوی است. او در سال ۸۵۸ ق، به دنیا آمد.

اشعارش شامل قصاید و غزلیات است و در منقبت پیامبر اکرم ، شعر بسیار سروده است . از آثار وی است : سحر حلال ، شمع و پروانه و مجموعه رباعیاتی به نام ساقی نامه . وی در سال ۹۴۲ ق ، درگذشت .

۴- . کلیات اشعار مولانا اهلی شیرازی (به کوشش : حامد ربّانی ، تهران : انتشارات سنایی ، ۱۳۴۴ ش ، اوّل) : ص ۴۵۲۴۵۴ (نقل با تلخیص) .

۱۰ / ۴۵ وحشی بافقی (۱) ۲۲. وحشی بافقی می‌سراید: نه هر دل ، کاشف اسرار «اسرا» ست نه هر کس ، محرم راز «فأوحی» است نه هر عقلی کند این راه را طی نه هر دانش به این مقصد برسد پی نه هر کس در مقام «لی مع الله» به خلوت خانه وحدت برسد راه نه هر کو بر فراز منبر آید «سَیَلونی» گفتن از وی درخور آید سَیَلونی گفتن از ذاتی است از بر که شهر علم احمد را بود در چو گردد شه نهانی خلوت آرای نه هر کس را در آن خلوت بود جای چو صحبت با حبیب افتد نهانی نه هر کس راست راز هم زبانی چو راه گنج ، خاصان را نمایند نه بر هر کس که آید ، در گشایند چو احمد را تجلی رهنمون شد نه هر کس را بود روشن که چون شد کس از یک نور باید با محمد که روشن گرددش اسرار سرمد بود نقش نبی نقش نگینش سیراید «لو کشف» نطق یقینش جهان را طی کند چندی و چونی کلامش را طراز آید «سَیَلونی» به تاج «إنما» گردد سرفراز بدین افسر ، شود از جمله ممتاز بر اورنگ خلافت ، جا دهندش کنند از «إنما» رایت بلندش ملک بر خوان او باشد مگس ران بود چرخش به جای سبزی خوان ولایش عروه الوثقی ، جهان را بدو نازش زمین و آسمان را زپیشانیش نور وادی طور جبین و روی او ، نور علی نور دو انگشتش در خیر چنان کند که پشت دست حیرت ، آسمان کند سرانگشت ار سوی بالا- فشانندی حصار آسمان را در نشاندی یقین او ز گرد ظن و شک پاک گمانش برتر از اوهام و ادراک دو لمعه نوک تیغ او ز یک نور دو بینان را از او چشم دو بین کور شد آن تیغ دو سر کو داشت در مشت برای چشم شرک و شک ، دو انگشت سر تیغش به حفظ گنج اسلام دهانی ازدهایی لشکر آشام چو لای نفی ، نوک ذوالفقارش به گیتی ، نفی کفر و شرک ، کارش سر شمشیر او در صفدری داد ز لای «لافتی إلی علی» یاد کلامش نایب وحی الهی گواه این سخن ، مه تا به ماهی لغت فهم زبان هر سخن سنج طلسم آرای راز نقد هر گنج وجودش ز اولین دم تا به آخر مبرا از کبایر وز صغایر تعالی الله ، زهی ذات مطهر که آمد نفس او نفس پیمبر دو نهر فیض از یک قلزم جود دو شاخ رحمت از یک اصل موجود بعینه همچو یک نور دو دیده که آن را چشم کوتاه بین ، دو دیده دویی در اسم ، امیا یک مسما دو بین ، عاری ز فکر آن معما بس این شاهد که بودند از دویی دور که احمد خواند با خویشش ز یک نور گر این یک نور بر رخ پرده بستی جهان ، جاوید در ظلمت نشستی . (۲)

- ۱- . کمال الدین محمد وحشی بافقی کرمانی ، از شاعران عهد صفوی است و سال تولد وی معلوم نیست . او در جوانی به یزد و سپس به کاشان رفت و به تدریس پرداخت . وی سپس به یزد برگشت و تا آخر عمر در همان جا ماند . وی شاه طهماسب و نیز حاکم یزد و فرمانروای کرمان را مدح کرده است . دیوان وی شامل قصیده ، قطعه ، ترکیب بند ، ترجیع بند و رباعی است . وی چند مثنوی هم به نام های خلد برین ، ناظر و منظور و فرهاد و شیرین دارد . وی در سال ۹۹۱ ق ، درگذشت .
- ۲- . دیوان وحشی بافقی (مقدمه : سعید نفیسی ، حواشی : م . درویش ، ۱۳۴۲ش) : ص ۴۹۸۵۰۰ .

۱۰ / ۴۶ محتشم کاشانی (۱) ۲۳. محتشم کاشانی می گوید: حیدر صفدر که در رزم از بُن شیرِ فلک جان بر آرد چون بر آرد تیغ خونریز از نیام ساقی کوثر که تا ساقی نگرده در بهشت انبیا را ز آب کوثر تر نخواهد گشت کام فاتح خبیر که گر بودی زمین را حلقه ای در زمان کندی و افکندی در این فیروزه فام قاتل عنتر که بر یک ران چو می گردد سوار می فرستد خصم را سوی عدم در نیم گام خواجه قنبر که هندوی کمینش ماه را خوانده چون کیوان ، غلام خویش و بدرش کرده نام داور محشر که تا ذاتش نگرده ملتفت بر خلاق ، جنت و دوزخ نیابد انقسام ابن عمّ مصطفی ، بحر السخا ، بدر الدجی اصل و نسل بوالبشر ، خیرالبشر ، کشف الأنام از تقدّم در امور مؤمنان ، نعم الأمير از تقدّس در صیالات قدسیان ، نعم الإمام آن که گر تغییر اوضاع جهان خواهد شود شرق مغرب ، غرب مشرق ، شام صبح و صبح ، شام وان که گر جمع نقیضین آید او را در ضمیر آب و آتش را دهد با هم به یک دل التیام آب پیکانش گر آید در دل عظم رمیم از زمین خیزد که : «سبحان الذی یحیی العظام» پشت عصیان را به دیوار عطایش اعتماد دست طاعت را به دامان قبولش اعتصام گز نبودی صیقل شمشیر برق آیین وی می گرفت آینه اسلام را زنگ ظلام و نکرده مهر ذاتش در طبایع ، انطباع نور ایمان را نبودی در ضمائر ، ارتسام ای که هر صبح از سلام ساکنان هفت چرخ بارگاہت می شود از شش جهت ، دارالسلام گر نبودی راضی امرت ، به امر هیچ کس توسن گردنکش گردون نمی گردید رام و نکرده پایه عونت مدد افلاک را این روان بی ستون ، ایمن نبودی ز انهدام آب دریا موج بر گردون زدی ، گر یافتی قطره ای از لُجه قدر تو با وی انضمام بس که دست انتقام از قوت عدلت قوی است لاله رنگ از خون شاهان است چنگال حمام از ائمه ذات مراتض تو ممتاز آمده آن چنان کز اشهر ائنا عشر ، ماه صیام ای مقالت «مثل ما قال النبی خیر المقال» وی کلامت بعد قرآن مبین ، خیر الکلام من کجا و مدحت معجز کلامی همچو تو خاصه با این شعر بی پرگار و نظم بی نظام؟ سویت این ابیات سست آورده و شرمنده ام زان که معلوم است نزد جوهری قدر رُخام لیک می خواهم به یمن مدحت پیدا شود در کلام «محتشم» ، ای شاه گردون ، احتشام روز احباب تو نورانی الی یوم الحساب روز اعدای تو ظلمانی الی یوم القیام. (۲)

۱- شمس الشعرا محتشم کاشانی ، از شاعران معروف دوره صفوی و شاعر دربار شاه طهماسب است . تاریخ تولد او معلوم نیست . وی نخست به غزلسرای و مدیحه گوئی می پرداخت ؛ ولی بعدا به سرودن اشعار مذهبی روی آورد . او معروف ترین مرثیه سرای ایران است و ترکیب بند بسیار معروفی در رثای شهیدان کربلا دارد . غزلیات او به نام نقل عشاق معروف است . وی در سال ۹۹۶ ق ، درگذشت .

۲- دیوان محتشم کاشانی (به کوشش : مهر علی گرگانی ، انتشارات کتابفروشی محمودی) : ص ۱۴۱ .

قرن یازدهم ۱۰ / ۴۷ فیاض لاهیجی (۱) ۲۴. فیاض لاهیجی می گوید: سزای امامت، به صورت، به معنا علی ولی، آن که شاه است و مولا-جهان، همچو چشم است و او همچو مردم جهان، همچو لفظ است و او همچو معنا ولی ولایت، وصی وصایت هدای هدایت، هم اعلی، هم ادنی بیا بر سر کوی جاه و جلالش بین ریخته بر سر هم تجلاً ببینی اگر روضه پاک او را کم آید به چشم تو خورشید اعلا همه خادمانش عقول مجرّد همه چاکرانش نفوس معلّا چه بدبخت باشد که در حشر گردد جدا از در او به جنت تسلّا اگر قرب او با پیمبر نبودی نمی گشت واجب مودّت به «قربی» ترقی بود بی ولایش تنزل تنزل بود با ولایش ترقی امامت، کسی را سزا شد که دارد تحلی به فضل، از رذایل تخلی قوی بازو از خاطر اوست دانش گران مایه از صحبت اوست تقوا دل مرده از گفته اوست زنده چه باشد از این بهتر احیای موتی؟ فدای ره او چه دانش، چه بینش طفیل در او، چه دنیا، چه عقبا شاهی کز شرف کرده اوصاف او را خداوند تنزیل، صد جای، املا چه تدبیر کردند ارباب عدوان که قدرش کنند از جهان جمله اخفا ولیکن ز ممت غباری چه خیزد؟ نماند در آفاق، خورشید مخفی ز دم های سرد حسودان بد گو نشد نور او در نقاب تواری بلی! مشعل آفتاب درخشان ز باد نفس، کی توان کرد اطفاء؟ بود افضل خلق، بعد از پیمبر جهات فضایل چو در اوست مطوی هم از علم وافر، هم از حکم ظاهر هم آداب زهد و هم آیین تقوا هم از سبب اسلام و قرب پیمبر چه از روی صورت، چه از روی معنا شجاعت به حدی که تا روز محشر هم از بازوی اوست دین را تقوی به او مستند پیشوایان امت در انواع دانش، در آداب فتوا به او جسته نسبت، چه قاری، چه واعظ بدو کرده نازش، چه صرفی، چه نحوی به تفسیر آیات، او بوده مرجع به تأویل تنزیل، او بوده مأوا به تعلیم علمش فنون تعلّم به ارشاد سرّش علوم لدنی به هر واقعه عقل او بوده مرشد به هر مسئله علم او بوده مفتی بود جمع در وی شروط امامت به نص صریح کلام الهی امامت ز عصمت برد استقامت به نص، امر عصمت پذیرد تمامی نصوص طهارت بر او هست وارد براهین عصمت در او هست جاری احادیث بالغ به حدّ توأتر هم از روی لفظ و هم از روی معنا ز قرآن کنم اول اثبات مطلب دگر از احادیث، اتمام دعوا «لئذهب» به شأن که بود و «یطهر»؟ ز «یتلوه شاهد» به سوی که ایما؟ به تنزیل شد «هل أتی» از چه منزل؟ نبی را ز «بلغ» چرا کرد عتبی؟ که از «انما» بود مقصود ایزد؟ به سائل، که انگشتی کرد اعطا؟ که بود آن که با او به فرمان ایزد نبی شد مباهل به قوم نصارا؟ به ردّ برائت، که گردید مأمور؟ به اعطای رایت، که را کرد انها؟ که را با نبی بود فضل اخوت؟ که را با اولوالعزم، حدّ تساوی؟ به شأن که جبریل شد «لا-فتی» گو؟ پیمبر برای که گفت: «أنت منی»؟ به روز غدیر از برای که می گفت به بالای منبر، نبی است اولی؟ برای که بود این که گردید صادر حدیثی که نقل است در طیر مشوی؟ چرا کرد امر سلام امامت چرا اجر تبلیغ شد حُبّ قربی؟ کسی کاین فضایل مر او راست ثابت کسی کاین دلایل در او هست مجری بود در امامت ز هر غیر، سابق بود در خلافت ز هر غیر، آحری یقین، محض جهل است و عین شقاوت نمودن به او دیگری را مساوی چه جا دارد این کز ره علم گوید کسی این که غیری از او هست اولی مرا نیست باور که از اهل دانش به دل کرده باشد کسی این تجرّی مگر این که در نیل جاه و مراتب نماید تقرّب به ارباب دنیا خدايا! تو دانی که «فیاض» مجرم ندارد بجز در گه شاه، ملجا به وی بخش دانسته تقصیر او را به وی بخش چندین گناهان عظمی ز من کم مکن نعمت مهر او را که در هر دو عالم، مرا این بس اجرا. (۲)

۱- عبدالرزاق فیاض لاهیجی ، از شاگردان و نیز داماد صدر الدین شیرازی است . تاریخ تولّد وی معلوم نیست . کتاب گوهر مراد و نیز شرح فصوص الحکم ابن عربی ، هر دو به فارسی ، از اوست . بیش از چهار هزار بیت شعر از وی باقی مانده است . او در سال ۱۰۲۷ ق ، درگذشت .

۲- دیوان فیاض لاهیجی (به کوشش : امیر بانوی کریمی ، تهران : انتشارات دانشگاه تهران ، ۱۳۷۲ش) : ص ۲۳ ۲۶ .

ص: ۳۳۳

..

۱۰ / ۴۸ فیض کاشانی (۱) ۲۵. فیض کاشانی می گوید: آمدم بر سرِ ثنای علی ای دل و جان من فدای علی مظهر کبریای لاهوت است چون کنم وصف کبریای علی؟ نفس پیغمبر است و سرّ خدا چه توان گفت در ثنای علی؟ قدر او برتر است از کونین کی ثنایی بُود سزای علی؟ جز خدا قدر او نمی داند به خدای من و خدای علی در حق غیر، کی فرود آمد ز آسمان، نصّ «إنّما» ی علی؟ از کجا شرح می توانم کرد آنچه حق گفت در وفای علی؟ وه که بیگانگان چه ها کردند چون نبودند آشنای علی آن جماعت که حقّ او بردند سعی کردند در جفای علی به خدا در جهان، پس از احمد نشود هیچ کس به جای علی بعد از آن، باقیان اهل البیت حُجّج حق و اوصیای علی حسن مجتبی، حسین شهید آن دو فرزند دلگشای علی سید عابدین و باقر علم صادق و کاظم و رضای علی تقی و هادی و زکی، مهدی دودمان بتول، تالی علی باد از ما درود بر ایشان تا بُود در جان، بقای علی هر دو عالم طفیل ایشان است هر دو کون آمد از برای علی روز محشر، حساب جن و بشر وا گذارد خدا برای علی او قسیم بهشت و دوزخ ماست این خبر آمد از خدای علی من کی ام تا ز من از ایشان دم یا که باشم سخنسرای علی؟ گر پرسند کیستی؟ گویم: ذرّه ای محو در هوای علی یا نیم هیچ جز محبت او پای تا سر، همه ولای علی لایق بندگی نیم او را جان پاکم به خاک پای علی یا الهی! به روز حشرم ده جای در سایه لوای علی مهر او را شفیع من گردان بهره ور سازم از لقای علی حالیا ده به نقد توفیقم تا شوم تابع هدای علی کارهای مرا چنان گردان که بُود جمله در رضای علی یافتم ره به سوی درگه تو از سخن های جانفزای علی دیده روشن شد از غبار رهش راه دیدم به توتیای علی با من آن کرد، کان سزای وی است نیستم من ولی سزای علی من ندانم چه سان کنم شکرش هم تو از من بده جزای علی شکر آن کو رَهَم نمود به تو تو بیفزای بر علای علی گنهم گر چه هست بی حد و حصر لیک هستم ز اولیای علی نامه ام گر تهی است از حسنات دل پُر دارم از ولای علی مهر او می برد مرا به بهشت می روم سوی حق به پای علی همچو سایه که می رود پی مهر می رود «فیض» در قفای علی. (۲)

۱- محمد بن شاه مرتضی قمی، مشهور به «ملاً محسن فیض کاشانی»، از فقیهان و حکیمان معروف عصر صفوی است. او در قم و سپس کاشان به تحصیل پرداخت. آن گاه به شیراز رفت و نزد سید ماجد بحرانی و ملاً صدرا تلمذ کرد. وی تألیفات فراوانی دارد که از جمله آنها می توان: أصول المعارف، کلمات مکنونه، الصافی، الوافی و المَحَجَّه البیضاء، را نام برد. بیش از شش تا هفت هزار بیت شعر از وی باقی مانده است. او سال های پایانی عمر خویش را در کاشان زیست و به سال ۱۰۹۱ق، همان جا در گذشت.

۲- دیوان ملاً محمد محسن فیض کاشانی (تصحیح: مصطفی فیض کاشانی، تهران: اسوه، ۱۳۷۱ ش): ج ۱ ص ۴۲۳.

ص: ۳۳۹

..

۴۹ / ۱۰ صائب تبریزی (۱) ۲۶. صائب تبریزی، در وصف مولا چنین می گوید: منت، خدای را که به توفیق کردگار از ناف کعبه، چشمه کوثر شد آشکار چون کاروان حاج، خروشان و کف زنان آمد به خاکبوس نجف، آب خوشگوار دریای رحمت ازلی، جوش فیض زد شد نهر سلسبیل، ز فردوس آشکار دشتی که بود چون جگر تشنه حسین داغ بهار خلد شد و رشک لاله زار صافی دلاّن که بود تیمم شعارشان سجاده ها بر آب فکندند، موج وار لب تشنگان خاک نجف، تر زبان شدند از چشمه سار شکر، به توفیق کردگار هر پاره سنگ او گهری آبدار شد هر خشک شاخ او شجری گشت میوه دار گردید گل گشاده جبین چون کفِ علی برگ از نیام شاخ بر آمد چو ذوالفقار هر شاخ پُر شکوفه در او جوی شیر شد مژگان حور گشت در او هر زبان خار گل بر هوا فکند کلاه نشاط را سنبل فشاند گرد، ز گیسوی مُشکبار لشکر کش بهار رسید از ریاض غیب از دوش نخل شد علم سبز آشکار زین پیش اگر چه اهل نجف، ز آب تلخ و شور بودند در شکنجه غم، تلخ روزگار آخر ز فیض ساقی کوثر، تمام سال عید غدیر شد به مقیمان این دیار ای کوثر مرّوت! هر چند با حسین سنگین دلی نمود فرات سبزه کار از بهر پاک کردن راه گناه خویش امروز آمده است به مژگان اشکبار از دور، در مقام ادب، ایستاده است با جبهه پر از عرق شرم، چون بهار چون رحمت تو شامل ذرات عالم است این جرم را به روی عرفناک او میار رخصت بده که از سرِ اخلاص تا به حشر بر گرد روضه تو بگردد به اعتدار. (۲)

۱- محمّد علی بن میرزا عبد الرحیم صائب تبریزی، از شاعران بزرگ قرن یازدهم هجری است. در سال ۱۰۱۶ ق، در تبریز به دنیا آمد؛ ولی در اصفهان تربیت یافت. در جوانی به مکه و سپس به هندوستان رفت. چندی در کابل اقامت گزید و بعدا به همراه ظفرخان به دربار شاه جهان رفت. سپس به دعوت پدرش به اصفهان برگشت و در دربار شاه عباس، سمت ملک الشعراپی یافت. او استاد غزل در سبک هندی است. وی به سال ۱۰۸۰ ق، درگذشت.

۲- دیوان صائب تبریزی (به کوشش: محمّد قهرمان، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰ ش، اول): ج ۶ ص ۳۵۴۳-۳۵۴۵ (نقل با تلخیص).

ص: ۳۴۱

..

قرن دوازدهم ۱۰ / ۵۰ خزین لاهیجی (۱) ۲۷. خزین لاهیجی می گوید: دیشب صبا نهفته به گوش دلم دمید کای خامه ات ز نافه مشکین، گره گشا طبع سخنور تو بهار شکفتگی است چون غنچه سر به جیب فرو برده ای، چرا؟ سر کن ره ستایش شاهنشهی که هست نعلین پای زائر او تاج عرش سا نَفَس نبی، علی ولی، حجت جلی صاحب لَوای هر دو سرا، شاه اولیا جانم ز هوش رفت از این خوش ادا سروش بیگانه ساخت از خودم این حرف آشنا زد جوش آب و رنگ، بهار طراوتم شد شاخ خشک خامه من گلبن ثنا کای آستان قصر جلال تو عرش سا وی مهر و مه به راه تو کم تر ز نقش پا تبلیغ «بَلغ» است ز شأن تو آیتی توقیع کبریای تو تنزیل «هل آتی» بُرد از زمانه نور وجود تو تیرگی ای نیر ظهور تو در حد استوا میدان دین نداشته مردی به غیر تو ثابت شد این قضیه به برهان «لافتی» دریا، گدای دست گهربارت از کرم پیش کف تو، ابر، عرق ریزد از حیا غیر از تو کیست آن که تواند گذاشتن بر دوش سرور دو سرا، پای عرش سا ای نور دیده را به غبار تو التجا خاک درت به کعبه دل ها دهد صفا توفیق شد رفیق که چندی به کام دل سودم جبین به خاک تو، یا سید الورا پروای آفتاب قیامت نمی کنم در سایه لوای تو، یا صاحب اللوا شرح محامدت که از آن، قاصر است عقل کلک زبان بُریده من چون کند ادا؟ شاه! تویی که از کرامت تو، خاطر «خزین» دارد ز خوش دلی به رُخ صبح، خنده ها هر صبحدم به صیقل مهر تو آسمان آینه ضمیر مرا می دهد جلا کامی که هست از تو طلب می کند دلم چون ذات توست واسطه رحمت خدا دیگر امید آن که دهی سرفرازی ام گردد سرم ز سجده به خاک تو عرش سا ختم سخن نما به دعایی ز روی صدق اکنون که هست صبح اجابت، جبین گشا تا هست مست شور تو سرهای سرخوشان تا هست گرم عشق تو دل های آشنا از جوش ذکر و غلغل زوار روضه ات پیوسته باد گنبد افلاک، پر صدا! بیگانه نیست در نظر رهروان عشق گر نام این قصیده نهم «منهج الولا». (۲)

۱- شیخ محمد علی بن محمد بن ابی طالب خزین لاهیجی، در سال ۱۱۰۳ ق، در اصفهان متولد شد. اجداد وی از لاهیجان بودند. وی منطق، فقه و حدیث را نزد پدرش خواند و هیئت، طب و هندسه را در محضر فضلالی اصفهان آموخت. او در پی هجوم افغان ها بر اصفهان، خانواده اش را از دست داد و خود در سال ۱۱۳۵ ق، از اصفهان گریخت و پس از مدتی سرگردانی به سفر مکه رفت، از شهرهای نواحی یمن، بغداد، کرمانشاه، کردستان، آذربایجان و تهران، دیدن کرد و سپس به اصفهان برگشت. وی در سال ۱۱۴۶ ق، به هندوستان رفت و تا آخر عمر، همان جا ماند و در شهر بنارس، دفن شد. آثار مشهور وی: تذکره خزین، تاریخ خزین و کلیات خزین است.

۲- دیوان خزین لاهیجی (تصحیح: بیژن ترقی، تهران: کتابفروشی خیام، ۱۳۵۰ ش): ص ۱۳۰.

ص: ۳۴۳

..

۱۰ / ۵۱ هاتف اصفهانی (۱) ۲۸. هاتف اصفهانی می گوید: همایون روزِ نوروز است امروز و به فیروزی بر اورنگِ خلافت کرده شاه «لافتی» مأوا شهنشاہ غضنفر فر، پلنگ آویز اژدر در امیرالمؤمنین حیدر، علی عالی اعلا به رُتبت، ساقی کوثر، به مردی، فاتح خیبر به نسبت، صَهر پیغمبر، ولی والی والا ولی حضرت عَزّت، قسیم دوزخ و جَنّت قوام مذهب و ملت، نظام الدین و الدنیا از آتش عقل در گوهر شمارد جَفّت پیغمبر که بی چون است و بی انباز، آن یکتای بی همتا کنی چون عزم رزم خصم، جبریل امین در دم کشد پیش رهِت رخش زمین پوی و فلک پیما سَرافیلت روان از راست، میکالت دوان از چپ ملائک «لافتی» خوانان، بَرندت تا صف هیجا به دستی تیغ چون آب و به دستی رُمح چون آتش برانگیزی تکاور دُلدُلِ هامون نورد از جا عیان در آتش رُمح تو ثعبان های برق افشان نهران از آب شمشیر تو دریا های توفان زاز افعال و صفات و ذات آگه نیستم؛ لیکن تویی دانم امام خلق، بعد از مصطفی، حَقّا من و اندیشه مدح تو؟ باد از این هوس شرمم! چه سان پَرَد مگس، جایی که ریزد بال و پَرِ عنقا؟ به آدنی پایه مهر و ثنایت کی رسد، گرچه به رتبت بگذرد نثر از ثریا، شعر از شعرا؟ چه خیزد از من و از مدح من، ای خالق گیتی به مدح تو فراز عرش و کرسی از ازل گویا؟ کلام الله، مدیح توست و جبریل امین، مادح پیمبر، راوی و مدّاح ذات خالق یکتا بود مقصود من زین یک دو بیت، اظهار این مطلب که داند دوست با دشمن، چه در دنیا چه در عقبا تو و اولاد امجاد کرام توست «هاتف» را امام و پیشوا و مقتدا و شافع و مولا. (۲)

-
- ۱- میر احمد هاتف اصفهانی، از شاعران معروف قرن دوازدهم است. اصل خاندان وی از تبریز است؛ ولی وی به اصفهان، مهاجرت کرد و آن جا مقیم شد. او در اصفهان به تحصیل حکمت، طب و ریاضی پرداخت و در ادب فارسی و عربی استاد بود. وی ترجیع بندهای عاشقانه و عارفانه مشهوری دارد. وی در سال ۱۱۹۸ ق، در اصفهان درگذشت.
 - ۲- دیوان هاتف اصفهانی (تصحیح: وحید دستگردی، تهران: کتابفروشی فروغی، ۱۳۴۹ ش، ششم): ص ۳۲-۳۷.

۱۰ / ۵۲ آذر بیگدلی (۱) ۲۹. آذر بیگدلی می گوید: شنیدم به فرمانِ حئیِ قدیرِ علی را پیمبر به روز غدیر به بالای سر برد و با خلق گفت که تا چند از این راز باید نهفت؟! از آنان که دارندم آیین و کیش شمارد مرا هر که مولای خویش پس از من بدانند که مولا- علی است ز هر کس به مولایی اولی علی است بُود بس صحیح این خبر پیش من تو گفتی که بودم در آن انجمن. (۲)

۱- لطفعلی بیگ آذر بیگدلی، از شاعران قرن دوازدهم هجری، در اصفهان متولد شد و در فتنه افغان ها به قم مهاجرت کرد و چهارده سال در آن جا اقامت گزید. پس از کسب تحصیلات به شیراز و مکه رفت و در بازگشت، به خراسان رفت و به همراه قشون نادر، راهی مازندران شد و سپس به اصفهان برگشت. وی فنون شعر را نزد سید علی مشتاق اصفهانی آموخت. از آثار وی: یوسف و زلیخا و تذکره آتشکده است. وی در سال ۱۱۹۵ ق، درگذشت.

۲- دیوان لطفعلی بیگ آذر بیگدلی (تصحیح: سید حسن سادات ناصری و غلامحسین بیگدلی، تهران: سازمان انتشارات جاویدان، ۱۳۶۶ ش، اول): ص ۴۱۴۱۶.

۱۰ / ۵۳ فقیر دهلوی (۱) ۳۰. فقیر دهلوی می گوید: آن وارث مُلک لا یزالی شاهنشہ دین، علیّ عالی آن گوهر مخزن ولایت وان نیر مطلع هدایت آن عاشق طلعت پیمبر وان معنی صورت پیمبر آن مُجمل شرع از او مفصل وان دین خدا به او مکمل آن پرده گشای عالم غیب سر بر زده با نبی ز یک جیب حق، نفس رسول خوانده او را بر مسند دین نشانده او را بر کُنده بنای کفر از جا افکنده اساس بدعت از پا هر کس که ز حضرتش نظر یافت اسرار نهفته جمله دریافت بی او نتوان به حق رسیدن بیجاست به هر طرف دویدن او شهر رسول را در آمد در شهر، ز در توان در آمد ای جان به فدای خاک پایت! دست من و دامن ولایت! از لطف، نظر به حال من کن رحمی به شکسته بال من کن در تیره مگاک هند، خوارم افتاده ز اوج اعتبارم بال و پری از محبتم ده پرواز بر اوج قربتم ده از سر ولایتم کن آگاه در کُنه حقیقتم بده راه زبید به گدایی تو نازم از خلق زمانه بی نیازم جز کوی تو ام مباد ملجا جز خاک درت مباد مأوا با خاک درت نیاز دارم زان رو به سپهر، ناز دارم بادا که بر آل تو ز یزدان صد رحمت و صد درود و رضوان! درد تو نصیب جان من باد! عشق تو طیب جان من باد! (۲)

-
- ۱- میر شمس الدین عباس دهلوی، در سال ۱۱۱۵ ق، دیده به جهان گشود. او در فقه، حدیث و کلام، صاحب دانش بود و در عروض و قافیه، تألیفاتی دارد و دیوانش شامل هفت هزار بیت است. وی در سال ۱۱۸۳ ق، درگذشت.
 - ۲- مثنوی واله سلطان (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۴ ش): ص ۱۶۱۱ (با تلخیص).

قرن سیزدهم ۱۰ / ۵۴ شیخ الرئيس قاجار (۱) ۳۱. شیخ الرئيس قاجار می گوید: ای دلبر فرخ رُخ فرخنده شمایل وی دولت حُسن آمده بر روی تو مایل خالِ تو نشان تو و گیسوت حمایل دیوانه دل ما و به دوش تو سلاسل آن سلسله را چون دل ما در خور و قابل بر گردن یک سلسله مَنّت بنه ای یار زان خمر قدیمی که نه هم عصر عصیر است زان می که یکی از اثرش جرم اثیر است زان می که از او نشئه انسان کبیر است زان می که گسارنده او حیّ قدیر است زان باده که خُم خانه او خُم غدیر است ای ساقی قدسی، ز کرم، ساغر سرشار حق گفت به پیغمبر، خوش دار وفا را در عالم ذرّات که خواندیم شما را گفتیم «آلست»ی و شنیدیم «بلی» را یک عالم ذرّ دگر امروز بیارا با خلق بیا تازه کن آن عهد خدا را ای سید کل، فخر زُسل، احمد مختار همچون زکریّا ز تکلم، چه کنی صوم؟ بی رمز «بما أنزل» تبلیغ کن این قوم بیدارِ علی باش و برانگیز تو از نوم این قوم گران خواب و میپرهیز تو از لوم اعلان وصایت کن و فرمای که «الیوم أكملتُ لكم دینکم» ای زمره انصار اورنگ حجازی خواست، سلطان حجازی چون صورت رحمان دید کرسیّ مجازی. از عرش، فرا شد سرِ منبر ز فرازی بر خواند یکی خطبه تازی به درازی کوتاه نظران را گفت: تا چند مجازی حق خواست حقیقت شود امروز پدیدار آن گاه علی را ز کرم، گشت طلب خواه بگزید چو از مهر، علی جا به بر شاه این نکته عیان شد که نبی مهر و ولی ماه بگرفت چو پیغمبر، بازوی ید الله برداشت علی را به مقام «و رفعناه» آن سان که به رفعت بشد از حیطه پندار فرمود نبی کاین حکم، از عالم بالاست امروز، چو در رتبه علی از همه اعلی است در مُلک ولایت، ولی و والی والایست هر گونه تصرّف کند، او از همه اولی است بایست بدانند که علی سید و مولاست آن کس که مرا مولا می داند و سالار ای خواجه! مرا هر چند شاعر نتوان گفت چونان که پیمبر را ساحر نتوان گفت با آن که بسی نکته به ظاهر نتوان گفت راز دل فاتر به دفاتر نتوان گفت لکن به چنین خاطر قادر نتوان گفت دم در کش و یکباره میا از درِ گفتار. (۲)

۱- ابو الحسن میرزا قاجار، متخلص به «حیرت» و مشهور به «شیخ الرئيس»، فرزند محمد تقی میرزا و نواده فتحعلی شاه قاجار، در سال ۱۲۶۴ ق، در تبریز به دنیا آمد. وی سال ها به کسب علم پرداخت و در شمار خطبای دینی و دانشمندان زمان خود درآمد. او از جمله آزادیخواهانی بود که در جریان به توپ بسته شدن مجلس، در «باغ شاه» محبوس گردید. وی در سال ۱۳۳۶ ق، درگذشت.

۲- منتخب النفیس، شیخ الرئيس (تهران: کتابفروشی محمودی، ۱۳۱۲ ق): ص ۶۳۶۶.

۱۰ / ۵۵ وصال شیرازی (۱) ۳۲. وصال شیرازی ، در ضمن قصیده ای ، در وصف علی علیه السلام می سراید : ای بُرده آسمان ز تو رفعت به التماس وز سایه تو خجسته لباسی به التباس از شمس تو شمس ضیا کرده اکتساب وز شرفه تو ماه شرف کرده اقتباس بر گوش فرقدین کند پایه ات سخن بر دوش تیرین دهد سایه ات لباس وهم از تو بر شدن نتواند به پای جهد ز آن رفعت تو را به فلک می کند قیاس چون آهویی که بگذرد از مرغزار شیر خور بگذرد به بام تو با وهم و با هراس گر مرغزار شیرت خوانم ، شگفت نیست کاندر تو خفته شیر خدا ، پیشوای ناس داماد مصطفی و ولیّ خدا ، علی کاسلام شد ز نصرت تیغش قوی اساس شاهی که عاجز است ز اوصاف او خرد لغزیده نزد مور که در اندرون طاس آن شیر حق که جان بود از عون او به گور ایمن ز گرگ ایمن ، چون شیر در کُناس در جنگ خیر ار نشدی حامل لوا تا حشر داشت رایت اسلام ، انتکاس یک تن أحد شناس به دشت أحد نبود دین را نکردی ار دم شمشیرت احتراس تیغش هلال عید ظفر شد به روز بدر ور نه عدو به کشته دین برده بود داس. (۲)

۱- میرزا محمد شفیع وصال شیرازی ، معروف به میرزا کوچک ، از شاعران غزلسرای قرن سیزدهم است . وی در سال ۱۱۹۷ ق ، به دنیا آمد . در جوانی به تحصیل ادب و هنر پرداخت و خط و موسیقی را خوب می دانست . وی مثنوی فرهاد و شیرین وحشی بافقی را تکمیل کرده است ، أطواق الذهب زمخشری را به فارسی شرح و ترجمه کرده است و دیوان او شامل قصیده ، غزل و مثنوی است . وی در سال ۱۲۶۲ ق ، در گذشته است . وصال شیرازی ، نزدیک به بیست بار از غدیر خُم یاد کرده و غدیریه های بلند و بالایی سروده است که نقل همه آنها در مجال این نوشتار نمی گنجد (ر . ک : به دیوان وصال شیرازی : ص ۳۳ ، ۵۲ ، ۱۵۶) .

۲- دیوان وصال شیرازی (به سعی : محمد عباسی ، کتابفروشی فخر رازی) : ص ۱۹۹ .

۱۰ / ۵۶ سروش اصفهانی (۱) ۳۳. سروش اصفهانی در یکی از سروده هایش می گوید: امروز، کردگار بود روز رحمتش بر بندگان، تمام همی کرد نعمتش امروز، دین و داد، کمالی تمام یافت اسلام، سود بر سر عیوق، رایش امروز با پیمبر مُرسل پدید کرد مقصود آنچه داشت خدای از رسالتش بسپرد مصطفی در دین را به مرتضی مولای مؤمنان شد و هارون اُمّتش مرد اُحید، مبارز صفین، امیر بدر شهره در آسمان ها صیت شجاعتش جزوی است «هل اُتی»ش ز مجموعه کرم حرفی است «لا فتی» ز کتاب فتوّتش بر خلق آسمان و زمین، حجّت خدای شمشیر تیز بر سر کفّار، حجّتش داده رسول، او را در حرب ها لوا کرده خدای، بخشگر نار و جتّش بوده است از عبادت جنّ و بشر، فزون در روز حرب خندق، بر عمرو ضربتش از باره، در به قوّت دادار در رُبود زیرا که بود قوّت دادار قوّتش... روزی که شد پیمبر انگيخته به خلق مر خلق را به حُبّ علی بود دعوتش بیخ درخت بر شده طوبی بُود نبی شاخ درخت و ساق، علی اند و عترتش خواننده ولایتش را ایزد، حصار خویش ایمن، کسی که شد به حصار ولایتش تا شهد حُبّ او نجشی، کی بری نصیب از جوی انگین بهشت و حلاوتش؟ (۲)

۱- شمس الشعراء میرزا محمّد علی سروش اصفهانی، در سال ۱۲۲۸ ق، در اصفهان به دنیا آمد. او به نقاط مختلف ایران سفر کرد، چندی، در تبریز اقامت گزید و همراه ناصر الدین شاه به تهران آمد. وی غیر از دیوان، مثنویاتی مانند: ساقی نامه، الهی نامه، زینه المدایح و حماسه ای دینی به نام اردی بهشت نامه در احوال پیامبر اسلام دارد. وی در سال ۱۲۸۵ ق، درگذشت.

۲- دیوان سروش اصفهانی: ص ۲۱۲.

۳۴. وی در سروده دیگری می گوید: بیخ درخت طوبی در خانه علی است جاری به زیر سایه او چشمه بقاست کردش وصی خویش پیمبر به روز خُم ز آواز او هنوز خُم چرخ پر صداست در دست اوست روز قیامت، لوای حمد محمود بخت آن که به زیر چنین لواست پیش خدای، پشت دو تا کردنش، دلیل بر بنده بودن وی و یکتایی خداست خاک در علی کش و آل علی به چشم کان در دو چشم عقل گران مایه توتیاست بر منبر «سلونی» و بر تخت «لو کشف» بنشسته و نهاده به سر، تاج «انما» است دستور مصطفی بود و دست ذوالمنن و ندر دو کون و دوستی اش دستگیر ماست خواهی توانگری دو جهان، حُب او گزین حُب علی به هر دو جهان، طرفه کیمیاست جز بر پی علی نبری ره به شهر علم کاو سوی شهر علم، تو را شهره پیشواست جز بر در علی مطلب آرزو «سروش» کاین در، در عنایت و بخشایش و عطاست. (۱)

۱۰ / ۵۷ قآنی شیرازی (۱) ۳۵. حکیم قآنی می گوید: نهفته مهر نبی، گنج، فقر در دل من که گنج نقره نیرزد برش به نیم نقیر فقیر را به زر و سیم و گنج، چاره کنند ولی علاج ندارد چو گنج گشت فقیر اگر چه عید غدیر است و هر گنه که کنند ببخشند از کرم خویش کرد کار قدیر ولیک با دهن پاک و قلب پاک، اولی است که نعت حیدر کزار را کنم تقریر نسیم رحمت یزدان، قسیم جنت و نار خدیو پادشهان، پادشاه عرش سریر بزرگ آینه ای هست در برابر حق که هر چه هست، سراپا در اوست عکس پذیر! (۲)

۱- میرزا حبیب الله، مشهور به حکیم قآنی شیرازی، در سال ۱۲۲۲ ق، در شیراز به دنیا آمد. پدرش نیز شاعر بود. قآنی به خراسان سفر کرد و در آن جا به تحصیل علم پرداخت. وی در خراسان به شجاع السلطنه قاجار، تقرب جست و تخلص خود را از اسم پسر وی او گتای قآن گرفت. وی معروف ترین قصیده سرای دوره قاجار است و افزون بر دیوان اشعار، کتابی به نام پریشان به سبک گلستان و به نثر دارد. او اولین شاعر ایرانی است که زبان فرانسوی را یاد گرفته است. قآنی در سال ۱۲۷۰ ق، درگذشت.

۲- دیوان کامل حکیم قآنی شیرازی (با مقدمه و تصحیح: ناصر هیری، تهران: گلشایی، ۱۳۶۳ ش): ص ۳۸۲.

۱۰ / ۵۸ همای شیرازی (۱) ۳۶. همای شیرازی در وصف مولا علیه السلام می فرماید: کعبه دین یافت رونق، گلشن ایمان صفا تا به امر حق، علی شد جانشین مصطفی امر حق آمد به سوی مصطفی کای جان پاک «قُمْ وَ بَلِّغْ مَا إِلَيْكَ أَنْزَلْتُ يَا نُورَ السَّمَا» (۲) دست حیدر، گیر و بنشان بر فراز تخت خویش ای تو را افسرز «یا» و «سین» و تخت از «طا» و «ها» آن چنان که من تو را دادم لوای سیروری در کف حیدر بینه امروز ای سرور لوا تا بگیرد نام تو خورشید آسا شرق و غرب تا زند شرعت علم بر ذروه عرش علا- دین تو گیرد رواج از ذوالفقار حیدری کی پذیرد گلشن شرع تو بی حیدر، صفا؟ گرز تبلیغ رسالت، خائفی از مشرکین حق نگهدار است، ایمن باش از قوم دغا مصطفی را چون به گوش این وحی آمد از سروش داد فرمان تا منادی خلق را گوید ندا از جهاز اشتران بر ساخت زیبا منبری شد فراز منبر و بگشود لعل جانفزا هر که را صدق و لا نبود، نباشد بهره مند از لقای مرتضی در حشر، چون اهل ولا... چون در این پیمان همه یک دل شدند و متفق قال: «اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ لَهُ صِدْقُ الْوَلَا» (۳) مؤمنان را شد امیر، آن شاه در خم غدیر حَبْذَا روزی که در آن، حق به مرکز یافت جا! دین حق، امروز، کامل گشت و اسلام، استوار کان ولی پاک یزدان شد وصی مصطفی این سخن، قول پیمبر هست و وحی کردگار شاهد ار خواهی منا و مشعر و سعی و صفا کیست دانی بعد احمد، مقتدای جن و انس؟ آن شهنشاهی که باشد پیشوای اولیا لایق تاج خلافت، بعد ختم المرسلین کیست دانی؟ حیدر مَرَحَبِ كُشِ خَيْرِ گشا... آن که از «نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ» هست در دستش علم آن که از «إِنَّا فَتَحْنَا» هست بر فرقی لوا عطر زلف حور عین، رضوان کند در باغ خلد هر غباری کآورد از کوی او باد صبا «لَا فَتَى إِلَّا عَلِي، لَا سَيْفَ إِلَّا ذَوَالْفَقَار» این، کلام ایزد است و راوی او مصطفی. (۴)

۱- میرزا محمد علی همای شیرازی، در سال ۱۲۱۲ ق، در شیراز به دنیا آمد و در نزد علمای شیراز به تحصیل پرداخت و سپس به عراق رفت و در بازگشت، سالیانی را در تهران ساکن شد و سپس به اصفهان رفت. وی در سال ۱۲۹۰ ق، درگذشت.

۲- خیز و آنچه بر تو فرو فرستادم، ابلاغ کن، ای نور آسمان ها!

۳- خداوندا! آن را که وی را به راستی دوست می دارد، دوست بدار.

۴- دیوان همای شیرازی (به خط: میرزا محمد رضا گلپایگانی، ۱۳۲۰ ق، سنگی): ص ۶ (نقل با گزینش).

۱۰ / ۵۹ صباى كاشانى (۱) ۳۷. ملك الشعراى صبا مى گويد: آن منبرى كه خاص نشست پيمبر است چون از نبى بماند تهى ، جاى حيدر است اسب و سلاح و جامه و تازانه نبى خاص على بُود كه نبى را برادر است موسى مَثَل ، محمّد و هارون او على است يك زاده اش شبير و دگر زاده ، شَبْر است از علم ، جان پاك پيمبر مدينه اى است حيدر ، مر آن مدينه فرخنده را در است حيدر بُود كه در ره دين ، گاه كارزار تيغش سپرشكاف و سنانش زره در است هارونش خواند و داد مر او را خليفتى آن كاو به جمله خلق ، دليل است و رهبر است حيدر كه روى اوست كه مصباح ظلمت است حيدر كه تيغ اوست كه مفتاح خبير است در گرمگاه حشر بنوشند دوستانش از دوستگانه اى كه در او آب كوثر است روز غدير ، آنچه نبى كرد با على مشهور باختر شد و مذكور خاور است در بدر و خندق ، آنچه على كرد بهر دين چون آفتاب در همه عالم ، مُشَهَّر است از عترت و كتاب ، جدايى گزيده اى با تو نه ثقل اصغر و نه ثقل اكبر است . (۲)

۱- ملك الشعرا محمود بن محمّد حسين عندليب كاشانى ، در سال ۱۲۲۸ ق ، در كاشان متولد شد ؛ ولى خانواده اش به آذربايجان منسوب اند . پدر و جدّ او نيز شاعر بودند . محمود خان ، گذشته از شعر ، در حكمت ، حديث ، تفسير ، علوم ادبى ، خط ، نقاشى و مٲيت كارى نيز دست داشت . ديوان او نزديك به دو هزار و پانصد بيت دارد . وى در سال ۱۳۱۱ ق ، در گذشت .

۲- به نقل از : نامه فرهنگيان ، عبرت نايينى : ص ۷۰۸۷۰۹ (نقل با تلخيص) . ملك الشعراى صبا ، قصيده ديگرى نيز در مدح مولا على عليه السلام دارد كه خواندنى است (ر.ك: همان : ص ۷۲۸) .

قرن چهاردهم ۱۰ / ۶۰ ایرج میرزا (۱) ۳۸. ایرج میرزا در وصف مولا علی علیه السلام می گوید: برآمد بامدادان مهر انور جهان را کسوت نو کرد در بر تو پنداری که زرین شاهبازی همی گسترده در صحن فلک، پر و یا از بهر اثبات رسالت کف موسی همی شد ز آستین در و یا گویی عروسی ماه رخسار شب دوشینه بر سر داشت معجز کنون برداشت از سر معجز خویش جهان از طلعت او شد منور و یا گویی که در این جشن فیروز فلک افروختستی مشعل زر و یا تا عود سوزند اندر این بزم سپهر افروخته زرینه مجمر چنین روز و چنین عید مبارک که آمد امر «بَلِّغْ» بر پیمبر نبی اندر غدیر خم برافراشت جهاز چار اشتر جای منبر برآمد بر فراز آن و بگرفت به دست خویش اندر، دست حیدر همه بر گرد او گردیده انبوه گروه بی شمار و خیل بی مر همه تفویض کرد امر ولایت به ابن عم و در معنی برادر. (۲)

۱- ایرج میرزا فرزند غلامحسین میرزا، نواده فتحعلی شاه، در سال ۱۲۵۳ ش، به دنیا آمد. تحصیلات فارسی و عربی را در تبریز گذراند و زبان فرانسه را نیز آموخت. در نوزده سالگی وارد خدمات دولتی شد و مدتی وزیر معارف بود. وی سفری به اروپا کرد و در بازگشت، در تهران به سکنه قلبی در سال ۱۳۰۴ ش، درگذشت. اشعار وی ساده و روان است و هجو در آن بسیار است.

۲- تحقیق در احوال و آثار و افکار و اشعار ایرج میرزا: ص ۱۷.

۱۰ / ۶۱ آسوده شیرازی (۱) ۳۹. آسوده شیرازی می سراید: فرخنده خلیفه بلا فصل شایسته صحیفه نکو اصل داماد نبی، وصی بر حق از امر خدای حی مطلق سلطان بحق، امیر عادل شاه ملکان، خدیو باذل خورشید وجود و گوهر جود معنی ظهور و سر موجود داماد رسول و شیر یزدان دارای جهان و قبله جان شاهنشاه دین، علی اعلی خورشید هدی، امام والا سالار دو کون و روح ایمان معنی کلام و سر فرقان یعنی ز مهین رسول مطلق کو خاتم انبیاست از حق بی واسطه خاتم ولایت در دست علی شد از عنایت زان رو که به حمل بار اسرار جز او نبود کس سزاوار گفتا نبی آن سفینه علم کامروز منم مدینه علم لیکن ز میان آل و اصحاب آمد علی آن مدینه را باب زان روی که هست باب اعظم فرد آمده در کتاب اعظم او بود ولی کل و آگاه از سر وجود ما سوی الله می بود چو خود بدایت علم پیدا شد از او نهایت علم از نور وجود او چو معبود افراخت نخست رایت جود معنی وجود این و آن شد در صورت این و آن، عیان شد ای معنی صورت معالی وی جلوه ذات لایزالی ای اصل هدی و سر ارشاد وی فرع تو ما سوی به ایجاد برهان حق است چون وجود هستی ده ما سواست جودت ایمان تو هر که در پذیرد عمر ابد از وجود گیرد در ملک وجود، چون که فردی جفت تو ندیده کس به مردی. (۲)

۱- محمّد مهدی، فرزند حاجی حیدر علی، برخلاف دیگر برادرانش که به کار تجارت (شغل موروثی) پرداختند، به تحصیل روی آورد. وی در حدود سال ۱۲۶۰ ق، به دنیا آمد و در سال ۱۳۲۰ ق، درگذشت. از وی اشعار فراوانی به جای مانده است. دیوان شعر او به شماره ۳۳۹ در کتاب خانه مرکزی دانشگاه تهران، نگهداری می شود.

۲- تذکره مدینه الأدب: ج ۱ ص ۲۴۸ (به نقل از: مثنوی عرفان الحکم، با تلخیص).

۱۰ / ۶۲ میرزا حبیب خراسانی (۱) ۴۰. میرزا حبیب خراسانی می گوید: ای گُلِ رِخِ دل فریبِ خود کام وی دلبرِ دلکشِ دل آرام شد وقت که باز دور ایامِ گامی بزند موافقِ کامِ برخیز تو نیز آسمان وار یک روز به کام ما بزن گام بستان و بده، بگو سرودی برخیز و برو، بیا، بزن جام چون خرمن گل، به عشوهِ بنشین چون سرو روان، به جلوه بخرام از شام به عیش کوش تا صبح وز صبح به طیش باش تا شام امروز بگو مگر چه روز است تا گویمت این سخن به اکرام موجود شد از برای امروز آغاز وجود تا به انجام امروز ز روی نصّ قرآن بگرفت کمال، دین اسلام امروز به امر حضرت حق شد نعمت حق به خلق، اتمام امروز، وجود، پرده برداشت رخساره خویش جلوه گر داشت امروز به امر حضرت حق بر خلق جهان، علی امیر است امروز به خلق، گردد اظهار آن سرّ نهمان که در ضمیر است آن پادشه ممالک جود در مُلک وجود، بر سریر است چندان که به مدح او سرودیم یک نکته ز صد، نگفته بودیم. (۲)

۱- میرزا حبیب الله مجتهد خراسانی، در سال ۱۲۶۶ ق، در مشهد به دنیا آمد. وی از عارفان و حکیمان مشهور خراسان است. او تحصیلاتش را در نجف گذراند و سپس به مولد خود برگشت. وی در شعر و شاعری، صاحب قریحه ای قوی بود و در سال ۱۳۲۸ ق، درگذشت.

۲- دیوان حاج میرزا حبیب خراسانی (کتابفروشی زوّار، ۱۳۶۱ ش، چهارم): ص ۲۲۴-۲۴۰.

۱۰ / ۶۳ طرب اصفهانی (۱) ۴۱. طرب اصفهانی می گوید: فرّخا عید دلپذیر غدیر که جوان شد از او زمانه پیر! پیر گیتی جوانی از سر یافت از فرّ عید دلپذیر غدیر نعمت حق، تمام گشت امروز بر همه خلق، از صغیر و کبیر دین شد امروز کامل و ستوار از وجود امیر کلّ امیر آمد امروز امر ایزد پاک زی نبی، آن شه بشیر و نذیر آمد امروز جبرئیل امین جانب مصطفی به خُم غدیر در غدیر خُم، این بشارت داد جبرئیل امین به شاه بشیر کای تو بر جمله ما سوا سرور امر ما را کنون مکن تأخیر دست حیدر بگير و از سرِ قدر بنشان جای خویشتن به سریر این خبر، چون به مصطفی آمد در غدیر خُم از خدای قدیر در زمان از هیون به زیر آمد منبری ساخت از جهاز بعیر پا به منبر نهاد و باز نمود همچو گُل، آن دهان خوش تقریر کِ «ابشروا یا معاشرَ الأنصار!» همه دانید، از صغیر و کبیر: هر که مولای او منم امروز از پسِ من علی بر اوست امیر ناصر مرتضی هر آن که بُود در دو عالم، خداهش هست نصیر دوستدار علی هر آن که بُود دوستدارش بود خدای خبیر گشت امروز کار مُلک، درست گشت امروز چشم شرع، قریر. (۲)

-
- ۱- ابو القاسم محمّد نصیر طرب اصفهانی، فرزند محمّد رضا قلی همای شیرازی و معروف به میرزا طرب است. وی در سال ۱۲۷۴ ق، به دنیا آمد و در سال ۱۳۲۰ ق، درگذشت. فرزند وی استاد جلال الدین همایی، در مجله ارمغان (سال دهم: ۳۳۹-۳۴۳) مقاله ای ارزشمند درباره وی نگاشته است.
 - ۲- دیوان طرب بن همای شیرازی: ص ۲۱۳۲۱۴.

۱۰ / ۶۴ حکیم هیدجی ۴۲ . حکیم محمد بن معصوم علی هیدجی (۱۲۷۰ ۱۳۳۹ ق) چنین سروده است : الا ای فروزنده ماه و مهر فرازنده گنبد نه سپهر سپاس و ستایش ، تو را می سزد که تن آفریدی و جان و خرد به یک بار ، خرگاه بیرون زدی پدیدار شد پرتو احمدی ز پیغمبران ، گوی پیشی ز بود به جانش هزار آفرین و درود! به یاران پرورده خویش او بر آن کس که شد پیرو کیش او بویژه علی ، پیشوای مهین که بودش به پیوستگی جانشین پیمبر که اندیشه کیش داشت پس از خویش، وی را به مردم گماشت گرفتش کمر روز خُم غدیر در آن دشت ، بردش به بالا ز زیر بفرمود کای مردم! این حیدر است مرا یاور و بر شما سرور است خدا را اگر چشم و دست است و گوش مرا هم تن و جان و مغز است و هوش هر آن کس که او را منم پیشوای علی پیشوا باشدش رهنمای خدایا! به یار علی ، باش یار! کسی را که خوارش کند ، خوار دار! (۱)

۱- کلیات دیوان هیدجی (به کوشش : علی هشترودی ، زنجان: کتابفروشی علویون ، ۱۳۷۷ ق ، دوم) : ص ۱۸ ۲۴ .

قرن پانزدهم ۱۰ / ۶۵ غروی اصفهانی (۱) ۴۳. آیه الله غروی اصفهانی می گوید: باده بده ساقیا ولی ز خُم غدیر چنگ بزن مطربا ولی به یاد امیر تو نیز ای چرخ پیر بیا ز بالا به زیر داد مسرت بده، ساغر عشرت بگیر بلبل نطقم چنان قافیه پرداز شد که زهره در آسمان به نغمه دمساز شد محیط کون و مکان، دایره ساز شد سیرور روحانیان، هوالعلی الکبیر نسیم رحمت وزید، دهر کهن شد جوان نهال حکمت دمید، پُر ز گل ارغوان مسند حشمت رسید، به خسرو خسروان حجاب ظلمت درید ز آفتاب منیر وادی خُم غدیر، منطقه نور شد یا ز کف عقل پیر، تجلی طور شد یا که بیانی خطیر، ز سر مستور شد یا شده در یک سریر، قران شاه و وزیر شاهد بزم ازل، شمع دل جمع شد تا افق لم یزل، روشن از آن شمع شد ظلمت دیو و دغل، ز پرتوش قمع شد چو شاه کیوان محل، شد به فراز سریر چون به سر دست شاه، شیر خدا شد بلند به تارک مهر و ماه، ظل عنایت فکند به شوکت فرّ و جاه، به طالعی ارجمند شاه ولایت پناه، به امر حق، شد امیر مژده که شد میر عشق، وزیر عقل نخست به همت پیر عشق، اساس وحدت درست به آب شمشیر عشق، نقش دوئیت بشست به زیر زنجیر عشق، شیر فلک شد اسیر فاتح اقلیم جود، به جای خاتم نشست یا به سپهر وجود، تیر اعظم نشست یا به محیط شهود، مرکز عالم نشست روی حسود عنود، سیاه شد همچو قیر صاحب دیوان عشق، عرش خلافت گرفت مسند ایوان عشق، زیب و شرافت گرفت گلشن خندان عشق، حُسن و لطافت گرفت نغمه دستان عشق، رفت به اوج اثیر جلوه به صد ناز کرد، لیلی حُسن قَدَم پرده ز رُخ باز کرد، بدر منیر ظلم نغمه گری ساز کرد، معدن کل حکم یا سخن آغاز کرد، عَنِ اللَّطِيفِ الْخَبِيرِ: به هر که مولا منم، علی است مولای او نسخه اسما منم، علی است طغرای او سرّ معما منم، علی است مجلای او محیط انشا منم، علی مدار و مدیر طور تجلی منم، سینه سینا علی است سرّ انا الله منم، آیت کبرا علی است دُرّه بیضا منم، لؤلؤ لا لا علی است شافع عقبای منم، علی مُشار و مُشیر حلقه افلاک را سلسله جنبان، علی است قاعده خاک را اساس و بنیان، علی است دفتر ادراک را طراز و عنوان، علی است سیّد لولاک را علی وزیر و ظهیر دایره کُن فکان، مرکز عزم علی است عرصه کون و مکان، خطّه رزم علی است در حرم لا مکان، خلوت بزم علی است روی زمین و زمان، به نور او مُستنیر قبله اهل قبول، غُزه نیکوی اوست کعبه اهل وصول، خاک سر کوی اوست قوس صعود و نزول، حلقه ابروی اوست نقد نفوس و عقول، به بارگاهش حقیر طلعت زیبای او، ظهور غیب مصون لعل گهرزای او مصدر کاف است و نون سرّ سویدای او، منزّه از چند و چون صورت و معنای او، نگنجد اندر ضمیر یوسف کنعان عشق، بنده رخسار اوست خضر بیابان عشق، تشنه گفتار اوست موسی عمران عشق، طالب دیدار اوست کیست سلیمان عشق؟ بر در او یک فقیر ای به فروغ جمال، آینه ذوالجلال! «مفتقر» خوش مقال، مانده به وصف تولال گر چه بُراق خیال، در تو ندارد مجال ولی ز آب زلال، تشنه بود ناگیر. (۲)

۱- محمد حسین غروی اصفهانی، فرزند حاج محمد حسن اصفهانی و معروف به «آیه الله کمپانی»، در دوم محرم سال ۱۲۶۹ در کاظمین به دنیا آمد و در بیست سالگی به نجف مهاجرت کرد و در درس مرحوم شیخ محمد کاظم آخوند خراسانی

شرکت جست. او پس از درگذشت آخوند به تدریس پرداخت. از وی حدود ۲۵ اثر باقی مانده است که در مباحث فقه ، اصول ، فلسفه و شعر است. وی ، روز پنجم ذی حجه سال ۱۳۶۱ درگذشت .

۲- دیوان محمد حسین غروی اصفهانی : ص ۲۶۲۸ .

۱۰ / ۶۶ الهی قمشه ای (۱) ۴۴. مرحوم حکیم الهی قمشه ای می گوید: سروش غییم به پرده دل، سراید از عشق، داستان ها که جز به مهر علی فروزان نگرده انوار آسمان ها چو حُسن او ماه دلزبایی چو طلعتش جلوه خدایی چو قامتش سرو با صفایی ندیده چشمی به بوستان ها به هر دل افتد ز مهر نورش بنوشد از باده طهورش به جامی از کوثر حضورش شود مجرد، تن و روان ها شنیده ای نیروی سنانش، فکندنِ عمرو و صد چو آتش ندیده ای قدرت روانش به کشور مُلک لامکان ها به مُلک جان، شاه کشور است او، به شهر علم نبی در است او به گنج حق پاک گوهر است او، خراج یک جلوه اش جهان ها ز حق مُجیب دعای آدم، به امر ایزد، وصی خاتم فروغ الله و نور عالم، فدای او جانِ جانِ جانِ ظاهر عین الکمال ایزد، شهود کُلّ الجمال ایزد به قهر و سَطوت، جلال ایزد، خدا نمایی به چشم جان ها خرد به کار علی است حیران که چیست این سرّ سرّ سبحان مثالی از بی مثال یزدان، در او از آن بی نشان، نشان ها خلیفه الله اعظم است او، معلّم روح آدم است او امیر پاکان عالم است او، امام مطلق بر انس و جان ها کتاب ناطق، امام بر حق، مُعین طاها، ولی مطلق خلافتش بر جهان محقق، حکومتش بر تن و روان ها علی عالی، امیر ایمان، ولی ایزد، خدیو امکان وصی احمد، سیّمی سبحان، جلالتش بر تر از بیان ها دو دیده اش بر جمال سرمد، دو نرگش مست حُسن ایزد بهشتیان را به نصّ احمد، دو گوهرش سید جوان ها هزار یک از صفات ذات، نکرده وصف ای امیر عالم اگر فرستد هزار دفتر، فرشته وحی از آسمان ها تو ظلّ خورشید لایزالی، تو ذات بی مثل را مثالی تو ساقی جرعه وصالی، به باغ رضوان به بوستان ها تو جوهر قدرت خدایی، تخلّق وصف کبریایی ز مهر حق در مثل ضیایی، تو را سزد قدر و عزّ و شان ها تو در غدیر از خدای قادر، امیر باطن شدی و ظاهر که تاجداری شرع اطهر، تو راست شایسته، نی فلان ها به مُلک دین جز تو شه نزدیک، بر این فلک جز تو مه نزدیک شهی، به هر دل سیه نزدیک، تویی گل و خارت این و آن ها تو بسمل دفتر خدایی، به کشتی شرع ناخدایی شهشه تاج «انما»یی، ثنای حُسن تو بر زبان ها تو خسرو «هیل آتی» مقامی، بشیر رحمت به خاص و عامی ز کوثر عشق یار، جامی به عاشقان بخش و تشنه جان ها تویی که شمشیر آبدارت فکند سرها به خاک ذلت بس آتش قهر و اقتدارت ز مشرکان سوخت دودمان ها ز امر «بلغ» به حکم ایزد، شدی تو چون جانشین احمد رقیب گشت از حسد مُخلّد، به نار محرومی از جانان ها به شکر اعزاز پادشاهی، به شیعیان از کرم نگاهی مخواه ما را بدین تباهی، نظر کن ای شه به پاسبان ها تو پرده دارِ ظهور ذاتی، تو آینه جلوه صفاتی تو کشتی نوح را نجاتی، فراتر از گردش زمان ها چو خوانمی دفتر و کتابت، فصاحت بی حد کلامت فزاید معرفت پیامت، زُدیدم شُبّهت و گمان ها تبارک آن خوش کتاب ایمان، مفسّر مُجملات قرآن فصاحتش نور چشم سیحان، مسخرش عقل نکته دان ها به خیل خوبان تو پیشوایی، بر اهل دل شاه اولیایی غرض ز معراج مصطفایی که آرد از غیبت ارمغان ها شبی که راز گمیل خوانم، چو شمع روشن شود روانم ز شوق از دیده خون فشام، ز دل کشم ناله و فغان ها صباح اگر خوانمی دعایت، به پیشگاه ازلّ ثنایت به چشم دل بینمی صفایت، در آن حقایق، وز آن بیان ها ز علم و عقل و سخا و قدرت، به زهد و حلم و تقی و همت ندید چشم جهان مثالت، نه در زمین، نی در آسمان ها به سجده گه چون که سر نهادی ز جور ابن مُلجم مرادی به گلشن قدس پرگشادی، برستی از جور سرگران ها به تیغ زهر آبداده ناگاه، شکافت آن جبهه به از ماه فرشته فریاد زد که: الله! بر آمد از قدسیان فغان ها منم «الهی»، گدای کویت، ز هر طرف چشم دل به سویت که افتدم یک نظر به رویت، به وقت رحلت ز جسم، جان ها «الهی» ام، بنده تو شاهم، به کوی عشقت فتاده راهم که بخشد ار غرقه در گناهم محبتت ز آتشم امان ها. (۲)

۱- میرزا محیی‌الدین مهدی الهی قمشه ای ، از حکما و فلاسفه بزرگ عصر ، در سال ۱۳۱۹ ق ، در قمشه اصفهان به دنیا آمد . تحصیلات خود را در اصفهان و مشهد گذراند و در تهران در مدرسه سپه سالار و دانش سرای عالی به تدریس پرداخت . از وی حدود ده جلد کتاب ، باقی مانده است . وی حدود پنج هزار بیت سروده است . استاد الهی قمشه ای در ربیع الثانی ۱۳۹۳ ق درگذشت .

۲- کلیات دیوان حکیم الهی قمشه ای (تهران : انتشارات علمیّه اسلامیّه ، ۱۴۰۸ ق ، چهارم) : ص ۳۲۰ .

ص: ٣٧١

..

۱۰ / ۶۷ محمد تقی بهار (۱) ۴۵. ملک الشعراى بهار مى گوید: گر نظر در آینه، يك ره بر آن منظر کند آفرین ها باید آن فرزند بر مادر کند گر دگر بار این چنین بیرون شود آن دلربای خود یقین می دان که اوضاع جهان، دیگر کند کس به رخسار مه از مُشک سیه، چنبر نکرد او به رخسار مه از مُشک سیه، چنبر کند کس قمر را هم نشین با ناهه اذفر ندید او قمر را هم نشین با ناهه اذفر کند گر گشاید یک گره از آن دو زلف عنبرین یک جهان آراسته از مُشک و از عنبر کند غم برد از دل، تو گویی، تا همی خواهد چو من هر زمان مدح و ثنای خواجه قنبر کند آن که اندر نیم شب بر جای پیغمبر بخفت تا تن خود را به تیر کید خصم، اسپر کند جز صفات داوری در وی نیابد یک صفت آن که عقل خویش را بر خویشتن داور کند داورش خواند ولی و احمدش خواند وصی هم وصایت هم ولایت ز احمد و داور کند در غدیر خم، خطاب آمد ز حق بر مصطفی تا علی را او ولی بر مهتر و کهتر کند تا رساند بر خلائق مصطفی امر خدای از جهاز اشتران از بهر خود، منبر کند گرد آیند از قبایل اندر آن دشت و نبی خطبه بر منبر، پی امر خلافت سر کند گوید: آن کاو را منم مولا، علی مولای اوست زینهار از طاعت او گر کسی سر در کند. (۲)

۱- محمد تقی بن محمد کاظم صبوری، ملک الشعرا، در سال ۱۲۶۶ ش، به دنیا آمد. وی محقق، شاعر، نویسنده، روزنامه نگار، استاد دانشگاه و سیاستمدار بود. آثار تحقیقی و تصحیحی وی عبارت است: تاریخ سیستان، مجمل التواریخ والقصص و سبک شناسی و... وی در سال ۱۳۳۰ ش، در گذشت.

۲- دیوان ملک الشعرا بهار: ج ۱ ص ۱۶۱۷.

۱۰ / ۶۸ صغیر اصفهانی (۱) ۴۶. صغیر اصفهانی چنین می گوید: سِتْرَد روند مه و مهر در حجاب امروز که زد ز برج ولایت ، سر آفتاب امروز ز فیض پیر خراباتیان گرفت از نو جهان پیر به خود ، رونق شباب امروز زمانه تا به ابد چشم شاهد بختش چو چشم آینه بیدار شد ز خواب امروز گرفت دست مشیت پی ظهور کمال ز چهره شاهد مقصود را نقاب امروز همه به وجد و سرورند خاص و عام امشب همه به عیش و نشاط اند شیخ وشاب امروز به اجتناب میم زاهد ار دهد فرمان کنم ز بردن فرمانش اجتناب امروز ز محتسب نکنم بیم و سر کنم مستی که شوق بسته به دل ، راه اضطراب امروز ز کهکشانش فکنم ریسمان به گردن چرخ چو روزهای دگر ، گر کند شتاب امروز بگو به ساقی مجلس که : خانه ات آباد! خراب ساز مرا از شراب ناب امروز بکوب پای و بزن دست و می به ساغر کن به بانگ بریط و با نغمه رباب امروز که ریخت ساقی رحمت به بزم خم غدیر به جام اهل ولا ، کوثری شراب امروز سه نوبت از اُحید آمد به احمد مرسل برای نصب علی ولی خطاب امروز نجات هر دو جهان را ز حق به عشق علی طلب نما که دعایی است مستجاب امروز به اهل عشق و ارادت بگو که بهر شما ز روزها همه گردیده انتخاب امروز شوید روز حساب ایمن از عذاب ، اگر زیند بر لب هم بوسه بی حساب امروز سزد «صغیر» کند شکر تا به یوم نُشور به نعمتی که از آن هست کامیاب امروز . (۲)

۱- .محمد حسین ، فرزند آقا اسد الله ، در سیزدهم رجب سال ۱۳۱۲ ق در اصفهان به دنیا آمد . او از هشت سالگی به سرودن شعر ، روی آورد . از وی چندین اثر باقی مانده است . وی در سال ۱۳۴۹ ق ، درگذشت .

۲- .دیوان صغیر اصفهانی : ص ۴۳۴۴ .

۱۰ / ۶۹ اقبال لاهوری (۱) ۴۷. علامه محمد اقبال لاهوری می گوید: مُسَلِمِ اَوَّل، شه مردان، علی عشق را سرمایه ایمان، علی از ولای دودمانش زنده ام در جهان، مثل گَهر تابنده ام نرگسم وارفته نظاره ام در خیابانش چو بو آواره ام زمزم ار جوشد ز خاک من، از اوست می اگر ریزد ز تاک من، از اوست خاکم و از مهر او آینه ام می توان دیدن نوا در سینه ام از رخ او فال، پیغمبر گرفت ملت حق از شکوهش فر گرفت قوت دین مبین فرموده اش کائنات، آیین پذیر از دوده اش (۲) مُرسل حق کرد نامش بو تراب حق، «ید الله» خواند در اُمّ الکتاب هر که دانای رموز زندگی است سرّ اسمای علی داند که چیست خاک تاریکی که نام او تن است عقل، از بیداد او در شیون است فکر گردون رس زمین پیمان او چشم کور و گوش ناشنوا از او از هوس، تیغ دو رو دارد به دست رهروان را دل برین رهن شکست شیر حق، این خاک را تسخیر کرد این گل تاریک را اکسیر کرد مرتضی کز تیغ او حق روشن است بو تراب از فتح اقلیم تن است مرد کشور گیر از کزاری است گوهرش را آبرو خودداری است هر که در آفاق گردد بو تراب باز گرداند ز مغرب، آفتاب هر که زین بر مرکب تن، تنگ بست چون نگین بر خاتم دولت نشست زیر پاش این جا شکوه خیر است دست او آن جا قسیم کوثر است از خود آگاهی یداللهی کند از ید اللهی شهنشاهی کند ذات او دروازه شهر علوم زیر فرمانش حجاز و چین و روم حکمران باید شدن بر خاک خویش تا می روشن خوری از تاک خویش. (۳)

۱- علامه محمد اقبال لاهوری، شاعر و متفکر و سیاستمدار، در ۲۴ ذی حجه سال ۱۲۸۹، در لاهور به دنیا آمد و تحصیلات خود را در فلسفه، در انگلستان و آلمان گذراند. وی از پیشروان اصلاح طلبی مسلمانان هند بود و بیشترین سروده هایش را به زبان فارسی سروده است. اقبال در سال ۱۳۵۷ ق، درگذشت.

۲- دوده: دودمان.

۳- کلیات اقبال لاهوری (با مقدمه و تصحیح: احمد سروش، کتاب خانه سنایی): ص ۳۳ (مثنوی «اسرار خودی»).

۱۰ / ۷۰ مدرّس اصفهانی (۱) ۴۸. میرزا یحیی مدرّس اصفهانی در مدح مولا علیه السلام می فرماید: باده از خُم غدیرم ده، نه از خُم عصیر مست از شوق امامم کن، نه از شُرب شراب آفتاب مشرقِ «الیومَ أکملتُ لکم» گشت از برج ولایت آشکارا بی حجاب نعمت بی حدّ «أتممتُ علیکم نعمتی» در چنین روز شریف، انعام شد بر شیخ و شاب بی حساب ایزد گنه بخشد، خدا را تا به کی باشد اندر دل مرا اندیشه از یوم الحساب؟ در چنین روزی خشوع اولیا شد سودمند در چنین روزی دعای اولیا شد مستجاب در چنین روزی، نبی، قدر علی ظاهر نمود دین عیان شد، کافتاب آمد دلیل آفتاب! فی علیّ یا رسول الله بلّغ ما نزل ورنه تبلیغ رسالت را نکردی بهره یاب مصطفی اصحاب را فرمود کاینک منبری از جهاز اشتران سازید بهرم با شتاب منبری آراستند، آن گه پیمبر برنشست بر فراز منبر و بگرفت دست بوترا بگفت کای قوم! این علی مولا بود بر خاص و عام گفت کای قوم! این علی سیرور بود بر شیخ و شاب بی ولای او اطاعت، با ولایش معصیت این عقاب اندر عقاب است، آن ثواب اندر ثواب هم رکاب از ماه و زین از مهر و تنگ از کهکشان اسپر از گردون و رُمح از رامح و تیر از شهاب گر خدایت خوانم ای فرمانده مُلک خدا این سخن در نزد دانایان بود دور از صواب من نمی گویم خدایی، لیکن اوصاف خدا در تو ظاهر گشت، همچون بوی گل اندر گلاب قادری بر انقلاب ذات اشیا در جهان گرچه اشیا را به ماهیت، محال است انقلاب اختر عمر عدو را در رسد وقت غروب چون بر آری تیغ چون مهر درخشان از قراب شهریارا! بنده «یحیی» را ز هجران تو گشت تن ز تیغ کین، هلاک و دل ز نار غم، کباب. (۲)

۱- میرزا یحیی، معروف به «مدرّس بیدآبادی»، فرزند محمّد اسماعیل اصفهانی، در سال ۱۲۵۴ ق، در کربلا به دنیا آمد و علوم مقدماتی را همان جا گذراند. او در شانزده سالگی به اصفهان آمد و در علوم عقلی، نقلی، ادبیات، ریاضیات، هیئت و نجوم، تبخّر یافت و آن گاه به تدریس پرداخت. وی علاوه بر مقام علمی در شاعری نیز توانا بود و دیوان وی متجاوز از پانزده هزار بیت است که شامل مدایح و مراثی حضرت رسول و ائمه اطهار علیهم السلام است. او در هفتم ذی قعدة سال ۱۳۴۹ ق در ۹۵ سالگی درگذشت.

۲- دیوان میرزا یحیی مدرّس اصفهانی: ص ۵۳۵۷ (با تلخیص).

۱۰ / ۷۱ جلال الدین همایی (۱) ۴۹. استاد جلال الدین همایی سروده است: تا به کی افسانه از دارا و اسکندر کنی؟ قصه باید از امیر المؤمنین حیدر کنی گر حدیث راست می خواهی و گفتارِ درست مدح باید از شه دین، حیدرِ صفدر کنی تا به دست و خامه ات یارایی مدح علی است حیف باشد حرف دیگر ثبت در دفتر کنی بی ولای مرتضی، چون باد اندر چنبر است روز و شب گر در عبادت، پشت را چنبر کنی چون پیمبر باب خواندش مر مدینه ی علم را دست بیعت بایدت در حلقه آن در کنی آن چنان باشد که گرد کعبه باشی در طواف چون طواف مرقد آن شاه دین پرور کنی اندر آیین جوان مردی و دینداری رواست گر سر و جان در ره آیین آن سرور کنی هر سری کان نیست اندر پای آن سرور به راه غبن باشد گر دمی از عمر با او سر کنی پیش من حرفی ز اسرار ولایت برتر است زان که صد فصل از فنون علم را از بر کنی آنچه در وصف علی دانم، اگر گویم، مرا طعن در محراب گویی، لعن بر منبر کنی رازها دارم به دل، گر پرده بگشایم، مرا طعمه شمشیر سازی، مثله خنجر کنی گفت عارف: در بشر، روپوش کرده است آفتاب این کلام نغز را باید به جان، باور کنی و ندر این ره، مشکلی گر پیش آید، بایدت حل آن از اتحاد ظاهر و مظهر کنی ای علی مرتضی، ای آیت حُسن القضا! ای که ز اکسیر عنایت، خاک ره را زر کنی آفتاب اولیایی، سایه لطف خدا دوستان را سایبانی در صف محشر کنی سایه لطف و کرم از دوستان و ماگیر ای که از داروی احسان، چاره مضطر کنی تشنه کامانیم ای ابر کرامت، خوش بیار تا گلوی خشک ما از آب رحمت تر کنی تو شفیع مُذنبانی و «سنا» غرق گناه چشم دارد کِش شفاعت در بر داور کنی مدح کس گر گفته ام، نعت تو ام کفاره است بو که زین کفاره ام آسوده از کیفر کنی. (۲)

۱- جلال الدین همایی، در سیزدهم دی ۱۲۷۸ ش، مطابق با اول رمضان ۱۳۱۷ ق در یکی از محلات جنوبی اصفهان، دیده به جهان گشود. نخست به مکتب ملّا باجی رفت و در سال ۱۳۲۶ ق، به همراه برادر بزرگش به مدرسه حقایق وارد شد و در سال ۱۳۲۸ ق، به مدرسه علمیه نیماورد، منتقل شد. وی پس از تکمیل تحصیلات، از سال ۱۳۰۰ ش، به تدریس در مدارس جدید و دانشگاه پرداخت و به سال ۱۳۱۰ ش، به تهران منتقل شد. وی در سال ۱۳۴۵ ش، رسماً از کار دانشگاهی کناره گیری کرد. از وی آثار بسیاری به جا مانده است، از قبیل: تاریخ ادبیات ایران، غزالی نامه، فنون بلاغت و صناعات ادبی، مولوی نامه، تصوّف در اسلام و دیوان سنا. او چندین کتاب ارزشمند را هم تصحیح کرده که از آنهاست: مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه و نصیحه الملوک غزالی. وی در ششم ماه رمضان ۱۴۰۰ ق، مطابق با هشتم تیرماه ۱۳۵۹ ش در اصفهان درگذشت.

۲- دیوان سنا (به اهتمام: ماهدخت بانو همایی، تهران: مؤسسه نشر هما، ۱۳۶۴ ش، اول): ج ۱ ص ۵۷۵.

۱۰ / ۷۲ محمد حسین شهریار (۱) ۵۰. استاد شهریار ، در مدح مولا علیه السلام می گوید : یا علی! نام تو بردم ، نه غمی ماند و نه همی بِأَبی أَنْتَ وَ أُمّی! گویا هیچ نه همی به دلم بوده ، نه غمّی بِأَبی أَنْتَ وَ أُمّی! تو که از مرگ و حیات، این همه فخری و مباحات علی ، ای قبله حاجات! گویی آن دزد شقی تیغ نیالوده به سَمّی بِأَبی أَنْتَ وَ أُمّی! گویی آن فاجعه دشت بلا هیچ نبوده است در این غم نگشوده است سینه هیچ شهیدی نخراشیده به سَمّی بِأَبی أَنْتَ وَ أُمّی! حق اگر جلوه با وجه اتم کرده در انسان کان نه سهل است و نه آسان به خود حق که تو آن جلوه با وجه اتمّی بِأَبی أَنْتَ وَ أُمّی! منکر عید غدیر خُم و آن خطبه و تنزیل کر و کور است و عَزّایل با کر و کور ، چه عید و چه غدیری و چه خُمّی؟ بِأَبی أَنْتَ وَ أُمّی! در توّلًا هم اگر سهو ولایت ، چه سفاهت! اُف بر این شَمّ فقاهت! بی ولای علی و آل ، چه فقهی و چه شَمّی؟ بِأَبی أَنْتَ وَ أُمّی! تو کم و کیف جهانی و به کمبود تو دنیا از ثری تا به ثریا شر و شور است و دگر هیچ نه کیفی و نه کمّی بِأَبی أَنْتَ وَ أُمّی! آدمی جامع جمعیت و موجود اتم است گر به معنای اعم است تو بهین مظهر انسان و به معنای اعمّی بِأَبی أَنْتَ وَ أُمّی! چون بود آدم کامل ، غرض از خلقت عالم پس به ذرّیه آدم جز شما مهد نبوت نَبوّد چیز مُهمّی بِأَبی أَنْتَ وَ أُمّی! عاشق توست که مستوجب مدح است و معظّم منکرت مستحق ذم وز تو بیگانه نیرزد ، نه به مدحی ، نه به ذمّی بِأَبی أَنْتَ وَ أُمّی! بی تو ای شیر خدا سبّحه و دستار مسلمان شده بازیچه شیطان این چه بوزینه که سرها همه را بسته به ذمّی بِأَبی أَنْتَ وَ أُمّی! لشکر کفر اگر موج زند در همه دنیا همه توفان ، همه دریا چه کند با تو که چون صخره صمّا و اصمّی؟ بِأَبی أَنْتَ وَ أُمّی! یا علی! خواهمت آن شعشه تیغ زرافشان هم بدو کفر سرافشان بایدم این لَمعان دیده ، ندانم به چه لَمّی بِأَبی أَنْتَ وَ أُمّی! (۲)

۱- سید محمد حسین بهجت تبریزی ، فرزند حاج میرزا آقا خشکنانی ، در سال ۱۲۸۵ ش ، در تبریز به دنیا آمد . وی علوم مقدماتی را در همان شهر گذراند و در سال ۱۳۳۹ ق به تهران آمد و در دار الفنون در رشته طب به تحصیل پرداخت . پس از دو سال ، تحصیل را رها کرد و در سال ۱۳۱۰ ش ، به استخدام دولت درآمد . پس از چندی به نیشابور رفت و در بازگشت به تهران در بانک کشاورزی مشغول به کار شد . کلیات اشعار وی بیش از پانزده هزار شعر دارد . شاهکار شعر شهریار «حیدر بابا» است که به ترکی سروده است . وی در اواخر عمر به تبریز برگشت و در سال ۱۳۶۷ ش ، در بیمارستان مهر تهران زندگی را بدرود گفت . جنازه او به تبریز منتقل و در مقبره الشعراى تبریز دفن شد .

۲- کلیات دیوان شهریار (انتشارات زرین) : ج ۱ ص ۲۳۱ .

۵۱. و در قصیده ای دیگر می گوید: علی آن شیر خدا شاه عرب الفتی داشته با این دل شب شب ز اسرار علی آگاه است دل شب، محرم سِرِّ الله است شب علی دید و به نزدیکی دید لیک او نیز به تاریکی دید شب شنفته است مناجات علی جوشش چشمه عشق ازلی شاه را دیده به نوشینی خواب روی بر سینه دیوار خراب قلعه بانی که به قصر افلاک سر دهد ناله زندانی خاک دردمندی که چو لب بگشاید در و دیوار به زنهار آید کلماتی چو دُر آویزه گوش مسجد کوفه هنوزش مدهوش فجر تا سینه آفاق شکافت چشم بیدار علی خفته نیافت روزه داری که به مَهرِ اسحار بشکند نان جوین افطار ناشناسی که به تاریکی شب می برد نان یتیمان عرب پادشاهی که به شب، بُرَقِ پوش می کشد بار گدایان بر دوش تا نشد پردگی آن سِرِّ جلی نشد افشا که علی بود، علی شاهبازی که به بال و پر راز می کند در ابدیت پرواز شه سواری که به برق شمشیر در دل شب بشکافت دل شیر عشقبازی که هم آغوش خطر خفت در خوابگه پیغمبر آن دم صبح قیامت تأثیر حلقه در شد از او دامنگیر دست در دامن مولا زد در که: علی! بگذر و از ما مگذر شال شه، و اشد و دامن به گرو زینبش دست به دامن که: مرو! شال می بست و ندایی مُبهم که: کمر بند شهادت، محکم! ماه محراب عبودیت حق سر به محراب عبادت، مُنشق می زند پس لب او کاسه شیر می کند چشم اشارت به اسیر چه اسیری که همان قاتل اوست تو خدایی مگر، ای دشمن دوست؟ در جهانی همه شور و همه شر ها عَلیُّ بَشَرٌ، کیف بَشَرٌ؟! کفن از گریه غَسَّال، خجل پیرهن از رخ وصال، خجل شبروان مست ولای تو، علی! جان عالم به فدای تو، علی! (۱)

۵۲. و نیز همو می سراید: علی ای همای رحمت، تو چه آیتی خدا را که به ما سِتوا فکندی همه سایه هما را؟ دل! اگر خداشناسی، همه در رُخ علی بین به علی شناختم من، به خدا قسم، خدا را به خدا که در دو عالم، اثر از فنا نمآند چون علی گرفته باشد سر چشمه بقا را مگر ای سحاب رحمت، تو بیاری از نه دوزخ به شرار قهر سوزد همه جان ما سوا را برو ای گدای مسکین، در خانه علی زن که نگین پادشاهی دهد از کرم، گدا را بجز از علی که گوید به پسر که: قاتل من چو اسیر توست، اکنون به اسیر کن مدارا بجز از علی که آرد پسری ابو العجایب که عَلم کند به عالم، شهدای کربلا را چو به دوست، عهد بندد ز میان پاکبازان چو علی که می تواند که به سر برد وفا را؟ نه خدا توانمش خواند، نه بشر توانمش گفت متحیرم چه نامم شه مُلک «لافتی» را به دو چشم خونفشانم هله، ای نسیم رحمت که ز کوی او غباری به من آر، توتیا را به امید آن که شاید برسد به خاک پایت چه پیام ها که دارم همه سوز دل صبا را چو تویی قضای گردان، به دعای مستمندان که ز جان ما بگردان، ره آفت قضا را چه زخم چو نای، هر دم، ز نوای شوق او دم که لسان غیب، خوش تر بنوازد این نوا را «همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی به پیام آشنایی بنوازد آشنا را» ز نوای مرغ یا حق، بشنو که در دل شب غم دل به دوست گفتن، چه خوش است شهریارا. (۱)

۱۰ / ۷۳ ابو القاسم حالت (۱) ۵۳. ابوالقاسم حالت سروده است: آمد آن شاهی که اندر وصف ذاتش گفته اند: «لا فتی إلّا علی لا سیفَ إلّا ذوالفقار» روح مطلق، شیر حق، شاه نجف، صَهر رسول عین ایمان، اصل دین، کان کَرم، کوه وقار جسم دانش، جان بینش، دست قدرت، پای شوق روی طالع، روح خوش بختی، روان افتخار دفتر حکمت، کتاب فضل، دیوان کمال آفتاب عَزّ و شوکت، آسمانِ اقتدار میوه باغ سه روح و پنج حس و شش جهت یکه سردار دو عالم، سرور هفت و چهار کاخ دین را پایگاه و باغ حق را باغبان مُلکک جان را پادشاه و شهر دل را شهریار درس رحمت را کتاب و روی زحمت را نقاب جام دانش را شراب و شمع بینش را شرار ناامیدان را امید و ناتوانان را توان ناشکیبان را شکیب و بی قراران را قرار در خلافت، عدل او کاخ امان را بام و در در قُتوت، جود او شاخ کَرم را برگ و بار پند او پندی که شد دست خطا را دستبند لفظ او دُرّی که شد گوش سخن را گوشوار آن که باشد نزد جودش صد چو حاتم، شرمگین وان که باشد پیش علمش صد چو لقمان، شرمسار عقل، عاجز شد ز وصف دانش و تقوای او کان فزون بود از حساب و این برون بود از شمار گفت پیغمبر که: بعد از من، علی رهبر بُود در ره دین خدا و سَنّت پروردگار هر که ما را دوست باشد، گو علی را باش دوست هر که ما را یار باشد، گو علی را باش یار «حالت»! ار خواهی که در محشر نباشی رو سیاه روشن از مهر علی شو، در نهران و آشکار.

(۲)

-
- ۱- ابو القاسم حالت، فرزند کربلایی محمّد تقی، در سال ۱۲۹۲ ش، در تهران به دنیا آمد و تحصیلات خود را در تهران گذراند. وی در سال ۱۳۱۷ ش، کار روزنامه نگاری را با روزنامه توفیق، آغاز کرد و آن گاه با روزنامه های دیگر، از قبیل امید ایران، تهران مصوّر، قیام ایران و خبردار همکاری کرد و از سال ۱۳۲۳ ش، برای هفته نامه آیین اسلام، هفته ای پنج رباعی که ترجمه منظوم کلمات قصار علی علیه السلام بود می سرود. حالت بیش از ۲۸ اثر ترجمه (از انگلیسی و عربی)، تألیف و شعر از خود به جای گذاشت. وی در سال ۱۳۷۱ ش، درگذشت.
- ۲- دیوان حالت (تهران: کتاب خانه ابن سینا، ۱۳۴۱ ش): ص ۱۹۹.

ص: ۳۹۱

..

۱۰ / ۱۷۴ امام خمینی ۵۴. امام خمینی رحمه الله درباره مولا عليه السلام می سراید: فارغ از هر دو جهانم به گُل روی علی از خُم دوست، جوانم به خُم موی علی طی کنم عرصه مُلک و ملکوت از پی دوست یاد آرم به خراباتُ چو ابروی علی. (۱)

۱- دیوان امام (تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۳).

بخش دهم: ویژگی های امام علی

اشاره

بخش دهم: ویژگی های امام علیفصل یکم: ویژگی های اعتقادیفصل دوم: ویژگی های اخلاقیفصل سوم: ویژگی های عملیفصل چهارم: ویژگی های سیاسی و اجتماعیفصل پنجم: ویژگی های رزمی

سخنی درباره ویژگی های امام

سخنی درباره ویژگی های امامامیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام ، گنجینه ارزش ها و جانس سرشار از ستودنی ها و نیکویی ها ، و زندگی اش مظهر بزرگی هاست و آنچه در این بخش آورده ایم ، تنها گوشه ای از ویژگی های آن امام علیه السلام است. ویژگی های والا و شکوهمند او چون دانش ، عصمت و نظایر آن ، در ذیل عنوان های خاص خودش آمده است . با این حال ، آنچه در این جا و دیگر جاها آورده ایم ، همه آنچه ممکن است در مورد آن پیشوای بی همتا گفته شود ، نیست؛ چون دریای عظمت شخصیت والای او گسترده تر و ژرف تر از آن است که به توصیف آید یا قلم ، توان بیان آن را داشته باشد و یا اندیشه به ژرفای آن دست یابد. او کسی است که می فرمود: «يَنْجِي دُرُّ عَنِّي السَّيْلُ ، وَلَا يَرْقَى إِلَيَّ الطَّيْرُ» . فضیلت ، چون سیل از کوهسار وجودم سرازیر است و هیچ تیزپروازی به بلندای من نمی رسد . (۱) علت دیگر ، آن است که تاریخ ، همه فضایل و بزرگی های او را برای نسل های بعد ، نقل نکرده است ، و چه بسیار کسانی که تلاش می کردند تا او را از خاطره تاریخ ، محو کنند. با این حال ، آنچه از آن حضرت آشکار شده است ، علی رغم همه

تلاش های ستمگرانِ جفایپیشه برای محو جلوه های صفات آن حضرت ، دیده ها را خیره و خردها را متحیر ساخته است . سخن خلیل بن احمد فراهیدی درباره امام علیه السلام چه زیبا و رساست که می گوید: چه گویم درباره مردی که دوستانش از بیم و دشمنانش از کینه ، فضایل او را پوشیده داشتند و در بین این دو سرپوش گذاری ، آن قدر فضایل او بسیار است که شرق و غرب را فرا گرفته است؟! (۱) در این جا اندکی از بسیار متون دینی را که از طریق شیعه و اهل سنت (هر دو) روایت شده ، ذکر می کنیم؛ چرا که ما را توان احاطه بر ویژگی های شخصیتی کسی چون علی علیه السلام نیست؛ یگانه ای که در ایمان ، دانش ، اخلاق ، جوان مردی ، شجاعت و رحمت، هم تراز ندارد ؛ بلکه نمی توان انسانی چون او یافت که در وجودش ویژگی های متضادی که معمولاً در یک شخص، جمع نمی شوند گرد آمده باشد. در میدان رزم ، هرگاه بر دشمنی می نگریست و بر او بانگ می زد ، بدنش می لرزید و جان بر لبش می رسید ، و هیچ یک از همگنانش به پایگاه او نمی رسیدند ، و آن گاه که به اشک حلقه زده بر چشم یتیم می نگریست و یا به کسی که پشتش از رنج روزگار ، خم شده است ، نگاه می کرد ، دلش به لرزه می افتاد و اشکش جاری می شد... و به این سبب به «گردآورنده اصداد» شناخته شده است . او در سرتاسر تاریخ و در همه زمینه ها بی نظیر است. او معجزه بزرگ اسلام و پیامبر خداست ، و چرا چنین نباشد ، در حالی که نبوت وی را زیر بال گرفته و رسالت ، او را در دامان آن بزرگ پیامبر افکنده بود و او فانی در جمال حق بود. با همه این ها آن حضرت، خود را در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله چگونه می دید؟

این را در پاسخ مولا علیه السلام به یکی از افرادی که از دانش بسیار و شناخت ژرف او در شگفت شده بود و پنداشت که وی پیامبر است، می توان یافت، که گفت: «أَنَا عَبْدٌ مِنْ عَبِيدِ مُحَمَّدٍ». من بنده ای از بندگان محمد هستم. (۱) او از آغاز زندگی اش همراه و یاور پیامبر خدا بود. تصویر آن حضرت از این همراهی و دوستی اش، در خطبه معروف به «قاصعه»، چه قدر دلنشین است! (۲) دل علی علیه السلام، آبخور وحی صاف و زلال، و روحش عطرآگین از تعالیم ربّانی است و همه این ها در میدان جنگ و سیاست، درخشش می گرفت. زندگی علی علیه السلام، آمیزه ای شگفت از علم و عمل و زهد و تلاش بود. او شیر جنگ و مبارزه بود و روح بزرگش در دل شب، آویخته بر ملکوت اعلی!

۱- ر. ک: ج ۸ ص ۲۷۹ (من بنده ای از بندگان محمدم).

۲- ر. ک: ص ۴۳۹ (سخنی درباره زمان اسلام آوردن امام).

الفصل الأول : الخصائص العقائديّة ١ / ألم يكفّر بالله طرفه عين رسول الله صلى الله عليه وآله : إن سبّاق الأمم ثلاثة لم يكفروا طرفه عين : عليّ بن أبي طالب ، وصاحب ياسين ، ومؤمن آل فرعون ، فهم الصّديقون ، وعليّ أفضلهم . (١)

عنه صلى الله عليه وآله : ثلاثة ما كفروا بالله قطّ : مؤمن آل ياسين ، وعليّ بن أبي طالب ، وآسيه امرأة فرعون . (٢)

عنه صلى الله عليه وآله : ثلاثة لم يكفروا بالوحي طرفه عين : مؤمن آل ياسين ، وعليّ بن أبي طالب ، وآسيه امرأة فرعون . (٣)

الإمام عليّ عليه السلام : إني لم أشرك بالله طرفه عين ، ولم أعبد اللات والعزى . (٤)

١- المناقب لابن شهر آشوب : ج ٢ ص ٦ ؛ كفايه الطالب : ص ١٢٣ وفيه «لم يشركوا» بدل «لم يكفروا» وكلاهما عن أبي ليلى

٢- تاريخ دمشق : ج ٤٢ ص ٣١٣ ح ٨٨٦٤ عن جابر .

٣- تاريخ بغداد : ج ١٤ ص ١٥٥ الرقم ٧٤٦٨ ؛ الخصال : ص ١٧٤ ح ٢٣٠ كلاهما عن جابر .

٤- الخصال : ص ٥٧٢ ح ١ عن مكحول .

فصل یکم: ویژگی های اعتقادی

۱ / ۱ لحظه ای به خدا کفر نورزید

فصل یکم: ویژگی های اعتقادی ۱ / ۱ لحظه ای به خدا کفر نورزید پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: پیشتازان امت ها سه نفرند که لحظه ای کافر نشدند: علی بن ابی طالب، صاحب یاسین و مؤمن آل فرعون. آنان، صدیقان اند و علی، برترینشان است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: سه نفر، هرگز به خدا کفر نورزیدند: مؤمن آل یاسین، علی بن ابی طالب و آسیه، زن فرعون.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: سه نفر، یک چشم به هم زدن به وحی، کفر نورزیدند: مؤمن آل یاسین، علی بن ابی طالب و آسیه، زن فرعون.

امام علی علیه السلام: من لحظه ای به خدا شرک نورزیدم و لات و عُزّی را هرگز نپرستیدم.

عنه عليه السلام : إني وُلِدْتُ عَلَى الْفِطْرَةِ ، وَسَبَقْتُ إِلَى الْإِيمَانِ وَالْهَجْرَةِ . (١)

الإمام الباقر عليه السلام في قولِ اللَّهِ تَعَالَى : «الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ» (٢) : نَزَلَتْ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ؛ لِأَنَّهُ لَمْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ قَطُّ ، وَلَمْ يَعْبُدِ اللَّاتَ وَالْعُزَّى . (٣)

الأمالى للمفيد عن ابن عباس : إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ صَدَّقَ الْقِبْلَتَيْنِ ، وَبَاعَ الْبَيْعَتَيْنِ ، وَلَمْ يَعْبُدِ صَيْنَمَا وَلَا وَثَنَا ، وَلَمْ يُضْرَبْ عَلَى رَأْسِهِ بِزَلْمٍ (٤) وَلَا قِدْحٍ (٥) ، وَوُلِدَ عَلَى الْفِطْرَةِ ، وَلَمْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ . (٦)

الإيضاح : الْأُمَّةُ مُجْمَعَةٌ عَلَى أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ طَرْفَةَ عَيْنٍ قَطُّ ، وَلَمْ يَتَّخِذْ دِينَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ هُزُؤًا وَلَعِبًا . (٧)

الطبقات الكبرى عن الحسن بن زيد : [عليٌّ] لَمْ يَعْبُدِ الْأَوْثَانَ قَطُّ . (٨)

راجع : ج ٧ ص ٥٢٦ (السابق) .

١- نهج البلاغه : الخطبه ٥٧ ، المناقب لابن شهر آشوب : ج ٢ ص ٢٧٢ ، إعلام الورى : ج ١ ص ٣٤٠ وفيهما «الإسلام» بدل «الإيمان» .

٢- الأنعام : ٨٢ .

٣- تفسير فوات : ص ١٣٤ ح ١٥٨ عن أبان بن تغلب وراجع ص ٢٢٢ ح ٢٩٨ .

٤- الزُّلْمُ وَالزَّلْمُ : وَاحِدُ الْأَزْلَامِ ؛ وَهِيَ الْقِدْحُ الَّتِي كَانَتْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ عَلَيْهَا مَكْتُوبُ الْأَمْرِ وَالنَّهْيِ ؛ أَفْعَلُ وَلَا تَفْعَلُ ، كَانَ الرَّجُلُ مِنْهُمْ يَضَعُهَا فِي وَعَاءٍ لَهُ فَإِذَا أَرَادَ سَفْرًا أَوْ زَوَاجًا أَوْ أَمْرًا مَهْمًا أَدْخَلَ يَدَهُ فَأَخْرَجَ زَلْمًا فَإِنْ خَرَجَ الْأَمْرُ مَضَى لِشَأْنِهِ وَإِنْ خَرَجَ النَّهْيُ كَفَّ عَنْهُ وَلَمْ يَفْعَلْهُ (النهاية : ج ٢ ص ٣١١ «زلم») .

٥- القدح : السهم الذى كانوا يستقسمون به (النهاية : ج ٤ ص ٢٠ «قدح») .

٦- الأمالى للمفيد : ص ٢٣٥ ح ٦ ، الأمالى للطوسى : ص ١١ ح ١٤ .

٧- الإيضاح : ص ١٩٩ .

٨- الطبقات الكبرى : ج ٣ ص ٢١ ، تاريخ دمشق : ج ٤٢ ص ٢٦ ، الصواعق المحرقة : ص ١٢٠ وزاد فيه «ومن ثم يقال فيه : كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ» .

امام علی علیه السلام: من بر فطرت زاده شدم و به ایمان آوردن و هجرت، پیشی گرفتم.

امام باقر علیه السلام درباره سخن خداوند تعالی: «کسانی که ایمان آورده و ایمان خود را به شرک نیالوده اند، آنان راست ایمنی و ایشان، راه یافتگان اند»: درباره علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است؛ چون او هرگز، حتی به اندازه چشم بر هم زدنی شرک نورزید و هرگز لات و عُزّی را نپرستید.

الأمالی، مفید به نقل از ابن عباس: علی بن ابی طالب علیه السلام به دو قبله نماز گزارد، و دو بیعت به جا آورد، و هیچ بت و وَثَنی را نپرستید، و هیچ زَلَم (۱) و قماری نَرَد؛ بر فطرت زاده شد و لحظه ای به خدا شرک نورزید.

الإيضاح: اَمّت اسلامی هم رأی اند که علی بن ابی طالب علیه السلام هرگز، حتّی لحظه ای به خدا شرک نورزید و دین خدا را به ریشخند و بازی نگرفت.

الطبقات الکبری به نقل از حسن بن زید: [علی علیه السلام] هرگز بت ها را نپرستید.

ر. ک: ج ۷ ص ۵۲۷ (پیشتاز).

۱- زَلَم، به نوعی از پیکان بدون سر و پَر می گفتند که در جاهلیت برای قمار به کار می بردند (النهایه: ج ۲ ص ۳۱۱ «زلم»)

١ / ٢ أول من أسلم رسول الله صلى الله عليه وآله : أولكم وإدا على الحوض (١) أولكم إسلاما ؛ علي بن أبي طالب . (٢)

عنه صلى الله عليه وآله : إن أول هذه الأمة ورودا علي أولها إسلاما ، وإن علي بن أبي طالب أولها إسلاما . (٣)

عنه صلى الله عليه وآله : علي أول من آمن بي وصدقني . (٤)

المعجم الكبير عن أبي ذرّ وسلمان : أخذ رسول الله صلى الله عليه وآله بيد علي عليه السلام فقال : إن هذا أول من آمن بي ، وهو أول من يضافني يوم القيامة ، وهذا الصديق الأكبر ، وهذا فاروق هذه الأمة يفرق بين الحق والباطل ، وهذا يعسوب (٥) المؤمنين ، والمال يعسوب الظالم . (٦)

١- ويمكن ضبطها أيضاً بهذا الشكل : «علي الحوض» .

٢- المستدرک على الصحيحين : ج ٣ ص ١٤٧ ح ٤٦٦٢ ، تاريخ بغداد : ج ٢ ص ٨١ الرقم ٤٥٩ وفيه «وارده» بدل «واردا» ، تاريخ دمشق : ج ٤٢ ص ٤٠ ح ٨٣٦٧ ، الاستيعاب : ج ٣ ص ١٩٨ الرقم ١٨٧٥ كلها عن سلمان ، شرح نهج البلاغه : ج ١٣ ص ٢٢٩ ؛ المناقب للكوفي : ج ١ ص ٢٨٠ ح ١٩٥ عن أبي ذرّ ، الفصول المختاره : ص ٢٦٢ عن سلمان وفي الخمسة الأخيره «ورودا» بدل «واردا» .

٣- كنز الفوائد : ج ١ ص ٢٦٣ عن أنس .

٤- تاريخ دمشق : ج ٤٢ ص ٣٦ ح ٨٣٦٢ عن ابن عباس ، شرح نهج البلاغه : ج ١٣ ص ٢٢٥ عن الشعبي و ص ٢٣٣ ، الرياض النضرة : ج ٣ ص ١١٠ كلاهما نحوه ؛ رجال الكشي : ج ١ ص ١١٤ الرقم ٥١ ، الأمالي للطوسي : ص ١٤٨ ح ٢٤٢ ، كنز الفوائد : ج ١ ص ٢٦٣ والأربعة الأخيره عن أبي ذرّ ، الأمالي للصدوق : ص ٧٤ ح ٤٢ عن جابر ، المناقب لابن شهر آشوب : ج ٢ ص ٦ عن ابن عباس .

٥- اليعسوب : السيد والرئيس والمقدم (النهايه : ج ٣ ص ٢٣٤ «عسب») .

٦- المعجم الكبير : ج ٦ ص ٢٦٩ ح ٦١٨٤ ، تاريخ دمشق : ج ٤٢ ص ٤١ ح ٨٣٦٨ ، شرح نهج البلاغه : ج ١٣ ص ٢٢٨ نحوه ؛ المناقب للكوفي : ج ١ ص ٢٦٧ ح ١٧٩ و ص ٢٨٠ ح ١٩٤ ، الأمالي للطوسي : ص ٢١٠ ح ٣٦١ ، تفسير العياشي : ج ١ ص ٤ ح ٤ ، الإرشاد : ج ١ ص ٣١ ، الأمالي للصدوق : ص ٢٧٤ ح ٣٠٤ ، بشاره المصطفى : ص ١٠٣ والأربعة الأخيره عن أبي ذرّ ، معاني الأخبار : ص ٤٠٢ ح ٦٤ والسنة الأخيره نحوه ، شرح الأخبار : ج ٢ ص ٢٦٦ ح ٥٧٢ كلاهما عن ابن عباس .

اشاره

۱ / ۲ نخستین مسلمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : اولین کس از شما که بر حوض [کوثر] وارد می گردد ، اولین شما در اسلام آوردن ، [یعنی] علی بن ابی طالب است .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : نخستین وارد شونده بر من از این امت ، اولین اسلام آورنده است و علی ابن ابی طالب ، اولین اسلام آورنده است .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : علی ، اولین کسی بود که به من ایمان آورد و مرا تصدیق کرد .

المعجم الکبیر به نقل از ابو ذر و سلمان : پیامبر خدا ، دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود : «این ، اولین کسی است که به من ایمان آورد و نخستین کسی است که در روز واپسین ، با من دست خواهد داد ؛ این ، صدیق اکبر است ؛ این ، فاروق این امت است که بین حق و باطل ، جدایی خواهد افکند ؛ این ، رئیس مؤمنان است و مال ، رئیس ظالمان» .

رسول الله صلى الله عليه وآله : يا عَلِيُّ ، أَنْتَ أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِي وَصَدَّقَنِي ، وَأَنْتَ أَوَّلُ مَنْ أَعَانَنِي عَلَى أَمْرِي ، وَجَاهِدَ مَعِيَ عَدُوِّي ، وَأَنْتَ أَوَّلُ مَنْ صَلَّى مَعِيَ وَالنَّاسُ يَوْمَئِذٍ فِي غَفْلَةِ الْجَهَالَةِ ، يَا عَلِيُّ ، أَنْتَ أَوَّلُ مَنْ تَنَشَّقُ عَنْهُ الْأَرْضُ مَعِيَ ، وَأَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يَجُوزُ الصُّرَاطَ مَعِيَ . (١)

عنه صلى الله عليه وآله : إِنَّ الْمَلَائِكَةَ صَلَّتْ عَلَيَّ وَعَلَى عَلِيٍّ سَبْعَ سِنِينَ قَبْلَ أَنْ يُسَلِّمَ بَشَرًا . (٢)

عنه صلى الله عليه وآله : صَلَّى عَلَيَّ الْمَلَائِكَةُ وَعَلَى عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَبْعَ سِنِينَ ، وَلَمْ يَصْعَدْ أَوْ تَرْتَفِعْ شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مِنْ الْأَرْضِ إِلَى السَّمَاءِ إِلَّا مِنِّي وَمِنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ . (٣)

المناقب للخوارزمي عن ابن عباس : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : صَدَّقَتِ الْمَلَائِكَةُ عَلِيَّ وَعَلَى عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ سَبْعَ سِنِينَ . قَالُوا : وَلِمَ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : لَمْ يَكُنْ مَعِيَ مَنْ أَسْلَمَ مِنَ الرَّجَالِ غَيْرُهُ ، وَذَلِكَ أَنَّهُ لَمْ تَرْفَعْ شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِلَّا إِلَى السَّمَاءِ إِلَّا مِنِّي وَمِنْ عَلِيٍّ . (٤)

رسول الله صلى الله عليه وآله : إِنَّ أُمَّتِي عُرِضَتْ عَلَيَّ فِي الْمِيثَاقِ ، فَكَانَ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِي عَلِيٌّ ، وَهُوَ أَوَّلُ مَنْ صَدَّقَنِي حِينَ بُعِثْتُ ، وَهُوَ الصَّدِيقُ الْأَكْبَرُ ، وَالْفَارُوقُ يُفَرِّقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ . (٥)

- ١- عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج ١ ص ٣٠٣ ح ٦٣ ، بشاره المصطفى : ص ٢٢٠ كلاهما عن إبراهيم بن أبي محمود و ص ١٢٥ عن رزين الخزاعي وكلها عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام .
- ٢- تاريخ دمشق : ج ٥٦ ص ٣٦ ح ١١٧٤٧ ، شواهد التنزيل : ج ٢ ص ١٨٤ ح ٨١٨ ؛ المناقب لابن شهر آشوب : ج ٢ ص ٧ كلها عن أبي ذر .
- ٣- تاريخ دمشق : ج ٤٢ ص ٣٩ ح ٨٣٦٦ ، المناقب للخوارزمي : ص ٥٤ ح ١٨ ، المناقب لابن المغازلي : ص ١٤ ح ١٩ ؛ الإرشاد : ج ١ ص ٣٠ ، الفصول المختارة : ص ٢٦٦ ، إعلام الوري : ج ١ ص ٣٦١ كلها عن أنس نحوه .
- ٤- المناقب للخوارزمي : ص ٥٣ ح ١٧ ، تاريخ دمشق : ج ٤٢ ص ٣٦ ح ٨٣٦٣ ، المناقب لابن المغازلي : ص ١٤ ح ١٧ عن أبي أيوب وكلاهما نحوه إلى «غيره» .
- ٥- تفسير العياشي : ج ٢ ص ٤١ ح ١١٥ عن ابن مسكان عن بعض أصحابه عن الإمام الباقر عليه السلام .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : ای علی! تو نخستین کسی هستی که به من ایمان آوردی و تصدیقم کردی ، و تو نخستین کسی هستی که در کارم به من یاری رساندی و همراه من با دشمنم جنگیدی . تو اولین کسی بودی که با من نماز خواندی ، حال آن که مردم در غفلت نادانی بودند . ای علی! تو نخستین کسی هستی که به همراه من ، زمین برای او گشوده خواهد شد و تو اولین کسی هستی که با من از [پل] صراط می گذری .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : فرشتگان ، هفت سال پیش از آن که کسی مسلمان شود ، بر من و بر علی درود می فرستادند .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : فرشتگان ، هفت سال بود که بر من و بر علی بن ابی طالب ، درود می فرستادند و بانگ شهادت «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» ، جز از سوی من و علی بن ابی طالب ، به سوی آسمان نمی رفت .

المناقب ، خوارزمی به نقل از ابن عباس : پیامبر خدا فرمود : «فرشتگان بر من و بر علی بن ابی طالب ، هفت سال درود فرستادند» . گفتند : برای چه ، ای پیامبر خدا؟ فرمود : «چون از بین مردان ، جز او کسی که اسلام آورده باشد ، همراه من نبود و به همین جهت ، شهادت به «لا اله إلا الله» ، جز از من و از علی بن ابی طالب ، به آسمان بلند نمی شد .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : به هنگام میثاق بستن ، امت من بر من عرضه شد . اولین کسی که به من ایمان آورد ، علی بود . او اولین کسی بود که پس از برانگیخته شدنم به من ایمان آورد . او صدیق اکبر و فاروق است که بین حق و باطل ، فرق می نهد .

تاريخ دمشق عن عبد الله بن عباس : سَمِعْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ وَعِنْدَهُ جَمَاعَةٌ فَتَذَاكَرُوا السَّابِقِينَ إِلَى الْإِسْلَامِ فَقَالَ عُمَرُ : أَمَا عَلِيُّ فَسَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ فِيهِ ثَلَاثٌ خِصَالٍ لَوَدِدْتُ أَنَّ لِي وَاحِدَةً مِنْهُنَّ ، فَكَانَ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ ، كُنْتُ أَنَا وَأَبُو عُبَيْدَةَ وَأَبُو بَكْرٍ وَجَمَاعَةٌ مِنَ الصَّحَابَةِ إِذْ ضَرَبَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَدَهُ عَلَى مَنْكِبِ عَلِيٍّ فَقَالَ لَهُ : يَا عَلِيُّ ! أَنْتَ أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ إِيمَانًا ، وَأَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ إِسْلَامًا ، وَأَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى . (١)

الإمام علي عليه السلام : أَنَا أَوَّلُ مَنْ أَسْلَمَ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ . (٢)

عنه عليه السلام في خطبته على منبر البصرة : أَنَا الصِّدِّيقُ الْأَكْبَرُ ، آمَنْتُ قَبْلَ أَنْ يُؤْمِنَ أَبُو بَكْرٍ ، وَأَسْلَمْتُ قَبْلَ أَنْ يُسَلِّمَ . (٣)

عنه عليه السلام : إِنِّي أَوَّلُ النَّاسِ إِيمَانًا وَإِسْلَامًا . (٤)

عنه عليه السلام : أَنَا عَبْدُ اللَّهِ ، وَأَخُو رَسُولِهِ ، وَأَنَا الصِّدِّيقُ الْأَكْبَرُ ، لَا يَقُولُهَا بَعْدِي إِلَّا كَاذِبٌ ، آمَنْتُ قَبْلَ النَّاسِ سَبْعَ سِنِينَ . (٥)

- ١- تاريخ دمشق : ج ٤٢ ص ١٦٧ ح ٨٥٨١ ، المناقب للخوارزمي : ص ٥٤ ح ١٩ ، الرياض النضرة : ج ٣ ص ١٠٩ وفيه من «كنت أنا...» ، الفردوس : ج ٥ ص ٣١٥ ح ٨٢٩٩ وفيه من «يا علي...» ، كنز العمال : ج ١٣ ص ١٢٢ ح ٣٦٣٩٣ .
- ٢- تاريخ بغداد : ج ٤ ص ٢٣٣ الرقم ١٩٤٧ عن حيه ، تاريخ دمشق : ج ٤٢ ص ٣١ ، المناقب للخوارزمي : ص ٥٧ ح ٢٣ كلاهما عن حبه العرنى ، البدايه والنهايه : ج ٧ ص ٢٢٤ ، شرح نهج البلاغه : ج ٨ ص ٢٦٥ وليس في الثلاثه الأخيره «مع النبي صلى الله عليه وآله» و ج ١٣ ص ٢٢٨ عن حبه العرنى .
- ٣- تاريخ دمشق : ج ٤٢ ص ٣٣ ، أنساب الأشراف : ج ٢ ص ٣٧٩ ، المعارف لابن قتيبه : ص ١٦٩ ، شرح نهج البلاغه : ج ١٣ ص ٢٢٨ و ج ٤ ص ١٢٢ وفيه «وقد قال غير مره» ؛ الإرشاد : ج ١ ص ٣١ ، الفصول المختاره : ص ٢٦١ كلها عن معاذه العدويّه ، المناقب لابن شهر آشوب : ج ٢ ص ٤ ، كنز الفوائد : ج ١ ص ٢٦٥ نحوه وكلاهما عن معاده العدويّه .
- ٤- الخصال : ص ٥٧٢ ح ١ عن مكحول .
- ٥- خصائص أمير المؤمنين للنسائي : ص ٣٨ ح ٦ عن عباد بن عبد الله .

تاریخ دمشق به نقل از عبد الله بن عباس: از عمر بن خطاب در حالی که نزدش گروهی بودند و درباره پیشتازان در اسلام سخن می گفتند شنیدم که می گفت: اما علی؛ درباره او از پیامبر خدا سه ویژگی شنیدم و من دوست می داشتم که یکی از آنها از آن من باشد که برای من، از آنچه آفتاب بر آن می تابد، دوست داشتنی تر بود. من و ابو عبیده و ابو بکر و گروهی از صحابیان جمع بودیم که پیامبر صلی الله علیه و آله با دست، روی شانه علی زد و فرمود: «ای علی! تو نخستین مؤمنان در ایمان آوردنی و تو نخستین مسلمانان در اسلام آوردنی و تو نسبت به من، چون هارون نسبت به موسی علیه السلام هستی».

امام علی علیه السلام: من نخستین کسی هستم که همراه پیامبر صلی الله علیه و آله اسلام آوردم.

امام علی علیه السلام از سخنرانی او بر منبر بصره: من صدیق اکبرم. پیش از ایمان آوردن ابوبکر، ایمان آوردم و قبل از اسلام آوردن او، اسلام آوردم.

امام علی علیه السلام: من در اسلام آوردن و ایمان آوردن، نخستین مردم هستم.

امام علی علیه السلام: من بنده خدا و برادر پیامبر خدایم. من صدیق اکبرم. این [منزلت] را پس از من، جز فرد دروغگو ادعا نخواهد کرد. هفت سال پیش از مردم، ایمان آوردم.

عنه عليه السلام : لَقَدْ أَسْلَمْتُ قَبْلَ النَّاسِ بِسَبْعِ سِنِينَ . (١)

سير أعلام النبلاء عن عبد الله [بن مسعود]: إِنَّ أَوَّلَ شَيْءٍ عَلِمْتُهُ مِنْ أَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : قَدِمْتُ مَكَّةَ مَعَ عُمُومِهِ لِي أَوْ أَنَا مِنْ قَوْمِي ، نَبَتَاعُ مِنْهَا مَتَاعًا ، وَكَانَ فِي بُعَيْتِنَا شِرَاءُ عِطْرٍ ، فَأَرَشَدُونَا عَلَى الْعَبَّاسِ ، فَانْتَهَيْنَا إِلَيْهِ ، وَهُوَ جَالِسٌ إِلَى زَمْرَمَ ، فَجَلَسْنَا إِلَيْهِ ، فَتَيْنَا نَحْنُ عِنْدَهُ ، إِذْ أَقْبَلَ رَجُلٌ مِنْ بَابِ الصَّفَا ، أَبْيَضُ ، تَعْلُوهُ حُمْرَةٌ ، لَهُ وَفْرَةٌ جَعْدَةٌ (٢) ، إِلَى أَنْصَافِ أُذُنَيْهِ ، أَشَّ (٣) ، أَقْنَى (٤) ، أَذْلَفُ (٥) ، أَدْعَجُ (٦) الْعَيْنَيْنِ ، بَرَّاقُ الثَّنَايَا ، دَقِيقُ الْمَسْرُوبَةِ (٧) ، شَتْنُ الْكَفَّيْنِ وَالْقَدَمَيْنِ (٨) ، كَثُّ اللَّحْيَةِ ، عَلَيْهِ ثُوبَانِ أَبْيَضَانِ ، كَأَنَّهُ الْقَمَرُ لَيْلَةَ الْبَدْرِ ، يَمْشَى عَلَى يَمِينِهِ غُلَامٌ حَسَنُ الْوَجْهِ ، مُرَاهِقٌ أَوْ مُحْتَلِمٌ ، تَقْفُوهُمْ امْرَأَةٌ قَدْ سَتَرَتْ مَحَاسِنَهَا ، حَتَّى قَصَدَتْ نَحْوَ الْحَجَرِ ، فَاسْتَلَمَتْ ، ثُمَّ اسْتَلَمَ الْغُلَامُ ، وَاسْتَلَمَتِ الْمَرْأَةُ ، ثُمَّ طَافَ بِالْبَيْتِ سَبْعًا ، وَهُمَا يَطُوفَانِ مَعَهُ ، ثُمَّ اسْتَقْبَلَ الرُّكْنَ ، فَزَفَعَ يَدَهُ وَكَبَّرَ ، وَقَامَ ثُمَّ رَكَعَ ، ثُمَّ سَجَدَ ثُمَّ قَامَ . فَرَأَيْنَا شَيْئًا أَنْكَرْنَاهُ ، لَمْ نَكُنْ نَعْرِفُهُ بِمَكَّةَ ، فَأَقْبَلْنَا عَلَى الْعَبَّاسِ ، فَقُلْنَا : يَا أَبَا الْفَضْلِ ! إِنَّ هَذَا الدِّينَ حَدَثَ فِيكُمْ ، أَوْ أَمْرٌ لَمْ نَكُنْ نَعْرِفُهُ ؟ قَالَ : أَجَلٌ وَاللَّهِ مَا تَعْرِفُونَ هَذَا ، هَذَا ابْنُ أُخِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ، وَالْغُلَامُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ، وَالْمَرْأَةُ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ امْرَأَتُهُ ، أَمَا وَاللَّهِ مَا عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ أَحَدٌ نَعْلَمُهُ يَعْبُدُ اللَّهَ - بِهَذَا الدِّينِ إِلَّا هَؤُلَاءِ الثَّلَاثَةُ . (٩)

- ١- فضائل الصحابة لابن حنبل : ج ٢ ص ٥٨٦ ح ٩٩٣ عن عباد بن عبد الله ؛ الفصول المختارة : ص ٢٦١ عن عبايه الأسدي .
- ٢- جَعْدَ الشَّعْرِ : ضِدُّ السَّبْطِ (النهاية : ج ١ ص ٢٧٥ «جعد»).
- ٣- م. الشَّمَمُ : ارتفاع قَصْبِهِ الأنفِ واستواء أعلاها وإشراف الأرنبة قليلاً (النهاية : ج ٢ ص ٥٠٢ «شمم»).
- ٤- القَنَا فِي الأنفِ : طوله وَرِقَّةُ أُرْبَتِهِ مع حَدَبٍ فِي وسطه (النهاية : ج ٤ ص ١١٦ «قنا»).
- ٥- الذَّلْفُ : قصر الأنفِ وانبطاحه ، وقيل : ارتفاع طرفه مع صِغَرِ أُرْبَتِهِ (النهاية : ج ٢ ص ١٦٥ «ذلف»).
- ٦- الدَّعْجُ والدَّعْجَةُ : السَّوَادُ فِي العَيْنِ وَغَيْرِهَا ، يَرِيدُ أَنَّ سَوَادَ عَيْنَيْهِ كَانَ شَدِيدَ السَّوَادِ . وَقِيلَ : الدَّعْجُ : شِدَّةُ سَوَادِ العَيْنِ فِي شِدَّةِ بِيَاضِهَا (النهاية : ج ٢ ص ١١٩ «دعج»).
- ٧- الْمَسْرُوبَةُ : مَا دَقَّ مِنْ شَعْرِ الصَّدْرِ سَائِلًا إِلَى الجُوفِ (النهاية : ج ٢ ص ٣٥٦ «سرب»).
- ٨- شَتْنُ الْكَفَّيْنِ وَالْقَدَمَيْنِ : أَيِ أَنْهُمَا يَمِيلَانِ إِلَى الْغَلْظِ وَالْقِصْرِ . وَقِيلَ : هُوَ الَّذِي فِي أَنْوَالِهِ غَلْظٌ بِلَا قِصْرِ (النهاية : ج ٢ ص ٤٤٤ «شن»).
- ٩- سير أعلام النبلاء : ج ١ ص ٤٦٣ الرقم ٨٧ ، البدايه والنهايه : ج ٦ ص ١٨ نحوه ، شرح نهج البلاغه : ج ١٣ ص ٢٢٥ ، المناقب للخوارزمي : ص ٥٦ ح ٢١ ؛ كشف الغمه : ج ١ ص ٨٣ .

امام علی علیه السلام: هفت سال پیش از مردم، اسلام آوردم.

سیر أعلام النبلاء به نقل از عبد الله [بن مسعود]: اولین چیزی که از کار پیامبر خدا دانستم، این بود که همراه عموهایم (و یا تعدادی از اقوامم) به مکه آمدم تا از آن جا کالاهایی بخریم و تصمیم داشتیم عطر بخریم. ما را به سوی عتّاس راهنمایی کردند. پیش وی رفتیم. او کنار زمزم، نشسته بود. پیشش نشستیم. در همین هنگام که پیش عتّاس بودیم، از در صفا، مردی سپید روی متمایل به سرخی با موهایی مجعد که بلندی آن تا نیمه گوشش رسیده بود، با بینی باریک و کشیده و ظریف، با چشمانی سیاه، دندان‌هایی سفید، سینه‌ای کم‌مو، دستان و پاهایی پرگوش و نه چندان بلند، با ریشی انبوه، در حالی که دو تکه لباس سفید پوشیده بود، دیدم که به ماه شب چهارده می‌ماند و در کنارش نوجوانی خوش‌چهره، در سن بلوغ و یا قبل از بلوغ، گام برمی‌داشت و پشت سر آنان، زنی که زیبایی‌های خود را پوشانده بود، راه می‌رفت. [آن مرد] به سوی حجر الأسود رفت و آن را استلام (لمس) کرد. سپس آن نوجوان و سپس آن زن، حجر را استلام کردند و آن‌گاه، [آن مرد] به همراه آن دو، هفت بار، دور خانه چرخید. سپس رو به رُکن کرد، دستش را بلند کرد و تکبیر گفت، به نماز ایستاد و رکوع کرد، سجده کرد و آن‌گاه ایستاد. چیزی دیدیم که نمی‌شناختیم آن را نامتعارف شمردیم و در مکه، چنین چیزی ندیده بودیم. رو به عباس کردیم و گفتیم: ای ابو الفضل! این دین به تازگی در بین شما به وجود آمده یا چیزی بوده که ما نمی‌شناخته ایم؟! گفت: آری. به خدا سوگند، این را نمی‌شناسید. این، پسر برادرم محمد بن عبد الله است و آن نوجوان، علی، پسر ابو طالب است و آن زن، خدیجه دختر خویلد، همسر اوست. به خدا سوگند، در روی زمین، جز این سه نفر کسی را نمی‌شناسیم که به این شیوه خدا را پرستش می‌کند.

مسند ابن حنبل عن إياس بن عفيف الكندي عن أبيه : كُنتُ امرأً تاجرًا ، فقدمتُ الحجَّ فأتيتهُ العباسُ بنَ عبدِ المُطلبِ لأبتاعَ مِنهُ بعضَ التُّجارِ ، وكانَ امرأً تاجرًا ، فواللهِ إني لَعِندهُ بِمَنى إذ خَرَجَ رَجُلٌ مِن خِباءٍ قَريبٍ مِنهُ ، فنَظَرَ إلى الشَّمسِ ، فلَمَّا رآها مالَتِ يَعمى : قامَ يُصَيِّمى . قالَ : ثُمَّ خَرَجَتِ امرأَةٌ مِن ذِلكَ الخِباءِ الَّذى خَرَجَ مِنهُ الرَجُلُ ، فقامتِ خَلْفَهُ تُصَيِّمى ، ثُمَّ خَرَجَ غُلامٌ حينَ رَاهِقَ الحُلَمِ مِن ذِلكَ الخِباءِ ، فقامَ مَعَهُ يُصَيِّمى . قالَ : فَقُلْتُ لِلعَباسِ : مَن هذا يا عَباسُ ؟ قالَ : هذا مُحَمَّدُ بنُ عبدِ اللهِ بنِ عبدِ المُطلبِ ابنُ أُخى . قالَ : فَقُلْتُ : مَن هذهِ المرأَةُ ؟ قالَ : هذهِ امرأَةٌ حَدِيحَةٌ ابنُهُ حُوَيْلِدٌ . قالَ : قُلْتُ : مَن هذا الفتى ؟ قالَ : هذا عَلِيُّ بنُ أبى طالِبِ ابنُ عَمِّهِ . قالَ : فَقُلْتُ : فَمَا هذا الَّذى يَصْنَعُ ؟ قالَ : يُصَيِّمى ، وَهُوَ يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيُّ ، وَلَمْ يَتَّبِعْهُ عَلَى أمرِهِ إِلَّا امرأَتُهُ وابنُ عَمِّهِ هذا الفتى ، وَهُوَ يَزْعُمُ أَنَّهُ سَيُفْتَحُ عَلَيْهِ كَنُوزٌ كَسَرى وَقَيَصِرَ . قالَ : فَكانَ عَفيفٌ وَهُوَ ابنُ عَمِّ الأَشْعَثِ بنِ قَيْسٍ يَقولُ وَأَسَلَمَ بَعْدَ ذِلكَ فَحَسَنَ إِسلامُهُ : لو كانَ اللهُ مَرزُقِنى الإِسلامَ يَوْمَئِذٍ فَأَكونَ ثالِثًا مَعَ عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ رَضى اللهُ عَنْهُ . (١)

١- مسند ابن حنبل : ج ١ ص ٤٤٨ ح ١٧٨٧ ، المستدرک علی الصحیحین : ج ٣ ص ٢٠٢ ح ٤٨٤٢ ، المعجم الكبير : ج ١٨ ص ١٠٠ ح ١٨١ ، دلائل النبوة للبيهقي : ج ٢ ص ١٦٢ ، تاريخ الطبرى : ج ٢ ص ٣١١ ، الاستيعاب : ج ٣ ص ٢٠١ الرقم ١٨٧٥ و ص ٣١١ الرقم ٢٠٥٩ ، الإصابه : ج ٤ ص ٤٢٥ الرقم ٥٦٠٢ ، البدايه والنهايه : ج ٣ ص ٢٥ ؛ المناقب للكوفى : ج ١ ص ٢٦١ ح ١٧٣ كلُّها نحوه ، كشف الغمّه : ج ١ ص ٨٤ .

مسند ابن حنبل به نقل از ایاس بن عقیف کُندی ، از پدرش : من مردی تاجر بودم . به حج رفتم و نزد عباس بن عبدالمطلب رفتم تا چیزی از او که مردی بازرگان بود بخرم . به خدا سوگند ، در منا نزد او بودم که مردی از چادری نزدیک به او خارج شد . سپس به خورشید نگاه کرد . وقتی خورشید را دید که از وسط آسمان گذشت ، برخاست و به نماز ایستاد . آن گاه ، زنی از همان چادری که آن مرد بیرون آمده بود ، بیرون آمد و پشت سر او ایستاد و شروع به نماز خواندن کرد . آن گاه ، نوجوانی در حد بلوغ ، از همان چادر بیرون آمد و با او به نماز ایستاد . به عباس گفتم: ای عباس! این کیست؟ گفت: این، محمد بن عبد الله بن عبدالمطلب، پسر برادرم است . گفتم: این زن کیست؟ گفت: همسرش خدیجه دختر خویلد است . گفتم: این جوان کیست؟ گفت: او پسر عمویش علی بن ابی طالب است . گفتم: چه کار می کند؟ گفت: نماز می خواند و می پندارد که پیامبر است و جز همسرش و پسر عمویش ، همین جوان ، کسی در این کار از او پیروی نمی کند ، و می پندارد که گنج های کسرا و قیصر ، برای او گشوده خواهد شد . [ایاس می گوید :] عقیف که پسر عموی اشعث بن قیس است و بعدا اسلام آورد و اسلام نیکویی داشت ، می گفت: اگر خداوند ، آن روز اسلام را به من ارزانی می داشت ، در کنار علی بن ابی طالب ، سومین مسلمان بودم .

خصائص أمير المؤمنين عن عفيف : جثت في الجاهليته إلى مكة ، وأنا أريد أن أبتاع لأهلي من ثيابها وعطرها . فَأَتَيْتُ الْعَبَّاسَ بْنَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَكَانَ رَجُلًا تَاجِرًا فَآتَانَا عِنْدَهُ جَالِسٌ ، حَيْثُ أَنْظَرُ إِلَى الْكَعْبَةِ ، وَقَدْ حَلَقَتْ (١) الشَّمْسُ فِي السَّمَاءِ ، فَارْتَفَعَتْ ، وَذَهَبَتْ ، إِذْ جَاءَ شَابٌّ فَرَمَى بِبَصَرِهِ إِلَى السَّمَاءِ ، ثُمَّ قَامَ مُسْتَقْبِلَ الْكَعْبَةِ ، ثُمَّ لَمْ أَلْبَثْ إِلَّا يَسِيرًا حَتَّى جَاءَ غُلَامٌ فَقَامَ عَلَى يَمِينِهِ ، ثُمَّ لَمْ أَلْبَثْ إِلَّا يَسِيرًا حَتَّى جَاءَتْ امْرَأَةٌ فَقَامَتْ خَلْفَهُمَا ، فَرَكَعَ الشَّابُّ ، فَرَكَعَ الْغُلَامُ وَالْمَرْأَةُ ، فَرَفَعَ الشَّابُّ فَرَفَعَ الْغُلَامُ وَالْمَرْأَةُ ، فَسَيَّجَدَ الشَّابُّ فَسَيَّجَدَ الْغُلَامُ وَالْمَرْأَةُ . فَقُلْتُ : يَا عَبَّاسُ ، أَمْرٌ عَظِيمٌ ! قَالَ الْعَبَّاسُ : نَعَمْ أَمْرٌ عَظِيمٌ ، أَتَدْرِي مَنْ هَذَا الشَّابُّ ؟ قُلْتُ : لَا . قَالَ : هَذَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ؛ ابْنُ أُخِي . أَتَدْرِي مَنْ هَذَا الْغُلَامُ ؟ هَذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ؛ ابْنُ أُخِي . أَتَدْرِي مَنْ هَذِهِ الْمَرْأَةُ ؟ هَذِهِ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ ؛ زَوْجَتُهُ . إِنَّ ابْنَ أُخِي هَذَا أَخْبَرَنِي : أَنَّ رَبَّهُ رَبُّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ، أَمْرُهُ بِهِذَا الدِّينِ الَّذِي هُوَ عَلَيْهِ ، وَلَا وَاللَّهِ مَا عَلَى الْأَرْضِ كُلِّهَا أَحَدٌ عَلَى هَذَا الدِّينِ غَيْرَ هَؤُلَاءِ الثَّلَاثَةِ . (٢)

١- التحليق : الارتفاع (النهاية : ج ١ ص ٤٢٦ «حلق»).

٢- خصائص أمير المؤمنين للنسائي : ص ٣٦ ح ٥ ، تاريخ دمشق : ج ٨ ص ٣١٣ و ج ٤٢ ص ٣٤ ، مسند أبي يعلى : ج ٢ ص ٢١٣ ح ١٥٤٤ ، أسد الغابه : ج ٤ ص ٤٧ الرقم ٣٧٠٢ ، المعجم الكبير : ج ١٨ ص ١٠١ ح ١٨٢ و ج ٢٢ ص ٤٥٢ ح ١١٠٣ ، الطبقات الكبرى : ج ٨ ص ١٧ ، تاريخ الطبري : ج ٢ ص ٣١١ ، الاستيعاب : ج ٣ ص ٣١١ الرقم ٢٠٥٩ ، الإصابه : ج ٤ ص ٤٢٥ الرقم ٥٦٠٢ ، الكامل في التاريخ : ج ١ ص ٤٨٤ ، البدايه والنهايه : ج ٣ ص ٢٥ ؛ الإرشاد : ج ١ ص ٣٠ ، المناقب للكوفي : ج ١ ص ٢٧١ ح ١٨٣ و ص ٢٧٢ ح ١٨٤ ، روضه الواعظين : ص ٩٧ ، العمده : ص ٦٣ ح ٧٥ وفي الاثنى عشره الأخيره نحوه وراجع المناقب للخوارزمي : ص ٥٦ ح ٢١ .

خصائص أمير المؤمنين به نقل از عقیف : در دوران جاهلیت به مکه آمدم و می خواستم برای خانواده ام از آن جا لباس و عطر بخرم . نزد عباس بن عبدالمطلب که مردی بازرگان بود رفتم . نزد او نشسته بودم و به کعبه نگاه می کردم . خورشید در آسمان ، بالا آمده بود . خورشید ، بالاتر آمد و متمایل شد . در این هنگام ، جوانی آمد و به آسمان نگاه کرد و آن گاه ، رو به کعبه ایستاد . پس از مدّت کوتاهی ، نوجوانی آمد و در سمت راست او ایستاد و بعد از مدّت کوتاه دیگری ، زنی آمد و پشت سر آن دو ایستاد . جوان به رکوع رفت و نوجوان و زن هم به رکوع رفتند . جوان ، سر بلند کرد و نوجوان و زن هم سر بلند کردند . جوان ، سجده کرد ، نوجوان و زن هم سجده کردند . گفتم : ای عباس ! [چه] چیز شگفتی ! عباس گفت : آری ، چیز شگفتی است . می دانی این جوان کیست ؟ گفتم : نه . گفت : این ، محمد بن عبد الله ، پسر برادرم است . می دانی این نوجوان کیست ؟ این ، علی بن ابی طالب ، پسر برادرم است . می دانی این زن کیست ؟ این ، خدیجه دختر خویلد ، همسر اوست . این برادر زاده ام به من خبر داد که پروردگارش ، پروردگار آسمان و زمین ، او را به این دینی که دارد ، دستور داده است . به خدا سوگند که در روی زمین ، جز این سه نفر کسی به این دین درنیامده است .

فضائل الصحابه لابن حنبل عن ابن عباس : إِنَّ عَلِيًّا أَوَّلُ مَنْ أَسْلَمَ . (١)

مسند ابن حنبل عن زيد بن أرقم : أَوَّلُ مَنْ أَسْلَمَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ . (٢)

المعجم الكبير عن مالك بن الحويرث : كَانَ أَوَّلُ مَنْ أَسْلَمَ مِنَ الرِّجَالِ عَلِيًّا ، وَمِنَ النِّسَاءِ خَدِيجَةَ . (٣)

مسند ابن حنبل عن ابن عباس في عليّ عليه السلام : كَانَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ مِنَ النَّاسِ بَعْدَ خَدِيجَةَ . (٤)

١- فضائل الصحابه لابن حنبل : ج ٢ ص ٥٨٩ ح ٩٩٧ و ح ٩٩٨ عن الحسن وغيره ، المعجم الكبير : ج ١١ ص ٢١ ح ١٠٩٢٤ و ص ٣٢١ ح ١٢١٥١ ، المصنّف لعبد الرزّاق : ج ٥ ص ٣٢٥ ، أسد الغابه : ج ٤ ص ٨٩ الرقم ٣٧٨٩ ، تاريخ دمشق : ج ٤٢ ص ٣٦

٢- مسند ابن حنبل : ج ٧ ص ٧٨ ح ١٩٣٠١ ، سنن الترمذى : ج ٥ ص ٦٤٢ ح ٣٧٣٥ وليس فيه «مع رسول الله صلى الله عليه و آله» ، المستدرک على الصحيحين : ج ٣ ص ١٤٧ ح ٤٦٦٣ ، خصائص أمير المؤمنين للنسائي : ص ٣٤ ح ٣ و ٤ ، المصنّف لابن أبي شيبة : ج ٧ ص ٥٠٢ ح ٤٣ ، الطبقات الكبرى : ج ٣ ص ٢١ ، تاريخ دمشق : ج ٤٢ ص ٣٧ ، تاريخ الطبرى : ج ٢ ص ٣١٠ ، البدايه والنهايه : ج ٣ ص ٢٦ و ج ٧ ص ٢٢٤ .

٣- المعجم الكبير : ج ١٩ ص ٢٩١ ح ٦٤٨ ، تاريخ دمشق : ج ٤٢ ص ٣٧ ، مجمع الزوائد : ج ٩ ص ٣٥٣ ح ١٥٢٥٨ عن أبي رافع ، الاستيعاب : ج ٣ ص ١٩٨ الرقم ١٨٧٥ عن ابن شهاب وعبد الله بن محمّد بن عقيل وقتاده وأبي إسحاق نحوه ؛ الأمالى للطوسى : ص ٢٥٩ ح ٤٦٧ عن ابن عباس .

٤- مسند ابن حنبل : ج ١ ص ٧٠٩ ح ٣٠٦٢ ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج ٢ ص ٦٨٤ ح ١١٦٨ ، المستدرک على الصحيحين : ج ٣ ص ١٤٣ ح ٤٦٥٢ ، الاستيعاب : ج ٣ ص ١٩٨ الرقم ١٨٧٥ وفيه «قال أبو عمر : هذا إسناد لا مطعن فيه لأحد ؛ لصحّته وثقه نقلته» ، المناقب للخوارزمى : ص ١٢٦ ح ١٤٠ وفيها «آمن» بدل «أسلم» و ص ٥٨ ح ٢٧ ، خصائص أمير المؤمنين للنسائي : ص ٧١ ح ٢٣ ، المعجم الكبير : ج ١٢ ص ٧٧ ح ١٢٥٩٣ ، تاريخ دمشق : ج ٤٢ ص ٩٨ ، السنّه لابن أبي عاصم : ص ٥٨٩ ح ١٣٥١ ، البدايه والنهايه : ج ٧ ص ٣٣٩ ، ذخائر العقبى : ص ١٥٧ ؛ المناقب للكوفى : ج ١ ص ٢٩٥ ح ٢١٩ عن أبي مجلز وفيه «آمن» بدل «أسلم» ، شرح الأخبار : ج ٢ ص ٣٠٠ ح ٦١٨ وراجع كشف الغمّه : ج ١ ص ٨٦ .

فضائل الصحابه ، ابن حنبل به نقل از ابن عباس : علی علیه السلام اوّلین کسی است که اسلام آورد .

مسند ابن حنبل به نقل از زید بن أرقم : اوّلین کسی که همراه پیامبر خدا اسلام آورد ، علی بن ابی طالب علیه السلام بود.

المعجم الکبیر به نقل از مالک بن حُویرث : اوّلین کس از بین مردان که اسلام آورد ، علی علیه السلام بود و از بین زنان ، خدیجه علیها السلام .

مسند ابن حنبل به نقل از ابن عباس ، درباره علی علیه السلام : او اوّلین کسی بود که پس از خدیجه ، اسلام آورد .

تاريخ الطبري عن ابن إسحاق: كَانَ أَوَّلَ ذَكَرٍ آمَنَ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَصَلَّى مَعَهُ، وَصَدَّقَهُ بِمَا جَاءَهُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ، عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَهُوَ يَوْمَئِذٍ ابْنُ عَشْرِ سِنِينَ. وَكَانَ مِمَّا أَنْعَمَ اللَّهُ بِهِ عَلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ كَانَ فِي حِجْرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَبْلَ الْإِسْلَامِ. (١)

الاستيعاب: رُوِيَ عَنِ سَيِّدِ الْمَنَانِ وَأَبِي ذَرٍّ وَالْمِقْدَادِ وَحَبَابٍ وَجَابِرٍ وَأَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ وَزَيْدِ بْنِ الْأَرْقَمِ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوَّلُ مَنْ أَسْلَمَ، وَفَضَّلَهُ هَؤُلَاءِ عَلَى غَيْرِهِ. (٢)

١- تاريخ الطبري: ج ٢ ص ٣١٢ و ص ٣٠٩ وليس فيه من «وهو يومئذ...»، السير النبوي لابن هشام: ج ١ ص ٢٦٢، المناقب للخوارزمي: ص ٥١ ح ١٣، البدايه والنهايه: ج ٣ ص ٢٦ نحوه؛ روضه الواعظين: ص ٩٧ وفيه إلى «عشر سنين» وراجع دلائل النبوه للبيهقي: ج ٢ ص ١٦٥ والاستيعاب: ج ٣ ص ١٩٩ الرقم ١٨٧٥ والفصول المختاره: ص ٢٦٦.

٢- الاستيعاب: ج ٣ ص ١٩٧ الرقم ١٨٧٥، تاريخ الطبري: ج ٢ ص ٣١٢ عن محمد بن المنكدر وربيعه بن أبي عبد الرحمن وأبي حازم المدني والكلبي، البدايه والنهايه: ج ٣ ص ٢٥ عن ابن حميد وعيسى بن سواده بن أبي الجعد ومحمد بن المنكدر وربيعه بن أبي عبد الرحمن وأبي حازم والكلبي، شرح نهج البلاغه: ج ١٣ ص ٢٢٩ وفيه «روى بروايات مختلفه كثيره متعدده عن زيد بن أرقم وسلمان الفارسي وجابر بن عبد الله وأنس بن مالك»، الصواعق المحرقة: ص ١٢٠ عن ابن عباس وأنس وزيد بن أرقم وسلمان الفارسي وجماعه وزاد في آخره «ونقل بعضهم الإجماع عليه» وليس فيها من «وفضله...».

تاریخ الطبری به نقل از ابن اسحاق: اولین مردی که به پیامبر خدا ایمان آورد و با او نماز گزارد و آنچه را او از سوی خدا آورده بود، تصدیق کرد، علی بن ابی طالب علیه السلام بود و در آن روز، ده ساله بود. و از نعمت هایی که خداوند به علی بن ابی طالب علیه السلام روزی کرد، آن بود که وی قبل از اسلام، در دامان پیامبر خدا بود.

الاستیعاب: از سلمان، ابوذر، مقداد، خباب، جابر، ابو سعید خُدَری و زید بن اَرَقَم روایت شده است که اوّل کسی که اسلام آورد، علی بن ابی طالب علیه السلام بود و [نیز روایت شده است که] اینان، علی علیه السلام را از دیگران، برتر دانسته اند.

البدايه والنهائه عن محمّد بن كعب : أوّل من أسلم من هذه الأمه خديجه ، وأوّل رجّلين أسلما أبو بكرٍ وعليّ ، وأسلم عليّ قبل أبي بكرٍ . (١)

معرفة علوم الحديث في بيان معرفة الصحابه على مراتبهم : أوّلهم : قوم أسلموا بمكّه ، مثل : أبي بكرٍ ، وعمر ، وعثمان ، وعليّ ، وغيرهم ، ولا أعلم خلافا بين أصحاب التواريخ أن عليّ بن أبي طالب أوّلهم إسلاما ، وإنما اختلفوا في بلوغه . (٢)

شرح نهج البلاغه : أعلم أن شيوخنا المتكلمين لا يكادون يختلفون في أن أوّل الناس إسلاما عليّ بن أبي طالب عليه السلام ، إلا من عساه خالف في ذلك من أوائل البصريين . فأما الذي تقررت مقاله عليه الآن ، فهو القول بأنه عليه السلام سبق الناس إلى الإيمان ، لا تكاد تجد اليوم في تصانيفهم وعند متكلميهم والمحققين منهم خلافا في ذلك . وأعلم أن أمير المؤمنين عليه السلام ما زال يدعى ذلك لنفسه ، ويفتخر به ، ويجعله في أفصليته على غيره ، ويصير ربحا بذلك . وقد قال عليه السلام غير مره : أنا الصديق الأكبر ، والفاروق الأول ، أسلمت قبل إسلام أبي بكرٍ ، وصليت قبل صلاته . وروى عنه هذا الكلام بعينه أبو محمّد بن قتيبه في كتاب المعارف ، وهو غير متهم في أمره . ومن الشعر المروي عنه عليه السلام في هذا المعنى الأبيات التي أولها : محمّد النبي أخي وصهرى وحمزه سيّد الشهداء عمي من جملة ما سبقتكم إلى الإسلام طرا غلاما ما بلغت أو أن حلميو الأخبار الوارده في هذا الباب كثيره جدا ، لا يتسع هذا الكتاب لإدكرها ، فلتطلب من مظانها . ومن تأمل كتب السير والتواريخ عرف من ذلك ما قلناه . فأما الداهبون إلى أن أبا بكرٍ أقدمهما إسلاما ، فنفر قليلون . (٣)

-
- ١- البدايه والنهائه : ج ٣ ص ٢٦ ، تاريخ الإسلام للذهبي : ج ١ ص ١٣٦ ، دلائل النبوه للبيهقي : ج ٢ ص ١٦٣ ، تاريخ دمشق : ج ٤٢ ص ٤٤ كلها نحوه .
 - ٢- معرفة علوم الحديث : ص ٢٢ .
 - ٣- شرح نهج البلاغه : ج ٤ ص ١٢٢ .

البدایه و النهایه به نقل از محمّد بن کعب: اوّل فردی که از بین اّمّت، اسلام آورد، خدیجه بود و دو مردی که اوّل اسلام آوردند، ابو بکر و علی علیه السلام بودند و علی علیه السلام، پیش از ابو بکر اسلام آورد.

معرفه علوم الحدیث در بیان شناخت صحابیان بر پایه درجه شان: گروه نخست، کسانی بودند که در مکه اسلام آوردند، نظیر: ابو بکر، عمر، عثمان، علی علیه السلام و دیگران، و در بین تاریخ نگاران، تردیدی ندیدم در این که علی بن ابی طالب علیه السلام در اسلام آوردن، اوّلین آنان بود و تنها در بلوغ او [در آن هنگام] اختلاف کرده اند.

شرح نهج البلاغه: بدان که استادان معتزلی مذهب، در این که در اسلام آوردن، علی بن ابی طالب علیه السلام اوّلین مردم بود، تقریباً اختلافی ندارند. مگر از معتزلیان پیشین بصره که شاید در این مسئله مخالفت کرده باشند. اما آنچه که امروزه مورد اتفاق [معتزلیان] است، اعتقاد به این است که او پیشتازترین مردم در ایمان آوردن بود و امروزه در نوشته های آنان و در نزد متکلمان و محققان آنها، کسی را نمی توان یافت که در این مورد، اختلاف نظر داشته باشد. و بدان که امیر مؤمنان، همواره این موضوع را برای خود ادعا می کرد و بدان افتخار می ورزید و آن را دلیل برتری خود بر دیگران می شمرد و بدان تصریح می کرد، و بارها فرموده است: «من صدیق اکبر و فاروق اوّلم. پیش از اسلام آوردن ابو بکر، اسلام آوردم و پیش از نماز خواندن او، نماز خواندم». ابو محمّد ابن قتیبه که به شیعه گری متهم نیست در کتاب المعارف، عین همین سخن را از او روایت کرده است. و در این خصوص، شعری از او (علی صلی الله علیه و آله) نقل شده که بیت اوّل آن چنین است: «محمّد پیامبر، برادر و پدر زن من است و حمزه، سرور شهیدان، عموی من است». و از جمله این اشعار، این بیت است که: بر همه شما در اسلام آوردن، پیشی گرفتم در زمانی که نوجوان بودم و هنوز به بلوغ، نرسیده بودم. گزارش های رسیده در این خصوص، بسیار است و این کتاب، گنجایش یادکرد همه آنها را ندارد و در جاهای مناسب آن، باید جستجو کرد و کسی که کتاب های شرح حال و تاریخ را بنگرد، به آنچه که گفتیم، خواهد رسید. اما آنان که بر این باورند که ابو بکر نخستین مسلمان است، تعداد کمی هستند.

راجع : ص ٤٣٨ (كلام فى بدء إسلام الإمام) ص ٦ (أول من صلى مع النبى) ص ٢٢ (أول من عبد الله من الأمة) ج ٧ ص ٥٢٦ (السابق) الغدير : ج ٣ ص ٢١٩ ٢٤٣ .

١ / ٢ اعْمُرُهُ يَوْمَ اسْلَمَ الْكَافِي عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيْبِ : سَأَلْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ : إِبْنُ كَمَّ كَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ اسْلَمَ ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَوْ كَانَ كَافِرًا قَطُّ ؟ إِنَّمَا كَانَ لِعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَيْثُ بَعَثَ اللَّهُ مَعَزَّ وَجَلَّ رَسُولَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَشْرَ سِنِينَ ، وَلَمْ يَكُنْ يَوْمَئِذٍ كَافِرًا ، وَلَقَدْ آمَنَ بِاللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَرَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَسَيَبَقَى النَّاسُ كُلُّهُمْ إِلَى الْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَإِلَى الصَّلَاةِ بِثَلَاثِ سِنِينَ ، وَكَانَتْ أَوَّلُ صِيَلِهِ صَلَّاهَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الظُّهْرَ رَكَعَتَيْنِ . (١)

١- الكافي : ج ٨ ص ٣٣٩ ح ٥٣٦ ، مختصر بصائر الدرجات : ص ١٢٩ .

۱ / ۱ سنّ وی در زمان ایمان آوردن

ر . ک : ص ۴۳۹ (سخنی درباره زمان اسلام آوردن امام) . ص ۷ (نخستین نماز گزار با پیامبر) . ص ۲۳ (نخستین عبادت کننده از بین امت) . ج ۷ ص ۵۲۷ (پیشتاز) . و الغدير : ج ۳ ص ۲۱۹ ۲۴۳ .

۱ / ۲ سنّ وی در زمان ایمان آوردن الکافی به نقل از سعید بن مُسَیّب : از علی بن حسین علیهما السلام پرسیدم : روزی که علی بن ابی طالب اسلام آورد ، چند سال داشت؟ فرمود : «مگر علی علیه السلام هرگز کافر بود؟! علی علیه السلام در روزی که خداوند عز و جل پیامبر خود را به پیامبری برگزید ، ده ساله بود و آن روز ، کافر نبود و به خداوند تبارک و تعالی و به پیامبر خدا ایمان آورد و نسبت به همه مردم ، سه سال زودتر به خدا و پیامبر خدا ایمان آورد و نماز خواند ، و اولین نمازی که همراه پیامبر خدا خواند ، دو رکعت ظهر بود» .

شرح نهج البلاغه : واختلف في سنه عليه السلام حين أظهر النبي صلى الله عليه وآله الدعوة ، إذ تكامل له صلوات الله عليه أربعون سنه ؛ فالأشهر من الروايات أنه كان ابن عشر ، وكثير من أصحابنا المتكلمين ، يقولون : إنه كان ابن ثلاث عشرة سنه ، ذكر ذلك شيخنا أبو القاسم البلخي وغيره من شيوخنا . والأولون يقولون : إنه عليه السلام قتل وهو ابن ثلاث وستين سنه ، وهؤلاء يقولون : ابن ست وستين ، والروايات في ذلك مختلفه . ومن الناس من يزعم أن سنه كانت دون العشر ، والأكثر الأظهر خلاف ذلك . وذكر أحمد بن يحيى البلاذري وعلي بن الحسين الأصفهاني أن قريشا أصابتها أزمه وقحط ، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله لعَمِيه حمزة والعباس : ألا نحمل ثقل أبي طالب في هذا المحل (١) ! فجاؤا إليه ، وسألوه أن يدفع إليهم ولده ؛ ليكفوه أمرهم . فقال : دعوا لي عقيلًا ، وخذوا من شئتم وكان شديد الحب لعقيل . فأخذ العباس طليبا ، وأخذ حمزة جعفرًا ، وأخذ محمدًا صلى الله عليه وآله عليا عليه السلام ، وقال لهم : قد اخترت من اختاره الله لي عليكم ؛ عليًا . قالوا : فكان علي عليه السلام في حجر رسول الله صلى الله عليه وآله ، منذ كان عمره ست سنين . وكان ما يسدى إليه صلوات الله عليه من إحسانه وشفقته وبره وحسن تربيته كالمكافأه والمعاوضه لصنيع أبي طالب به ؛ حيث مات عبد المطلب وجعله في حجره . وهذا يطابق قوله عليه السلام : لقد عيّدت الله قبل أن يعيده أحد من هذه الأمه سبع سنين ، وقوله عليه السلام : «كنت أسمع الصوت ، وأبصر الضوء سنين سبعا ، ورسول الله صلى الله عليه وآله حينئذ صامت ، ما أذن له في الإنذار والتبليغ ؛ وذلك لأنه إذا كان عمره يوم إظهار الدعوه ثلاث عشرة سنه ، وتسليمه إلى رسول الله صلى الله عليه وآله من أبيه وهو ابن ست ، فقد صح أنه كان يعبد الله قبل الناس بأجمعهم سبع سنين (٢) . وابن ست تصح منه العباده إذا كان ذا تمييز ، على أن عباده مثله هي التعظيم ، والإجلال ، وخشوع القلب ، واستخاء الجوارح إذا شاهد شيئا من جلال الله سبحانه وآياته الباهره ، ومثل هذا موجود في الصبيان (٣) .

١- .المحل : الشده ، والجوع الشديد (لسان العرب : ج ١١ ص ٦١٦ «محل»).

٢- .ومن الممكن أن يكون عمره عليه السلام عند ظهور الإسلام عشر سنوات كما هو المشهور ولكن لم يسلم أحد بعد إلا خديجه عليها السلام إلى السنه الثالثه للهجره ونزول قوله تعالى : «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» ، فإنه على هذا الاحتمال يكون بين السادسة من عمره وبين السنه الثالثه من الهجره سبع سنين أيضا .

٣- .شرح نهج البلاغه : ج ١ ص ١٤ .

شرح نهج البلاغه: در سنّ او (علی علیه السلام) در زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله دعوت خود را اظهار کرد و چهل ساله بود، اختلاف شده است. گزارش مشهور، آن است که ایشان ده ساله بود و بسیاری از متکلمان معتزلی می گویند که وی سیزده ساله بود و این موضوع را استاد ما شیخ ابو القاسم بلخی و سایر استادان ما یادآور شده اند. گروه اول می گویند: «او روزی که کشته شد، ۶۳ سال داشت» و گروه دوم می گویند: «۶۶ سال داشت» و گزارش ها در این خصوص، گوناگون است. بعضی مردم می پندارند که وی، کم تر از ده سال داشت؛ ولی بیشترین و آشکارترین قول، خلاف این است. احمد بن یحیی بلاذری و علی بن حسین اصفهانی یادآور شده اند که قریش، گرفتار کمبود و قحطی شدند. پیامبر خدا به عموهایش حمزه و عباس فرمود: «آیا در این سختی، بار ابو طالب را به دوش نکشیم؟». همگی پیش ابوطالب آمدند و از وی خواستند که فرزندان او را به آنان بسپارد تا مخارج آنها را متکفل شوند. گفت: عقیل را برای من بگذارید و هر کدام را می خواهید بردارید (او عقیل را بسیار دوست می داشت). عباس، طالب را گرفت و حمزه، جعفر را برداشت و محمد صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را برگزید و به آنان گفت: «من آنی را برگزیدم که خداوند، آن را برای من برگزیده است». [راویان] گفته اند که علی علیه السلام از زمانی که شش ساله بود، در دامان پیامبر خدا بود و آنچه او را که دروهای خدا بر او باد در نیکی و مهربانی و خوبی و حسن تربیت علی علیه السلام تشویق می کرد، گویی پاسداشت و قدرشناسی ای بود از آنچه که ابوطالب در حقّ وی کرده بود، در زمانی که عبدالمطلب در گذشت و او را در دامان وی (ابو طالب) قرار داد. و این مطلب، مطابق سخن اوست که می فرمود: «هفت سال پیش از آن که کسی از این امت، خدا را پرستد، او را می پرستیدم» و نیز کلام او که می فرمود: «من هفت سال، صدا را می شنیدم و نور را می دیدم و پیامبر خدا، در این هنگام، ساکت بود و در انداز و تبلیغ، به وی اذن داده نشده بود». توضیح آن که اگر در روزی که دعوت آشکار شد، سیزده سال می داشت و روزی که پیامبر صلی الله علیه و آله او را از پدرش گرفته بود، شش ساله بوده، این سخن، درست از کار در می آمد که وی، هفت سال (۱) پیش از همه، خدا را عبادت می کرد و عبادت کودک شش ساله اگر اهل تمیز و تشخیص باشد صحیح است، بویژه آن که عبادت او تعظیم، تجلیل، خشوع قلبی و پیروی کردن با قلب بوده، در هنگامی که چیزی از جلال خداوندی و نشانه های شگفت او را می دیده است، و چنین چیزی در کودکان وجود دارد.

۱- ممکن است چنان که مشهور است، عمر آن حضرت در زمان ظهور اسلام، همان ده سال باشد، لیکن تا سال سوم بعثت، یعنی روزی که آیه: «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ؛ خویشان نزدیکت را بیم ده» نازل شد، جز خدیجه، کسی ایمان نیاورده بوده است. بنا بر این احتمال، بین شش سالگی (یعنی سال چهارم پیش از بعثت) تا سال سوم بعثت، هفت سال می شود.

١ / ٢ يومُ إسلامِهِ الإمامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : بُعِثَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَوْمَ الْإِثْنَيْنِ ، وَأَسْلَمْتُ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ . (١)

المستدرک علی الصحیحین عن أنس : نُبِئَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَوْمَ الْإِثْنَيْنِ ، وَأَسْلَمَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ . (٢)

١- .مسند أبي يعلى : ج ١ ص ٢٣٨ ح ٤٤٢ ، تاريخ دمشق : ج ٤٢ ص ٣٠ كلاهما عن حبه ، كنز العمال : ج ١٣ ص ١٢٨ ح ٣٦٤٠٧ نقلاً عن أبي القاسم الجراح في أماليه ؛ روضه الواعظين : ص ٩٦ ، المناقب لابن شهر آشوب : ج ٢ ص ٧ ، المناقب للكوفي : ج ١ ص ٢٧٨ ح ١٩٢ والثلاثة الأخره عن حبه .

٢- .المستدرک علی الصحیحین : ج ٣ ص ١٢١ ح ٤٥٨٧ ، تاريخ بغداد : ج ١ ص ١٣٤ الرقم ١ ، شرح نهج البلاغه : ج ١٣ ص ٢٢٩ وفيهما «استنبي» بدل «نبي» ، تاريخ دمشق : ج ٤٢ ص ٢٨ و ٢٩ ، مجمع الزوائد : ج ٩ ص ١٢٨ ح ١٤٦٠٩ عن أبي رافع ، أسد الغابه : ج ٤ ص ٨٩ الرقم ٣٧٨٩ ؛ المناقب للكوفي : ج ١ ص ٢٥٩ ح ١٧١ ، الفصول المختاره : ص ٢٦٣ عن جابر وفي الثلاثة الأخره «بعث» بدل «نبي» ، تفسير القمي : ج ١ ص ٣٧٨ نحوه .

۱ / ۲۲ روز اسلام آوردنش

۱ / ۲۲ روز اسلام آوردنش امام علی علیه السلام : پیامبر خدا ، روز دوشنبه مبعوث شد و من ، روز سه شنبه اسلام آوردم .

المستدرک علی الصحیحین به نقل از آنس : پیامبر خدا روز دوشنبه به پیامبری رسید و روز سه شنبه ، علی علیه السلام ایمان آورد .

تاريخ دمشق عن أنس: أنزلت النبوة على رسول الله صلى الله عليه وآله يوم الإثنين، وبُعث يوم الإثنين، وأسلمت خديجه يوم الإثنين، وأسلم علي عليه السلام يوم الثلاثاء، ليس بينهما إلا ليلة. (١)

راجع: ج ١٠ ص ٦ (أول من صلى).

١ / ٣ أفضل الأئمة يقينا رسول الله صلى الله عليه وآله: علي بن أبي طالب أقدم أمتي سلما، وأكثرهم علما، وأصيحهم دينا، وأكثرهم يقينا، وأكملهم حلما، وأسمحهم كفا، وأشجعهم قلبا، وهو الإمام والخليفة بعدى. (٢)

عنه صلى الله عليه وآله: علي بن أبي طالب أقدم أمتي سلما، وأكثرهم علما، وأصحهم دينا، وأفضلهم يقينا، وأحلهم حلما، وأسمحهم كفا، وأشجعهم قلبا. (٣)

-
- ١- تاريخ دمشق: ج ٤٢ ص ٢٨؛ كنز الفوائد: ج ١ ص ٢٦٣ نحوه وراجع شرح نهج البلاغه: ج ١٣ ص ٢٢٣ ٢٤٨ وفيه نقل كلام الشيخ أبي جعفر الإسكافي في إثبات أوليته على عليه السلام في الإسلام دون أبي بكر و... .
 - ٢- كنز الفوائد: ج ١ ص ٢٦٣ عن جابر بن عبد الله.
 - ٣- الأمالي للصدوق: ص ٥٧ ح ١٣، مائه منقبه: ص ٧٤ ح ٢٥ كلاهما عن جابر بن عبد الله.

۱ / ۳ با یقین ترین اَمت

تاریخ دمشق به نقل از انس : روز دوشنبه ، نبوت به پیامبر خدا فرو فرستاده شد و روز دوشنبه ، مبعوث گشت و خدیجه علیهاالسلام روز دوشنبه اسلام آورد و علی علیه السلام روز سه شنبه اسلام آورد و بین [اسلام آوردن] آن دو ، جز یک شب ، فاصله نبود .

ر . ک : ج ۱۰ ص ۷ (نخستین نمازگزار با پیامبر) .

۱ / ۳ با یقین ترین اَمت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : علی بن ابی طالب ، در اسلام آوردن ، پیش قدم ترین اَمت من و در دانش ، پُر دانش ترین و در دینداری ، صحیح ترین و در یقین ، با یقین ترین و در بردباری ، کامل ترین و در بخشش ، دست و دل بازترین ، و در دلیری پُر دل ترین آنان است ، و او پس از من امام و جانشین من است .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : علی بن ابی طالب ، در اسلام آوردن ، پیش قدم ترین اَمت من و در دانش ، پُر دانش ترین و در دینداری ، درست ترین و در یقین ، برترین و در بردباری ، بردبارترین و در بخشش ، دست و دل بازترین و در دلیری ، پُر دل ترین آنان است .

الإمام علي عليه السلام: لو كُشِفَ الغِطاءُ ما ازدَدتُ يقينا . (١)

عنه عليه السلام: إنني لَعَلِي يَقيِنُ مِن رَبِّي ، وَغَيْرِ شُبُهَةٍ مِن دِينِي . (٢)

عنه عليه السلام: ما أَنْكَرْتُ اللَّهَ تَعَالَى مُنْذُ عَرَفْتُهُ . (٣)

عنه عليه السلام: ما شَكَّكْتُ فِي الْحَقِّ مُذْ أَرَيْتُهُ . (٤)

عنه عليه السلام: إنني لَعَلِي بَيِّنُهُ مِن رَبِّي ، وَبَصِيرُهُ مِن دِينِي ، وَيَقِينٌ مِن أَمْرِي . (٥)

عنه عليه السلام: إنني لَعَلِي بَيِّنُهُ مِن رَبِّي ، وَمِنْهَاجٌ مِن نَبِيِّ ، وَإِنِّي لَعَلِي الطَّرِيقِ الواضِحِ أَلْقُطُهُ لَقْطًا . (٦)

عنه عليه السلام: وإِنِّي لَعَلِي بَيِّنُهُ مِن رَبِّي ، بَيِّنَهَا لِنَبِيِّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَيَبِّئُهَا لِي ، وَإِنِّي لَعَلِي الطَّرِيقِ الواضِحِ أَلْقُطُهُ لَقْطًا . (٧)

عنه عليه السلام: إِنَّ مَعِيَ لَبَصِيرَتِي ، مَا لَبَسْتُ عَلَي نَفْسِي ، وَلَا لَبِسَ عَلَيَّ . (٨)

١- الصواعق المحرقة: ص ١٢٩ ، شرح نهج البلاغه: ج ٧ ص ٢٥٣ و ج ١١ ص ١٧٩ و ص ٢٠٢ ، المناقب للخوارزمي: ص ٣٧٥ ح ٣٩٥ ، تفصيل النشأتين: ص ٤٦ ؛ الفضائل لابن شاذان: ص ١١٦ عن حرّه بنت حليمه السعديّه ، كشف الغمّه: ج ١ ص ١٧٠ ، إرشاد القلوب: ص ٢١٢ ، المناقب لابن شهر آشوب: ج ٢ ص ٣٨ ، غرر الحكم: ح ٧٥٦٩ ، مشارق أنوار اليقين: ص ١٧٨ .

٢- نهج البلاغه: الخطبه ٢٢ ، الكافي: ج ٥ ص ٥٤ ح ٤ عن ابن محبوب رفعه ، الأمالي للطوسي: ص ١٦٩ ح ٢٨٤ عن إسماعيل بن رجاء الزبيدي وفيهما «أمرى» بدل «ديني» ، غرر الحكم: ح ٣٧٧٣ .

٣- غرر الحكم: ح ٩٤٨١ .

٤- نهج البلاغه: الخطبه ٤ والحكمه ١٨٤ ، الإرشاد: ج ١ ص ٢٥٤ وفيه «رأيته» بدل «أريته» ، خصائص الأئمه عليهم السلام: ص ١٠٧ ، غرر الحكم: ح ٩٤٨٢ .

٥- غرر الحكم: ح ٣٧٧٢ ، خصائص الأئمه عليهم السلام: ص ٦١ وفيه صدره .

٦- نهج البلاغه: الخطبه ٩٧ .

٧- تاريخ دمشق: ج ٤٢ ص ٣٩٦ عن عبد الله بن يحيى ، شرح نهج البلاغه: ج ١ ص ٢٦٥ عن أبي مخنف نحوه ، كنز العمال: ج ١٣ ص ١٦٤ ح ٣٦٤٩٩ ؛ الأمالي للصدوق: ص ٤٩١ ح ٦٦٨ عن جابر عن الإمام الباقر عليه السلام ، المزار للشهيد الأول: ص ٧٤ وفيه «ألفظه لفظا» بدل «ألقطه لقطا» وراجع وقعه صفين: ص ٣١٥ .

٨- نهج البلاغه: الخطبه ١٠ .

امام علی علیه السلام: اگر پرده بر افتد، چیزی بر یقین من افزوده نخواهد شد.

امام علی علیه السلام: من نسبت به پروردگارم بر یقین هستم و در دینم تردیدی ندارم.

امام علی علیه السلام: از زمانی که خدا را شناختم، هرگز او را انکار نکردم.

امام علی علیه السلام: از زمانی که حق به من نمایان شده، هرگز در آن، تردید نکرده‌ام.

امام علی علیه السلام: من از طرف پروردگارم حجتی روشن دارم و در دینم، بینایم و در کارم بر یقین هستم.

امام علی علیه السلام: من از طرف پروردگارم حجتی روشن دارم، و بر روش پیامبر خدایم و بر راه روشنی هستم که آن را به درستی به دست می‌آورم [و می‌پیمایم].

امام علی علیه السلام: من از طرف پروردگارم حجتی روشن دارم که پروردگارم آن را برای پیامبرش، و پیامبرش برای من تبیین کرده است، و من بر راه روشنی هستم که آن را به درستی به دست می‌آورم [و می‌پیمایم].

امام علی علیه السلام: بصیرت من با من است؛ چیزی را بر خودم مشتبه نکرده‌ام و چیزی برای من مشتبه نشده است.

عنه عليه السلام في شأنِ طَلْحَةَ وَالزُّبَيْرِ : إِنَّ مَعِيَ لَبَصِيرَتِي ، مَا لَبَسْتُ وَلَا لُبِسَ عَلَيَّ ، وَإِنَّهَا لَلْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ ، فِيهَا الْحَمَاءُ وَالْحَمَةُ (١) ،
وَالشُّبُهَةُ الْمُغْدِفَةُ (٢) ، وَإِنَّ الْأَمْرَ لَوَاضِحٌ ، وَقَدْ زَاغَ الْبَاطِلُ عَن نِّصَابِهِ . (٣)

الإمام الحسن عليه السلام لِعَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ : وَاللَّهِ ، إِنَّكَ لَتَعْلَمُ أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَتَرَيَّبْ فِي الْأَمْرِ ، وَلَمْ يَشُكَّ فِي اللَّهِ
طَرْفَةَ عَيْنٍ . (٤)

راجع : ج ٢ ص ١٨٨ (أحاديث العصمه) .

١ / ٤ أخلَصُ الْمُؤْمِنِينَ إيماناً رسول الله صلى الله عليه وآله : أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ إِسْلَامًا ، وَأَخْلَصَهُمْ إيماناً ، وَأَسْمَحُ النَّاسِ كَفًّا ، سَيِّدُ
النَّاسِ بَعْدِي ، قَائِدُ الْعُرَّةِ الْمُحَجَّلِينَ ، إِمَامُ أَهْلِ الْأَرْضِ ، عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ . (٥)

الإمام الصادق عليه السلام في زيارته أمير المؤمنين عليه السلام : كُنْتَ أَوَّلَ الْقَوْمِ إِسْلَامًا ، وَأَخْلَصِيَهُمْ إيماناً ، وَأَشَدَّهُمْ يَقِينًا ،
وَأَخَوْفَهُمُ اللَّهُ ، وَأَعْظَمَهُمْ عَنَاءً ، وَأَحْوَطَهُمْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ . (٦)

١- .الْحَمَاءُ : الطين الأسود المُنْتِن . وقال الجوهري : حُمَهُ الْعَقْرَبُ : سَمُّهَا وَضَرَّهَا (تاج العروس : ج ١ ص ١٤٠ «حمأ» وح ١٩ ص
٣٤٤ «حمى») . قال ابن أبي الحديد : أى فى هذه الفئة الباغية الضلال والفساد والضرر (شرح نهج البلاغه : ج ٩ ص ٣٤) .

٢- .أغدف الليل سُدُولَهُ ، إِذَا أَظْلَمَ (النهاية : ج ٣ ص ٣٤٥ «غدف») .

٣- .نهج البلاغه : الخطبه ١٣٧ .

٤- .المحاسن والمساوي : ص ٨٦ .

٥- .الأمالي للصدوق : ص ٢٥٠ ح ٢٧٥ عن الأعمش عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام .

٦- .المزار الكبير : ص ٢٣١ ح ٦ عن معاوية بن عمارة ويوسف الكناسي ، الكافي : ج ١ ص ٤٥٤ ح ٤ ، كتاب من لا يحضره
الفاقيه : ج ٢ ص ٥٩٢ ح ٣١٩٩ ، المزار للشهيد الأول : ص ١٠٢ والثلاثة الأخيره من دون إسناد إلى المعصوم ، بحار الأنوار : ج
١٠٠ ص ٣٣٨ ح ٣٢ .

۱ / ۴ خالص ترین مؤمن

امام علی علیه السلام درباره طلحه و زبیر: بصیرت من با من است؛ چیزی را مشتبه نکرده ام و چیزی برایم مشتبه نشده است. آنان، گروه ستمکارند. در آنها گِل سیاه فتنه و نیش زهر آگین و شبهه تاریک نادانی وجود دارد و جریان، واضح است و باطل، از ریشه کنده شده است.

امام حسن علیه السلام به عمرو بن عاص: به خدا سوگند، تو می دانی که علی در کار، لحظه ای تردید نکرد و در خدا، لحظه ای تردید نکرد.

ر. ک: ج ۲ ص ۱۸۹ (احادیث عصمت).

۱ / ۴ خالص ترین مؤمن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: اولین مؤمنان در اسلام آوردن، خالص ترین آنان در ایمان آوردن، و دست و دل بازترین آنان در بخشش، سرور مردم پس از من، رهبر سپیدرویان، امام زمینیان، علی بن ابی طالب است.

امام صادق علیه السلام در زیارت امیر مؤمنان علیه السلام: تو در اسلام آوردن، نخستین قوم بودی، در ایمان آوردن، خالص ترین، و در یقین، استوارترین، و پُر ترس ترین از خدا، پُر رنج ترین و متعهدترین آنان نسبت به پیامبر خدا بودی.

١ / ٥ أرخح أهل الأرض إيماننا المناقب للخوارزمي عن عمر بن الخطاب: أشهد على رسول الله صلى الله عليه وآله لسمعته وهو يقول: لو أن السماوات السبع والأرضين السبع وُضِعْنَ في كفه ميزان، وُضِعَ إيمان علي في كفه ميزان، لرجح إيمان علي.

(١)

تاريخ دمشق عن مصقله العبدى عن أبيه: أتى رجلاً من عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فِي وِلَايَتِهِ يَسْأَلَانِهِ عَنِ طَلَاقِ الْأُمِّهِ ، فَقَامَ مُعْتَمِدًا بِشَيْءٍ بَيْنَهُمَا حَتَّى أَتَى حَلَقَهُ فِي الْمَسْجِدِ وَفِيهَا رَجُلٌ أَصْلَحَ ، فَوَقَفَ عَلَيْهِ ، فَقَالَ : يَا أَصْلَحَ ، مَا قَوْلُكَ فِي طَلَاقِ الْأُمِّهِ ؟ فَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَيْهِ ، ثُمَّ أَوْمَأَ إِلَيْهِ بِإِصْبَعِيهِ . فَقَالَ عُمَرُ لِلرَّجُلَيْنِ : تَطْلِيْقَتَانِ . فَقَالَ أَحَدُهُمَا : سُبْحَانَ اللَّهِ ! جِئْنَا لِنَسْأَلَكَ وَأَنْتَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ، فَمَشَيْتَ مَعَنَا حَتَّى وَقَفْتَ عَلَى هَذَا الرَّجُلِ ، فَسَأَلْتَهُ ، فَضَمْتِ مِنْهُ بَأْنَ أَوْمَأَ إِلَيْكَ !! فَقَالَ : أَوْ تَدْرِيانِ مَنْ هَذَا ؟ قَالَا : لَا . قَالَ : هَذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ . أَشْهَدُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَمِعْتُهُ وَهُوَ يَقُولُ : لَوْ أَنَّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعَ وَضِعْنَ فِي كِفِّهِ مِيزَانَ ، وَوُضِعَ إِيمَانُ عَلِيٍّ فِي كِفِّهِ مِيزَانَ ، لَرَجَحَ بِهَا إِيمَانُ عَلِيٍّ . (٢)

-
- ١- المناقب للخوارزمي: ص ١٣١ ح ١٤٦، الفردوس: ج ٣ ص ٣٦٣ ح ٥١٠٠ نحوه، ذخائر العقبى: ص ١٧٨.
 - ٢- تاريخ دمشق: ج ٤٢ ص ٣٤٠ ح ٨٩١١ و ص ٣٤١ ح ٨٩١٢ عن ضبيعه العبدى عن أبيه، المناقب لابن المغازلي: ص ٢٨٩ ح ٣٣٠، المناقب للخوارزمي: ص ١٣١ ح ١٤٥، كفايه الطالب: ص ٢٥٨؛ الأمالى للطوسى: ص ٢٣٨ ح ٤٢٢ و ص ٥٧٥ ح ١١٨٨، شرح الأخبار: ج ٢ ص ٣٢١ ح ٦٥٩، المناقب لابن شهر آشوب: ج ٢ ص ٣٧٠ عن أبي صبره ومصقله بن عبد الله وكلها نحوه.

۱ / ۵ برترین اهل زمین در ایمان

۱ / ۵ برترین اهل زمین در ایمان المناقب ، خوارزمی به نقل از عمر بن خطاب : گواهی می دهم که از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : «اگر آسمان های هفتگانه و زمین های هفتگانه در یک کفه ترازو گذاشته شوند و ایمان علی در کفه دیگر ترازو گذاشته شود ، ایمان علی ، سنگین تر خواهد بود» .

تاریخ دمشق به نقل از مصقله عبدی از پدرش : در زمان خلافت عمر، دو نفر نزد وی آمدند و درباره طلاق کنیز از وی پرسیدند . او با تکیه کردن بر چیزی که بین آن دو بود ، برخاست و به میان جمعی که در مسجد بودند ، آمد که در بین آنها مردی «أصلع» (۱) بود . پیش او ایستاد و گفت : ای اصلع! نظر تو درباره طلاق کنیز چیست؟ سرش را بلند کرد و با دو انگشت ، به او اشاره کرد . عمر به آن دو مرد گفت : دو طلاق . یکی از آن دو گفت : پناه به خدا! پیش تو آمدیم که از تو پرسیم و تو پیشوای مؤمنانی و تو با ما آمدی تا نزد این مرد رسیدی و از او پرسیدی و به اشاره ای که او کرد ، خشنود گشتی؟! گفت : می دانید این کیست؟ گفتند : نه . گفت : این ، علی بن ابی طالب است . گواهی می دهم که از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : «اگر آسمان های هفتگانه در یک کفه ترازو گذاشته شوند و ایمان علی در کفه دیگر ترازو، ایمان علی بر آنها سنگینی خواهد داشت» .

۱- .أصلع : زُلْفُ ریخته ؛ کسی که موهای جلوی سرش ریخته باشد . (م)

شرح نهج البلاغه عن عمر بن الخطاب : أَمَا أَنْتَ يَا عَلِيُّ ، فَوَاللَّهِ لَوْ وُزِنَ إِيمَانُكَ بِإِيمَانِ أَهْلِ الْأَرْضِ لَرَجَحَهُمْ! (١)

١ / ٦ امتَحَنَ اللَّهُ مَقَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ سنن الترمذى عن ربيع بن حراش عن الإمام على عليه السلام بِالرَّحْبَةِ : لَمَّا كَانَ يَوْمَ الْحُدَيْبِيَةِ خَرَجَ إِلَيْنَا نَاسٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ، فِيهِمْ : شَيْهِيلُ بْنُ عَمْرٍو ، وَأَنَاسٌ مِنْ رُؤَسَاءِ الْمُشْرِكِينَ ، فَقَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، خَرَجَ إِلَيْكَ نَاسٌ مِنْ أَبْنَائِنَا وَإِخْوَانِنَا وَأَرْقَائِنَا ، وَلَيْسَ لَهُمْ فِقْهٌ فِي الدِّينِ ، وَإِنَّمَا خَرَجُوا فِرَارًا مِنْ أَمْوَالِنَا وَضِيَاعِنَا ، فَارْدُدْهُمْ إِلَيْنَا . قَالَ : فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ فِقْهٌ فِي الدِّينِ سَيُنْفِقُهُمْ . فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ ! لَتَنْتَهَنَّ ، أَوْ لَيَبْعَثَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ مَنْ يَضْرِبُ رِقَابَكُمْ بِالسَّيْفِ عَلَى الدِّينِ ، قَدِ امْتَحَنَ اللَّهُ مَقَلْبَهُ عَلَى الْإِيمَانِ . قَالُوا : مَنْ هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ فَقَالَ لَهُ أَبُو بَكْرٍ : مَنْ هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ وَقَالَ عُمَرُ : مَنْ هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : هُوَ خَاصِصُ النَّعْلِ وَكَانَ أُعْطِيَ عَلَيْنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ نَعْلَهُ يَخْصِمُ فِيهَا . ثُمَّ التَفَّتْ إِلَيْنَا عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ : مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ . (٢)

الإمام على عليه السلام : لَمَّا افْتَتَحَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَكَّةَ أَتَاهُ نَاسٌ مِنْ قُرَيْشٍ ، فَقَالُوا : يَا مُحَمَّدُ ، إِنَّا حَلَفْنَاؤُكَ وَقَوْمُكَ ، وَإِنَّهُ لِحَقِّ بَيْتِكَ أَرْقَاؤُنَا ؛ لَيْسَ لَهُمْ رَغْبَةٌ فِي الْإِسْلَامِ ، وَإِنَّمَا فَرَّوْا مِنَ الْعَمَلِ ، فَارْدُدْهُمْ عَلَيْنَا . فَشَاوَرَ أَبُو بَكْرٍ فِي أَمْرِهِمْ ، فَقَالَ : صَيِّدُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ . فَقَالَ لِعُمَرَ : مَا تَرَى ؟ فَقَالَ مِثْلَ قَوْلِ أَبِي بَكْرٍ . فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ ! لَيَبْعَثَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ رَجُلًا مِنْكُمْ ؛ امْتَحَنَ اللَّهُ مَقَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ ، فَيَضْرِبُ رِقَابَكُمْ عَلَى الدِّينِ ! . فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ : أَنَا هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ : لا . . قَالَ عُمَرُ : أَنَا هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ : لا . ، وَلَكِنَّهُ خَاصِصُ النَّعْلِ فِي الْمَسْجِدِ وَقَدْ كَانَ أَلْقَى نَعْلَهُ إِلَى عَلِيٍّ يَخْصِمُهَا . (٣)

١- شرح نهج البلاغه : ج ١٢ ص ٢٥٩ .

٢- سنن الترمذى : ج ٥ ص ٦٣٤ ح ٣٧١٥ ، فضائل الصحابة لابن حنبل : ج ٢ ص ٦٤٩ ح ١١٠٥ نحوه ، أسد الغابه : ج ٤ ص ٩٩ الرقم ٣٧٨٩ ، المناقب للخوارزمي : ص ١٢٨ ح ١٤٢ نحوه ، المناقب لابن المغازلي : ص ٤٣٩ ح ٢٤ نحوه ؛ إعلام الورى : ج ١ ص ٣٧٢ نحوه .

٣- المستدرک على الصحيحين : ج ٢ ص ١٤٩ ح ٢٦١٤ ، خصائص أمير المؤمنين للنسائي : ص ٨٦ ح ٣١ ، المصنّف لابن أبى شيبة : ج ٧ ص ٤٩٧ ح ١٨ وفيه من «يا معشر...» ، تاريخ بغداد : ج ١ ص ١٣٣ الرقم ١ و ج ٨ ص ٤٣٣ الرقم ٤٥٤٠ ، تاريخ دمشق : ج ٤٢ ص ٣٤٢ ح ٨٩١٣ ، مسند البزار : ج ٣ ص ١١٨ ح ٩٠٥ ، المناقب لابن المغازلي : ص ٤٤٠ ح ٢٥ كلّها عن ربيع ، كثر العمال : ج ١٣ ص ١٢٧ ح ٣٦٤٠٢ نقلًا عن ابن حنبل وابن جرير وسنن سعيد بن منصور ، المحاسن والمساوي : ص ٤١ ؛ الإرشاد : ج ١ ص ١٢٢ ، بشاره المصطفى : ص ٢١٦ عن ربيع وفيهما من «يا معشر...» وكلّهما نحوه . راجع : ج ٨ ص ٦٦ (نفسى) .

۱ / ۶ خداوند، دل او را به ایمان آزمود

شرح نهج البلاغه به نقل از عمر بن خطاب: اَما تو، ای علی! به خدا سوگند، اگر ایمان تو با ایمان مردم روی زمین سنجیده شود، بر ایمان آنان برتری خواهد یافت.

۱ / ۶ خداوند، دل او را به ایمان آزمود سَینن التَّرمِذی به نقل از ربیع بن حراش، از امام علی علیه السلام، در رُحبه: در روز حدیبیه، گروهی از مشرکان که از جمله آنان سهیل بن عمرو و گروهی از پیشوایان مشرکان بودند، به سوی ما آمدند و گفتند: ای پیامبر خدا! گروهی از فرزندان، برادران و بردگان ما به سوی تو آمده اند. آنان نسبت به دین، آگاهی ندارند؛ بلکه به خاطر فرار از کار در اموال و مزارع ما فرار کرده اند. آنان را به سوی ما برگردان. فرمود: «اگر آنان به دین آگاهی ندارند، آگاهشان خواهیم ساخت». سپس پیامبر خدا فرمود: «ای قریشیان! دست بکشید، و گرنه کسی را به سویتان گسیل می دارم که به خاطر دین، گردنتان را با شمشیر بزند؛ آن که خداوند، دلش را به ایمان آزموده است». [یاران] گفتند: او کیست ای پیامبر خدا؟ ابو بکر گفت: او کیست، ای پیامبر خدا؟ عمر گفت: او کیست، ای پیامبر خدا؟ فرمود: «آن، وصله کننده کفش است» و ایشان کفش خود را به علی علیه السلام داده بود تا وصله کند. آن گاه، علی علیه السلام به ما رو کرد و گفت: پیامبر خدا فرمود: «هر کس آگاهانه به من دروغ ببندد، نشیمنگاهش آتش خواهد بود».

امام علی علیه السلام: هنگامی که پیامبر خدا مکه را فتح کرد، گروهی از قریشیان نزد او آمدند و گفتند: ای محمد! ما هم پیمانان و خویشان تویم. گروهی از بردگان ما به شما پیوسته اند. آنان گرایشی به اسلام ندارند؛ بلکه از کار فرار کرده اند. آنان را به ما برگردان. [پیامبر صلی الله علیه و آله] درباره آنان (فراریان) با ابو بکر مشورت کرد. وی گفت: راست می گویند. به عمر گفت: تو چه می گویی؟ گفت: همان گونه که ابو بکر می گوید. پیامبر خدا فرمود: «ای قریشیان! خداوند، یکی از شما را به سویتان گسیل خواهد داشت که قلبش را به ایمان آزموده و گردن شما را برای دین، خواهد زد». ابو بکر گفت: آیا من همانم، ای پیامبر خدا؟ فرمود: «نه». عمر گفت: آن کس منم، ای پیامبر خدا؟ فرمود: «نه؛ بلکه او وصله کننده کفش در مسجد است» و ایشان، کفشش را به علی علیه السلام داده بود تا وصله کند. (۱)

١ / ٧ الإيمانُ مُخَالِطٌ لِحَمِّهِ وَدَمِّهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِعَلِّيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْإِيمَانُ مُخَالِطٌ لِحَمِّكَ وَدَمِّكَ كَمَا خَالَطَ لِحَمِّي وَدَمِّي. (١)

١- المناقب لابن المغازلي: ص ٢٣٨ ح ٢٨٥ عن جابر بن عبد الله، المناقب للخوارزمي: ص ١٢٩ ح ١٤٣، كفاية الطالب: ص ٢٦٥ كلاهما عن زيد بن علي عن أبيه عن جدّه عليهما السلام عن علي بن عبد الله عليه وآله؛ الأمل للصدوق: ص ١٥٧ ح ١٥٠، الإقبال: ج ١ ص ٥٠٧، بشاره المصطفى: ص ١٥٥، كنز الفوائد: ج ٢ ص ١٧٩، شرح الأخبار: ج ٢ ص ٣٨٢ ح ٧٤٠، المسترشد: ص ٦٣٤ ح ٢٩٨، إعلام الوري: ج ١ ص ٣٦٦، المناقب للكوفي: ج ١ ص ٢٥١ ح ١٦٧ و ص ٢٦٦ ح ١٧٨ كلّها عن جابر.

۱ / ۷ ایمان با گوشت و خورش عجین شده

۱ / ۷ ایمان با گوشت و خورش عجین شده پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام: ایمان با گوشت و خون تو درآمیخته است ، چنان که با گوشت و خون من عجین شده است .

سخنی درباره زمان اسلام آوردن امام

سخنی درباره زمان اسلام آوردن امامامام علی علیه السلام برترین مؤمن تاریخ اسلام و درستی ایمان است. ایمان او در میان مؤمنان از ویژگی های بی بدیلی برخوردار است. او اولین کسی است که به پیامبر خدا ایمان آورده (۱) و ایمانش هرگز به شائبه شرک، آلوده نشد (۲) و در استوارگامی در مسیر ایمان و نیرومندی باور، بی نظیر بود. (۳) امام علی علیه السلام چنان که پیش تر بدان اشاره کرده ایم از آغازین روزهای زندگی بر کنار بستر پیامبر خدا آمد و با عنایت و سرپرستی پیامبر صلی الله علیه و آله بالید و همگام با خلق و خوی و منش و روش نبی اکرم، رشد کرد و همراه او مراحل تکوین نبوت را نگرست. پیامبر خدا او را به خلوتگه حرامی برد و بدین سان، با راز و رمز ملکوت، آشنا شد و به تصریح مولا علیه السلام در خطبه عظیم «قاصعه»، نور وحی را می نگرست و ناله یأس آمیز شیطان را می شنید و در آستانه ابلاغ رسالت، با اعلام همگامی و همراهی با پیامبر صلی الله علیه و آله عنوان «وصی»، «وزیر» و «برادر» پیام آور وحی را یافت تصویر زیبا علوی را از این چگونگی ها بنگریم:

۱- ر. ک: ص ۴۰۳ (نخستین مسلمان).

۲- ر. ک: ص ۳۹۹ (لحظه ای به خدا کفر نورزید).

۳- ر. ک: ص ۳۹۹ (ویژگی های اعتقادی).

«وَقَدْ عَلِمْتُمْ مَوْضِعِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالْقَرَابَةِ الْقَرِيبَةِ ، وَالْمَنْزِلَةِ الْخَصِيصَةِ . وَضَعَنِي فِي حَجْرِهِ وَأَنَا وَلَدٌ يَضُمُّنِي إِلَى صَدْرِهِ ، وَيَكْنُفُنِي فِي فِرَاشِهِ ، وَيُمَسِّنِي جَسَدَهُ ، وَيُسَمِّنِي عَرَفَهُ (۱) . وَكَانَ يَمْضَعُ الشَّيْءَ ثُمَّ يُلْقِمُنِيهِ . وَمَا وَجَدَ لِي كَذِبَهُ فِي قَوْلٍ ، وَلَا خَطْلَهُ فِي فِعْلٍ . وَلَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ لَدُنْ أَنْ كَانَ فَطِيمًا أَعْظَمَ مَلَكٍ مِنْ مَلَائِكَتِهِ يَسْلُكُ بِهِ طَرِيقَ الْمَكَارِمِ ، وَمَحَاسِنِ أَخْلَاقِ الْعَالَمِ ، لَيْلَهُ وَنَهَارَهُ . وَلَقَدْ كُنْتُ أَتَّبِعُهُ أَتْبَاعَ الْفَصِيلِ أَثَرُ أُمَّهُ ، يَرْفَعُ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَخْلَاقِهِ عِلْمًا ، وَيَأْمُرُنِي بِالِاقْتِدَاءِ بِهِ . وَلَقَدْ كَانَ يُجَاوِرُ فِي كُلِّ سَبْتٍ بَحْرَاءَ فَأَرَاهُ ، وَلَا يَرَاهُ غَيْرِي . وَلَمْ يَجْمَعْ بَيْتٌ وَاحِدٌ يَوْمَئِذٍ فِي الْإِسْلَامِ غَيْرَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَخَدِيجَةَ وَأَنَا ثَالِثُهُمَا . أَرَى نَوْرَ الْوَحْيِ وَالرَّسَالَةِ ، وَأَشْمُ رِيحَ الْبُؤْهِ . وَلَقَدْ سَمِعْتُ رَنَّهُ الشَّيْطَانِ حِينَ نَزَلَ الْوَحْيُ عَلَيْهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، مَا هَذِهِ الرَّنَّةُ ؟ فَقَالَ : هَذَا الشَّيْطَانُ قَدْ أَيَسَ مِنْ عِبَادَتِهِ . إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ ، وَتَرَى مَا أَرَى ، إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيِّ ، وَلَكِنَّكَ لَوْزِيرٌ وَإِنَّكَ لَعَلَى خَيْرٍ» . جايگاه خویشاوندی نزدیک مرا نسبت به پیامبر خدا و موقعیت ویژه مرا می دانید. آن گاه که کودک بودم ، مرا در کنار خود می نهاد و بر سینه اش می فشرد و مرا در بستر خود می خوابانید . تنم را به تنش می سود و بوی خویش را به من می بویاند. گاه چیزی را می جوید و آن را به من می خورانید و از من دروغی در گفتار و اشتباهی در کردار ندید. خداوند ، بزرگ ترین فرشته خود را از هنگام از شیر گرفته شدنش ، شب و روز هم نشینش ساخت تا راه های بزرگواری را بدو بنمایاند و خوی های نیکوی جهان را در او فراهم آورد. و من ، همواره چون بچه شتری به دنبال مادر ، در پی او بودم. هر روز برای من از اخلاق خود ، نشانی بر پا می داشت و مرا به پیروی آن فرمان می داد. هر سال در حرا خلوت می گزید و من او را می دیدم و جز من ، کسی وی را نمی دید. در آن وقت ،

جز

خانه پیامبر خدا و خدیجه و من که سومین آنها بودم در هیچ خانه ای مسلمانی راه نیافته بود؛ نور وحی و رسالت را می دیدم و بوی نبوت را استشمام می کردم. هنگامی که وحی بر او فرود آمد، ناله شیطان را شنیدم و پرسیدم: ای پیامبر خدا! این ناله چیست؟ فرمود: «این، شیطان است که از پرستیده شدن ناامید گشته است. تو آنچه را که می شنوم، می شنوی و آنچه را که می بینم، می بینی، جز آن که تو پیامبر نیستی امّیا وزیر (دست یار) من و به [مسیر] خیری». (۱) ابن ابی الحدید در بیان این کلام حضرت که می فرماید: «من بر فطرت به دنیا آمدم و به ایمان و هجرت، پیشی گرفتم» (۲)، می گوید: منظور ایشان از تولّد بر فطرت، این است که وی در روزگار جاهلیت به دنیا نیامده است؛ چون وی سی سال پس از عام الفیل به دنیا آمده است و پیامبر خدا چهل سال پس از عام الفیل به پیامبری مبعوث شده است. و در اخبار صحیح آمده است که پیامبر اکرم، ده سال پیش از رسالت، صدا [ی وحی] را می شنید و نور را می دید؛ امّیا کسی او را مخاطب قرار نمی داد و این، دوران آمادگی برای رسالت آن حضرت بود. بنابر این، ده سال یاد شده چون روزگار رسالت آن حضرت به شمار می آید و کسی که در این ده سال به دنیا آمده باشد، اگر در دامن پیامبر باشد و او تربیت او را بر عهده گیرد، چنین شخصی در روزگاری چون روزگار نبوت به دنیا آمده است و در روزگار جاهلیت محض به دنیا نیامده است. از این روی، حال وی نسبت به دیگر صحابیانی که ادّعی همانندی آنان با او در فضل می شود، متفاوت است. گزارش شده سالی که علی علیه السلام به دنیا آمد، سالی بود که رسالت پیامبر خدا آغاز شد، بانگ هایی را از سنگ ها و درختان می شنید، دیدگانش روشن گشته بود و نورها

و

۱- نهج البلاغه : خطبه ۱۹۲ .

۲- نهج البلاغه : خطبه ۵۷ .

اشخاصی را می دید، گرچه مورد خطاب قرار نمی گرفت. این سال، سالی بود که آن حضرت به قطع ارتباط با دیگران و گوشه نشینی در غارِ حرا دست یازید، و همواره چنین بود تا آن که رسالت یافت و وحی بر او نازل شد و پیامبر خدا به این سال و به تولد علی علیه السلام در آن، تیمن می جست و آن را «سال خیر و برکت» می نامید و در شب ولادت آن حضرت که در آن کرامت ها و قدرت های الهی ای را مشاهده کرد که پیش از آن ندیده بود خطاب به خانواده اش فرمود: در این شب، فرزندی برای ما به دنیا آمده که خداوند به وسیله او درهای بسیاری از نعمت و رحمت برای ما می گشاید. و همان گونه شد که پیامبر خدا فرمود؛ زیرا آن حضرت، یاور پیامبر خدا و مدافع او بود و غم را از چهره ایشان می زدود. به شمشیر وی، اسلام استوار گشت و پایه هایش محکم شد و پایگاه آن حضرت، قوی شد. (۱) جورج جورداق، دانشمند مشهور مسیحی می گوید: پاره ای از بزرگان قریش به حکم خرد و برای رهایی از بت پرستی اسلام آوردند و بسیاری از بندگان و بردگان و سرکوب شدگان، به انگیزه عدالت خواهی که رسالت محمد صلی الله علیه و آله بدان فرا می خواند و برای انکار ستمی که پشتشان از تازیانه آن می سوخت، اسلام آوردند و گروهی پس از پیروزی پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر واقعیت گرایی و نزدیک شدن به شخص پیروز، اسلام آوردند، چنان که در مورد بیشتر امویان، داستان چنین بود. همه اینها در شرایط گوناگون که از نظر ارزش و مفهوم انسانی متفاوت است اسلام آوردند و همه در یک مسئله، یعنی پذیرش منطق و واقعیت موجود، همگون اند؛ اما علی بن ابی طالب علیه السلام، مسلمان به دنیا آمده است، چون او از نظر تولد و رشد، از معدن رسالت است و از نظر اخلاق و فطرت، از خود اسلام است و شرایطی که در آن

آنچه را که در جان خود از روح و حقیقت اسلام پنهان داشته بود، اعلام کرد، شرایطی چون شرایط دیگران نبود و ربطی به انگیزه های زندگی نداشت. زیرا اسلام علی علیه السلام ژرف تر از آن بود که به شرایط روز ارتباط داشته باشد، چون از روح وی سرچشمه می گرفت، آن سان که اشیا از معدن های خود و آب ها از چشمه سار خویش می جوشند. چون کودک تا وقتی که بدون اجازه و مشورت بتواند نماز واجب را ادا کند و به خدا و پیامبرش گواهی دهد، نمی تواند از آرزوهای درونی خویش، تعبیر کند. اولین سجده های مسلمانان نخستین بر خدایان قریش بود و اولین سجده علی علیه السلام بر خدای محمد صلی الله علیه و آله بود. آری! اسلام او اسلام کسی بود که مقرر شده بود تا بر دوست داشتن خیر، رشد کند و در سایه توجه پیامبر صلی الله علیه و آله ببالد و پس از او پیشوای دادگران گردد و ناخدای کشتی در دریای گرداب ها و موج ها شود. (۱) از مجموع آنچه آوردیم که اندکی بود از بسیار و حقایق تأییدکننده بسیاری را بر آنچه آوردیم، در این مجموعه توان دید نکاتی دانسته می شود: ۱. ایمان علی علیه السلام و باور استوار او به سال ها قبل از رسالت رسمی پیامبر صلی الله علیه و آله و اعلام رسمی آن بزرگوار بر می گردد. بدین سان، دلیل وجود روایات مشهوری که نشان دهنده آن اند که ایمان علی علیه السلام هفت سال قبل از ایمان دیگران بوده است، روشن می شود. ۲. عمر امام علیه السلام به هنگام اسلام آوردن، گونه گون نقل شده است و هفت (۲)، هشت (۳)،

۱- الإمام علی صوت العدالة الإنسانیة : ص ۳۸ .

۲- تاریخ دمشق : ج ۱ ص ۱۳۴ .

۳- التاریخ الکبیر : ج ۶ ص ۲۵۹ ش ۲۳۴۳ ، السنن الکبری : ج ۶ ص ۳۳۹ ح ۱۲۱۶۰ ، تاریخ دمشق : ف ج ۴۲ ص ۲۵ ، المعجم الکبیر : ج ۱ ص ۹۵ ح ۱۶۲ .

نُه (۱) ، ده (۲) ، یازده (۳) ، دوازده (۴) ، سیزده (۵) ، چهارده (۶) ، پانزده (۷) ، شانزده سال (۸) ذکر شده است. این گونه نقل ها بیان کننده سن کم امام علیه السلام در زمان رسالت رسمی پیامبر صلی الله علیه و آله است و گرنه جان مولا علیه السلام هرگز به شرک آلوده نشده (۹) ، و چنین است که امام زین العابدین علیه السلام در پاسخ کسی که از سن امام علیه السلام به هنگام ایمان آوردن پرسید ، فرمود: آیا او هرگز کافر بود؟! علی علیه السلام به هنگامی که پیامبر خدا به پیامبری مبعوث شد ، ده سال داشت و در آن روز هم کافر نبود . (۱۰) این را نیز بیفزاییم که ده سال داشتن علی علیه السلام در هنگام رسالت یافتن پیامبر صلی الله علیه و آله که در این نقل آمده ، صحیح ترین و مشهورترین نقل است. ۱۱۳ . بدین سان ، این که چه کسی از مردان ، اولین ایمان آورنده است ، جای گفتگو

۱- ر . ک : ص ۳۹۹ (لحظه ای به خدا کفر نورزید) .

۲- الطبقات الکبری : ج ۳ ص ۲۱ ، تاریخ دمشق : ج ۴۲ ص ۲۶ ، المعارف ، ابن قتیبه : ص ۱۶۸ .

۳- الکافی: ج ۸ ص ۳۳۹ ح ۵۳۶؛ الاستیعاب : ج ۳ ص ۱۹۹ ش ۱۸۷۵ ، المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۲۰ ح ۴۵۸۰

۴- الکامل فی التاریخ : ج ۱ ص ۴۸۴ ، السنن الکبری : ج ۶ ص ۳۳۹ ح ۱۲۱۶۳ ، تاریخ دمشق : ج ۴۲ ص ۲۶ .

۵- الاستیعاب : ج ۳ ص ۱۹۹ ش ۱۸۷۵ .

۶- تاریخ دمشق : ج ۴۲ ص ۲۶ ، شرح نهج البلاغه : ج ۱۳ ص ۲۳۵ .

۷- تاریخ خلیفه : ص ۱۵۰ ، الاستیعاب : ج ۳ ص ۱۹۹ ش ۱۸۷۵ ، تاریخ دمشق : ج ۴۲ ص ۲۷ .

۸- فضائل الصحابه ، ابن حنبل : ج ۲ ص ۵۸۹ ح ۹۹۸ ، المصنّف ، عبد الرزّاق : ج ۵ ص ۳۲۵ ، المعجم الکبیر : ج ۱ ص ۹۵ ح ۱۶۳ .

۹- الکافی : ج ۸ ص ۳۳۹ ح ۵۳۶ .

۱۰- چون بنابر مشهور ، آن حضرت سی سال پس از عام الفیل به دنیا آمد . ر . ک : ج ۱ ص ۵۱ (ولادت) . و نیز ، بنابر مشهور در زمان شهادت در سال ۴۰ ق ، شصت و سه سال داشت . ر . ک : ج ۷ ص ۳۸۱ (تاریخ شهادتش) . مجموع این دو تاریخ دلالت دارد که آن حضرت در هنگام بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله ، ده سال داشته است .

ندارد. صحابیان، برخی پس از اندک زمانی و برخی پس از روزگاری دراز با اسلام آشنا شدند و بدان گرویدند؛ اما علی علیه السلام از آغازین روزها با شمیم وحی درآمیخت و با نشانه های آن، پیش از بعثت آشنا شد و بدان خو گرفت، و طبیعی است که با اولین پرتو نور آن، بی درنگ، همراه شد. اکنون چه جای پرداختن به سخن آنان که می کوشند ایمان مولا علیه السلام را به لحاظ اندکی سن، کم سو جلوه دهند؟ ای کاش عنوان داران سالمند، اندکی از این همه هوش، نیک نهادی و پیراسته دلی را می داشتند و نور وحی را در می یافتند. ۴. درباره عبادت و نماز علی علیه السلام نیز روایات فراوان و گونه گون آمده است. این روایات، نه تنها امام علیه السلام را اولین نمازگزار پس از پیامبر صلی الله علیه و آله می شمرد، بلکه عبادت امام علیه السلام را چند سال پیش از دیگران نشان می دهد که سه، پنج و هفت سال آمده است. این گونه روایات، ممکن است اشاره به عبادت علی علیه السلام پیش از بعثت نیز داشته باشند. ۱

الفصل الثانی : الخصائص الاخلاقيه ٢ / ١ أحسن الخلق رسول الله صلى الله عليه وآله : عليّ ... أحسن الناس خلقاً . (١)

مطالب السؤل في ذكر مكارم أخلاق الإمام عليّ عليه السلام : قد بلغ في ذلك إلى الغايه القصوى ، حتى نسب من غزاره حسن خلقه إلى الدعائه ، وكان مع هذه الغايه في حسن الخلق ، ولين الجانب ، يخص ذلك بمذوى الدين واللين . وأما من لم يكن كذلك فكان يوليه غلظه وفظاظة ؛ للتأديب ، حتى روى عنه عليه السلام أنه قال في هذا المعنى : أليّن لمن لاني جتبه وأنزو على كل صعب شديد كذا الماس يعمل فيه الرصاص على أنه عامل في الحديد (٢)

-
- ١- المناقب لابن المغازلي : ص ١٥١ ح ١٨٨ عن ابن عباس ، الرياض النضرة : ج ٣ ص ١٤٤ عن أنس نحوه ؛ الاحتجاج : ج ١ ص ٣٦٣ ح ٦٠ ، كتاب سليم بن قيس : ج ٢ ص ٦٠١ ح ٦ ، الفضائل لابن شاذان : ص ١٢٣ والثلاثة الأخيره نحوه عن أبي ذر وسلمان والمقداد و ص ١٠٢ عن ابن عباس .
- ٢- مطالب السؤل : ص ٢٩ .

فصل دوم: ویژگی های اخلاقی

۱ / ۲ خوش اخلاقی

فصل دوم: ویژگی های اخلاقی ۱ / ۲ خوش اخلاقی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: علی .. خوش خلق ترین مردم است .

مطالب السؤول درباره نیکی های اخلاق امام علی علیه السلام: در خوش خلقی، بی نهایت خوش اخلاق بود، به گونه ای که از خوش خلقی بسیار، به او نسبت شوخ طبعی می دادند. با چنین خوش خلقی و نرم خوئی ای، این برخوردها را ویژه دینداران و نرم خویان می ساخت و اگر کسی چنین نبود، با درشتی و تندى با او برخورد می کرد تا او را ادب کند. حتی نقل شده که در این خصوص، شعری سروده است: با آن که با من نرم خوئی پیشه کند، نرم خویم و با درشت خو، برخوردی سخت دارم. الماس نیز چنین است. سُرَب در آن تأثیر می گذارد با آن که خود در آهن، کارگر است .

الفخرى: رُوِيَ أَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اسْتَدْعَى بِصَوْتِهِ بَعْضَ عَبِيدِهِ ، فَلَمْ يُجِبْهُ ، فَدَعَاهُ مِرَارًا فَلَمْ يُجِبْهُ ، فَمَدَّخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ وَقَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، إِنَّهُ بِالْبَابِ واقِفٌ ، وَهُوَ يَسْمَعُ صَوْتَكَ ، وَلَا يُكَلِّمُكَ ! فَلَمَّا حَضَرَ الْعَبْدُ عِنْدَهُ ، قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَمَا سَمِعْتَ صَوْتِي ؟ قَالَ : بَلَى . قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فَمَا مَنَعَكَ مِنْ إِجَابَتِي ؟ قَالَ : أَمِنْتُ عُقُوبَتَكَ . قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَنِي مِمَّنْ يَأْمَنُهُ خَلْقُهُ . (١)

المناقب لابن شهر آشوب: دَعَا [عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ] غُلَامًا لَهُ مِرَارًا ، فَلَمْ يُجِبْهُ ، فَخَرَجَ ، فَوَجَدَهُ عَلِيٌّ بَابَ الْبَيْتِ ، فَقَالَ : مَا حَمَلَكَ عَلَى تَرْكِ إِجَابَتِي ؟ قَالَ : كَسَيْلْتُ عَنْ إِجَابَتِكَ ، وَأَمِنْتُ عُقُوبَتَكَ . فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنِي مِمَّنْ تَأْمَنُهُ (٢) خَلْقُهُ ، امضِ فَأَنْتَ حُرٌّ لَوَجْهِ اللَّهِ . وَأَنْشَدَ الْأَشْجَعُ : وَلَسْتُ بِخَائِفٍ لِأَبِي حُسَيْنٍ وَمَنْ خَافَ الْإِلَهَ فَلَنْ يَخَافَا (٣)

١- الفخرى : ص ١٩ .

٢- فى بحار الأنوار والمصادر الأخرى : «يأمنه» .

٣- المناقب لابن شهر آشوب : ج ٢ ص ١١٣ ، الأمالى للسيد المرتضى : ج ٢ ص ١٦٢ ، تنبيه الخواطر : ج ١ ص ١٠٠ ، نزهة المجالس للصفورى : ج ١ ص ٢٠٦ ، بحار الأنوار : ج ٤١ ص ٤٨ ح ١ ؛ المناقب للكوفى : ج ٢ ص ٨٦ ح ٥٧٢ عن بكر بن عبد الله المزنى وكلها نحوه وليس فيها الشعر .

الفخری: روایت شده که امیر مؤمنان علی علیه السلام یکی از خدمتکارانش را صدا زد، ولی او پاسخ نداد. چندین بار صدا زد، ولی پاسخ نداد. مردی وارد شد و گفت: ای امیر مؤمنان! او، دم در ایستاده است. صدایت را می شنود؛ ولی پاسخت را نمی گوید. وقتی خادم نزد ایشان آمد، فرمود: «صدایم را نمی شنیدی؟». گفت: می شنیدم. فرمود: «پس چرا پاسخم را نمی دادی؟». گفت: از مجازات کردنت خود را در امان می دانستم. علی علیه السلام فرمود: «سپاس خدایی را که مرا از جمله کسانی قرار داد که بندگانش از او در امان اند».

المناقب، ابن شهر آشوب: [علی علیه السلام] چندین بار، خادمش را صدا کرد و او پاسخ نداد. از خانه بیرون آمد و وی را دم در یافت. گفت: «چرا پاسخ مرا نمی دهی؟». گفت: برای این که حال پاسخ دادن نداشتم و از مجازات کردنت در امان بودم. فرمود: «سپاس خدایی را که مرا از کسانی قرار داد که بندگانش از او در امان اند، برو. تو در راه خدا آزادی». و اشجع سرود: از ابو حسین نمی ترسم آن که از خدا بترسد، از او ترسی نیست.

٢ / ٢ كثرة التَّبَسُّمِ الكامل في التاريخ في عَلِيٍّ عليه السلام : كَانَ مِنْ أَحْسَنِ النَّاسِ وَجْهًا ، وَلَا يُعَيَّرُ شَيْئَهُ ، كَثِيرَ التَّبَسُّمِ . (١)

شرح نهج البلاغه في عَلِيٍّ عليه السلام : وَأَمَّا سَيِّجَاحُهُ الْأَخْلَاقِ وَبِشْرُ الْوَجْهِ وَطَلَّاقُهُ الْمُحَيَّا وَالتَّبَسُّمُ فَهُوَ الْمَضْرُوبُ بِهِ الْمَثَلُ فِيهِ ، حَتَّى عَابَهُ بِمِثْلِكَ أَعْدَاؤُهُ ؛ قَالَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ لِأَهْلِ الشَّامِ : إِنَّهُ ذُو دُعَابَةٍ شَدِيدَةٍ . وَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي ذَاكَ : عَجَبًا لِابْنِ النَّبَاغَةِ ! يَزْعُمُ لِأَهْلِ الشَّامِ أَنَّ فِيَّ دُعَابَةً ، وَأَنْتَى امْرُؤٌ تَلْعَابُهُ (٢) ، أَعَافِسُ (٣) وَأُمَارِسُ . وَعَمْرُو بْنُ الْعَاصِ إِنَّمَا أَخَذَهَا عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ ؛ لِقَوْلِهِ لَهُ لَمَّا عَزَمَ عَلَيَّ اسْتِخْلَافِيهِ : لِلَّهِ أَبُوكَ ، لَوْلَا دُعَابَةُ فَيْكَ ! إِلَّا أَنَّ عُمَرَ اقْتَصَرَ عَلَيْهَا ، وَعَمْرُو زَادَ فِيهَا وَسَمَّجَهَا . قَالَ صَعَصَيْعَةُ بْنُ صُوحَانَ وَغَيْرُهُ مِنْ شِيعَتِهِ وَأَصْحَابِهِ : كَانَ فِينَا كَأَحَدِنَا ، لَيْنَ جَانِبٍ ، وَشِدَّةَ تَوَاضُعٍ ، وَسَهُولَةَ قِيَادٍ ، وَكُنَّا نَهَابُهُ مَهَابَةَ الْأَسِيرِ الْمَرْبُوطِ لِلْسَيِّئِ الْوَاقِفِ عَلَى رَأْسِهِ . وَقَالَ مُعَاوِيَةُ لِقَيْسِ بْنِ سَعْدٍ : رَحِمَ اللَّهُ أَبَا حَسَنِ ، فَلَقَدْ كَانَ هَشًا بَشًّا ، ذَا فُكَاهَةٍ . قَالَ قَيْسٌ : نَعَمْ ، كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَمْرُحُ ، وَيَتَسَمُّ إِلَى أَصْحَابِهِ ، وَأَرَاكَ تُسَيِّرُ حَسَوًا فِي ارْتِغَاءِ (٤) ، وَتَعْيِبُهُ بِمِثْلِكَ ! أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ كَانَ مَعَ تِلْكَ الْفُكَاهَةِ وَالطَّلَاقَةِ أَهْيَبَ مِنْ ذِي لِبَدَتَيْنِ قَدْ مَسَّهُ الطَّوِيُّ ، تِلْكَ هَيْبَةُ التَّقْوَى ، وَلَيْسَ كَمَا يَهَابُكَ طَغَامٌ (٥) أَهْلِ الشَّامِ . (٦)

١- .الكامل في التاريخ : ج ٢ ص ٤٤٠ .

٢- .تلعابه : أي كثير المزح والمداعبه (النهاية : ج ٤ ص ٢٥٣ «لعب»).

٣- .المُعَافَسَةُ : الْمُعَالَجَةُ وَالْمَمَارَسَةُ وَالْمَلَاعِبَةُ (النهاية : ج ٣ ص ٢٦٣ «عفس»).

٤- .يُسَيِّرُ حَسَوًا فِي ارْتِغَاءِ : الارْتِغَاءُ : شَرْبُ الرِّغْوَةِ ، وَأَصْلُهُ الرَّجْلُ يُؤْتَى بِاللَّبَنِ ، فَيُظْهِرُ أَنَّهُ يَرِيدُ الرِّغْوَةَ خَاصَّةً وَلَا يَرِيدُ غَيْرَهَا ، فَيَشْرَبُهَا وَهُوَ فِي ذَلِكَ يَنَالُ مِنَ اللَّبَنِ . وَهُوَ مِثْلُ يَضْرِبُ لِمَنْ يُرِيكَ أَنَّهُ يُعِينُكَ وَإِنَّمَا يَجْرُ النَّفْعُ إِلَى نَفْسِهِ (مجمع الأمثال : ج ٣ ص ٥٢٥ الرقم ٤٦٨٠).

٥- .الطغام : من لا عقل له ولا معرفه ، وقيل : هم أوغاد الناس وأراذلهم (النهاية : ج ٣ ص ١٢٨ «طغم»).

٦- .شرح نهج البلاغه : ج ١ ص ٢٥ .

۲ / ۲ بسیار خندان بودن

۲ / ۲ بسیار خندان بودن الکامل فی التاریخ درباره علی علیه السلام : او خوش چهره ترین افراد بود و محاسن سفیدش را خضاب نمی کرد و بسیار خندان بود .

شرح نهج البلاغه درباره علی علیه السلام : در نرم خویی ، گشاده رویی ، بشاشت و خنده رویی ضرب المثل بود ، به گونه ای که دشمنانش آن را ابزار سرزنش او قرار داده بودند . عمرو عاص به مردم شام گفت : او (علی علیه السلام) بسیار شوخ طبع است . علی علیه السلام در این باره فرمود : «شگفتا از پسر نابغه! در بین شامیان ، این پندار را به وجود می آورد که من ، بسیار شوخ طبع هستم و مردی بازیگرم که بازی می کنم و به کارها می پردازم» . عمرو عاص ، این سخن را از عمر بن خطاب گرفته است . او هنگامی که می خواست جانشین برگزیند ، گفت : اگر شوخ طبعی تو نبود [تو سزاوار بودی] . عمر به همین مقدار بسنده کرد ؛ ولی عمرو به آن افزود و زشت و ناهنجارش کرد . صَعَصَيْعَه بن صُوحان و دیگر یاران و پیروانش گفته اند: او در بین ما مانند یکی از ما بود ، نرم خوی ، پُر تواضع و آسانگیر بود و در عین حال ، هیبتی از او در دل داشتیم ، چون هیبتی که اسیر در زنجیر کشیده شده ، از جلاد بالای سر خود دارد . معاویه به قیس بن سعد گفت : خدا ابو الحسن را بیامرزد! او خوش و خندان و بسیار شوخ طبع بود . قیس گفت : آری . پیامبر خدا شوخی می کرد و به یارانش لبخند می زد . تو را می بینم که به ظاهر ، مدح می کنی و در درون و به این وسیله ، بر او خُرده می گیری . آگاه باش که او ، به خدا سوگند ، با همه شوخ طبعی و خوش رویی ، از شیر گرسنه پُر هیبت تر بود ، و این هیبت ، هیبت تقوا بود ، نه چون بزرگ شماری تو از سوی اراذل شام .

٢ / ٣ شرح الصدر الإمامه والسياسه فى شدّه حرب الجمل : فشقّ عليّ عليه السلام فى عسكر القوم يطعن ويقتل ، ثمّ خرج وهو يقول : الماء الماء ، فأتاه رجل يداؤه فيها غسل ، فقال له : يا أمير المؤمنين ، أما الماء فإنه لا يصلح لك فى هذا المقام ، ولكن أذيقك (١) هذا العسل . فقال عليه السلام : هات . فحسا منه حسوه ، ثمّ قال عليه السلام : إنّ عسلك لطائفى . قال الرجل : لعجبا منك والله يا أمير المؤمنين ، لمعرفتك الطائفى من غيره فى هذا اليوم ، وقد بلغت القلوب الحناجر ! فقال له عليّ عليه السلام : إنّه والله يابن أخى ما ملأ صدر عمك شىء قط ، ولا هابه شىء . (٢)

١- فى المصدر : «أذوقك» ، والصحيح ما أثبتناه .

٢- الإمامه والسياسه : ج ١ ص ٩٦ وراجع المحاسن والمساوى : ص ٤٨٣ .

۳ / ۲ سعه صدر الإمامه و السياسه در اوج جنگ جمل : علی علیه السلام سپاه دشمن را گشود ، ضربه می زد و می کُشت . در حالی که می گفت : «آب ، آب !» ، خود را از معرکه بیرون کشید . مردی ظرفی عسل آورد و گفت : ای امیر مؤمنان! در این شرایط ، آب برای تو مناسب نیست ؛ اما از این [شربت] عسل ، تو را می نوشانم . فرمود : «بده» . جرعه ای از آن چشید و آن گاه فرمود : «عسل تو عسل طائف است» . مرد گفت : به خدا در شگفتم از تو ای امیر مؤمنان که در چنین روزی که دل ها از جا کنده شده است ، عسل طائفی را از غیر آن تشخیص می دهی! علی علیه السلام به وی فرمود : «به خدا سوگند ، ای برادر زاده! هیچ چیزی دل عمویت را به لرزه در نمی آورد و چیزی او را نمی ترساند» .

مروج الذهب في شدّه حرب الجمل: ثمّ استسقى [عليّ عليه السلام] فأتى بعسلٍ وماءٍ، فحسا منه حُسوةً، وقال: هذا الطائفُ، وهو غريبٌ بهذا البلد. فقال له عبدُ الله بنُ جعفرٍ: أما شغلُك ما نحن فيه عن علمِ هذا؟ قال عليه السلام: إنّه واللهِ يا بُنَيَّ ما ملأَ صدرَ عمِّك شيءٌ قطُّ من أمرِ الدنيا. (١)

٢ / ١٤ الصبرُ وفي العينِ قذى رسولُ الله صلى الله عليه وآله لعليّ عليه السلام: إنك لن تموتَ حتى تُؤمَّرَ، وتُملاً غيظاً، وتوجدَ من بعدى صابراً. (٢)

المناقب لابن شهر آشوب عن الحارث بن حصين: قال النبيُّ صلى الله عليه وآله: يا عليّ، إنك لاقٍ بعدى كذا وكذا. فقال: يا رسولَ الله، إنَّ السيفَ لذو شفرتين، وما أنا بالفِئيلِ (٣) ولا الدليلِ. قال صلى الله عليه وآله: فاصبرِ يا عليّ. قال عليّ عليه السلام: أصبرُ يا رسولَ الله. (٤)

الإمام عليّ عليه السلام من خطبته المعروفه بالشَّقِيقِيَّة، وفيها يشتكى أمرَ الخِلافه: أما واللهِ لقد تَمَمَّصَها فلانٌ وإنه ليعلمُ أنَّ محلي منها محلُّ القطبِ من الرّحى؛ ينحدرُ عنِّي السَّيلُ، ولا يرقى إلَيَّ الطَّيرُ، فسَدَلْتُ دونها ثوبا، وطويتُ عنها كَشْحاً (٥)، وطَفِقْتُ أرثي بينَ أن أصولَ بيدي جِذَاء (٦)، أو أصبرَ على طَخِيهِ (٧) عمياء، يهرمُ فيها الكبيرُ، ويشيبُ فيها الصَّغيرُ، ويكسحُ فيها مؤمنٌ حتى يلقي ربّه! فرأيتُ أنَّ الصَّبرَ على هاتا أحجى، فصبرتُ، وفي العينِ قذى، وفي الحلقِ شجاً (٨)؛ أرى تراثي نهباً... فصبرتُ على طولِ المُدَّة، وشدّه المحنّه. (٩)

- ١- مروج الذهب: ج ٢ ص ٣٧٧.
- ٢- تاريخ دمشق: ج ٤٢ ص ٤٢٢ ح ٩٠١٦ عن أنس و ح ٩٠١٧؛ شرح الأخبار: ج ٢ ص ٢٥٧ ح ٥٦٠، المناقب لابن شهر آشوب: ج ٣ ص ٢١٦ كلها عن عمران بن حصين، اليقين: ص ٤٨٨ ح ١٩٥ عن سلمان وكلها نحوه.
- ٣- في المصدر: «بالقتل»، والتصويب من بحار الأنوار: ج ٢٩ ص ٤٥٣ ح ٤٤.
- ٤- المناقب لابن شهر آشوب: ج ٣ ص ٢١٦.
- ٥- طويت عنها كشحاً: كناية عن امتناعه وإعراضه عنها (مجمع البحرين: ج ٣ ص ١٥٧٢ «كشح»).
- ٦- جِذَاء: مقطوعه، كنى به عن قصور أصحابه وتقاعدهم عن الغزو؛ فإنَّ الجند للأمير كاليد (النهاية: ج ١ ص ٢٥٠ «جذذ»).
- ٧- طخيه عمياء: أي ظلّمه لا- يُهتدى فيها للحقّ، وكنى بها عن التباس الأمور في أمر الخِلافه (مجمع البحرين: ج ١ ص ٢٧٩ «جذذ»).
- ٨- القذى: ما يقع في العين فيؤذيها كالغبار ونحوه، والشَّجى: ما ينشُب في الحلق من عظم ونحوه فيغصُّ به، وهما كنايةتان عن النقمه، ومراره الصبر، والتألم من الغبن (مجمع البحرين: ج ٢ ص ٩٣٢ «شجاً»).
- ٩- نهج البلاغه: الخطبه ٣، علل الشرائع: ص ١٥٠ ح ١٢، معاني الأخبار: ص ٣٦١ ح ١، الإرشاد: ج ١ ص ٢٨٧، الاحتجاج: ج ١ ص ٤٥٢ ح ١٠٥ كلها عن ابن عباس، الأمالي للطوسي: ص ٣٧٢ ح ٨٠٣ عن زراره عن الإمام الباقر عليه السلام عن ابن

عبّاس وعن الإمام الباقر عن أبيه عن جدّه عنه عليهم السلام نحوه وفيها «ابن أبي قحافه» بدل «فلان» ؛ تذكره الخواصّ : ص ١٢٤
عن ابن عبّاس .

۴ / ۲ شکیبایی با خار در چشم

مروج الذهب در اوج جنگ جمل : آن گاه [علی علیه السلام] آب خواست . برایش آب و عسل آوردند . جرعه ای از آن چشید و فرمود : « این ، عسل طائف است و در این منطقه پیدا نمی شود » . عبد الله بن جعفر گفت : گرفتاری ای که ما در آنیم ، تو را از آگاهی نسبت به این [عسل] باز نداشت؟! فرمود : « به خدا سوگند ای پسر من که هیچ چیزی از کارهای دنیا ، دل عمویت را پُر نکرده است » .

۴ / ۲ شکیبایی با خار در چشم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام : تو نمی میری تا آن که زیر دست قرار گیری و از خشم ، انباشته گردی و پس از من ، شکیبایی پیشه کنی .

المناقب ، ابن شهر آشوب به نقل از حارث بن حُصین : پیامبر خدا فرمود : « ای علی! تو پس از من ، چنین و چنان خواهی دید » . علی علیه السلام گفت : ای پیامبر خدا! شمشیر ، دو لبه دارد و من ، نه [از کشته شدن] باک دارم و نه ذلت پذیرم . فرمود : « ای علی! صبر کن » . علی علیه السلام گفت : ای پیامبر خدا! صبر خواهم کرد .

امام علی علیه السلام در خطبه معروف به « شقشقیه » که در آن ، از جریان خلافت گلایه می کند : به خدا سوگند ، فلانی آن را به تن کرد و او می دانست که جایگاه من به خلافت ، چون محور آسیاب است . سیل [دانش] از من سرازیر می شود و پرنده ای به بلندای من نمی رسد . لباس خلافت را رها کردم و پهلو را از آن تهی ساختم . با خود می اندیشم که آیا با دستی تهی یورش برم یا بر ظلمت کوری مردم ، صبر کنم ؛ صبری که بزرگ تران را فرسوده و کوچک تران را پیر می کند و مؤمن در آن ، رنج می کشد تا به ملاقات پروردگارش رسد . اندیشیدم که صبر کردن بر آن ، خردمندانه تر است . بنابراین ، در حالی که خار در چشم و استخوان در گلو داشتم ، صبر کردم و میراث خود را از دست رفته می دیدم .. در همه این مدت طولانی ، با همه رنج ، صبر کردم .

عنه عليه السلام في خُطْبِهِ لَهُ يَذْكُرُ فِيهَا صِفَتَهُ قَبْلَ الْبَيْعَةِ لَهُ : فَنَظَرْتُ فَإِذَا لَيْسَ لِي مُعِينٌ إِلَّا أَهْلَ بَيْتِي ، فَضَمِنْتُ بِهِمْ عَنِ الْمَوْتِ ، وَأَغْضَيْتُ عَلَى الْقَدَى ، وَشَرِبْتُ عَلَى الشَّجَا ، وَصَبَرْتُ عَلَى الْكَظْمِ (١) ، وَعَلَى أَمْرٍ مِنْ طَعْمِ الْعَلَقِ (٢) . (٣)

عنه عليه السلام فِي التَّظَلُّمِ وَالتَّشَكُّي مِنَ قُرَيْشٍ : اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَعْدِيكَ عَلَى قُرَيْشٍ وَمِنْ أَعَانَتِهِمْ ؛ فَإِنِّي قَدْ قَطَعُوا رَحِمِي ، وَأَكْفَوُوا إِنَائِي ، وَأَجْمَعُوا عَلَيَّ مُنَازَعَتِي حَقًّا كُنْتُ أَوْلَى بِهِ مِنْ غَيْرِي ، وَقَالُوا : «أَلَا إِنَّ فِي الْحَقِّ أَنْ تَأْخُذَهُ ، وَفِي الْحَقِّ أَنْ تُمْنَعَهُ ، فَاصْبِرْ مَغْمُومًا ، أَوْ مُتَّ مُتَّاسِفًا» ، فَنَظَرْتُ فَإِذَا لَيْسَ لِي رَافِدٌ ، وَلَا ذَابٌّ ، وَلَا مُسَاعِدٌ ، إِلَّا أَهْلَ بَيْتِي ، فَضَمِنْتُ بِهِمْ عَنِ الْمَمِيَّةِ ، فَأَغْضَيْتُ عَلَى الْقَدَى ، وَجَرَعْتُ رِيقِي عَلَى الشَّجَا ، وَصَبَرْتُ مِنْ كَظْمِ الْغَيْظِ عَلَى أَمْرٍ مِنَ الْعَلَقِمِ ، وَأَلَمَ لِلْقَلْبِ مِنْ وَخْزِ الشُّفَارِ (٤) .

(٥)

١- الكَظْمُ : مخرج النَّفْسِ ، يُقَالُ : أَخَذْتُ بِكَظْمِهِ أَيْ بِمَخْرَجِ نَفْسِهِ (لسان العرب : ج ١٢ ص ٥٢٠ «كظم»).

٢- م. العلقم : شجر الحنظل (المحيط في اللغة : ج ٢ ص ٢١٥ «علقم»).

٣- نهج البلاغه : الخطبه ٢٦ .

٤- الشُّفَارُ : جمع شَفْرَةٍ ؛ وَهُوَ حَدُّ السِّيفِ (لسان العرب : ج ٤ ص ٤٢٠ «شفر»).

٥- نهج البلاغه : الخطبه ٢١٧ ، الغارات : ج ١ ص ٣٠٨ عن جنذب ، المسترشد : ص ٤١٧ ح ١٤١ عن شريح بن هاني وكلاهما

نحوه .

امام علی علیه السلام در سخنرانی ای که در آن، ویژگی های خودش را پیش از بیعت یاد می کند: نگریستم و دریافتم دیدم که جز اهل بیتم یاوری ندارم. دریغم آمد که آنان بمیرند. خار در چشم، پلک بر هم گذاشتم و استخوان در گلو، نوشیدم. جان به لب، شکیبایی ورزیدم و بر تلخی شرنگک حنظل، صبر کردم.

امام علی علیه السلام در دادخواهی و گلاویه از قریش: بار خدایا! من از تو علیه قریش و آنان که آنها را یاری کردند، استمداد می طلبم. آنان [پیوند] خویشاوندی مرا قطع کردند، و ظرفم را واژگون نمودند، و در حقی که من به آن از دیگری سزاوارتر بودم، به درگیری با من گرد آمدند و گفتند: «حق را توانی که بگیری و حق را توانند که از تو بازگیرند (۱)». یا غمبار، شکیبایی کن و یا به تأسف، بمیر». نگریستم و دیدم که پشتیبان، همدل و یاوری، جز اهل بیتم، ندارم. مرگ را بر آنان دریغ شمردم. خار در چشم، پلک بر هم نهادم و آب دهان خود را با استخوان در گلو، فرو بردم و برای فرو خوردن خشم، بر تلخ تر از حنظل و دردآورتر از خنجر بر جگر، شکیبایی کردم.

۱- یعنی: حق، گرفتنی است و باید از قدرت و زور، بهره بگیری. (م)

عنه عليه السلام فيما قاله بعد أخذ البيعة على من حضره لما نزل بذي قار: قد جرت أمور صبرنا فيها، وفي أعيننا القذى؛ تسليماً لإمر الله تعالى فيما امتحنا به؛ رجاء الثواب على ذلك، وكان الصبر عليها أمثلاً من أن يتفرق المسلمون، وتُسفك دماؤهم.

(١)

الإرشاد عن عمرو بن شمر عن رجاله: سمعنا أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام يقول: ما رأيت منذ بعث الله محمداً صلى الله عليه وآله رياءً، فالحمد لله، والله لقد خفت صغيراً، وجاهدت كبيراً، أقاتل المشركين، وأعادى المنافقين، حتى قبض الله نبيه صلى الله عليه وآله فكانت الطامة الكبرى، فلم أزل حيدرًا وجلاً، أخاف أن يكون ما لا يسعني معه المقام، فلم أر بحمد الله إلا خيراً. والله، ما زلت أضرب بسيفي صبيًا حتى صرت شيخاً، وأنه ليصبرني على ما أنا فيه أن ذلك كله في الله ورسوله، وأنا أرجو أن يكون الروح عاجلاً قريباً، فقد رأيت أسبابه. قالوا: فما بقى بعد هذه المقالة إلا يسيراً حتى أصيب عليه السلام. (٢)

الإمام الصادق عليه السلام: لما حضرت فاطمة الوفاة بكت، فقال لها أمير المؤمنين: يا سيدي ما يبكيك؟ قالت: أبكى لما تلقى بعدى. فقال لها: لا تبكى، فوالله إن ذلك لصغير عندى في ذات الله. (٣)

١- الإرشاد: ج ١ ص ٢٤٩.

٢- الإرشاد: ج ١ ص ٢٨٤، المناقب لابن شهر آشوب: ج ٢ ص ١٢١ وفيه إلى «شيخا».

٣- بحار الأنوار: ج ٤٣ ص ٢١٨ ح ٤٩ نقلاً عن مصباح الأنوار.

امام علی علیه السلام در هنگام فرود آمدن در ذوقار، پس از بیعت گرفتن و در جمع حاضران: حوادثی پیش آمد که به خاطر تسلیم بودن به فرمان الهی در آنچه که ما را بدان امتحان می کرد و به امید ثواب خداوندی، در آنها شکیبایی کردیم، حال آن که چون خاری در چشممان بود و صبوری بر این امور، از این که مسلمانان پراکنده شوند و خونشان ریخته شود، مناسب تر بود.

الإرشاد به نقل از عمرو بن شمر، از رجال خود: از امیر مؤمنان علی بن ابی طالب شنیدیم که می فرمود: «از زمانی که خداوند، محمد صلی الله علیه و آله را برانگیخت، آسایش ندیدم. خدا را سپاس می گویم. به خدا سوگند که در خردسالی، اندیشناک بودم و در بزرگسالی، مجاهدت کردم، با مشرکان جنگیدم و با منافقان دشمنی کردم تا آن که خداوند، پیامبر خود را قبض روح کرد و این، واقعه ای بزرگ بود. همواره در ترس و نگرانی بودم. می ترسیدم پیشامدی رخ نماید که تاب ایستادگی در برابر آن را نداشته باشم. سپاس خدای را که جز خوبی ندیدم. به خدا سوگند، همواره از دوران نوجوانی تاکنون که کهن سال شده ام، شمشیر می زنم و آنچه مرا به شکیبایی وامی داشت، آن بود که همه در راه خدا و در راه پیامبر خدا بود و امیدوارم که راحتی، نزدیک و زود باشد و علایم آن را دیده ام». [راویان] گفتند: پس از این سخنرانی مدّت زیادی نماند که به شهادت رسید.

امام صادق علیه السلام: هنگامی که مرگ فاطمه علیها السلام فرا رسید، گریست. امیر مؤمنان به وی گفت: «بانوی من! چرا گریه می کنی؟» پاسخ داد: «برای آنچه پس از من خواهی دید، می گریم». [علی علیه السلام] گفت: «گریه مکن. به خدا سوگند، در نزد من در راه خدا، این رنج ها خرد است».

الإمام علي عليه السلام من كلامه عند دفن فاطمة عليها السلام كالمناجى به رسول الله صلى الله عليه وآله عند قبره: السَّلامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَنِّي، وَعَنْ ابْنَتِكَ التَّازِلَةِ فِي جَوَارِكَ، وَالسَّرِيحَةِ اللَّحَاقِ بِحُكِّ! قُلْ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَن صِيْفِيَّتِكَ صَبْرِي، وَرَقِّ عَنْهَا تَجَلُّدِي (١)، إِلَّا أَنَّ فِي التَّأْسِئِي لِي بِعَظِيمِ فُرْقَتِكَ، وَفَادِحِ مُصِيبَتِكَ، مَوْضِعَ تَعَزُّ، فَلَقَدْ وَسَدْتُكَ فِي مَلْحُودِهِ قَبْرِكَ، وَفَاضَتْ بَيْنَ نَحْرِي وَصِيْدِرِي نَفْسُكَ، فَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ. فَلَقَدْ اسْتَرْجَعَتِ الْوَدِيعَةَ، وَأَخَذَتِ الرَّهْيَنَةَ. أَمَا حُزْنِي فَسِرْمَدٌ، وَأَمَّا لِيْلِي فَمُسِيَهْدٌ، إِلَى أَنْ يَخْتَارَ اللَّهُ لِي دَارَكَ الَّتِي أَنْتَ بِهَا مُقِيمٌ. وَسَيَتُبْتُكَ ابْنَتُكَ بِتَضَافِرِ أُمَّتِكَ عَلَى هَضْمِهَا، فَأَحْفَهَا (٢) السُّؤَالَ، وَاسْتَخْبِرَهَا الْحَالَ. هَذَا وَلَمْ يَطَّلِ الْعَهْدُ، وَلَمْ يَخْلُ مِنْكَ الذِّكْرُ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمَا سِلَامٌ مُودَعٍ، لَا قَالٍ وَلَا سَيِّئِمٍ، فَإِنْ أَنْصَرَفَ فَلَا عَن مَلَالَةٍ، وَإِنْ أَقِمَ فَلَا عَن سُوءِ ظَنٍّ بِمَا وَعَدَ اللَّهُ الصَّابِرِينَ. (٣)

الإمام زين العابدين عليه السلام: بَلَغَ أُمَّ سَلَمَةَ زَوْجَةَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْ مَوْلَى لَهَا يَتَنَقَّصُ عَلَيَا عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَيَتَنَاوَلُهُ. فَأَرْسَلَتْ إِلَيْهِ، فَلَمَّا أَنْ صَارَ إِلَيْهَا، قَالَتْ لَهُ: يَا بُنَيَّ، بَلَغَنِي أَنَّكَ تَتَنَقَّصُ عَلَيَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَتَتَنَاوَلُهُ! قَالَ لَهَا: نَعَمْ، يَا أُمًّا. قَالَتْ: أَفَعَدَّ ثِكْلَتِكَ أُمَّكَ حَتَّى أُحَدِّثَكَ بِحَدِيثِ سَيِّجَعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، ثُمَّ اخْتَرْتُ لِنَفْسِكَ! إِنَّا كُنَّا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَسْعَ نِسْوِهِ، وَكَانَتْ لَيْلَتِي وَيَوْمِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَدَخَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ مُتَهَلِّلٌ، أَصَابِعُهُ فِي أَصَابِعِ عَلِيٍّ، وَاضْبَعَا يَدَهُ عَلَيْهِ، فَقَالَ: يَا أُمَّ سَلَمَةَ، أُخْرِجِي مِنَ الْبَيْتِ، وَأَخْلِيهِ لَنَا. فَخَرَجْتُ، وَأَقْبَلَا يَتَنَاجِيَانِ، أَسْمَعُ الْكَلَامَ، وَمَا أَدْرِي مَا يَقُولَانِ، حَتَّى إِذَا انْتَصَفَ النَّهَارَ أَتَيْتِ الْبَابَ، فَقُلْتُ: أَدْخُلْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: لَا. فَكَبِوتُ كَبْوَةً شَدِيدَةً؛ مَخَافَهُ أَنْ يَكُونَ رَدَّنِي مِنْ سَيْخَطِهِ، أَوْ نَزَلَ فِي شَيْءٍ مِنَ السَّمَاءِ. ثُمَّ لَمْ أَلْبَثْ أَنْ أَتَيْتِ الْبَابَ الثَّانِيَةَ، فَقُلْتُ: أَدْخُلْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: لَا. فَكَبِوتُ كَبْوَةً أَشَدَّ مِنَ الْأُولَى. ثُمَّ لَمْ أَلْبَثْ حَتَّى أَتَيْتِ الْبَابَ الثَّلَاثَةَ، فَقُلْتُ: أَدْخُلْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: أَدْخُلِي يَا أُمَّ سَلَمَةَ. فَدَخَلْتُ، وَعَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَاثٍ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَهُوَ يَقُولُ: فِيمَا كَأَبِي وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِذَا كَانَ كَذَا وَكَذَا فَمَا تَأْمُرُنِي؟ قَالَ: آمُرُكَ بِالصَّبْرِ. ثُمَّ أَعَادَ عَلَيْهِ الْقَوْلَ الثَّانِيَةَ، فَأَمَرَهُ بِالصَّبْرِ. فَأَعَادَ عَلَيْهِ الْقَوْلَ الثَّلَاثَةَ، فَقَالَ لَهُ: يَا عَلِيُّ، يَا أَخِي، إِذَا كَانَ ذَاكَ مِنْهُمْ فَسَلِّ سَيْفُكَ، وَضَعُهُ عَلَى عَاتِقِكَ، وَاضْرِبْ بِهِ قُدَمَا قُدَمَا، حَتَّى تَلْقَانِي وَسَيْفُكَ شَاهِرٌ يَقْطُرُ مِنْ دِمَائِهِمْ. ثُمَّ التَفَّتْ عَلَيْهِ السَّلَامَ إِلَيَّ، فَقَالَ لِي: مَا هَذِهِ الْكُتَابَةُ يَا أُمَّ سَلَمَةَ؟ قُلْتُ: لِلَّذِي كَانَ مِنْ رَدِّكَ لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ. فَقَالَ لِي: وَاللَّهِ مَا رَدَدْتُكَ مِنْ مَوْجِدِهِ، وَإِنَّكَ لَعَلِي خَيْرٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ، لَكِنْ أَتَيْتَنِي وَجَبْرَيْلُ عَنْ يَمِينِي وَعَلِيٌّ عَنْ يَسَارِي، وَجَبْرَيْلُ يُخْبِرُنِي بِالْأَحْدَاثِ الَّتِي تَكُونُ مِنْ بَعْدِي، وَأَمَرَنِي أَنْ أُوصِيَ بِذَلِكَ عَلِيًّا. يَا أُمَّ سَلَمَةَ، اسْمَعِي وَاشْهَدِي، هَذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَخِي فِي الدُّنْيَا، وَأَخِي فِي الْآخِرَةِ. يَا أُمَّ سَلَمَةَ، اسْمَعِي وَاشْهَدِي، هَذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ حَامِلُ لَوَائِي فِي الدُّنْيَا، وَحَامِلُ لَوَائِي عِنْدَ فِي الْقِيَامَةِ. يَا أُمَّ سَلَمَةَ، اسْمَعِي وَاشْهَدِي، هَذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَصِيِّي، وَخَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي، وَقَاضِي عِدَاتِي، وَالذَّائِدُ عَن حَوْضِي. يَا أُمَّ سَلَمَةَ، اسْمَعِي وَاشْهَدِي، هَذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ، وَإِمَامُ الْمُتَّقِينَ، وَقَائِدُ الْعُرِّ الْمُحَجَّجِينَ، وَقَاتِلُ النَّاكِثِينَ وَالْقَاسِطِينَ وَالْمَارِقِينَ. قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَنْ النَّاكِثُونَ؟ قَالَ: الَّذِينَ يُبَايعُونَهُ بِالْمَدِينَةِ، وَيَنْكُثُونَ بِالْبَصْرَةِ. قُلْتُ: مَنْ الْقَاسِطُونَ؟ قَالَ: مُعَاوِيَةُ وَأَصْحَابُهُ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ. قُلْتُ: مَنْ الْمَارِقُونَ؟ قَالَ: أَصْحَابُ النَّهْرَوَانَ. فَقَالَ مَوْلَى أُمَّ سَلَمَةَ: فَرَّجَتْ عَنِّي، فَرَّجَ اللَّهُ عَنكَ، وَاللَّهِ لَا سَبَبَتْ عَلَيَا أَبَدًا. (٤)

- ١- التَّجَلُّدُ : تَكَلَّفَ الْجَلَادَهُ ، وَالْجَلْدُ : الْقَوَّةُ وَالصَّبْرُ (لسان العرب : ج ٣ ص ١٢٦ و١٢٥ «جلد»).
- ٢- أَحْفَاءُ : أَلْحَّ عَلَيْهِ فِي الْمَسْأَلَةِ (لسان العرب : ج ١٤ ص ١٨٧ «حفا»).
- ٣- نَهَجَ الْبَلَاغَةَ : الْخُطْبَةُ ٢٠٢ ، الْكَافِي : ج ١ ص ٤٥٩ ح ٣ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَرَمَزَانِيِّ عَنِ الْإِمَامِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، الْأَمَالِيُّ لِلْمَفِيدِ : ص ٢٨١ ح ٧ ، الْأَمَالِيُّ لِلطُّوسِيِّ : ص ١٠٩ ح ١٦٦ ، بَشَارَةُ الْمَصْطَفِيِّ : ص ٢٥٩ وَالثَّلَاثَةُ الْأَخِيرَةُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَرَمَزَانِيِّ عَنِ الْإِمَامِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ كُلُّهُمَا نَحْوَهُ ، رَوْضَةُ الْوَاعِظِينَ : ص ١٦٩ .
- ٤- الْأَمَالِيُّ لِلصَّدُوقِ : ص ٤٦٣ ح ٦٢٠ ، الْأَمَالِيُّ لِلطُّوسِيِّ : ص ٤٢٥ ح ٩٥٢ ، بَشَارَةُ الْمَصْطَفِيِّ : ص ٥٨ كُلُّهَا عَنِ الْمَفْضَلِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْإِمَامِ الصَّادِقِ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ، الْاِحْتِجَاجُ : ج ١ ص ٤٦١ ح ١٠٦ نَحْوَهُ .

امام علی علیه السلام در هنگام دفن فاطمه علیهاالسلام بر بالای قبرش نجواکنان با پیامبر خدا: از من و از دختری که در جوارت فرود آمده و به سرعت به تو پیوسته است، به تو ای پیامبر خدا درود باد! ای پیامبر خدا! شکیبایی من از دوری دخترت، اندک شده و تو انم از دست رفته است اما مرا پس از دیدن عظمت فراق تو و سنگینی مصیبت تو جای تعزیت است. من سر تو را بر لحد قبرت گذاشتم و روح تو در بین سینه و گلوی من از تن جدا شد. همه ما از آن خداییم و به سوی او بر می گردیم. امانت، برگردانده شد و رهن، بازپس گرفته شد؛ امّا غم جاودانه است و شب هایم به بیدار خوابی خواهد گذشت تا آن که خداوند، برای من هم خانه ای را که تو در آن سکونت داری، برگزیند. دختر تو از همکاری امتت برای نابودی اش خبرت خواهد کرد. از وی پرس و احوال را از او جستجو کن. این همه، در حالی است که از جدایی تو چندان نگذشته است و یاد تو هنوز فراموش نشده است. درود بدرود بر شما دو تن، نه درود از سر رنج و ملال. اگر روی برگردانم، نه از روی ملالت است، و اگر بایستم، نه به خاطر بدگمانی به وعده خداوندی بر شکیبایان است.

امام زین العابدین علیه السلام: به ام سلمه (همسر پیامبر خدا) خبر رسید که یکی از بردگان وی علی علیه السلام را از منزلتش پایین آورده به او دشنام می دهد. او را خواست. وقتی نزد وی آمد، به او گفت: پسر! شنیده ام که تو از منزلت علی می گاهی و به او دشنام می دهی؟ پاسخ داد: آری مادر! گفت: مادرت داغت را ببیند! بنشین تا حدیثی را که از پیامبر خدا شنیده ام، بگویم و آن گاه، خود دانی. سپس نقل کرد که: ما نه زن در نزد پیامبر خدا بودیم. یک روز که نوبت من بود، پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که «لا إله إلا الله» می گفت و انگشتان علی در بین انگشتان او بود و دست خود را بر آن نهاده بود، وارد شد و گفت: «ای ام سلمه! از خانه خارج شو و خانه را برای ما خلوت کن». من خارج شدم و آنان، شروع به نجوا کردند. صدای آنان را می شنیدم، ولی نمی دانستم چه می گویند تا آن که نیم روز شد. در خانه آمدم و گفتم: ای پیامبر خدا! می توانم وارد شوم؟ فرمود: «نه». رنگ به چهره ام نماند. ترسیدم که رد کردن من از روی خشم باشد و یا آن که درباره من، چیزی از آسمان نازل شده باشد. بار دیگر نزدیک در آمدم و گفتم: ای پیامبر خدا! می توانم وارد شوم؟ فرمود: «نه». بیش از پیش دگرگون شدم. چندان درنگ نکردم و برای بار سوم، نزدیک در آمدم و گفتم: ای پیامبر خدا! آیا می توانم وارد شوم؟ فرمود: «داخل شو، ای ام سلمه!». داخل شدم و علی علیه السلام در نزد او دو زانو نشسته بود و می گفت: پدر و مادرم فدایت، ای پیامبر خدا! اگر چنین و چنان شود، به من چه دستور می دهی؟ فرمود: «به شکیبایی دستور می دهم». علی علیه السلام بار دیگر همان سخن را تکرار کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمان به صبر داد. برای بار سوم، سخن خود را تکرار کرد. [پیامبر صلی الله علیه و آله] فرمود: «ای علی، ای برادر! اگر چنان شد، شمشیرت را برکش و بر شانه ات بگذار و با آن، بدون وقفه بزن تا مرا ملاقات کنی، در حالی که شمشیرت برکشیده است و از آن، خون آنان می چکد». آن گاه رو به من کرد و گفت: «چرا غمگینی، ای ام سلمه؟». گفتم: به خاطر رد کردن من است، ای پیامبر خدا! به من فرمود: «به خدا سوگند، به خاطر پیشامدی تو را رد نکردم. تو در نظر خدا و پیامبرش بر [راه] خیر هستی؛ ولی تو در زمانی آمدی که جبرئیل در جانب راست من و علی در جانب چپ من بود و جبرئیل، از حوادثی که پس از من پیش خواهد آمد، به من خبر می داد و به من دستور داد که آنها را به علی توصیه کنم. ای ام سلمه! بشنو و گواهی ده. این، علی بن ابی طالب، برادر من در دنیا و برادر من در روز واپسین است. ای ام سلمه! بشنو و گواهی ده. این، علی بن ابی طالب، وزیر من در دنیا و وزیر

من در روزِ واپسین است . ای امّ سلمه! بشنو و گواهی ده . این ، علی بن ابی طالب ، بر دوش کُشنده پرچم من در دنیا و بر دوش کُشنده پرچم من در دنیا و بر دوش کُشنده پرچم من ، فردا در روز واپسین است . ای امّ سلمه! بشنو و گواهی ده . این ، علی بن ابی طالب ، وصیّ من ، جانشین من ، برآورنده تعهدات من ، و دور کننده [نابکاران] از حوض من است . ای امّ سلمه! بشنو و گواهی ده . این ، علی بن ابی طالب ، سرور مسلمانان ، پیشوای پرهیزگاران ، رهبر سپید رویان ، و کُشنده ناکثین و قاسطین و مارقین است . گفتم : ای پیامبر خدا! ناکثین ، کیان اند؟ فرمود : «آنان که در مدینه با او بیعت می کنند و در بصره می شکنند» . گفتم : قاسطین ، کیان اند؟ فرمود : «معاویه و یاران شامی او» . گفتم : مارقین ، کیان اند؟ فرمود : «نهروانیان» . برده امّ سلمه گفت : آسوده ام کردی . خدا به تو آسایش بیخشد! به خدا سوگند ، هرگز علی را دشنام نخواهم داد .

الإرشاد عن جندب بن عبد الله: دَخَلْتُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ بِالْمَدِينَةِ بَعْدَ بَيْعَةِ النَّاسِ لِعُثْمَانَ، فَوَجَدْتُهُ مُطْرِقًا كَثِيْبًا، فَقُلْتُ لَهُ: مَا أَصَابَ قَوْمَكَ؟ قَالَ: صَبْرٌ جَمِيلٌ. فَقُلْتُ لَهُ: سُبْحَانَ اللَّهِ! وَاللَّهِ إِنَّكَ لَصَبُورٌ. (١)

راجع: ج ١٠ ص ٤١٢ (المظلوميته بعد النبي).

٢ / ٥ أعظّم النَّاسِ حِلْمًا رسول الله صلى الله عليه وآله لِإِطَامَةِ عَلَيْهَا السَّلَامَ: زَوَّجْتِكَ أَقْدَمَ أُمَّتِي سَلَمًا، وَأَكْثَرَهُمْ عِلْمًا، وَأَعْظَمَهُمْ حِلْمًا. (٢)

عنه صلى الله عليه وآله: عَلِيٌّ ... أَعْلَمُ النَّاسِ عِلْمًا، وَأَحْلَمُ النَّاسِ حِلْمًا. (٣)

١- الإرشاد: ج ١ ص ٢٤١، الأمالى للطوسى: ص ٢٣٤ ح ٤١٥؛ شرح نهج البلاغه: ج ١٢ ص ٢٦٦ نحوه .
٢- مسند ابن حنبل: ج ٧ ص ٢٨٨ ح ٢٠٣٢٩، المعجم الكبير: ج ٢٠ ص ٢٣٠ ح ٥٣٨ وفيه «أحلمهم» بدل «أعظمهم» وكلاهما عن معقل بن يسار و ج ١ ص ٩٤ ح ١٥٦، المصنّف لعبد الرزّاق: ج ٥ ص ٤٩٠ ح ٩٧٨٣ وفيهما «أول أصحابي» بدل «أقدم أمتي»، المصنّف لابن أبى شيبة: ج ٧ ص ٥٠٥ ح ٦٨، أنساب الأشراف: ج ٢ ص ٣٥٤ والأربعة الأخرى عن أبى إسحاق، تاريخ دمشق: ج ٤٢ ص ١٢٦ ح ٨٤٩٦ عن معقل و ص ١٣٢ ح ٨٥٠٥ عن أنس و ح ٨٥٠٦ عن عائشه و ح ٨٥٠٤، فضائل الصحابه لابن حنبل: ج ٢ ص ٧٦٤ ح ١٣٤٦ كلاهما عن بريده وفى الثلاثه الأخرى «أفضلهم» بدل «أعظمهم»، الاستيعاب: ج ٣ ص ٢٠٣ الرقم ١٨٧٥ نحوه؛ الخصال: ص ٤١٢ ح ١٦، الأمالى للطوسى: ص ١٥٤ ح ٢٥٦ كلاهما عن أبى أيوب، الإرشاد: ج ١ ص ٣٦ عن أبى سعيد الخدرى، كمال الدين: ص ٢٦٣ ح ١٠ عن سلمان الفارسى، المناقب للكوفى: ج ١ ص ٢٧٩ ح ١٩٣ عن بكر بن عبد الله المزنى .

٣- المناقب لابن المغازلى: ص ١٥١ ح ١٨٨، المناقب للخوارزمى: ص ٢٩٠ ح ٢٧٩ كلاهما عن ابن عباس، تاريخ دمشق: ج ٤٢ ص ١٣١ ح ٨٥٠٣ عن بريده؛ الأمالى للطوسى: ص ٦٠٧ ح ١٢٥٤ عن سلمان وفيهما «أعلمهم علما وأحلمهم حلما»، الفضائل لابن شاذان: ص ١٠٢ عن ابن عباس .

۲ / ۵ بردبارترین مردم

الإرشاد به نقل از جُنْدَب بن عبد الله : در مدینه ، پس از بیعت مردم با عثمان ، بر علی علیه السلام وارد شدم . او را غمگین و سر به زیر دیدم . گفتم : چه کردند قوم تو؟ فرمود : «صبری نیکو [باید]». گفتم : سبحان الله! به خدا سوگند ، تو بسیار شکیبایی .

ر . ک : ج ۱۰ ص ۴۱۳ (مظلومیت پس از پیامبر) .

۲ / ۵ بردبارترین مردم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به فاطمه علیها السلام : تو را به همسری پیشتازترین امتم در اسلام ، داناترین آنان و بردبارترین آنان در آوردم .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : علی علیه السلام ... داناترین مردم و بردبارترین مردم است .

عنه صلى الله عليه و آله : يا عَلِيُّ ، أَنْتَ أَفْضَلُ أُمَّتِي فَضْلاً ، وَأَقْدَمُهُمْ سِلْماً ، وَأَكْثَرُهُمْ عِلْماً ، وَأَوْفَرُهُمْ حِلْماً . (١)

المستدرک علی الصحیحین عن أبی یحیی : نادى رَجُلٌ مِنَ الْغَالِینِ عَلَيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ فِي الصَّلَاةِ صِيْلَهُ الْفَجْرِ فَقَالَ : « وَ لَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَ إِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَسِرِينَ » (٢) . فَأَجَابَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ فِي الصَّلَاةِ : « فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لَا يَسْتَخْفِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْفِقُونَ » (٣) . (٤)

شرح نهج البلاغه عن زراره بن أعين عن أبيه عن الإمام الباقر عليه السلام : كَانَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا صَيَّمَا الْفَجْرَ لَمْ يَزَلْ مُعَقِّبًا إِلَى أَنْ تَطْلُعَ الشَّمْسُ ، فَإِذَا طَلَعَتِ اجْتَمَعَ إِلَيْهِ الْفُقَرَاءُ وَالْمَسَاكِينُ وَغَيْرُهُمْ مِنَ النَّاسِ ، فَيَعْلَمُهُمُ الْفِقْهَ وَالْقُرْآنَ . وَكَانَ لَهُ وَقْتُ يَقُومُ فِيهِ مِنْ مَجْلِسِهِ ذَلِكَ ، فَقَامَ يَوْمًا فَمَرَّ بِرَجُلٍ ، فَرَمَاهُ بِكَلِمَةٍ هُجْرًا قَالَ : لَمْ يُسَمِّهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَارْجَعْ عَوْدَهُ عَلَى يَدَيْهِ حَتَّى صَيَّ عِدَّ الْمُنْتَبِرِ ، وَأَمَرَ فَنَوَدَى الصَّلَاةَ جَامِعَةً ، فَحَمِدَ اللَّهَ - وَأَثْنَى عَلَيْهِ وَصَلَّى عَلَى نَبِيِّهِ ثُمَّ قَالَ : أَيُّهَا النَّاسُ ، إِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَيَّ اللَّهُ وَلَا - أَعَمَّ نَفْعًا مِنْ حِلْمِ إِمَامٍ وَفِقْهِهِ ، وَلَا شَيْءٌ أَبْغَضَ إِلَيَّ اللَّهُ وَلَا أَعَمَّ ضَرَرًا مِنْ جَهْلِ إِمَامٍ وَخُرْقِهِ (٥) ، أَلَا وَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ وَاعِظْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنَ اللَّهِ حَافِظٌ ، أَلَا وَإِنَّهُ مَنْ أَنْصَفَ مِنْ نَفْسِهِ لَمْ يَزِدْهُ اللَّهُ إِلَّا عِزًّا ، أَلَا وَإِنَّ الدُّلَّ فِي طَاعَةِ اللَّهِ أَقْرَبُ إِلَى اللَّهِ مِنَ التَّعَزُّزِ فِي مَعْصِيَتِهِ . ثُمَّ قَالَ : أَيْنَ الْمُتَكَلِّمِ أَنْفَا ! فَلَمْ يَسْتَطِعِ الْإِنْكَارَ ، فَقَالَ : هَا أَنَاذَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ . فَقَالَ : أَمَا إِنِّي لَوْ أَشَاءُ لَقُلْتُ . فَقَالَ : إِنْ تَعَفُّ وَتَصَفَّحَ فَأَنْتَ أَهْلُ ذَلِكَ . قَالَ : قَدْ عَفَوْتُ وَصَفَّحْتُ . فَقِيلَ لِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا أَرَادَ أَنْ يَقُولَ ؟ قَالَ : أَرَادَ أَنْ يَنْسِبَهُ . (٦)

١- الأمالى للصدوق : ص ١٠١ ح ٧٧ عن مقاتل بن سليمان عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام ، روضه الواعظين : ص ١١٥ .

٢- الروم : ٦٠ .

٣- الزمر : ٦٥ .

٤- المستدرک علی الصحیحین : ج ٣ ص ١٥٨ ح ٤٧٠٤ ، السنن الكبرى : ج ٢ ص ٣٤٨ ح ٣٣٢٧ ، تفسير الطبرى : ج ١١ الجزء ٢١ ص ٥٩ عن علي بن ربيعة وقتاده ، تاريخ الطبرى : ج ٥ ص ٧٣ عن القاسم بن الوليد و ص ٧٤ عن أبى رزين وكلاهما نحوه ، البدايه والنهائيه : ج ٧ ص ٢٨٢ عن الشافعى وفى الأربعة الأخيره «الخوارج» بدل «الغاليين» وراجع المصنّف لابن أبى شيبه : ج ٨ ص ٧٣١ ح ١١ .

٥- الخُرْقُ : الجهل والحمق (لسان العرب : ج ١٠ ص ٧٥ «خرق»).

٦- شرح نهج البلاغه : ج ٤ ص ١٠٩ ؛ بحار الأنوار : ج ٤١ ص ١٣٢ .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : ای علی! تو ، برترین امت من در فضل ، پیشتازترین آنان در اسلام آوردن ، داناترین آنان و پر بردبارترین آنانی .

المستدرک علی الصحیحین به نقل از ابن یحیی : در حالی که علی علیه السلام در نماز صبح بود ، یکی از اِفراتیان (۱) ، ایشان را مخاطب ساخت و این آیه را خواند : «قطعاً به تو و به کسانی که پیش از تو بودند ، وحی شده است: اگر شرک ورزی ، حتماً کدورت تباہ می شود و مسلماً از زیانکاران خواهی شد» . علی علیه السلام در حالی که در نماز بود ، چنین پاسخ داد : «پس صبر کن که وعده خدا حق است ، و زنهار تا کسانی که یقین ندارند ، تو را به سُبُکّ سری وا ندارند» .

شرح نهج البلاغه به نقل از زرارہ بن اَعین ، از پدرش ، از امام باقر علیه السلام : علی علیه السلام هرگاه نماز صبح می گزارد ، تعقیب نماز را تا طلوع خورشید ، ادامه می داد و آن گاه که خورشید طلوع می کرد ، تهی دستان و بینوایان و دیگر مردم ، گرد او جمع می شدند و او به آنان دین و قرآن آموزش می داد و در وقتی خاص ، از این مجلس خود برمی خاست . روزی هنگامی که از این مجلس بیرون آمده بود ، کسی از کنارش گذشت و کلمه ای زشت به او گفت (امام باقر علیه السلام آن شخص را نام نبرد) . علی علیه السلام برگشت و به منبر رفت و دستور داد تا مردم را برای نماز فرا خوانند . خدا را سپاس گفت و او را ثنا کرد و بر پیامبرش درود فرستاد و فرمود : «ای مردم! هیچ چیزی پیش خدا دوست داشتنی تر و پرسودتر از بردباری و دین شناسی پیشوا نیست و هیچ چیزی در پیش خدا ، ناخوشایندتر و پر زیان تر از نادانی و کودنی پیشوا نیست . آگاه باشید که آن که از درون خود ، پند دهنده ای ندارد ، از سوی خدا نگهدارنده ای برایش نیست . آگاه باشید که هر کس پیش وجدانش انصاف داشته باشد ، خداوند ، جز عزّت بر او نمی افزاید . آگاه باشید که فروتنی در اطاعت خدا ، از عزّت جویی در عصیان او به خداوند نزدیک تر است» . آن گاه فرمود : «آن که چندی قبل سخن گفت ، کجاست؟» . آن شخص نتوانست انکار کند و گفت : ای امیر مؤمنان! منم . علی علیه السلام فرمود : «اگر بخواهم ، می گویم» . گفت : اگر ببخشی و درگذری ، شایسته است که شایسته گذشتی . [علی علیه السلام] فرمود : «بخشیدم و درگذشتم» . از محمّد بن علی (امام باقر علیه السلام) پرسیده شد : علی علیه السلام می خواست چه بگوید؟ فرمود : «می خواست نَسب او را نشان دهد» .

۱- افرادی که مخالفتشان با امام علیه السلام به بدگویی و دشنام دهی کشیده بود . (م)

شرح نهج البلاغه : أمّا الحِلْمُ وَالصَّفْحُ ، فَكَانَ أَحْلَمَ النَّاسِ عَن ذَنْبٍ ، وَأَصْفَحَهُمْ عَن مُسِيءٍ . وَقَدْ ظَهَرَ صِحَّهٗ مَا قُلْنَاهُ يَوْمَ الْجَمَلِ ؛ حَيْثُ ظَفَرَ بِمَرَوَانَ بْنِ الْحَكَمِ وَكَانَ أَعْدَى النَّاسِ لَهُ ، وَأَشَدَّهُمْ بُغْضًا فَصَفَحَ عَنْهُ . وَكَانَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ يَشْتُمُهُ عَلَى رُؤُوسِ الْأَشْهَادِ ، وَخَطَبَ يَوْمَ الْبَصْرَةِ فَقَالَ : قَدْ أَتَاكُمْ الْوَعْدُ اللَّئِيمُ عَلَيَّ مِنْ أَبِي طَالِبٍ . وَكَانَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ : مَا زَالَ الزُّبَيْرُ رَجُلًا مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ حَتَّى شَبَّ عَبْدُ اللَّهِ ، فَظَفَرَ بِهِ يَوْمَ الْجَمَلِ ، فَأَخَذَهُ أُسِيرًا ، فَصَفَحَ عَنْهُ ، وَقَالَ : إِذْهَبْ ، فَلَا أُرِيَنَّكَ . لَمْ يَزِدْهُ عَلَى ذَلِكَ . وَظَفَرَ بِسَيِّعِيدِ بْنِ الْعَاصِ بَعْدَ وَقْعِهِ الْجَمَلِ بِمَكَّةَ وَكَانَ لَهُ عِيدُوا فَأَعْرَضَ عَنْهُ ، وَلَمْ يَقُلْ لَهُ شَيْئًا . وَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا كَانَ مِنْ عَائِشَةَ فِي أَمْرِهَا ، فَلَمَّا ظَفَرَ بِهَا أَكْرَمَهَا ، وَبَعَثَ مَعَهَا إِلَى الْمَدِينَةِ عِشْرِينَ امْرَأَةً مِنْ نِسَاءِ عَبْدِ الْقَيْسِ ، عَمَمَهُنَّ بِالْعَمَائِمِ ، وَقَلَدَهُنَّ بِاللُّسُوفِ ، فَلَمَّا كَانَتْ بَعْضُ الطَّرِيقِ ذَكَرَتْهُ بِمَا لَا- يَجُوزُ أَنْ يَذْكَرَ بِهِ ، وَتَأَفَّفَتْ ، وَقَالَتْ : هَتَيْكَ سَتْرِي بِرِجَالِهِ وَجُنْدِهِ الَّذِينَ وَكَلَهُمْ بِي . فَلَمَّا وَصَلَتْ الْمَدِينَةَ أَلْقَى النِّسَاءُ عَمَائِمَهُنَّ ، وَقُلْنَ لَهَا : إِنَّمَا نَحْنُ نِسْوَةٌ . وَحَارَبَهُ أَهْلُ الْبَصْرَةِ ، وَضَرَبُوا وَجْهَهُ وَوُجُوهُ أَوْلَادِهِ بِاللُّسُوفِ ، وَشَتَمُوهُ ، وَلَعَنُوهُ ، فَلَمَّا ظَفَرَ بِهِمْ رَفَعَ السَّيْفَ عَنْهُمْ ، وَنَادَى مُنَادِيَهُ فِي أَقْطَارِ الْعَسْكَرِ : أَلَا لَا يُتَّبَعُ مُوَلٌّ ، وَلَا يُجْهَزُ عَلَى جَرِيحٍ ، وَلَا يُقْتَلُ مُسْتَأْسِرٌ ، وَمَنْ أَلْقَى سِلَاحَهُ فَهُوَ آمِنٌ ، وَمَنْ تَحَيَّرَ إِلَى عَسْكَرِ الْإِمَامِ فَهُوَ آمِنٌ . وَلَمْ يَأْخُذْ أَنْتِقَالَهُمْ ، وَلَا- سَبَى ذَرَارِيَّهُمْ ، وَلَا- غَنِمَ شَيْئًا مِنْ أَمْوَالِهِمْ ، وَلَوْ شَاءَ أَنْ يَفْعَلَ كَمَا كَانَ ذَلِكَ لَفَعَلَ ، وَلَكِنَّهُ أَبِي إِلَّا الصَّفْحَ وَالْعَفْوَ ، وَتَقْوَى سُنَّتِهِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ ؛ فَإِنَّهُ عَفَا وَالْأَحْقَادَ لَمْ تَبْرُدْ ، وَالْإِسَاءَةَ لَمْ تُنْسَ . (١)

شرح نهج البلاغه: اّما بردباری و گذشت؛ او بردبارترین مردم در مقابل خطا، و پرگذشت ترین آنان در مقابل بدکرداری ها بود و درستی گفتار ما در جریان جنگ جمل، روشن شد. بر مروان بن حکم که دشمن ترین مردم و کینه توزترین آنان با او بود، دست یافت و از او درگذشت. عبد الله بن زبیر، در بین مردم، آشکارا به او دشنام می داد و در جنگ بصره، سخنرانی کرد و گفت: علی بن ابی طالب، آن شخص رذل و پست، به سویتان می آید؛ و علی علیه السلام می فرمود: «زبیر، همواره یکی از ما اهل بیت بود تا آن که عبد الله، بزرگ شد». علی علیه السلام در جنگ جمل، بر او دست یافت و او را اسیر کرد؛ اّما از وی درگذشت و فرمود: «برو، دیگر تو را نبینم!» و جز این، چیزی نگفت. و پس از جنگ جمل، در مکه به سعید بن عاص که دشمن او بود دست یافت. از او روی برگرداند و چیزی به او نگفت. و شما می دانید که عایشه در کار او چه کرد، اّما وقتی بر عایشه پیروز شد، او را بزرگ داشت و او را به همراه بیست زن از زنان [طایفه] عبد القیس در حالی که [همچون مردان] عمامه بر سرشان نهاده بود و شمشیر بر گردنشان حمایل کرده بود به مدینه گسیل داشت. عایشه در بین راه، از علی علیه السلام به گونه ای که شایسته نبود، یاد کرد و اظهار انزجار کرد و گفت: با مردان و سربازانش که بر من گماشت، حرمت مرا از بین برد. هنگامی که به مدینه رسیدند، زنان، عمامه های خود را افکندند و به وی گفتند: ما همه زن هستیم. بصریان با او جنگیدند و به روی او و فرزندانش شمشیر کشیدند، به او ناسزا گفتند و او را لعن کردند؛ اّما هنگامی که بر آنان پیروز شد، شمشیر از آنان برگرفت و جارچی اش در بین سپاه، فریاد برآورد که: «آگاه باشید! هیچ فراری ای را تعقیب نکنید، بر زخم خورده شمشیر نکشید، اسیر را نکشید و هر کس شمشیرش را بر زمین نهد، در امان است و هر کس به سپاه امام پناه آورد، در امان است»؛ و دارایی شان را نگرفت، زن و فرزندانشان را اسیر نکرد و از اموالشان چیزی به غنیمت بر نداشت و اگر می خواست، همه این کارها را انجام دهد، انجام می داد؛ ولی جز گذشت و بخشش، انجام نداد و از سنت پیامبر خدا در روز فتح مکه، پیروی کرد؛ چون پیامبر صلی الله علیه و آله هم در حالی که کینه ها سرد نشده و بدی ها فراموش نشده بود، گذشت کرد.

راجع : ج ٤ ص ٢٨٠ (الرفق ما لم يكن تأمرا) . ج ٥ ص ٢٣٢ (بعد الظفر) . ج ٦ ص ٤١٨ (وصبر الإمام على أذاهم ورفقه بهم) . و ص ٥٠٠ (سياسة الإمام في الجرحى والغنائم) .

٢ / قُوَّةُ الْعَزْمِ وَالِاسْتِقَامَةِ الْإِمَامِ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَمَا بَعْدُ ، فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الْعَرَبِ يَقْرَأُ كِتَابًا ، وَلَا يَدْعَى تُبُوَّةً وَلَا وَحِيًا ، فَقَاتِلَ بِمَنْ أَطَاعَهُ مِنْ عَصَاهُ ، يَسَوْفُهُمْ إِلَى مَنْجَاتِهِمْ ... وَإِيْمُ اللَّهِ ، لَقَدْ كُنْتُ مِنْ سَاقِيهَا حَتَّى تَوَلَّتْ بِحِذَائِهَا ، وَاسْتَوَسَّيْتُ فِي قِيَادِهَا ، مَا ضَعُفْتُ ، وَلَا جَبُنْتُ ، وَلَا خُنْتُ ، وَلَا وَهَنْتُ وَإِيْمُ اللَّهِ ، لَأَبْقُرَنَّ الْبَاطِلَ حَتَّى أُخْرِجَ الْحَقَّ مِنْ خَاصِرَتِهِ . (١)

١- نهج البلاغه : الخطبه ١٠٤ والخطبه ٣٣ ، الإرشاد : ج ١ ص ٢٤٨ كلاهما عن ابن عباس نحوه .

۲ / ۶ قدرت اراده و پایداری

ر . ک : ج ۴ ص ۲۸۱ (نرم خویی تا زمانی که توطئه در کار نباشد). ج ۵ ص ۲۳۳ (پس از پیروزی). ج ۶ ص ۴۱۹ (شکیبایی امام بر آزارِ خوارج و مدارا با ایشان). و ص ۵۰۱ (سیاست امام درباره زخمیان و غنیمت ها).

۲ / ۶ قدرت اراده و پایداری امام علی علیه السلام: بعد از حمد و سپاس خدا؛ زمانی که خداوند سبحان، محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری برانگیخت، از مردم عرب کسی نمی توانست کتابی بخواند و کسی ادعای پیامبری و وحی نمی کرد. او به همراه کسانی که از او پیروی کردند، با کسانی که نافرمانی اش کردند، جنگید و آنان را به آنچه که موجب رستگاری شان می گشت، سوق داد... به خدا سوگند، من از جمله کسانی بودم که در جلو لشکر اسلام بودم [و لشکر کفر را می راندم]. تا همگی پشت کردند و سپس گرد آمده، رام گردیدند. نه ناتوان گشتم، نه ترسیدم، نه خیانت کردم و نه سستی ورزیدم. به خدا سوگند، باطل را خواهم شکافت و حق را از تهیگاه آن بیرون خواهم کشید.

عنه عليه السلام : لَقَدْ كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَإِنَّ الْقَتْلَ لَيُدَوِّرُ عَلَى الْآبَاءِ وَالْأَبْنَاءِ وَالْإِخْوَانَ وَالْقَرَابَاتِ ، فَمَا نَزَادُ عَلَى كُلِّ مُصِيبَةٍ وَشِدَّةٍ إِلَّا إِيمَانًا وَمُضِيًّا عَلَى الْحَقِّ ، وَتَسْلِيمًا لِلْأَمْرِ ، وَصَبْرًا عَلَى مَضْضِ الْجِرَاحِ . (١)

المستدرک علی الصحیحین عن ابن عباس : كَانَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ : «أَفَايُنَ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ» (٢) وَاللَّهُ لَا نَنْقَلِبُ عَلَى أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ ، وَاللَّهُ لَيُنَ مَاتَ أَوْ قُتِلَ لَأَقَاتِلَنَّ عَلَى مَا قَاتَلَ عَلَيْهِ حَتَّى أَمُوتَ ، وَاللَّهُ إِنِّي لَأَخُوهُ ، وَوَلِيِّهُ ، وَابْنُ عَمِّهِ ، وَوَارِثُ عِلْمِهِ ، فَمَنْ أَحَقُّ بِهِ مِنِّي ! (٣)

الإمام علي عليه السلام في كلام له بعد وقعه النهروان يذكُر فيه فضائله : فُقِمْتُ بِالْأَمْرِ حِينَ فَشَلِمُوا ، وَتَطَلَعْتُ حِينَ تَقَبَّعُوا (٤) ، وَنَطَقْتُ حِينَ تَعْتَعُوا ، وَمَضَيْتُ بِنُورِ اللَّهِ حِينَ وَقَفُوا ، وَكُنْتُ أَخْفَضَهُمْ صَوْتًا ، وَأَعْلَاهُمْ فُوتًا (٥) ، فَطَرْتُ بَعْنَانِيهَا ، وَاسْتَبَدَدْتُ بِرِهَانِيهَا (٦) ، كَالجَبَلِ ؛ لَا تُحَرِّكُهُ الْقَوَاصِفُ ، وَلَا تُزِيلُهُ الْعَوَاصِفُ ، لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ فِيَّ مَهْمَزٌ ، وَلَا لِفَائِلٍ فِيَّ مَعْمَزٌ . (٧)

عنه عليه السلام في جواب كتاب عقيل : وَأَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ رَأْيِي فِي الْقِتَالِ ، فَإِنَّ رَأْيِي قِتَالُ الْمُجَلِينَ حَتَّى أَلْقَى اللَّهَ ، لَا يَزِيدُنِي كَثْرَةَ النَّاسِ حَوْلِي عِزَّةً ، وَلَا تَفَرُّقُهُمْ عَنِّي وَحِشَّةً ، وَلَا تَحْسَبَنَّ ابْنَ أَبِيكَ وَلَوْ أَسْلَمَهُ النَّاسُ مُتَضَرِّعًا مُتَخَشِّعًا ، وَلَا مُقِرًّا لِلضَّيْمِ وَاهِنًا ، وَلَا سَلَسَ الزَّمَانَ لِلْقَائِدِ ، وَلَا وَطِئَ الظَّهْرَ لِلرَّاكِبِ الْمُتَقَعِّدِ ، وَلَكِنَّهُ كَمَا قَالَ أَخُو بَنِي سَلِيمٍ : فَإِنْ تَسَأَلْنِي كَيْفَ أَنْتَ فَإِنِّي صَبُورٌ عَلَى رَيْبِ الزَّمَانِ صَلِيبٌ يَعِزُّ عَلَيَّ أَنْ تُرَى بِي كَأَنَّهُ فَيْشَمَتَ عَادٍ أَوْ يُسَاءَ حَيْبٌ (٨)

١- نهج البلاغه : الخطبه ١٢٢ ، الاحتجاج : ج ١ ص ٤٤٠ ح ١٠٠ ، بحار الأنوار : ج ٣٣ ص ٣٦٩ ح ٦٠٠ و ٦٠١ .

٢- آل عمران : ١٤٤ .

٣- المستدرک علی الصحیحین : ج ٣ ص ١٣٦ ح ٤٦٣٥ ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج ٢ ص ٦٥٢ ح ١١١٠ ، المعجم الكبير : ج ١ ص ١٠٧ ح ١٧٦ ، خصائص أمير المؤمنين للنسائي : ص ١٣٠ ح ٦٥ وزاد فيه «أو أقتل» بعد «أموت» ، تاريخ دمشق : ج ٤٢ ص ٥٦ ، تفسير ابن أبي حاتم : ج ٢ ص ٥٨١ ح ١٥٥٣ نحوه ؛ الأمالي للطوسي : ص ٥٠٢ ح ١٠٩٩ ، الاحتجاج : ج ١ ص ٤٦٦ ح ١١٠ ، المناقب للكوفي : ج ١ ص ٣٣٩ ح ٢٦٥ .

٤- القُبُوع : أن يدخل الإنسان رأسه في قميصه أو ثوبه ، ويقبَع رأسه : يُخْبِئُهُ (لسان العرب : ج ٨ ص ٢٥٨ «قبع»).

٥- فاتني كذا : أي سبقني (لسان العرب : ج ٢ ص ٦٩ «فوت»).

٦- طرْتُ بَعْنَانِيهَا : أي سبقتهم ، وهذا الكلام استعاره من مسابقه خيل الحلبه . واستبددت بالرهان : أي انفردت بالخطر الذي وقع التراهن عليه (شرح نهج البلاغه : ج ٢ ص ٢٨٥).

٧- نهج البلاغه : الخطبه ٣٧ .

٨- نهج البلاغه : الكتاب ٣٦ ، الغارات : ج ٢ ص ٤٣٣ عن زيد بن وهب نحوه ؛ ربيع الأبرار : ج ٢ ص ٥٢٧ وفيه من «ولا تحسبن...» ، الإمامه والسياسه : ج ١ ص ٧٤ نحوه .

امام علی علیه السلام: ما با پیامبر خدا بودیم و کشته شدن در بین پدران، فرزندان، برادران و نزدیکان، دور می زد، و در هر مصیبت و سختی ای، چیزی نمی افزودیم، جز ایمان و طبق حق گام زدن و تسلیم فرمان بودن و شکیبایی بر درد جراحات.

المستدرک علی الصحیحین به نقل از ابن عباس: علی علیه السلام در زمان حیات پیامبر خدا می فرمود: «خداوند می فرماید: «آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، از عقیده خود بر می گردید؟». به خدا سوگند، پس از آن که خداوند ما را هدایت کرد، هرگز به گذشته مان بر نمی گردیم. به خدا سوگند، اگر بمیرد و یا کشته شود، هر آینه بر آنچه که او جنگید، خواهم جنگید تا درگذرم. به خدا سوگند، من برادر او، ولی او، پسر عموی او، و میراثبر دانش او هستم. چه کسی از من به او سزاوارتر است؟».

امام علی علیه السلام در سخنی که پس از جریان نهروان، در آن، فضایل خود را می گفت: هنگامی برای اسلام قیام کردم که مسلمانان ناتوان بودند، و زمانی سربر آوردم که همه سر در گریبان فرو برده بودند، و زمانی سخن گفتم که همه به لُکنت افتاده بودند، و هنگامی به نور خدا پیش رفتم که همه ایستاده بودند. من آوایم از همه پایین تر بود و در عمل، جلوترین آنان بودم. زمام فضایل را به دست گرفتم، بر آنان پیشی گرفتم و از همه بُردم و چون کوهی که بادهای شکننده آن را حرکت نمی دهد و تندبادها آن را از بین نمی برد، هیچ کس نتوانسته از من عیبی بگیرد و در من نقصی پیدا کند.

امام علی علیه السلام در پاسخ نامه عقیل: اما در پاسخ پرسشت درباره نظر من در مورد جنگ، نظر من، جنگ کردن با حلال شماران جنگ است تا زمانی که خداوند را ملاقات کنم. فزونی مردم در اطرافم، موجب شکوه من نمی گردد و پراکندگی آنان از [اطراف] من، باعث وحشتم نمی شود. برادرت را حتی اگر مردم او را رها کنند نالان و ترسان مپندار و او را از روی سستی، اقرارکننده به زور مدان، و نه سپارنده مهار به کُشنده آن، و نه سواری دهنده به آن که برآمده و سواری می خواهد؛ بلکه مانند آنم که آن مرد بنی سلیمی در شعرش گفته است: اگر از من پرسسی که چگونه ای؟ [خواهم گفت] بر سختی روزگار، شکیبیا و توانایم. دشوار است که غم و اندوه در چهره من دیده شود تا دشمن، شاد شود و دوستی اندوهگین گردد.

(۱)

٢ / ٧ تمام الإخلاص الفخرى : قِيلَ إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ صَرَعَ فِي بَعْضِ حُرُوبِهِ رَجُلًا ، ثُمَّ قَعِدَ عَلَى صَدْرِهِ لِيَحْتَرَّ رَأْسُهُ ، فَبَصِقَ ذَلِكَ الرَّجُلُ فِي وَجْهِهِ ، فَقَامَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَتَرَكَهُ ، فَلَمَّا سُئِلَ عَنْ سَبَبِ قِيَامِهِ وَتَرَكَهُ قَتَلَ الرَّجُلَ بَعْدَ التَّمَكُّنِ مِنْهُ قَالَ : إِنَّهُ لَمَّا بَصَقَ فِي وَجْهِهِ اغْتَضَبْتُ مِنْهُ ، فَخِفْتُ أَنْ يَكُونَ لِلْغَضَبِ وَالْغَيْظِ نَصِيبٌ فِي قَتْلِهِ ، وَمَا كُنْتُ أَحِبُّ أَنْ أُقْتَلَ إِلَّا خَالِصًا لَوَجْهِ اللَّهِ تَعَالَى . (١)

شرح نهج البلاغه : أَنْتَ إِذَا تَأَمَّلْتَ دَعْوَاتِهِ وَمُنَاجَاتِهِ ، وَوَقَفْتَ عَلَى مَا فِيهَا مِنْ تَعْظِيمِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَإِجْلَالِهِ ، وَمَا يَنْصَبُ مِنْهُ مِنَ الْخُضُوعِ لِهَيْبَتِهِ ، وَالْخُشُوعِ لِعِزَّتِهِ ، وَالِاسْتِخْدَاءِ (٢) لَهُ ، عَرَفْتَ مَا يَنْطَوِي عَلَيْهِ مِنَ الْإِخْلَاصِ ، وَفَهِمْتَ مِنْ أَيِّ قَلْبٍ خَرَجْتَ ، وَعَلَى أَيِّ لِسَانٍ جَرَتْ . (٣)

-
- ١- الفخرى : ص ٤٤ ، إحقاق الحق : ج ١٨ ص ١٤٧ نحوه . راجع : ج ١ ص ٣١٨ (غزوه الخندق) .
 - ٢- استخديت : خضعت ، وقد يُهمز (لسان العرب : ج ١٤ ص ٢٢٥ «خذا»).
 - ٣- شرح نهج البلاغه : ج ١ ص ٢٧ ؛ بحار الأنوار : ج ٤١ ص ١٤٨ .

۲ / ۷ کمال خلوص

۲ / ۷ کمال خلوص الفخری: گفته شده که علی علیه السلام در جنگی مردی را بر زمین افکند و آن گاه بر سینه اش نشست تا سرش را قطع کند. آن مرد، آب دهان بر صورت وی افکند. علی علیه السلام برخاست و رهایش کرد. وقتی از او درباره چرایی برخاستن و ترک کشتن مرد، پس از تسلط بر او پرسیدند، فرمود: «هنگامی که او آب دهان بر صورتم افکند، خشمگین شدم. ترسیدم که اگر او را بکُشم، خشم و غیظ من در کشتن او نقشی داشته باشد و دوست نداشتم که او را جز برای خدای متعال بکُشم».^(۱)

شرح نهج البلاغه: اگر تو در مناجات‌ها و دعاها و درنگ کنی و بر تعظیم خدا و تجلیل او در آن دعاها و بر خضوعی که در برابر هیبت خدا در آنها هست و فروتنی برای عزت‌خدایی و افتادگی در برابر او واقف گردی، به مقدار اخلاصی که در او هست، آگاه خواهی شد و خواهی فهمید که آنها از چه دلی برخاسته و به چه زبانی جاری شده‌اند.

۱- ر. ک: ج ۱ ص ۳۱۹ (ضربه سرنوشت ساز در جنگ خندق).

راجع : ص ٤٣٠ (أخلص المؤمنين إيماناً) .

٢ / ٨ كَمَالُ الصِّدْقِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِعَلِّيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَنْتَ ... أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا ، وَأَصْدَقُهُمْ لِسَانًا . (١)

الإمام عليّ عليه السلام لَمَّا بُويعَ بِالْمَدِينَةِ : وَاللَّهِ ، مَا كَتَمْتُ وَشَمَّهُ (٢) ، وَلَا كَذَبْتُ كَذِبَهُ . (٣)

عنه عليه السلام : فَوَاللَّهِ مَا كَذَبْتُ وَلَا كُذِّبْتُ . (٤)

عنه عليه السلام مِنْ خُطْبَتِهِ بَعْدَ وَقَعِهِ النَّهْرَوَانَ : أَتْرَانِي أَكْذِبُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ !! وَاللَّهِ ، لَأَنَا أَوْلُ مَنْ صَدَّقَهُ ،

فَلَا أَكُونُ أَوْلَ مَنْ كَذَبَ عَلَيْهِ . (٥)

١- الاحتجاج : ج ١ ص ٣٦٣ ح ٦٠ ، كتاب سليم بن قيس : ج ٢ ص ٦٠١ ح ١٦ ، الفضائل لابن شاذان : ص ١٢٣ كلّها عن سلمان والمقداد وأبي ذرّ .

٢- وَشَمَّهُ : أى كلمه (النهايه : ج ٥ ص ١٨٩ «وشم») .

٣- الكافي : ج ٨ ص ٦٧ ح ٢٣ و ج ١ ص ٣٦٩ ح ١ ، الغيبة للنعماني : ص ٢٠٢ ح ١ وفيهما «وسمه» بدل «وشمه» وكلّها عن يعقوب السّراج وعليّ بن رثاب عن الإمام الصادق عليه السلام ، نهج البلاغه : الخطبه ١٦ ، غرر الحكم : ح ١٠١٢٤ .

٤- صحيح مسلم : ج ٢ ص ٧٤٩ ح ١٥٧ ، السنن الكبرى : ج ٨ ص ٢٩٦ ح ١٦٧٠١ ، خصائص أمير المؤمنين للنسائي : ص ٣٠٩ ح ١٧٦ كلّها عن عبيد الله بن أبي رافع و ص ٣١٧ ح ١٨٣ عن زيد بن وهب ، مسند ابن حنبل : ج ١ ص ٢٩٤ ح ١١٧٩ عن الوضئ و ص ٢٩٦ ح ١١٨٨ و ص ٢٩٨ ح ١١٩٦ ، المستدرک على الصحيحين : ج ٤ ص ٥٧٧ ح ٨٦١٧ والثلاثة الأخيره عن أبي الوضئ و ج ٢ ص ١٦٧ ح ٢٦٥٨ عن مالك بن الحارث ، تاريخ بغداد : ج ٧ ص ٢٣٧ الرقم ٣٧٢٩ عن جابر ، البدايه والنهايه : ج ٧ ص ٢٩٤ عن أبي موسى ؛ الإرشاد : ج ١ ص ١٦ ، الاختصاص : ص ١٢٣ عن مسمع بن عبد الله البصرى عن رجل ، المناقب لابن شهر آشوب : ج ٣ ص ١٩١ عن عبد الله بن أبي رافع وأبي موسى وجندب وأبي الوضئ ، مسند زيد : ص ٤٠٩ ، وقال عليه السلام هذا الكلام فى موارد مختلفه منها : فى النهروان ، والإخبار بشهادته ، وعلم القرآن .

٥- نهج البلاغه : الخطبه ٣٧ ؛ المحاسن والمساوى : ص ٥٠ نحوه وفيه من «والله ...» .

۸ / ۲ کمال راستی

ر. ک: ص ۴۳۱ (خالص ترین مؤمن).

۸ / ۲ کمال راستی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام: تو ... خوش خُلق ترین آنان و راستگوترین ایشانی .
امام علی علیه السلام هنگامی که در مدینه با وی بیعت شد: به خدا سوگند ، کلمه ای را پنهان نکرده ام و دروغی نگفته ام .
امام علی علیه السلام: به خدا سوگند ، هیچ گاه دروغ نگفته ام و به من دروغ گفته نشده است .
امام علی علیه السلام در سخنرانی پس از جریان نهروان: آیا می پندارید که به پیامبر خدا دروغ می بندم؟! به خدا سوگند ،
من اولین کسی هستم که او را تصدیق کردم . پس هرگز اولین کسی نخواهم بود که بر او دروغ می بندد .

عنه عليه السلام : وَاللَّهِ ، مَا كَذَبْتُ وَلَا كُذِّبْتُ ، وَلَا ضَلَلْتُ وَلَا ضُلِّلْتُ بِي وَمَا نَسِيتُ مَا عَاهَدَ إِلَيَّ ، إِنِّي إِذَا لَسَيْتُ . (١)

خصائص الأئمة عليهم السلام : تَحَدَّثَ [عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ] يَوْمًا بِحَدِيثٍ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَنَظَرَ الْقَوْمُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا زِلْتُ مُذْ قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَظْلُومًا ، وَقَدْ بَلَغَنِي مَعَ ذَلِكَ أَنَّكُمْ تَقُولُونَ : إِنِّي أَكْذِبُ عَلَيْهِ ، وَيَلْكُمُ أَتْرُونِي أَكْذِبُ !! فَعَلَى مَنْ أَكْذِبُ ؛ أَعَلَى اللَّهِ ، فَأَنَا أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِهِ ؟ ! أَمْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَأَنَا أَوَّلُ مَنْ صَدَّقَهُ ؟ ! وَلَكِنْ لَهَجَهُ غِبْتُمْ عَنْهَا ، وَلَمْ تَكُونُوا مِنْ أَهْلِهَا ، وَعَلِمَ عَجَزْتُمْ عَنْ حَمَلِهِ ، وَلَمْ تَكُونُوا مِنْ أَهْلِهِ ، إِذْ كَيْلٌ بَعِيرٍ تَمَنَّى لَوْ كَانَ لَهُ وَعَاءٌ : « وَ لَتَعْلَمَنَّ نَبَأُهُ بَعْدَ حِينٍ » (٢) . (٣)

٢ / ٩ كمال الإيثار الإمام زين العابدين عليه السلام : إِنَّ أَوَّلَ مَنْ شَرَى نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ مَبِيتِهِ عَلَى فِرَاشِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : وَقَيْتُ بِنَفْسِي خَيْرَ مَنْ وَطِئَ الْخَصَى وَمَنْ طَافَ بِبَابِيتِ الْعَتِيقِ وَبِالْحِجْرِ رَسُولَ إِلَهٍ خَافَ أَنْ يَمْكُرُوا بِهِ فَنَجَّاهُ ذُو الطُّولِ الْإِلَهُ مِنَ الْمَكْرِ وَبَاتَ رَسُولُ اللَّهِ فِي الْغَارِ آمِنًا مُوقِّئِي وَفِي حِفْظِ الْإِلَهِ وَفِي سِتْرِ وَبِئْتُ أُرَاعِيهِمْ وَلَمْ يَتَّهَمُونَنِي وَقَدْ وَطَنْتُ نَفْسِي عَلَى الْقَتْلِ وَالْأَسْرِ (٤)

١- الأُمالي للصدوق : ص ٤٩١ ح ٦٦٨ ، وقعه صفين : ص ٣١٥ كلاهما عن جابر عن الإمام الباقر عليه السلام ، الأُمالي للطوسي : ص ٢٦١ ح ٤٧٣ عن عبد الله بن نجى ، المزار للشهيد الأول : ص ٧٤ وفي الثلاثة الأخيره إلى «إلي» ، خصائص الأئمة عليهم السلام : ص ١٠٧ ، نهج البلاغه : الحكمة ١٨٥ ، غرر الحكم : ح ٩٤٨٣ و ٩٤٨٤ ؛ شرح نهج البلاغه : ج ١ ص ٢٦٥ عن أبي مخنف وفي الأربعة الأخيره إلى «ضل بي» ، مسند أبي يعلى : ج ١ ص ٢٦٩ ح ٥١٤ عن علي بن ربيعة نحوه .

٢- ص : ٨٨ .

٣- خصائص الأئمة عليهم السلام : ص ٩٩ ، نهج البلاغه : الخطبه ٧١ ، الاختصاص : ص ١٥٥ كلاهما نحوه من «قد بلغني ...» .

٤- المستدرک علی الصحیحین : ج ٣ ص ٥ ح ٤٢٦٤ ، المناقب للخوارزمي : ص ١٢٧ ح ١٤١ ، شواهد التنزيل : ج ١ ص ١٣٠ ح ١٤١ و ١٤٢ كلهما عن حكيم بن جبیر ، تذكره الخواص : ص ٣٥ عن ابن عتياس من دون إسناد إلى المعصوم ؛ المناقب للكوفي : ج ١ ص ١٢٤ ح ٦٩ عن ليث ، الأُمالي للطوسي : ص ٤٦٨ ح ١٠٣١ عن عبيد الله بن أبي رافع ، الفصول المختاره : ص ٥٩ ، المناقب لابن شهر آشوب : ج ٢ ص ٦٠ ، الديوان المنسوب إلى الإمام علي عليه السلام : ص ٢٨٠ الرقم ٢٠٧ وفي الأربعة الأخيره الآيات فقط .

۹ / ۲ کمال از خود گذشتگی

امام علی علیه السلام: به خدا سوگند، هرگز دروغ نگفته ام و به من دروغ گفته نشده است، گم راه نگشته ام و کسی به وسیله من گم راه نشده است، و هیچ عهدی با من نشده که فراموش کرده باشم؛ و گرنه بسیار فراموشکار خواهم بود.

خصائص الأئمة عليهم السلام: روزی [علی علیه السلام] حدیثی از احادیث پیامبر خدا را نقل کرد. بعضی مردم به بعضی دیگر نگاه کردند. علی علیه السلام فرمود: «از زمانی که پیامبر خدا قبض روح شد، همواره مظلوم بوده ام... با این حال به من خبر رسیده که شما می گوئید که من به او دروغ می بندم. وای بر شما! می پندارید من دروغ می گویم؟ بر چه کسی دروغ می بندم؟ بر خدا، در حالی که من اولین کسی بودم که به او ایمان آوردم؟! یا بر پیامبر خدا، و حال آن که من، اولین کسی بودم که او را تصدیق کردم؟! لیکن سخنی بود که شما معنی آن را درنیافتید و از اهل آن نبودید، و دانشی بود که از تحمّل آن، ناتوان بودید و از اهل آن نبودید؛ چون من بی بها پیمان می کنم اگر آن را ظرفی باشد. «قطعا پس از چندی خبر آن را خواهید دانست».

۹ / ۲ کمال از خود گذشتگی امام زین العابدین علیه السلام: نخستین کسی که برای رضای خداوند از جانش گذشت، علی بن ابی طالب علیه السلام بود و علی علیه السلام هنگام خوابیدنش در جای پیامبر خدا سرود: «با جان خویش، بهترین کسی را که بر زمین گام نهاده و بیت عتیق و حجر را طواف کرده، حراست کردم. پیامبر خدایی که از این که بر او مکر ورزند، بیمناک شد خداوند مقتدر، او را از مکر [آنان] نجات داد. پیامبر خدا در غار، به آسایش، گذراند و در پناه و حفاظ الهی خوابید. و من شب را صبح کردم، در حالی که آنان را می پاییدم و بر من بدگمان نگشتند در حالی که جانم را برای کشته شدن و اسارت، آماده کرده بودم».

أسد الغابه عن أحمد بن محمد بن إبراهيم الثعلبي: رَأَيْتُ فِي بَعْضِ الْكُتُبِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمَّا أَرَادَ الْهَجْرَةَ خَلَّفَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَكَّةَ؛ لِقَضَاءِ دُيُونِهِ، وَرَدَّ الْوَدَائِعِ الَّتِي كَانَتْ عِنْدَهُ، وَأَمَرَهُ لَيْلَهُ خَرَجَ إِلَى الْغَارِ وَقَدْ أَحَاطَ الْمَشْرِكُونَ بِالْدَارِ أَنْ يَنَامَ عَلِيُّ فِرَاشِهِ، وَقَالَ لَهُ: إِتِّشِحْ (١) بِرِدَى الْحَضْرَمِيِّ الْأَخْضَرِ؛ فَإِنَّهُ لَا يَخْلُصُ إِلَيْكَ مِنْهُمْ مَكْرُوهٌ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى. فَفَعَلَ ذَلِكَ. فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى جِبْرِئِيلَ وَمِيكَائِيلَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: إِنِّي آخِيْتُ بَيْنَكُمَا، وَجَعَلْتُ عُمَرَ أَحَدَكُمَا أَطْوَلَ مِنْ عُمُرِ الْآخَرِ، فَأَيُّكُمَا يُؤْتِرُ صَاحِبَهُ بِالْحَيَاةِ؟ فَاخْتَارَا كِلَاهُمَا الْحَيَاةَ، فَأَوْحَى اللَّهُ مَعَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِمَا: أَفَلَا كُنْتُمَا مِثْلَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؛ آخِيْتُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ نَبِيِّ مُحَمَّدٍ فَبَاتَ عَلِيُّ فِرَاشِهِ يَفْدِيهِ بِنَفْسِهِ، وَيُؤْتِرُهُ بِالْحَيَاةِ. إِهْبِطَا إِلَى الْأَرْضِ؛ فَاحْفَظَاهُ مِنْ عَدُوِّهِ. فَتَزَلَا، فَكَانَ جِبْرِئِيلُ عِنْدَ رَأْسِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَمِيكَائِيلُ عِنْدَ رِجْلَيْهِ، وَجِبْرِئِيلُ يُنَادِي: بَخٍ بَخٍ، مَنْ مِثْلُكَ يَا بَنَ أَبِي طَالِبٍ يُبَاهِي اللَّهُ مَعَزَّ وَجَلَّ بِكَ (٢) الْمَلَائِكَةَ!! فَأَنْزَلَ اللَّهُ مَعَزَّ وَجَلَّ عَلَى رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ مُتَوَجِّهٌ إِلَى الْمَدِينَةِ فِي شَأْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ» (٣). (٤)

- ١- التَّوَشُّحُ بِالرِّدَاءِ: هُوَ أَنْ يُدْخَلَ الثَّوْبَ مِنْ تَحْتِ يَدِهِ الْيَمْنَى فَيَلْقِيهِ عَلَى مَنْكَبِهِ الْأَيْسَرِ؛ كَمَا يَفْعَلُ الْمُحْرَمُ (لسان العرب: ج ٢ ص ٦٣٣ «وشح»).
- ٢- فِي الْمَصْدَرِ: «بِهِ»، وَالصَّوَابُ مَا أَثْبَتْنَاهُ كَمَا فِي جَمِيعِ الْمَصَادِرِ الْآخَرَى.
- ٣- الْبَقْرَةُ: ٢٠٧.
- ٤- أَسَدُ الْغَابَةِ: ج ٤ ص ٩٨ الرَّقْمُ ٣٧٨٩، تَذَكْرَةُ الْخَوَاصِّ: ص ٣٥ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، إِحْيَاءُ عُلُومِ الدِّينِ: ج ٣ ص ٣٧٩، شَوَاهِدُ التَّنْزِيلِ: ج ١ ص ١٢٣ ح ١٣٣ عَنِ أَبِي سَعِيدِ الْخَدْرِيِّ؛ الْأَمَالِيُّ لِلطُّوسِيِّ: ص ٤٦٩ ص ١٠٣١ عَنِ أَبِي يَقْظَانَ، تَنْبِيهِ الْخَوَاطِرِ: ج ١ ص ١٧٣، الْفَضَائِلُ لِابْنِ شَازَانَ: ص ٨١، إِرْشَادُ الْقُلُوبِ: ص ٢٢٤ عَنِ أَبِي سَعِيدِ الْخَدْرِيِّ، كَشْفُ الْغَمِّ: ج ١ ص ٣١٠ وَليْسَ فِي السَّبْعَةِ الْآخِرَةِ صَدْرُهُ، خِصَائِصُ الْوَحْيِ الْمُبِينِ: ص ٩٢ ح ٦٢.

أَسَدُ الْغَابَةِ به نقل از احمد بن محمد بن ابراهیم ثعلبی: در کتابی دیدم که چون پیامبر خدا تصمیم به هجرت گرفت، علی بن ابی طالب علیه السلام را در مکه برای ادای دین ها و پس دادن امانت هایی که در نزدش بود، به جا گذاشت و در شبی که به طرف غار حرکت کرد، در حالی که مشرکان، اطراف خانه را گرفته بودند، به او دستور داد تا در جایش بخواهد و به او فرمود: «بُرْدِ حَضْرَمِي (۱) سبزم را به خودت بپیچ و به خواست خداوند متعال، هیچ بدی ای به تو نخواهد رسید» و او چنین کرد. خداوند متعال به جبرئیل و میکائیل علیهما السلام وحی کرد که: «من، بین شما پیمان برادری بستم و عمر یکی از شما را از عمر دیگری طولانی تر قرار دادم. کدام یک از شما دیگری را برای زندگی ترجیح می دهد؟». هر دو زنده بودن را برگزیدند. خداوند عز و جل به آن دو وحی کرد: «آیا شما مثل علی بن ابی طالب نیستید؟ بین او و بین محمد، پیامبرم، پیمان برادری بستم و علی، در جای او خوابید و جانش را فدای او کرد و زندگی را برای او خواست. به زمین فرود آید و او را از شر دشمنانش محفوظ دارید». هر دو فرود آمدند. جبرئیل علیه السلام بالای سر علی علیه السلام بود و میکائیل علیه السلام پایین پایش و جبرئیل علیه السلام فریاد می زد: آفرین، آفرین به فردی چون تو ای علی بن ابی طالب که خداوند عز و جل به تو بر فرشتگانش مباحثات می کند! خداوند عز و جل به پیامبرش به هنگامی که به سوی مدینه می رفت، درباره علی علیه السلام این آیه را فرستاد: «و از میان مردم، کسی هست که جان خود را برای طلب خشنودی خدا می فروشد».

۱- .جامه ای منسوب به منطقه حَضْرَمُوتِ یَمَن .

مجمع البيان عن أبي الطفيل: اشترى عليّ عليه السلام ثوبا، فأعجبته، فتصدق به وقال: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: مَنْ آثَرَ عَلَى نَفْسِهِ آثَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِالْجَنَّةِ، وَمَنْ أَحَبَّ شَيْئًا فَجَعَلَهُ اللَّهُ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ: قَدْ كَانَ الْعِبَادُ يُكَافِتُونَ فِيمَا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ، وَأَنَا أَكافئك الْيَوْمَ بِالْجَنَّةِ. (١)

الإمام الصادق عليه السلام: كَانَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَشْبَهَ النَّاسِ طَعْمَهُ وَسِيرَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَكَانَ يَأْكُلُ الْخُبْزَ وَالزَّيْتِ، وَيُطْعِمُ النَّاسَ الْخُبْزَ وَاللَّحْمَ. (٢)

١- مجمع البيان: ج ٢ ص ٧٩٢.

٢- الكافي: ج ٨ ص ١٦٥ ح ١٧٦ وج ٦ ص ٣٢٨ ح ٣، المحاسن: ج ٢ ص ٢٧٩ ح ١٩٠١ وزاد فيه «والخل» بعد «الخبز» وليس فيهما «سيره»، تنبيه الخواطر: ج ٢ ص ١٤٨ كلّها عن زيد بن الحسن، المناقب لابن شهر آشوب: ج ٢ ص ٩٩ عن الإمام الباقر عليه السلام نحوه وليس فيه صدره وراجع الغارات: ج ١ ص ٨٥ وشرح نهج البلاغة: ج ٢ ص ٢٠٠.

مجمع البیان به نقل از ابو طُفیل : علی علیه السلام لباسی خرید و از آن خوشش آمد . آن را صدقه داد و گفت : «از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : "آن که دیگری را بر خویش مقدم دارد ، خداوند او را در روز قیامت ، به بهشت پیش می دارد ؛ و هر کس چیزی را دوست بدارد و آن را برای خداوند قرار دهد ، خداوند متعال در روز قیامت می گوید : بندگان در کارهای شایسته ای که در بین آنان رایج است ، پاداش می دهند و من هم امروز ، بهشت را پاداش تو می سازم " .»

امام صادق علیه السلام : علی علیه السلام از نظر خوراک و روش زندگی ، شبیه ترین مردم به پیامبر خدا بود . خود ، نان و روغن می خورد و نان و گوشت را به مردم می خوراند .

شرح نهج البلاغه: رُوِيَ عَنْهُ أَنَّهُ كَانَ يَسْقَى بِيَدِهِ لِنَحْلِ قَوْمٍ مِنْ يَهُودِ الْمَدِينَةِ حَتَّى مَجَلَّتْ (١) يَدُهُ، وَيَتَصَدَّقُ بِالْأَجْرِهِ، وَيَشُدُّ عَلَى بَطْنِهِ حَجْرًا. (٢)

راجع: ج ٧ ص ٥٥٤ (الذي يشرى نفسه ابتغاء مرضاه الله). ج ١ ص ٢٢٤ (الإيثار الرائع ليله المبيت).

١٠ / ٢ / شَدَّهَ الْغَيْرَةَ الْإِمَامَ عَلِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ خُطْبَتِهِ بَعْدَ هُجُومِ عُمَّالِ مُعَاوِيَةَ عَلَى مَدِينَةِ الْأَنْبَارِ: قَدْ بَلَغَنِي أَنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ كَانَ يَدْخُلُ عَلَى الْمَرْأَةِ الْمُسْلِمَةِ، وَالْأُخْرَى الْمُعَاهِدَةَ، فَيَنْتَرِعُ حِجْلَهَا وَقَلْبَهَا (٣) وَقَلَائِدَهَا وَرِعَائِهَا (٤)، مَا تَمْنَعُ مِنْهُ إِلَّا بِالِاسْتِرْجَاعِ وَالِاسْتِرْحَامِ، ثُمَّ انصَيَّرَفُوا وَإِفْرِينَ، مَا نَالَ رَجُلًا مِنْهُمْ كَلِمًا، وَلَا أُرِيقَ لَهُ دَمٌ. فَلَوْ أَنَّ امْرَأً مُسْلِمًا مَاتَ مِنْ بَعْدِ هَذَا أَسِيفًا مَا كَانَ بِهِ مَلُومًا، بَلْ كَانَ عِنْدِي بِهِ جَدِيرًا. (٥)

عنه عليه السلام: لَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ الْعُصْبَةَ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ كَانُوا يَدْخُلُونَ عَلَى الْمَرْأَةِ الْمُسْلِمَةِ، وَالْأُخْرَى الْمُعَاهِدَةَ، فَيَهْتَكُونَ سِتْرَهَا، وَيَأْخُذُونَ الْقِنَاعَ مِنْ رَأْسِهَا، وَالْخُرْصَ مِنْ أُذُنِهَا، وَالْأَوْصَاحَ (٦) مِنْ يَدَيْهَا وَرِجْلَيْهَا وَعَضُّ مَدْيَهَا، وَالْخَلْخَالَ وَالْمِثْرَرَ مِنْ سَوْقِهَا، فَمَا تَمْتَنِعُ إِلَّا بِالِاسْتِرْجَاعِ وَالنَّدَاءِ: يَا لِمُسْلِمِينَ، فَلَا يُغِيثُهَا مُغِيثٌ، وَلَا يَنْصِيْرُهَا نَاصِرٌ. فَلَوْ أَنَّ مُؤْمِنًا مَاتَ مِنْ دُونِ هَذَا أَسِيفًا مَا كَانَ عِنْدِي مَلُومًا، بَلْ كَانَ عِنْدِي بَارًا مُحْسِنًا. (٧)

١- مَجَلَّتْ يَدُهُ وَمَجَلَّتْ: تَخُنَّ جِلْدُهَا وَتَعَجَّرَ، وَظَهَرَ فِيهَا مَا يُشْبِهُ الْبُثْرَ؛ مِنَ الْعَمَلِ بِالْأَشْيَاءِ الصَّلْبَةِ الْخَشْنَةِ (النهاية: ج ٤ ص ٣٠٠ «مجل»).

٢- شرح نهج البلاغه: ج ١ ص ٢٢؛ بحار الأنوار: ج ٤١ ص ١٤٤.

٣- القَلْبُ: السَّوَارِ (النهاية: ج ٤ ص ٩٨ «قلب»).

٤- الرِّعَاثُ: الْقِرْطَهَ، وَهِيَ مِنْ حَلِيِّ الْأُذُنِ، وَاحِدَتُهَا: رِعَاثَةٌ وَرِعَاثَةٌ (النهاية: ج ٢ ص ٢٣٤ «رعث»).

٥- الكافي: ج ٥ ص ٥٥ ح ٦ عن أبي عبد الرحمن السلمى، نهج البلاغه: الخطبة ٢٧، شرح الأخبار: ج ٢ ص ٧٥ ح ٤٤٢ عن أبي صادق، معاني الأخبار: ص ٣١٠ ح ١، نثر الدر: ج ١ ص ٢٩٨، الغارات: ج ٢ ص ٤٧٦، دعائم الإسلام: ج ١ ص ٣٩٠؛ الكامل للمبرّد: ج ١ ص ٣٠، البيان والتبيين: ج ٢ ص ٥٤، العقد الفريد: ج ٣ ص ١٢٢، الأخبار الطوال: ص ٢١٢ والثمانية الأخيره نحوه.

٦- الأَوْصَاحُ: نَوْعٌ مِنَ الْحُلِيِّ يُعْمَلُ مِنَ الْفِضَّةِ، سَمِّيتَ بِهَا لِبَيَاضِهَا، وَاحِدُهَا: وَصَحٌ (النهاية: ج ٥ ص ١٩٦ «وضح»).

٧- الإرشاد: ج ١ ص ٢٨٣، الاحتجاج: ج ١ ص ٤١٦ ح ٨٩.

۱۰ / ۲ غیرتمندی بسیار

شرح نهج البلاغه : درباره او (علی علیه السلام) روایت شده که با دستان خود ، نخل های طایفه ای از یهودیان مدینه را آب می داد ، به گونه ای که [دست هایش] تاول می زد و مزد آن را صدقه می داد و خود بر شکمش سنگ می بست [تا گرسنگی را بیشتر تحمل کند] .

ر . ک : ج ۷ ص ۵۵۵ (سودا کننده جان برای خشنودی خدا) . ج ۱ ص ۲۲۵ (ایثار شگفت در شب هجرت) .

۱۰ / ۲ غیرتمندی بسیار امام علی علیه السلام در سخنرانی اش پس از یورش مزدوران معاویه به شهر انبار : به من خبر رسیده است که یکی از آنان (مزدوران معاویه) بر زن مسلمانی وارد شده و دیگری بر زنی ذمی ، وارد شده و خلخال ، دستبند ، گردنبند و گوشواره او را از او جدا کرده است و او با چیزی جز کلمه استرجاع (إنا لله و إنا إليه راجعون گفتن) و طلب ترحم از وی مانع نشده است و آن گاه ، آنان (مزدوران معاویه) غنیمت بسیار به دست آورده اند و در حالی که هیچ یک زخمی بر نداشته اند و خونی ریخته نشده ، برگشته اند . اگر شخص مسلمانی از تأسف بر این واقعه بمیرد ، جای سرزنش ندارد ؛ بلکه در نظر من ، شایسته آن است .

امام علی علیه السلام : به من خبر رسیده است که گروهی از شامیان ، بر زن مسلمانی و گروهی دیگر بر زنی ذمی ، وارد شده اند و پوشش او را دریده اند ، روسری از سرش کشیده اند ، گوشواره را از گوشش و جواهرات را از دست و پا و مچ دستش ، و خلخال و شلوار از پایش به در آورده اند و او را جز گفتن : «إنا لله و إنا إليه راجعون» و فریاد : «ای مسلمانان!» ، کمک کاری نبوده است . نه فریادرسی به فریاد او رسیده است و نه یآوری او را یاری کرده است . اگر مؤمنی از غم این جریان بمیرد ، از نظر من جای سرزنش ندارد ؛ بلکه به نظرم دلسوزی نیکوکار است .

٢ / ١١ زِينَةُ الزُّهْدِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : يَا عَلِيُّ ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدَ زَيَّنَكَ بِزِينِهِ لَمْ تُزَيِّنِ الْعِبَادُ بِزِينِهِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى مِنْهَا ؛ هِيَ زِينَةُ الْأَبْرَارِ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا ، فَجَعَلَكَ لَا تَرَزُّأً (١) مِنَ الدُّنْيَا شَيْئًا ، وَلَا تَرَزُّأً الدُّنْيَا مِنْكَ شَيْئًا ، وَوَهَبَ لَكَ حُبَّ الْمَسَاكِينِ ، فَجَعَلَكَ تَرْضَى بِهِمْ أَتْبَاعًا ، وَيَرْضُونَ بِكَ إِمَامًا . (٢)

عنه صلى الله عليه وآله : يا علي ، إن الله قد زينك بزِينِهِ لَمْ يَتَزَيَّنِ الْعِبَادُ بِزِينِهِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنْهَا ؛ الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا ، فَجَعَلَكَ لَا تَنَالُ مِنَ الدُّنْيَا شَيْئًا ، وَلَا تَنَالُ الدُّنْيَا مِنْكَ شَيْئًا ، وَوَهَبَ لَكَ حُبَّ الْمَسَاكِينِ ، فَرَضُوا بِكَ إِمَامًا ، وَرَضِيَتْ بِهِمْ أَتْبَاعًا ، فَطُوبَى لِمَنْ أَحَبَّكَ وَصَدَّقَ فِيكَ ، وَوَيْلٌ لِمَنْ أَبْغَضَكَ وَكَذَبَ عَلَيْكَ ؛ فَأَمَّا الَّذِينَ أَحْبَبُوا وَصَدَّقُوا فِيكَ فَهُمْ جِيرَانُكَ فِي دَارِكَ ، وَرُفَقَاؤُكَ فِي قَصْرِكَ ، وَأَمَّا الَّذِينَ أَبْغَضُوكَ وَكَذَّبُوا عَلَيْكَ فَحَقُّ عَلَى اللَّهِ أَنْ يُوَقِّفَهُمْ مَوْقِفَ الْكَذَّابِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ . (٣)

١- ما رَزَأْنَا مِنْهُ : مَا نَقَصْنَا مِنْهُ شَيْئًا ، وَلَا أَخَذْنَا (النهاية : ج ٢ ص ٢١٨ «زرأ»).

٢- حليه الأولياء : ج ١ ص ٧١ ، ذخائر العقبى : ص ١٧٩ ، شواهد التنزيل : ج ١ ص ٥١٧ ح ٥٤٨ نحوه إلى «المساكين» وكلها عن عمار .

٣- تاريخ دمشق : ج ٤٢ ص ٢٨١ و ٢٨٢ نحوه ، أسد الغابه : ج ٤ ص ٩٦ الرقم ٣٧٨٩ ، المعجم الأوسط : ج ٢ ص ٣٣٧ ح ٢١٥٧ ، المناقب للخوارزمي : ص ١١٦ ح ١٢٦ كلاهما نحوه ، المناقب لابن المغازلي : ص ١٠٦ ح ١٤٨ ، الفردوس : ج ٥ ص ٣١٩ ح ٨٣١١ نحوه وكلاهما إلى «منك شيئا» ؛ الأملى للطوسي : ص ١٨١ ح ٣٠٣ ، بشاره المصطفى : ص ٩٨ ، شرح الأخبار : ج ١ ص ١٥١ ح ٨٧ والثلاثة الأخيره نحوه وكلها عن عمار ، روضه الواعظين : ص ٤٧٩ وفيه إلى «من الدنيا شيئا» .

۱۱ / ۲ زینت زهد

۱۱ / ۲ زینت زهد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : ای علی! خداوند تعالی ، تو را به زینتی آراسته است که بندگانش را به زینتی چنین دوست داشتنی در نزد خداوند ، نیاراسته است . این ، آرایش نیکان در نزد خداوند عز و جل است : زهد در دنیا ، تو را به گونه ای قرار داده است که چیزی از آن بر نمی گیری و دنیا نیز چیزی از تو بر نمی گیرد . خداوند ، دوستی بینوایان را به تو بخشیده و تو را به این که آنان پیروت باشند ، خشنود کرده ، و آنان را به این که تو پیشوایشان باشی ، خشنود ساخته است .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : ای علی! خداوند ، تو را به زینتی آراسته است که بندگان را به زینتی چنین دوست داشتنی در نزد خدا ، نیاراسته است : زهد در دنیا . تو را به گونه ای قرار داده که از دنیا ، چیزی فرا چنگ نیاوری و دنیا نیز چیزی از تو فراچنگ نیاورد . به تو دوستی بینوایان را بخشیده است که به پیشوایی تو خشنودند و تو به پیرو بودن آنان ، راضی هستی . خوشا بر آن که تو را دوست می دارد و تو را می پذیرد ، و وای بر آن که تو را دشمن می دارد و بر تو دروغ می بندد ! کسانی که تو را دوست دارند و تصدیقت کرده اند ، آنان ، همسایگان تو در خانه ات در بهشت و رفیقان تو در قصرت خواهند بود ، و کسانی که تو را دشمن داشتند و بر تو دروغ بستند ، بر خدا رواست که آنان را در روز واپسین ، در جایگاه دروغگویان قرار دهد .

عنه صلى الله عليه وآله لِعَلِّيَّ عليه السلام: إِنَّ اللَّهَ زَيْنَكَ بِزَيْنِهِ لَمْ يُزَيِّنِ الْعِبَادَ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ مِنْهَا، وَلَا أْبْلَغَ عِنْدَهُ مِنْهَا؛ الزُّهْدِ فِي الدُّنْيَا، وَإِنَّ اللَّهَ قَدْ أَعْطَاكَ ذَلِكَ، جَعَلَ الدُّنْيَا لَا تَنَالُ مِنْكَ شَيْئًا، وَجَعَلَ لَكَ مِنْ ذَلِكَ سِيمَاءَ تُعْرَفُ بِهَا. (١)

الإمام عليّ عليه السلام في كتابه إلى عامله على البصرة عثمان بن حنيف: أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ مَأْمُومٍ إِمَامًا يَقْتَدِي بِهِ، وَيَسْتَضِيءُ بِنُورِ عِلْمِهِ، أَلَا وَإِنَّ إِمَامَكُمْ قَدْ اِكْتَفَى مِنْ دُنْيَاةٍ بِطَمْرِيهِ (٢)، وَمِنْ طُعْمِهِ بِقُرْصِيهِ، أَلَا وَإِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى ذَلِكَ، وَلَكِنْ أَعْيُنُونِي بِوَرَعٍ وَاجْتِهَادٍ، وَعِفِّهِ وَسِدَادٍ. فَوَاللَّهِ مَا كُنْتُ مِنْ دُنْيَاكُمْ تَبْرًا (٣)، وَلَمَا ادَّخَرْتُ مِنْ غَنَائِمِهَا وَفَرَا (٤)، وَلَا أَعَدَدْتُ لِإِلَى ثَوْبِي طِمْرًا... بَلَى! كَانَتْ فِي أَيْدِينَا فَدَكُّكَ مِنْ كُلِّ مَا أَظْلَمَتْهُ السَّمَاءُ، فَشَحَّتْ عَلَيْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ، وَسَحَّتْ عَنْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ آخَرِينَ، وَنِعْمَ الْحَكْمُ اللَّهُ. وَمَا أَصْنَعُ بِفَدَاكَ وَغَيْرِ فَدَاكَ، وَالنَّفْسُ مَطَانِئُهَا فِي غَدِّ جَدَّتْ، تَنْقَطِعُ فِي ظِلْمَتِهِ آثَارُهَا، وَتَغِيْبُ أَخْبَارُهَا، وَحُفْرَةٌ لَوْ زِيدَ فِي فُسْحَتِهَا، وَأَوْسِعَتْ يَدَا حَافِرِهَا، لَأَضْغَطَهَا الْحَجْرُ وَالْمِيدَرُ، وَسَيَدُّ فَرْجَهَا التُّرَابُ الْمُتْرَاكِمُ. وَإِنَّمَا هِيَ نَفْسِي أَرُوضُهَا بِالتَّقْوَى؛ لِتَأْتِي آمِنَةً يَوْمَ الْخَوْفِ الْأَكْبَرِ، وَتَثْبُتَ عَلَى جَوَانِبِ الْمَزَلِقِ. وَلَوْ شِئْتُ لَاهْتَدَيْتُ الطَّرِيقَ إِلَى مُصَفَى هَذَا الْعَسَلِ، وَلُبَابِ هَذَا الْقَمَحِ، وَنَسَائِجِ هَذَا الْقَرِّ، وَلَكِنْ هِيَ هَاتِ أَنْ يَغْلِبَنِي هَوَايَ، وَيَقُودَنِي جَشَعِي إِلَى تَخْيِيرِ الْأَطْعَمَةِ، وَلَعَلَّ بِالْحِجَازِ أَوْ الْيَمَامَةِ مَنْ لَا طَمَعَ لَهُ فِي الْقُرْصِ، وَلَا عَهْدَ لَهُ بِالشَّبْعِ، أَوْ أُبَيْتَ مِبطَانًا وَحَوْلَى بُطُونِ غَرْنِي وَأَكْبَادُ حَرَى، أَوْ أَكُونَ كَمَا قَالَ الْفَائِضُ: وَحَسْبُكَ دَاءٌ أَنْ تَبِيَتْ بِبَطْنِهِ وَحَوْلَكَ أَكْبَادُ تَحْنُ إِلَى الْفِدَا أَفْتَعُ مِنْ نَفْسِي بَأَنْ يُقَالَ: هَذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، وَلَا أُشَارِكُهُمْ فِي مَكَارِهِ الدَّهْرِ، أَوْ أَكُونَ أُسْوَةً لَهُمْ فِي جُشُوبِهِ الْعَيْشِ! فَمَا خُلِقْتُ لِشِغْلِنِي أَكُلِ الطَّيِّبَاتِ، كَالْبَهِيمَةِ الْمَرْبُوطَةِ؛ هُمُهَا عَلْفُهَا، أَوْ الْمُرْسَلَةِ؛ شُغْلُهَا تَقْمُمُهَا، تَكْتَرِشُ مِنْ أَعْلَافِهَا، وَتَلْهُو عَمَّا يُرَادُ بِهَا، أَوْ أَتَرَكَ سَيْدِي، أَوْ أَهْمَلْتُ عَابِثًا، أَوْ أَجَزَّ حَبْلَ الضَّلَالَةِ، أَوْ أَعْتَسَفْتُ طَرِيقَ الْمَتَاهَةِ! ... إِلَيْكَ عَنِّي يَا دُنْيَا، فَحَبْلُكَ عَلَى غَارِبِكَ، قَدْ انْسَلَمْتُ مِنْ مَخَالِبِكَ، وَأَفَلْتُ مِنْ حَبَائِلِكَ، وَاجْتَنَبْتُ الدَّهَابَ فِي مِيدَا حِصِّكَ، أَيْنَ الْقُرُونُ الَّذِينَ غَرَّرْتَهُمْ بِمِيدَاعِبِكَ! أَيْنَ الْأُمَمُ الَّذِينَ فَتَنْتَهُمْ بِرِخَارِ فِكَ! فَهَا هُمْ رَهَائِنُ الْقُبُورِ، وَمَضَامِينُ اللُّحُودِ. وَاللَّهُ لَوْ كُنْتُ شَخْصًا مَرِيئًا، وَقَالِبًا حَسِيئًا، لَمَاقَمْتُ عَلَيْكَ حُدُودَ اللَّهِ فِي عِبَادِ غَرَّرْتَهُمْ بِالْأَمَانِي، وَأُمَمِ الْقَيْتِهِمْ فِي الْمَهَاوِي، وَمُلُوكِ أَسْلَمْتِهِمْ إِلَى التَّلْفِ، وَأُورِدْتَهُمْ مَوَارِدَ الْبَلَاءِ، إِذْ لَا وَرْدَ وَلَا صَيْدَرَ! هِيَ هَاتِ! مَنْ وَطِئَ دَحْضَكَ زَلِقَ، وَمَنْ رَكِبَ لُجْجَكَ غَرِقَ، وَمَنْ أَزُورَ عَنْ حَبَائِلِكَ وَفَقَّ، وَالسَّالِمُ مِنْكَ لَا يُبَالِي إِنْ ضَاقَ بِهِ مَنَاخُهُ، وَالدُّنْيَا عِنْدَهُ كَيَوْمِ حَانَ انْسِيءُ الْإِخْهُ. أُعْزِبِي عَنِّي! فَوَاللَّهِ لَا أَذِلُّ لَكَ فَتَسْتَذِلِّينِي، وَلَا أَسْلَسُ لَكَ فَتَقُودِينِي. وَإِيْمُ اللَّهُ يَمِينَا أَسْتَشْنِي فِيهَا بِمَشِيئَةِ اللَّهِ لَأَرُوضَنَّ نَفْسِي رِيَاضَهُ تَهَشُّ مَعَهَا إِلَى الْقُرْصِ إِذَا قَمَدَرْتُ عَلَيْهِ مَطْعُومًا، وَتَقْنَعُ بِالْمِلْحِ مَادُومًا، وَلَأَدْعَنَّ مَقْلَتِي كَعَيْنِ مَاءٍ نَضَبَ مَعِينُهَا، مُسْتَفْرِغَةً دُمُوعَهَا. أَتَمْتَلِي السَّائِمَةَ مِنْ رَعِيهَا فَتَبْرُكَ، وَتَشْبَعُ الرِّبِيضَةَ مِنْ عُشْبِهَا فَتَرِيضَ. وَيَأْكُلُ عَلِيٌّ مِنْ زَادِهِ فَيَهْجَعُ؟! قَوَّتْ إِذَا عَيْنُهُ إِذَا اقْتَدَى بَعْدَ السَّنِينَ الْمُتَطَاوَلَةَ بِالْبَهِيمَةِ الْهَامِلَةِ، وَالسَّائِمَةَ الْمَرَعِيَّةِ. طُوبَى لِنَفْسٍ أَدَّتْ إِلَى رَبِّهَا فَرَضَهَا، وَعَرَكَتْ (٥) بِجَنْبِهَا بُوَسَّهَا، وَهَجَرَتْ فِي اللَّيْلِ غُمُضَهَا، حَتَّى إِذَا غَلَبَ الْكُرَى عَلَيْهَا افْتَرَشَتْ أَرْضَهَا، وَتَوَسَّدَتْ كَفَّهَا، فِي مَعَشَرِ أَسْهَرِ عِيُونِهِمْ خَوْفِ مَعَادِهِمْ، وَتَجَافَتْ عَنْ مَضَاجِعِهِمْ جُنُوبُهُمْ، وَهَمَّهَمَتْ بِحِذْرِ رَبِّهِمْ شِفَاهُهُمْ، وَتَقَشَّعَتْ بِطُولِ اسْتِغْفَارِهِمْ دُنُوبُهُمْ؛ «أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (٦). فَاتَّقِ اللَّهَ يَا بَنَ حَنِيفٍ، وَلِتَكْتَفِفَ أَقْرَاصُكَ، لِيَكُونَ مِنَ النَّارِ خِلَاصُكَ. (٧)

- ٢- الطَّمْر : الثوب الخَلَق (النهايه : ج ٣ ص ١٣٨ «طمر»).
- ٣- التَّبْر : هو الذهب والفضّه قبل أن يُضربا دنانير ودرهم (النهايه : ج ١ ص ١٧٩ «تبر»).
- ٤- الوَفْر : المال الكثير (النهايه : ج ٥ ص ٢١٠ «وفر»).
- ٥- عرك البعيرُ جنبه بمرفقه : إذا دلّكه فأثر فيه (النهايه : ج ٣ ص ٢٢٢ «عرك»).
- ٦- المجادله : ٢٢ .
- ٧- نهج البلاغه : الكتاب ٤٥ .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام: خداوند، تو را به زینتی آراسته است که بندگان را به هیچ چیزی محبوب تر از آن در نزد خدا و رساتر در پیش او نیاراسته است: زهد در دنیا. خداوند، این ویژگی را به تو داده است و دنیا را به گونه ای قرار داده که از تو چیزی نصیبش نمی شود و برای تو از زهد در دنیا، چهره ای قرار داده که بدان، شناخته می شوی.

امام علی علیه السلام در نامه اش به کارگزار خود در بصره، عثمان بن حنیف: بدان که هر پیروی را پیشوایی است که به او اقتدا می کند و به نور دانش او روشنایی می گیرد. بدان که پیشوای شما از دنیایش به دو کهنه جامه و به دو گرده نان، بسنده کرده است. بدان که شما بر پیروی این روش، ناتوانید؛ اما با وَرَع و تلاش و عَفَّت و درستی، مرا یاری کنید. به خدا سوگند، از دنیای شما طلا و نقره ای ذخیره نکردم و از غنیمت های آن، ثروتی نگرد نیاوردم و به جای لباس فرسوده ام، لباسی آماده نساختم. آری! از آنچه آسمان بر آن سایه افکنده است، فَمَدَك در دست ما بود که گروهی بر آن، بخل ورزیدند و گروهی دیگر سخاوتمندانه از آن گذشتند، و بهترین داور، خداوند است. مرا با فِدَك و غیر فِدَك چه کار، در حالی که فردا، جایگاه انسان، گوری است که نشانه های او در تاریکی آن از بین می رود و خبرهایش پوشیده می شود؟! گودالی که اگر بر گشادگی آن افزوده شود و دست های گورکن آن را فراخ سازد، سنگ و کلوخ آن را می فشارد و خاک های انباشته، منفذهایش را می بندد؟ من جانم را با پرهیزگاری می پرورانم تا در روز بیم بزرگ، در امان آید و بر کرانه لغزشگاه، پایدار بماند... اگر می خواستم، راه دستیابی به پالوده عسل و مغز گندم و بافته های ابریشم را می یافتم؛ ولی مباد که هوایم بر من چیره گردد و آژ منشی، مرا به سوی غذای لذیذ کشد، در حالی که شاید در حجاز و یا یمامه، کسی باشد که به گرده نانی دست پیدا نکند و مزه سیری را نچشیده باشد، یا آن که من سیر بخوابم و در اطرافم شکم هایی به پشت چسبیده و جگرهایی سوخته باشند و یا چنان باشم که شاعری گفته است: درد تو همین بس که سیر می خوابی و در اطرافت جگرهایی هستند که پوست بزغاله ای را آرزو می کنند. آیا به این بسنده کنم که به من بگویند: «این، امیر مؤمنان است» و با آنان در سختی های روزگار، سهیم نباشم یا در سختی های زندگی، نمونه ای برایشان نباشم؟ من برای آن آفریده نشده ام که خوردن غذاهای لذیذ، مشغولم کند، چون چارپای پرواری که همتش علفش است و یا چارپای رهاشده که خاک را به هم می زند. و از علف های آن، خود را سیر می کند و از آنچه بر سرش می آورند، غافل می ماند، یا وا نهاده باشم و یا بیهوده ام پندارند و یا ریسمان گم راهی را بکشم و یا راه سرگردانی را بپیمایم... ای دنیا! از من دور شو. مهارت بر گردنت است. از چنگال هایت رسته ام و از شبکه تارهایت رها شده ام و از رفتن به لغزشگاه هایت پرهیز کرده ام. کجایند گذشتگانی که با بازیچه هایت مغرورشان ساختی؟ و کجایند مردمانی که با زیورهایت فریبشان دادی؟ اینک، گرفتار گورها و در دل قبرهایند. [ای دنیا!]

به خدا سوگند، اگر شخصی قابل دیده شدن بودی و قالب حسی می داشتی، به خاطر بندگان که با آرزوها فریبشان دادی و امت هایی که در هلاکتشان افکندی و پادشاهانی که آنها را به نابودی سپردی و به جایگاه های گرفتاری که هیچ راه پس و پیش رفتن نیست واردشان کردی، حدود خدایی را بر تو جاری می ساختم. هیئات! آن که پا در لغزشگاهت نهاد، لغزید (با سر فرود آمد) و هر کس به ژرفای دریایت رفت، غرق شد و هر که از بندت رهید، رستگار شد. آن که از تو سالم ماند، از این که در جایی تنگ مسکن گزیند، باکش نیست و دنیا در نزد او، چون روزی است که پایانش نزدیک است. از پیش

چشمم دور شو! به خدا سوگند که برایت خود را خوار نخواهم ساخت که خوایم سازی و گردن به بندت نمی دهم که به این سو و آن سویم بکشی. به خدا سوگند، عهد می بندم که به استثنای آن جایی که اراده خدا باشد، نفس خویش را چنان تربیت کنم که اگر گرده نانی به عنوان غذا یافت، به آن شادمان گردد و به نمک، به عنوان خورش قناعت ورزد، و مردمک چشمم را چنان می دارم که چون چشمه خشکیده، آبی در آن نماند و اشک آن بریزد. آیا چرنده، شکمش را با چرا پُر کند و بخوابد و گوسفند در آغل، علف سیر بخورد و بیفتد و علی از توشه اش بخورد و بخوابد؟ چشمش روشن که پس از سالیانی دراز به چارپایی رها و چرنده ای در حال چرا، اقتدا کند! خوشا جانی که آنچه را پروردگارش بر عهده اش نهاده، پرداخته و در سختی اش با شکیبایی ساخته، و در شب، از چشم بر هم نهادن، دوری جسته تا آن که خواب بر وی غلبه کرده و زمین را بستر قرار داده و کف دست خویش را بالین نموده است. در بین جمعی که از بیم روز بازگشت، شب زنده دار مانده اند و از رخت خوابشان دوری گزیده اند، لب هایشان به یاد پروردگارشان گویان گشته، و گناهانشان از استغفار فراوان، زدوده شده است، «آنان، حزب خدایند و بدانید که حزب خدا رستگارانند». ای پسر حنیف! از خدا بترس. باید که گرده های نانت تو را بسنده باشد تا از آتش، رهایی یابی.

ص: ٤٩٢

..

ص: ٤٩٣

..

عنه عليه السلام: وَاللَّهِ مَا دُنِيَائِكُمْ عِنْدِي إِلَّا كَسَيْفٍ عَلَى مَنْهَلٍ حَلَّوْا، إِذْ صَاحَ بِهِمْ سَائِقُهُمْ فَارْتَحَلُوا، وَلَا لَمَذَاذَتْهَا فِي عَيْنِي إِلَّا كَحَمِيمٍ أَشْرَبُهُ غَسَاقًا، وَعَلَقَمَ أَتَجَرُّعُهُ زُعَاقًا، وَسَمَّ أَفْعَى أَسْقَاهُ دِهَاقًا، وَقِلَادَهُ مِنْ نَارٍ أَوْهَقُهَا (١) خِنَاقًا. وَلَقَدْ رَقَعْتُ مِدْرَعَتِي هَذِهِ حَتَّى اسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَاقِعِهَا، وَقَالَ لِي: إِقْدِفْ بِهَا قَدْفَ الْأُتْنِ، لَا يَرْتَضِيهَا لِيرْقَعَهَا. فَقُلْتُ لَهُ: أُغْرِبُ عَنِّي فَعِنْدَ الصَّبَاحِ يَحْمَدُ الْقَوْمُ الشُّرَى (٢)، وَتَنْجَلِي عَنَّا عَلَالَاتُ الْكِرَى. وَلَوْ شِئْتُ لَتَسْرِبَلْتُ بِالْعَبْقَرِيِّ الْمَنْقُوشِ مِنْ دِيبَاجِكُمْ، وَلَأَكَلْتُ لُبَابَ هَذَا الْبُرِّ بِصُدُورِ دَجَاجِكُمْ، وَلَشَرِبْتُ الْمَاءَ الزُّلَالَ بِرَقِيقِ زُجَاجِكُمْ، وَلَكِنِّي أَصِدِّقُ اللَّهَ -جَلَّتْ عَظَمَتُهُ حَيْثُ يَقُولُ: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَلَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَمَّا يُبْخَسُونَ * أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ» (٣). فَكَيْفَ اسْتَطِيعَ الصَّبْرَ عَلَى نَارٍ لَوْ قَدَفَتْ بِشَرَرِهِ إِلَى الْأَرْضِ لَأَحْرَقَتْ نَبْتَهَا! وَلَوْ اعْتَصِمَتْ نَفْسٌ بِقَلْبِهِ لَأَنْصَجَهَا وَهَجَّ النَّارِ فِي قَلْبِهَا! وَأَيُّمَا خَيْرٍ لِعَلِيٍّ أَنْ يَكُونَ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مُقَرَّبًا، أَوْ يَكُونَ فِي لُطَى خَسِينًا مُبْعَدًا مَسْخُوطًا عَلَيْهِ بِجُرْمِهِ مُكَذَّبًا! (٤)

١- الوهق: جبل كالطول؛ تُشدُّ به الإبل والخيول لئلا تنبذ (النهاية: ج ٥ ص ٢٣٣ «وهق»).

٢- عند الصباح يحمد القوم الشرى: مثل يُضربُ للرجل يحتمل المشقة رجاء الراحة (مجمع الأمثال: ج ٢ ص ٣١٨ الرقم ٢٣٨٢).

٣- هود: ١٥ و ١٦.

٤- الأمالى للصدوق: ص ٧١٨ ح ٩٨٨ عن المفضل بن عمر عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام.

امام علی علیه السلام: به خدا سوگند، دنیای شما در پیش من جز [حکایت] مسافرانی نیست که کنار چشمه ای فرود آمده اند و ساربان بانگ زده و راه افتاده اند و لذت آن در نظرم، جز آب و چرک و خون و حنظلی تلخ که در کامم چشانند و سم فراوان مار افعی که بنوشانند و گردنبند آتشی که بر گردنم ببندند، نیست. این لباسم را آن قدر وصله زده ام که از وصله زن آن خجالت می کشم. به من گفت: این را چون ماده الاغ، رها کن، شایسته وصله زدن نیست. به وی گفتم: دور باش، شبروان، در پگاهان، خدا را سپاس می گویند و سختی های راه از [تن] ما زدوده خواهد شد. و اگر می خواستم، پارچه های دیبای نقشدار ویژه می پوشیدم و با نان مغز گندم، سینه مرغ می خوردم و با ظرف های نازک و شفاف، آب زلال می نوشیدم؛ اما من سخن خدای جلیل را تصدیق می کنم که فرمود: «کسانی که زندگی دنیا و زیور آن را بخواهند، [جزای] کارهایشان را در آن جا به طور کامل به آنان می دهیم و به آنان در آن جا کم داده نخواهد شد. اینان کسانی هستند که در آخرت، جز آتش برایشان نخواهد بود». چگونه بر آتشی طاقت بیاورم که اگر شراره ای از آن به زمین رسد، گیاهان آن را خواهد سوزاند؟ کدام یک برای علی خوب است: این که مقرب صاحب عرش باشد و یا رانده شده دور، خشم دیده، به خاطر گناهش در آتش، تکذیب شده؟

عنه عليه السلام : دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَزْهَدُ عِنْدِي مِنْ عَفْطِهِ عَنَزٍ . (١)

عنه عليه السلام : وَاللَّهِ لَدُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَهْوَنُ فِي عَيْنِي مِنْ عُرَاقٍ (٢) خِنْزِيرٍ فِي يَدٍ مَجْدُومٍ . (٣)

عنه عليه السلام : إِنَّ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لِأَهْوَنُ مِنْ وَرَقِهِ فِي فَمِ جَرَادِهِ ، تَقْضُمُهَا ، مَا لِعَلِيٍّ وَلِنَعِيمٍ يَفْنَى ، وَلَذِهِ لَا تَبْقَى ! (٤)

عنه عليه السلام حِينَ عَزَمُوا عَلَى بَيْعِهِ عُثْمَانَ : وَاللَّهِ لَأَسْلِمَنَّ مَا سَلِمَتْ أُمُورُ الْمُسْلِمِينَ وَلَمْ يَكُنْ فِيهَا جَوْرٌ إِلَّا عَلَيَّ خَاصَّةً ؛ التَّمَسَا لَأَجْرٍ ذَلِكَ وَفَضْلِهِ ، وَزُهْدًا فِيمَا تَنَافَسْتُمُوهُ مِنْ زُخْرَفِهِ وَزَبْرِجِهِ . (٥)

١- نهج البلاغه : الخطبه ٣ ، معانى الأخبار : ص ٣٦٢ ح ١ ، علل الشرائع : ص ١٥١ ح ١٢ ، الإرشاد : ج ١ ص ٢٨٩ والثلاثه الأخره عن ابن عتياس ، الأمالى للطوسى : ص ٣٧٤ ح ٨٠٣ عن زراره عن الإمام الباقر عليه السلام عن ابن عباس وعن الإمام الباقر عن أبيه عن جدّه عنه عليهم السلام ، نثر الدرّ : ج ١ ص ٢٧٥ وفيه «أهون» بدل «أزهد» .

٢- العرق : العظم إذا أخذ عنه معظم اللحم ، وجمعه : عُراق (النهايه : ج ٣ ص ٢٢٠ «عرق»).

٣- نهج البلاغه : الحكمة ٢٣٦ .

٤- نهج البلاغه : الخطبه ٢٢٤ ، الأمالى للصدوق : ص ٧٢٢ ح ٩٨٨ عن المفصل بن عمر عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام عنه عليه السلام وفيه «ولذّه تنتجها المعاصى» بدل «ولذّه لا تبقى» ؛ تذكره الخواصّ : ص ١٥٦ عن ابن عتياس وفيه إلى «جراده» .

٥- نهج البلاغه : الخطبه ٧٤ .

امام علی علیه السلام: این دنیای شما نزد من از عطسه بزی کم ارزش تر است .

امام علی علیه السلام: به خدا سوگند ، این دنیای شما در نظر من از استخوان خوکی در دست فردی جذامی ، بی ارزش تر است .

امام علی علیه السلام: این دنیای شما نزد من بی اعتبارتر از برگگی در دهان ملخی است که آن را می جَوَد . علی کجا و نعمت های فانی و لذت های ناپایدار کجا !

امام علی علیه السلام آن گاه که مردم می خواستند با عثمان بیعت کنند: به خدا سوگند ، تا هنگامی که کارهای مسلمانان سامان یابد و جز به من ستم روا نشود ، تسلیم می شوم ، به خاطر اجر و فضل این کار و دل گندن از زخارف و زیور آن که در آن ، کشمکش می کنید .

المحاسن عن حبه العرنى: أتى أمير المؤمنين عليه السلام بخوان (١) فالودج، فوضع بين يديه، فنظر إلى صيفائه وحسنه، فوجأ بإصبعه فيه حتى بلغ بأسفله، ثم سلها ولم يأخذ منه شيئا، وتلمظ إصبعه، وقال: إن الحلال طيب، وما هو بحرام، ولكنى أكره أن أعود نفسي ما لم أعودها، أرفعه عني، فرفعه (٢).

شرح الأخبار عن الزهري: لقد بلغنا أنه [عليًا عليه السلام] اشتهى كبدًا مشويّة على خبز لهب (٣)، فأقام حولًا يشتهيها. ثم ذكر ذلك للحسن عليه السلام (٤) يوما وهو صائم، فصنعها له، فلمّا أراد أن يفطر قريبها إليه، فوقف سائلًا بالباب، فقال: يا بنى احمليها إليه؛ لا تقرأ صحيفتنا غدا «أذهبتكم طيبتكم في حياتكم الدنيا واستمتعتم بها» (٥). (٦)

الإمام علي عليه السلام حين ربي عليه إزار خلق مرقوع فقيل له في ذلك: يخشع له القلب، وتدل به النفس، ويقتدى به المؤمنون. إن الدنيا والآخرة عدوان متفاورتان، وسيلان مختلفان، فمن أحب الدنيا وتولّاها أبغض الآخرة وعادها، وهما بمنزلة المشرق والمغرب وماش بينهما؛ كلما قرب من واحد بعد من الآخر، وهما بعد ضرتان (٧).

الزهد عن أبي النوار يباع الكرايس: أتاني علي بن أبي طالب عليه السلام ومعه غلام له، فاشتري مني قميصي كرايس، ثم قال لغلامي: اختر أيهما شئت. فأخذ أحدهما، وأخذ علي عليه السلام الآخر، فلبسه، ثم مد يده، ثم قال: اقطع الذي يفضل من قدر يدي، فقطعه، وكفه فلبسه ثم ذهب (٨).

- ١- الخوان: هو ما يوضع عليه الطعام عند الأكل (النهاية: ج ٢ ص ٨٩ «خون»).
- ٢- المحاسن: ج ٢ ص ١٧٨ ح ١٥٠٢، المناقب لابن شهر آشوب: ج ٢ ص ٩٩ نحوه.
- ٣- كذا في المصدر، ولعل الصحيح: «لينه».
- ٤- في المصدر: «الحسن»، والصحيح ما أثبتناه كما في مستدرک سفینه البحار: ج ٩ ص ٦.
- ٥- الأحقاف: ٢٠.
- ٦- شرح الأخبار: ج ٢ ص ٣٦٢ ح ٧٢٠.
- ٧- نهج البلاغه: الحكمة ١٠٣، خصائص الأئمة عليهم السلام: ص ٩٦.
- ٨- الزهد لابن حنبل: ص ١٦٥، فضائل الصحابة لابن حنبل: ج ١ ص ٥٤٤ ح ٩١١، أسد الغابه: ج ٤ ص ٩٧ الرقم ٣٧٨٩، شرح نهج البلاغه: ج ٩ ص ٢٣٥؛ عوالي اللآلى: ج ١ ص ٢٧٨ ح ١٠٩ كلاهما نحوه.

المحاسن به نقل از جَبَّه عُرْنَى: برای امیر مؤمنان، ظرف پالوده ای آوردند و در نزدش نهادند. به زلالی و خوبی آن نگاهی افکند و انگشت خود را در آن فرو برد و آن گاه، انگشت خود را تکان داد و چیزی بر نداشت و تنها انگشت خود را چشید و فرمود: «حلال خوشگوار است و حرام نیست؛ اما من نمی خواهم خود را به چیزی که بدان عادت ندارم، معتاد سازم. آن را از پیش من بردارید». آن را برداشتند.

شرح الأخبار به نقل از زُهْرَى: به ما گزارش شده که [علی علیه السلام] هوس جگر کباب شده با نان شیرمال (۱) کرده بود و یک سال بود که چنین چیزی را می خواست. روزی در حالی که روزه بود، آن را به حسن علیه السلام یادآوری کرد و او این غذا را برایش آماده کرد. هنگامی که می خواست افطار کند، آن را نزد ایشان آورد. در همین هنگام، بینوایی به در خانه آمد. [علی علیه السلام] فرمود: «پسرم این را به او بده تا فردای قیامت، در نامه عملمان این آیه خوانده نشود: «نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان [خودخواهانه] صرف کردید و از آنها برخوردار شدید»».

امام علی علیه السلام هنگامی که جامه ای کهنه و وصله دار بر تن داشت و به وی یادآور شدند: دل به این وسیله، فروتن می شود و هوس، سرکوب می گردد و مؤمنان، بدان اقتدا می کنند. دنیا و آخرت، دو دشمن متفاوت اند و دو راه جدا هستند. آن که دنیا را دوست بدارد و بدان روی آورد، آخرت را بد می شمارد و دشمن می دارد. آن دو چون مشرق و مغرب اند و رونده بین آن دو، هر مقدار به یکی نزدیک شود، از آن دیگری دور می گردد و آن دو هویند.

الزهد به نقل از ابو نوار کرباس فروش: علی بن ابی طالب علیه السلام به همراه غلامی نزد من آمد و از من، دو پیراهن کرباس خرید. آن گاه به غلامش فرمود: «هر کدام را که می خواهی، انتخاب کن». او یکی را برگزید و علی علیه السلام آن دیگری را برداشت و پوشید و دست خود را کشید و [به غلام] فرمود: «آن مقدار از پارچه را که از دست من زیادی است، کوتاه کن». آن را قطع کرد و لبه اش را برگرداند. سپس [دوباره آن را] پوشید و رفت.

۱- در مصدر «خبزه لبنه» است و ممکن است «خبزه لبینه» به معنای «نرم» باشد. (م)

الإمام علي عليه السلام : وَاللَّهِ لَقَدْ رَفَعْتُ مِدْرَعَتِي هَذِهِ حَتَّى اسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَاقِعِهَا ، وَلَقَدْ قَالَ لِي قَائِلٌ : أَلَا تَنْبِذُهَا عَنكَ ؟ فَقُلْتُ :
أَغْرَبَ عَنِّي ، فَعِنْدَ الصَّبَاحِ يَحْمَدُ الْقَوْمُ الشُّرَى . (١)

تاريخ دمشق عن العلاء : حَظَبَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : أَيُّهَا النَّاسُ ، وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ، مَا رَزَأْتُ مِنْ مَالِكُمْ قَلِيلاً وَلَا
كَثِيراً إِلَّا هِذِهِ وَأَخْرَجَ قَارورَةَ مِنْ كُمَّ قَمِيصِهِ فِيهَا طَيْبٌ ، فَقَالَ : أَهْدَاها إِلَيَّ دِهْقَانٌ . (٢)

الإمام الصادق عليه السلام : مَا اعْتَلَجَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمْرانِ اللَّهِ قَطُّ إِلَّا أَحَذَّ بِأَشَدِّهِمَا ، وَمَا زالَ عِنْدَكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا عَمَلَتْ يَدُهُ
، يُؤْتِي بِهِ مِنَ الْمَدِينَةِ . وَإِنْ كَانَ لِيَأْخُذُ السَّوِيقَ فَيَجْعَلُهُ فِي الْجِرَابِ ، ثُمَّ يَخْتَمُ عَلَيْهِ ؛ مَخَافَةَ أَنْ يُزَادَ فِيهِ مِنْ غَيْرِهِ . وَمَنْ كَانَ أَزْهَدَ
فِي الدُّنْيَا مِنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ! (٣)

عنه عليه السلام : حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : لَمَّا تَجَهَّزَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الكُوفَةِ أَتَاهُ ابْنُ عَبَّاسٍ ،
فَنَاشَدَهُ اللَّهُ - وَالرَّحِمَ أَنْ يَكُونَ هُوَ الْمَقْتُولَ بِالطَّفِّ ، فَقَالَ : [أَنَا أَعْرِفُ] (٤) بِمَصْرَعِي مِنْكَ ، وَمَا وَكْدِي مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا فِرَاقُهَا . أَلَا
أَخْبُرُكَ يَا بَنَ عَبَّاسٍ بِحَدِيثِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالدُّنْيَا ؟ فَقَالَ لَهُ : بَلَى ، لَعَمْرِي إِنِّي لَأَحِبُّ أَنْ تُحَدِّثَنِي بِأَمْرِهَا . فَقَالَ أَبِي :
قَالَ عَلِيٌّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : سَمِعْتُ أبا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ : حَدَّثَنِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : إِنِّي كُنْتُ
بِفَدَاكَ فِي بَعْضِ حَيْطَانِهَا ، وَقَدْ صَارَتْ لِفَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ قَالَ : فَإِذَا أَنَا بِأَمْرَاهُ قَدْ قَحَمْتَ عَلَيَّ وَفِي يَدِي مِسْحَاءً وَأَنَا أَعْمَلُ بِهَا ،
فَلَمَّا نَظَرْتُ إِلَيْهَا طَارَ قَلْبِي مِمَّا تَدَاخَلَنِي مِنْ جَمَالِهَا ، فَشَبَّهْتُهَا بِبَيْتَةِ بِنْتِ عَامِرِ الْجَمَحِيِّ وَكَانَتْ مِنْ أَجْمَلِ نِسَاءِ قُرَيْشٍ . فَقَالَتْ :
يَا بَنَ أَبِي طَالِبٍ ، هَلْ لَكَ أَنْ تَتَزَوَّجَ بِي فَأُعَيِّبَكَ عَنْ هَذِهِ الْمِسْحَاءِ ، وَأُذْكَكَ عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ ، فَيَكُونَ لَكَ الْمُلْكُ مَا بَقِيَتْ
وَلِعَقِبِكَ مِنْ بَعْدِكَ ؟ فَقَالَ لَهَا عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ أَنْتِ حَتَّى أَخْطُبُكَ مِنْ أَهْلِكَ ؟ فَقَالَتْ : أَنَا الدُّنْيَا . قَالَ : [قُلْتُ] (٥) لَهَا :
فَمَارِجِي وَأَطْلُبِي زَوْجاً غَيْرِي ، وَأَقْبَلْتُ عَلَى مِسْحَاتِي ، وَأَنْشَأْتُ أَقُولُ : لَقَدْ خَابَ مَنْ غَرَّتْهُ دُنْيَا دُنْيَهُ وَمَا هِيَ إِلَّا غَرَّتْ قُرُوناً بِنَائِلِ
أَتْنَا عَلَى زِيِّ الْعَزِيزِ بَيْتَهُ وَزِينَتُهَا فِي مِثْلِ تِلْكَ الشَّمَائِلِ فَقُلْتُ لَهَا غَرِي سِوَايَ فَإِنِّي عَزُوفٌ عَنِ الدُّنْيَا وَلَسْتُ بِجَاهِلٍ وَمَا أَنَا
وَالدُّنْيَا فَإِنَّ مُحَمَّدًا أَحَلَّ صَدْرِي بَيْنَ تِلْكَ الْجِنَادِلِ وَهَبَهَا أَتْنِي بِالْكُنُوزِ وَدُرِّهَا وَأَمْوَالِ قَارُونَ وَمُلْكِ الْقَبَائِلِ أَلَيْسَ جَمِيعاً لِلْفَنَاءِ
مَصِيرُهَا وَيَطْلُبُ مِنْ خَزَائِنِهَا بِالطَّوَائِلِ فَعَرِي سِوَايَ إِنِّي غَيْرُ رَاغِبٍ بِمَا فِيكَ مِنْ مُلْكٍ وَعِزٍّ وَنَائِلٍ فَقَدْ قَبِعْتُ نَفْسِي بِمَا قَدْ رُزِقْتَهُ
فَشَأْنُكَ يَا دُنْيَا وَأَهْلَ الْعَوَائِلِ فَإِنِّي أَخَافُ اللَّهَ - يَوْمَ لِقَائِهِ وَأَخْشَى عِذاباً دَائِماً غَيْرَ زَائِلٍ (٦) فَخَرَجَ مِنَ الدُّنْيَا وَلَيْسَ فِي عُنُقِهِ تَبِعُهُ
لِلْأَحْيَادِ ، حَتَّى لَقِيَ اللَّهَ - مَحْمُوداً غَيْرَ مَلُومٍ وَلَا مَذْمُومٍ ، ثُمَّ اقْتَدَتْ بِهِ الْأَيْمَةُ مِنْ بَعْدِهِ بِمَا قَدْ بَلَغَكُمْ ، لَمْ يَتَلَطَّخُوا بِشَيْءٍ مِنْ بَوَائِقِهَا ،
عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَجْمَعِينَ ، وَأَحْسَنَ مَثْوَاهُمْ . (٧)

١- نهج البلاغه: الخطبه ١٦٠ ، مجمع البيان: ج ٩ ص ١٣٣ ، غرر الحكم: ح ٧٣٤٥ ، إرشاد القلوب: ص ١٩ ، المناقب لابن

شهر آشوب: ج ٢ ص ١٠١ نحوه وفيها «اعزب» بدل «اغرب» .

٢- تاريخ دمشق: ج ٤٢ ص ٤٨٠ ، حليه الأولياء: ج ١ ص ٨١ نحوه ، البدايه والنهائيه: ج ٨ ص ٢ ، كنز العميال: ج ١٣ ص

١٦٨ ح ٣٦٥١٠ ؛ خصائص الأئمه عليهم السلام: ص ٧٩ نحوه وراجع أنساب الأشراف: ج ٢ ص ٣٧٢ وحليه الأولياء: ج ٩ ص

- ٣- الغارات : ج ١ ص ٨١؛ شرح نهج البلاغه : ج ٢ ص ٢٠١ كلاهما عن معاوية بن عمّار .
- ٤- ما بين المعقوفين سقط من المصدر وأثبتناه من بحار الأنوار .
- ٥- ما بين المعقوفين أثبتناه من بحار الأنوار .
- ٦- وقع تصحيف في بعض الألفاظ فصححناها من بحار الأنوار .
- ٧- كشف الريبه : ص ٨٩، بحار الأنوار : ج ٧٥ ص ٣٦٢ ح ٧٧ وراجع المناقب لابن شهر آشوب : ج ٢ ص ١٠٢ .

امام علی علیه السلام: به خدا سوگند، آن قدر این جُبه را پینه زده ام که از پینه زنِ آن خجالت می کشم. کسی به من گفت: آیا آن را از خودت دور نمی کنی؟ گفتم: رهایم کن. شبروان، در پگاهان، خدا را سپاس می گویند.

تاریخ دمشق به نقل از علاء: علی علیه السلام سخنرانی می کرد. فرمود: «ای مردم! به خدا سوگند، خدایی که جز او خدایی نیست، از مال شما کم یا زیاد، جز این (شیشه عطری که از جیب خود درآورد) برنگزیدم و آن را هم کدخدایی به من هدیه داد».

امام صادق علیه السلام: از دو کار الهی که برای علی علیه السلام پیش می آمد، هرگز جز آن که سخت تر بود، بر نمی گزید و تا زمانی که نزد شما [عراقیان] بود، از دست رنج خود که از مدینه آورده بود، می خورد و هرگاه قاووتی را برمی گزید، آن را در کیسه ای قرار می داد و بر آن، مَهر می زد تا [از سوی نزدیکانش] چیزی بر آن افزوده نشود. چه کسی در دنیا از علی علیه السلام زاهدتر بود؟!

امام صادق علیه السلام: محمد بن علی بن حسین (امام باقر علیه السلام) نقل کرد: «هنگامی که حسین علیه السلام عازم کوفه شد، ابن عباس نزدش آمد و او را به خدا و به حقّ خویشاوندی سوگند داد که کشته در طف نباشد. حسین علیه السلام فرمود: "[من] از تو به محلّ کشته شدنم آگاه ترم و از دنیا، جز جدایی آن را نمی خواهم. ای ابن عباس! آیا نمی خواهی ماجرای امیر مؤمنان و دنیا را برای تو بازگو کنم؟". گفت: چرا. سوگند به جانم که دوست دارم ماجرا را برایم بگویی». پدرم (امام باقر علیه السلام) گفت: «علی بن حسین علیهما السلام گفت که از پدرم حسین علیه السلام شنیدم که می فرمود: امیر مؤمنان به من خبر داد که من در یکی از باغ های فدک بودم و فدک برای فاطمه علیها السلام شده بود. ناگاه زنی را دیدم که به من نزدیک می شود و در دست من، بیلی بود که با آن کار می کردم. وقتی به او نگاه کردم، از زیبایی ای که داشت، قلبم از جا کنده شد. در نظرم شبیه یثینه دختر عامر جُمحی که از زیباترین زنان قریش بود جلوه کرد. به من گفت: ای پسر ابو طالب! آیا می خواهی با من ازدواج کنی تا تو را از بیل [زدن] نجات بدهم و به خزاین زمین راهنمایی ات کنم تا فرمانروایی همیشه، از آن تو و فرزندان پس از تو باشد؟ علی علیه السلام به وی فرمود: تو که هستی تا از خانواده ات خواستگاری ات کنم؟ گفت: من دنیا می خواهم. علی علیه السلام فرمود که به وی گفتم: برگرد و شویی غیر از من بجوی. و به طرف بیلم روی آوردم و چنین گفتم: آن که دنیای پست فریبش دهد، ناکام می گردد و دنیا اگر چه ملتهایی را فریب دهد، [هیچگاه] کامیاب نمی شود. در لباس عزیزی چون بینه پیش ما آمد و خود را در چنین صورتی آرایش کرده بود. به وی گفتم: غیر مرا فریب ده چرا که من از دنیا روگردانم و ناآگاه نیستم. من و دنیا، چه ربطی به هم داریم، حال آن که محمد مُرده، در بین سنگ های آن جای گرفت؟ گیرم که گنج ها و گوهرهای آن و اموال قارون و پادشاهی قبایل را برایم بیاوری. آیا همه سرانجامشان نابودی نیست و [چنین نیست که] از ذخیره کنندگان آن با قدرت گرفته می شود؟ غیر مرا فریب ده که من علاقه مند نیستم به آنچه از پادشاهی و عزّت و مال در توست. جان من بدانچه که روزی داده شده، قانع است پس تو ای دنیا به سوی غافلگیرشدگان برو. چرا که من از خدا در روز ملاقات با او می ترسم و از عذابی همیشگی و جاودان، بیم دارم. او از دنیا رخت بر بست و بر عهده اش مال کسی نبود تا آن که خدای را ستایش شده و بدون سرزنش و نکوهش، ملاقات کرد».

پس از او ، پیشوایان ، طبق آنچه به شما رسیده است ، از او پیروی کردند و خود را به چیزی از بدی های آن ، آلوده نساختند .
درود بر همه آنان و جایگاهشان نیک باد !

المناقب لابن شهر آشوب فى الإمام على عليه السلام : سأله أعرابى شينا ، فأمر عليه السلام له بالف ، فقال الوكيل (١) : من ذهب أو فضة ؟ فقال عليه السلام : كلاهما عندى حجران ، فأعط الأعرابى أنفعهما له . (٢)

الكامل فى التاريخ : إنه [علينا عليه السلام] أخرج سيفاً له إلى السوق ، فباعه ، وقال : لو كان عندى أربعه دراهم تمن إزار لم أبعه . وكان لا يشتري ممن يعرفه ، وإذا اشتري قميصاً قدر كفه على طول يده وقطع الباقى . (٣)

١- لفظ الوكيل قرينه على أن المال من امواله عليه السلام لا من بيت المال .

٢- المناقب لابن شهر آشوب : ج ٢ ص ١١٨ .

٣- الكامل فى التاريخ : ج ٢ ص ٤٤٣ ، البدايه والنهايه : ج ٨ ص ٣ ، تاريخ دمشق : ج ٤٢ ص ٤٨٢ كلاهما عن مجمع التيمى ، المناقب للخوارزمى : ص ١٢١ ح ١٣٥ عن مجمع التيمى وفيها إلى «لم أبعه» .

مناقب ، ابن شهر آشوب درباره علی علیه السلام : اعرابی ای از او چیزی خواست . دستور داد هزار [سگه] به وی بدهند . وکیل آن حضرت گفت : از طلا (دینار) و یا نقره (درهم)؟ علی علیه السلام فرمود : «هر دو پیش من سنگ اند . هر کدام که برای او مفیدتر است ، آن را بده» .

الکامل فی التاریخ : او (علی علیه السلام) شمشیری داشت . به بازار برد و فروخت و فرمود : «اگر چهار درهم به قیمت یک شلوار می داشتم ، این را نمی فروختم» . او از کسی که وی را می شناخت ، چیزی نمی خرید و هر گاه پیراهنی می خرید ، آستین آن را با دستش اندازه می کرد و اضافی آن را می بُرید .

مكارم الأخلاق عن مجمع: إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخْرَجَ سَيْفَهُ، فَقَالَ: مَنْ يَرْتَهِنُ سَيْفِي هَذَا؟ أَمَا لَوْ كَانَ لِي قَمِيصٌ مَا رَهَنْتُهُ. فَرَهْنُهُ بِثَلَاثَةِ دَرَاهِمٍ، فَاشْتَرَى قَمِيصًا سُتْبَلَانِيًّا، كُمُّهُ إِلَى نِصْفِ ذِرَاعِيهِ، وَطَوَّلَهُ إِلَى نِصْفِ سَاقِيهِ. (١)

خصائص الأئمة عليهم السلام: قَالَ [عَلِيٌّ] عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمًا عَلَى مِئْبَرِ الْكُوفَةِ: «مَنْ يَشْتَرِي مِنِّي سَيْفِي هَذَا، وَلَوْ أَنَّ لِي قُوَّةٌ لَيْلِهِ مَا بَعْتُهُ»، وَغَلَّه صَدَقَتِهِ تَشْتَمِلُ حِينَئِذٍ عَلَى أَرْبَعِينَ أَلْفَ دِينَارٍ فِي كُلِّ سَنَةٍ. (٢)

الإمام الحسن عليه السلام بَعَدَ شَهَادَةَ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا تَرَكَ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ صَفْرَاءَ وَلَا بَيْضَاءَ إِلَّا سَبْعَمِئَةَ دَرَاهِمٍ؛ فَضَلَّتْ مِنْ عَطَايَاهُ، أَرَادَ أَنْ يَبْتَاعَ بِهَا خَادِمًا لِأَهْلِهِ. (٣)

الاستيعاب: قَدْ ثَبَتَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مِنْ وُجُوهِ أَنَّهُ قَالَ: لَمْ يَتْرُكْ أَبِي إِلَّا ثَمَانِمِئَةَ دَرَاهِمٍ أَوْ سَبْعَمِئَةَ فَضَلَّتْ مِنْ عَطَايِهِ، كَانَ يُعِدُّهَا لِخَادِمٍ يَشْتَرِيهَا لِأَهْلِهِ. وَأَمَّا تَقَشُّفُهُ فِي لِبَاسِهِ وَمَطْعَمِهِ فَأَشْهَرٌ. (٤)

مروج الذهب: قَالَ بَعْضُهُمْ: تَرَكَ لِأَهْلِهِ مِئَتَيْنِ وَخَمْسِينَ دَرَاهِمًا، وَمُصْحَفَهُ، وَسَيْفَهُ. (٥)

١- مكارم الأخلاق: ج ١ ص ٢٤٧ ح ٧٣٣.

٢- خصائص الأئمة عليهم السلام: ص ٧٩ وراجع المناقب لابن شهر آشوب: ج ٢ ص ٧٢.

٣- المستدرک علی الصحیحین: ج ٣ ص ١٨٩ ح ٤٨٠٢ عن عمر بن علی عن أبيه الإمام زين العابدين عليه السلام، مسند ابن حنبل: ج ١ ص ٤٢٦ ح ١٧٢٠، فضائل الصحابة لابن حنبل: ج ١ ص ٥٤٨ ح ٩٢٢ كلاهما عن عمرو بن حبشى و ص ٥٤٩ ح ٩٢٦ عن الشعبي وكلها نحوه، مروج الذهب: ج ٢ ص ٤٢٦ كلاهما من دون إسناد إلى المعصوم، المصنّف لابن أبي شيبة: ج ٧ ص ٥٠٢ ح ٤٢، الطبقات الكبرى: ج ٣ ص ٣٨، المعجم الكبير: ج ٣ ص ٧٩ ح ٢٧١٩ و ص ٨٠ ح ٢٧٢٣ والأربعة عن هبيرة بن يريم، مسند البزار: ج ٤ ص ١٨٠ ح ١٣٤١ عن أبي رزين؛ الكافي: ج ١ ص ٤٥٧ ح ٨ عن أبي حمزة عن الإمام الباقر عنه عليهما السلام، الأمالي للطوسي: ص ٢٧٠ ح ٥٠١ عن أبي الطفيل، الأمالي للصدوق: ص ٣٩٧ ح ٥١٠ عن حبيب بن عمرو وكلاهما نحوه، الإرشاد: ج ٢ ص ٨ عن أبي إسحاق وغيره، مسائل علي بن جعفر: ص ٣٢٨ ح ٨١٨ عن عمر بن علي عليه السلام.

٤- الاستيعاب: ج ٣ ص ٢١١ الرقم ١٨٧٥ وراجع مسند البزار: ج ٤ ص ١٧٩ ح ١٣٤٠ ومسند أبي يعلى: ج ٦ ص ١٦٩ ح ٦٧٢٥.

٥- مروج الذهب: ج ٢ ص ٤٢٦.

مکارم الأخلاق به نقل از مجمع: علی علیه السلام شمشیر خود را بیرون آورد و فرمود: «چه کسی شمشیر مرا به رهن می پذیرد؟ اگر یک پیراهن می داشتم، شمشیرم را به رهن نمی گذاشتم». آن را به سه درهم، در رهن گذاشت و با آن، یک پیراهن سنبلانی خرید. آستین آن تا نصف ساعدش می رسید و قدش تا نیمه ساقش.

خصائص الأئمة عليهم السلام: [علی علیه السلام] روزی بر منبر کوفه فرمود: «چه کسی این شمشیر مرا می خرد؟ اگر نان یک شب را می داشتم، آن را نمی فروختم» و این در حالی بود که غله ای که به او می رسید، در یک سال به چهل هزار دینار بالغ می شد.

امام حسن علیه السلام پس از شهادت پدرش و درباره وی: [او] از طلا و نقره، برای بازماندگان چیزی باقی نگذاشت، مگر هفتصد درهم که از سهمش فزون آمده بود و می خواست با آن، خدمتکاری برای خانواده اش بخرد.

الاستیعاب: از راه های گوناگون ثابت شده که حسن بن علی علیهما السلام فرمود: «پدرم بیش از هشتصد و یا هفتصد درهم به جا نگذاشت که از سهمش از بیت المال فزون آمده بود و آن را آماده کرده بود تا خدمتکاری برای خانواده اش بخرد» و ریاضت کشی او در لباس و خوراکش مشهور است.

مروج الذهب: برخی گفته اند وی (علی علیه السلام) برای خانواده اش دویست و پنجاه درهم، به همراه قرآنش و شمشیرش به جا گذاشت.

مقتل أمير المؤمنين عن قبيصة بن جابر: ما رأيت أزهَدَ في الدنيا من عليِّ بن أبي طالبٍ عليه السلام. (١)

الكامل في التاريخ عن الحسن بن صالح: تذاكروا الزُّهَادَ عِنْدَ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ، فَقَالَ عُمَرُ: أَزْهَدُ النَّاسِ فِي الدُّنْيَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ. (٢)

شرح نهج البلاغه: وَهُوَ الَّذِي كَانَ يَكْتَسِبُ بَيُوتَ الْأَمْوَالِ، وَيُصَيِّلِي فِيهَا. وَهُوَ الَّذِي قَالَ: يَا صَيْفِرَاءُ وَيَا بَيْضَاءُ غَرِي غَيْرِي. وَهُوَ الَّذِي لَمْ يُخَلِّفْ مِيرَاثًا، وَكَانَتِ الدُّنْيَا كُلُّهَا بِيَدِهِ إِلَّا مَا كَانَ مِنَ الشَّامِ. (٣)

شرح نهج البلاغه: أَمَّا الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا فَهُوَ سَيِّدُ الزُّهَادِ، وَبَدَلُ الْأَبْدَالِ، وَإِلَيْهِ تُشَدُّ الرَّحَالُ، وَعِنْدَهُ تُنْفَضُ الْأَحْلَاسُ، مَا شَبِعَ مِنْ طَعَامٍ قَطُّ، وَكَانَ أَحْسَنَ النَّاسِ مَا كَلًّا وَمَلْبَسًا. قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي رَافِعٍ: دَخَلْتُ إِلَيْهِ يَوْمَ عِيدٍ، فَقَدَّمْ جِرَابًا مَخْتُومًا، فَوَجَدْنَا فِيهِ خُبْرًا شَعِيرًا يَابِسًا مَرْضُوضًا، فَقُدِّمَ، فَأَكَلْتُ. فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَكَيْفَ تَخْتِمُهُ؟ قَالَ: خِفْتُ هَذَيْنِ الْوَالِدَيْنِ أَنْ يَلْتَأَهُ (٤) بَيْسًا مِنْ أَوْزَيْتٍ. وَكَانَ ثَوْبُهُ مَرْقُوعًا بِجِلْدِ تَارَةٍ، وَلَيْفٍ أُخْرَى، وَنَعْلَاهُ مِنْ لَيْفٍ. وَكَانَ يَلْبَسُ الْكِرْبَاسَ الْعَلِيطَ، فَإِذَا وَجِدَ كُمَّهُ طَوِيلًا قَطَعَهُ بِشَفْرِهِ، وَلَمْ يَخْطُهُ، فَكَانَ لَا يَزَالُ مُتْسَاقِطًا عَلَى ذِرَاعِيهِ حَتَّى يَبْقَى سِدِّي لَا لِحْمَهُ لَهُ. وَكَانَ يَأْتِدُمُ إِذَا اتَّيَدَمَ بِخَلٍّ أَوْ بِمِلْحٍ، فَإِنْ تَرَقَّى عَنِ ذَلِكَ فَبَعْضُ نَبَاتِ الْأَرْضِ، فَإِنْ ارْتَفَعَ عَنِ ذَلِكَ فَبَقِيلٍ مِنَ الْأَبْلِ. وَلَا يَأْكُلُ اللَّحْمَ إِلَّا قَلِيلًا، وَيَقُولُ: «لَا تَجْعَلُوا بُطُونَكُمْ مَقَابِرَ الْحَيَوَانِ». وَكَانَ مَعَ ذَلِكَ أَشَدَّ النَّاسِ قُوَّةً، وَأَعْظَمَهُمْ أَيْدًا (٥)، لَا يَنْفَضُ الْجُوعُ قُوَّتَهُ، وَلَا يُخَوِّنُ (٦) الْإِقْلَاقُ مُنْتَهُ. وَهُوَ الَّذِي طَلَّقَ الدُّنْيَا، وَكَانَتِ الْأَمْوَالُ تُجْبِي إِلَيْهِ مِنْ جَمِيعِ بِلَادِ الْإِسْلَامِ إِلَّا مِنَ الشَّامِ، فَكَانَ يُفَرِّقُهَا وَيُمَزِّقُهَا، ثُمَّ يَقُولُ: هَذَا جَنَائِي وَخِيَارُهُ فِيهِ إِذْ كُلُّ جَانٍ يَدُهُ إِلَى فِيهِ (٧) (٨).

١- مقتل أمير المؤمنين: ص ١٠٨ ح ٩٨، المناقب للخوارزمي: ص ١٢٢ ح ١٣٧.

٢- الكامل في التاريخ: ج ٢ ص ٤٤٣، تاريخ دمشق: ج ٤٢ ص ٤٨٩، مقتل أمير المؤمنين: ص ١٠٨ ح ٩٩ عن الحسن بن حيِّ نحوه، المناقب للخوارزمي: ص ١١٧ ح ١٢٨ عن الحارث بن حصيره وفيه «ما علمنا أن أحدا كان في هذه الأمة بعد النبي صلى الله عليه وآله أزهَدَ من عليِّ بن أبي طالبٍ عليه السلام».

٣- شرح نهج البلاغه: ج ١ ص ٢٢ وراجع شرح الأخبار: ج ٢ ص ٣٤١ ح ٧١٧.

٤- لَتَّ السَّوِيقَ وَالْأَقِطَ وَنَحْوَهُمَا يَلْتَهُ: جَدَّحَهُ، وَقِيلَ: بَسَّهُ بِالْمَاءِ وَنَحْوَهُ (تاج العروس: ج ٣ ص ١٢٤ «لتت»).

٥- الْأَيْدُ وَالْأَدُّ: الْقُوَّةُ (لسان العرب: ج ٣ ص ٧٦ «أيد»).

٦- التَّخَوَّنُ: التَّنْقِصُ (لسان العرب: ج ١٣ ص ١٤٥ «خون»).

٧- وهذا مثل، أول من قاله عمرو بن أخت جديمه الأبرش؛ كان يجني الكمأه مع أصحاب له، فكانوا إذا وجدوا خيار الكمأه أكلوا، وإذا وجدها عمرو جعلها في كُمَّه حَتَّى يَأْتِيَ بِهَا خَالَه، وَقَالَ هَذِهِ الْكَلِمَاتُ فَسَارَتْ مَثَلًا، وَأَرَادَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِقَوْلِهَا أَنَّهُ لَمْ يَتَلَطَّحْ بِشَيْءٍ مِنْ فِيءِ الْمُسْلِمِينَ، بَلْ وَضَعَهُ مَوَاضِعَهُ (النهاية: ج ١ ص ٣٠٩ «جني»).

٨- شرح نهج البلاغه: ج ١ ص ٢٦.

مقتل امیر المؤمنین به نقل از قیصه بن جابر : در دنیا از علی بن ابی طالب زاهدتر ندیدم .

الکامل فی التاریخ به نقل از حسن بن صالح : نزد عمر بن عبد العزیز از زاهدان سخن به میان آمد . عمر گفت : زاهدترین مردم در دنیا ، علی بن ابی طالب بود .

شرح نهج البلاغه : او (علی علیه السلام) کسی بود که بیت المال را جارو می زد و در آن ، نماز می گزارد . او همان بود که می گفت : «ای طلاها و نقره ها! غیر من را بفریبید» . او همان بود که میراثی از خود به جای نگذاشت ، در حالی که همه دنیا [ی اسلام] بجز شام ، در دستش بود .

شرح نهج البلاغه : اما زهد در دنیا ؛ او سرور زاهدان و قهرمان قهرمانان است که [برای فراگیری] به سوی او کوچ می شود و ترک منزل می گردد . هرگز از غذا سیر نشد و خوراک و پوشاکش ، در میان مردم ، از همه ناملایم تر بود . عبدالله بن ابی رافع گفت : در روز عید بر او (علی علیه السلام) وارد شدم . کیسه ای مَهر شده آورد . در درون آن ، نان جوین خشک کوبیده یافتیم . آن را پیش داشت و خورد . گفتم : ای امیر مؤمنان! چرا آن را مَهر می کنی؟ گفت : «از این دو پسر در بیمم که آن را به چربی و روغن ، آغشته کنند» . لباسش گاه با پوست و گاه با لیف خرما پینه شده بود . کفش هایش از لیف خرما بود . همواره کرباس زبر می پوشید . هرگاه آستین آن را بلند می یافت ، آن را با تیغی کوتاه می کرد و خیاطی نمی کرد و آن قدر از لباسش استفاده می کرد که پود آن می رفت و فقط تار آن می ماند . هر گاه می خواست خورش بر غذایش بیفزاید ، سرکه و یا نمک را خورش می کرد ، و هر گاه از این حالت پافراتر می نهاد ، سبزی خوردن را بدان می افزود و اگر از این هم بیشتر می شد ، کمی شیر شتر ، خورش غذایش بود . گوشت را جز به مقدار اندک نمی خورد و می گفت : «شکم های خود را گورستان حیوانات قرار ندهید» . با این همه ، قوی ترین مردم بود و از نظر توان ، بزرگ ترین آنان . گرسنگی از توانش نمی کاست و کم خوری ، طاقت او را کم نمی ساخت . او همان است که دنیا را طلاق داد ، در حالی که دارایی ها از سرتاسر جهان اسلام ، بجز شام ، به سوی او می آمد و آنها را بخش می کرد و می پراکند و آن گاه می فرمود : «این، دستچین من و بهترین آن است در حالی که هر میوه چین، دستش به دهان خودش است [و خود می خورد]» . (۱)

۱- این شعر از عمرو بن عدی است که تبدیل به مَثَل شده است . وی در کودکی همراه خدمتگزاران پادشاه وقت (جذیمه ابرش) برای جمع آوری قارچ ، راهی بیابان می شد . خدمتگزاران پادشاه ، هرگاه قارچ خوبی پیدا می کردند، خودشان می خوردند و قارچ های نامرغوب را برای پادشاه می آوردند ؛ اما عمرو بن عدی چنین نمی کرد و همه آنها را برای پادشاه می آورد و این شعر را می سرود و منظورش آن بود که خوب و بد را هر چه هست ، آورده است و مثل دیگر جمع کنندگان قارچ ، خوب ها را خود نخورده است . (م)

راجع: ج ١٠ ص ٢٩٢ (إمام المستضعفين). و ص ٣٥٢ (صدقاته).

١٢ / ٢ سَمَاحَةُ الْكَفِّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: عَلِيٌّ ... أَقْدَمَ النَّاسِ إِسْلَامًا، وَأَسَمَحَهُمْ كَفًّا. (١)

عنه صلى الله عليه وآله لعلي عليه السلام: أنت ... أجودهم كفا، وأزهدهم في الدنيا. (٢)

-
- ١- المناقب لابن المغازلي: ص ١٥١ ح ١٨٨؛ بشاره المصطفى: ص ١٧٤، الفضائل لابن شاذان: ص ١٠٢ كلها عن ابن عباس، المناقب للكوفي: ج ٢ ص ٥٩٥ ح ١١٠٠ عن سليمان الأعمش، الأمالى للصدوق: ص ٥٧ ح ١٣، كنز الفوائد: ج ١ ص ٢٦٣، مائه منقبه: ص ٧٤ ح ٢٥ والثلاثة الأخيره عن جابر.
 - ٢- الاحتجاج: ج ١ ص ٣٦٣ ح ٦٠، كتاب سليم بن قيس: ج ٢ ص ٦٠١ ح ٦، الفضائل لابن شاذان: ص ١٢٣ كلها عن سلمان والمقداد وأبي ذر.

۱۲/۲ بخشندگی

ر. ک: ج ۱۰ ص ۲۹۳ (پیشوای مستضعفان). و ص ۳۵۳ (صدقه های علی).

۱۲/۲ بخشندگی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: علی... در اسلام آوردن، پیشتازترین مردم و در بخشش، دست و دلبازترین آنان است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام: تو... در بخشش، بخشنده ترین آنان و در دنیا، زاهدترینشان هستی.

عنه صلى الله عليه وآله في وصفِ عليٍّ عليه السلام : هَذَا الْبَحْرُ الرَّاحِزُ ، هَذَا الشَّمْسُ الطَّالِعَةُ ، أَسْحَى مِنَ الْفِرَاتِ كَفَاً ، وَأَوْسَعُ مِنَ الدُّنْيَا قَلْبًا ، فَمَنْ أَبْغَضَهُ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ . (١)

الإمام عليٌّ عليه السلام : لَقَدِمْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَإِنِّي لَأَرْبُطُ الْحَجَرَ عَلَى بَطْنِي مِنَ الْجُوعِ ، وَإِنَّ صَيْدَقَتِي الْيَوْمَ لَأَرْبَعُونَ أَلْفًا . (٢)

عنه عليه السلام : لَقَدِمْتُ أَرْبُطُ الْحَجَرَ عَلَى بَطْنِي مِنَ الْجُوعِ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَإِنَّ صَيْدَقَتِي الْيَوْمَ لَأَرْبَعُونَ أَلْفَ دِينَارٍ . (٣)

سنن الدارقطني عن أبي سعيد : شَهِدْتُ جِنَازَةَ فِيهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَلَمَّا وُضِعَتْ سَأَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : أَعَلَيْهِ دَيْنٌ ؟ قَالُوا : نَعَمْ . فَعَدَلَ عَنْهَا ، وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : صَيِّلُوا عَلَيَّ صَاحِبِكُمْ . فَلَمَّا رَأَاهُ عَلِيٌّ تَقَفَى ، قَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، بَرِيءٌ مِنْ دِينِهِ ، وَأَنَا ضَامِنٌ لِمَا عَلَيْهِ . فَأَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَصَيَّلِي عَلَيْهِ ، ثُمَّ انصَرَفَ ، فَقَالَ : يَا عَلِيُّ ، جَزَاكَ اللَّهُ مَخِيرًا ، فَكَأَنَّ اللَّهَ مَرِهَانُكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَمَا فَكَّكَ رِهَانَ أَخِيكَ الْمُسْلِمِ ؛ لَيْسَ مِنْ عَبْدٍ يَقْضَى عَنْ أَخِيهِ دَيْنَهُ إِلَّا فَكَّكَ اللَّهُ مَرِهَانَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ . (٤)

- ١- مائه منقبه : ص ٥٥ ح ١٢ ، كنز الفوائد : ج ١ ص ١٤٨ كلاهما عن أبي هريره .
- ٢- مسند ابن حنبل : ج ١ ص ٣٣٤ ح ١٣٦٧ ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج ١ ص ٥٣٩ ح ٨٩٩ و ص ٥٥٠ ح ٩٢٧ ، الزهد لابن حنبل : ص ١٦٦ ، تاريخ دمشق : ج ٤٢ ص ٣٧٥ ، البدايه والنهايه : ج ٧ ص ٣٣٣ كلها عن محمد بن كعب .
- ٣- تاريخ دمشق : ج ٤٢ ص ٣٧٥ ، مسند ابن حنبل : ج ١ ص ٣٣٥ ح ١٣٦٨ ، حليه الأولياء : ج ١ ص ٨٥ ، أسد الغابه : ج ٤ ص ٩٧ الرقم ٣٧٨٩ نحوه ، ربيع الأبرار : ج ٢ ص ١٤٧ ؛ المناقب للكوفي : ج ٢ ص ٦٦ ح ٥٤٨ كلها عن محمد بن كعب .
- ٤- سنن الدارقطني : ج ٣ ص ٧٨ ح ٢٩١ و ٢٩٢ و ص ٤٧ ح ١٩٤ ، السنن الكبرى : ج ٦ ص ١٢١ ح ١١٣٩٩ كلاهما عن عاصم بن ضميره عن الإمام عليٍّ عليه السلام و ح ١١٣٩٨ ، تاريخ أصبهان : ج ٢ ص ٢٦٠ الرقم ١٦٣٣ كلها نحوه ، المنتخب من مسند عبد بن حميد : ص ٢٨١ ح ٨٩٣ ؛ عوالي اللآلي : ج ٢ ص ١١٤ ح ٣١٤ نحوه .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در وصف علی علیه السلام: این دریای خروشان و خورشید برآمده، در بخشش، از فرات بخشنده تر است و دل گشاده تر از دنیا. هر کس او را دشمن بدارد، لعنت خدا بر او باد!

امام علی علیه السلام: مرا همراه پیامبر خدا دیدی که از گرسنگی سنگ بر شکم می بستم و امروز، زکات من به چهل هزار [دینار] می رسد.

امام علی علیه السلام: مرا در روزگار پیامبر خدا دیده بودی که از گرسنگی سنگ بر شکم می بستم و زکات من امروز به چهل هزار دینار می رسد.

سنن الدارقطنی به نقل از ابو سعید: در [تشیع] جنازه ای که پیامبر خدا هم بود، حضور یافتم. هنگامی که [جنازه را] بر زمین گذاشتند، پیامبر خدا پرسید: «آیا بدهی ای بر عهده اوست؟». گفتند: آری. از او روی تافت و فرمود: «بر دوستان نماز بگزارید». هنگامی که علی علیه السلام چنین دید، در پی پیامبر خدا رفت و گفت: ای پیامبر خدا! او از بدهی هایش رها گشت و من، ضامن بدهی های اویم. پیامبر خدا باز گشت و بر او نماز گزارد و آن گاه رفت و به علی علیه السلام فرمود: «ای علی! خدا تو را جزای خیر دهد! خداوند در روز قیامت ذمه تو را از دین آزاد کند، چنان که تو ذمه برادر مسلمانان را از دین آزاد کردی. هیچ بنده ای بدهی برادر دینی خود را نمی دهد، جز آن که در روز قیامت، خداوند، ذمه او را از دین آزاد می کند».

ربيع الأبرار عن محمد بن الحنفية: كان أبي عليه السلام يدعو قبرا بالليل، فيحمله دقيقا وتمرا، فيمضي إلى أبيات قد عرفها، ولا يطلع عليه أحدا. فقلت له: يا أبة، ما يمنعك أن يدفع إليهم نهارا؟ قال عليه السلام: يا بني، صدقه السر تطفئ غضب الرب (١).

المناقب للكوفي عن محمد بن الحنفية: كان أبي رضوان الله عليه إذا جاءت غلته من ضياعه أخذ قوته لنفسه، وقوت عياله وأمهات أولاده، وأعطى الحسن والحسين قوتهما، وأعطاني قوتي، وأعطى من بلغ من ولده، وأعطى عقيل وولده، وولد جعفر، وأم هانئ وولدها، وأعطى جميع ولد عبد المطلب من كان منهم يحتاج إلى أن يعطيه، وإلى سائر بني هاشم، وإلى ولد المطلب بن عبد مناف، وولد نوفل بن عبد مناف، وإلى جماعة من قريش من كان منهم يحتاج إلى الصلح، وإلى أهل بيوت من الأنصار، وغيرهم، حتى لا يبقى منه شيئا رضوان الله عليه ومغفرته. ولم يسأله أحد شيئا فردّه إلا بما يرضيه. (٢)

ربيع الأبرار: أتى عليا رضي الله عنه أعرابي فقال: واللّه، يا أمير المؤمنين ما تركت في بيتي لا سبدا ولا ليدا (٣)، ولا ثاغية ولا راغية (٤). فقال: واللّه، ما أصبح في بيتي فضل عن قوتي. فولى الأعرابي وهو يقول: واللّه، ليسألك الله عن موقفي بين يديك. فبكي بكاء شديدا، وأمر برده، واستعاده كلامه. ثم بكى، فقال: يا قنبر ائني بدرعي الفلايئه، ودفعها للأعرابي (٥) وقال: لا تخذعن عنها؛ فطالما كشفت بها الكرب عن وجه رسول الله. ثم قال قنبر: كان يجزيه عشرون درهما. قال: يا قنبر، واللّه ما يسرني أن لي زنة الدنيا ذهبا أو فضة فتصدق وقبله الله مني وأنه سألتني عن موقفي هذا بين يدي. (٦)

١- ربيع الأبرار: ج ٢ ص ١٤٨؛ المناقب للكوفي: ج ٢ ص ٦٩ ح ٥٥٢.

٢- المناقب للكوفي: ج ٢ ص ٦٨ ح ٥٥٢.

٣- ماله سبدا ولا ليدا: أي ماله ذو وبر ولا صوف؛ يكتى بهما عن الإبل والغنم، وقيل: عن المعز والضأن (لسان العرب: ج ٣ ص ٢٠٢ «سبدا»).

٤- الثاغية: الشاه، والراغية: الناقه؛ أي ما له شاه ولا بعير (لسان العرب: ج ١٤ ص ١١٣ «ثاغ»).

٥- في الطبعة المعتمدة: «لك الأعرابي»، والتصحيح من طبعه مؤسسه الأعلمي: ج ٣ ص ٢٠١ ح ١٥٨.

٦- ربيع الأبرار: ج ٢ ص ٦٦٨، المستطرف: ج ٢ ص ٥٤؛ المناقب للكوفي: ج ٢ ص ٧٥ ح ٥٥٨ عن الحسن عن رجل من بني تميم.

ربیع الأبرار، کوفی به نقل از محمد بن حنفیه: پدرم (علی علیه السلام) شبانگاه، قنبر را صدا می زد و آرد و خرما بر دوشش می نهاد و به در خانه هایی که می شناخت، می رفت و کسی را از آن آگاه نمی کرد. به وی گفتم: پدرم! چرا این اموال را در طول روز (علنی) به آنان نمی دهی؟ فرمود: «پسرم! صدقه مخفی، خشم پروردگار را خاموش می کند».

المناقب، کوفی به نقل از محمد بن حنفیه: هرگاه غله های پدرم که رضوان الهی بر او باد از زمینش می رسید، خوراک خود، خانواده و مادران فرزندان را برمی داشت، خوراک حسن و حسین علیهما السلام را می داد، خوراک مرا می داد و به هر کس از فرزندان که حاضر بودند، می داد، به عقیل و پسرانش، به فرزندان جعفر، به ام هانی و فرزندان او و به همه فرزندان عبدالمطلب اگر نیازمند بودند، می بخشید و به دیگر بنی هاشم و فرزندان مطلب بن عبد مناف، فرزندان نوفل بن عبد مناف و به گروهی از قریشیان که نیازمند به بخشش بودند و خانواده های انصار و دیگران می بخشید، به گونه ای که برای وی که خشنودی و مغفرت خدا بر او باد چیزی باقی نمی ماند. هیچ کس از او چیزی نمی خواست، جز آن که با اجابت درخواستش او را بازمی گرداند.

ربیع الأبرار: بیابان نشینی به نزد علی علیه السلام آمد و گفت: ای امیر مؤمنان! در خانه ام نه حیوان گُرک داری هست و نه پشم داری؛ نه گوسفندی دارم و نه شتری. فرمود: «به خدا سوگند، در خانه ام بیش از قوت خود چیزی ندارم». بیابان نشین برگشت، در حالی که می گفت: به خدا سوگند، در روز قیامت، خدا از تو به خاطر این دیدار، بازخواست خواهد کرد. علی علیه السلام بسیار گریست و فرمود تا او را برگردانند و از او خواست تا بار دیگر سخنش را تکرار کند و باز گریست و فرمود: «ای قنبر! آن زره مرا بیاور» و آن را به مرد بیابانی داد و فرمود: «مواظب باش کلاه سرت نرود. با آن، بسیار غم ها از چهره پیامبر صلی الله علیه و آله زدوده ام». قنبر گفت: بیست درهم برای او بس بود. فرمود: «ای قنبر! به خدا سوگند، دوست ندارم که به اندازه دنیا طلا- و یا نقره می داشتم و آن را صدقه می دادم و خدا از من می پذیرفت، ولی از این دیدار، بازخواست می کرد».

تاريخ دمشق عن الأصمغ بن نباته عن الإمام علي عليه السلام: جاءه رجل فقال: يا أمير المؤمنين، إن لي إليك حاجة، فرفعتها إلى الله قبل أن أرفعها إليك، فإن أنت قضيتها حمدت الله وشكرتكم، وإن أنت لم تقضها حمدت الله وعذرتكم. فقال علي عليه السلام: أكتب حاجتك على الأرض؛ فإني أكره أن أرى ذل السؤال في وجهك. فكتب: إني محتاج. فقال علي عليه السلام: علي بحله، فأتى بها، فأخذها الرجل فلبسها، ثم أنشأ يقول: كسوتني حله تبلى محاسنها فسوف أكسوك من حسن الثناء حللاً إن نلت حسن ثنائي نلت مكرمةً ولست تبغى بما قد قلته بدلاً إن الثناء ليحيى ذكر صاحبه كالغيث يحيى نداء السهل والجبل لا تزهّد الدهر في زهو تواقعه فكل عبد سيجزى بالذي عملاً فقال علي عليه السلام: علي بالدينارين، فأتى بمئة دينار، فدفعها إليه. فقال الأصمغ: فقلت: يا أمير المؤمنين، حله ومئة دينار؟! قال عليه السلام: نعم، سيمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: أنزلوا الناس منازلهم. وهذه منزله هذا الرجل عندي. (١)

١- تاريخ دمشق: ج ٤٢ ص ٥٢٣ ح ٩٠٤٨، البدايه والنهايه: ج ٨ ص ٩؛ الأمالى للصدوق: ص ٣٤٨ ح ٤٢٠ عن أحمد بن أبي المقدام العجلي نحوه.

تاریخ دمشق به نقل از اصبع بن نباته ، از امام علی علیه السلام : مردی پیش او (علی علیه السلام) آمد و گفت : ای امیر مؤمنان! من حاجتی از تو دارم . آن را پیش از این که با تو مطرح کنم ، در درگاه الهی مطرح کرده ام . اگر تو آن را برآورده کنی ، خدا را سپاس خواهم گفت و از تو تشکر خواهم کرد و اگر آن را برآورده نکنی ، خدا را سپاس خواهم گفت و تو را معذور خواهم داشت . علی علیه السلام فرمود : «حاجت را روی زمین بنویس . چون من دوست ندارم ذلت سؤال را در چهره ات ببینم» . وی نوشت : من محتاجم . علی علیه السلام فرمود : «آن حله را برایم بیاورید» و آن را به وی بخشید . آن مرد گرفت و پوشید و آن گاه چنین سرود : لباسی به من پوشاندی که زیبایی هایش آشکار است و من با ثناگویی لباس هایی بر قامتت خواهم پوشانند . اگر ثنای من شامل تو شود ، به بزرگی دست خواهی یافت و در آرزوی جانشینی برای ثنایم نخواهی افتاد . ثنا ، یاد صاحب ثنا را زنده می دارد چون باران که دشت و کوه را زنده می کند . دنیا را در نیکویی که انتظار داری ، تنگ چشم بدان هر کسی به خاطر آنچه انجام داده ، پاداش داده خواهد شد . علی علیه السلام فرمود : «دینارها را برایم بیاورید» . صد دینار برای وی آوردند و آنها را به وی داد . اصبع می گوید : گفتم : ای امیر مؤمنان ! لباس و صد دینار؟! فرمود : «آری . از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : هر کس را در جایگاه خود بنشانید و این ، جایگاه این شخص در نزد من است» .

شرح نهج البلاغه: وجاء في الأثر: أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامَ عَمِلَ لِيَهُودِيٍّ فِي سَيْقِي نَخْلٍ لَهُ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِمُدٍّ مِنْ شَعِيرٍ، فَخَبَزَهُ قُرْصًا، فَلَمَّا هَمَّ أَنْ يُفْطِرَ عَلَيْهِ أَتَاهُ سَائِلٌ يَسْتَطْعِمُ، فَدَفَعَهُ إِلَيْهِ، وَبَاتَ طَاوِيًا، وَتَاجَرَ اللَّهُ تَعَالَى بِتِلْكَ الصَّدَقَةِ . فَعَدَّ النَّاسُ هَذِهِ الْفِعْلَةَ مِنْ أَعْظَمِ السَّخَاءِ، وَعَدَّوْهَا أَيْضًا مِنْ أَعْظَمِ الْعِبَادَةِ . (١)

الإمام الصادق عليه السلام: إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامَ أَعْتَقَ أَلْفَ مَمْلُوكٍ مِنْ مَالِهِ وَكَدَّ يَدَيْهِ . (٢)

المناقب لابن شهر آشوب عن محمد بن الصمّه عن أبيه عن عمّه: رَأَيْتُ فِي الْمَدِينَةِ رَجُلًا عَلَى ظَهْرِهِ قَرْبَهُ وَفِي يَدِهِ صَحْفَةٌ، يَقُولُ : اللَّهُمَّ وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ ، وَإِلَهَ الْمُؤْمِنِينَ ، وَجَارَ الْمُؤْمِنِينَ ، أَقْبِلْ قُرْبَانِي اللَّيْلَةَ ، فَمَا أَمْسَيْتُ أَمْلِكُ سِوَى مَا فِي صِيْحَفَتِي ، وَغَيْرَ مَا يُوَارِينِي ، فَبِإِنَّكَ تَعْلَمُ أَنِّي مَنَعْتُهُ نَفْسِي مَعَ شِدَّةِ سَيْغَبِي فِي طَلَبِ الْقُرْبَةِ إِلَيْكَ غُنْمًا ، اللَّهُمَّ فَلَا تُخْلِقْ وَجْهِي ، وَلَا تَرُدَّ دَعْوَتِي . فَآتَيْتُهُ حَتَّى عَرَفْتُهُ ، فَإِذَا هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَأَتَى رَجُلًا فَأَطْعَمَهُ . (٣)

١- شرح نهج البلاغه: ج ١٩ ص ١٠١ .

٢- الكافي: ج ٥ ص ٧٤ ح ٢ عن الفضل بن أبي قرّه وح ٤، تهذيب الأحكام: ج ٦ ص ٣٢٦ ح ٨٩٥، المحاسن: ج ٢ ص ٤٦٤ ح ٢٦٠٨ كلّها عن زيد الشحام، مجمع البيان: ج ٩ ص ١٣٣ عن محمد بن قيس عن الإمام الباقر عليه السلام وزاد في آخره «من كدّ يمينه تربت منه يدها وعرق فيه وجهه» وراجع دعائم الإسلام: ج ٢ ص ٣٠٢ ح ١١٣٣ والغارات: ج ١ ص ٩٢ وشرح نهج البلاغه: ج ٢ ص ٢٠٢ .

٣- المناقب لابن شهر آشوب: ج ٢ ص ٧٦ .

شرح نهج البلاغه: در خبر آمده است که علی علیه السلام در زمان حیات پیامبر خدا برای یک یهودی در آب دادن نخل های او در برابر یک مُدّ (یک وعده) جو ، کار کرد و از آن ، یک گرده نان پخت . وقتی خواست با آن افطار کند ، مستمندی سر رسید و از وی غذا خواست . آن را به وی داد و خود ، گرسنه صبح کرد و با این صدقه ، با خدای متعال تجارت کرد . مردم این کار را از بزرگ ترین بخشش ها و نیز از عظیم ترین عبادت ها شمردند .

امام صادق علیه السلام :امیر مؤمنان از دست رنج و مال خویش ، هزار برده را آزاد کرد .

المناقب ، ابن شهر آشوب به نقل از محمد بن صمه ، از پدرش ، از عمویش : مردی را در مدینه دیدم که کیسه ای بر پشت و سینی ای در دست داشت و می گفت : «پروردگارا! ای دوست مؤمنان ، خدای مؤمنان و پناه ده مؤمنان! امشب هدیه مرا به درگاهت بپذیر . جز آنچه در سینی ام هست و آنچه پوشیده ام ، چیزی را مالک نیستم و تو خود می دانی که با همه نیازم ، خود را به خاطر بهره نزدیکی به تو ، از آن ، محروم ساختم . پروردگارا! رویم را بر زمین مزن و دعایم را رد مکن» . نزدیک وی آمدم و او را شناختم . دیدم علی بن ابی طالب علیه السلام است . نزد مردی رفت و او را سیر کرد .

الرساله القشيريّه: بكى أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب عليه السلام يوماً فقليل له: ما يُبيكيك؟ فقال عليه السلام: لم يأتني ضيفٌ منذُ سبعةِ أيامٍ، وأخاف أن يكونَ اللهُ تعالى قد أهانني. (١)

المناقب لابن شهر آشوب: روى أن عليّاً عليه السلام كان يُحاربُ رجلاً من المشركين، فقال المشرك: يابن أبي طالب، هبني سيفك، فرماه إليه، فقال المشرك: عجباً يابن أبي طالب! في مثل هذا الوقت تدفع إليّ سيفك! فقال عليه السلام: يا هذا، إنك مئدت يد المسأله إليّ، وليس من الكرم أن يردّ السائل، فرمى الكافر نفسه إلى الأرض وقال: هذه سيره أهل الدين، فباس قدمه وأسلم. (٢)

تفسير فرات عن موسى بن عيسى الأنصاري: كنتُ جالساً مع أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب عليه السلام بعد أن صلينا مع النبيّ صلى الله عليه وآله العصر بهفوات، فجاء رجلٌ إليه فقال له: يا أبا الحسن! قد قصيتك في حاجه، أريد أن تمضيّ معي فيها إلى صاحبها. فقال له: قل. قال: إني ساكنٌ في دار لرجلٍ فيها نخله، وإنه يهبج الرياح فيسقط منها بلح (٣) وبسرّ ورطب وتمرّ، ويصعد الطير فيلقى منه، وأنا آكل منه ويأكل منه الصبيان من غير أن ننحسها بقصبه، أو نرميها بحجرٍ، فأسأله أن يجعلني في حلّ. قال: إنهض بنا، فنهضت معه، فحجنا إلى الرجل، فسلمّ عليه أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب عليه السلام، فرحب وفرح به وسرّ وقال: فيما جئت يا أبا الحسن؟ قال: جئتك في حاجه. قال: تفضي إن شاء الله، قال: ما هي؟ قال: هذا الرجل ساكنٌ في دار لك في موضع كذا، وذكر أن فيها نخله، وإنه يهبج الرياح فيسقط منها بلح وبسرّ ورطب وتمرّ، ويصعد الطير فيلقى مثل ذلك من غير حجر يرميها به، أو قصيه ينحسها، أريد أن تجعله في حلّ. فتأبى عن ذلك، وسأله ثانياً وأقبل يلح عليه في المسأله ويتأبى، إلى أن قال: [و] (٤) الله، أنا أضمن لك عن رسول الله صلى الله عليه وآله أن يبذلك بهذه النخله حديقته في الجنة. فأبى عليه، ورهقنا المساء. فقال له عليّ عليه السلام: تبيغنيها بحديقتي فلانة؟ فقال له: نعم. قال فأشهد لي عليك الله وموسى بن عيسى الأنصاري أنك قد بعثها بهذه الدار؟ قال: نعم، أشهد الله وموسى بن عيسى أني قد بعثتك هذه الحديقه بشجرها ونخلها وتمرها بهذه الدار، أليس قد بعثتني هذه الدار بما فيها بهذه الحديقه؟ ولم يتوهم أنه يفعل. فقال: نعم أشهد الله وموسى بن عيسى عليّ أني قد بعثتك هذه الدار بما فيها بهذه الحديقه. فالتفت عليّ عليه السلام إلى الرجل فقال له: قم فخذ الدار بارك الله لك فيها وأنت في حلّ منها. ووجبت المغرب، وسمعوا أذان بلال، فقاموا مبادرين حتى صلوا مع النبيّ صلى الله عليه وآله والمغرب وعشاء الآخرة، ثم انصروا إلى منازلهم، فلما أصبحوا صلى النبيّ صلى الله عليه وآله بهم الغداة، وعقب فهو يعقب حتى هيّط عليه جبرئيل عليه السلام بالوحي من عند الله، فأدار وجهه إلى أصحابه فقال: من فعل منكم في ليلته هذه فعلة، فقد أنزل الله بيانها منكم أحدٌ يخبرني أو أخبره. فقال له أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب عليه السلام: بل أخبرنا يا رسول الله؟ قال صلى الله عليه وآله: نعم، هبط جبرئيل عليه السلام فأقرأني عن الله السلام، وقال لي: إن عليّاً فعل البارحة فعلة، فقلت لحبيبي جبرئيل عليه السلام: ما هي؟ فقال: اقرأ يا رسول الله، فقلت: وما أقرأ؟ فقال: اقرأ «بسم الله الرحمن الرحيم * وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى * وَ النَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى * وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى * إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى» إلى قوله «وَلَسَوْفَ يَرْضَى» (٥) أنت يا عليّ أ لست صئدت بالجنة، وصئدت بالدار على ساكنها بدل الحديقه؟ فقال عليه السلام: نعم، يا رسول الله. قال صلى الله عليه وآله: فهذه سورة نزلت فيك، وهذا لك. فوثب صلى الله عليه وآله إلى أمير المؤمنين، فقبل بين عينيه وضمه إليه، وقال له: أنت أخي وأنا أخوك. (٦)

-
- ١- الرسالة القشيريّة : ص ٢٥٣ .
 - ٢- المناقب لابن شهر آشوب : ج ٢ ص ٨٧ ، بحار الأنوار : ج ٤١ ص ٦٩ ح ٢ .
 - ٣- البَلْحُ : أوّل ما يُرطَبُ من البُسْر (النهاية : ج ١ ص ١٥١ «بلح»).
 - ٤- ما بين القوسين أثبتناه من بحار الأنوار .
 - ٥- الليل : ٢١١ .
 - ٦- تفسير فرات : ص ٥٦٦ ح ٧٢٦ و ص ٥٦٥ ح ٧٢٥ عن الإمام زين العابدين عليه السلام نحوه ، بحار الأنوار : ج ٤١ ص ٣٧ ح ١٦ و ١٥ .

الرساله القشیریّه: روزی علی بن ابی طالب امیر مؤمنان، می گریست. گفته شد: چرا می گریی؟ فرمود: «هفت روز است که میهمانی برایم نیامده است. می ترسم خداوند، تحقیرم کرده باشد».

المناقب، ابن شهر آشوب: روایت شده که علی علیه السلام با مردی از مشرکان می جنگید. مشرک گفت: ای پسر ابوطالب! شمشیرت را به من ببخش. [علی علیه السلام] آن را به سویش پرتاب کرد. مشرک گفت: شگفتا، ای پسر ابوطالب! در چنین شرایطی شمشیرت را به من می بخشی؟! فرمود: «ای مرد! تو دست نیاز به سوی من دراز کردی و از جوان مردی نیست که درخواست کسی را رد کنی». مشرک، خویش را بر زمین افکند و گفت: این، روش دینداران است. پای علی علیه السلام را بوسید و اسلام آورد.

تفسیر فرات به نقل از موسی بن عیسی انصاری: پس از آن که نماز عصر را با پیامبر خدا به جا آوردیم، با امیر مؤمنان علی بن ابی طالب، در سایه ای نشسته بودیم که مردی پیش او آمد و گفت: ای ابوالحسن! به خاطر کاری به پیش تو آمده ام. می خواستم با من در این خصوص، نزد صاحب آن کار بیایی. علی علیه السلام فرمود: «بگو». گفت: من در خانه کسی زندگی می کنم که در آن، درخت خرمایی است و باد، آن درخت را تکان می دهد و گاه از غوره خرما، خاره خرما، رطب و یا خرمایی فرو می افتد و گاه، پرنده ای آن را می اندازد و من از آن می خورم و بچه ها هم می خورند، بدون آن که با چوب آن را بکنیم و یا سنگی به طرفش پرتاب کنیم. می خواهم که [صاحب خانه] آن را برای ما حلال کند. علی علیه السلام فرمود: «بلند شو». من (موسی بن عیسی) هم با او برخاستم و پیش آن مرد رفتیم. امیر مؤمنان علی بن ابی طالب، سلام کرد. آن مرد، خوشامد گفت و شاد و مسرور گشت و پرسید: برای چه آمده ای، ای ابو الحسن؟ علی علیه السلام فرمود: «برای کاری». مرد گفت: «إن شاء الله، انجام خواهد یافت. چه کاری؟ فرمود: «این مرد در خانه تو در فلان جا زندگی می کند و می گوید که آن جا درخت خرمایی است و باد، آن را حرکت می دهد و گاه از آن، غوره خرمایی، خاره خرمایی، رُطبی و یا خرمایی فرو می افتد و گاه پرنده چیزی از آن می افکند، بدون این که سنگی به طرف آن پرتاب کنند و یا با چوب بزنند. می خواهم او را حلال کنی». مرد نپذیرفت. [علی علیه السلام] بار دیگر خواست و در درخواست خود، اصرار کرد و مرد [باز هم] نپذیرفت تا آن که گفت: «خدا را گواه می گیرم و از سوی پیامبر خدا، ضمانت می کنم که در مقابل این درخت خرما، باغی در بهشت از آن تو باشد» و مرد [باز هم] نپذیرفت. نزدیک غروب شد. علی علیه السلام به وی فرمود: «آن [خانه] را در برابر فلان باغم به من می فروشی؟». گفت: آری. خدا را و موسی بن عیسی انصاری را گواه بگیر که آن را در مقابل این خانه فروختی. [علی علیه السلام] فرمود: «باشد. خدا و موسی بن عیسی انصاری را گواه می گیرم که این درختان، نخل ها و میوه هایش در مقابل این خانه فروختم». گفت: آری. خدا و موسی بن عیسی را گواه می گیرم که این خانه را با آنچه که در آن است، به آن باغ فروختم. علی علیه السلام رو به آن مرد کرد و فرمود: «برخیز و خانه را مالک شو. خدا مبارکت گرداند و خانه بر تو حلال است». وقت نماز مغرب شد و اذان بلال به گوش ها رسید. همه برخاستند و نماز مغرب و عشا را با پیامبر خدا به جای آوردند و به خانه های خود رفتند. وقتی صبح شد، پیامبر خدا نماز صبح را با آنان به جای آورد و به تعقیبات نماز پرداخت و در حال تعقیب نماز بود که جبرئیل علیه السلام از نزد خدا وحی آورد. پیامبر خدا به سوی یارانش برگشت و فرمود: «کدام یک از شما در شب گذشته، کاری انجام داده است. خداوند، گزارش آن را فرو

فرستاده است . یا یکی از شما جریان را بگویید و یا من خود آن را بگویم؟». امیر مؤمنان علی بن ابی طالب به وی گفت : ای پیامبر خدا ! تو خبر آن را به ما بده . پیامبر خدا فرمود : «آری . جبرئیل فرود آمد و سلام خدا را به من رساند و گفت : دیشب علی کاری کرده است . به دوستم جبرئیل گفتم : چه کاری؟ گفت : بخوان ، ای پیامبر خدا! گفتم : چه چیز را بخوانم گفت بخوان : «به نام خداوند بخشنده مهربان . سوگند به شب ، چون پرده افکنید . سوگند به روز ، چون جلوه گری آغازد ، و [سوگند به] آن که نر و ماده را آفرید ، که همانا تلاش شما پراکنده است .. و قطعاً به زودی خشنود خواهد شد» . تو ای علی آیا برای بهشت ، صدقه ندادی و در برابر باغ ، خانه را برای ساکنان آن ، صدقه ندادی؟». علی علیه السلام گفت : چرا ، ای پیامبر خدا ! پیامبر خدا فرمود : «این ، سوره ای است که درباره تو نازل شده و این ، برای توست» . پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی امیر مؤمنان شتافت و بین دو چشمش را بوسید و وی را در آغوش گرفت و فرمود : «تو برادر منی و من برادر توام» .

ص: ٥٢٣

..

المناقب لابن شهر آشوب في حِلْمِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وجاءَهُ أَبُو هُرَيْرَةَ وَكَانَ تَكَلَّمَ (١) فِيهِ ، وَأَسْمَعُهُ فِي الْيَوْمِ الْمَاضِي وَسَأَلَهُ حَوَائِجَهُ فَقَضَاهَا ، فَعَاتَبَهُ أَصْحَابُهُ عَلَى ذَلِكَ ، فَقَالَ : إِنِّي لَأَسْتَحْيِي أَنْ يَغْلِبَ جَهْلُهُ عِلْمِي ، وَذَنْبُهُ عَفْوِي ، وَمَسْأَلَتُهُ جُودِي . (٢)

شرح نهج البلاغه عن الشعبي في وَصْفِ سَيِّخَاءِ الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : كَانَ أَسْحَى النَّاسِ ، كَانَ عَلَى الْخُلُقِ الَّذِي يُحِبُّهُ اللَّهُ : السَّخَاءِ وَالْجُودِ ، مَا قَالَ : «لَا» لِسَائِلٍ قَطُّ . (٣)

شرح نهج البلاغه : وَقَالَ عَدُوُّهُ وَمُبْغِضُهُ الَّذِي يَجْتَهِدُ فِي وَصْمِهِ وَعَيْبِهِ مُعَاوِيَةَ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ لِمِحْفَنِ بْنِ أَبِي مِحْفَنٍ الضَّبِّيِّ لَمَّا قَالَ لَهُ : جِئْتِكَ مِنْ عِنْدِ أَبْخَلِ النَّاسِ ، فَقَالَ : وَيَحْكُ ! كَيْفَ تَقُولُ : إِنَّهُ أَبْخَلُ النَّاسِ ؟ لَوْ مَلَكَ بَيْتًا مِنْ تَبَرٍ وَبَيْتًا مِنْ تِينٍ ، لَأَنْفَسَدَ تَبَرُهُ قَبْلَ تِينِهِ . (٤)

شرح نهج البلاغه في بَيَانِ فَضَائِلِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَأَمَّا السَّخَاءُ وَالْجُودُ ؛ فَحَالُهُ فِيهِ ظَاهِرَةٌ ، وَكَانَ يَصُومُ وَيُؤْتِرُ بِزَادِهِ ، وَفِيهِ أَنْزَلَ : «وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مَشْرَكِينَ وَتَيْمًا وَ أَسِيرًا * إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكُورًا» (٥) . وَرَوَى الْمُفَسِّرُونَ : أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ يَمْلِكُ إِلَّا أَرْبَعَةَ دَرَاهِمَ ؛ فَتَصَدَّقَ بِدِرْهَمٍ لَيْلًا ، وَبِدِرْهَمٍ نَهَارًا ، وَبِدِرْهَمٍ سِتْرًا ، وَبِدِرْهَمٍ عَلَانِيَةً ، فَأَنْزَلَ فِيهِ : «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِالْإِثْمِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً» (٦) . (٧)

١- في المصدر : «يكلّم»، والصحيح ما أثبتناه كما في بحار الأنوار .

٢- المناقب لابن شهر آشوب : ج ٢ ص ١١٤ ، بحار الأنوار : ج ٤١ ص ٤٩ ح ١ .

٣- شرح نهج البلاغه : ج ١ ص ٢٢ وراجع الصراط المستقيم : ج ١ ص ١٦٢ .

٤- شرح نهج البلاغه : ج ١ ص ٢٢؛ الصراط المستقيم : ج ١ ص ١٦٢ وفيه «محقن الضبّي» بدل «محقن بن أبي محقن الضبّي» وراجع تاريخ دمشق : ج ٤٢ ص ٤١٤ والإمامه والسياسة : ج ١ ص ١٣٤ وشرح الأخبار : ج ٢ ص ٩٩ وكشف الغمّة : ج ٢ ص ٤٧ .

٥- الإنسان : ٨ و ٩ .

٦- البقره : ٢٧٤ .

٧- شرح نهج البلاغه : ج ١ ص ٢١ وراجع الصراط المستقيم : ج ١ ص ١٦٢ .

المناقب ، ابن شهر آشوب درباره بردباری علی علیه السلام : روزی ابوهریره که در روز قبل ، علیه علی علیه السلام سخن گفته بود و به گوش او رسانده بود ، نزد او آمد و نیاز خودش را مطرح کرد . علی علیه السلام نیازش را برآورده ساخت . یاران علی علیه السلام وی را سرزنش کردند . فرمود : «من شرمگین می شوم که نادانی او بر دانش من ، گناه او بر گذشت من ، و نیاز او بر بخشش من غلبه پیدا کند» .

شرح نهج البلاغه به نقل از شعبی ، در توصیف بخشش امام علیه السلام : بخشنده ترین مردم بود . بر منشی بود که خدا آن را دوست می داشت : سخاوت و بخشندگی . هرگز به حاجتخواهی پاسخ «نه» نداد .

شرح نهج البلاغه : معاویه بن ابی سفیان ، دشمن کینه توز علی علیه السلام که در عیجویی از او و لکه دار کردن شخصیت او تلاش می کرد ، به محض بن ابی محضن ضَبَّی در مقابل این سخن او که گفت : «از نزد بخیل ترین مردم می آیم» ، گفت : وای بر تو! چه طور می گویی او بخیل ترین مردم است؟ اگر او انباری از طلا- و انباری از گاه می داشت ، انبار طلا-یش را زودتر از انبار کاهش می بخشید.

شرح نهج البلاغه در بیان فضایل علی علیه السلام : و اما در سخاوت و بخشندگی که حال او آشکار است . روزه می گرفت و گرسنه می ماند و با توشه اش ایثار می کرد و درباره او نازل شد : «و به [پاس] دوستی [خدا] ، بینوا و یتیم و اسیر را خوراک می دادند . ما برای خشنودی خداست که شما را خوراک می دهیم و پاداش و سپاسی از شما نمی خواهیم» . مفسران گزارش کرده اند که او [روزی که] بیش از چهار درهم نداشت ، شبانگاهان درهمی ، روز درهمی ، به خفا درهمی ، و آشکارا درهمی بخشید و درباره او چنین نازل شد : «کسانی که اموال خود را شب و روز ، و نهان و آشکار انفاق می کنند» .

راجع: ج ١٠ ص ٣٤٦ (إمام المتصدقين). ج ٧ ص ٥٥٢ (الولى المتصدق فى الركوع)، و ص ٥٦٠ (الذى ينفق ماله بالليل والنهار). ج ٨ ص ٤٨ (الأسره)، و ص ٧٦ (قاضى دينى).

٢ / ١٣ التَّوَّاضَعُ عَنْ رِفْعِهِ فَضَائِلُ الصَّحَابَةِ لابن حنبل عن زاذان: رَأَيْتُ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُمْسِكُ الشُّسُوعَ بِيَدِهِ، يَمُرُّ فِي الْأَسْوَاقِ، فَيُنَاوِلُ الرَّجُلَ الشُّسْعَ، وَيُرِثِدُ الضَّالَّ، وَيُعِينُ الْحَمَالَ عَلَى الْحَمُولَةِ وَهُوَ يَقْرَأُ هَذِهِ الْآيَةَ: «تِلْكَ الدَّارُ الْأَخْرَى نَجَعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فِسَادًا وَ الْعَقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (١) ثُمَّ يَقُولُ: هَذِهِ الْآيَةُ أَنْزَلَتْ فِي الْوَلَاةِ وَذَوَى الْقُدْرَةِ مِنَ النَّاسِ. (٢)

فضائل الصحابه لابن حنبل عن صالح يبياع الأكسيه عن أمه أو جدته: رَأَيْتُ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ اشْتَرَى تَمْرًا بِدِرْهَمٍ، فَحَمَلَهُ فِي مِلْحَفَتِهِ، فَقَالُوا: نَحْمِلُ عَنْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: لَا، أَبُو الْعِيَالِ أَحَقُّ أَنْ يَحْمَلَ. (٣)

١- القصص: ٨٣.

٢- فضائل الصحابه لابن حنبل: ج ٢ ص ٦٢١ ح ١٠٦٤ و ج ١ ص ٣٤٥ ح ٤٩٧ وراجع تاريخ دمشق: ج ٤٢ ص ٤٨٩ والبدايه والنهايه: ج ٨ ص ٥ والمناقب لابن شهر آشوب: ج ٢ ص ١٠٤.

٣- فضائل الصحابه لابن حنبل: ج ١ ص ٥٤٦ ح ٩١٦، الزهد لابن حنبل: ص ١٦٥، الكامل فى التاريخ: ج ٢ ص ٤٤٣، تاريخ دمشق: ج ٤٢ ص ٤٨٩، شرح نهج البلاغه: ج ٢ ص ٢٠٢ نحوه، البدايه والنهايه: ج ٨ ص ٥؛ الغارات: ج ١ ص ٨٩، المناقب لابن شهر آشوب: ج ٢ ص ١٠٤ كلاهما نحوه، تنبيه الخواطر: ج ١ ص ٢٣.

۱۳ / ۲ فروتنی با وجود بزرگی

ر. ک: ج ۱۰ ص ۳۴۷ (ویژگی های عملی پیشوای صدقه دهندگان) ج ۷ ص ۵۵۳ (ولّی صدقه دهنده در رکوع) و ص ۵۶۱ (آن که دارایی ایش را شب و روز، نهان و آشکارا انفاق می کند). ج ۸ ص ۴۹ (خانواده) و ص ۷۷ (پردازنده وام من).

۱۳ / ۲ فروتنی با وجود بزرگی فضائل الصحابه ، ابن حنبل به نقل از زادن : علی بن ابی طالب را دیدم که بند کفش هایی در دست می گرفت ، در بازارها قدم می زد و به افراد [ی که بند کفششان پاره شده بود] ، بند می داد ، (۱) راه گم کرده را راهنمایی می کرد و باربر را در حمل بار ، یاری می رساند و این آیه قرآن را می خواند : «آن سرای آخرت را برای کسانی قرار می دهیم که در زمین ، خواستار برتری و فساد نیستند ، و فرجام [خوش] ، از آن پرهیزگاران است» و می فرمود : «این آیه درباره حاکمان و مردمان صاحب قدرت ، نازل شده است».

فضائل الصحابه ، ابن حنبل به نقل از صالح لباس فروش ، از مادرش و یا مادر بزرگش : علی بن ابی طالب را دیدم که مقداری خُرما را به درهمی خرید و آن را در روپوش خود حمل کرد . گفتند : ای امیر مؤمنان! بگذار ما ببریم . فرمود : «نه . صاحب خانواده ، بر حمل آن سزاوارتر است» .

۱- در متن حدیث ، «شسع» آمده که مراد ، بندی است که قسمت رویه نعل های عربی را تشکیل می داد و ظاهراً امر متعارفی بوده که بندها پاره و کفش ها غیر قابل استفاده می شده اند . (م)

الغارات عن صالح: أَنَّ جَدَّتَهُ أَتَتْ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَعَهُ تَمْرٌ يَحْمِلُهُ، فَسَلِمَتْ وَقَالَتْ: أَعْطِنِي هَذَا التَّمْرَ أَحْمِلُهُ، قَالَ: أَبُو الْعِيَالِ أَحِقُّ بِحَمْلِهِ. قَالَتْ: وَقَالَ: أَلَا- تَأْكَلِينَ مِنْهُ؟ قَالَتْ: قُلْتُ: لَا- أُرِيدُهُ. قَالَتْ: فَانْطَلَقَ بِهِ إِلَى مَنْزِلِهِ ثُمَّ رَجَعَ وَهُوَ مُرْتَدٍ بِتِلْكَ الْمِلْحَفَةِ وَفِيهَا قُشُورُ التَّمْرِ، فَصَلَّى بِالنَّاسِ فِيهَا الْجُمُعَةَ (١)

المناقب لابن شهر آشوب عن أبي طالب المكي: كَانَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَحْمِلُ التَّمْرَ وَالْمِلْحَ بِيَدِهِ وَيَقُولُ: لَا يَنْقُصُ الْكَامِلَ مِنْ كَمَالِهِ مَا جَرَّ مِنْ نَفْعٍ إِلَى عِيَالِهِ (٢)

المناقب لابن شهر آشوب عن أبي الحسن البلخي في الإمام علي عليه السلام: إِنَّهُ اجْتَازَ بِسُوقِ الْكُوفَةِ، فَتَعَلَّقَ بِهِ كُرْسِيًّا، فَتَخَرَّقَ قَمِيصُهُ، فَأَخَذَهُ بِيَدِهِ، ثُمَّ جَاءَ بِهِ إِلَى الْخِطَابِينَ فَقَالَ: خِيطُوا لِي ذَا بَارِكَ اللَّهُ فِيكُمْ. (٣)

تاريخ دمشق عن صالح بن أبي الأسود عمّن حدّثه: أَنَّهُ رَأَى عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ رَكِبَ حِمَارًا وَذَلَّى رِجْلَيْهِ إِلَى مَوْضِعٍ وَاحِدٍ، ثُمَّ قَالَ: أَنَا الَّذِي أَهَنْتُ الدُّنْيَا. (٤)

الإمام العسكري عليه السلام: مَنْ تَوَاضَعَ فِي الدُّنْيَا لِإِخْوَانِهِ، فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الصَّادِقِينَ، وَمِنْ شِعْبِهِ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَقًّا، وَلَقَدْ وَرَدَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخْوَانٌ لَهُ مُؤْمِنَانِ أَبُو وَابْنٌ، فَقَامَ إِلَيْهِمَا، وَأَكْرَمَهُمَا، وَأَجْلَسَهُمَا فِي صَدْرِ مَجْلِسِهِ، وَجَلَسَ بَيْنَ أَيْدِيهِمَا، ثُمَّ أَمَرَ بِطَعَامٍ فَأَحْضَرَ، فَأَكَلَا مِنْهُ، ثُمَّ جَاءَ قَتْرٌ بِطَسْتٍ وَإِبْرِيْقٍ خَشَبٍ وَمَنْدِيلٍ لِيَبْسَسَ، وَجَاءَ لِيُصَبَّ عَلَى يَدِ الرَّجُلِ مَاءً، فَوَثَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَخَذَ الْإِبْرِيْقَ لِيُصَبَّ عَلَى يَدِ الرَّجُلِ، فَتَمَرَّغَ الرَّجُلُ فِي التُّرَابِ وَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، اللَّهُ يَرَانِي وَأَنْتَ تُصَبُّ عَلَى يَدِي؟! قَالَ: أَقْعُدْ وَاغْسِلْ يَدَكَ؛ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَرَاكَ وَأَخُوكَ الَّذِي لَا يَتَمَيَّزُ مِنْكَ، وَلَا يَنْفَضُّ عَلَيْكَ يَحْدُمُكَ، يُرِيدُ بِذَلِكَ خِدْمَةً فِي الْجَنَّةِ مِثْلَ عَشْرَةِ أَضْعَافِ أَهْلِ الدُّنْيَا، وَعَلَى حَسْبِ ذَلِكَ فِي مَمَالِكِهِ فِيهَا. فَقَعَدَ الرَّجُلُ فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَقْسَمْتُ عَلَيْكَ بِعَظِيمِ حَقِّي الَّذِي عَرَفْتَهُ وَبَجَلْتَهُ، وَتَوَاضَعَكِلَّهُ حَتَّى جَازَاكَ عَنْهُ بِأَنْ نَدَبَنِي لِمَا شَرَّفَكَ بِهِ مِنْ خِدْمَتِي لَكَ، لَمَّا غَسَلْتَ يَدَكَ مُطْمَئِنًّا كَمَا كُنْتَ تَغْسِلُ لَوْ كَانَ الصَّابُ عَلَيْكَ قَتْبًا، فَفَعَلَ الرَّجُلُ ذَلِكَ فَلَمَّا فَرَّغَ نَاولَ الْإِبْرِيْقَ مُحَمَّدَ ابْنَ الْحَنْفِيَّةِ وَقَالَ: يَا بَنِيَّ، لَوْ كَانَ هَذَا الْإِبْنُ حَضَرَ نِي دُونَ أَبِيهِ لَصَيَّبْتُ عَلَى يَدِهِ، وَلَكِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَأْبَى أَنْ يُسَوِّيَ بَيْنَ ابْنٍ وَأَبِيهِ إِذَا جَمَعَهُمَا مَكَانًا، لَكِنْ قَدْ صَبَّ الْأَبُ عَلَى الْأَبِ، فَلْيُصَبِّ الْإِبْنُ عَلَى الْإِبْنِ، فَصَبَّ مُحَمَّدُ ابْنَ الْحَنْفِيَّةِ عَلَى الْإِبْنِ. (٥)

١- الغارات: ج ١ ص ٨٩؛ شرح نهج البلاغه: ج ٢ ص ٢٠٢.

٢- المناقب لابن شهر آشوب: ج ٢ ص ١٠٤، إتحاف الساده: ج ٦ ص ٣٧٠ من دون إسناد إلى المعصوم.

٣- المناقب لابن شهر آشوب: ج ٢ ص ٩٦.

٤- تاريخ دمشق: ج ٤٢ ص ٤٨٩، البدايه والنهايه: ج ٨ ص ٥.

٥- الاحتجاج: ج ٢ ص ٥١٨ ح ٣٤٠، تنبيه الخواطر: ج ٢ ص ١٠٧، التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري عليه السلام: ص

٣٢٥ ح ١٧٣ وراجع المناقب لابن شهر آشوب : ج ٢ ص ١٠٥ .

الغارات به نقل از صالح: مادر بزرگ من پیش علی علیه السلام آمد، در حالی که علی علیه السلام با خود، خرما حمل می کرد. سلام کرد و گفت: خرماها را بده تا به جای تو آن را ببرم. علی علیه السلام فرمود: «پدر خانواده، بر بردن آن سزاوارتر است». [سپس] فرمود: «از این [خرما] میل نمی کنی؟». گفت: نه، نمی خواهم. مادر بزرگ صالح می گوید: علی علیه السلام خرما را به خانه اش برد و آن گاه برگشت و همان روپوش را پوشیده بود و در آن، هنوز پوست خرما دیده می شد و در همان لباس، نماز جمعه خواند.

المناقب، ابن شهر آشوب به نقل از ابو طالب مکی: علی علیه السلام خرما و نمک را به دست خود حمل می کرد و می فرمود: از کمال انسان کامل، چیزی کاسته نمی شود با بردن آنچه که به سود خانواده اوست.

المناقب، ابن شهر آشوب به نقل از ابوالحسن بلخی، درباره امام علی علیه السلام: او در بازار کوفه راه می رفت، صندلی ای به او گیر کرد و پیراهنش را پاره نمود. آن [پیراهن] را در دست گرفت و به بازار خیاط ها آمد و فرمود: «خدا شما را برکت دهد! این را برای من بدوزید».

تاریخ دمشق به نقل از صالح بن ابی الأسود، از شاهی که برای او حدیث کرده بود: وی [آن شاهد]، علی علیه السلام را در حالی که یک طرفه بر الاغ سوار شده بود، دید که می فرمود: «من همانم که دنیا را خوار کرده ام».

امام عسکری علیه السلام: هر کس برای برادرانش در دنیا فروتنی کند، در نزد خدا از گروه صدیقان و از جمله پیروان علی بن ابی طالب علیه السلام خواهد بود. بر امیر مؤمنان، دو برادر دینی (پدر و پسر) وارد شدند. پیش پایشان برخاست، احترامشان کرد، آنها را در صدر مجلس نشاند و خود، روبه رویشان نشست. آن گاه دستور غذا داد و غذا آوردند و از آن خوردند. سپس قنبر، طشت و آفتابه ای چوبی و حوله ای برای خشک کردن آورد و خواست که بر روی دست مرد، آب بریزد. امیر مؤمنان برخاست و آفتابه را گرفت تا آب روی دست مرد بریزد. آن مرد، خود را به خاک افکند و گفت: ای امیر مؤمنان! خداوند مرا در حالی که تو بر دستم آب می ریزی، بنگرد؟ فرمود: «بنشین و دستت را بشوی. خداوند عز و جل تو را می بیند، در حالی که برادر تو که امتیازی بر تو ندارد و بر تو برتری ندارد دارد به تو خدمت می کند و با این کار، ده برابر خدمت اهل دنیا را در بهشت می جوید و به همین نسبت، در دارایی هایش در بهشت». مرد، نشست. علی علیه السلام به وی فرمود: «تو را به حق بزرگ من که تو آن را می شناسی و حرمت می نهی و به تواضع تو برای خداوند که خداوند بدان، جزایت داد، بگذار من در خدمتی که به تو شرافت می دهد، اقدام کنم. تو را به خدا سوگند، دستت را چنان مطمئن بشوی که اگر قنبر آب بر دستت می ریخت، می شستی» و مرد، چنین کرد. پس از آن که از شستن دست [مرد میهمان] فارغ شد، آفتابه را به محمد بن حنفیه داد و فرمود: «پسر! اگر این پسر، بدون همراهی پدرش می آمد، من خودم آب بر دستش می ریختم؛ ولی خداوند عز و جل روا نمی دارد که هرگاه پدر و پسر در یک جا گرد آمدند، بینشان تساوی برقرار شود. پدر به دست پدر، آب ریخت و پسر باید به دست پسر، آب بریزد» و محمد بن حنفیه، آب بر دست پسر ریخت.

راجع : ص ٤٨٨ (زينة الزهد) .

٢ / ١٤ الخُشُونَةُ فِي ذَاتِ اللّهِمَسْنَدِ ابْنِ حَنْبَلٍ عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخَدْرِيِّ : اِشْتَكَى عَلَيًّا النَّاسُ . قَالَ : فَقَامَ رَسُوْلُ اللّهِ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِيْنَا خَطِيْبًا ، فَسَمِعْتُهُ يَقُوْلُ : اَيُّهَا النَّاسُ ! لَا تَشْكُوْا عَلَيًّا ؛ فَوَاللّهِ اِنَّهُ لَأَخْشَنُ فِي ذَاتِ اللّهِ ، أَوْ فِي سَبِيْلِ اللّهِ . (١)

١- .مسند ابن حنبل : ج ٤ ص ١٧٢ ح ١١٨١٧ ، المستدرک علی الصحیحین : ج ٣ ص ١٤٥ ح ٤٦٥٤ ، السیره النبویّه لابن هشام : ج ٤ ص ٢٥٠ ، البدایه والنهایه : ج ٥ ص ٢٠٩ ، فضائل الصحابه لابن حنبل : ج ٢ ص ٦٧٩ ح ١١٦١ ، تاریخ دمشق : ج ٤٢ ص ١٩٩ ح ٨٦٦٨ ، حلیه الأولیاء : ج ١ ص ٦٨ ، الصواعق المحرقة : ص ١٢٤ وفي الأربعة الأخریه «لهو أخيشن» بدل «إنه لأخشن» .

۲ / ۱۴ شدت در راه خدا

ر. ک: ص ۴۸۹ (زینت زهد).

۲ / ۱۴ شدت در راه خدامسند ابن حنبل به نقل از ابو سعید خُدَری: مردم از دست علی علیه السلام شاکی شدند. پیامبر خدا به سخنرانی در بین ما برخاست و شنیدم که می فرمود: «ای مردم! از علی شکایت نکنید. به خدا سوگند که او در کار خدا و یا در راه خدا، به راستی با شدت عمل می کند.

الإرشاد: أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُنَادِيَهُ فَنَادَى فِي النَّاسِ: اِرْفَعُوا أَسِنَّتِكُمْ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؛ فَإِنَّهُ حَسْبُنْ فِي ذَاتِ اللَّهِ عِزًّا وَجَلًّا غَيْرُ مُدَاهِنٍ فِي دِينِهِ. (١)

الإمام علي عليه السلام: وَاللَّهِ لَا أُدَاهِنُ فِي دِينِي. (٢)

عنه عليه السلام: إِنِّي لَوْ قُتِلْتُ فِي ذَاتِ اللَّهِ وَحَيِّتُ، ثُمَّ قُتِلْتُ ثُمَّ حَيِّتُ سَبْعِينَ مَرَّةً، لَمْ أَرْجِعْ عَنِ الشُّدَّةِ فِي ذَاتِ اللَّهِ، وَالْجِهَادِ لِأَعْدَاءِ اللَّهِ. (٣)

٢ / ١٥ الجَمْعُ بَيْنَ الْأَضْدَادِ نَهْجُ الْبَلَاغَةِ فِي الْإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَمِنْ عَجَائِبِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّتِي انْفَرَدَ بِهَا وَأَمِنَ الْمَشَارَكَةَ فِيهَا، أَنَّ كَلَامَهُ الْوَارِدَ فِي الزُّهْدِ وَالْمَوَاعِظِ، وَالتَّنْذِيرِ وَالزَّوْجِرِ، إِذَا تَأَمَّلَهُ الْمُتَأَمِّلُ، وَفَكَّرَ فِيهِ الْمُتَفَكِّرُ، وَخَلَعَ مِنْ قَلْبِهِ أَنَّهُ كَلَامٌ مِثْلَهُ مِمَّنْ عَظُمَ قَدْرُهُ، وَنَفَذَ أَمْرُهُ، وَأَحَاطَ بِالرَّقَابِ مُلْكُهُ، لَمْ يَعْتَرِضْهُ الشُّكُّ فِي أَنَّهُ كَلَامٌ مَنْ لَا حِطَّ لَهُ فِي غَيْرِ الزَّهَادَةِ، وَلَا شُغْلَ لَهُ بِغَيْرِ الْعِبَادَةِ، قَدْ قَبِعَ فِي كِسْرِ بَيْتٍ، أَوْ انْقَطَعَ إِلَى سَيْفِ حَبَلٍ، وَلَا يَسْمَعُ إِلَّا حِسَّهُ، وَلَا يَرَى إِلَّا نَفْسَهُ. وَلَا يَكَادُ يَوْقِنُ بِأَنَّهُ كَلَامٌ مَنْ يَنْعَمُ فِي الْحَرْبِ مُصَلِّتًا سَيْفَهُ، فَيَقْطَعُ الرَّقَابَ، وَيُجِدُّ الْأَبْطَالَ، وَيَعُودُ بِهِ يَنْطِفُ دَمًا، وَيَقْطُرُ مُهْجًا، وَهُوَ مَعَ تِلْكَ الْحَالِ زَاهِدٌ الزُّهَادِ، وَيَدُلُّ الْأَبْدَالَ. وَهَذِهِ مِنْ فَضَائِلِهِ الْعَجِيبَةِ، وَخَصَائِصِهِ اللَّطِيفَةِ، الَّتِي جَمَعَ بِهَا بَيْنَ الْأَضْدَادِ، وَالْفَ بَيْنَ الْأَشْتَاتِ. (٤)

١- الإرشاد: ج ١ ص ١٧٣، إعلام الوری: ج ١ ص ٢٦٠ عن الإمام الصادق عليه السلام وفيه إلى «ذات الله عز وجل».

٢- مروج الذهب: ج ٢ ص ٣٦٤.

٣- وقعه صفین: ص ٤٧١؛ شرح نهج البلاغه: ج ١٥ ص ١٢٣.

٤- نهج البلاغه: المقدمه ص ٣٥.

الإرشاد: پیامبر خدا، جارچی خود را فرمان داد تا در بین مردم فریاد زند که: زبان خود را از [نکوهش] علی بن ابی طالب کوتاه کنید. او در کار خدای عز و جل خشن است و در کار دینش سازشکاری نمی کند (کوتاه نمی آید).

امام علی علیه السلام: به خدا سوگند، در کار دینم کوتاه نمی آیم.

امام علی علیه السلام: اگر در راه خدا کشته شوم و باز زنده گردم، آن گاه کشته شوم و زنده گردم تا هفتاد بار، از شدت عمل در راه خدا و جهاد با دشمنان خدا دست برنخواهم داشت.

۱۵ / ۲ جمع بین اضداد نهج البلاغه در باره امام علی علیه السلام: از شگفتی های وی که منحصر به اوست و کسی در آن مشارکت ندارد، سخنان وی درباره زهد و پند و تذکر و موعظه است. اگر شخص دقیق در آنها دقت کند و متفکری در آنها بیندیشد و فارغ از این باشد که این کلام، سخن فردی چون اوست که از عظمت قدر و نفوذ فرمان و فرمانروایی برخوردار است، تردید نخواهد کرد که کلام، از آن فردی است که جز از زهد، بهره ای ندارد و به غیر از عبادت، به کاری نمی پردازد، به گوشه خانه ای خزیده و یا به دل کوه ها پناه برده و جز ناله خویش را نمی شنود و غیر از خودش را نمی بیند و بعید است باور کند این کلام، سخن کسی است که با شمشیر آهیخته در میدان جنگ گام می نهد، سرها را از تن جدا می کند و با دلیران درگیر می شود، و در حالی که از شمشیرش خون روان است و خون کشته شدگان از آن می چکد، از میدان بر می گردد و با این حال، زاهد زاهدان و عارف عارفان است. و این از فضیلت های شگفت و ویژگی های ظریف اوست که ویژگی های متضاد را در خویش جمع می کند و خصایص پراکنده را گرد می آورد.

شرح نهج البلاغه: كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَا أَخْلَاقٍ مُتَضَادَّةٍ: فَمِنْهَا مَا قَدْ ذَكَرَهُ الرَّضِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ، وَهُوَ مَوْضِعُ التَّعَجُّبِ؛ لِأَنَّ الْغَالِبَ عَلَى أَهْلِ الشُّجَاعَةِ وَالْإِقْدَامِ وَالْمُغَامَرَةِ وَالْجُرْأَةِ أَنْ يَكُونُوا ذَوِي قُلُوبٍ قَاسِيَةٍ، وَفَتْكٍ وَتَمَرُّدٍ وَجَبْرِيَّةٍ (١)، وَالْغَالِبَ عَلَى أَهْلِ الزُّهْدِ وَرَفِضِ الدُّنْيَا وَهَجْرَانِ مَلَاذِهَا وَالْإِسْتِغَالِ بِمَوَاعِظِ النَّاسِ، وَتَخْوِيفِهِمُ الْمَعَادَ، وَتَذْكَيرِهِمُ الْمَوْتَ، أَنْ يَكُونُوا ذَوِي رِقَّةٍ وَلِينٍ، وَضَعْفِ قَلْبٍ، وَخَوَرِ طَبَعٍ، وَهَاتَانِ حَالَتَانِ مُتَضَادَّتَانِ، وَقَدْ اجْتَمَعَتَا لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ. وَمِنْهَا: أَنَّ الْغَالِبَ عَلَى ذَوِي الشُّجَاعَةِ وَإِرَاقِهِ الدَّمَاءِ أَنْ يَكُونُوا ذَوِي أَخْلَاقٍ سَبِيحَةٍ، وَطَبَاعٍ حَوْشِيَّةٍ، وَغَرَائِزٍ وَحْشِيَّةٍ، وَكَذَلِكَ الْغَالِبُ عَلَى أَهْلِ الزُّهَادَةِ وَأَرْبَابِ الْوَعْظِ وَالتَّذْكَيرِ وَرَفِضِ الدُّنْيَا أَنْ يَكُونُوا ذَوِي انْقِبَاضٍ فِي الْأَخْلَاقِ، وَعَبُوسٍ فِي الْوُجُوهِ، وَنِفَارٍ مِنَ النَّاسِ وَاسْتِيحَاشٍ. وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ أَشْجَعَ النَّاسِ وَأَعْظَمَهُمْ إِرَاقَهُ لِلدَّمِّ، وَأَزْهَدَ النَّاسِ وَأَبْعَدَهُمْ عَنِ مَلَاذِ الدُّنْيَا، وَأَكْثَرَهُمْ وَعْظًا وَتَذْكَيرًا بِأَيَّامِ اللَّهِ وَمَثَلَاتِهِ (٢)، وَأَشَدَّهُمْ اجْتِهَادًا فِي الْعِبَادَةِ وَأَدْبَابًا لِنَفْسِهِ فِي الْمُعَامَلَةِ. وَكَانَ مَعَ ذَلِكَ أَلْطَفَ الْعَالَمِ أَخْلَاقًا، وَأَسْفَرَهُمْ وَجْهًا، وَأَكْثَرَهُمْ بَشْرًا، وَأَوْفَاهُمْ هَشَاشَةً، وَأَبْعَدَهُمْ عَنِ انْقِبَاضِ مَوْحِشٍ، أَوْ خُلُقِ نَافِرٍ، أَوْ تَجَهُّمِ مُبَاعِدٍ، أَوْ غِلْظَةٍ وَفِظَاطَةٍ تَنْفِرُ مَعَهُمَا نَفْسٌ، أَوْ يَتَكَدَّرُ مَعَهُمَا قَلْبٌ. حَتَّى عَيْبَ بِالذُّعَابَةِ، وَلَمَّا لَمْ يَجِدُوا فِيهِ مَعْمَزًا وَلَا مَطْعَنًا تَعَلَّقُوا بِهَا، وَاعْتَمَدُوا فِي التَّنْفِيرِ عَنْهُ عَلَيْهَا «وَتِلْكَ شِكَاةٌ ظَاهِرَةٌ عَنْكَ عَارُهَا». وَهَذَا مِنْ عَجَائِبِهِ وَغَرَائِبِهِ اللَّطِيفَةِ. وَمِنْهَا: أَنَّ الْغَالِبَ عَلَى شُرَفَاءِ النَّاسِ وَمَنْ هُوَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ السِّيَادَةِ وَالرِّيَاسَةِ أَنْ يَكُونَ ذَا كِبَرٍ وَتِيهِ وَتَعْظُمُ وَتَعَطُّسُ، خُصُوصًا إِذَا أُضِيفَ إِلَى شَرَفِهِ مِنْ جِهَةِ النَّسَبِ شَرَفُهُ مِنْ جِهَاتٍ أُخْرَى، وَكَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مُصَاصِ (٣) الشَّرْفِ وَمَعْدِنِهِ وَمَعَانِيهِ، لَا يَشْكُكَ عَدُوٌّ وَلَا صَدِيقٌ أَنَّهُ أَشْرَفُ خَلْقِ اللَّهِ نَسَبًا بَعْدَ ابْنِ عَمِّهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ. وَقَدْ حَصَلَ لَهُ مِنَ الشَّرْفِ غَيْرِ شَرَفِ النَّسَبِ جِهَاتٌ كَثِيرَةٌ مُتَعَدِّدَةٌ، قَدْ ذَكَرْنَا بَعْضَهَا، وَمَعَ ذَلِكَ فَكَانَ أَشَدَّ النَّاسِ تَوَاضُعًا لِصِغِيرٍ وَكَبِيرٍ، وَأَلْيَنَهُمْ عَرِيكَةً، وَأَسَمَحَهُمْ خُلُقًا، وَأَبْعَدَهُمْ عَنِ الْكِبَرِ، وَأَعْرَفَهُمْ بِحَقِّ، وَكَانَتْ حَالُهُ هَذِهِ فِي كِلَا زَمَانِيهِ: زَمَانِ خِلَافَتِهِ، وَالزَّمَانِ الَّذِي قَبْلَهُ، لَمْ تُغَيِّرْهُ الْإِمْرَةُ، وَلَا أَحَالَتْ خُلُقَهُ الرِّيَاسَةَ، وَكَيْفَ تُحِيلُ الرِّيَاسَةُ خُلُقَهُ وَمَا زَالَ رَئِيسًا! وَكَيْفَ تُغَيِّرُ الْإِمْرَةَ سَبِيحَتَهُ وَمَا بَرَحَ أَمِيرًا! لَمْ يَسْتَفِدْ بِالْخِلَافَةِ شَرَفًا، وَلَا اِكْتَسَبَ بِهَا زِينَةً! بَلْ هُوَ كَمَا قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ أَحْمَدُ بْنُ حَتِّبٍ، ذَكَرَ ذَلِكَ الشَّيْخُ أَبُو الْفَرَجِ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْجَوَازِيِّ فِي تَارِيخِهِ الْمَعْرُوفِ بِالْمُنْتَضَمِ: تَذَاكُرُوا عِنْدَ أَحْمَدَ خِلَافَةَ أَبِي بَكْرٍ وَعَلِيِّ وَقَالُوا فَأَكْثَرُوا، فَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَيْهِمْ، وَقَالَ: قَدْ أَكْثَرْتُمْ! إِنَّ عَلِيًّا لَمْ تَزِنُهُ الْخِلَافَةَ، وَلَكِنَّهُ زَانَهَا. وَهَذَا الْكَلَامُ دَالٌّ بِفَحْوَاهُ وَمَفْهُومِهِ عَلَى أَنَّ غَيْرَهُ اِزْدَانٌ بِالْخِلَافَةِ وَتَمَّتْ نَقْصُهُ، وَأَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَكُنْ فِيهِ نَقْصٌ يَحْتَاجُ إِلَى أَنْ يُتَمَّمَ بِالْخِلَافَةِ، وَكَانَتِ الْخِلَافَةُ ذَاتَ نَقْصٍ فِي نَفْسِهَا، فَتَمَّ نَقْصُهَا بِوِلَايَتِهِ إِنَاهَا. وَمِنْهَا: أَنَّ الْغَالِبَ عَلَى ذَوِي الشُّجَاعَةِ وَقَتْلِ الْأَنْفُسِ وَإِرَاقِهِ الدَّمَاءِ أَنْ يَكُونُوا قَلِيلِي الصَّفْحِ، بَعِيدِي الْعَفْوِ؛ لِأَنَّ أَكْبَادَهُمْ وَاعْرَةَ (٤)، وَقُلُوبَهُمْ مُلْتَهَبَةً، وَالْقُوَّةَ الْغَضَبِيَّةَ عِنْدَهُمْ شَدِيدَةً، وَقَدْ عَلِمَتْ حَالُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي كَثْرَةِ إِرَاقِهِ الدَّمِّ وَمَا عِنْدَهُ مِنَ الْحِلْمِ وَالصَّفْحِ، وَمُغَالَبَةِ هَوَى النَّفْسِ، وَقَدْ رَأَيْتُ فِعْلَهُ يَوْمَ الْجَمِيلِ، وَلَقَدْ أَحْسَنَ مَهْيَاً فِي قَوْلِهِ: حَتَّى إِذَا دَارَتْ رَحَى بَعْضِهِمْ عَلَيْهِمْ وَسَبَقَ السَّيْفُ الْعَيْدَلُ عَادُوا بِعَفْوٍ مَاجِدٍ مُعَوِّدٍ لِلْعَفْوِ حَمَالٍ لَهُمْ عَلَى الْعِلَلِ فَانْجَبَتِ الْبُقْيَا عَلَيْهِمْ مِنْ نَجَا وَأَكَلَ الْحَدِيدُ مِنْهُمْ مَنْ أَكَلَ أَطَّتْ بِهِمْ أَرْحَامُهُمْ فَلَمْ يُطِعْ نَائِرَةَ الْغَيْظِ وَلَمْ يُشْفِ الْغَلْلُ وَمِنْهَا: أَنَا مَا رَأَيْنَا شُجَاعًا جَوَادًا قَطُّ، كَانَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ شُجَاعًا؛ وَكَانَ أَبْخَلَ النَّاسِ، وَكَانَ الزُّبَيْرُ أَبُوهُ شُجَاعًا؛ وَكَانَ شَحِيحًا، قَالَ لَهُ عُمَرُ: لَوْ وُلِّيتَهَا لَطَلَّتْ تُلَاطِمُ النَّاسِ فِي الْبَطْحَاءِ عَلَى الصَّاعِ وَالْمِيدِ. وَأَرَادَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يَحْجَرَ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ لِتَبْدِيرِهِ الْمَالَ، فَاحْتَالَ لِنَفْسِهِ، فَشَارَكَ الزُّبَيْرَ فِي أَمْوَالِهِ وَتِجَارَاتِهِ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَا إِنَّهُ قَدْ لَازَ بِمَلَاذٍ، وَلَمْ يَحْجُرْ عَلَيْهِ. وَكَانَ طَلَحَهُ شُجَاعًا؛ وَكَانَ شَحِيحًا، أَمْسَكَ عَنِ الْإِنْفَاقِ حَتَّى خَلَفَ مِنَ الْأَمْوَالِ مَا لَا يَأْتِي عَلَيْهِ الْحَصْرُ. وَكَانَ عَبْدُ الْمَلِكِ شُجَاعًا؛ وَكَانَ شَحِيحًا، يُضْرَبُ بِهِ الْمَثَلُ فِي الشُّحِّ، وَسُمِّيَ رَشَحَ الْحَجَرِ لِيُخْلِهِ. وَقَدْ عَلِمَتْ حَالُ أَمِيرِ

المؤمنين عليه السلام في الشجاعه والسخاء كيف هي ، وهذا من اعاجيبه أيضا عليه السلام . (٥)

-
- ١- الجبرية : الكبر (لسان العرب : ج ٤ ص ١١٣ «جبر»).
 - ٢- المثلات : الأشباه والأمثال مما يعتبر به (مجمع البحرين : ج ٣ ص ١٦٧١ «مثل»).
 - ٣- المصاص : خالص كل شيء (لسان العرب : ج ٧ ص ٩١ «مصص»).
 - ٤- الوغر : الغل والحراه (النهايه : ج ٥ ص ٢٠٨ «وغر»).
 - ٥- شرح نهج البلاغه : ج ١ ص ٥٣٥٠.

شرح نهج البلاغه: امیر مؤمنان از اخلاق متضادی برخوردار بود که بسیار شگفت‌اند و پاره‌ای از آنها را سید رضی یادآور شده است. چون [خوی] غالب در میان دلیران و پاپیش‌گذاران و حادثه‌جویان و جرئت‌داران، آن است که سنگدل، خونریز، نافرمان و متکبر باشند و [خوی] غالب در میان زاهدان، تارکان دنیا و لذت‌های آن و مشغولان به پند دهی مردم و بیم‌دهندگان آنان از معاد و یادآوران مرگ، آن است که دارای دلی نرم و رقیق، قلبی ضعیف و طبعی سست باشند. و این، دو حالت متضاد است که در وی گرد آمده است. و از جمله شگفتی‌ها آن که افراد شجاع و خونریز، غالباً دارای خوبی درنده، طبعی ترسناک و غریزه‌ای وحشی‌اند و زاهدان و موعظه‌گران و پند‌دهان و دنیا‌گریزان، غالباً دارای اخلاق گوشه‌گیرانه، و چهره‌ای گرفته‌اند و از مردم و انس با آنان گریزان‌اند. و امیر مؤمنان، دلیرترین و جنگجوترین مردم بود و با این حال، زاهدترین و دوری‌گزین‌ترین مردم از لذت‌های دنیا و پند‌دهنده‌ترین و یادآورترین آنان نسبت به ایام‌الله و چیزهای پندآموز و در عبادت، پر تلاش‌ترین و در داد و ستد، پایبندترین آنان به آداب بود. با همه اینها، در اخلاق، لطیف‌ترین مردم و درخشانترین چهره و گشاده‌روترین و خوش‌روترین آنان و دورترین آنان گوشه‌نشینی دهشت‌انگیز یا اخلاق نفرت‌زا و پرخاشگری جدایی‌انداز و درشتی و سختی‌ای بود که موجب تنفر جان و تیرگی دل می‌شود، به گونه‌ای که شوخ‌طبعی را بر وی عیب می‌گرفتند و چون جای هیچ بهانه و طعنی در او نمی‌دیدند، به این موضوع، چنگ می‌زدند و در دور ساختن مردم از او، بر این ویژگی متمسک می‌شدند [به قول شاعر عرب: «بهانه‌جویی‌هایی که ننگ آنها از دامنت به دور است» و این از شگفتی‌ها و عجایب ظریف اوست. و از جمله اخلاق شگفت‌وی این که شریفان و آنانی که از خاندان‌های سیادت و ریاست‌اند، معمولاً اهل خودخواهی، خودشیفتگی، خود بزرگی بینی، و خود برترانگاری‌اند، بویژه اگر بر شرافت خاندان آنان، شرافت‌های دیگری هم افزوده شود. امیر مؤمنان، با آن که در قلّه و معدن و مرکز شرافت قرار داشت و دوست و دشمن در این تردید ندارند که پس از پسرعمویش که دروهای خدا بر او باد شریف‌ترین مردم از نظر نسب بود و افزون بر شرافت نسب، از جهت‌های بسیاری شرافت‌های زیادی برای وی فراهم آمده بود که پاره‌ای از آنها را یادآوری کردیم با این حال، در فروتنی برای کوچک و بزرگ، فروتن‌ترین افراد و نرم‌خوترین آنان، خوش‌خلق‌ترین، تکبر‌گریزترین و آشناترین آنان به حق بود و این، ویژگی او در هر دو دوره زندگی‌اش بود، چه در زمان خلافتش و چه زمان پیش از خلافتش. فرمانروایی، او را دگرگون‌ساخت و ریاست، اخلاق او را تغییر نداد. چه سان ریاست، اخلاق او را تغییر دهد که او همواره رئیس بود؟! و چگونه فرمانروایی، خوی او را دگرگون کند که او همیشه امیر بود و از خلافت، شرافتی را بهره‌نبرد و با آن، زینتی برای خود به دست‌نیاورد؟! بلکه او چنان است که شیخ ابو فرج عبد الرحمان بن علی بن جوزی در تاریخ معروف خود (المنتظم) به نقل از ابو عبد الله احمد بن حنبل آورده که: نزد احمد، از خلافت ابو بکر و علی علیه السلام سخن به میان آمد و بسیار گفتگو شد. وی سرش را بلند کرد و گفت: سخن بسیار گفتید. خلافت، علی را زینت نداد؛ بلکه او به خلافت، زینت بخشید. مضمون و مفهوم این سخن، آن است که دیگران با خلافت، نقص خود را برطرف کردند؛ ولی در علی علیه السلام نقصی وجود نداشت که با خلافت، آن را رفع کند؛ بلکه خلافت در خود نقصی داشت که با به خلافت رسیدن علی علیه السلام، آن نقص برطرف شد. و از جمله چیزهای شگفت‌آن که شجاعان و اهل خون و کشتار، معمولاً کم‌گذشت و دور از عفوند؛ چون سینه‌ای پُر حرارت و دلی ملتهب دارند و قوت خشم در آنان، شدید است؛ ولی با آن خونریزی‌های فراوان علی علیه السلام، چگونگی حلم و گذشت و چیرگی او را بر هوای نفس، خوب می‌دانی و نیز

کاری را که در جنگِ جمل انجام داد و مهیار دیلمی، آن را نیک بیان کرده است: آن گاه که سنگِ آسیاب ستمشان علیه خود آنان چرخید و تیغِ سرزنش بر آنان فرود آمد به گذشتِ آن بزرگوارِ خوی گرفته به گذشت، پناه آوردند تا عذر آنان را پذیرا گردد. پاره ای از آنان که از جنگِ جان سالم به در بردند، نجات یافتند و گروهی از آنان که گرفتار شمشیر گشتند، نابود شدند. خویشاوندی، آنان را در خود گرفت و آتش خشم شعله نکشید و کینه ها برآورده نشد. و از جمله شکفتی ها آن که ما هرگز شجاعِ بخشنده ندیده ایم. عبد الله بن زبیر، فردی شجاع بود؛ ولی بخیل ترین مردم بود. پدرش زبیر نیز شجاع بود؛ ولی خسیس بود و عمر به وی گفت: اگر به خلافت برسی، مردم بطحا برای صاع و مُدّی غذا خواهند جنگید. علی علیه السلام می خواست عبد الله بن جعفر را به سبب اسراف در مالش محجور اعلام کند. عبد الله حيله ای به کار بست و زبیر را در اموال و تجارتش شریک گرداند. علی علیه السلام فرمود: «اکنون به پناهگاهی پناه جُسته است» و او را محجور اعلام نکرد. طلحه نیز شجاع بود؛ ولی خسیس بود. آن قدر از بخشش خودداری کرد که پس از مرگش اموالی بی حساب به جای گذاشت. عبد الملک نیز شجاع بود؛ ولی خسیس بود و در خساست، ضرب المثل شده بود و به سبب بخلش به وی «رَشْح الحَجَر (پس نم سنگ)» می گفتند. و تو خود می دانی که امیر مؤمنان، در شجاعت و سخاوت چگونه بود و این نیز از شکفتی های اوست.

ص: ٥٤١

..

المناقب لابن شهر آشوب عن أبي عليّ سينا: لَمْ يَكُنْ شُجَاعًا فَيَلْسُوفًا قَطُّ إِلَّا عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ. (١)

١- المناقب لابن شهر آشوب: ج ٢ ص ٤٩.

المناقب ، ابن شهر آشوب به نقل از ابو علی سینا : هیچ کس جز علی علیه السلام نبوده است که هم شجاع و هم فیلسوف باشد

ص: ٥٩٩

..

ص: ۵۴۵

فهرست تفصیلی .

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

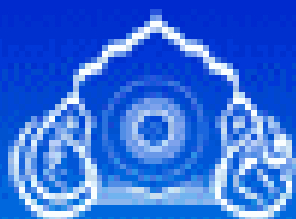
ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقاتی و ترجمانی

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹